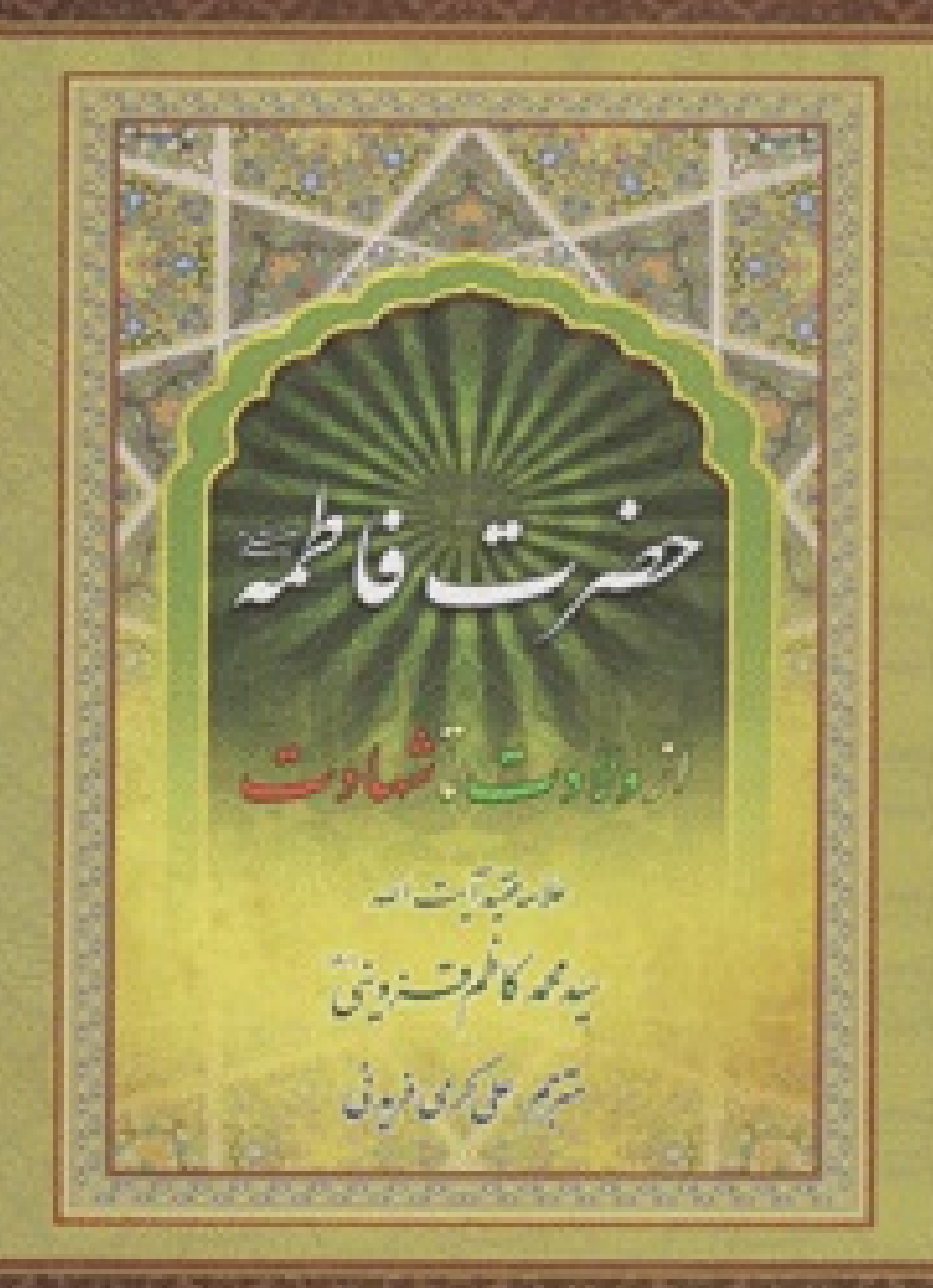


با تجدید نظر و اضافات


بسم الله الرحمن الرحيم

فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت

نویسنده:

محمد کاظم قزوینی

ناشر چاپی:

مرتضی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت

مشخصات کتاب

سرشناسه : قزوینی محمد کاظم ۱۳۰۸-۱۳۷۳.

عنوان قراردادی : فاطمه الزهرا علیه السلام من المهد الی اللحد. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور : فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت / محمدکاظم قزوینی؛ ترجمه و نگارش علی کرمی فریدنی.

وضعیت ویراست : [ویراست؟].

مشخصات نشر : قم: نشر مرتضی ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۸۷۲ ص.

شابک : ۵۰۰۰۰ ریال

یادداشت : چاپ پنجم.

یادداشت : چاپ هشتم: ۱۳۸۶ (در انتظار فهرستنویسی).

یادداشت : کتابنامه: ص. ۸۶۷ - ۸۷۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : فاطمه زهرا س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : کرمی علی ۱۳۳۴ - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/ق۴ف ۲۰۴۱ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۷۴۲۲۳

ص: ۱

اشاره

سخن ناشر

اسوه ی بانوان

زنـدگی سراسـر افتخـار صـدیقه ی طاهره سـلام الله علیها سـرمشق جامعی برای همه ی بانوان با فضـیلت است، که در وجود او عفت و فضـیلت و پرهیزکـاری مـافوق تصوری ترکیب یـافته، یک بانوی ملکوتی و آسـمانی با عالیترین سـجایای انسانی پـدید آمده است.

او بانوی نمونه، دختر نمونه، همسـر نمونه، مادر نمونه، و بالاخره انسان نمونه است که بایـد همه ی بانوان فضـیلت طلب، درس انسانیت، آئین همسرداری و شیوه ی تربیت اولاد را در مکتب وی بیاموزند.

او فکر بلنـد، ایمان راسخ، تقوا و شـجاعت بی نظیری را که از پدر عالیقدرش به ارث برده بود، همه را به صورت سـرمایه های نفیس و پرارجی به فرزندانش منتقل نمود.

او شخصـیت و عظمت زن را در تجملات زنـدگی و جـامه هـای رنگارنگ نمی دانست،بلکه او برترین زینت زن را در عفت، عصمت و تربیت فرزندان شایسته جستجو می کرد.

او صفای خانه را در فرشهای گران قیمت و کاخهای سر به فلک کشیده جستجو نمی کرد، که از تجملات و تشریفات پر زرق و برق به شدت برحذر بود.

او با زنـدگی ساده و سراسـر فضـیلتش ثابت کرد که یک زن می توانـد تمام افتخارات انسانی را به دست آورد و در عین حال شیوه ی زندگی اش سرمشق همه ی مادران و همسران جهان باشد.

نام پرافتخار او با خطوط زرین بر تارک صفحات طلائی ثبت شده و برای همیشه زینت بخش آن خواهد بود.

ص: ۶

فضائل و مناقب حضرت زهرا علیهاالسلام در این صفحات نمی گنجد و هدف ما در این نوشتار اظهار عجز و ناتوانی خود از ترسیم زندگی سراسر افتخار اوست.

سیمای تابناک صدیقه ی طاهره، با قلم وحی در سوره های کوثر، قدر، الرحمن، هل اتی، و آیه های تطهیر و مباهله، آنچنان زیبا و پرفروغ ترسیم شده که شاهباز اندیشه بشری هرگز به دامنه ی قله ی رفیعش نخواهد رسید.

خدای فاطمه در یک جمله ی کوتاه از احادیث قدسی، او را راز آفرینش و علت نهایی خلقت معرفی کرده می فرماید:

«یا احمد لولاک لما خلقت الا فلاک، و لو لا علی لما خلقتک، و لو لا فاطمه لما خلقتکما.»

(ای احمد! صلی الله علیه و آله اگر تو نبودی جهان را نمی آفریدم، و اگر علی نبود ترا نمی آفریدم، و اگر فاطمه نبود شما را نمی آفریدم) (۱) .

احادیث وارده از خاندان عصمت و طهارت در فضائل و مناقب حضرت فاطمه علیهاالسلام بسیار فراوان است، ما در اینجا به نقل ۱۴ حدیث از ۱۴ نور پاک تبرک می جوئیم:

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به جناب سلمان فرمود:

«یا سلمان! حب فاطمه ینفع فی مائه من المواطن، ایسر تلک المواطن: الموت و القبر و المیزان و المحشر و الصراط و المحاسبه».

(ای سلمان محبت فاطمه در صد مورد پرمخاطره سود می بخشد، که آسانترین آنها: دم مرگ، قبر، میزان، محشر، صراط، و به هنگام حساب و کتاب است) (۲) .

۲- امیر مومنان علیه السلام در واپسین لحظات زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام چون او را مشاهده نمود که قطرات اشک در اطراف دیدگان مبارکش حلقه زده، فرمود:

«یا سیدتی ما یبکیک».

۱- ۱. الجنهالعاصمه، ص ۱۴۹.

۲- ۲. مقتل خوارزمی، ج ۱ ص ۶۰.

(ای بانوی من! چرا گریه می کنی؟

فرمود: «ابکی لما تلقی من بعدی».

(به حال تو گریه می کنم که بعد از من با چه حوادثی مواجه خواهی شد).

امیر مومنان علیه السلام فرمود:

«لا تبکی، فوالله ان ذلک لصغیر عندی فی ذات الله تعالی».

(گریه مکن، به خدا سوگند این مصائب در راه خداوند متعال در نزد من بسیار ناچیز است).

آنگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام وصیت فرمود که به شیخین اجازه ندهد در مراسم تجهیزش حضور پیدا کنند، امیرالمومنان علیه السلام نیز به وصیتش عمل کرد. (۱) .

۳- حضرت زهرا سلام الله علیها در فرازی از خطبه معروف خود می فرماید:

«ایها الناس اعملوا انی فاطمه، و ابی محمد صلی الله علیه و آله، اقول عوداً و بدءاً، و لا اقول ما اقول غلطاً، ولا افعل شططاً»

(هان ای مردم،من فاطمه ام، پدرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، در آغاز و فرجام سخنانم می گویم، هرگز سخن ناراست نگویم و هرگز راه خطا نپویم) (۲) .

۴- امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

شب جمعه ای مادرم فاطمه را دیدم که در محراب عبادتش تا صبح مشغول عبادت بود،در این مدت افراد بسیاری را یاد کرد و در حقشان دعا کرد ولی چیزی در مورد خودش نگفت.

گفتم: مادرجان در حق همه دعا کردی جز خودت! فرمود:

«یا بنی الجار ثم الدار»

۱- ۳. بحار، ج ۴۳، ص ۲۱۸.

۲- ۴. متن کامل خطبه در همین کتاب آمده است.

(فرزندم اول همسایه سپس داخل خانه) (۱) .

۵- امام حسین علیه السلام می فرماید:

«زوج النبی صلی الله علیه و آله فاطمه علیاًاربعمائه و ثمانین درهماً»

(پیامبر اکرمصلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را در برابر ۴۸۰ درهم به همسری علی علیه السلام درآورد) (۲) .

۶- امام سجاد علیه السلام می فرماید:

هنگامی که حضرت فاطمه سلام الله علیها به سوی بهشت رهسپار می شود، فرشته ای از جانب پروردگار می آید و می گوید: ای فاطمه حاجتت را بخواه) می فرماید:

«یا رب حاجتی ان تغفرلی و لمن نصر ولدی»

(پروردگارا حاجت من این است که مرا و هر کسی را که به فرزندانم یاری رساندند مورد مغفرت خود قرار دهی) (۳) .

۷- باقرعلیه السلام فرمود:

«ولقد کانت- علیهاالسلام- مفروضه الطاعه علی جمیع من خلق الله من الجن و الانس و الطیر و الوحش و الانبیاء و الملائکه»

(حضرت فاطمه علیه السلام بر همه مخلوقات خداوند،از جن و انس و پرنده و درنده و پیامبران و فرشتگان واجب الاطاعه بود). (۴) .

۸- امام صادق علیه السلام فرمود:

«و هی الصدیقه الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی»

(او صدیقه ی کبری است و همه ی قرنهای پیشین بر محور معرفت او دور زده است) (۵) .

۱- ۵. دلائل الامامه ص ۵۶.

۲- ۶. مناقب ابن شهر اشوب، ج۳ ص ۱۲۸.

۳- ۷. تفسیر فرات، ص۱۵۳.

۴- ۸. دلائل الامامه، ص ۲۸.

۵- ۹. امالی شیخ طوسی،ج ۲ ص ۶۱.

۹- امام کاظم علیه السلام فرمود:

«ان فاطمه- علیهاالسلام- صدیقه شهیده»

(حضرت فاطمه علیهاالسلام صدیقه و شهیده است) (۱) .

۱۰- امام رضا علیه السلام فرمود:

«کانت فاطمه صلوات الله علیها اذا طلع شهر رمضان یغلب نورها الهلال و یخفی،فاذا غابت عنه ظهر»

(هنگامی که حضرت فاطمه سلام الله علیها در شب اول ماه رمضان استهلال می نمود،نور جمالش بر نور هلال غلبه می کرد و هلال دیده نمی شد، هنگامی که حضرتش از آن غائب میشد، آنگاه هلال ظاهر می گشت) (۲) .

۱۱- امام جواد علیه السلام مدتی بس طولانی در دریای تفکر غوطه ور بود، امام رضا علیه السلام پرسید: جانم به فدایت در چه موضوعی این قدر می اندیشی؟! در پاسخ فرمود:

«در مصائب مادرم فاطمه- سلام الله علیها- این چنین اندیشناکم، به خداوند سوگند پیکر آن دو پلید را بیرون می آورم، آتش میزنم و خاکسترشان را به باد می دهم و بازمانده شان را به دریا می ریزم) (۳) .

۱۲- امام هادی علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«انما سمیت ابنتی فاطمه لان الله عزوجل فطمها و فطم من احبها من النار»

(دخترم از این جهت فاطمه نامیده شد که خداوند او و دوستدارانش را از آتش جهنم جدا کرد) (۴) .

۱۳- امام حسن عسگری علیه السلام فرمود:

«نحن حجهالله علی الخلق و فاطمه حجه علینا»

۱- ۱۰. اصول کافی، ج ۱ ص ۴۵۸.
۲- ۱۱. بحار، ج ۴۳ ص ۵۶.
۳- ۱۲. کامل بهایی، ص ۳۱۳.
۴- ۱۳. امالی شیخ طوسی، ج ۱ ص ۳۰۰.

(ما امامان حجت خدا بر مردمان هستیم و فاطمه علیهاالسلام حجت خدا بر ما می باشند) (۱) .

۱۴- حضرت بقیهالله ارواحنا فداه در ضمن توقیع شریفی مرقوم فرمود:

«و فی ابنه رسول الله صلی الله علیه و آله لی اسوه حسنه»

(در دختر رسول خدا برای من الگوی خوبی است) (۲) اینها نمونه های اندک، نمی از یم و قطره ای ناچیز از اقیانوس بیکران فضائل و مناقب بی شمار شفیعه ی محشر صدیقه ی اطهر حضرت زهرای مرضیه سلام الله علیها می باشد که برای تبرک در طلیعه ی این کتاب ارزشمند آوردیم.

کتاب حاضر

آنچه در پیش رو دارید ترجمه ی کتاب ارزشمند: «فاطمه الزهرا من المهد الی اللحد» می باشد.

این کتاب ۲۵ سال پیش توسط فقید منبر و قلم، خطیب توانا، نویسنده ی گرانمایه: علامه ی قزوینی قدس سره به رشته تحریر درآمد.

در مدت ربع قرنی که از تالیف این کتاب می گذرد، دهها بار در ایران، عراق و لبنان تجدید طبع شده، در سطح وسیعی انتشار یافت و در میان شیفتگان اهل بیت از مقبولیت خاصی برخوردار گردید.

۱۲ سال پیش نخستین برگردان فارسی این کتاب در ایران چاپ و منتشر شد و به دنبال آن ترجمه ی اردوی آن در (لاهور) به زیور طبع آراست، آنگاه ترجمه های دیگری توسط نویسندگان ارزشمندی انجام یافته به مولف گرانقدر عرضه گردید.

علیرغم زحمتهای طاقت فرسای مترجمان، هیچکدام از این ترجمه ها مورد اعجاب مولف قرار نگرفت.

این کمترین خدمتگزار اهل قلم از محضر مولف بزرگوار تقاضا نمودم که به اینجانب

۱- ۱۴. تفسیر اطیب البیان، ج ۱۳ ص ۲۳۵.

۲- ۱۵. غیب شیخ طوسی، ص ۱۷۳.

اجازه فرمایند از مترجمان زبردستی تقاضای ترجمه ی دیگری بر معیارها و نقطه نظرهای آن مولف نکته سنج بنمایم.

مولف بزرگوار با سماحت خاصی پذیرا شدند و کتبا این اجازه را به این کمترین مرحمت فرمودند.

این جانب از نویسنده ی فرزانه استاد کرمی خواستم که این اثر نفیس را مطابق ذوق سرشار و سلیقه ی شیوای خود به فارسی روان ترجمه نموده، نقطه نظرهای مولف گرانقدر را منظور فرمایند.

هزاران اندوه که دست تقدیر مولف بزرگوار را پیش از انجام این مهم از دست ما ربود و ما را در فقدان آن عزیز بر سوک نشاند.

از فرزندان برومند مولف خواستم که این ترجمه را بررسی نموده، نقطه نظرهای خود را بیان فرمایند.

بسیار خوشوقتم که فرزند دانشمند و ارزشمند ایشان حضرت حجهالاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد علی قزوینی بر ما منت نهاده، این ترجمه را از آغاز تا فرجام با دقت زایدالوصفی بررسی نمودند و نقطه نظرهای خود را بیان داشتند.

مترجم محترم نظرات ایشان را منظور داشته، این ترجمه را به بهترین شکل ممکن آماده ی چاپ نمودند.

خدای را سپاس میگویم که توفیق نشر این اثر ارزشمند را به اینجانب عنایت فرمود.

از خداوند منان خواهانم که این تلاش ناچیز را ذخیره ی آخرت قرار دهد و پاداش نشر این کتاب را به روح مطهر پدر بزرگوارم: (حضرت آیت الله حاج شیخ حسین صبوری قدس سره) عاید و واصل فرماید.

غره محرم الحرام ۱۴۱۷ ه

مدیر موسسه نشر مرتضی

احمد صبوری

تقدیم به تو

آری به تو ای بانوی بانوان

سالار پرشکوه اندیشمندان و شایستگان

ای محبوبه ی خدا و پیامبر

ای مام گرانمایه ی پدر

ای مادر والای امامت راستین

ای قامت برافراشته ی شهامت

ای سنبل زیبای شرافت

ای نمونه ی جاودانه انسانیت

ای آئینه ی تمام نمای حقیقت

ای تجسم راستین شریعت

ای راز و رمز آفرینش

ای الگوی همیشه جاوید راه رهایی

ای تجلیگاه ارزشهای والای انسانی

آری به تو تقدیم می دارم.

به تو که چشمه ساران دانش و بینش از شاخسار وجودت جاری بود.

به تو که گوهر ایمان و مروارید عفاف و هنر عملکرد شایسته و بایسته

ص: ۱۳

در زندگی ات موج می زد.

به تو که کفه ی شخصیت زن را در ترازوی تاریخ وزن و قدر و شکوه و منزلت بخشیدی.

به تو که یکتاپرستی و عشق به خدا و مردم خواهی و بشردوستی و آرامش و امنیت انسانها برنامه ی زندگی ات بود.

آری به تو تقدیم می دارم.

به تو که همچون چشمه ی جوشان می جوشیدی.

بسان اقیانوس مواج می خروشیدی.

همانند آبشارهای ریزان نیرو و حرکت پدید می آوردی.

همانند آفتاب بلند می تابیدی و کوه آسا استوار و سرافراز سر برآسمان فضیلتها و ارزشها می سائیدی.

و چون خورشید فروزان همه را از انوار درخشان و طلایی بهره ور می ساختی و همانند ماه نظاره گر و نگران روند جامعه و تاریخ بودی.

آری به تو تقدیم می دارم.

به تو که بیدادگران شقاوتمندانه در حقت ستم روا داشته و حرمت حریمت را که نگهبانش، فرشتگان خدا بودند، رعایت نکردند و درب خانه ای را به آتش کینه ها و عقده ها و حقارت هایشان سوزاندند که فرشته ی وحی و دریافت دارنده ی آن، برای ورود، اجازه می گرفتند.

به تو که دنیاطلبان، حق همتا و همسنگر و همراز زندگی ات، سرور ایمان آوردگان و حقوق تو را، ای مادر فضیلت ها و ای تبلور شایستگی ها و ای تجسم کرامتها!ناجوانمردانه پایمال ساختند و کوشیدند تا چشمه ی وجودت را از

درخشش و جوشش بازدارند.

به تو که دژخیمان بی هیچ ذره ای شرم و حیا از پدرت پیامبر، تو را میان در و دیوار فشردند و مشعل پرفروغ زندگی ات را در اوج درخشش و نورانیت جوانی و طراوت و شکوفایی فسردند.

به تو که بازیگران با به فراموشی سپردن آن همه سفارشات پیامبر و آن همه روشنگری در شکوه و عظمت و قداستت، با ادعاهای پوچ حقوقت را پایمال ساختند و آنگاه برای اثبات دروغ رسوای خویش و ناروا نشان دادن حقیقتی که تو بر لب داشتی، گواهان دروغین تراشیدند.

فاطمه جان! اگر آنروز تو و همتای گرانقدر و فرزندان ارجمندت را کنار پیکر سرد و پاک پیامبر تنها نهادند و برای حق کشی و تجاوز به حقوق شما و جامعه ی نو بنیادی که شما خاندان پرشکوه محمد صلی الله علیه و آله معمار آن بودید،بنام دیانت و خلافت به سقیفه رفتند و آنچه را نمی بایست به آن دست یازیدند،اینک بنگر که چگونه دیدگان میلیونها زن و مرد در اندوه رحلت جانکاه پدرت باران اشک می بارند و در غم تنهایی شما سرشک تلخ به دامن می ریزند و زانوی ماتم به سینه می فشرند.

اگر آن روز آن بیدادگاه فرمایشی ریاکاران، سخنان حق طلبانه و قانع کننده و لبریز از حقانیت تو را به دروغ، توجیه و تاویل و تفسیر کرد، اینک بنگر چگونه آوای سخنان جانبخش ات همه جا طنین افکنده و درستی گفتار و آینده نگری دقیق تو را، به حق طلبان نمایانده است.

اگر آن روز در مسجد مدینه تنهای تنها از حقوق پایمال شده ی خود و شوی گرانقدر و امت پدرت دفاع کردی و از آینده ی وخامت بار و بحرانهای ویرانگر و هستی سوزی که راه خویش را از اسلام واقعی جدا می ساخت و در ستار دین

خودکـامگی و قـدرت طلبی را می جست، هشـدار دادی، اینک بنگر قلمها و خامه ها به پاسـداری از حقایقی که تو راهگشا و پیشاهنگ آن بودی، چگونه برخاسته و چگونه بسان ناوکی بر قلب غاصبان و خودکامگان قرون و اعصار نشانه می روند.

اگر آنروز بـا تو چنان کردنـد اینک بنگر که حتی قلمهایی بظاهر از پیروان همانان حق را یافته و به نام تو و به یاد تو کتابها می نویسـند. آری، ترجمه و نگـارش این اثر ارزشـمند را که از نـام بلنـد، یـاد انسانسـاز، سـخنان درس آموز، پیامهـای تاریخساز و خاطره ی معنویت پرداز و راه و رسم افتخار آفرین تو سخن دارد، به خودت و آخرین فرزند معصوم و برگزیده ات،امام مهدی برافرازنده ی پرچم عدالت و آزادی بر بام بلند گیتی، آن بزرگ اصلاحگر عصرها و نسلها تقدیم می دارم.

بـدان امید که قبول افتد و توشه ای معنوی باشد برای واپسـین لحظات و پرخطرترین سـفر و نیازمندترین حالات و سـخت ترین شرایط و سرنوشت سازترین موقعیتها و حساس ترین مراحل و هراس انگیزترین منزلگاهها.

مترجم

ص: ۱۶

سخن مترجم

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

از کرانه های دور تاریخ انسان تا جهان معاصر، هرگز نمی توان جامعه و تمدنی را جدا و بریده از سیمای تاریخساز زن، مورد مطالعه قرار داد و هرگز نشاید نقش سازنده و آفریننده ی این موجود شگرف و ناشناخته ی دستگاه آفرینش را نادیده انگاشت و یا در ارزیابی و معادله، سهم و نقش تاریخساز او را کمتر از مرد نگریست. چرا که اگر منصفانه و بدور از بافته های ذهنی ناصواب و افراط و تفریطهای ویرانگر، بیندیشیدیم و بنگریم، به این حقیقت می رسیم که کران تا کران تاریخ نشانگر رویدادهای شورانگیز، رخدادهای شعورآفرین، حوادث مطلوب و نامطلوب، اوج ها و حضیض ها صعودها و سقوطها و فرازها و نشیب های تماشایی و درس آموز و عبرت انگیز و غرورآفرین و یا تاسف انگیز و اندوهباری است که همه و همه ساخته و پرداخته ی انسانهایی از جنس زنان و مردان است و اینان هستند که دست در دست هم با اندیشه و خلاقیت و ابتکار و اقتدار خویش، واژه واژه،سطر به سطر، صفحه به صفحه و بخش بخش این کتاب پرحجم و قطور را پدید آوردند.

از این میان نقش کارساز وتحول آفرین و اوج بخش زن در نهضت های توحیدی و بعثت های آسمانی، نقشی والاتر و سازنده تر و ممتازتر است. چرا که زن در تاریخ

نهضت هـای توحیـدی همارہ دوشادوش مرد و شانه به شانه ی آن،در جهت برانـداختن موانع رشـد و تعالی، تاریکی و ظلمت، جهـل و اسـارت، نگونسـازی و خودکـامگی، فقر و بلاـهت، پرسـتش هـای ذلت بار و خرافات و اوهام، به جهادی پی گیر، بی امان، همه جانبه و خسـتگی ناپذیر برخاسـته و از میدان خودسازی گرفته تا ساختن نسل شایسته و بایسته و پدیدآوردن جامعه و تمدن مطلوب و شـرایط و اوضاع محبوب و دنیای زیبا و دوست داشـتنی و لبریز از امکانات رشد و تعالی و به منظور رسیدن به آرمانهـای والاـو هـدف هـای انسـانی و الهی، همـاره همشـان و همتـای مرد و در کنار او، و گاه در این راه از مرد هم پیشتر و چابکتر، گام سپرده است.

قرآن، نشـانگر این حقیقت افتخـارآمیز و غرورآفرین است که هر کجا پیام آور گرانقـدری با بعثت تحول آفرین و اوج دهنـده اش، برای برانـداختن سـتم و بیـداد و خودسـری و خودکامگی بپاخواسـته است، تا کند و زنجیرها را از اندیشه و افکار و مغزها برگیرد و فطرت ها و وجـدانها را آزاد و شـکوفا سازد و بشـر را از بیـداد نوع و نفس سـرکش آزاد کنـد، و به او امکان دهد تا بیندیشـد و بیاندیشانـد و بشـناسد و مقایسه کند و بهترین ها را برگزیند، در کنارش بانویی فداکار و شـجاع و از خودگذشـته و هوشـمند و کارآمـده بـوده اسـت کـه شـانه به شـانه ی او،بـار سـنگین مشـکلات را به دوش کشـیده و او را در راه سـرفرازی و آزادگی و رهـایی و نجـات انسـان، با همه ی وجود یاری رسانـده و موفقیت او را چنـدین و چنـد برابر ساخته و گاه تضـمین و تامین کرده است.

در حلقه های زرین بعثت ها «هاجر» و «ساره» آن دو بانوی روشـنفکر و فـداکار را در کنار «ابراهیم» پدر و پیشوای یکتاپرسـتان گیتی می نگریم.

مادر هوشـمند و خواهر پراوپیشه و همسـر بادرایت «موسـی» و «آسـیه»، ملکه ی خداجو و آزادی خواه مصر را، پیش از آن پیام آور رهایی و در کنار او می یابیم.

«مریم» آن سـمبل عفاف و قداست را، پرونده ی «مسـیح» و دوشادوش و همسنگر او در پیام رسانی و نجات انسانها از کمند زر و زور و تزویر تماشا می کنیم.

ص: ۱۸

«خدیجه» خردمندترین و فداکارترین و روشن ترین بانوی جهان عرب را پشتیبان و مشاوره و معاون دوراندیش «محمدصلی الله علیه و آله»، کار وانسالار انسانیت نظاره می کنیم.

«فاطمه» برترین زن عصرها و الگوی برجسته ی نسلها را دوشادوش پدرش «محمد صلی الله علیه و آله» و همتا و همسنگر و مشاور شوی قهرمانش امیر مومنان می بینیم.

«زینب» فخر زنان و قهرمانان ستم ستیز و روشنفکر و ژرف نگر، را همسنگر و همراز و همراه دو سالار جوانان بهشت، حسن و حسین، و نیز همسفر قهرمان و روشنفکر و تاریخساز سیدالساجدین، چهارمین امام نور مشاهده می کنیم، و بانو «حدیث»، این زن ارزشمند و متفکر، «حکیمه»، این بانوی فرزانه و «نرجس»، مام گرانمایه ی قبله ی موعود و کعبه ی مقصود...را، دوشادوش امامان نور. آری اینان همه بزرگ زنان و بزرگ مردانی هستند که شانه به شانه، بار سنگین مرزبانی حق و عدالت و آزادی و ارزشها را به دوش توانمند خویش دارند و تاریخ را می سازند.

اما از این میان، بانوی بانوان و برترین و برجسته ترین الگوی زن فاطمه علیهاالسلام دخت گرانمایه ی پیامبر است که در میان تمامی زنان برجسته و نامدار و پرشکوه تاریخ بشر، در همه ی ابعاد فردی، اجتماعی، فرهنگی، فکری، عبادی، اخلاقی، انسانی، خانوادگی، معنوی و دیگر میدانها و ابعاد، براستی تک،بی نظیر و بی همانند است.

او مظهر جامعیت و کمال،

اوج اندیشه و عرفان،

بلندای معرفت و آگاهی،

سمبل اخلاص و ایمان،

ستیغ مقاومت و پایداری،

کوه سر به آسمان ساییده ی شکیبایی و بردباری،

سینه ی سینای اسرار الهی،

گنجینه ی دانش و اقیانوس بینش،

مرکز هدایت و مهر،

پایه دین و ستون آیین،

یادگار و باقیمانده ی رسالت،

نفس نفیس محمدصلی الله علیه و آله،

سرچشمه ی دلیل و حجت،

برگزیده ی نجیبان گیتی،

سرور بانوان امت،

برترین زن تاریخ بشر،

تک درخت پاک و بارور بوستان رسالت،

پرورش یافته ی فرودگاه وحی،

کوثر پربهای قرآن،

همراز و همسنگر برترین مرزبان وحی،

بانوی شهسوار اسلام،

مادر گرانمایه ی حسن و حسین،

آموزگار سرفراز زینب و کلثوم،

مام پیشوایان نور،

دختر شریف ترین شریفان،

محبوب خدا و پیامبر،

در درخشنده ی رسالت،

لؤلؤ نورانی نبوت، جلوه ی خدا، یادگار رسول، و شبیه ترین انسانها در سیما و سیرت به پیامبر خدا و در همان حال مام

شکوهبار پدر است.

در چشـمان حق بین و نافـذش،اقیانوس بی کرانه ی دانش و بینش، به گستره ی تاریخ فرهنگ ها و بعثت ها موج می زند و در سراسر سازمان وجودش روح یقین و جان ایمان جاری است.

ص: ۲۰

ناگواریهای زندگی و مشکلات آن را با موهبت آگاهی و دانایی و با سلاح خردورزی و دانشوری و اندیشه ی ژرف، از سر راه کنار می زند و یا هضم و نرم و هنجار می نماید و رفعت دانش و اوج والایی و شکوه همه جانبه را با سعه ی وجودی و سلاح تواضع و فروتنی در خویشتن و در کنار هم جای می دهد.

جان شیفته و شیدایش، تنها با یاد خدا و عبادت خدا و نیایش با او، آرام می گیرد و روح تشنه اش با زلال وحی که بر قلب مصفای پدرش فرود می آید سیراب می گردد و بزرگ آموزگار ارزشها می شود.

فاطمه براستی چنان است که جسمش همبند و همنشین و همراه خاکیان و خاکنشینان است، اما روح بلند و تابناکش در عالم قدس.

او تبلور اندیشه های والا ـ و ارزشهای جاری در وجود حضرت محمد(ص) و کتاب جاودانه ی او، قرآن است که روزگاری چند در این خراب آباد گیتی می درخشد.

بانویی است که تشعشع راستی و درستی در لحظه لحظه ی زندگی و کران تا کران عمرش جلوه گر است. آزاد زنی است که دیدگان حق بین، گوشهای حق شنو، دلهای حق پذیر، وجدانهای زنده و جانها و روانهایی که در تاریکی جهالت و عناد و تحجر و جمود و خودپرستی و خودباختگی و زشتکاری و تعصبات... مسخ نشده باشند، همان صداقت و صفا، شور و شعور، شکوه و قداست، پاکی و شهامت، دلسوزی و مردم خواهی، توحیدگرایی و ارزش دوستی «حضرت محمد(ص)»، کاروانسالار انسانیت را در گفتار و کردارش می نگرند و همان ملاک ها و معیارهای والا را که در «حضرت محمد(ص)» سراغ دارند، در او می یابند.

او در چشم خداجویان آگاه «حضرت محمد(ص)» است، و در بیان آزادمردان و آزادزنان راستین، اسطوره ی آزادگی و در چشم انداز پارسایان، سمبل پارسایی و وارستگی و در زبان حق طلبان تبلور حق و حق خواهی و حق پرستی، و در کران تا کران تاریخ پرچم هماره برافراشته ی دفاع از حقوق انسانها.

ص: ۲۱

بگونه ای که محمدیان خاطره ی صدای محمد را در جوهر صدای او می نگرند و پیروان مسیح، سیرت او را در آیینه ی رفتار و کردار وی، و طهارت و قداست «مریم» را در زندگی او...نظاره می کنند.

اما این کتاب

کتابی که در دست شما خواننده ی گرامی است، برگردان و نگارش ارزشمند «فاطمهالزهرا من المهد الی اللحد» اثر مرحوم آیت الله قزوینی است.

نگارنده از دیرباز با این مرد دانش و قلم و آثار ارزنده اش در مورد خاندان وحی و رسالت آشنا شده و به پیشنهاد برخی از دوستان، پاره ای از آثار او را نیز ترجمه نموده است. (۱) .

دوستی، نسخه ای از آخرین چاپ این کتاب را به همراه نامه ای از مولف بزرگوار برایم آورد و گفت: مرحوم آیت الله قزوینی در واپسین ماههای زندگی، این اثر ارزشمند را مورد بررسی و تحقیق دگرباره و تجدیدنظر قرار داد و ضمن تغییرات و اصلاحات بسیار و گاه حذف برخی از مطالب، فراتر از یکصد صفحه مطلب ارزشمند و تازه، بر چاپهای پیشین آن افزوده است. و آنگاه خواستار ترجمه و نگارش آن،با این قلم گردید.

از خدای پرمهر یاری و توفیق خواستم که در پرتو لطف خویش این افتخار را نصیبم سازد و توفیق ارزانی ام دارد تا این کار بزرگ را به انجام رسانم، بدان امید که از خدمتگذاران فرهنگی و فکری دخت فرزانه ی پیامبر بشمار آیم، و خدای را سپاس که به انجام آن توفیق یافتم؛ و پس از پایان کار، فرزند ارجمند مرحوم آیت الله قزوینی، جناب حجهالاسلام والمسلین این ترجمه را با دقت تحسین برانگیزی از آغاز تا پایان با متن

۱- ۱۶. نظیر: «الامام المهدی من المهد الی الظهور»، که ترجمه ی آن با عنوان «امام مهدی از ولادت تا ظهور» به چاپ سپرده شده، و «فاجعهالطف» که به نام «عاشورا غمبارترن روز تاریخ» منتشر شده است.

عربی آن تطبیق نموده و ما را از نظرات خویش بهره مند ساختند که بدین وسیله با سپاس فراوان از بزرگواری ایشان، اینک این اثر ارزنده، بصورتی که می نگرید تقدیم می گردد.

گفتنی است که در این ترجمه، افزون برظرافت ها و ریزه کاریها و نکته پردازیهایی که شما خواننده ی نکته سنج، ضمن مطالعه ی کتاب، آنها را به روشنی دریافت خواهید داشت، این چند کار اساسی نیز بر روی این اثر ارزنده انجام گرفته است.

۱- برگردان محتوا به محتوای کتاب، با قلمی روان و گویا که می توان گفت برگردان و نگارشی انجام پذیرفته است.

۲- تنظیم آن به صورت شانزده بخش، تا بهره وری از آن برای پژوهندگان و مطالعه کنندگان آسان گردد.

۳- انتخاب عناوین جالب در جاهای مناسب، تا کتاب را از یکنواختی خارج و جاذبه ی بیشتری به آن بدهد.

و اینک این برگ سبز را با قلبی آکنده از مهر و ارادت، به پیشگاه ریحانه ی پیامبر، مام فضیلتها و الگوی سرفراز، بزرگ اصلاحگر زمین و زمان، امام مهدی تقدیم می دارم. و در این اندیشه ام که آیا مترجم را این سعادت و توفیق خواهد بود که اثرش مورد قبول افتد؟

در این فرصت بجاست که از فرزندان ارجمندم «محسن» و «سعیده» که ضمن سخت کوشی در فراگرفتن دانش و بینش، تابستان ۷۴ و تعطیلات دانشگاه و دبیرستان را، برای خدمت در آستان مام گرانمایه ی فضیلت ها، فاطمه علیهاالسلام اختصاص دادند و کار تایپ، مقابله و صفحه آرایی این کتاب را به پاس عشق به امیره ی ارزشها و والاییها، با شور و شوقی تحسین برانگیز، در کمترین فرصت ممکن به انجام رساندند، صمیمانه قدردانی می کنم و از آن ارزانی دارنده ی نعمت ها و موهبت ها،برایشان سرافرازی و موفقیت روزافزون، آرزو نمایم.

ص: ۲۳

اما در مورد مولف

اشاره

این کتاب اثر ارزشمند دیگری از علامه ی فقید سید محمد کاظم قزوینی است. از همو که نویسنده ای بنام، سخنوری گزیده گوی، خطیبی نکته پرداز، استادی فرزانه، دانشوری پرواپیشه، مبلغی دلسوز، فقیهی بزرگوار مفسری ارزشمند و مرد ایمان و هجرت و جهان بود.

مرحوم آیت الله سید محمد کاظم قزوینی به سال ۱۳۴۸ هجری قمری در شهر مقدس کربلا- در خانواده ی علمی و روحانی «قزوینی» که از خاندانهای اصیل و ریشه دار آن خطه ی قهرمان خیز بشمار می آمد، دیده به جهان گشود.

نسب این مرد دانش و جهاد و خاندانش به سالار پرواپیشگان و ستم ستیزان، امام کاظم علیه السلام می رسد و از این خاندان شناخته شده، دانشوران بزرگ، سخنوران اندیشمند، شاعران هدفدار و دلسوخته، نویسندگان و مفسران دانشمند و فقیهان و مجتهدان نامداری قامت برافراشته و هر کدام خدمات ارزنده ی علمی، فکری، فرهنگی، عقیدتی، اخلاقی و اجتماعی به جهان اسلام نمودند و ضمن تلاش در رسانیدن پیام قرآن پیشوایان نور به مردم، از راه و رسم افتخارآفرین خاندان وحی و رسالت بسان سربازانی آگاه و فداکار، پاس داشتند. که از جمله ی آنان می توان

آیت الله العظمی سید هاشم قزوینی

آیت الله سید محمد ابراهیم قزوینی

آیت الله محمد حسن قزوینی...

و دیگر، آیت الله سید محمد کاظم قزوینی را برشمرد.

ص: ۲۴

پیمایش راه کمال

اشاره

مرحوم آیت الله قزوینی در دوران کودکی زیر سایه ی پـدر گرانقـدرش، مرحوم آیت الله سـید ابراهیم قزوینی، پرورش یافت و از همان آغازین مراحل زنـدگی با رهنمود پدر تلاش در راه کسب دانش و آراسـتگی به ارزشـهای انسانی را آغاز کرد. و در پرتو هوش سـرشار و کوشـش خسـتگی ناپـذیر خویش به پیمایش راه زندگی پرداخت و پله های ترقی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد.

علامه ی قزوینی در بهاران زنـدگی، نعمت وجود پدر و مادر پرمهر خویش را از دست داد و اندوه جانکاه فراق دو پشـتوانه ی مهم زندگی اش، قلب جوان و پرمهر او را به سختی فشرد.

خود در تشییع پیکر آنان شـرکت جست و با یاد و نام سالارش حسـین علیه السـلام و خواندن اشـعاری در رسای آن حضـرت، کشتی طوفان زده ی دل را به ساحل شکیبایی و آرامش سوق داد.

او بـا وجود غروب پـدر و مـادر، از آسـمان زنـدگی اش و هجوم سـختی ها و فشار تنگـدستی و محرومیت، راه کسب دانش و کمال را که به رهنمود پـدر و تحت نظارت او در پیش گرفته بود، رها نساخت بلکه با تلاشـی بسـیار به راه خویش ادامه داد و پس از تکمیـل سـطح در حوزه ی علمیه کربلا، سالها در دروس خارج فقه و اصول علمای بزرگ آن سامان شـرکت جست. و آنگـاه خود بسـان سـتاره ی درخشـانی به نورافشـانی پرداخت و علاـوه ی بر پیـام رسـانی،از راه خطابه و منبر به تـدریس فقه و اصول و تفسیر پرداخت و شاگردان بسـیاری بویژه در هنر سخنوری و پیام رسانی بدست با کفایت خویش پروراند که گروهی از آنان اینک از سخنوران دانشمند و بنام به شمار می روند و در کشورهای مختلف به پیام رسانی و خدمت به فرهنگ قرآن و اهل بیت مفتخرند.

مرحوم آیت الله قزوینی از چهره های موفقی بود که در ابعاد گوناگون درخشید.

که اینک برای نمونه به برخی اشاره می رود:

ص: ۲۵

مرد سخن

او خطیب و سخنور دانشمند و توانایی بود. با اینکه در منبر آرام و دلنشین سخن می گفت، قدرت عجیبی در پیام رسانی داشت و شنونده را مجذوب سخن خویش می ساخت.

به هنگام وعظ و خطابه، آگاهی می بخشید و آنگاه که یاد و نام حسین را می برد به گونه ای رویداد غمبار عاشورا را مجسم می ساخت که شوری بپا می کرد.

در همه ی سخنرانی هایش از قرآن و نهج البلاغه و روایات الهام می گرفت و بهترین درسها را از برترین کتاب و شایسته ترین انسانها باز می گفت و چون خود فردی بااخلاص و با معنویت بود سخنانش اثر سازنده ای بجای می نهاد و دلها را نرم می کرد.

چه بسیار گنهکارانی که بر اثر سخنان او راه توبه در پیش گرفته اند و چه بسیار گمراهانی که راه درست را برگزیدند.

چه گسستگان از حق که دگر باره به حق پیوستند و چه پایمال کنندگان حقوقی که به ادای حقوق دیگران همت گماشتند. که پرهیز از طولانی شدن سخن اجازه ارائه ی نمونه نمی دهد.

مرد قلم

از نعمت های ارجدار خدا به انسان، نعمت قلم و نگارش است قرآن از این نعمت گرانبها با شکوه و عظمت بسیاری یاد می کند و آن را از موهبت های خدا به انسان و از شاهکارهای آفرینش می شمارد.

الذی علم بالقلم. (۱) .

۱- ۱۷. سوره ۹۶، آیه ۴.

و به آن سوگند یاد می کند.

ن والقلم و ما یسطرون. (۱) .

و پیامبر قلم،مرکب قلم دانشمندان رااز قطره های خون شهیدان راستین برتر و بالاتر ارزیابی می کند.

مدادالعلماء افضل من دماءالشهداء. (۲) .

روشن است که منظور از قلم، قلمی است که در دست انسان آگاه و پرواپیشه و آزادمنش باشد و نگهبان ارزشـها و در خدمت حق و فضیلت به چرخش درآید، نه قلمی که نگهبان ستم و بیداد گردد و به بزک کردن چهره ی کریه بیدادگران و فریبکاران به حرکت درآید.

و از موهبت های خدا به آیت الله قزوینی این بود که مرد قلم بود و قلمش در خـدمت فرهنگ قرآن و خانـدان وحی و رسالت می چرخید، که برخی از آثار فکری و قلمی آن بزرگوار عبارت اند از:

۱- سیره الرسول الاعظم

۲- علی من المهد الی اللحد

۳- شرح نهج البلاغه (در سه جلد)

۴- فاطمهالزهرا من المهد الی اللحد

۵- الامام الحسین من المهد الی اللحد

۶- فاجعهالطف او مقتل الحسین

۷- زینب الکبری من المهد الی اللحد

۸- موسوعه الامام الصادق علیه السلام (در شصت جلد)

۹- الامام الجواد من المهد اللحد

۱- ۱۸. سوره ۶۸، آیه ۲.

۲- ۱۹. نهج الفصاحه، ص ۶۴۸.

۱۰- الامام الهادی من المهد الی اللحد

۱۱- الامام العسکری من المهد الی اللحد

۱۲- الامام المهدی من المهد الی الظهور

۱۳- الاسلام الصحیح یتجلی فی مذهب اهل البیت

۱۴- الفقه الواضح

۱۵- الاسلام و التعالیم التربویه

و کتاب های ارزشمند دیگری که برخی به زبانهای مختلف ترجمه شده اند.

مرد هجرت

او مرد هجرت بود و برای رساندن پیام قرآن و خاندن وحی و رسالت به سفرهای تبلیغی مهمی دست زد که ره آوردی درخشان داشت.

او سفرهایی به مراکش، استرالیا، مصر، کویت، حجاز، هندوستان، پاکستان، سوریه، لبنان، تایلند و برخی کشورهای آفریقایی نمود و همه جا هدفش این بود که پیام قرآن و عترت را به گوشها برساند و چون به دانش و بینش و ایمان و عمل مسلح بود در این سفرها اثرات سازنده ای از خود به یادگار نهاد که یک نمونه ی آنها این بود که:

«در مراکش به استناد یک روایت جعلی، دایر بر اینکه کشتی حضرت نوح روز عاشورا بر ساحل نشست، توبه ی حضرت آدم روز عاشورا پذیرفته شد، و...»، روز عاشورا را به طور رسمی عید می گرفتند و صدها مجلس ازدواج به راه می انداختند و شیرینی ها پخش می کردند اما پس از تلاش های علمی و فکری و قلمی ایشان، این سنت سیاه اموی ریشه کن شد و بجای آن مجالس وعظ و سوگواری برای سالار شهیدان جایگزین آنها گردید.

مرد ولایت راستین

او شیفته و شیدای خاندان وحی و رسالت بود و دل در گرو عشق آنان داشت.

در فراز و نشیبهای سخت زندگی به آنان توسل می جست و به برکت نام و یاد آنان بارها در سخت ترین شرایط مورد مهر قرار گرفت و از خطرات سهمگینی نجات یافت.

مرد جهاد

او همانگونه که مرد دانش و بینش و ایمان بود، مرد جهاد و امر به معروف و نهی از منکر نیز بود. موضع گیریهای شجاعانه ی در برابر استبداد حاکم بر عراق از فراز منبر حسینی، تحسین برانگیز بود.

او بخاطر حق گویی و ایستادگی در برابر خودکامگی ها بارها طعم تلخ زندان و اسارت و تبعید و فشار را چشید و تا مرز شهادت پیش رفت و آخرین بار به اعدام محکوم گردید که پس از ماه ها زندگی مخفی به یاری خدا از عراق خارج شد و از آنجا به کویت و لبنان و آنگاه ایران دست به هجرت زد.

و سرانجام پس از عمری تلاش و جهاد و فداکاری در ابعاد گوناگون علمی و دینی و اجتماعی، در روز سیزدهم جمادی الثانی به سال ۱۴۱۵ هجری قمری جهان را بدرود گفت. (۱) .

خداوند او و ما را با نیاکان پاک و سرافرازش محشور بفرماید.

آمین یا رب العالمین

قم حوزه ی علمیه، علی رضا کرمی فریدنی

۱- ۲۰. در نگارش بیوگرافی مرحوم آیت الله قزوینی از کتاب: «آیهالله سید محمد کاظم قزوینی مرد علم و اجتهاد»استفاده شده است.

تقدیم به او

به سرور و سالارمان، امام مهدی علیه السلام،

یادگار و بازمانده ی گرانمایه ی خاندان پاک وحی و رسالت،

که بزرگ اصلاحگر عصرها و نسلها، همو که جهان در انتظار اوست، تقدیم میگردد.

آری این صفحات درخشان و تابناک را که ترسیم کننده ی پرتویی از زندگی درس آموز و تاریخساز و سراسر افتخار «صدیقه ی طاهره»، ملکه ی ارجمند اسلام، «فاطمه ی زهراء» علیهاالسلام، مام گرانمایه ی اوست، به همان خورشید رخ برکشیده ی در پس ابرها، هدیه می گردد.

نگارنده بر این امید است که این خدمت ناچیز به خواست خدا مورد قبول آن فرزانه ی روزگاران قرار گرفته و خوشنودی خاطر خطیر و شریفش را فراهم خواهد ساخت.

عراق- کربلا

سید محمد کاظم قزوینی

ص: ۳۱

سرآغاز

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بسیار و بی شمار از آن آفریدگار توانای هستی است آنگونه ستایش شایسته و بایسته ای که خشنودیش را فراهم آورد. و درود خدا بر سالارمان «محمد»، آن پیامبر برگزیده و بر خاندان پاک و پاکیزه اش باد که برترین آفریدگان آفریدگارند.

واقعیت این است که نگارنده، سالها بر این اندیشه بود که به اندازه ی توان و امکانات ناچیز خویش کتابی در مورد بانوی بانوان «فاطمه زهرا» که بر او و پدر گرانمایه و شوی ارجمند و فرزندان شکوهبارش درود و سلام خدا باد بنگارم.کتابی که هم ترسیم کننده ی زندگی درس آموز و تاریخ ساز او باشد و هم نیاز جویندگان آب حیات از کوثر همیشه جوشان وجود او را پاسخ گوید.

نگارنده ضرورت این کار ارزشمند را از دیرباز احساس می نمودم و برای انجام آن نیز در خویشتن شور و شوق وصف ناپذیری می یافتم، چرا که می دیدم در فرهنگ و آثار نویسندگان و نیز کتابخانه های عربی و اسلامی اثر جامع و شایسته ای که درخور مقام والا و پرشکوه برترین بانوی جهان هستی باشد، به چشم نمی خورد و براستی نوعی خلاء احساس می شود.

روشن است که با این بیان نمی خواهم کتابهایی را که در مورد بانوی بانوان نگارش یافته است کوچک و ناچیز شمارم، بلکه نظر این است که همه ی اینها، چه نوشته های

قـدیم یا جدیـد در این مورد، نیاز خوانندگان را برطرف نمی کند و خلاء مورد اشاره را که هر پژوهنده و جستجوگری که در زندگی سراسر افتخار آن حضرت احساس می کند، آنگونه که شایسته و بایسته است پر نمی کند و آگاهی کامل از زندگی و ویژگی های شخصیت نمونه ی او را ارائه نمی دهد.

آری این نوشته ها نه تنها هـدف مورد نظر را تامین نمی کند که گاه برخی از آنها ناچیزتر از آن است که بتواند ترسیم کننده ی تاریخ ساز برترین بانوی جهان باشد و شخصیت ارجدار و افتخارآفرین دخت پرشکوه پیامبر و محبوب ترین انسانها به آن حضرت را به گونه ای شایسته در چشم انداز جویندگان حق قرار دهد، چرا که ابعاد گوناگون شخصیت ارجدار و زندگی درس آموز و ویژگی های او به عنوان برجسته ترین آموزگار و الگوی زندگی، بیش از اینها درخور شناخت و ستایش و شناساندن است.

اینجانب هم، هرگز بر این اندیشه نیستم که می توانم به این رسالت بزرگ و مسئولیت سنگین قیام کنم و به گونه ای شایسته و بایسته به این هدف بلند و آرزوی دیرین، جامه ی عمل بپوشانم، بلکه اینجانب نیز به ناتوانی و نارسایی اندیشه و قلم و بیان خویش در این مورد اعتراف دارم.

به هر حال میان این آرزوی بزرگ و تحقق آن، روزها و سالها به سرعت سپری شد و رخدادها رخ داد و حوادثی برایم پیش آمد که مانع تحقق آرزوی نگارش کتاب مورد نظرم گردید تا سرانجام طوفانی از حوادث بر من وزیدن گرفت و ابرهای تیره و تاری از غم واندوه بر زندگی ام سایه گسترد. اینجا بود که با خدای خویش پیمان بستم که اگر آن بنده نواز، موج اندوه و پریشانی را از این بنده ی ناچیزش برطرف ساخت، به یاری او به نگارش کتابی در مورد زندگی افتخارآفرین بانوی بانوان دست خواهم زد.

به عهد خویش وفادار بودم که خدای دانا به مهر و لطف خویش، گرفتاریم را برطرف ساخت و ابرهای تیره و تار را از آسمان زندگی ام زدود و من نیز با ستایش و سپاس به بارگاه او

هم اکنون نگارش این سطور و صفحات را آغاز نمودم. نمی دانم به کجا خواهم رسید و سخن به کجا خواهد انجامید و سرانجام کارم در نگارش این کتاب چه خواهد شد؟

از خدای بزرگ که بهترین یار و یاری دهنده است کمک می جویم. او مرا بسنده است و در این سرا و سرای آخرت بهترین کارساز و بهترین توفیق دهنده و یار و یاور است.

سید محمد کاظم قزوینی،

کربلا- عراق

۲۶ جمادی الثانی ۱۳۹۲ ه

ص: ۳۵

در رواق سخن

اشاره

شاهکار بدیع آفرینش و نشان قدرت خدا

گرانبهاترین درسها

نگرشی بر موقعیت و جایگاه زن

فرجام دردناک راه دوم

قلم های زهرآگین

انگیزه های این حملات ناجوانمردانه

پاسخ علامه امینی

درایت و هوشمندی وصف ناپذیر

سیمای پرشکوه امیر مومنان در قرآن

در آئینه ی محمد

تبلور ارزشها و والایی ها

ص: ۳۶

شاهکار بدیع آفرینش و نشان قدرت خدا

«فاطمه»، و شما خواننده ی گرامی چه میدانی که «فاطمه» کیست؟

فاطمه شخصیت فرزانه و انسان والایی است که نشان و ویژگی زن بودن را به همراه دارد تا هم نشان قدرت رسا و بی همانند خدا و توانایی شگرف او در کران تا کران هستی باشد و هم شاهکار بدیع آفرینش بر تارک تاریخ بشر، چرا که خدای توانا بنده ی برگزیده اش «محمد» (ص) را آفرید تا نشان اقتدار و توان بی همانند او در میان همه ی پیامبران باشد و آنگاه دخت فرزانه و پاره ی تن او، فاطمه علیهاالسلام را از او پدید آورد تا نشان اقتدارش، در آفرینش انسانی بی نظیر از جنس زن باشد، انسان والایی که عصاره ای از فضیلت ها و مجموعه ای از موهبت ها و فرهنگی از ارزشها را تجسم بخشد.

و راستی را که خدای توانا کامل ترین بهره از شکوه و بزرگی و بزرگمنشی را به او ارزانی داشت، به گونه ای که از آغاز تا فرجام آفرینش برای هیچ بانویی جز او، اوج گرفتن به بلندای این قله ی شکوه و پرکشیدن به این مقام و منزلت والا امکان پذیر نیست.

چرا که او در حقیقت از آن گروه از بندگان برگزیده و دوستان پاک و محبوب خداست که پیش از آنکه زمینیان آنان را بشناسند، آسمانیان به شکوه و مقام والایشان زبان به اعتراف گشوده و آیات روشنی از قرآن شریف در مورد منزلت شکوهبار آنان در بارگاه خدا فرود آمده است. آیاتی که از هنگامه ی فرود بر قلب شفاف «محمد» تا به امروز

و تا هنگامه ی رستاخیز، همواره در بامدادان و شامگاهان و شب و روز تلاوت می گردد.

او شخصیت شکوهباری است که انسان به هر اندازه بیشتر و افزونتر بسوی کمال و معنویت اوج گیرد و حقایق جهان هستی را بهتر دریابد و از راز و رمز آفرینش و صعودها و سقوطها آگاهی افزونتری کسب کند، شکوه و شخصیت این برترین بانوی گیتی برای او بصورت گسترده تری از افق آشکار می گردد و امتیازات و ویژگی هایش به صورت درخشنده تری جلوه گر می شود، چرا که فاطمه علیهاالسلام همان بانوی گرانمایه ای است که خدای بزرگ او را می ستاید، به خوشنودی او خوشنود می گردد و با غضب و خشم او، خشمگین می شود. پیامبر بزرگ خدا او را به شکوه و بزرگی مقام و منزلت یاد می کند و امیر مومنان به دیده احترام و بزرگی به او می نگرد و از او سخت تجلیل می نماید و همینگونه همه ی امامان نور از حضرت مجتبی علیه السلام گرفته تا آخرین آنان امام مهدی علیه السلام، همگی به صورت وصف ناپذیری به او احترام می کنند و به دیده ی تقدیس و تکریم به این مام فضیلت ها و والایی ها می نگرند

بانوی بزرگی که در قرون و اعصار به نام بلند آوازه ی او نظام ها برپا گشته و قدرت ها تاسیس شده و نیز به نام ستم سوزش قدرت ها و حکومت ها در هم نوردیده شده است.

انسان برتری که بخاطر دوستی او در روز رستاخیز خواهی دید که چگونه فوج فوج از مردم، وارد بهشت می گردند و به خاطر انحراف از مهر و دوستی و راه و رسم انسانساز او، چگونه آنان که کیفر ورزیده اند، انبوه انبوه به سوی دوزخ سوق داده می شود.

گرانبهاترین درسها

نگارنده بر این باور است که این کتاب با این محتوا، و در مورد این شخصیت والا، بسیار سودمند و مفید خواهد بود. سخن شنیدنی و شیرینی خواهد داشت که جان حقجوی انسان با آن پیوند برقرار می کند و روح جویای معنویت، آن را گوارا می یابد و از آن حیات و نشاط می گیرد، و نیز ویژگی های وصف ناپذیر دیگری خواهد داشت که

ص: ۳۸

خواننده ی گرامی با مطالعه ی دقیق آن، آنها را به تدریج دریافت می نماید. آری سخن از زندگی سالار بانوان، در برگیرنده ی رخدادها و حوادثی است که تمامی آنها عبرت انگیز و حکمت آموز و در بردارنده ی گرانبهاترین و کارسازترین درسهای زندگی و تعالی است و انسان ترقی خواه بدین وسیله می تواند از زندگی سراسر افتخار بندگان برگزیده و دوستان خدا، و از دیدگاه آنان در مورد زندگی و چند و چون آن آگاهی یابد. با گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب اسلام که به زندگی فاطمه علیهاالسلام، این شخصیت پرشکوه و تاریخ ساز گره می خورد، آشنا گردد. گرچه زندگی افتخار آفرین او کوتاه بود و آن هم در بیت رفیع امامت و سراپرده ی خویش و اداره ی خانه و زندگی و تربیت نسلی سرفراز، بدون ذره ای تظاهر، سپری شد و کسی جز خاندان و همنشینان و بستگانش از شیوه و روش انسانساز و رفتارش در خانه، آگاهی نیافتم و تاریخ نیز در حق او ستم و بیداد روا داشت و آنگونه که شایسته و بایسته ی شخصیت گرانمایه و فرزانه ای چون او بود، به زندگی و اندیشه و سرگذشت وی و ترسیم آن زندگی پربار برای آیندگان بهاء نداد.

نگرشی بر موقعیت و جایگاه زن

۱- سخن از شخصیت پر شکوه فاطمه علیهاالسلام و نبوغ و ویژگی های او، در حقیقت سخن از موقعیت و جایگاه زن، این نیمی از پیکر جامعه را سخت گرامی داشته، و او را به جایگاه شایسته و حقیقی اش اوج بخشیده است.

۲- در این بحث بطور طبیعی، نمونه ای از زن آگاه و مترقی که در خانه ی پدر،دختری شایسته و در زندگی مشترک، همسر و همراهی مورد اعتماد و امین و در قلمرو جامعه ی کوچک خانواده، یک مادر نمونه و یک مربی با ایمان و پاکدامن و لایق برای نسل سرفراز است، نیز در چشم انداز جستجوگران قرار می گیرد.

۳- و نیز در این بحث از «زن» به عنوان یک انسان به مفهوم واقعی اش که در جامعه و محیط زندگی اش در چارچوب مقررات انسانساز دین خدا و در قلمرو پاکدامنی و شرافت و صیانت از موجودیت و هویت و شخصیت اش به او امکان کار و تلاش و پیمایش پله های نردبان ترقی و تکامل داده میشود نیز، سخن خواهد رفت.

۴- و نیز ضمن بحث در این روند، روشن خواهد شد که:

اسلام زن را بر خلاف پندار بداندیشان نه تنها از دانش و فرهنگ، ادب و شناخت،کسب معرفت و پیمایش مدارج کمال علنی و معنوی باز نمی دارد، که سخت او را در این راه تشویق می کند و تنها از او می خواهد که از خودنمایی و جلف بازی، بی پروایی و هرزگی، نشست و برخاست ناصواب با بیگانه و اموری از این قماش که سرانجام زن را به نگونساری و تباهی می کشد و شخصیت و حقوق و هویت و هستی او را به نابودی سوق می دهد، بپرهیزد.

کدامیک بهتر است؟

اشاره

نگارنده بر این باور است که هیچ نظام و مقررات و سازمان و تشکیلاتی در جهان نخواهد توانست همانند اسلام واقعی، از شخصیت و هویت و شرافت حقیقی زن پاس دارد از این رو انجمن ها و سازمانهای مربوط به بانوان در کشورهای اسلامی تا آنگاه که دنباله رو اندیشه های استعماری و یا ابزار سلطه ی استبدادگران باشند،نه تنها برای زنان ثمربخش نخواهند بود، که نگونساری و عقب ماندگی و بدبختی را نیز به صورت زشت و فاجعه باری برای آنان فراهم خواهند ساخت و دردی بر دردها خواهند افزود.

من در برخی از روزنامه ها خواندم که یکی از سازمان زنان از دولت خود تقاضا کرده بود که قانونی برای بازداری مردان از داشتن بیش از یک همسر وضع نماید و اجازه ندهد که مردی بیش از یک زن بگیرد، چرا که این سازمان، تعدد زوجات را ستم و تجاوز به کرامت و حقوق زن می نگرد. از این رو از دولت می خواهد که مرد را در مرز

خویش نگاه دارد و قانونی فراهم آورد که او گرچه به صورت عادلانه و انسانی نتواند با بیش از یک زن ازدواج نماید.

این سازمان آگاهانه و یا ناآگاهانه با چنین کاری دروازه های تباهی و بدبختی را به روی زن می گشاید و در همان حال درهای نیکبختی همسرداری و لذت معنوی و روحی وصف ناپذیر مادر شدن را بر روی او مسدود می سازد.

اگر براستی زن بر سر دوراهی قرار گیرد که یا با یک مرد دارای همسر بصورت عادلانه و انسانی پیمان زندگی مشترک ببندد و یا خانه نشین گردد تا گیسوانش بسان دندان هایش سفید شود و به واپسین لحضات زندگی و مرگ برسد، کدامیک را برمی گزیند و کدام یک از این دو بهتر و بر صلاح اوست؟!

فرجام دردناک راه دوم

واقعیت این است که اگر زن راه دوم را برگزید و ازدواج نکرد، به یکی از دو سرنوشت غمبار گرفتار خواهد شد:

۱- یا بخش مهمی از زندگی خویش را که دوران جوانی و شادابی و طراوت او نیز در آن قرار دارد، همه را در فشار و کنترل و سرکوب سخت خواسته های طبیعی خویش و تحمل ضربه های روحی و روانی برخاسته از آن و محرومیت از لذت ها و خوشی های پسندیده و مشروع زندگی، سپری می کند که سخت غم انگیز و طاقت فرساست.

۲- و یا اینکه راه را برای خویش باز نموده و به خود اجازه می دهد تا رها از هر قید و بند شرافتمندانه در محافل بزم و شب نشینی آنچنانی شرکت جسته و با مردنمایان بر قصد و... و آنگاه دیده بگشاید و ببیند که شرافتش لکه دار گشته،بر دامان پاکش گرد بی عفتی نشسته، شخصیت و هویت اش در هم شکسته و رسوایی و بد نامی ببار آورده است.

و روشن است که مردنمایان هرزه و بی بند و بار نیز تا هنگامی که او تر و تازه

و پرطراوت و لـذت بخش است به او روی می آورند، و آنگاه که زیبایی و طراوت و دلربایی و طنازیش بر اثر گذشت زمان و بی بند و باری، رو به افول نهاد، او را به دور می افکنند و به سوی دیگری می روند.

براستی اگر زن خردمنـدی بر سـر این دو راهی قرار گیرد که، یا زنـدگی به صورت تنهایی و ازدواج نکردن را برگزینـد که به یکی از دو سـرنوشت دردناک و فرجام فاجعه بار خواهد انجامید یا ازدواج و زندگی با مرد همسردار و شرافتمندی را برگزیند که براستی خواهان اوست، کدامیک را بر خواهد گزید؟

آن زندگی سـخت و فاجعه بار را؟ یا این زندگی انسانی و شرافتمندانه ای را که به هر حال در پرتو مقررات عادلانه ی اسلامی و اخلاق انسانی آن، بتوانـد از نیکبختی همسـرداری بهره منـد گردد و خانواده تشـکیل دهـد و عفاف و نجابت خویش را پاس دارد و خوشنام و پاکدامن جلوه کند و فرزندان شایسته و اعضاء موثر و مفیدی برای جامعه و تمدن خویش بپرورد؟

راستی کدام یک از این دو راه را برخواهد گزید؟

آن یا این را؟

و کدامیک برای او و جامعه اش بهتر خواهد بود؟

بهترین طرح

آری راه، تنها همین دو راه مورد اشاره است و بس، راه سومی برای زن وجود ندارد، چرا که:

۱- از سویی طبق آمارهای موجود، شمار زنان در جهان بیش از مردان است.

۲- آمار تلفات بیشتر مردان، در رخدادهایی نظیر جنگ ها و کارهای پرخطر و توانفرسا را نیز باید در نظر گرفت که با دقت بر این دو واقعیت، اگر هر مردی به زندگی با یک زن بسنده کند، میلیونها زن در سراسر جهان بی شوهر خواهند ماند.

ص: ۴۲

۳- افزون بر آنچه آمد، برخی از مردان جامعه، بطور طبیعی به گونه ای هستند که یک زن نمی تواند پاسخگوی نیاز جسمی و روحی آنان باشد و نیاز به همسر دیگری دارند.

۴- و نیز برخی از زنان نمی توانند خواسته های طبیعی خود را با خواسته ی طبیعی همسرشان و در پاسخگویی به میل و نیاز فراوان او سازگاری و هماهنگی بخشند.

۵- علاوه بر همه ی اینها، زن در مسیر زندگی با عوارضی چون نازایی، بیماری، از کار افتادگی جسمی، مسافرت و دیگر مشکلات روبروست و با دقت و تعمق منصفانه به این نکات دقیق پنجگانه، بهترین و شرافتمندانه ترین راه برای سامان بخشیدن به جامعه در این مورد، همان طرحی است که اسلام ارائه می کند.

روشن است که بحث در این موضوع فرصت بیشتری می طلبد اما نگارنده اینک در مقام بحث گسترده در این مورد نیست، چرا که سخن طولانی می شود و از هدف اصلی کتاب باز می مانیم. به همین جهت به بحث اصلی باز می گردیم.

قلم های زهرآگین

یکی از شگفت آورترین رخدادهای روزگار و عجیب ترین آنها این است که شخصیت پرشکوه و والایی چون دخت فرزانه ی پیامبر، که در اوج شرافت و در پرفرازترین قله ی آراستگی و ارزشهای انسانی و فضایل اخلاقی است، از سوی برخی از مسلمان نمایان و بیگانگان، و هدف حملات سخت و ناجوانمردانه ای قرار گرفته و قلمهای زهرآگینی بر ضد او به کار افتاده است.

اگر شما پژوهشگر حقجو به فرهنگ های روایی که از فضایل این شخصیت گرانمایه موج می زند مراجعه نمایی، در کنار انبوه روایات در ترسیم شکوه و عظمت والای فاطمه علیهاالسلام به چند روایت ساختگی و بی اساس نیز برخورد خواهی نمود که دست خیانت و تعصب آنها را ساخته و زبان های کینه و دشمنی کور بازرگانان حدیث و دروغ سازان و دروغ بافان که همواره بوقهای تبلیغاتی سلطه گران پیشین بوده و از

شیطانهای خویش الهام گرفته و خشنودی مخلوق را به خشم و ناخشنودی آفریدگار هستی خریدار بوده اند، این روایات دروغ و بی اساس را ساخته و پرداخته اند.

این دین فروشان بدین جهت که به خریداران دین و عقیده ی متزلزل و وجدانهای مرده ی خویش پاسخ مثبت دهند و آنان را از خود خوشنود سازد، با قلم های زهرآگین کینه و دشنی خویش، به نوشتن این روایات دروغ و ساختگی پرداختند و در راه دین فروشی خود نه به این موضوع اهمیت دادند که این دروغ پردازی ها باعث اهانت به صاحب شریعت، پیامبر بزرگ خداست و نه به این نکته بهاء دادند که این دروغ سازی هایشان با انبوه روایاتی که در کتاب های معتبر خودشان پیرامون شخصیت پرشکوه فاطمه علیهاالسلام آمده است، تناقض آشکار دارد.

گویی آنان بخاطر پاسخگویی به درون و وجدانهای آلوده ی خویش از اهانت به شخصیت والای دخت سرفراز پیامبر شادمان می شدند در حالی که خوب می دانستند که آن گوهر گرانمایه ی جهان هستی از خاندان پیامبر و محبوب ترین انسانها در نزد اوست. به نظر می رسد که این بداندیشان از آنجایی که نمی توانستند بطور صریح و بی واسته به ساحت پاک پیشوای گرانقدر توحید، اهانت روا دارند آمدند و این راه پیچیده و انحرافی را برای راضی ساختن وجدان پلید و پاسخگویی به انگیزه های دوزخی خویش برگزیدند.

من نمی دانم انگیزه های این یورش سخت و بی رحمانه بر شخصیت والای فاطمه علیهاالسلام چیست؟

نمی دانم دلایل این کینه عمیق و دشمنی دیرینه و عجیب کدامست؟

آیا نه اینکه این بانوی فرزانه دخت سرفراز، پاره ی تن، نور دیده،میوه ی دل و روح و روان پیامبر خداست؟

مگر فاطمه علیهاالسلام جانشین پیامبر گرامی بود که مقام والای او دشمن حسود و کینه توز را بر آن وادارد که شخصیت فرزانه او را مورد یورش قرار دهد همانگونه که با شوی

گرانقدرش بر اساس همین انگیزه های شیطانی، بنای بداندیشی و بدرفتاری را نهادند؟!

راستی این همه اصرار بر جنگ با شخصیت پرشکوه آن بانوی گرانمایه چرا؟!

انگیزه های این حملات ناجوانمردانه

اشاره

آیا بدین جهت است که آن بانوی نمونه، دخت سرفراز پیامبر است؟

اگر چنین است پس چرا چنین پدیده و روش شومی را در مورد دیگر دختران پیامبر نمی نگریم؟ یا بدین دلیل است که آن بانوی گرانقدر همسر امیر مومنان است؟

آن حضرت پس از شهادت فاطمه علیهاالسلام با چهار بانوی دیگر نیز پیمان زندگی مشترک بست، پس چرا این دروغ پردازی و شایعه سازی را در مورد آنان نمی بینیم؟!

نگارنده بر این اندیشه است که فاطمه علیهاالسلام تنها یک گناه داشت و آن هم این بود که محبوب ترین انسانها در پیشگاه پیامبر بود و بر دیگر دختران پیامبر برتری داشت.

او مانع حقوق غصب شده ی شوی گرانقدرش، امیر مومنان بود و پشتیبان پراقتدار و با عظمت او، و دارای امتیازات و ویژگی ها و برتری های بسیار دیگری که خداوند همه را تنها به او ارزانی داشته و او را از میان همه ی زنان عصرها و نسلها برگزیده بود.

گناه او این بود که در مسجد غصب شده ی پدر گرانمایه اش با شهامتی وصف ناپذیر حضور یافت و حقوق پایمال شده و مصادره گشته ی خویش را که خدا و پیام آورش برای او مقرر نموده بودند قهرمانانه و با باران منطق و استدلال مطالبه کرد و در برابر سردمدار حکومت خودکامه کودتا که جامه دین کرده بود، ایستاد و بحث و مناظره کرد و حقانیت و مظلومیت خویش را برای عصرها و نسلها، و زورمداری و خودسری و حق کشی حکومت را اثبات فرمود.

آری فاطمه علیهاالسلام جز این مواضع حق طلبانه و گامهای شجاعانه گناهی نداشت. اما براستی آیا اینها گناهانی است که به برخی از مدعیان اسلام اجازه می دهند که آن حضرت را به گونه ای که هیچ تناسبی با قداست و پاکی او ندارد نام برند و شخصیت

شکوهبار معنوی او را زیر رگبار دروغ دجالگری بگیرند؟

علاوه بر این مسلمان نماها، خاور شناسان مغرض و بداندیش یهودی و مسیحی و...نیز در این مورد نقش گمراهگرانه و ویرانگری دارند.

آنان با این انگیزه ی شوم که مقدسات اسلام و پیروان آن را مورد هجوم و بدگویی قرار دهند، بافته های بی اساس دروغپردازان را گرفته و از آنها افسانه ها ساخته و در مجامع خود منتشر نموده اند؛ و با کمال تاسف برخی از مسلمانان نوشته های زهرآگین آنان را بدون هیچ نقد و تصحیح و حاشیه ی روشنگرانه ای برگردان نموده و به دست چاپ سپرده و در کشورهای اسلامی منتشر ساخته اند، به گونه ای که گویی اینان نیز با آن مستشرقین مغرض و بداندیش همفکر و همداستان بوده اند.

برای نمونه

بهتر است که در این مورد نمونه ای به طور فشرده و کوتاه از کتاب ارزشمند «الغدیر» (۱) نوشته ی علامه ی امینی «قدس سره»ترسیم گردد، تا عمق این فاجعه روشن گردد.

«امیل دور منگام» خاورشناس مسیحی مسلک، کتابی به نام «زندگی محمد» نوشته است که سراسر آن لبریز از دروغ و تهمت، مطالب گمراه کننده و توطئه آمیز،دجالگری و یورش ناجوانمردانه و سخت به اسلام و قرآن و پیامبر گرامی است.

این کتاب را یک استاد فلسطینی به نام«محمد عادل زعیتر» به عربی برگردان نموده و با اندیشه ی پوچ «رعایت امانت در ترجمه»، همه ی دروغ ها و افسانه ها و خرافات او را بی آنکه نقد و تصحیح کند، و یا حاشیه ای روشنگرانه و برحق بر آنها بنویسد، همه را ترجمه کرده است.

آیا به راستی این امانتداری است؟ و ای کاش من می دانستم که به راستی پاسخ گفتن به

۱- ۲۱. الغدیر، ج ۳، ص ۱۰

باطل و دروغ و دجالگری با رعایت امانت در ترجمه، ناسازگار است؟

از جمله ی مطالب پوچ و گمراه کننده ی کتاب مورد اشاره اینگونه است:

«فاطمه بانویی تندخو و ترشرو بود و در زیبایی چهره، «رقیه» خواهرش از او زیباتر و «زینب» در ذکاوت و هوش از او باهوشتر می نمود.

و هنگامی که پدرش پیامبر، از پشت پرده به او گفت که «علی» به خواستگاری او آمده است بی درنگ و بی هیچ تامل و اندیشه ای پاسخ مثبت داد.

او علی را با آن شجاعت شکوهبارش، فردی محروم ارزیابی می کرد و مورد نکوهش قرار می داد و با این وصف آن اندازه که «فاطمه» نسبت به علی علاقه داشت، علی به او تمایل نشان نمی داد.

علی چهره ی زیبایی نداشت، چرا که چشمانش درشت و کم سو بود و استخوان بینی اش فرونشته و پهن، شکمش بزرگ بود و سرش طاس و با این ظاهر و چهره، مردی پرشهامت و پرواپیشه و راست گو و با وفا و پر اخلاص و شایسته کردار بود، گو اینکه در هنگامه های تصمیم گیری سستی و تردید در او دیده می شد.

او به دلیل فشار روزگار به نخلستان یک نفر یهودی می رفت و آن را در برابر مشتی خرما آبیاری می کرد!! و هنگامی که به خانه بازمی گشت با رویی ترش به همسرش می گفت: هان! این خرما را بگیر و بخور و به فرزندانت نیز بخوران!!

او پس از هر برخوردی در خانه خشمگین می شد و به حالت قهر به مسجد می رفت و آنجا می خوابید و پدر همسرش بر شانه ی او دست می نهاد و اندرزش می داد و برای مدتی میان او و «فاطمه» طرح آشتی می افکند و او را روانه ی خانه می ساخت.

از رخدادهای زندگی مشترک آنان از جمله این بود که؛ روزی پیامبر دخترش را دید که در خانه نشسته است و به خاطر مشتی که «علی» به او نواخته است گریه می کند!!

«محمد» با اینکه برای خشنود ساختن دخترش، «علی» را در پیشتازی و پیشگامی در اسلام ستایش می کرد. با این وصف به او کمتر توجه و احترام می نمود.

ص: ۴۷

دو داماد دیگر پیامبر، «عثمان» بزرگوار و «ابوالعاص» که اموی نژاد بودند،بیش از «علی» با پیامبر سازش و مدارا می کردند.

«علی» از این موضوع که پیامبر برای نیکبختی دخترش کاری نمی کرد و از اینکه او را به کارهای حساس نمی گماشت و گویی لایقش نمی دید، سخت رنج می برد!!

پیامبر گرچه کار زدن گردنها را به «علی» وا می نهاد اما از سپردن هر گونه رهبری و فرماندهی و تنظیم امور و تدبیر شئون به او، خودداری می ورزید و نقش حساسی به او نمی سپرد. بد تر از اینها، درگیری و دشمنی ورزیدن علی و فاطمه با همسران پیامبر بود که فاطمه همواره با حسرت و تاسف بسیا از پدرش گله می کرد، چرا که به نظر او پدرش هرگز از دخترانش دفاع نمی کرد...»

و جنایات تاریخی سیاه و رسوای دیگری که این مردک خیانتکار، خود ساخته و پرداخته و سراسر کتاب خویش را با آنها سیاه کرده است...

پاسخ علامه امینی

مرحوم علامه ی امینی، به بافته ها و ساخته های دروغین و بی اساس این مسیحی بداندیش، اینگونه پاسخ می دهد:

من نویسنده را که خدای او را نابود و از رحمت خویش دور سازد نکوهش نمی کنم. گرچه بسیار دروغ پردازی ها نموده است، چرا که او از گروه و ملتی است که نسبت به اسلام کینه دارند و ما را بر خیر آنان امیدی نیست و خود نوشته ی او از عیوب و زشتی هایش پرده برمی دارد، پس او را نکوهش نمی کنم بلکه همه ی نکوهش ها و سرزنش ها درخور آن مترجم زشت کردار و جنایتکاری است که با برگرداندن این انبوه اراجیف و افسانه ها و دروغهای رسوا، به اسلام و شرق و جهان عرب که خویشتن را به پندار خود از آنها می شمارد خیانت ورزیده است.

آری درست گفته اند که:

ص: ۴۸

قحطی شوم بسوی دهکده و سرزمین شوم می رود،

و هر پدیده ای به جنس خود تمایل پیدا می کند و روی می آورد.

کبوتر با کبوتر باز با باز

کند همجنس با همجنس پرواز

آری، تمامی این سخنان گوناگون و نسبت های رسوا و ساختگی که این کتاب شوم از آنها آکنده است چیزی جز سخنان عنصر بی خردی نیست که با تاریخ درست و حقایق و واقعیات تاریخی مخالف است و با همه ی آنچه که امت اسلام بر آن اتفاق و اتحاد دارند بطور کامل در تضاد است و با روایات و سخنان پیامبر گرامی که در معتبرترین منابع اسلامی پس از قرآن موجود است، تناقض آشکار و کامل دارد.

آیا این دروغ پردازی ها با سخن جاودانه ی پیامبر در مورد دخت فرزانه اش هماهنگ است که می فرمود:

فاطمه حوریه ای است در چهره ی انسان، هرگاه من در خود شور و شوق بهشت احساس می کنم او را بوسه باران می سازم.

فاطمه حوراء انسیه کلما اشتقت الی الجنه قبلتها. (۱) .

و یا با این بیان او که:

دخترم، «فاطمه» حوریه ای است در چهره ی آدمیان.

ابنتی فاطمه حوراء آدمیه. (۲) .

و با این سخن آن حضرت که:

«فاطمه» همان زهره ی درخشنده است.

فاطمه هی الزهره (۳) .

آیا این دروغ سازی ها با سخن مادر «انس بن مالک» سازگار است که در وصف آن

۱- ۲۲. تاریخ الخطیب بغدادی، ج ۵، ص ۸۶.

۲- ۲۳. الصواعق المحرقه، ص ۹۶ اسعاف الراغبین، ص ۱۷۳.

۳- ۲۴. نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۲.

بانوی گرانمایه می گوید:

«فاطمه همچون ماه شب چهارده بود و یا بسان خورشید نورافشانی که ابر او را بپوشاند و از پشت ابرها بتابد و سر برآورد و نور بپراکند.

او چهره ای سپید داشت که سپیدی آن آمیخته با سرخی بود گیسوانی مشکی و سیاه داشت و شبیه ترین انسانها به پیامبر خدا بود».

به خدای سوگند، فاطمه علیهاالسلام در زیبایی صورت و سیرت همانگونه بود که شاعر سروده است:

بیضاء تسحب من قیام شعرها

و تغیب فیه و هو جثل و اسحم

فکانها فیه نهار مشرق

و کانه لیل علیها مظلم (1) .

سپید چهره ای که به هنگام ایستادن گیسوانش بر زمین کشیده می شود و در میان موهای انبوه و پیچیده و مشکی و زیبای خود پنهان می گردد.

تو گویی آن فرشته ی زیبا در میان گیسوانش بسان خورشید می درخشد و موهای سیاهش همانند شب تار،آن خورشید درخشان را می پوشاند.

و واژه ارزشمند «زهراء» که به مفهوم درخشندگی است و به اتفاق همه ی مورخان و محدثان یکی از القاب بانوی بانوان است، نشانگر پرتویی از زیبایی و شکوه بی نظیر دخت سرفراز پیامبر است.

درایت و هوشمندی وصف ناپذیر

راستی آیا بافته های دروغین و سخنان پوچ و بی اساس این مسیحی مسلک دروغ پرداز،در مورد ذکاوت و شیوه ی اخلاقی فاطمه علیهاالسلام با سخن بلند «خدیجه» مادر مومنان گیتی، هماهنگی دارد که می فرمود:

۱- ۲۵. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۹.

«فـاطمه در سازمـان وجودم سـخن می گفت و آنگـاه که جهـان را بـا ولاـدتش نور باران ساخت به حالت سـجده فرود آمـد و انگشت خویش را بلند نموده بود»؟ (۱) .

و آیا دروغ بافی های این خاور شناس بداندیش در مورد بانوی بانوان با سخن «عایشه» سازگار است که گفت:

«هیـچ انسانی را در راه رفتن، عملکرد و سـخن گفتن، نشـست و برخاست و راه و رسم زنـدگی به پیامبر خـدا شبیه تر از دخت گرانمایه اش، «فاطمه» ندیدم؟

او هرگـاه به حضور پیـامبر وارد می شـد، پیـامبر به احترام او بـا همه ی قامت می ایسـتاد و او را بوسه باران می ساخت و خوش آمد می گفت و دست او را می گرفت و در جای خویش می نشانید.»

ما رایت احدا اشبه سمتا و دلا و هدیا و حدیثا برسول الله فی قیامه و قعوده من فاطمه... (۲) .

من هیچ انسانی را در سخن گفتن، شبیه تر از «فاطمه» به پیامبر ندیدم...

آیا...

آیـا براسـتی دروغ پردازی هـای این خـاور شـناس کینه تـوز در مـورد امیر مومنـان که گویی آن آن حضـرت چهره ای زیبـا و پرشـکوه نداشت، یا ترشرو و تندخو بود، و یا بانوی بانوان او را خوش نداشت و به او اهانت و سرزنش روا می داشت و سخنان پوچ و تهمت هایی از این دست، با آنچه در مورد شکوه و زیبایی چهره ی امیر فضیلت ها آمده است تناسب دارد؟

ص: ۵۱

۱- ۲۶. ذخائرالعبقی.

۲- ۲۷. عقد الفرید، ج ۲ ص ۳.

همه ی محـدثان و مورخـان بر این واقعیت گواهی می دهنـد که آن حضـرت در جمال و زیبایی به گونه ای بود که گویی ماه شب چهارده است. زیبایی سر و گردنش وصف ناپذیر، و سپیدی گلو و گردن او به تنگ زرین و نقره فام می ماند. (۱) .

او همواره تبسم دلنشـین و نمکینی بر لب داشت و به گاه تبسم، دندانهای سپید و مرتب و زیبایش بسان دانه های مرواریدی که در رشته ای ردیف شده باشند، نمایان می گشت. (۲) .

انه کان حسن الوجه، کانه قمر لیله البدر...

راستی را که بافته های این عنصر بداندیش کجا و اشعار مرد دانش و تقوا «ابوالاسود» کجا که می سراید:

اذ استقبلت وجه ابی تراب

رایت البدر حار الناظرینا

حسدوا الفتی اذ لم ینالوا فضله

فالناس اعداءله و خصوم

کضرائر الحسناء قلن لوجهها

حسدا و بغضا: انه لدمیم (۳) .

هنگامی که با سـیمای شـکوهبار امیر مومنان روبرو گردی،درست هماننـد آن است که ماه نورافشان شب چهارده را می نگری که شگفتی و بهت تماشاگرانش را برانگیخته است.

بداندیشان و حسودان به آن جوانمرد عصـرها و نسـلها حسادت ورزیدند، چرا که نتوانستند به مقام والا و برتری جایگاه معنوی او دست یابند و از این رو دشمن او شدند.

۱- ۲۸. الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۹.
۲- ۲۹. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۸۴.
۳- ۳۰. تذکره الخواص، ص ۱۰۴.

درست بسان زن زیبا چهره و صاحب جمال و کمالی که هووهایش از روی حسد و به انگیزه ی کینه جویی، او را زشت و نازیبا بخوانند.

سیمای پرشکوه امیر مومنان در قرآن

براستی آیا وجدان بیدار و آزاد شما، بدزبانی این مردك پلید را باور می کند و می پذیرد که به امیر مومنان نسبت سستی و تزلزل در کارها می دهد؟ با اینکه آن سمبل شهامت و درایت، همان قهرمان و شهسواری است که در تمامی صحنه های هول انگیز و وحشت بار، با شجاعتی وصف ناپذیر گام می سپرد و در میدانهای گوناگون جهاد و دفاع، رزم آوری پرتوان بود.

او همان رادمردی است که از نخستین روز دعوت نجاتبخش پیامبر تا روزی که با ایمان و اخلاص و شجاعتی شگرف در بستر پیامبر خوابید تا جان گرامی او را از خطر مصون دارد و بدینوسیله خویشتن را در راه او آماده ی فداکاری بی نظیری کرد همواره و در هر رخداد ناگوار و سختی، پیامبر گرامی را تا آخرین لحظات توقف پیامبر در این جهان و تا شتافتن به جایگاه جاودانه اش، با همه ی وجود یاری کرد.

آیا او همان یکتا مجاهد گرانمایه ای نیست که این آیه ی شریفه در ترسیم شخصیت والای او فرود آمد؟

اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستون عندالله و الله لا یهدی القوم الظالین. (۱) .

آیا آب دادن به حاجیان و عمارت و آبادانی مسجدالحرام را، با ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد در راه خدا برابر می دانید؟ اینها نزد خدا برابر نیستند و خدا بیدادگران را راه نمی نماید.

۱- ۳۱. سوره ۹، آیه ۱۹.

و نیز این آیه در مورد او فرود آمد که:

و من الناس من یشری ابتغاء مرضات الله والله رءوف بالعباد. (۱) .

برخی از مردم برای بدست آوردن خشنودی خدا جان خویش را فدا می کنند و خدا بر این بندگان مهربان است.

با این بیان چه زمانی امیر فضیلت ها از پیکار و درهم کوبیدن شرارت ها و رذالت ها و دفاع جانانه از ساحت پاک و شکوهبار پیامبر عقب نشست تا بتوان این نسبت سراپا دروغ را به او داد که آن حضرت در کاری از کارهای دینی، سستی و تردید ورزید؟

آری جز این نیست که باطل گرایی و باطل گویی نه اندازه ای دارد و نه مرز و پایانی؟

در آئینه ی محمد

راستی آیا می توان در شخصیت گرانمایه ای چون امیر مومنان آن شیوه ی ناپسند و نکوهیده ای را- که این دروغ پرداز می بافد- با همسر پاک و شکوهمندش فاطمه،تصور کرد؟ آن هم با توجه به این واقعیت که پیامبر به او می فرماید:

علی جان! تو در آفرینش و شیوه ی اخلاقی و عملی بسان من هستی و از همان درخت مقدس و تناوری می باشی، که من از آن هستم.

اشبهت خلقی و خلقی، و انت من شجرتی التی انا منها. (۲) .

و چگونه پیامبر خدا، آن حضرت را برترین شخصیت امت خویش و شکوهمندترین آنان،در بردباری و زیباترینشان در آفرینش می نگرد و می فرماید:

«علی» بهترین و دانشمندترین و بردبارترین چهره ی امت من می باشد.

علی خیر امتی، و اعلمهم علما، و افضلهم حلما. (۳) .

۱- ۳۲. سوره ۲، آیه ۲۰۳.

۲- ۳۳. تاریخ خطیب بغدادی، ج ۱۱ ص ۱۷۱.

۳- ۳۴. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳.

و به بانوی بانوان می فرماید:

فاطمه جان! من تو را به عقد پیشتازترین فرد امتم از نظر گرایش به اسلام، و به پردانش ترین و بردبارترین و خوش اخلاق ترین آنان، درآورم.

انی زوجتک اقدم امتی سلما، و اکثرهم علما، و اعظمهم حلما. (۱) .

و نیز به او می فرماید:

فاطمه جان! من تو را به ازدواج پیشگام ترین انسانها در پذیرش حق و خوش خوترین و خوش خلق ترین آنان، درآوردم.

براستی آیا ممکن است که پیامبر، امیر مومنان را اینگونه وصف کند و اینگونه رفتار و کردار شایسته و اخلاق انسانی و ارزشهای والایش را در زندگی بستاید و آنگاه او در رفتار خانوادگی و سیستم اخلاقی، آنگونه که آن مرد پلید و دروغ پرداز نشان می دهد در برابر دیدگان پیامبر و همسایگی او- عمل کند، و آنچنان باشد؟ آیا می توان چنین چیزی را تصور کرد؟

خدای گواه است که هرگز...، واقعیت این است که دجالان و دروغ پردازان، دروغ می بافند و تهمت می زنند و شایعه می پراکنند. آری او همان انسان والایی است که پیامبر راستگو و امین او را معرفی می کند.

براستی آیا وجدان شما خواننده ی گرامی آن دروغ رسوایی را که این مردک رذل- که خدای دهانش را درهم شکند- به امیر مومنان نسبت می دهد که گویی او دخت سرفراز پیامبر و پاره ی تن او را مشت می زد، آیا این نسبت ناروا را وجدانت می پذیرد؟ در حالی که امیر مومنان همان انسان والایی است که همواره در اندیشه و رفتار و گفتار گام بر جای پای پیامبر می نهاد و گوش او از سخنان جاودانه ی پیامبر سرشار و لبریز بود که خطاب به

۱- ۳۵. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶.

بانوی بانوان می فرمود:

ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک.

فاطمه جان! خدای به خشم تو خشمگین می گردد و به خشنودی تو خشنود.

و نیز این بیـان روح بخش آن حضـرت در گوش جـان امیر مومنـان طنین افکن بود که پیامبر دست «فاطمه» را می گرفت و می فرمود:

من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها، فهی بضعه منی، هی قلبی روحی التی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی. (۱) .

هان! هر کس این بانوی سـرفراز را می شـناسد که می شناسد و هر کس نمی شناسد بداند که او، پاره ی تن، و روح من است. از این رو هر که او را بیازارد مرا آزرده است.

و می فرمود:

فاطمه بضعه منی یریبنی مارابها و یوذینی ما آذاها. (۲) .

فاطمه پاره ی تن من است، آنچه او را ناراحت کند، مرا ناراحت می سازد و آنکه او را بیازارد، مرا آزرده است.

و می فرمود که:

فاطمه بضعه منی،فمن اغضبها فقد اغضبنی. (۳) .

فاطمه پاره ی تن من است،از این رو هر کس او را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است.

۱- ۳۶. نورالابصار، ص ۴۹ الفصول المهمه،ص ۱۵۰.

۲- ۳۷. مستد احمد، ج ۴، ص ۳۲۸ خصائص نسائی، ص ۳۵.

۳- ۳۸. خصائص نسایی، ص ۳۵ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۲ و ۲۹.

و می فرمود:

فاطمه بضعه منی، یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها. (۱) .

فاطمه پاره ی تن من است، آنچه او را افسرده سازد مرا افسرده می سازد و آنچه او را شادمان گرداند، مرا شادمان ساخته است.

تبلور ارزشها و والایی ها

آیا پیامبر گرامی امیر مومنان را تنها بخاطر پیشگامی و پیشتازی در اسلام می ستود تا آن خاورشناس مغرض و پلید به دروغ و دجالگری به فلسفه بافی و دلیل تراشی بپردازد که:

«آری این ستایش های پیامبر از علی تنها برای خشنود ساختن دخترش، «فاطمه» بود و نه آراستگی وصف ناپذیر آن حضرت به ارزشهای اخلاقی و انسانی و اسلامی، و نه به دلیل هزاران ویژگی و امتیاز و برتری بر همگان بود که پیامبر او را می ستود و او را الگو و سمبل شایستگان و محور و مرکز حق و عدالت معرفی می کرد».

اگر براستی این پندار صحیح باشد که آن حضرت،امیر مومنان را بخاطر پیشتاز بودنش در اسلام و در جهت خشنود ساختن دخت سرفرازش مورد ستایش قرار می داد،چرا آن نکته را تنها برای فاطمه علیهاالسلام طرح نمی کرد؟ مگر نه اینکه به هدف خویش می رسید؟

چرا،گاه در میان انبوه یاران دست علی علیه السلام را می گرفت و می فرمود:

ان هذا اول من آمن بی.

این بزرگمرد، نخستین ایمان آورنده ی به من است؟

ص: ۵۷

۱- ۳۹. مسنداحمد،ج ۴، ص ۳۲۳ الصواعق، ص ۱۱۳.

و چرا می فرمود،

هذا اول من یصافحنی یوم القیامه.

هان! بدانید که این جوانمرد نخستین کسی است که در روز رستاخیز با من مصافحه خواهد کرد؟

و چرا گاهی خطاب به یارانش می فرمود: نخستین کس که از شمایان در کنار حوض کوثر بر من وارد می گردد، همان کسی است که پیش از همگان اسلام آورده، و او کسی جز «علی» نیست؟

و چگونه این راز ساختگی و انگیزه ی دروغین، که کشف بزرگ این نویسنده ی تیره بخت و پلید است، بر همه ی یاران پیامبر و نسل دوم از آنان پنهان و ناشناخته ماند؟ به گونه ای که بسیاری از آنان همچون: سلمان،انس بن مالک، زید بن ارقم، عبدالله بن عباس، عبدالله بن حجل، هاشم بن عتبه، مالک اشتر، عبدالله بن هاشم، محمدبن ابی ابوبکر، عمربن حمق، ابوغمره، عدی بن حاتم، ابورافع بریده، جندب بن زهیر و ام الخیر... آن حضرت را به خاطر پیشتازیش در اسلام و ویژگی های بسیار و امتیازات بی شمارش ستودند؟

آیا پندار ساختگی کم توجهی پیامبر به ساحت مقدس امیر مومنان با منطق قرآن شریف سازگاری نشان می دهد که آن گرانمایه را «نفس نفیس پیامبر پاک» عنوان می دهد؟

و یا پاداش پرشکوه رسالت پیامبر را، محبت و مهر ورزیدن به امیر مومنان قرار می دهد؟

آیا این دروغ ساخته و پرداخته ی این خاورشناس با بیان پیامبر گرامی در روایت «مرغ بریان» که در معتبرترین منابع دینی اهل سنت پس از قرآن آمده است تطبیق می نماید که پیامبر دست ها را به آسمان گرفت و نیایشگرانه فرمود:

اللهم ائتنی باحب خلقک الیک لیاکل معی.

ص: ۵۸

بار خـدایا! محبوب ترین آفریده ی خویش را به سویم گسـیل دار تا با من هم غذا شود! و آنگاه به گواهی مورخان و محدثان، خدایش علی علیه السلام را فرستاد و با او از آن غذای آسمانی و بهشتی خورد؟

آیا با این بیان پیامبر هماهنگ است که به عایشه فرمود:

ان علیا احب الرجال الی و اکرمهم علی، فاعرفی له حقه، و اکرمی مثواه. (۱) .

«علی» محبـوب تریـن مردان و گرامی تریـن آنـان در نزد مـن است. از این رو حرمت والای او را نیـک بشـناس و او را گرامی بدار؟

آیا با این سخن پیامبر می سازد که فرمود:

احب الناس الی من الرجال علی. (۲) .

محبوب ترین مردان نزد من علی است؟

یا با این بیان آن حضرت که فرمود:

علی خیر من اترکه بعدی. (۳) .

علی بهترین چهره ای است که پس از خود بر جای می گذارم؟

یا با این روایت پیامبر که فرمود:

خیر رجالکم علی بن ابی طالب و خیر نسائکم فاطمه بنت محمد. (۴) .

بهترین مردان شما «علی» است و بهترین زنان شما «فاطمه»، دخت «محمد» است؟ و یا با این سخن پیامبر که:

علی خیرالبشر، فمن ابی فقد کفر. (۵) .

۱- ۴۰. ذخائرالعقبی، ص ۶۲.

۲- ۴۱. الریاض النظره، ج ۲، ص ۱۶۱.

۳- ۴۲. مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۱۳ مواقف الایجی، ج ۳، ص ۲۷۶.

۴- ۴۳. تاریخ خطیب بغدادی، ج ۴، ص ۳۹۲.

۵- ۴۴. کنزالعمال، ج ۶، ص ۱۵۹.

«علی» بهترین انسان است و هر کس این واقعیت را نپذیرد، بی گمان کفر ورزیده است؟

و یا با این روایت که:

من لم یقل علی خیر الناس فقد کفر. (۱) .

هر کس نگوید علی بهترین مردم است، بی تردید کفر ورزیده است؟

و یا با این بیان پیامبر که در روایت «پرچم» که مورد قبول همه ی مسلمانان است فرمود:

لاعطین الرایه غدا رجلا یحبه الله و رسوله، و یحب الله و رسوله. (۲) .

فردا پرچم جهاد را به دست مردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و او نیز خدا و پیامبر او را دوست می دارد؟

و یا با این سخن جاودانه ی پیامبر که فرمود:

علی منی بمنزله راسی من بدنی. (۳) .

علی نسبت به من، بمنزله ی سر در پیکرم می باشد؟

و یا با این بیان پیامبر که:

علی منی بمنزلتی من ربی. (۴) .

مقام والای علی نزد من بسان مقام من نزد پروردگار من است؟

و یا با این حدیث نبوی که:

علی احبهم الی، و احبهم الی الله. (۵) .

محبوب ترین انسانها نزد من و دوست داشتنی ترین ها در نزد خدا، «علی» است؟

۱- ۴۵. تاریخ خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۱۹۲ کنزالعمال، ج ۶، ص ۱۵۹.

۲- ۴۶. تاریخ خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۱۲.

۳- ۴۷. نورالابصار، ص ۸۰.

۴- ۴۸. سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۹۱.

۵- ۴۹. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۰.

و یا با این بیان پیامبر که به علی علیه السلام فرمود:

انا منک و انت منی،...! (۱) .

من از تو هستم و تو از من...؟

و یا با این سخن پیامبر که فرمود:

علی از من است و من از او، و او پس از من سرپرست و سررشته دار امور هر انسان با ایمان است؟ (۲) .

و یا با این بیان آن حضرت که به هنگامه ی فرستادن سوره ی «برائت» بوسیله ی امیر مومنان و تلاوت آن در مکه برای مشرکان فرمود:

لا یذهب بها الا رجل منی و انا منه. (۳) .

هیچ کس جز مردی که از من است و من از او هستم، نمی تواند این سوره ی مبارکه را ببرد و تلاوت کند؟

و یا با این بیان که علی علیه السلام را مخاطب ساخت و فرمود:

لحمک لحمی و دمک دمی و الحق معک. (۴) .

گوشت تو، گوشت من است و خون تو، خون من و حق همواره به همراه توست؟. و یا با این روایت که «حاکم نیشابوری» آن را صحیح شمرده و «طبرانی» آن را از بانوی بزرگوار «ام سلمه» آورده است که:

۱- ۵۰. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۰۴.

۲- ۵۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۶۵.

۳- ۵۲. خصائص نسایی، ص ۸.

۴- ۵۳. مناقب خوارزمی، ص ۷۶ و ۸۷.

پیامبر خدا هنگامی که خشمگین می شد هیچ کس جز علی علیه السلام جرئت سخن گفتن با آن حضرت را نداشت؟ (۱) .

و یا با این حدیث از «عایشه» که می گوید:

به خدای سوگند، هیچ کس را در پیشگاه پیامبر محبوب تر از «علی» ندیدم و در روی زمین هیچ بانویی محبوب تر از همسر او در نظر پیامبر نبود؟ (۲) .

و یا با روایت «بریده» و «ابی» که گفتند:

محبوب ترین انسانها در پیشگاه پیامبر از میان زنان، فاطمه بود و از مردان «علی». (۳) .

و یا با روایت «جمیع بن عمیر» که می گوید:

به همراه عمه ام بر «عایشه» وارد شدم و پرسیدم:

ای الناس احب الی رسول الله؟ (۴) .

محبوب ترین انسانها در نظر پیامبر کیست؟

عایشه پاسخ داد:«فاطمه»

پرسیدم: از میان مردان چه کسی محبوب تر است؟

پاسخ داد: همسر گرانمایه ی «فاطمه» که پیوسته روزها را روزه می گیرد و شب ها را به عبادت و راز و نیاز با خدا می گذراند.

آیا دروغ پردازی های خاورشناس مغرض با این بیانات پیامبر سازگار است؟

روشن است که هرگز!

۱- ۵۴. الصواعق المجرعه، ص ۷۳.

۲- ۵۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴.

۳- ۵۶. مسترک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۵.

۴- ۵۷. جامع ترمذی، ج ۲، ص ۲۲۷.

چگونه؟

بـا توجه به آنچه گـذشت، چگونه پیـامبر به دیگران بیش از علی علیه السـلام توجه داشت و به او بیش از همه بهاء نمی داد،در حالی که او نخستین کسی است که خدا او را پس از پیامبر در میان همه ی مردم روی زمین، برگزیده است؟

همانگونه که به دخت سرفرازش «فاطمه» در این مورد فرمود:

فاطمه جان! خداوند به مردم روی زمین نگریست و پدرت را از میان همه ی آنان برگزید و او را به پیامبری برانگیخت. پس از آن دگرباره به مردم روی زمین نگریست و شوی گرانقدرت را برگزید و به من وحی فرمود تا تو را به ازدواج او درآورده و او را جانشین خویشتن قرار دهم. (۱) .

و نیز فرمود:

ان الله اختار من اهل الارض رجلین احدهما ابوک و الاخر زوجک. (۲) .

خداوند از مردم روی زمین دو مرد را برگزید:

یکی پدرت،و دیگری همسرت.

و نیز انبوه روایـات صـحیح و معتبر دیگری که مرحوم علامه ی امینی «قـدس سـره» در رد و انکـار دروغپردازی هـا و اباطیل و افسانه های کتاب مورد اشاره، آورده است.

و شایـد گفتنی باشـد که حملات تنـد و یورش های ناجوانمردانه، بر ضـد خاندان وحی و رسالت براستی بسـیار است که ما در بحث های سلام الله علیها آینده به مناسبت های گوناگون به خواست خدا به برخی ار آنها اشاره خواهیم داشت.

اما اینک پیش از طرح اصل بحث، مناسب است مقدمه ای کوتاه به عنوان سرآغاز

۱- ۵۸. کنزالعمال، ج ۶، ص ۱۵۳ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۵.

۲- ۵۹. مواقف الایجی، ص ۸.

و ورود به بحث طرح نمـاییم، چرا که شخصـیت مـورد بحث و قهرمـان نمـونه ی این کتـاب،براسـتی شخصـیتی برتر و والاـتر و شکوهبارتر از همه ی قهرمانان و شخصیت های شناخته شده و برجسته تاریخ انسان است. از این رو بناگزیر پیش از اصل بحث نکاتی طرح می گردد که در حقیقت از نکات و مسائل فوق عادی و فوق طبیعی است، چرا که شخصـیت و قهرمان بحث ما نیز خود از شخصـیتی برتر و والاتر و فوق همه ی شخصـیت های عالی بشـری، برخوردار است و یک شخصیت شکوهبار و ماوراء بشـری است که در آینده ی نزدیک درستی این سـخن بر شما خواننده ی گرامی روشن خواهد شد و حقیقت مقام والای او را با همه ی وجود خواهی یافت.انشاءالله.

ص: ۶۵

رویشگاه پاک و پاکیزه ی این درخت تناور و پرثمر

اشاره

ص: ۶۶

اصل وراثت

اشاره

از مسائل شگفت انگیزی که در روزگاران گذشته و جهان امروز پذیرفته شده و مورد قبول دانش و تجربه ی دقیق بشری است، قانون وراثت است.

این واقعیت بدین مفهوم است که بسیاری از صفات و ویژگی های پدر و مادر، از آغاز پیدایش نخستین سلول حیات فرزند در سازمان وجود پدر و مادر، تا انتقال آن به جهان رحم و مراحل رشد و نمو، به کودک به ارث می رسد و آنگاه این صفات و خصوصیات انتقال یافته به فرزند، پس از ورود کودک به این جهان، آرام آرام و پا به پای رشد و ترقی او آشکار و شکوفا می گردند.

نه تنها اصل وراثت یک واقعیت علمی و دینی است، که شیرخوارگی و چگونگی تغذیه ی کودک نیز می تواند در شخصیت او اثری شگرف بر جای نهد و نقش و اثر شیر مادر و شرایط مطلوب جسمی و روحی و اخلاقی او نیز واقعیتی است مورد گواهی روایات و آیات و دانش نوین.

در بیان ارزشمندی از امیر مومنان آمده است که:

زن کودن و کم خرد را به عنوان دایه و برای شیردادن به کودک، برنگزینید، چرا که شیر او در کودک اثر می گذارد و کم خردی از راه شیر، سرایت می کند.

و بسیاری از نویسندگان در این مورد بطور گسترده بحث کرده و ضمن بحث و بررسی آن را به عنوان یک اصل قطعی اعلان کرده اند.

ص: ۶۷

اصل وراثت در شخصیت فاطمه

در پرتو این اصل اساسی و این قانون قطعی آفرینش، بجاست که پرتویی از زندگی پرافتخار، پدر و مادر سرفراز فاطمه علیهاالسلام مورد بررسی قرار گیرد تا بدینوسیله برخی از ابعاد عظمت و شکوه شخصیت بانوی بانوان، از نظر اصل وراثت دریافت گردد. اما بخاطر پرهیز از گستردگی بحث و خارج نشدن کتاب از روند موضوع، چکیده ی مطلب بدینصورت ترسیم می گردد.

سالار پیامبران

پدر گرانمایه ی فاطمه علیهاالسلام پیام آوران خدا و فرستادگان او، حضرت محمد،فرزند ارجمند «عبدالله» است.

همو که پاک ترین و پرشرافت ترین آفریده ی آفریدگار و برترین پدیده ها در کران تا کران جهان هستی است.

همان انسان برتری که آفریدگار هستی تمامی موجودات را بخاطر او آفرید و در سراسر جهان آفرینش هیچ شرافت و برتری و شکوه و کرامتی نیست، جز اینکه این پیامبر بزرگ داراست.

این عصاره و چکیده ای است از آنچه می توان در مورد آن پیامبر پرشکوه آورد و باید دانست که در این جملات نه تنها ذره ای مبالغه و گزافه گویی نیست بلکه درست به این می ماند که بگوییم؛ «خورشد جهان افروز، درخشنده است.» و یا بگوییم؛ «عسل، شیرین و دلنشین می باشد.»

آری این پرتویی از شخصیت والای پیامبری است که بانوی سرفراز گیتی از خانه ی او و از وجود گرانمایه ی او قامت برافراشته است.

ص: ۶۸

مام گرانمایه ی او

مام گرانمایه ی فاطمه علیهاالسلام بانوی ارجمندی است به نام خدیجه.

بانویی سپید چهره و نورانی و بلند قامت و زیبا، که در میان جامعه و مردمش پرشرافت و سخت محترم بود و در کارهایش اندیشور و بسیار خردمند. از هوشمندی و درایت بهره ای بسیار داشت و در امور و شئون، از بینشی ژرف و فراوان برخوردار بود.

در پرتو استقلال فکر و عمل و اعتماد به نفس خویش می زیست و به برکت مغز متفکر و هوشمند خود چرخهای امور اقتصادی و تجاری گسترده ی خویشتن را به حرکت می آورد و به اصول و مبانی و مقررات صادرات و واردات و مدیریت اقتصادی آگاه بود.

اینها همه از صفات شایسته و ویژگی های آن بانوی بزرگ به عنوان یک انسان شریف و یک زن با شخصیت بود.

اما صفات برجسته ی او به عنوان یک همسر و برای زندگی مشترک.

بانویی بود که هزاران هزار، از ثروت و دارایی خویش را به شوی گرانقدرش بخشید تا به هر صورتی که می خواهد و می پسندد در آن تصرف نماید و بی هیچ تردیدی دارایی هنگفت و سرمایه ی عظیم تجاری و اقتصادی این بانوی هوشمند و فداکار در پیشرفت و استواری اسلام نقش اساسی داشت.

چرا که اسلام در آن مرحله از حیاتش در حال شکل گرفتن و قدرت یافتن بود و نیاز شدیدی به ثروت و امکانات اقتصادی و زندگی داشت و خداوند بر اثر درست اندیشی و اخلاص آن بانو، این افتخار را به او داد که دارایی و امکانات تجاری و مالی اش را برای اسلام مهیا ساخت و با تامین نیاز اقتصادی اسلام، در آن مرحله ی حساس، هدف پیامبر نیز که پیشرفت اسلام بود بطور عملی تحقق یافت و پایه های آن، استوار گردید.

به همین جهت است که پیامبر فرمود: هیچ ثروتی همانند ثروت «خدیجه» برای

اهداف بلند من سودبخش و مفید نیافتاد.

ما نفعنی مال قط مثل مانفعنی مال خدیجه.

پیامبر گرامی با بهره گیری از ثروت «خدیجه»، وام وامداران را می پرداخت و بردگان را آزاد می نمود و به درماندگان کمک می کرد و بار را از دوش آنان برمی داشت و در رخدادهای ناگوار زندگی از آن به هر اندازه لازم بود مصرف می کرد و زیر بال محرومان را می گرفت، و هنگامی که در مکه بود به یاران بینوای خویش کمک می کرد و پول و امکانات لازم برای هجرت مهاجران را می پرداخت.

پیامبر در زمان حیات این بانوی فداکار آنچه صلاح می دانست از دارایی او هزینه می کرد و پس از رحلت او نیز باقیمانده ی ثروتش را، او و فرزندانش به ارث بردند. (۱) .

و درست به همین جهت است که سخن جاودانه پیامبر مفهوم روشن خویش را پیدا می کند که فرمود:

اسلام پس از جاذبه و معنویت خود، تنها با شجاعت و شهامت و شمشیر عدالت علی و دارایی خدیجه بر پای ایستاد و استواری یافت.

ما قام و لااستقام الدین الا بسیف علی و مال خدیجه.

نام بلند آوازه ی او

زندگی و همگامی و همراهی این بانوی بزرگ و فداکار با پیامبر در طول همه ی زندگی مشترک درخور هر گونه تحسین و تکریم است.

به همین دلیل است که پیشوای بزرگ توحید، هرگاه پس از رحلت او نیز از وی و نام بلند آوازه اش یاد می کرد، یا نامش به میان می آمد با همه ی وجود برای او طلب آمرزش می کرد و قلب مصفایش به یاد او می شکست و چه بسا که قطرات اشک دیدگانش

۱- ۶۰. امالی طوس، ج ۲، ص ۸۲.

در اندوه فقدان آن یار مهربان و همسنگر و پشتیبان فداکار و هوشمند، بر گونه هایش می غلطید و فرومی ریخت.

روزی آن گرانمایه ی عصرها و نسلها از خدیجه، همانند همیشه با عظمت و احترام بسیار یاد کرد که عایشه گفت:

ای پیامبر خدا! او بانویی سالخورده و از کار افتاده بود... و خداوند بهتر از او را به شما داده است! پیامبر فرمود:

«هرگز اینگونه که تو می پنداری نیست.خدا بهتر از او را به من نداده است، چرا که او هنگامی به من ایمان آورد که مردم به من کفر ورزیدند و زمانی مرا تصدیق کردکه مردم دروغگویم شمردند و آنگاه او مرا در ثروت و دارایی هنگفت خویش شریک ساخت که مردم مرا از ثروت خویش محروم ساختند. و خدا فرزندانی از آن بانوی پاک و فداکار به من ارزانی داشت و از دیگر زنان، فرزندی به من ارزانی نداشت و یا طبق خواست حکیمانه اش باقی ننهاد.»

پیامبر و پیمان زندگی مشترک

درست ۲۵ بهار از عمر گرانبها و پربرکت پیامبر می گذشت که با بانوی چهل ساله ای به نام «خدیجه» که برترین بانوی روزگار خویش بود، پیمان زندگی مشترک را امضاء کرد و فصل جدیدی در زندگی اش آغاز شد.

برخی سن و سال خدیجه، آن بانوی هوشمند و پاک را ۲۶ و ۲۸ سال نیز نوشته اند اما مشهورترین دیدگاه، همان است که او به هنگام ازدواج با پیامبر ۴۰ بهار از عمرش می گذشت.

برخی بر آنند که «خدیجه» پیش از پیمان زندگی مشترگ با پیامبر دوبار ازدواج کرده و همسرانش یکی پس از دیگری از دنیا رفته بودند و برخی نیز بر این اندیشه اند که او تا هنگامه ی ازدواج با پیامبر دختر و ازدواج نکرده بود.

ازدواج پیامبر با «خدیجه» شباهتی به ازدواج های شناخته شده نداشت، بلکه در نوع خود بی نظیر و دارای ویژگی هایی بود، چرا که این پیوند مبارك و مقدس نه ثمره ی زودگذر و دوستی بی پایه و اساس بود، و نه برخاسته از انگیزه های مادی یا دیگر امور و اغراض و اهداف رایج که در ازدواج چهره های مشهور و سرشناس دنیا وجود دارد.

و نیز هدف های سیاسی نیز در امضاء و تشکیل این زندگی مشترك و ساختار آن، نقشی نداشت.

افزون بر اینها، زندگی و شرایط اقتصادی پیامبر و «خدیجه» نیز با یکدیگر تناسبی نداشت و میان آنها فاصله ی بسیاری بود، چرا که پیامبر خود دارای ارزشهای مادی و امکانات اقتصادی نبود و همانگونه که دوران کودکی را تحت سرپرستی و کفالت عموی گرانقدر خویش زندگی کرده بود، باز هم با او می زیست اما «خدیجه» ثروت مندترین و بی نیازترین زن در مکه و جهان عرب بود. به همین جهت فاصله ی زیادی میان سطح زندگی پیامبر و ثروتمندترین بانوی عرب می نگریم، اما آن بانوی خردمند شنیده بود و خوب می دانست که آینده ی درخشان و بسیار امیدبخشی در انتظار پیامبر است.

شاید این واقعیت را از غلام هوشمند خویش «میسره» دریافته بود که در سفر اقتصادی پیامبر با کاروان تجارتی «خدیجه» بسوی دمشق، همسفر پیامبر بود و نشانه های بسیاری از شکوه و عظمت و درایت و امانت و اقتدار را در او دیده و همه را ضمن تقدیم گزارش کار به بانوی خردمند حجاز، گزارش نموده بود، یا اینکه پیشگویی آن راهب و عابد دیر «بصری» در منطقه شام، در مورد آینده ی شکوهبار«محمد» به گونه ای به گوش «خدیجه» رسیده بود و او نیز در پرتو ژرف نگری و الهام قلبی خویش به آن آینده ی درخشان دل بسته بود.

بر این اساس بود که بانوی پرشرافت حجاز، برنامه ی پیوند با پیامبر را تهیه نمود و خود

با قداست و هوشمندی ویژه اش سخن را در مورد آن مطلب با پیامبر آغاز کرد و از آن حضرت تقاضا نمود که گام به پیش نهد و از راه پدرش «خویلد» یا عمویش از او خواستگاری نماید، اما پیامبر با وجود پیشگامی بهترین و ثروتمندترین بانوی جهان عرب برای پیوند با او، بهتر می دید که با بانوی که از نظر اقتصادی و مادی با او هماهنگ باشد زندگی مشترک را آغاز کند و به همین دلیل هم از «خدیجه» پوزش خواست و به او پاسخ مثبت نداد.

اما از آنجایی که «خدیجه» بانویی خردمند و دوراندیش و آگاه و بافضیلت بود، در برابر دلیل پاسخ منفی پیامبر به ازدواج با او گفت: «آیا کسی که تصمیم گرفته است خویشتن را به پیامبر ببخشید و جان ناقابل را فدای او کند، برای او مشکل است که ثروت و دارایی خویش را نیز بر او ببخشد و هر آنچه دارد همه را نثار قدم دوست کند؟»

و با این دیدگاه بد که از پیامبر تقاضا نمود تا عموهای خویش را به خانه ی پدرش «خویلد» گسیل دارد و بطور رسمی از او خواستگاری کند.

عموهای پیامبر پس از شنیدن این خبر شادی بخش که در نوع خود بی نظیر بود، شگفت زده شدند و عمه های آن حضرت نیز با شنیدن خبر این پیشنهاد از سوی بانوی حجاز، در بهت و حیرت فرورفتند، چرا که براستی هم، رخداد شگرفی بود!!

بانویی که هزاران هزار دینار ثروت و امکانات در اختیارش بود و ده ها و صدها کارگزار و کارمند از برکت سود سرشار کاروانهای تجاری او که در فصل های گوناگون سال، میان «یمن» و «مکه» از یکسو، و «مکه» و «دمشق» از سوی دیگر در حرکت بود زندگی می کردند، بانویی که دارایی و امکانات گسترده اش لحظه به لحظه در حال پیشرفت و توسعه بود، بانویی که بزرگان و سرشناسان و قدرتمندان روزگار از او خواستگاری نموده و به همه پاسخ منفی داده بود، اینک چگونه دل در گرو مهر مقدس و عشق پاک و پرمعنویت جوانی نهاده است که از ارزشهای مادی و زرق و برق روزگار چیزی ندارد و در کنار عموی گرانقدر خویش ابوطالب زندگی می کند؟

ص: ۷۳

راستی بانوی حجاز چگونه از او تقاضای ازدواج نموده و از آن خواسته است که این افتخار را به او بدهد و بپذیرد؟ چگونه؟

آیا این گزارش درست است و براستی حقیقت دارد؟

عمه ی پیامبر «صفیه»، دخت بزرگوار«عبدالمطلب» برخاست و بسوی اقامتگاه «خدیجه» رفت تا در این مورد تحقیق و بررسی نماید و آنگاه که با بانوی حجاز دیدار کرد و با او روبرو شد و آمادگی او را با همه ی وجودش دریافت و دید، آری بهترین و هوشمندترین و ثروتمندترین بانوی عرب آماده امضاء پیمان زندگی مشترک با والاترین جوان عرب می باشد.

خردمندترین بانوی عرب در آستانه ی نیک بختی

«صفیه» پس از دیدار با بانوی حجاز و اطمینان از درستی خبر بسوی برادرانش بازگشت و حقیقت را با آنان در میان نهاد.

عموهای پیامبر پس از دریافت صحت گزارش شادمان شدند، اما شادمانی آنان با نوعی بهت و حیرت همراه بود. چرا که «خدیجه» بانوی بزرگی بود که قدرتمندان و اشراف و امیران عرب به خواستگاریش شتافته بودند و او آنان را همشان و همتای خویش ندیده و دست رد بر سینه ی همه ی آنان زده بود اینک چه انگیزه ای او را بر آن داشته است که دل در گرو عشق مقدس جوانمردی نهد که از زرق و برق و ارزش و امکانات مادی و مالی، نه زر و سیمی دارد و نه از زمین پهناور خدا یک وجب خاک را، مالک است؟!

عموهای پیامبر برخاستند و به اقامتگاه بانوی حجاز شتافتند و او را از پدرش «خویلد» یا عمویش، برای پیامبر خواستگاری کردند.

پدرش در برخورد نخست، پاسخ مثبت نداد اما به اشاره ی دخترش با آن پیوند موافقت کرد.

ص: ۷۴

موضوع مهریه پیش آمد و اینک باید مهریه ای درخور مقام و موقعیت بانوی بزرگ حجاز از سوی پیامبر تقدیم گردد اما از کجا و چکونه؟ و چه کسی می تواند این مبلغ سنگین و درخور شخصیت و موقعیت «خدیجه» را تقدیم دارد؟

درست در این لحظات بود که دگرباره بانوی حجاز به کار جالب و شگرفی دست زد و با هدیه نمودن چهار هزار دینار به پیامبر، از آن گرانمایه ی جهان هستی تقاضا کرد که آن را به عنوان مهریه به پدرش «خویلد» بپردازد، گرچه در یک روایت آمده است که جناب «ابوطالب» مهریه را با سرفرازی و شادمانی از اموال خویش تقدیم داشت و پیمان زندگی مشترک به امضاء رسید.

آری، با اینکه بانوی خردمند حجاز به ارزشهای والای اخلاقی و انسانی بهاء می دهد و در راه بدست آوردن شرافت و کرامت، ارزشهای مادی را فدا می کند با این وصف پدرش «خویلد» از این اندیشه ی بلند بی بهره است و این اختلاف دیدگاه را تنها میان این پدر و دختر نمی نگریم بلکه این ناهماهنگی در اندیشه و این دو طرز تفکر میان پدران و فرزندان و میان دو برادر و دو همسر و پدر و فرزند نیز، هم در روزگاران گذشته و هم در جهان معاصر بسیار فراوان است.

به هر حال جریان به خوبی پیش رفت اما رخدادی بی سابقه و بی نظیر و بهت آور بود. در میان عرب کسی بخاطر نداشت که زنی خود مهریه اش را به همتای زندگی اش هدیه کند. به همین جهت جای شگفت ندارد که حس حسادت ورزی ابوجهل فوران کند و آتش حسد در دل او زبانه کشد و فریاد زند که:

هان ای مردم! ما دیده بودیم که مردان مهریه زنان را می پردازند اما ندیده بودیم که زنان مهریه ی خویش را به مردان زندگی آینده خویش هدیه کنند. و ابوطالب، فرزانه ی عرب پرخاشگرانه به او پاسخ داد که:

«مردک کم خرد و پست چه می گویی؟ به جوانمردی همانند «محمد»، هم دختر می دهند و هم مهریه اش را خود هدیه می کنند، اما مردک کم خردی چون تو، اگر هدیه

هم تقدیم داری، پذیرفته نمی شود و پاسخ مثبت نخواهی شنید.»

و بنا به روایتی او را اینگونه سرزنش کرد:

«اگر خواستگار همانند برادرزاده ی سرفراز من باشد، او را به بالاترین و گرانبهاترین قیمت ها می برند و پرشکوه ترین مهریه ها را به او هدیه می دهند. اما اگر بسان تو باشد، با مهریه سنگین هم نمی تواند با زنی شایسته ازدواج کند.»

این پیوند مبارک به بهترین صورت تحقق پذیرفت و پیامبر به تقاضای «خدیجه» به اقامتگاه او گام نهاد.

از آن لحظات بیادماندنی بود که دیگر «خدیجه» همواره احساس می نمود که نیکبختی در کامل ترین شکل ممکن به او روی آورده و خورشید خوشبختی اش طلوع نموده است، چرا که او به بزرگترین آرزوی خویش یعنی ازدواج با پیامبر رسیده بود.

بانوی بزرگ حجاز در این زندگی مشترک پسرانی بدنیا آورد که همگی آنان در کودکی از دنیا رفتند و دخترانی به نامهای «زینب» و «ام کلثوم»و «رقیه» و «فاطمه» به او و پیامبر ارزانی شد که کوچکترین، اما برترین و پرشکوه ترین آنان فاطمه علیهاالسلام بود.

مورخان در مورد دو دختر او، «زینب» و «ام کلثوم» دیدگاه متفاوتی دارند برخی بر این اندیشه اند که آن دو، از ثمرات شیرین این پیوند مقدس نیستند. اما درست این است که این دو تن نیز، فرزندان پیامبرند. (۱) و ما در بحث های آینده خویش در این مورد سخن خواهیم گفت.

نگرشی سریع بر امور غیر حسی

اشاره

بحث پیرامون شخصیت بانوی خردمند جهان عرب و برخی ویژگیها و امتیازات و ارزشهای انسانی او دور می زد. ارزشهای والایی که هر کدام از آنها می تواند برای

۱- ۶۱. برداشت از بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶

هر انسان تعالی خواه و کمال جو، نمونه ای جالب و زیبا باشد و درسهای انسانسازی بیاموزد.

این بانوی ارجمند و دارنده ی این ارزشهای اخلاقی است که به اراده ی خدا، سالار بانوان گیتی فاطمه علیهاالسلام را بدنیا می آورد و از شیر سرشار از مواهب و فضایل خویش به او می نوشاند و او را تغذیه می نماید.

فاطمه علیهاالسلام فرزند پدر گرانقدری چون پیامبر و مادر بزرگواری همانند این بانوی بزرگ است که در صفحات گذشته به برخی از ویژگی ها و ارزشهای برجسته ی اخلاقی و انسانی آن پدر و مادر نمونه، اشاره رفت.

با این نگرش سریع و با ترسیم این تصویر کوچک، از شخصیت آن دو بزرگوار، هم به میزانی اندک با شخصیت باعظمت فاطمه علیهاالسلام که از این رویشگاه پاک پاکیزه و از این درخت تناور و مقدس سر برآورده است، آشنا می گردیم و هم می توانیم به گوشه ای از زندگی سراسر افتخار او در پرتو اصل وراثت نظری بیافکنیم.

در این مورد حقایق ثابت و تردیدناپذیری هست که انبوه روایات رسیده از پیامبر و خاندان وحی و رسالت آنها را ترسیم می کند.

حقایق ارزشمندی که کشفیات و دانش نوین با همه ی وسعت و گستردگی اش و با وجود دسترسی به اتم و درون آن و به ستارگان و کهکشانها و فراتر و فروتر از آنها، هنوز از دسترسی به این حقایق انکارناپذیر ناتوان است.

اینها واقعت هایی هستند که نه با عدسی های دقیق و پیشرفته ی میکروسکوپها و ابزارهای پیچیده و منظم صنعتی می توان به آنها دست یافت و نه با دوربین ها و ماهواره های عکس برداری و اطلاعاتی و اشعه ی نیرومند بنفش و ماورای بنفش، چرا که اصولا مقیاس های طبیعی و تجربی از درک و دریافت آنها ناتوانند.

این حقایق فراتر از درک و شناخت و دریافت با مقیاس های تجربی می باشند و به همین دلیل هم حواس چندگانه؛ بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی، و حس لامسه

نمی توانند آنها را دریابند، این حقایق از اسرار خدا در جهان آفرینشند و در صورت تمایل می توان آنها را «امور فوق حسی و ماورایی»، نام نهاد.

پرتویی از این حقایق

پیش از طرح پرتویی از این حقایق ناگزیر از ترسیم مقدمه ای کوتاه خواهیم بود و آن این است که:

۱- نطفه ای که در رحم جایگزین می گردد و آنگاه جنین از همان نطفه، طبق اراده ی آفریدگارش، لباس هستی می پوشد، از خون پدید می آید و خون نیز عصاره ی خوردنیها و نوشیدنیهایی است که پس از عملیات گوناگون هضم و طبخ در آزمایشگاه های مجهز و شگفت انگیز بدن انسان، بوجود آمده و در رگها جریان می یابد. از این رو هیچ تردیدی نمی ماند که نطفه و خون پدید آمده از غذاهایی همچون: گوشت خوك یا نوشیدنیهایی نظیر مشروبات مست کننده، با نطفه و خون ساخته شده از غذاهایی نظیر گوشت گوسفند و مانند آن متفاوتند، چرا که نوع آن گوشت با این گوشت تفاوتی بسیار دارد و بطور طبیعی خون و نطفه ی پدید آمده از این دو گونه گوشت نیز با هم تفاوت آشکاری خواهند داشت.

۲- نکته دوم اینکه، غذاها همانگونه که در جسم اثر می گذارند در روح نیز موثرند و هر کدام اثر خاص خود را بر جای می نهند، برخی از آنها قلب انسان را شادی می بخشند و اعصاب او را آرامش می دهند و از ناراحتی اعصاب او می کاهند و برخی دیگر به عکس آنها اثر می گذارند.

از سوی دیگر غذاهای پاك و حلال در روح و روان انسان اثر ویژه خود را می نهند و غذاهای نامشروع و نجس و آلوده همچون شراب یا غذای تهیه شده از راه دزدی و تجاوز به حقوق دیگران نیز به عکس گروه غذاهای حلال و پاك، اثر خاص خود را می گذارند.

و درست همان اثر نیک یا بـد و سازنـده یا ویرانگری را که غـذا در روح و روان انسان می نهـد در نطفه او نیز همان اثر را می گـذارد. همـانگونه که حلال و حرام بودن و پـاک و ناپـاک بودن آن موثر است. اگر بخواهیم بر این واقعیت دلیـل و برهان و شاهد و گواه ارائه کنیم بحث طولانی می شود و کتاب از سبک و اسلوب خویش خارج می گردد.

۳- با عنایت به آنچه گـذشت، در نوع غذاهای مصـرف شده بوسـیله ی پدر و مادر در حق گرایی و حق پذیری و روی آوردن به نیکی ها و شایسـتگی ها از سوی کودک، یا حق ستیزی و انحراف او بسوی شرارت و شقاوت، اثرات سرنوشت سازی است، چرا که از همین غذاهاست که نطفه پدید می آید و آنگاه همان نطفه از مسیر طبیعی خویش به قرارگاه مشخص خود می رسد و آنجا با چسبیدن به دیواره ی رحم و رشد تدریجی خویش، به صورت جنین کامل نمودار می گردد.

بـا این بیـان غـذاها، هم از جهت نـوع و چگونگی در سـرنوشت کودک و در انـدیشه و طرز تفکر او و در گزینش دین و روی آوردن بـه راه هـدایت و اعتـدال یـا انحراف و کجروی و سـقوط او، اثر بهت آوری دارد و هم از نظر حلال و حرام و پـاک و ناپاک بودن آن.

۴- نکته دیگر اینکه حالت روانی و شـرایط روحی زن و مرد به هنگام عمل جنسی نیز، در سرنوشت کودک و حالات روانی و حیات معنوی و تمایلات و گرایشهای او سخت موثراست.

بر این بـاور است که ترس و اضـطراب پـدر و مـادر به هنگام انعقاد نطفه ی کودک بیچاره، بـدترین اثر ویرانگر را بر جای می نهد، همانگونه که آرامش خاطر و اطمینان روحی آنان می تواند بهترین اثر را در کودک و روحیات او در آینده، داشته باشد.

و نیز رغبت کامل و میل نیرومند جنسـی دو همسـر به هنگامه ی عمل زناشویی در زیبایی و شایستگی و هوشمندی کودک اثر سرنوست سازی می نهد در حالی که بی میلی و سستی و ناتوانی جنسی آنان، اثری عکس آنچه اشاره شد بجای می گذارد.

با عنایت به این دو نکته، یعنی اثرگذاری شدید غذا در نطفه و جنین و نیز اثرگذاری

ص: ۷۹

حالات و شرایط روحی و روانی پدر و مادر در آنها، با توجه به دو عامل غذا و حالات روحی و روانی پدر و مادر، اینک توجه شما خواننده ی گرامی را به روایات بسیاری جلب می کنیم که مرحوم علامه ی مجلسی در جلد شانزدهم از کتاب خویش آورده است.

دوری از یار مهربان

در روایات آمده است که:

فرشته ی وحی بر پیشوای بزرگ توحید فرود آمد و گفت: ای «محمد»! خداوند بلند مرتبه درودت می فرستد و به تو دستور می دهد که به مدت چهل شبانه روز از همسرت «خدیجه» دوری گزینی.

این فرمان بر پیامبر خدا گران آمد، چرا که او آن بانوی خردمند و باایمان را بسیار دوست می داشت.

آن حضرت با وجود عشق و علاقه ی فراوان به «خدیجه»، فرمان خدا را به جان خرید و این مدت چهل شبانه روز را، شب ها به نیایش و عبادت و روزها به روزه داری، کمر بست و به «خدیجه» نیز بوسیله ی عمار پیام فرستاد که:

«هرگز چنین مپنداری که دوری گزیدن از تو، بخاطر بی توجهی و یا کدورت و ناراحتی است، بلکه حقیقت این است که پروردگارم مرا به این کار فرمان داده است و من تنها به انجام دستور می اندیشم. از این رو این دوری گزیدن را جز به نیکی و خیر نسبت به من گمان نداشته باش، چرا که خداوند هر روز چندین مرتبه به وجود شایسته ی تو بر فرشتگان گرانمایه اش مباهات می کند».

از این رو هنگامی که شب فرامی رسد در را ببند و برای استراحت به بستر خویش درآی و آگاه باش که من نیز در خانه ی «فاطمه بنت اسد» هستم.

هنگامی که پایان چهلمین روز فرارسید، فرشته ی وحی بر پیامبر فرود آمد و گفت:هان ای «محمد»! خدای بلند مرتبه درودت می فرستد و فرمان می دهد که خویشتن را برای دریافت تحیت و ارمغان او آماده سازی.

غذای بهشت

پیامبر از فرشته ی وحی پرسید: ارمغان پروردگار جهانیان چیست؟

«جبرئیل» گفت: من نمی دانم.

پیامبر آماده بود که «میکائیل» فرود آمد و طبقی را که بر روی آن روپوشی از دیبا بود، در برابر او، به زمین نهاد.

فرشته ی وحی پیش آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو فرمان می دهد که امشب با این غذا افطار نمایی.

امیر مومنان در این مورد آورده است که:

«روش همیشگی پیامبر این بود که هرگاه می خواست افطار نماید به من دستور می داد که درب خانه را باز بگذارم تا هر کس از راه می رسد وارد شود و اگر میل به غذا دارد، بتواند غذا بخورد. اما آن شب مرا بر درب خانه نشاند تا مانع ورود مردم گردم و فرمود:

علی جان! این غذایی است که جز بر من، حرام است.»

امیر مومنان می افزاید:

من به دستور پیامبر کنار درب خانه نشستم و پیامبر با ارمغان آسمان تنها ماند. هنگامی که سرپوش را از روی طبق برداشتند، دیدم خوشه ای خرمای تازه، و خوشه ای انگور در آن سینی نهاده شده است. پیامبر از آن ارمغان آسمانی سیر خوردند و آب گوارا نیز نوشیدند. آنگاه دست مبارک را برای شستشو دراز کردند، فرشته ی وحی بر دست آن حضرت آب ریخت و «میکائیل» آن را شست و «اسرافیل» آن را با دستمال خشک کرد و باقیمانده ی غذا نیز با همان سینی به آسمان بالا رفت.

پیامبر برخاست تا نماز آغاز کند که «جبرئیل» پیش آمد و گفت: اینک نماز بر شما ممنوع است تا به سرای «خدیجه» برید، چرا که خدا به ذات پاکش سوگند یاد کرده است که امشب از شما، فرزند پاک و پاکیزه و نسل سرفرازی را پدید آورد.

ص: ۸۱

پیامبر شتابان به سرای«خدیجه» آمد. آن بانوی بزرگ می گوید:

من دیگر بـا تنهایی خو گرفته بودم. از این رو هنگامی که شب فرامی رسید، سـرم را می پوشانیـدم و پرده ها را می انـداختم و پس از نماز و بستن درب خانه، چراغ را خاموش می کردم و در بستر خویش می آرمیدم.

آن شب درست میان خواب و بیداری بودم که بناگاه پیامبر محبوب، در خانه را به صدا درآورد.

صـدا زدم چه کسـی حلقه ی در خانه ای را می کوبـد، که جز «محمـد» نباید دیگری باشد؟ پیامبر با نوای دلنشـین و لحن آرام بخش و زیبایش فرمود: خدیجه! منم «محمد»، درب را باز کن، منم، من!

خدیجه می گوید: در اوج شادمانی از آمدن پیامبر، برخاستم و درب خانه را گشودم و پیامبر وارد خانه شد.

آن حضـرت اینگونه بود که پس از ورود به خانه، ظرف آبی می طلبیـد و وضو می ساخت و دو رکعت نماز می خوانـد و پس از نمـاز به بستر می رفت. امـا آن شب آب نخواست و آمـاده ی نمـاز نشـد بلکه میـان من و او، آنچه میان دو همسـر انجام می شود، انجام شد.

آنگاه «خدیجه» سوگند یاد می کند که:

به خدایی که آسـمان بلند را برافراشت و آب را از زمین جوشانید و جاری ساخت که آن شب هنوز پیامبر خدا از کنار من دور نشده بود که سنگینی وجود و حضور گرانمایه ی دخت سرفراز «فاطمه» را در سازمان وجود خود حس کردم... (۱) .

از این روایت نکاتی چند دریافت می گردد:

۱- خدا به پیامبرش دسـتور می دهد که از بانوی خردمند حجاز برای مدتی جدا شود تا بر اثر دوری از او شور و شوق پیامبر به او بسیار گردد.

۱- ۶۲. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۷۸.

۲- پیامبر در این چهل شبانه روز بیش از همیشه به عبادت و راز و نیاز پرداخته و بر اثر ارتباط همیشه و پیوسته با عالم بالا از روحانیت و معنویت و شرایط روانی و روحی ویژه ای بهره ور می گردد.

۳- آن حضرت با ارمغان آسمان افطار می نماید، با موهبتی که به خاطر لطافت ویژه ای به سرعت به نطفه تبدیل می شود.

۴- نطفه از آن ارمغان آسمانی و بهشتی که هیچ شباهتی به غذاهای جهان ماده ندارد، فراهم می آید.

۵- و دیگر حرکت فوری پیامبر به اقامتگاه «خدیجه» به منظور انتقال دادن نطفه با آن مقدمات و تدابیر شگرف و هدف خاص.

لازم به یادآوری است که این روایات را دانشمندان اهل سنت نیز با اندک تغییر آورده اند. (۱) .

روایات دیگر

اشاره

و نیز گفتنی است که در این مورد روایات بسیاری با اندک تفاوت در لفظ آمده است که همه ی آنها در ترسیم این مطلب که؛ «انعقاد نطفه ی سالار بانوان گیتی از غذای بهشتی و ارمغان آسمانی است.» با هم همصدا هستند و یک پیام دارند.

برای نمونه:

۱- حضرت رضا آورده اند که پیامبر گرامی فرمود:

---

۱ - ۶۳. از جمله:«خوارزمی» در مقتل الحسین، ص ۶۳ و ۶۸ «ذهبی» در میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۶ «عسقلانی» در لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۶ و تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۶.

هنگامی که مرا در سفر معراج به آسمانها بردند، فرشته ی وحی دستم را گرفت و مرا به بهشت پرطراوت و زیبا وارد نمود و از خرمای آن به من داد و من آن را خوردم و آن خرمای تازه در سازمان وجودم، تبدیل به نطفه شد.

هنگامی که فرود آمدم، با «خدیجه» همبستر شدم و وی به دخت گرانمایه ام «فاطمه»باردار شد. به همین جهت است که «فاطمه» حوریه ای است در چهره ی انسان و من هرگاه در شوق رایحه ی دل انگیز بهشت می شوم، بوی عطرآگین «فاطمه» را استشمام می کنم.

... ففاطمه حوراء انسیه، فکلما اشتقت الی رائحه الجنه شممت رائحه ابنتی فاطمه. (۱) .

۲- از پنجمین امام نور، حضرت باقر است که:

جابربن عبدالله آورده است که به پیامبر عرض شد: ای پیامبر خدا! شما فاطمه را بسیار بوسه باران می کنی و بسیار مورد محبت قرار داده و در آغوشش می گیری و با او به گونه ای جز سایر دخترانت رفتار می کنی، چرا؟

پیامبر فرمود: فرشته ی وحی «سیبی»از سیب های بهشت را برای من آورد و آن را خوردم و در وجود من به نطفه تبدیل گشت، سپس با خدیجه نزدیک شدم و او به فاطمه باردار شد و من بوی بهشت رت از او استشمام می کنم.

و انا اشم منها رائحه الجنه. (۲) .

۳- از ابن عباس آورده اند که:

«عایشه» برپیامبر وارد شد در حالی که آن حضرت دخترش فاطمه را می بوسید. او به پیامبر گفت: آیا فاطمه را خیلی دوست می دارید؟

۱- ۶۴. امالی صدوق، ج ۷، ص ۳۷۷.

۲- ۶۵. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۳

اتحبها یا رسول الله؟

پیامبر فرمود: بهوش باش! به خدای سوگند اگر می دانستی من چه اندازه او را دوست می دارم، محبت تو نیز به او بیشتر می گشت، چرا که شب معراج که مرا به آسمانها بردند،... در بهشت زیبا و پرطراوت خدا خرمای تازه ای برایم آوردند که نرم تر از کره و عطرآگین تر از مشک و شیرین تر از عسل بود.آن خرمای تازه را خوردم و به سرعت به نطفه تبدیل گشت و پس از بازگشت به زمین به «خدیجه»نزدیک شدم و او به دخترم فاطمه باردار گردید. به همین جهت فاطمه حوریه ای است در سیمای انسان، و من هرگاه در شور و شوق بهشت می شوم، بوی او را استشمام می کنم.

این روایت را با اندک تفاوت در عبادت، همه ی این دانشمندان در کتابهای خویش آورده اند:

۱- خطیب بغداد در تاریخ خود، ج ۵، ص ۸۷

۲- خوارزمی در مقتل الحسین، ص ۶۳

۳- ذهبی در میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸

۴- زرندی در نظم دررالسمطین

۵- عسقلانی در لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۶۰

۶- قندوزی در ینابیع الموده

۷- طبری در ذخائر العقبی ص ۴۳. یادآوری می گردد که این روایات را کتابهای نامبرده از عایشه و ابن عباس و سعیدبن مالک و عمربن خطاب روایت کرده اند.

۸- و نیز شیخ شعیب مصری این روایت را در کتاب خویش (الروض الفائق)، ص ۲۱۴، بدینصورت آورده است:

روزی «خدیجه» از پیامبر خواست تا برخی از میوه های بهشت را به او نشان دهد.فرشته ی وحی فرود آمد و برای آن حضرت دو سیب بهشتی آورد و گفت: ای محمد آن خدایی که برای هر چیزی اندازه ای مقرر فرموده است به تو دستور می دهد که یکی

از این سیبها را خودت بخور و دیگری را «خدیجه» و سپس با او بیامیز، چرا که خداوند بر آن است که «فاطمه» را از شما پدید آورد.

و پیامبر دستور خدا را به انجام رسانید... از این رو پیامبر هرگاه در شور و شوق بهشت و نعمت های آن می شد «فاطمه» را بوسه باران می ساخت و بوی عطرآگین او را استشمام می کرد... و می فرمود: فاطمه حوریه ای است در چهره ی انسان.

یک سوال و..

لازم به یادآوری است که جز آنچه آمد، روایات انبوهی به همین مفهوم و محتوا آمده است که ما از آنها می گذریم. تنها در اینجا لازم است به نکته ای اشاره شود که: روایات بر آنند که «خدیجه» پس از سیر آسمانی پیامبر، به فاطمه باردار شد و این بیان بر اساس آنچه در کتابهای حدیثی آمده در سالهای دوم یا سوم بعثت رخ داده است، گرچه برخی سالهای دیگر را گفته اند.با این بیان نتیجه این می شود که فاطمه علیهاالسلام افزون بر دو سال در شکم مادر بوده است که این بطور قطع نادرست است و این پرسش طرح می شود که راه جمع میان این دو سخن چیست؟

پاسخ

ممکن است این مشکل را به یکی از دو صورت زیر حل نمود.

۱- ممکن است گفته شود که سیر آسمانی پیامبر بیش از یک بار بوده است و این به نظر نگارنده بهترین پاسخ است. همانگونه که در «کافی» نیز همین پاسخ آمده است. (۱) .

۲- این دیدگاه را بپذیریم که فاطمه علیهاالسلام در سال دوم یا سوم بعثت جهان را به نور ولادتش نور باران ساخت... و این دیدگاه با این نظریه ای که معراج در یکی از ماه های همین دو سال رخ داده است سازگار است.

ص: ۸۶

۱- ۶۶. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲، باب مولد النبی، حدیث ۱۳.

امتیازی شگرف

از امتیـازات شـگرف فـاطمه علیهاالسـلام که نه تنهـا دانشـمندان شـیعه، که علمای بسـیاری از جمله علمای اهل سـنت نیز بـدان تصـریح می کننـد، این است که آن بزرگـوار به اراده ی خـدا به هنگـامی که مـادرش بر او بـاردار بـود سـخن می گفت. برای نمونه:

۱- عبدالرحمن شافعی از بزرگان سرشناس اهل سنت در کتاب خویش به روایت از مادرش خدیجه، در این مورد آورده است:

هنگامی که به فاطمه باردار شدم، باری سبک بود و در شکمم با من سخن می گفت. (۱) .

۲- «دهلـوی»دانشـمند دیگر اهـل سـنت در کتـاب خـویش «تجهیز الجیش»از کتـاب «مـدح الخلفاءالراشـدین» آورده اسـت که:هنگامی که خـدیجه به «فاطمه» باردار شـد، فاطمه در شـکمش با وی سـخن می گفت و «خـدیجه» این رخـداد شـگرف را مدتی از پیامبر نهان می داشت.

روزی پیـامبر وارد خانه شـد و خـدیجه را در حالی دیـد که بی آنکه کسـی در خانه باشـد سـخن می گفت.از او پرسـید: با که سخن می گفتی؟

پاسخ داد: کودکی که در شکم دارم با من سخن می گفت.

پیامبر فرمود: «خـدیجه» مژده ات باد! خداوند این دختری را که خواهی آورد مادر یازده تن از جانشـینان من قرار داده است که همه پس از من و پدرشان، یکی بعد از دیگری خواهند آمد.

۳- و نیز در این مورد «شعیب بن سعد مصری» (۲) می نویسد:

هنگامی که کفرگرایان از پیامبر خواستند که ماه شکافته شود، «خدیجه» در حالی که

۱- ۶۷. نزهةالمجالس، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲- ۶۸. الروض الفائق، ص ۲۱۴

به فاطمه باردار بود... گفت:

نومیـد و سـرافکنده بـاد آنکه «محمـد» را که برترین پیـامبر پروردگار من است تکـذیب نمایـد. درست در همین هنگام بود که فاطمه از اعماق جان مادر ندا داد که:

هان ای مادر! نگران مباش و نترس که خدا با پدر من است.

و هنگامی که دوران بارداری به پایان رسید و خورشید وجودش از افق سرای محمد صلی الله علیه و آله درخشیدن آغاز کرد، با طلوع و به دنیا گام نهادنش، نور چهره اش فضا را نورباران ساخت.

در آستانه ی ولادت

اشاره

یکی از مسائل شگفت انگیز در این مورد دو دیدگاه متفاوت در تاریخ ولادت فاطمه علیهاالسلام است.

آیـا بـانوی بـانوان پیش از بعثت پیـامبر دیـده به جهـان گشود، یـا پس از بعثت آن بزرگوار جهـان را به نور وجودش نوربـاران ساخت؟

انبوهی از روایـات بیـانگر این است که آن حضـرت به سـال سوم یا پنجم بعثت از افق خانه ی رسالت و نبوت درخشـیدن آغاز کرد و برخی نیز نشانگر آن است که تاریخ ولادت آن بانوی گرانمایه ی به پنج سال پیش از بعثت پیامبر باز می گردد.

دیـدگاه نخست، دیدگاه شـیعه و پیروان خاندان وحی و رسالت است که از پیشوایان معصوم روایت شده و گورهی از محدثان و مورخان اهل سنت نیز بر آن پایبندند. و قول دوم، دیدگاه دانشمندان و محدثان اهل سنت است.

اینک به برخی از روایات که بیانگر دیدگاه نخست است نظر می افکنیم.

دیدگاه نخست در روایات

۱- مرحوم «کلینی» در کتاب ارزشمندش «کافی»:

بانوی بانوان، به سال پنجم بعثت و درست سه سال پیش از سفر آسمانی معراج پیامبر ولادت یافت. با این بیان آن حضرت به هنگامه ی رحلت پیشوای بزرگ توحید هیجده بهار از زندگی را پشت سر نهاده بود...

۲- ابن شهر آشوب در «کتاب مناقب»:

دخت سرفراز پیامبر روز بیستم جمادی الثانی به سال پنجم بعثت که درست سه سال از سیر آسمانی پیامبر می گذشت جهان را به نور وجودش نورباران ساخت. هشت سال از زندگی را به همراه پدر گرانقدرش در «مکه» اقامت داشت و آنگاه هجرت پیامبر پیش آمد و او نیز بسوی مدینه هجرت کرد...

۳- در «بحارالانوار» از پنجمین امام نور روایت شده است که:

دخت فرزانه ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام به سال پنجم بعثت ولادت یافت و به هنگامه ی شهادت ۱۸ سال و ۷۵ روز از عمر شریفش می گذشت.

۴- نیشابوری در «روضهالواعظین»:

فاطمه به سال پنجم بعثت دیده به جهان گشود...

۵- «سیدبن طاووس»در «اقبال الاعمال»به نقل از مفید در «حدائق الریاض»، تاریخ طلوع خورشید جهان افروز وجود فاطمه را، بیستم جمادی الثانی به سال دوم بعثت اعلان می کند.

۶- «مصباح کفعمی»:

سالار بانوان فاطمه در سال دوم بعثت به روز بیستم جمادی الثانی که روز جمعه بود ولادت یافت. و برخی نیز ولادت آن حضرت را به سال پنجم دانسته اند.

۷- «مصباح کفعمی و طوسی»:

برخی از روایـات بیـانگر آن است که بانوی نمونه ی اسـلام فاطمه، روز جمعه بیسـتم جمادی الثانی به سال دوم بعثت دیـده به جهـام گشود امـا روایت دیگری نشـانگر آن است که این رخـداد بزرگ به سال پنجم بعثت بود و بیشتر اهل سـنت ولادت آن حضرت را پنج سال پیش از بعثت پیامبر می دانند.

۸- «دلایل الامامه» با ترسیم بیانی از ششمین امام نور حضرت صادق ولادت فاطمه را بیستم جمادی الثانی برابر چهل و پنجمین سال ولادت پیامبر عنوان می کند. (۱) .

اینها نمونه هایی از بیانات پیشوایان اهل بیت و دانشمندان پیشین شیعه،پیرامون ولادت بانوی بانوان بود.

دیدگاه اهل سنت و انگیزه های آن

«ابونعیم اصفهانی» در کتاب «معرفه الصحابه» می نویسد:

دخت فرزانه ی پیـامبر فـاطمه علیهاالسـلام، کوچکترین دخت آن حضـرت بود و ولاـدتش به هنگـامی بود که قریش «کعبه» را تجدید بنا می کرد.

۲- «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبین»:

ولادت فاطمه پیش از بعثت پیامبر، همان سالی بود که قریش کعبه را می ساختند.

۳- «ابن اثیر» در کتاب «المختار من مناقب الاخیار»

۴- و «طبری» در کتاب «ذخائر العقبی»

۵- و نیز «سیوطی»در کتاب «الثور الباسمه»، همین مطلب را آورده اند.

و شـما خواننـده ی گرامی در پژوهش خویش همین دیدگاه را در بیشتر کتابهای اهل سـنت خواهی یافت، اما بخاطر سپرده ای که مـا در صـفحات گذشـته روایـاتی از منـابع مهم اهل سـنت آوردیم که همه نشانگر این حقیقت بود که نطفه ی پاک بانوی بانوان فاطمه،

ص: ۹۰

۱- ۶۹. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹.

از عصاره ی غذاها و میوه های بهشت بود که بصورت ارمغانی برای پیامبر آمد. و با آگاهی به این روایات روشن می شود که ولادت آن حضرت، پس از بعثت شکوهبار پیامبر بوده است، چرا که پیش از آن نه معراج و سیر آسمانی برای پیامبر بود، و نه «جبرئیل» و «میکائیل» بر آن بزرگوار وارد می شدند، و نه وحی و رسالتی در کار بود، و دیدگاه دوم بی اساس است.

و نیز واقعیت دیگری روشن می شود و آن این است که کسانی که ولادت آن حضرت را سالها پیش از بعثت پیامبر عنوان می کنند، این را از خود ساخته و پرداخته اند و انگیزه ی آنان این بوده است که روایات بیانگر فرود غذاها و میوه های بهشتی به پیامبر و آمدن ارمغان آسمانی به آن حضرت را که عصاره ی نطفه ی فاطمه گردید، همه را نادیده بگیرند و بوسیله ی این تاریخ ساختگی خویش بر ولادت بانوی بانوان، این امتیاز بزرگ او را انکار و بدست فراموشی سپارند.

انگیزه ی دیگر آنان این است که در این پندارند که با این تاریخ ساختگی خویش ثابت کنند که دخت فرزانه ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام آنگونه که انبوه روایات نشان می دهد، شخصیت والا و شناخته شده و گرانقدر مورد توجهی نبود و به همین جهت با اینکه هیجده بهار از عمر او می گذشت در همه ی این مدت هیچ کس خواستار ازدواج با او نگردید. که ما در بحث از ازدواج فاطمه علیهاالسلام در این مورد سخن خواهیم گفت و حقیقت را ترسیم خواهیم نمود.

در آستانه طلوع

به هر حال محدثان و مورخان از جمله:

«طبری» در «ذخائرالعقبی»،

و «صفوری» در «نزههالمجالس»،

و قندوزی در «ینابیع الموده»، در مورد چگونگی ولادت مبارک و طلوع خورشید

جهان افروز دخت سرفراز پیامبر از مام گرانقدرش «خدیجه» آورده اند که:

«هنگامی که از لحظات ولادت فرزنـدم نزدیک می شد، پیکی بسوی قابله های قریش گسـیل داشـتم تا بیایند و در آن لحظات دشوار مرا یاری کنند، اما آنان بدان دلیل که من همسر محمد صلی الله علیه و آله بودم، از آمدن به یاری من سرباز زدند.

درست در همان شرایط بود که چهار بانوی بزرگوار که زیبایی و درخشندگی چهره هایشان وصف ناپذیر می نمود به خانه ی من آمدنـد و پس از ورودشـان یکی از آنـان گفت: «خـدیجه»! غم مـدار! من مـادر تـو «حـوا» هسـتم، و دیگری گفت: من هم «آسیه» می باشم، و سومی گفت: من «کلثوم» خواهر موسی هستم، و چهارمی نیز خود را «مریم» دختر عمران معرفی کرد.

و افزودنـد، ما آمده ایم تا به هنگامه ی ولادت فرزند شکوهمندت تو را یاری کنیم.این روایت با اندک تفاوت بدینصورت نیز آمده است:

آنگاه که لحظات ولادت فرزند گرانمایه ی خدیجه نزدیک شد او پیکی بسوی زنان قریش گسـیل داشت و از آنان خواست تا به اقامتگاه او بیاینـد و به هنگامه ی نیاز او را یاری رساننـد اما آنان گفتند: بدان جهت که تو همسـری محمد (ص) را برگزیده ای، به یاری ات نخواهیم آمد.

درست در همین هنگام بود که چهار بانوی بزرگوار که زیبایی چهره و نور جمالشان وصف ناپذیر می نمود به سرای «خدیجه» وارد شدند.

یکی از آنان خطاب به او گفت: «خـدیجه»! من مادرت «حوا» هسـتم. دومی گفت:من «آسـیه» می باشم. سومی خود را «کلثوم» خواهر «موسـی» معرفی کرد و چهـارمی می گفت:من مادر «عیسـی» هسـتم، «مریم» دختر «عمران». ما آمـده ایم تا تو را در کار زایمان و ولادت فرزندت یاری کنیم و آنگاه بود که فاطمه جهان را به نور وجودش نورباران ساخت.

هنگامی که بانوی بانوان گیتی به دنیا آمد در حالی که انگشت خود را به جانب

آسمان بالا برده بود به سجده افتاد و پیشانی بندگی در بارگاه خدا به زمین نهاد.

مفضل در این مورد آورده است که: به ششمین امام نور گفتم:

سرورم! ولادت دخت فرزانه ی پیامبر چگونه بود؟

آن حضرت فرمود: هنگامی که مادرش به او باردار گردید، فاطمه از درون جان مادر با وی سخن می گفت و در فراز و نشیب ها، او را به پایداری و شکیبایی فرامی خواند و مادرش این رویداد شگرف را از پیامبر نهان می داشت که روزی آن حضرت وارد خانه شد و دید، خدیجه با کسی سخن می گوید از او پرسید با چه کسی سخن می گویی؟

پاسخ داد: کودکی که در شکم دارم،با من سخن می گوید و مونس تنهایی من است.

پیامبر گرامی فرمود: خدیجه! این فرشته ی وحی است. به من خبر آورده است که آن کودک پرشکوه، دختر است و مام فرزندانی پاک و مبارک. خدا نسل مرا از او قرار خواهد داد و پس از فرود قرآن و وحی، از نسل او، پیشوایانی که برگزیدگان بارگاه او در زمین هستند برخواهد گزید.

آنگاه امام صادق پس از اشاره به آمدن بانوان چهارگانه ای که برای یاری رسانی به خدیجه به هنگامه ی ولادت فاطمه آمدند، فرمود:

بدینسان خدیجه فرزندش، فاطمه را پاک و پاکیزه به دنیا آورد. هنگام طلوع خورشید جهان افروز وجودش، فروغی پرتو افکند که همه ی خانه های مکه را نورباران ساخت و آنگاه شماری از حوریان بهشت که هر کدام طشت و ظرفی لبریز از آب کوثر با خود داشتند، وارد خانه ی پیامبر شدند و آن دختر بهشت را که پاک و پاکیزه بود با آب کوثر شستشو دادند و دو پوشش سپید و عطرآگین بر او پوشاندند و از او خواستند تا سخن گوید و آن کودک نورسیده به خواسته ی خدا لب به سخن گشود و گفت:

اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء،و ان بعلی سید الاوصیاء،و ولدی ساده الاسباط.

گواهی می دهم خدایی جز خدای یکتا نیست و پدرم پیامبر، سالار پیام آوران

است، و همتای زندگی ام، سرور پیشوایان آسمانی است، و فرزندانم سالار نوادگان پیامبرانند.

آنگاه رو به زنان و حوریان نمود و به هر کدام با نام و نشان سلام گفت...

آسمانیان ولادت دخت فرزانه ی پیامبر را به یکدیگر تبریک گفتند و در کران تا کران آسمانها فروغی پرتو افکند که فرشتگان تا آن روز آن را ندیده بودند.

زنان برگزیده ی بهشت کودک نورسیده را به مادرش دادند و گفتند:

خذیها یا خدیجه طاهره مطهره زکیه میمونه، بورک فیها و فی نسلها.

هان ای خدیجه! کودک گرانمایه ات را برگیر که پاک و پاکیزه است و خدا او و نسل سرفرازش پربرکت ساخته است.

و آن مادر سرافراز با شادمانی وصف ناپذیری کودک خویش را در آغوش گرفت و به شیر دادن او پرداخت. (۱) .

«ابن عساکر» در کتاب خود «تاریخ کبیر» می نویسد:

بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» اینگونه بود که هرگاه خدا به او فرزندی روزی می کرد او را به دایه ای شایسته می سپرد تا شیر دهد، اما هنگامی که دخت ارجمندش «فاطمه» ولادت یافت، خودش به او شیر داد و پرستاری از او را به عهده گرفت.

این موضوع را «ابن اثیر» نیز در کتاب «البدایه و النهایه» ترسیم کرده است.

۱- ۷۰. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲.

نام ها و نشانه ها

اشاره

نامگذاری

اشاره

نامگـذاری نـوزاد و نورسـیده، و نیز اصـل نامگـذاری از سـنت هـای دیرین آفریـدگار هسـتی است. از همین دیـدگاه است که آفریدگار انسان پس از آفرینش «آدم» و «حوا»برای آنان نام و نشان برگزید و نیز همه ی نامها را به «آدم» آموخت.

انسانها نیز در این مورد از این روش دیرین خـدا پیروی کردند و بر این اساس است که نامگذاری از دیدگاه جامعه ها پیشـرفته و مردم متمـدن کـاری بایسـته شـناخته شـده است. گرچه انسانهـای وحشـی بخـاطر دور بودن از فرهنگ و تمـدن، نه از اهمیت نامگذاری و اثر نام نیکو آگاهند ونه برای پدیده ها و انسانها نام نیکو و شایسته بر می گزینند.

نامها

اشاره

در طول قرون و اعصار نامهای انسانها، بخاطر تفاوت لغت و زبانشان با یکـدیگر متفاوت شده است. گاهی میان نام و آنچه که آن نـام بر آن برگزیـده شـده است تنـاسب و سازگـاری وجود دارد و گـاه وجود نـدارد. گـاهی نـام در فرهنگ واژه ها دارای مفهوم است و گاه نامفهوم و بی معناست و بـدون توجه به ریشه لغوی ساخته و پرداخته شـده است.از دیـدگاه دوسـتان خـدا و بندگان شایسته ی او، نام و نامگذاری از اهمیت ویژه ای

ص: ۹۷

برخوردار است و این اهمیت و بهاء دادن کاری است درست و بجا، چرا که هر انسانی به نام و نشان خود خوانده می شود. با این بیان میان نام شایسته و نیکو، با نام زشت و ناهنجار تفاوت روشنی خواهد بود همانگونه که واکنش دارنده ی نام خوب و زیبا با دارنده ی نام زشت، و نیز واکنش شنونده ی این دو گونه نام و نشان، با یکدیگر قابل مقایسه نیست.

بر این اساس است که همسر «عمران» هنگامی که دختری شایسته بدنیا می آورد، می گوید: من نام او را «مریم» برگزیدم.

«و انی سمیتها مریم.» (۱) .

و خدا برای پیامبرش حضرت «یحیی» پیش از آنکه نطفه اش در قرارگاه خود قرار گیرد این نام نیکو را برمی گزیند، چرا که حضرت «زکریا» از پروردگارش فرزند شایسته و نیکو می خواهد و نیایشگرانه به بارگاه خدا روی می آورد که:

پروردگارا! تو در پرتو قدرت و از نزد خود فرزند و جانشینی به من ارزانی دار که از من و خاندان یعقوب ارث برد و او را، پروردگارا! پسندیده و مورد رضایت خویش قرار ده.

(ما به او وحی فرستادیم که) ای ذکریا! ما تو را به داشتن پسری مژده می دهیم که نامش «یحیی» است و پیش از این همنامی برای او قرار نداده ایم.

... فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا، یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم لم نجعل له، من قبل سمیا. (۲) .

آری اگر شما خواننده ی گرامی به این آیه ی شریفه، نیک بیاندیشی که می فرماید:

... لم نجعل له من قبل سمیا (۳) .

۱- ۷۱. سوره ۳، آیه ۳۶.

۲- ۷۲. سوره ۱۹، آیه ۷ و ۸.

۳- ۷۳. سوره ۱۹،آیه ۷.

ما پیش از این، همنامی برای او قرار نداده ایم، آنگاه برایت روشن خواهد شد که گزینش نامهای دوستان و برگزیدگان بارگاه خدا از جانب خود اوست و هموست که گزینش نام برای آنان را خود به عهده می گیرد و این کار خطیر را به پدر و مادر آنان وانمی گذارد.

پس از دریافت این واقعیت از قرآن کریم، اینک به همراه من بیا تا انبوه روایاتی را که بیانگر نام «مقدس» فاطمه علیهاالسلام هستند و نیز دلیل گزینش این نام جاودانه برای دخت سرفراز پیامبر را بیان می کنند، با هم بنگریم تا این حقیقت روشن شود که اگر دخت فرزانه ی پیامبر «فاطمه» نامگذاری گردید. این گزینش نام، به دلائل و تناسب هایی بوده است و نه بدون برنامه، یا تنها بخاطر خوشایند و زیبا بودن این نام پرشکوه و پرمعنا.

واقعیت این است که در این نامگذاری تناسب و هماهنگی کامل میان نام و صاحب آن در نظر گرفته شده است و نام بطور کامل نشانگر و ترسیم کننده ی دارنده ی آن است.

امام صادق علیه السلام در این مورد می فرماید:

فاطمه علیهاالسلام در بارگاه خدا دارای نه نام است که عبارتند از:

«فاطمه»، «صدیقه»، «مبارکه»، «طاهره»، «زکیه»، «راضیه»، «مرضیه»، «محدثه»، و «زهراء».

لفاطمه تسعه اسماء عندالله عزوجل:

۱- فاطمه

۲- والصدیقه

۳- والمبارکه

۴- والطاهره

۵- والزکیه

۶- والراضیه

۷- والمرضیه

۸- والمحدثه

۹- والزهراء... (۱) .

و اینک نگرشی کوتاه به این نامهای مقدس.

نامهای نهگانه ی بانوی بانوان

اشاره

بـانوی بـانوان به تنـاسب شخصـیت والاـ و ابعـاد گونا گون شخصـیت شـکوهبارش، نامهای مختلفی دارد. و روشن است که هر کدام،اشاره به بعدی از ابعاد شخصیت او می نماید.

فاطمه

اشاره

روایات گونا گونی در مورد نامگذاری آن حضـرت به این نام مبارک رسیده است که ما پیش از ترسیم این روایات خاطرنشان می سـازیم که؛ نـام مقـدس فـاطمه از واژه ی «فطم» که به معنای بریـدن و جـدا کردن است، بر گرفته شـده است. بر این اساس هنگامی که گفته می شود:

«فطمت الام طفلها» و یا «فطمت الحبل» به این معناست که مادر کودک خویش را از شیر بر گرفت و یا ریسمان بریده شد.

علامه مجلسی در این مورد می گوید:

چه بسـیار که اسم فاعـل به مفهوم اسم مفعول می آیـد. برای نمونه: «سـر کـاتم» و «مکـان عـامر» که به مفهوم مکتوم و معمور، یعنی پوشـیده داشـته شـده و آبـاد شـده آمـده است. همـانگونه که در قرآن شـریف نیز: «فی عیشه راضـیه» به معنای «فی عیشـه مرضیه» آمده است.

۱- ۷۴. بحارالانوار،ج ۴۳، ص ۱۰.

و اینک این شما و این هم برخی از روایات پیرامون این نام مقدس.

پیروان او از آتش در امان داشته شده اند

ششمین امام نور از پدران گرانمایه اش و آنان از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

اءن جبرئیل قال له:... سمیت فاطمه، فی الارض، (لانها) فطمت شیعتها من النهار. (۱) .

فرشته ی وحی بـه او پیـام آورد که: این دخت گرانمـایه در زمین «فـاطمه» نامگـذاری شـد، چرا که پیروان راسـتین او از آتش دوزخ در امان داشته شده اند.

خدا، او و پیروانش را از آتش در امان داشته است

هشتمین امام نور از پدران گرانقدرش و آنان ار پیامبر آورده اند که فرمود:

یا فاطمه اتدرین لم سمیت فاطمه؟

قال علی علیه السلام: لم سمیت؟

قال: لانها فطمت هی و شیعتها من النار. (۲) .

فاطمه جان! می دانی چرا به این نام، نامگذاری شده ای؟

امیر مومنان پرسید: چرا؟

فرمود: بدان دلیل که او و پیروان راستین اش از آتش دوزخ در امان داشته شده اند.

و نیز فرمود:

سمیت فاطمه لان الله فطمها و ذریتها من النار، لقی الله منهم بالتوحید و الایمان بما جئت به. (۳) .

۱- ۷۵. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸.
۲- ۷۶. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۴، ذخائرالعقبی، ص ۲۶، چاپ قاهره، ینابیع الموده، ص ۱۹۴.
۳- ۷۷. بحارالانوار، ج ۴۳.

او فاطمه نامیده شده چرا که خدای جهان آفرین او و هر کدام از نسل پاکش که خدای را با توحید گرایی و ایمان به آنچه من آورده ام، دیدار کند، همه را از آتش در امان داشته است.

و نیز از پیامبر آورده اند که فرمود:

انما سمیت ابنتی فاطمه، لان الله فطمها و ذریتها و محبیها عن النار. (۱) .

دخترم فاطمه تنها بدین جهت به این نام مقدس نامیده شد که خدا او و نسل پاک و دوستداران واقعی اش را از آتش دوزخ در امان داشت.

و نیز از پنجمین امام نور آورده اند که فرمود:

در روز رستاخیز فاطمه علیهاالسلام بر نزدیک درب دوزخ می ایستد و نیایشگرانه رو به آسمان می گوید:

الهی و سیدی، سمیتنی فاطمه،... (۲) .

خدای من! سالار من! شما نام مرا فاطمه برگزیدی و به مهر خویش مرا و دوستداران نسل مرا از آتش در امان داشتی. بار خدایا! وعده ی تو حق است و تویی که در وعده هایت تخلف نمی ورزی.

از جانب خدا ندا می رسد که:

هان ای فاطمه! درست گفتی، من تو را بدین نام نامگذاری کردم و تو و دوستداران تو و نسل تو را که ولایت تو و نسل تو را داشته باشند همه را از آتش دوزخ در امان داشته ام. درست می گویی، وعده ام حق است و من در وعده های خویش تخلف نمی ورزم...

۱- ۷۸. ینابیع الموده، ص ۳۹۷، چاپ استامبول.

۲- ۷۹. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵.

او را از هر ناپسندی در امان داشت

از امام صادق است که فرمود:

آیا می دانید مفهوم واژه ی «فاطمه» چیست؟

یکی از شاگردان آن حضرت می گوید، گفتم: سرورم بفرمایید چیست؟

فرمود: یعنی او از بدیها و ناپسندیها جدا شده است.

آنگاه فرمود:اگر امیر مومنان با او پیمان زندگی مشترک امضاء نمی کرد، از آدم گرفته تا روز رستاخیز، در کران تا کران زمین همتا و همشانی برای او پیدا نمی شد.

گفتنی است که این روایت را گروهی از دانشمندان و محدثان اهل سنت از جمله: «ابن شیرویه دیلمی» از «ام سلمه»، آن بانوی باشخصیت آورده است که می گوید: «پیامبر فرمود: اگر خدا علی را نیافریده بود، برای «فاطمه» همشانی نبود.»

این مطلب را خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین»

ترمذی در کتاب «مناقب»

مناوی در «کنوز الحقایق»

و قندوزی در «ینابیع الموده» از «ام سلمه» و از «عباس» عموی پیامبر روایت کرده اند.

برکت شناخت او

از ششمین امام نور آورده اند که:

دخت فرزانه ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام، بدان دلیل به این نام مبارک نامیده شد که آفرینش از شناخت و معرفت او برگرفته شده است. (1) .

۱- ۸۰. بحارالانوار،ج ۴۳، ص ۶۵.

و انما سمیت فاطمه لان الخلق فطموا عن معرفتها. (۱) .

امتیاز او بر دیگران

از پنجمین امام نور حضرت باقر علیه السلام آورده اند که فرمود:

آنگاه که فاطمه علیهاالسلام ولادت یافت، خداوند به فرشته ای وحی فرمود که نام «فاطمه» را بر زبان پیامبر جاری سازد. از این رو پیامبر گرامی به خواست خدا نام گرانمایه ی او را «فاطمه» نهاد. سپس خدا به آن بانوی بافضیلت فرمود: من به وسیله ی دانش و بینش، تو را از دیگر بندگان جدا ساخته و بر همه ی آنان برتری بخشیدم و تو را پاک و پاکیزه ساختم.

آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود:

به خدای سوگند که خدا این بانوی گرانمایه را بوسیله دانش و بینش از دیگران ممتاز ساخت و از همان عالم «ذر» او را پاک و پاکیزه قرار داد.

شکوه و عظمت این نام مقدس

آری این نام پرشکوه نزد خاندان وحی و رسالت دوست داشتنی بود. آنان به این نام و به این بانو سخت احترام می کردند و هر کس نیز بدین نام، نامیده می شد به او احترام می نمودند. برای نمونه:

۱- ششمین امام نور از یکی از یارانش که خدا دختری به او داده بود، پرسید:نام او را چه برگزیده ای؟

او گفت: «فاطمه»

حضرت فرمود: «فاطمه»؟! درود خدا بر «فاطمه» باد. و آنگاه افزود:

اینک که نام او را «فاطمه» نهاده ای، هرگز او را سیلی مزن و ناسزا نگو بلکه او را گرامی دار.

۱- ۸۱. بحارالانوار، ج ۴۳،ص ۶۵.

۲- در «وسایل الشیعه»از «سکونی» نقل شده است که گفت:

بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که افسرده و اندوهگین بودم. آن حضرت پرسید: سکونی! چرا پریشانی و اندوه زده ای؟

گفتم: دختری برایم متولد شده است...

فرمود: نامش را چه نهاده ای؟

پاسخ دادم: «فاطمه»

فرمود: آه! آه! آه! سپس فرمود:

اینک که نام او را «فاطمه» برگزیده ای به او ناسزا نگو و نفرینش منما و او را کتک مزن. (۱) .

۳- در «سفینهالبحار» از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود:

فقر و تنگدستی به خانه ای که در آن نام «محمد» و «فاطمه» باشد، وارد نمی گردد.

واژه ی «میثاق» یا عالم «ذر»

اشاره

درپنجمین روایتی که در مورد نام «فاطمه» و دلیل این نامگذاری از امام باقر علیه السلام آوردیم، فرمود:

«به خدای سوگند خدا در عالم «میثاق»، او را پاک و پاکیزه آفرید و از ناپاکیها، پاک ساخت.»

خاطر نشان می گردد که منظور از واژه «میثاق» در روایت، همان عالم «ذر» می باشد که قرآن شریف بدان اشاره دارد و می فرماید:

«و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالو بلی...» (۲) .

۱- ۸۲. وسایل الشیعه، ج ۷، باب احکام الاولاد.

۲- ۸۳. سوره ی ۷، آیه ی۱۷۴.

«و به یاد آور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسل آنها را بر گرفت و آنان را گواه بر خود ساخت و فرمود:آیا من پروردگار شما نیستم؟

آنان گقتند: چرا! گواهی می دهیم...»

چکیده ی سخن در این مورد این است که خداوند نسل انسان را از صلب او، در حالی که به صورت ذره بودند خارج ساخت، آنگاه آنان را به آدم نشان داد و فرمود:

من از نسل تو پیمانی استوار می گیرم که تنها مرا بپرستند و شرک نورزند و من نیز روزی آنان را به عهده می گیرم.

سپس به آنان فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟

گفتند: چرا گواهی می دهیم که تو پروردگار ما هستی.

و پس از آن به فرشتگان فرمود: گواهی بدهید!

آنان نیز گفتند: گواهی می دهیم.

و نیز در این مورد آمده است که:

خدا نسل آدم را در جهان «ذر» به گونه ای پدید آورد که سخن خدا را بشنوند و بیندیشند و آنگاه آنان را به صلب آدم باز گردانید و مردم همگی محبوس خواهند بود تا خداوند هر کس را که در آن زمان خارج ساخته است بار دیگر خارج سازد و به دنیا آورد، پس هر کس بر ایمان به خدای یکتا ثابت قدم ماند بر فطرت نخستین خویش باقی مانده و هر کس کفر ورزد، آفرینش و فطرت انسانی و توحیدگرای خویش را دگرگون ساخته و درخور کیفر است.

این اندیشه و باور چکیده ی مطلبی است که از بسیاری از روایات صحیح دریافت شده است و این عالم را، عالم «ذر» یا عالم «میثاق» نامیده اند.

و امام باقر در بیان خویش بدین واقعیت اشاره می کند که: دخت سرفراز پیامبر،از همان هنگام و از همان عالم «ذر»، از عادت ماهانه، پاک و پاکیزه آفریده شده است.

در روایات

روایاتی که از عالم «ذر» سخن دارند بسیارند که به برخی از آنها نظر می افکنیم:

۱- از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

از پیامبر پرسیدند؛ شما به چه امتیازی بر فرزندان آدم پیشی گرفتید و ممتاز شدید؟ در پاسخ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم اقرار کردم زیرا آنگاه که خدا از پیامران پیمان گرفت و آنان را بر سخنان و پیمانهای خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آنان پاسخ دادند: چرا، من نخستین آنان بودم.

۲- «ابوبصیر» آورده است که از حضرت صادق پرسیدم:

سرورم! با اینکه انسانها در عالم «ذر» بصورت ذره بودند، چگونه پاسخ خدا را دادند؟

فرمود: خداوند در آنها قدرت و توانی قرار داد که هم سوال را دریافتند و هم توان پاسخ داشتند.

۳- «زراره» از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه شریفه پرسید که:

«و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم.» یعنی چه؟ و چگونه؟

آن حضرت فرمود: خداوند نسل آدم را تا روز رستاخیز از پشت وی در حالی که به اندازه ی ذره بودند خارج ساخت و خود را به آنان شناساند. و اگر چنین نبود، هیچ کس پروردگار خویش را نمی شناخت.

۴- هنگامی که «عمر بن خطاب» پس از حج به «حجرالاسود» نزدیک شد و آن را لمس نمود، گفت: هان! به خدای سوگند! می دانم که تو سنگ هستی و نه سودی توانی رسانید و نه زیانی. اگر پیامبر تو را لمس نکرده بود من نیز چنین نمی کردم.

امیر مومنان به او فرمود:

هان ای «اباحفص»! این سخن را مگو، چرا که پیامبر این سنگ را تنها به خاطر حقیقتی

که می دانست، لمس می نمود. اگر تو قرآن را نیک می خواندی و تفسیر و تاویل آن را خوب می دانستی، درمی یافتی که این سنگ، هم سود رسان است و هم زیان زننده و دارای دو چشم و دو لب و زبانی گویا و روان می باشد که برای هر کسی که بر پیمانش با او وفا کند، گواهی خواهد داد.

«عمر» گفت: یا«اباالحسن» این سخن را از کتاب خدا برایم بیان کن.

امیر مومنان این آیه را تلاوت فرمود:

«و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم.» آنگاه افزود:

زمانی که فرزندان آدم با آزادی و شوق به پروردگاری خدای خویش زبان به اقرار گشودند، خداوند در مورد زیارت «کعبه» نیز از آنان پیمان گرفت. سپس کاغذی رقیق تر از آب آفرید و به قلم فرمان داد که: هان! آمدن بندگانم به زیارت کعبه را بنویس؟

و قلم نوشت. آنگاه به این سنگ فرمان داده شد که دهانت را بگشا و سنگ چنین کرد و به دستور آفریدگار هستی آن نامه را بلعید و دستور یافت که آن را حفظ نما و بر آن بندگان شایسته کرداری که به زیارت کعبه خواهند آمد، گواه باش و شهادت ده، و «حجرالاسود» در کمال فرمان برداری فرود آمد و در اینجا استقرار یافت. و تو هان ای «عمر»! هنگامی که آن را لمس می کنی، نمی گویی:

امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته...

امانتم را ادا کردم و به پیمان خویش وفا نمودم تا این سنگ به زیارت من گواهی دهد؟

«عمر» عرض کرد: چرا! به خدای سوگند.

امیر مومنان فرمود: این دلیل همان، پیمان فطرت است.

و نیز شما خواننده ی عزیز اگر به کتاب ارزشمند «کافی» و «بحار» و دیگر کتاب ها و فرهنگ های روایی مراجعه نمایی، با روایات فراوانی در مورد عالم «ذر»روبرو خواهی شد، گرچه با همه ی اینها این واقعیت بر برخی از دانشمندان ما پوشیده مانده و پیام آیه ی

شریفه را نفهمیده اند و در نتیجه در مورد روایات مورد اشاره- با اینکه هم شمارشان بسیار است و هم به این حقیقت صراحت دارند- دچار تردید شده اند. (که خدای از آنان درگذرد).

چکیده ی سخن

چکیده ی سخن در این مورد این است که عالم «ذر» همان عالم میثاق است و از همانجا و بلکه پیشتر از آنجا برتری و امتیاز و شکوه خاصی برای پیامبر و خاندان پاک و برگزیده ی او، دخت فرزانه اش فاطمه بوده است.

شما خواننده ی گرامی این کتاب، نباید پذیرش این واقعیت برایت گران آید، چرا که در این مورد روایات بسیاری بوسیله ی دانشمندان شیعه و سنی رسیده است که همه ی آنها درستی و حقیقت و صحت آن را نشانگر است.

روایات رسیده از پیامبر و پیشوایان نور که در کتاب های دانشمندان شیعه موجود است، بسیار زیادند و آوردن آنها دشوار، به همین جهت تنها به دو نمونه از منابع اهل سنت نظر می افکنیم:

۱- «صفوری شافعی» در کتاب خویش «نزههالمجالس» آورده است که:

هنگامی که خدا آدم را آفرید... چشم آدم در بهشت زیبای خدا به بانویی افتاد که در زیبایی و درخشندگی، وصف ناپذیر بود و تاجی از طلا که به جواهر و زیورآلات آراسته شده بود، بر سر داشت. بانویی که آدم زیباتر و پرشکوه تر از او ندیده بود.

او رو به بارگاه خدا آورد که پروردگارا یان بانوی شکوهبار کیست؟

پاسخ آمد: که ای آدم! این دخت فرزانه ی محمد (ص) است.

گفت: همتا و همشأن او کیست؟

خداوند به فرشته ی وحی دستور داد دروازه ی قصری شکوهمند از یاقوت را بر روی آدم بگشاید. هنگامی که «جبرئیل» درب را گشود، آدم قبه ای خوشبو و عطرآگین در آنجا

نگریست و تختی از طلا تماشا کرد که بر روی آن جوانی زیبا و پرشکوه که زیباتر از یوسف است، نشسته است.

آدم پرسید: خدایا! این جوان پرشکوه کیست؟

پیام آمد که: این همتا و شوی گرانمایه ی «فاطمه»، «علی» است... (۱) .

۲- «عسقلانی» در کتاب «لسان المیزان» از امام عسکری، و او نیز از پدران گرانقدرش آورده است که پیامبر خدا فرمود:

هنگامی که خدا آدم و حوا را پدید آورد، آن دو در بهشت پرطراوت و زیبا می خرامیدند و می گفتند: آیا کسی زیباتر از ما خواهد بود؟ در همان حال سیمای درخشان و پرشکوه بانویی وصف ناپذیر بر آنان آشکار گردید. سیمایی که همانندش را ندیده بودند، سیمایی که درخشش نورش دیدگان را خیره می ساخت.

آن دو رو به بارگاه خدا آوردند و گفتند: پروردگارا این سیمای شکوهبار و درخشنده از آن کیست؟

پیام آمد: این سیمای درخشنده سالار بانوان «فاطمه» است.

آدم پرسید: خدایا! آن تاج زیبایی که بر سر دارد چیست؟

پیام آمد: همتای زندگی اش «علی» است.

پرسید: آن دو گوشواره ی زیبا چه می باشند؟

پیام آمد: دو فرزند سرفراز او حسن و حسین علیهماالسلام

هان ای آدم دو هزار سال پیش از آفرینش تو این سیمای پرشکوه در دانش نهان من، موجود بود. (۲) .

۱- ۸۴. نزههالمجالس، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲- ۸۵. لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۴۶.

صدیقه

اشاره

خاطرنشان گردید که یکی از نامهای بلند آوازه ی بانوی بانوان، «صدیقه» است و این واژه ی مقدس به مفهوم بسیار راستگو می باشد.

این واژه به کسر «صاد» و تشدید «دال» از صیغه های مبالغه است و در معنا رساتر از «صدوق» می باشد.

در تفسیر این واژه ی مقدس برخی از واژه شناسان گفته اند که:

۱- واژه «صدیق» به معنای کسی است که همواره راست می گوید.

۲- برخی گفته اند: کسی است که هرگز دروغ نمی گوید.

۳- به باور برخی «صدیق» به مفهوم کسی است که در راستگویی در اوج کمال است و گفتارش را با رفتار و عملکردش تصدیق می کند و همواره نیکوکار است.

۴- و برخی گفته اند: «صدیق» کسی است که بر اثر عادت به راستگویی از او دروغ سر نمی زند.

۵- برخی «صدیق» را به کسی تفسیر کرده اند که گفتار و عقیده و اندیشه اش راست است و راستگویی خویش را با عملکرد درست ثابت می نماید. (۱) .

۶- برخی بر آنند که «صدیق» کسی است که آنچه را حق و عدالت بپسندد گواهی می کند.

۷- و برخی دیگر گفته اند صدیق کسی است که راستی و راستگویی سیره ی همیشه ی اوست.

۸- و سرانجام اینکه گفته اند «صدیق» کسی است که آنچه را خدا فرمان داده است بپذیرد و به خدا و پیامبرانش و آنچه به آنان فرود آمده است، ایمان بیاورد و قرآن این

ص: ۱۱۱

۱- ۸۶. تاج العروس.

برداشت را تایید نماید.

والذین آمنو بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون. (۱) .

و کسانی که به خدا و پیامبران او ایمان آورده اند، اینان همان راستگویانند.

قرآن و مقام والای صدیقین

آنچه از نظر شما خواننده ی عزیز گذشت، معنای واژه «صدیق» در فرهنگ واژه شناسان بود. اما از انبوه آیات و روایات چنین دریافت می گردد که مقام «صدیق» و «صدیقین» آنچنان پرفراز است که همردیف پیام آوران و شهیدان راه حق است و آنان منزلت و حساب ویژه ای دارند، که برای نمونه به برخی از آیات نظر می افکنیم.

۱- قرآن در این مورد می فرماید:

و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا. (۲) .

و هر که از خدا و پیامبرش فرمان برد، همراه کسانی خواهد بود که خدا به آنان نعمت ها ارزانی داشته است، همچون پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. و اینان چه نیکو رفیقانند.

۲- و می فرماید:

و اذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا. (۳) .

و در این کتاب ابراهیم را یاد کن، چرا که او پیامبری راستگو بود.

۳- و می فرماید:

و اذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا. (۴) .

۱- ۸۷. سوره ی ۵۵، آیه ۱۹.

۲- ۸۸. سوره ۴، آیه ۶۹.

۳- ۸۹. سوره ۱۹، آیه ۳۹.

۴- ۹۰. سوره ۱۹، ۵۶.

و در این کتاب ادریس را یاد کن، چرا که او پیامبری راست گفتار بود.

۴- و می فرماید:

ما المسیح بن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقه... (۱) .

مسیح فرزند مریم، جز پیامبری نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمدند و رفتند و مادرش بانویی بسیار راستگو (صدیقه) بود.

برخی از مفسران در تفسیر «و امه صدیقه» می گویند: او را بدان جهت «صدیقه»نامیده اند که آیات پروردگار خویش، مقام والای فرزندش «مسیح» و نیز آنچه را که او از جانب خدا دریافت داشته بود، همه را، با همه ی وجود گواهی می کرد و بدانها باوری عمیق داشت.

به همین جهت است که خدای جهان آفرین در آیه ی دیگری این واقعیت را ترسیم می کند که:

«و صدقت بکلمات ربها.» (۲) .

او سخنان پروردگارش را گواهی می کرد.

مراحل تصدیق

از تعمق در آیات، این واقعیت دریافت می گردد که تصدیق دارای دو مرحله است:

۱- گاه تصدیق گواهی نمودن خدا و پیامبران و کتابهای آسمانی و مقررات دینی، به گفتار و بیان و قلم می باشد، که مرحله ی زبانی تصدیق است، بی آنکه عملکرد انسان گفتارش را گواهی کند.

برای نمونه انسانی که در زندگی خویش بر این باور است که خدا در همه ی مراحل و در هر حال او را می بیند. با این وصف خدای را نافرمانی می نماید. یا می داند که خدای

۱- ۹۱. سوره ۵، آیه ۷۵.

۲- ۹۲. سوره ۶۶، آیه ۱۷.

هستی بر او حقوق مالی یا دیگر وظایف و تعهدات مقرر فرموده است اما در میدان عمل وظیفه ی خویش را انجام نمی دهد. یا آگاه است که آفریدگارش، شرابخوارگی و بدمستی، رباخواری و بی عفتی را ممنوع و ظالمانه شمرده است اما باز هم به این جنایت ها دست و دامان آلوده می سازد و... چنین فرد و جامعه ای آفریدگار هستی را در مرحله ی زبانی تصدیقگر است و حلال و حرام و ارزشها و ضدارزشها، پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ را گواهی می کند اما رفتار و عملکردش با گفتارش بیگانه است و با هم هماهنگی و سازگاری نشان نمی دهد. این فرد و جامعه، تصدیق کننده ی با زبان است نه عملکرد. ایمان آورده و باوردارنده ی زبانی است نه عملی و حقیقی.

۲- اما «صدیق»، انسان والا و شکوهمندی است که از این مرحله اوج گرفته و به پرفرازترین مرحله ی باور و تصدیق پرکشیده است و «صدیقان»، مردمی هستند که هم با آگاهی و گفتار، حق و عدالت و خدا و پیامبر و مقررات او را گواهی می کند و هم عملکردشان این اندیشه و گفتار و باورشان را گواهی می کند.

دریغا که چنین شایستگان و راستگویانی در شمار بسیار اندک هستند و شاید در برخی شهرها یک نفر هم پیدا نشود.

فاطمه در پرفرازترین مرحله ی تصدیق

و اینک شما خواننده ی عزیز با دقت در آنچه گذشت می توانی به مقام والای بانوی بانوان گیتی پی ببری که به پرفرازترین مرحله ی باور و تصدیق اوج گرفته و به مقام والای «صدیقین» پرکشیده است.

به جایی رسیده است که پیامبر به فرمان خدا نام گرانمایه ی او را «صدیقه» برگزیده است.

برای نمونه به این دو روایت بیندیشید:

۱- از پیامبر خدا روایت کرده اند که خطاب به امیر مومنان فرمود:

علی جان! سه نعمت گرانبها به تو ارزانی شده که به هیچ کس ارزانی نشده است، حتی به من. این سه نعمت عبارت اند از:

الف) پدرزنی همانند من به تو ارزانی شده است، در حالی که من پدرزنی چون پدرزن تو که پیامبر خداست، ندارم

ب) به تو همسر گرانقدری چون دخت فرزانه ام «صدیقه» ارزانی شده است که به من چنین موهبتی ارزانی نشده است.

ج) فرزندانی بسان «حسن» و «حسین» به تو داده شده است و من فرزندانی همانند آن دو ندارم. (۱) .

۲- و نیز «مفضل» آورده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم سرورم! چه کسی پیکر مطهر فاطمه علیهاالسلام را غسل داد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مومنان...

گویی این مطلب بر من گران آمد، به همین جهت آن بزرگوار فرمود: گویی این واقعیت بر تو گران آمد، آری؟!

گفتم: آری فدایت گردم.

فرمود: نباید این مطلب بر تو گران آید، چرا که فاطمه «صدیقه» بود و جز «صدیق» کسی را نشاید که او را غسل دهد.

آیا نمی دانی که «مریم» را کسی جز پسرش «عیسی» غسل نداد؟

از ششمین امام نور در این مورد آورده اند که: آن بانوی شکوهبار و پرمعنویت براستی بزرگترین تصدیق کننده ی حق بود و عصرها و نسلهای پیشین بر محور شناخت و معرفت او چرخیده است.

۱- ۹۳. الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۰۲.

مبارکه

اشاره

واژه ی «برکت» را «تـاج العروس» به مفهوم نمو و نیکبختی و افزایش معنـا کرده است. و «مفردات» آن را به مفهوم سرچشـمه و جایی معنا کرده است که خیر و رحمت الهی به گونه ای از آنجا می جوشـد و جریان می یابـد که نه می توان از آن جلوگیری کرد و آن را محـدود سـاخت و نه می تـوان شـمارش کرد و انـدازه گیری نمـود. بـا این بیـان هر چیزی که فراوانی و افزایش و زیادی محسوسی در آن دیده شود، «مبارک» است و در آن برکت وجود دارد.

چشمه سار برکات الهی

خـدای جهـان آفرین در وجود گرانمـایه ی بـانوی بـانوان، انواع برکـات را قرار داد و نسل پرافتخار پیامبر را از او آفریـد و خیر بسیاری در نسل او قرار داد.

می دانیم که آن بانوی فرزانه، هنگامی که سـر در بستر شـهادت نهاد، تنها دو پسر به نام «حسن» و «حسین» از او به یادگار ماند و دو دختر به نام«زینب» و «ام کلثوم»، و پس از مـدتی هم رخداد غمبار عاشورا رخ داد و همه ی فرزندان حسـین علیه السـلام، جز چهارمین امام نور، به شـهادت نایل آمدند، و از فرزندان امام «حسن» نیز طبق برخی روایات هفت تن به شـهادت رسیدند و از دخت سرفرازش «زینب»نیز دو فرزند به بارگاه دوست هدیه شد و از دختر دیگر آن حضرت هم فرزندی به یادگار نماند.

و نیز می دانیم که پس از رخـداد غمبار و تکاندهنـده ی عاشورا، رخـدادهای ناگوار دیگری پدید آمد و کشـتارها و خونریزی ها، از نسل پاک پیامبر ادامه یافت. رخـداد سـهمگین «حره» تا شـهادت «زیـد شـهید» و یارانش، و حادثه ی «فـخ» تا تار و مار و آواره ساختن «علویان» یکی از پی دیگری به وقوع پیوست، اما با همه ی این جنایت ها و سـفاکی های سـیاهکاران اموی، نسل پاک وسرفراز پیامبر به حیات افتخارآفرین خویش ادامه داد.

ص: ۱۱۶

پس از امویان نوبت به عباسیان رسید. آنان نیز در بیداد و شقاوت و پیکار بی رحمانه با علویان و تلاش در ریشه کن ساختن آنان، رکورد را شکستند...

مبارزه ی آنان با خاندان وحی و رسالت به ظالمانه ترین ابعاد و بدترین و بی رحمانه ترین اشکال، به مدت دو قرن ادامه یافت که آخرین جنایات هولناک آنان بشهادت رساندن حضرت عسکری بود. اما با همه ی شقاوت های عباسیان نسل پاک «فاطمه» و پیامبر رو به فزونی نهاد و بسان مشعل درخشانی نورافشانی کرد.

پس از عباسیان «صلاح الدین ایوبی» و دار و دسته اش آمدند و آنان نیز در کشتار خاندان پیامبر و نابود ساختن راه و رسم شیعیان آنان، سیاست شوم امویان و عباسیان را پی گرفتند.

برای نمونه: در مغرب عربی به چنان کشتارهای دسته جمعی دست یازدیدند که انسان از شنیدن گزارش آن جنایت ها در حق پیروان اهل بیت به خود می لرزد، اما با همه ی این کشتارها خداوند در نسل پاک و سرفرازش بانوی برکت قرار داد و او را چشمه ی جوشان خیر فراوان و برکات بسیار ساخت.

واژه ی «کوثر» از دیدگاه مفسران

مفسران در تفسیر آیه ی شریفه ی «انا اعطیناک الکوثر» دیدگاه ها و سخنانی دارند.

گرچه مشهور آن است که «کوثر» حوضی معروف در رستاخیز، یا سرای آخرت، و یا نهر مشهوری در بهشت زیبا و پرطراوت خداست، اما «کوثر» بر وزن «فوعل» به مفهوم یک سرمایه ی ارزشمند و پایان ناپذیر، یا خیر و برکت بسیار می باشد.

«سیوطی» دانشمند اهل سنت در تفسیر خویش «الدرالمنثور»در تفسیر واژه ی «کوثر»به نقل «ابوبشر» و «سعید بن جبیر» آورده است که «ابن عباس» می گفت: «کوثر» به مفهوم خیر فراوانی است که خداوند آن را به پیامبر گرامی ارزانی داشت.

«ابوبشر» آورده است که به «سعید بن جبیر» گفتم: برخی از مردم می پندارند که

«کوثر» نهری در بهشت پرطراوت است.

«سعید» گفت: آن نهر هم جزیی از همان خیر کثیر و برکات بسیاری است که به پیامبر ارزانی گردید.

اما آنچه مناسب ترین معنا در این آیه شریفه است، این است که بگوییم: منظور از «کوثر» همانگونه که در تفسیر «فخر رازی» آمده است، وجود گرانمایه ی بانوی بانوان «صدیقه ی طاهره» است.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» در مورد واژه ی «کوثر» می نویسد:

«برخی برآنند که کوثر به مفهوم خیر و نیکی بسیار است و برخی دیگر بر این باورند که به معنای زیادی و فراوانی نسل و فرزند است. این معنا در نسل پاک پیامبر و از فرزندان «فاطمه» آشکار گشته، به گونه ای که شمارش آنان امکان پذیر نیست و این برکت تا روز رستاخیز خواهد بود.»

فخر رازی در تفسیرش در این مورد:

«دیدگاه سوم این است که منظوراز واژه ی «کوثر» فرزندان پیامبر می باشد. چرا که مفسران بر آنند که این سوره ی مبارکه هنگامی بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد که برخی از شرک گرایان آن حضرت را بخاطر نداشتن پسر سرزنش نمودند و خدا پاسخ آنان را در این سوره داد.»

با این بیان پیام و مفهوم آیه ی شریفه این خواهد بود که:

خداوند به پیامبرش نسل سرفرازی ارزانی خواهد فرمود که در طول قرون و اعصار به یادگار بمانند و شما خواننده ی گرامی! خوب بیندیش که چقدر از خاندان وحی و رسالت را بخاطر دفاع از ارزشهای انسانی و اسلام به خاک و خون کشیدند و با این وصف جهان از نسل پیامبر آکنده است در حالی که از دشمنان کینه توز و بداندیش پیامبر همچون «امویان» کسی که شایسته ی نام بردن باشد، باقی نمانده است.

افزون بر آنچه آمد، اینک بنگرید که چگونه از نسل جاودانه و پرافتخار او

دانشـمندان بی نظیر و فرزانه ای، همانند حضـرت باقر و حضـرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و همچون نفس زکیه و... پدیدار شدند و در آسمان اسلام و جهان درخشیدن آغاز کردند.

آری دیـدگاه منـاسب ایـن تفسـیر ایـن گـونه است که یکی از کـافران، پیـامبر گرامی را پس از مرگ یکی از پسـرانش مـورد سرزنش قرار داد و گفت: «محمـد» از ادامه ی نسل محروم گشت و اگر خود جهان را بـدرود بگویـد نام او نیز به همراه دین و آیین او به دست فراموشـی سپرده خواهـد شـد و اینجـا بود که خداونـد برای آرامش خـاطر بخشـیدن به پیـامبرش این سوره ی مبارکه را بر قلب پاک او فروفرستاد و گویی خدا به پیامبرش فرمود که:

«هان! ای پیامبر برگزیـده ی من! اگر امروز پسـرت از دنیا رفت و عیبجویان تو را بـدین بهانه نکوهش کردند، خاطر آسوده دار که ما «فاطمه» را به تو ارزانی داشتیم و او گرچه در شمار یک تن است اما در حقیقت بسیار است و بزودی از همین یک انسان والا، نسلی سرفراز پدیدار خواهیم ساخت.»

و بر این اسـاس و نویـد است که اینـک بـا یـک نگرشـی کوتـاه خواهیم دیـد که، آری نسل پاک بانوی بانوان که همان نسـل جاودانه ی پیامبر است در سراسر جهان حضور دارد و همه جا منتشر شده است.

شمار این نسل سرفراز در عراق به یک میلیون نفر،

در ایران به سه میلیون نفر،

در مصر به حدود پنج میلیون،

در مراکش و مغرب عربی به پنج میلیون نفر،

در الجزایر و تونس و لیبی نیز همینگونه،

در اردن، سـوریه، لبنـان، سودان، کشورهـای خلیـج و عربسـتان به میلیونهـا نفر، و در یمن، هنـد، پاکسـتان، افغانسـتان، و جزائر اندونزی، به حدود ۲۰ میلیون انسان می رسد.

و کمتر کشورهای اسلامی است که در آن از این نسل سرفراز حضور نداشته باشد. و شمار آنان سر از ۳۵ میلیون و بیشتر درمی آورد.

و اگر سرشماری دقیق و آمارگیری صحیحی انجام پذیرد، بی تردید شمار آنان از این هم افزونتر خواهد بود.

آری این شمار عظیم همه از نسل سرفراز پیامبر، از طرف امیر مومنان و دخت فرزانه ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام است که در میان آنان، شخصیت های برجسته ای از دانشمندان، و نویسندگان، زمامداران و وزیران، نوابغ و چهره های برجسته در میدانهای گوناگون، وجود دارد. گفتنی است که برخی از این نسل جاودانه، به این پیوند و خویشاوندی و ارج آن، هم آگاهی کامل دارند و هم بر آن می بالند و برخی نیز توجهی به این راز شرافت و عظمت ندارند.

و نیز برخی از آنان راه و رسم افتخارآفرین نیاکان گرانمایه ی خویش را گام سپرده و می سپارند و برخی نیز بدبختانه به راه ضلالت و گمراهی درغلطیده اند. تا آنجایی که شنیده شده است که برخی از علویان در «اندونزی»از بقایای فرقه های بداندیش و گمراه خوارج و نواصب هستند!!

از شگفتی های روزگار

اشاره

و نیز از مسائل بسیار تعجب انگیز در تاریخ پرفراز و نشیب اسلام این است که برخی از مسلمان نماها، حاضر به پذیرش و اعتراف به این واقعیت نبودند که نسل امیر مومنان و فاطمه، همان نسل پرافتخار پیامبر است.

آنان این حقیقت روشن را بخاطر انگیزه های جاهلی و جاه طلبانه ی سیاسی و اجتماعی انکار می کردند و پیکار بی امان و شرارتباری در برابر این اندیشه در پیش گرفته و خونهای بسیاری را به ناحق بر زمین ریختند.

شما خواننده ی عزیز با تعمقی شایسته، موضع گیریهای ظالمانه و خشونت بار عناصر

خودکامه ای چون: «حجاج» خونخوار و هتاک، «منصور دوانیقی»، «هارون» و استبدادگرانی نظیر آنها را که گام بر جای گام آنان نهادند همه را، مورد مطالعه قرار ده تا این مطلب روشن شود.

۱- مرحوم مجلسی در «بحارالانوار» از «عامر شعبی» آورده است که:

شبی «حجاج» پیکی شوم را بسوی من گسیل داشت و مرا فراخواند. من از ترس شرارت او، وضو ساختم و پس از وصیت بسوی دربار رفتم. هنگامی که بر او وارد شدم با سفره ی چرمی و شمشیر برهنه ای روبرو شدم. سلام گفتم و او جواب مرا داد و گفت:

نگران مباش، تا فردا ظهر در امان هستی. آنگاه مرا نزدیک خود جای داد و دستور داد مرد سالخورده ای که در غل و زنجیر بود آوردند و در برابر او نشاندند.

«حجاج» رو به من نمود و گفت: این مرد بر این اندیشه است که «حسن» و «حسین» فرزندان پیامبرند. اینک باید دلیل قانع کننده ای از قرآن بیاورد، در غیر این صورت گردنش را طعمه ی این شمشیر خواهم ساخت.

من گفتم: شایسته است نخست این کند و زنجیر را از دست و پای او برگیرند. یا دلیل خواهد آورد و نجات خواهد یافت و یا دلیل نخواهد آورد، چرا که شمشیر تو این غل و زنجیر را نمی تواند ببرد. باید به هر صورت این کند و زنجیر برداشته شود.

«حجاج» پذیرفت و دستور داد که کند و زنجیرها را گشودند و من خوب نگاه کردم، دیدم شگفتا! «سعید بن جبیر» آن بزرگمرد فرزانه است.

بر خود لرزیدم و گفتم: خدایا! اینک چگونه می تواند از قرآن دلیل بیاورد؟

که حجاج گفت: هان «سعید»! دلیل خویش را بیاور در غیر این صورت آماده ی مرگ باش.

«سعید» گفت: شکیبا باش... و پس از دقایقی سخن را آغاز کرد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

بسم الله الرحمن الرحیم.

و وهبنا له اسحاق و یعقوب...

و ساکت شد و به حجاج گفت بقیه ی آیه را بخوان.

حجاج خواند: و ذکریا و یحیی و عیسی و الیاس...

سعید پرسید: چرا خدا در اینجا نام عیسی را می برد؟ به چه مناسبت؟

حجاج پاسخ داد: چون او از نسل ابراهیم است.

سعید گفت: اگر عیسی آن پیامبر خدا، در حالی که پدر ندارد و با فاصله ی بسیاری فرزند دختری ابراهیم است، از نسل او بشمار می رود، پس چرا «حسن» و «حسین» با اینکه به پیامبر نزدیکترند، فرزندان گرانمایه ی او به حساب نیایند؟

حجاج که کشتی دجالگری و فریبش به گل نشسته بود، دستور داد ضمن آزاد ساختن او ده هزار دینار هم، به عنوان جایزه به خانه اش ببرند.

«شعبی» می افزاید: بامداد فردا با خود گفتم: بر من لازم است نزد این پیر فرزانه بروم و قرآن را از او بیاموزم. اینک خوب دریافتم که فرهنگ و مفاهیم بلند و گسترده و عمیق این کتاب خدا را نمی دانم.

با این فکر بسوی خانه ی او شتافتم اما وی در مسجد بود. به آنجا رفتم و دیدم دینارهای شب گذشته را به مسجد آورده و آنها را در بسته های ده دیناری قرار می دهد و به محرومان انفاق می کند و هر بسته را که بدست کسی می دهد خاطرنشان می سازد که اینها همه به برکت دو سالار جوانان بهشت، «حسن» و «حسین» است که اگر یک نوبت و یک نفر چون من در دفاع از آن دو گرانمایه ی جهان هستی اندوهگین گردد به برکت آن دو در برابر یک هزار نفر شادمان می شوند. (۱) .

آری آیاتی که جناب «سعید» بدانها تمسک جست اینها هستند:

و وهبنا له اسحاق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین. (۲) .

۱- ۹۴. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۹.

۲- ۹۵. سوره ۶، آیه ۸۵.

و به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همگی را راه نمودیم... و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند.

مناظره ای شنیدنی

در این مورد مناظره ای میان هفتمین امام نور، حضرت کاظم با «هارون»، دیکتاتور رژیم «عباسی» روی داده است که جالب و شنیدنی است و آن را، عیون اخبارالرضا این گونه آورده است:

«هارون»به حضرت «کاظم» گفت: چگونه شما به مردم اجازه می دهید که شما را فرزندان پیامبر بخوانند در صورتی که شما فرزندان علی هستید و انسان به پدرش منسوب می شود و فاطمه جز ظرفی برای پرورش فرزند نبوده و پیامبر هم نیای مادر شماست نه پدری؟

حضرت فرمود: هارون! اگر پیامبر خدا به این جهان باز گردد و از دختر شما خواستگاری نماید به آن حضرت پاسخ مثبت خواهی داد؟

هارون گفت: سبحان الله! چرا پاسخ مثبت ندهم؟ نه تنها پاسخ مثبت می دهم که بر همه ی جهانیان هم فخر و مباهات می کنم.

امام کاظم فرمود: اما نه پیامبر از دختر من خواستگاری می کند و نه من به آن بزرگوار پاسخ مثبت می دهم.

هارون گفت: چرا؟ امام فرمود: بدان جهت که من فرزند او هستم، و تو فرزند او نیستی.

هارون گفت: احسنت! خوب گفتی ای موسی.

آنگاه از حضرت کاظم پرسید که: چگونه شما خویشتن را از نسل پیامبر می شمارید در حالی که آن حضرت از خود پسری بر جای ننهاد و نسل انسان از فرزندان پسر تداوم می یابد و شما فرزندان دختر پیامبرید؟

حضرت کاظم در اینجا دیگر از پاسخ باز ایستاد و از هارون خواست که عذر آن گرامی را در ندادن پاسخ بپذیرد. اما او نپذیرفت و اصرار کرد که باید پاسخ پرسش مرا بدهید و افزود: شما ای فرزند «علی» که امام و پیشوای علویان و دوستداران خاندان خویش هستی، باید دلیل و برهان خویش را در این مورد از قرآن اقامه کنید، چرا که شما ادعا دارید که فرزندان پیامبر هستید و نیز مدعی هستید که بر همه ی مفاهیم و علوم و رموز کتاب خدا آگاهید و تاویل آیات قرآن همه و همه نزد شماست و نیز به کتاب خدا تمسک می جویید که می فرماید:

«و ما فرطنا فی الکتاب من شئی». (۱) .

و بدینوسیله خود را از رای و قیاس دانشمندان بی نیاز می دانید.

حضرت کاظم فرمود: اجازه پاسخ می دهید؟

هارون گفت: بفرمایید

امام فرمود:

اعوذ بالله شیطان الرجیم.

بسم الله الرحمن الرحیم.

و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون... و یحیی و عیسی... (۲) .

امام پس از تلاوت آیه پرسید: اینک بگو پدر عیسی که بود؟

هارون گفت: عیسی پدر نداشت.

امام فرمود: چرا قرآن شریف «عیسی» را از طریق مادرش «مریم» به نسل پیامبران خدا پیوند می دهد؟!

همانگونه که ما با الهام از قرآن شریف عیسی را از مادر به پیامبران و نسل آنان

۱- ۹۶. سوره ۶، آیه ۲۹.

۲- ۹۷. سوره ۶ آیه ۸۵.

ملحق می سازیم، ما فرزندان «فاطمه» و «علی» نیز به پیامبر پیوند خورده و نسل او هستیم. (۱) .

نگرشی بر روایات در این مورد

آنچه از نظر شما خواننده ی گرامی گذشت، آیاتی بود که امامان نور بر انتساب خویشتن به پیامبر، از طریق مام گرانقدرشان فاطمه علیهاالسلام، بدانها استدلال نمودند. اما از آیات که بگذریم روایات بیانگر این واقعیت بسیار است که ما به چند نمونه بسنده می نماییم:

۱- «ابن عباس» در این مورد آورده است که: من و پدرم «عباس» نزد پیامبر نشسته بودیم که امیر مومنان وارد شد و سلام کرد. پیامبر جواب او را داد و از آمدن او شادمان گردید و برخاست و ضمن استقبال از او، وی را در آغوش فشرد و میان دو چشمانش را بوسه باران ساخت و او را در سمت راست خویش جای داد.

پدرم «عباس» گفت: ای پیامبر خدا! آیا «علی» را دوست دارید؟

پیامبر فرمود: عمو جان! به خدای سوگند، خدا بیشتر از آنکه من وی را دوست می دارم، او را دوست دارد. خداوند نسل هر پیامبری را در صلب خود قرار داد و مرا در صلب «علی». (۲) .

۲- و نیز «خوارزمی» آورده است که:

پیامبر فرمود: خدای بزرگ نسل هر پیامبری را در صلب خود قرار داد اما نسل مرا از صلب «علی» آورد. (۳) .

خاطرنشان می گردد که این روایت را:

۱- ۹۸. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۱۲.

۲- ۹۹. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۱۶.

۳- ۱۰۰. المناقب، ص ۲۲۹.

«محب الدین طبری» در «ذخایر العقبی»،

«جوینی» در «فرائد السمطین»،

«ذهبی» در «میزان الاعتدال»،

«ابن حجرمکی» در «الصواعق» ص ۷۴،

«متقی هندی» در «منتخب کنز العمال»،

«زرقانی» در شرح «المواهب اللدینه»،

و «قندوزی» در «ینابیع الموده» ص ۱۸۳، روایت کرده اند.

۳- و نیز «نسائی» در «خصائص امیر مومنان» از «محمد بن اسامه» و او از پدرش آورده است که پیامبر به امیر مومنان فرمود:

«اما تو ای «علی»! داماد من و پدر فرزندانم هستی! تو از من هستی و من از تو.»

۴- و نیز از «اسامه» آورده است که:

شبی بخاطر کاری که پیش آمد درب خانه ی پیامبر را زدم. پیامبر بیرون آمد در حالی که گویی در آغوش و زیر لباس خویش چیزی داشت که من نفهمیدم چیست.

هنگامی که کارم تمام شد گفتم: ای پیامبر خدا! زیر لباستان چیست؟

آن حضرت لباس خویش را کنار زد و من دیدم که «حسن» و «حسین» هستند.

آنگاه رو به من کرد و فرمود: اسامه! این دو تن پسران من و پسران دخترم «فاطمه» هستند. و رو به آسمان نمود و گفت: بار خدایا! تو می دانی که من این دو را دوست می دارم، تو هم دوست داشته باش.

انکار این واقعیت

به هر حال روایاتی که به صراحت بیانگر این حقیقت اند که امام حسن و حسین دو فرزند گرانمایه ی پیامبرند، بسیار است. با این وصف برخی عناصر نادان در انکار این

واقعیت به فلسفه بافی احمقانه ای پرداخته و به آیه ی شریفه ای چنگ انداخته اند که می فرماید:

«ما کان محمد ابا احد من رجالکم...»

و بدینوسیله پنداشته اند که پیامبر پدر هیچ کس نیست. با اینکه می دانیم این آیه ی شریفه در مقام نفی فرزندی «زید» نسبت به پیامبر فرود آمده است، چرا که پیامبر نخست او را به فرزندی خویش گرفت، آنگاه «زینب دختر جحش» را به ازدواج او درآورد. سپس هنگامی که زید همسرش را طلاق گفت: پیامبر به فرمان خدا و برای شکستن یک سنت جاهلی با او ازدواج کرد، تا به همگان نشان دهد که نه پسرخوانده، فرزند حقیقی است و نه همسر او عروس انسان می باشد.

قرآن در این مورد می فرماید:

فلما قضی زید منها و طرا زوجنا کها لکی لا یکون علی المومنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا... (۱) .

پس هنگامی که «زید» از آن زن کام گرفت و طلاق او را داد، وی را به ازدواج تو درآوردیم تا پس از این مومنان در ازدواج با زنان طلاق داده شده بوسیله ی پسرخواندگان خویش، گناهی نپندارند...

با این بیان آیه ی شریفه بر این واقعیت رهنمون است که پیامبر پدر «زید» نیست تا همسر طلاق داده شده ی وی بر او حرام باشد، چرا که حرام بودن این ازدواج فرع بر این است که پسرخوانده ی انسان پسر حقیقی او باشد، در حالی که اینگونه نیست.

به همین جهت قرآن هم تعبیر به «من رجالکم» می نماید تا نشان دهد، که پیامبر پدر هیچ یک از مردان شما نیست، در حالی که آن حضرت چهار پسر داشت و پدر گرانقدر پسرانش- «ابراهیم» و «قاسم» و «طیب» و «مطهر» بود.

۱- ۱۰۱. سوره ۳۳، آیه ۳۷.

و نیز در روایات صحیحی آمده است که پیامبر به امام حسن علیه السلام فرمود:

«این پسر من، سالار و سرور من است.»

و نیز فرمود:

دو پسرم «حسن» و «حسین» دو امام هستند چه بنشینند و قیام کنند.

و نیز فرمود:

پسران هر دختری به پدرشان منسوب می شوند، مگر فرزندان «فاطمه» که من پدر آنان هستم...

و نیز گفته شده است: «من رجالکم» اشاره ی به رشدیافتگان از جنس مردان در آن زمان است، در حالی که هیچ یک از پسران پیامبر در آن هنگام به حالت رشد و بلوغ نرسیده بودند.

در پایان این بخش یادآوری می نماییم که آنچه در مورد پدری پیامبر خدا درباره ی فرزندان پسرش می گوییم، همه ی اینها در مورد پدری او درباره ی دو فرزند دختری اش «حسن» و «حسین» نیز ثابت است و سخن در اینجا همان است که در آنجاست.

طاهره

اشاره

از نظر شما خواننده ی گرامی که یکی از نامهای دخت پیامبر «طاهره» است.

از امام باقر آورده اند که به نقل از پدرانش فرمود:

فاطمه دخت گرانمایه ی پیامبر، بخاطر پاکی و پاکیزگی اش از هر پلیدی و هر عارضه و عادت زنانه، «طاهره» نامیده شده است. و بهترین نکته ای که در این مورد می تواند محور بحث قرار گیرد، آیه ی شریفه ی «تطهیر» است که می فرماید: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.» (۱) .

۱- ۱۰۲. سوره ۳۳، آیه ۳۳.

(هان ای خانـدان پیامبر)! خداونـد می خواهـد هر گونه پلیـدی را از شـما بزدایـد و شـما را آنگونه که می بایـد، پاک و پاکیزه سازد.

این آیه شـریفه به دلیل شـکوه و معنویت بسـیارش، در طلیعه ی آیات قرآنی است و از اهمیت بسیاری برخوردار است، چرا که سرچشمه ی شکوه و عظمت و ارزشهای خاندان وحی و رسالت، و دربردارنده ی نکات دقیق و عمیقی است.

در مورد این آیه ی شریفه از سوی دانشوران و دانشمندان بحث ها شده و قلم ها به نگارش پرداخته و اندیشه ها به تکاپو افتاده است و اگر بگوییم آیه ی تطهیر جولانگاه افکار و معرکه ی آراء گوناگون و دیدگاه های متفاوت است، و بویژه در این مورد که «اهل بیت» کیاننـد و قلمرو این عنوان و حـدود آن چیست و تا کجاست، بحث های بسـیار گسترده ای صورت گرفته است، چیزی جز واقعیت نگفته ایم.

نکته ای که در آیه ی «تطهیر» یک واقعیت تردیدناپذیر است، این است که به اتفاق همه ی محدثان و مفسران شیعه و سنی جز شمار ناچیزی از آنها این آیه ی شریفه، فاطمه علیه السلام دخت سرفراز پیامبر را شامل می شود، چرا که همه ی روایات رسیده در پیرامون آیه ی شـریفه، بیانگر آن است که امیر مومنان و «فاطمه» و دو فرزند گرانمایه ی آنان، از قهرمانان آیه ی تطهیرند و این کمترین و محدودترین دایره ی شمول آیه ی مبارکه است.

اما پنـدار برخی که آیه ی مبارکه بخاطر ظاهر لفظ «اهل بیت» و یا بـدلیل سـیاق و قبل و بعـد آن، متوجه همسـران پیامبر است، چنین پنداری بسـیار سـست و بی اساس است، چرا که انبوه روایات رسیده در این مورد به روشنی نشانگر این واقعیت است که پیامبر پیش از فرود آیه شـریفه به هیچ یک از همسـران خویش، حتی «ام سلمه» نیز اجازه نداد که زیر «کساء» شریف وارد شده و جزء «اهل بیت» گردد.

ما در کتاب «علی از ولادت تا شهادت» در این مورد بحث نمودیم و اینجا نیز بخاطر رعایت اسلوب کتاب و نتیجه گیری کامل بحث، به انبوه روایات و منابع آنها در کتاب های اهل سنت اشاره خواهیم داشت.

بیست سند از اسناد مهم اهل سنت

گفتنی است که علماء و دانشمندانی که فرود آیه ی شریفه ی «تطهیر» را در مورد امیر مومنان و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین علیه السلام نقل نموده و بدان واقعیت تصریح دارند، براستی شمارش همه ی آنها مشکل است، چرا که شمارش آنان از صدها نفر می گذرد و اگر بخواهیم دیدگاه مفسران و محدثان را نیز در این مورد بیاوریم بحث به درازا می کشد و کتاب از اسلوب خویش خارج می شود. به همین جهت ما در این مورد تنها به بیست منبع از منابع مهم و شناخته شده ی دانشمندان اهل سنت که برای هر انسان بااندیشه و باانصافی حقیقت را آشکار می سازد، بسنده می نماییم.

۱- «خطیب بغدادی» در کتاب خویش به نقل از «ابوسعید خدری» در مورد آیه ی شریفه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت...» آورده است که:

«آنگاه که پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین را در یک جا گرد آورد، «کساء» و عبای مخصوص خویش را بر روی آنان افکند و فرمود: اینان خاندان من هستند. بار خدایا! پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را آنگونه که بایسته است پاک و پاکیزه ساز.

بانو «ام سلمه» که کنار درب ایستاده بود، گفت: آیا من هم می توانم از آنان باشم؟

پیامبر فرمود: تو بر راه خوب و هدایت هستی، اما از خاندانم نیستی.

انک لعلی خیر. (۱) .

۲- «زمخشری» در تفسیر خویش به نقل از «عایشه» آورده است که:

پیامبر خدا با عبایی که از موی سیاه بافته شده و رنگارنگ و دارای نقش خاصی بود، بیرون آمد. درست در این هنگام نور دیده اش، حسن از راه رسید و پیامبر او را داخل عبا در آغوش گرفت. پس از او فرزند دلبندش حیسن وارد شد، او را نیز در آغوش گرفت.

۱- ۱۰۳. تاریخ بغداد، ج ۱۰.

آنگاه دخت فرزانه اش «فاطمه» آمد و پیامبر او را نیز به نزد خویش و زیر کساء دعوت کرد. و سرانجام «علی» آمد و او را نیز نزد خویش فراخواند و آنگاه به تلاوت این آیه ی شریفه پرداخت که:

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطرهکم تطهیرا». (۱) .

۳- «فخر رازی» در تفسر خود آورده است که:

هنگامی که پیامبر با عبای پشمی و سیاهرنگ خود بیرون آمد، فرزندش «حسن» دررسید و پیامبر او را به زیر «عبا» فراخواند. از پی او نور دیده اش «حسین» آمد و آن حضرت او را هم در آغوش گرفت. آنگاه «فاطمه» از راه رسید و از پی او «علی» وارد شد و آن دو را نیز به زیر آن عبا دعوت کرد و پس از گرد آمدن آن پنج وجود پاك به تلاوت این آیه پرداخت.

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا». (۲) .

۴- و نیز «ابن اثیر» در کتاب خویش از «عمر بن ابی سلمه»- ناپسری پیامبر- آورده است که:

هنگامی که آیه ی شریفه «انما یرید الله...» در خانه ی «ام سلمه» بر پیامبر فرود آمد، آن حضرت دخت گرانقدرش «فاطمه» و دو نور دیده اش «حسن» و «حسین» را فراخواند و در حالی که «علی» پشت سرش بود، همه را با «کساء» پوشانید. آنگاه فرمود:

(هان! بدانید که) ابنان خاندان من هستند و خدا پلیدی را از آنان دور ساخته و آنگونه که شایسته و بایسته است، پاکشان گردانیده است. (۳) .

بانو «ام سلمه» می افزاید از پیامبر پرسیدم: آیا اجازه می دهید من هم در کنار آنان باشم؟

۱- ۱۰۴. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲- ۱۰۵. تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۷۰۰.

۳- ۱۰۶. اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۲.

پیامبر فرمود: تو در جای خویش باش، تو عنصر شایسته ای هستی اما جزء اینان نیستی. انت علی مکانک، انت فی خیر.

۵- سبط «ابن جوزی» در کتاب خویش به نقل از «وائله» آورده است که:

من برای انجام کاری به سوی «علی» رفتم و از فاطمه علیهاالسلام سراغ او را گرفتم، فرمود: نزد پیامبر خداست.

در انتظارش بودم که پیامبر خدا آمد و «علی» و «حسن» و «حسین» به همراه او آمدند. پیامبر دست آن سه تن را گرفت و وارد اتاق شد. آنگاه «حسن» را بر زانوی راست و «حسین»را بر زانوی چپ خویش نشاند و «علی» و «فاطمه» را پیشاروی خویش قرار داد و همه را زیر عبای خود گرفت و به تلاوت آیه ی شریفه ی پرداخت که:

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...» (۱) سپس دست ها را به آسمان گشود و فرمود: «بار خدایا! اینان خاندان من هستند.»

۶- «واحدی» در کتاب خویش از «ام سلمه» همسر پیامبر آورده است که:

پیامبر در خانه ی من بود که «فاطمه» وارد شد و ظرفی پر از «حریره» آورد.

پیامبر به او فرمود: «فاطمه» جان! شوی گرانقدر و دو فرزندت را دعوت کن تا نزد من بیایند و خود نیز بیا. هنگامی که «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» وارد شدند، نشستند و همگی از آن «حریره» خوردند. پیامبر بر روی سکویی نشسته و زیرش یک کسای خبیری افتاده بود.

«ام سلمه» می گوید: من در اتاق نماز می خواندم که این آیه بر پیامبر فرود آمد:

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...»

در این هنگام پیامبر کساء را بر روی آنان افکند و دستها را بسوی آسمان گشود و فرمود: بار خدایا!اینان خاندان من هستند، پلیدی را از آنان دور، و آنان را پاکیزه گران.

۱- ۱۰۷. تذکره الائمه، ص ۲۳۳

بانو «ام سلمه» می افزاید: من خودم را به آنان نزدیک ساختم و گفتم: ای پیامبر خدا! اجازه می دهید من هم با شما باشم؟

فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی اما جزء این خاندان نخواهی بود.

«ترمذی» در صحیح خویش در این مورد می نویسد:

پیامبر از هنگامه ی فرود این آیه ی شریفه تا شش ماه، هرگاه برای نماز حرکت می کرد در برابر خانه ی «فاطمه» توقف می کرد و می فرمود: نماز، نماز، هان ای خاندان من!

و آنگاه به تلاوت این آیه ی شریفه می پرداخت که: «انما یرید الله لیذهب...» (۱) .

۷- «ابن صباغ مالکی» در کتاب خویش روایتی با همین مفهوم و محتوا از «واحدی»آورده است و در ذیل آن خاطرنشان نموده است که برخی این شعر را در همین مورد سروده اند:

ان النبی محمدا و وصیه

و ابنیه و ابنته البتول الطاهره

اهل العباء فاننی بولائهم

ارجو السلامه و النجا فی الاخره (۲) .

پیامبر خدا و جانشین او امیر مومنان و دو فرزند آن حضرت و دخت پاک و پاکیزه ی او «فاطمه»، همان خاندان و «اهل کساء» می باشند که من با ولایت آنان به سلامت و نجات در سرای آخرت امید می بندم.

۸- «سیوطی» در سه کتاب خویش، روایت ذیل را از راههای گوناگون و سندهای متعددی آورده است که اسناد به این شخصیت ها برمی گردد.

۱- «ام سلمه»

۲- «عایشه»

۳- «ابوسعید»

۴- «زید بن ارقم»

۱- ۱۰۸. اسباب النزول، ذیل آیه ی شریفه.

۲- ۱۰۹. الفصول المهمه، ص ۷.

۵- «ابن عباس»

۶- «ضحاک بن مزاحم»

۷- «ابوالحمراء»

۸- «عمر بن ابی سلمه» و دیگران...

روایت این است که: آنگاه که آیه ی شریفه ی «انما یرید الله لیذهب...» بر قلب پاک پیامبر فرود آمد، آن حضرت «فاطمه» و «علی» و «حسن» و «حسین» را فراخواند و آنان را با آن عبای مخصوص پوشانید و فرمود: بار خدایا! پلیدی را از آنان دور ساخته و آنگونه که شایسته است پاکشان گردان. (۱) .

۹- «طبری» در کتاب خویش به نقل از «عمر بن ابی سلمه» می نویسد:

آیه ی شریفه «انما یرید الله...» در مورد پنج نور مقدس نازل شده است و از «ام سلمه» آورده است که پیامبر جامه ی خاصی را در جا گرد آورده و پوشاند و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: (۲) «انما یرید الله عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.»

و نیز از آن بانوی بزرگوار آورده است که:

پیامبر خدا به «فاطمه» فرمود: «فاطمه» جان! همسر و دو فرزندت را در اینجا حاضر ساز! هنگامی که «فاطمه» آنان را دعوت کرد، پیامبر عبای بزرگی روی خود و همه ی آنان کشید و فرمود: «بار خدایا! اینان خاندان «محمد» هستند. پس درود و برکات خویش را بر خاندان محمد فروفرست که تو ستوده و درخور ستایش هستی.»

«ام سلمه» می گوید: من عبا را برگرفتم تا در کنار آنان قرار گیرم که پیامبر اجازه نداد

۱- ۱۱۰. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸، الخائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۴، الاتقان، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲- ۱۱۱. ذخائر العقبی، ص ۲۱

و فرمود: تو بر راه هدایت هستی، اما اینان خاندان «محمد» می باشند.

علاوه بر دانشمندان و منابعی که از نظر شما خواننده ی گرامی گذشت، دانشوران و منابع زیر نیز، فرود این آیه ی شریفه را درباره ی خاندان رسالت، روایت کرده اند:

۱۰- «محمد بن احمد قرطبی» در کتاب «الجامع لاحکام القرآن»، ج ۱۴، ص ۱۸۲

۱۱- «ابن عبدالبر اندلسی» در کتاب «الاستیعاب»، ج ۲، ص ۴۶۰

۱۲ «بیهقی» در کتاب «السنن الکبری»، ج ۲، ص ۱۴۹

۱۳- «ابن عربی» در کتاب «احکام القرآن»، ج ۲، ص ۱۶۶

۱۴- «حاکم نیشابوری» در کتاب «المستدرک علی الصحیحین»، ج ۲، ص ۴۱۶

۱۵- «احمد بن حنبل» در «مسند»، ج ۱، ص ۳۱۳

۱۶- «نسایی» در کتاب «الخصائص»، ص ۴

۱۷- «محمد بن جریر طبری» در تفسیر خود، ج ۲۲، ص ۵

۱۸- «خوارزمی» در «المناقب»، ص ۳۵

۱۹- «هیثمی» در «مجمع الزوائد»، ج ۹، ص ۱۶۶

۲۰- «ابن حجر» در «الصواعق المحرقه»، ص ۸۵

اینها تازه برخی از انبوه مفسران و محدثانی هستند که این واقعیت را در کتابهای خویش آورده اند و ما به همین ها بسنده می کنیم، چرا که اگر بخواهیم همه ی منابع این روایت را بیاوریم باعث خستگی شما خواننده ی گرامی و طولانی شدن بحث می شود و همین اندازه برای کسانی که گوش شنوا و اندیشه و وجدان بیدار و خرد حق پذیر داشته باشند، بسنده است.

پیرامون این نام مقدس

اشاره

اینک به تناسب این نام شکوهمند بانوی بانوان، نکاتی را مورد بحث قرار می دهیم.

۱- خدای جهان آفرین فاطمه علیهاالسلام را از عادت ماهانه و از هر پلیدی و ناپسندی و هر ناپاکی و زشتی و از آنچه طبیعت انسانی آن را از ناپاک و ناپسند می شمارد، پاک و پیراسته ساخت. همچنانکه آن حضرت را از هر آنچه شیطان بدان فرمان می دهد و انسان بخاطر انجام آن درخور عذاب و کیفر می گردد و بدنامی و زشتی به بار می آورد و باعث ارتکاب گناه می شود و بافطرت و وجدان بشری ناهماهنگ است و آزادگی و جوانمردی انسانی را به مسلخ می برد، پاک و پاکیزه فرمود.

۲- «ابن عربی» در کتاب خویش (۱) در تفسیر واژه ی «رجس» می نویسد:

«رجس» در آیه ی مبارکه، عبارت از هر چیزی است که برای انسان بدنامی به بار می آورد، و این همان مفهوم «عصمت» است که شیعه آن را از ویژگیهای پیامبران و امامان دوازدهگانه و فاطمه علیهاالسلام می نگرد، و این مقام پرشکوه و والایی است که خداوند برخی از بندگان خود را بدان اختصاص داده است.

لازم به یادآوری است که بیان مقررات خدا و احکام او از لوازم «عصمت» نیست و اگر می گوییم که پیامبر و امام راستین بخاطر بدوش کشیدن بار سنگین مسوولیت بیان و رسانیدن مقررات دین خدا به بندگانش، باید از این ویژگی «عصمت» بهره ور باشد. به همین جهت است که امیر مومنان در مناظره ای با «ابوبکر»، برای اثبات «عصمت» بانوی بانوان به آیه ی «تطهیر» تمسک می جوید که ما به فرازهایی از آن نظر می افکنیم.

گوشه ای از مناظره

علی علیه السلام در مناظره ی خویش با «ابی بکر» فرمود: یا ابابکر! اتقرء کتاب الله؟

آیا کتاب خدا را می خوانی؟

۱- ۱۱۲. الفتوحات المکیه، باب ۲۹

پاسخ داد: آری

فرمود: بگو ببینم! آیه ی شریفه ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...» در مورد چه کسانی فرود آمده است؟ درباره ی ما یا دیگران؟

ابوبکر گفت: در مورد شما (خاندان وحی و رسالت).

فرمود: اگر چند نفر گواهی دهند که دخت فرزانه ی پیامبر کار ناپسندی مرتکب شده است، شما با گواهی قرآن بر «عصمت» او، چه خواهی کرد؟

گفت: با او بسان دیگر زنان برخورد خواهم نمود.

امیر مومنان فرمود: در این صورت در بارگاه خدا در زمره ی کافران حق ستیز خواهی شد.

ابوبکر پرسید: چرا؟

فرمود: بدان جهت که گواهی خدا در مورد عصمت و پاکی «فاطمه» را نادیده گرفته و گواهی مردم را پذیرا گشته ای... (۱) .

۳- از آثار این طهارت و پاکی از هر گونه پلیدی و «رجس»، این است که دارنده ی این ویژگی، با مرگ نجس نمی شود. با اینکه می دانیم هر انسانی- گرچه در اوج تقوا و ایمان و بندگی خدا باشد- پس از مرگ جسدش به گونه ای نجس می شود که اگر کسی به آن دست زد، باید غسل مس میت کند و خود مرده را نیز جز بوسیله ی غسل میت نمی توان پاک پنداشت. اما کسانی که از ویژگی «عصمت» برخوردارند، هم در زمان حیات خویش پاک و پاکیزه اند و هم پس از مرگ.

در «وسائل الشیعه» از «حسن بن عبید» روایت است که: به حضرت صادق علیه السلام نوشتم: سرورم! آیا امیر مومنان پس از غسل دادن پیکر پاک پیامبر، خود غسل کردند؟

آن حضرت پاسخ داد: با اینکه پیکر پاک پیامبر پاکیزه و مطهر بود، امیر مومنان غسل

۱- ۱۱۳. بحارالانوار، ج ۴۳.

کردند، چرا که خواستند به قانون خدا که سنت عمومی است، احترام شود. (۱) .

ما در بخش آخر این کتاب به مناسبت «غسل» دادن امیر مومنان بر پیکر پاک فاطمه علیهاالسلام در این مورد بیشتر بحث خواهیم نمود.

حدیث شریف کساء

اشاره

علاوه بر آنچه آمد، در منابع معتبر شیعه پیرامون فرود آیه ی مبارکه ی «تطهیر»، یک روایت طولانی موجود است که به «حدیث کساء» شهرت دارد.

و نویسنده ی کتاب «عوالم العلوم» آن را به نقل از «جابر بن عبدالله انصاری» بدینگونه روایت کرده است: (۲) .

دخت سرفراز پیامبر، فاطمه علیهاالسلام فرمود: روزی پدر گرانقدرم به خانه ی ما وارد شد و فرمود: درود بر تو ای «فاطمه»! پاسخ آن حضرت را دادم و بر او درود گفتم.

آن حضرت فرمود: «فاطمه» جان! در خود احساس ضعف می کنم.

گفتم: پدر جان! شما را در این مورد به خدای می سپارم، او شما را نگهبان باد.

فرمود: «فاطمه» جان! آن «عبای یمانی» را بیاور و مرا با آن بپوشان.

من عبای آن حضرت را آوردم و او را بوسیله ی آن پوشانیدم. بر چهره ی نورافشانش نگریستم، گویی ماه شب چهارده بود که می درخشید.

ساعتی نگذشته بود که فرزندم «حسن» از راه رسید و سلام کرد. در پاسخ او گفتم: سلام بر تو باد گرامی فرزندم! نور دیده و ای میوه ی قلب مادر! پسرم! گفت: مادر جان! بوی خوش و عطرآگینی در خانه استشمام می کنم. گویی نیای گرانقدرم، پیامبر آمده است!

گفتم: آری پسرم، نیای بزرگوارت در زیر «کساء» خوابیده است.

پسرم «حسن» به جانب «کساء» رفت و گفت: سلام بر تو ای نیای گرانقدر، ای پیامبر

۱- ۱۱۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۸.

٢- ١١٥. عوالم العلوم، ج ١١.

خدا! آیا اجازه می دهید در کنار شما باشم؟

پیامبر فرمود: سلام بر تو گرامی فرزندم! سلام بر تو ای صاحب «حوض» من در روز رستاخیز! بیا... و فرزندم بر زیر کساء وارد شد.

هنوز چیزی نگذشته بود که فرزندم «حسین» آمد و سلام گفت.

گفتم: سلام بر تو باد ای نور دیده و میوه ی قلب مادر!

فرزندم گفت: مادر جان! بوی خوشی نزد شما استشمام می کنم. تو گویی بوی نیای گرانقدرم، پامبر خداست، آری مادر جان؟!

پاسخ دادم: آری پسرم! نیای بزرگوارت به همراه برادرت «حسن» زیر «کساء» هستند. پسرم حسین، بسوی «کساء» رفت و پس از درود بر پیامبر گفت: آیا اجازه می دهید که زیر «کساء» به همراه شما باشم؟

پیامبر فرمود: سلام بر تو ای فرزند گرانمایه و ای شفاعت کننده ی امت من در روز رستاخیز! آری بیا... پسرم حسین نیز بر زیر «کساء» وارد شد.

در این هنگام امیر مومنان از راه رسید و سلام کرد. من پاسخ او را دادم. او فرمود: «فاطمه» جان! دخت سرفراز پیامبر! بوی خوشی نزد شما استشمام می کنم، گویی بوی برادر و پسر عمویم پیامبر خداست؟

گفتم: آری، آن حضرت با دو فرزندت زیر «کساء» هستند.

امیر مومنان بسوی «کساء» رفت و گفت: سلام بر شما ای پیامبر خدا! آیا اجازه می دهید در کنار شما باشم؟

پیامبر فرمود: سلام بر تو باد ای برادر و جانشین و پرچمدار من! آری بیا... و امیر مومنان نیز وارد شد.

و آنگاه خودم نزدیک رفتم و گفتم: سلام بر تو ای پدر گرانمایه ام، ای پیامبر خدا! آیا اجازه دارم با شما باشم؟

پیامبر فرمود: درود بر تو ای دخت سرفراز و ای پاره ی تن من! آری بیا... و من نیز با

افتخار زیر «کساء» رفتم و در کنار پدر و شوی گرانقدر و دو فرزندم قرار گرفتم.

آری بدینسان هنگامی که ما پنج تن در کنار هم و در زیر «کساء» قرار گرفتیم، پیامبر دو طرف «کساء» را گرفت و با دست راست خویش اشاره به آسمان نمود و فرمود:

بار خدایا! اینان خاندان و خاصان و نزدیکان من هستند. ایناننـد که گوشت شان، گوشت من است و خونشان، خون من. خداوندا! هر که اینان را بیازارد مرا آزرده است و هر که آنان را به رنج افکند، مرا به رنج افکنده است و هر که با آنان بجنگد، با من سر جنگ داشته است. بار خدایا! من با هر کس که با آنان پیکار کند، در پیکارم و با هر کس که با آنان در صلح و صفا باشد، در صلح و صفا هستم. من دشمن دشمنان اینان هستم و دوستدار دوستانشان خواهم بود، چرا که اینان از من هستند و من از اینان.

خداوندا! درود و رحمت و برکت و آمرزش و خشنودی خویش را بر من و بر اینان قرار ده و پلیدی و زشتی را از وجودشان آنگونه که خود می پسندی بزدای و آنان را پاک و پاکیزه ساز.

در این لحظات بود که خدای جهان آفرین به فرشتگان فرمود:

«هان ای فرشتگان!

و ای آسمانیان!

من هرگز آسمانی را برافراشته و زمینی را گسترده و ماهی را درخشنده و خورشیدی را نورافشان و فلکی را گردان و دریایی را جاری و کشتیی را سیر کننده، پدید نیاوردم و نیافریدم، مگر بخاطر مهر این پنج شخصیت والا ـ و گرانمایه ای که در زیر «کساء» هستند.»

فرشته ی وحی گفت: پروردگارا!اینان چه کسانی هستند که در زیر «عباء» قرار دارند؟ خدا فرمود: اینان خاندان نبوت و گنجینه ی رسالت هستند. «فاطمه» و پدرش، «فاطمه» و شویش، «فاطمه» و دو پسرش.

جبرئیل گفت: پروردگارا! آیا به من اجازه می دهید به زمین فرود آیم و ششمین آنان باشم؟

ص: ۱۴۰

خدا فرمود: آری اجازه دادم.

جبرئیل فرود آمد و گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا! پروردگار بلند مرتبه و والا به شما سلام می رساند و به درود و احترام ویژه ای شما را گرامی می دارد و می فرماید: «به شکوه و اقتدارم سوگند که من هرگز آسمانی را برافراشته و زمینی را در گردش و دریایی را خروشان و کشتیی را شناکنان نیافریده و پدیدار نساختم، مگر بخاطر شما پنج تن.»

و اینک ای پیامبر خدا! پروردگارم به من اجازه داده است تا با شما زیر این «کساء» باشم. آیا شما نیز اجازه می دهید؟

پیامبر فرمود: سلام بر تو ای امین وحی الهی، به تو اجازه دادم بیا!...

فرشته ی امین نیز وارد شد و آنگاه این آیه ی شریفه را که ارمغان خدا بود بر قلب مصفای پیامبر خدا خواند:

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.»

در این هنگام امیر مومنان گفت: ای پیامبر خدا! این نشست ما بر زیر «کساء» در بارگاه خدا دارای امتیازی است؟

پیامبر فرمود: سوگند به آن قدرتی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت! داستان این نشست ما در زیر این «کساء»، در هیچ مجلس و محفلی از محافل زمینیان- که گروهی از پیروان و دوستداران ما در آن باشند- یاد نشود جز اینکه باران مهر خدا بر آنان باریدن کند و فرشتگان گرد آنان بگردند و تا پایان مجلس آنان، برایشان آمرزش بخواهند.

علی علیه السلام فرمود: با این بیان، به خدای سوگند که ما پیروز و رستگار شدیم و به پروردگار کعبه سوگند که شیعیان ما نیز پیروز و رستگار شدند.

پیامبر فرمود: سوگند به آنکه مرا به حق به نبوت برانگیخت و به رسالت برگزید! اگر این رخداد، در محفلی از محافل زمینیان که گروهی از شیعیان و دوستداران ما در آن گرد آمده باشند یاد شود، اگر اندوه زده ای در میان آنان باشد، خداوند اندوه او را برطرف می کند و اگر غمزده ای باشد، غم او را می زداید و اگر صاحب حاجتی

در میانشان باشد، خدا خواسته ی او را برآورده می سازد.

امیر مومنان گفت: پس به خدای سوگند که ما و شیعیان ما در دنیا و آخرت نیکبخت و رستگار شدیم.

شیعه و حدیث کساء

خواندن حدیث شریف «کساء» در محافل و مجالس به منظور طلب خیر و برکت و به هدف اجابت رسیدن دعاها و نزول مهر و رحمت خدا، همواره در طول قرون و اعصار در میان پیروان مذهب خاندان وحی و رسالت جریان داشته است تا آنجایی که جلب رحمت الهی بوسیله ی خواندن آن در میان شیعه بصورت یک سیره ی شایسته درآمده و آثار شگفت انگیزی نیز همچون: شفا یافتن بیماران، برآمدن خواسته ها و رفع سختی ها و ناگواریها نیز به برکت تلاوت آن، در میان آنان ظاهر شده است.

این حدیث شریف در منابع ذیل آمده است:

۱- «غررالاخبار»، «دیلمی» از علمای قرن هشتم هجری

۲- «المنتخب»، «طریحی» صاحب «مجمع البحرین»

۳- «نهج المحجه فی فضائل الائمه»، «علی نقی احسایی» از علمای قرن دوازده هجری

۴- «عوالم العلوم»، «بحرانی»، که آن را با سندهای عالی و به هم پیوسته از سلسله ای از علمای بزرگ روایت کرده است که از جمله ی آنان عبارتند از:

۱- علامه ی حلی

۲- شیخ طوسی

۳- شیخ مفید

۴- ابن قولویه

۵- علی بن ابراهیم

۶- کلینی و چهره هایی از این گونه... همچنان که برخی از دانشمندان بزرگ، کتاب مستقلی پیرامون این حدیث شریف نوشته و به شرح آن پرداخته و راه های رسیدن آن را بروشنی آورده اند. علاقمندان برای توضیح بیشتر در این مورد می توانند به کتاب «احقاق الحق»، ج ۲، ص ۵۵۸، مراجعه نمایند.

حدیث کساء به زبان شعر

شاعران هدفدار و درست اندیش نیز نقش بزرگی در به نظم درآوردن این حدیث شریف داشته اند. آنان این حدیث را در قالب های زیبا و پرجاذبه ی شعر ریخته و به زبانهای عربی، فارسی، هندی، اردو و... درآورده و به دوستداران خاندان پیامبران هدیه کرده اند.

از جمله ی آنان عالم گرانمایه سید محمد قزوینی، فرزند سید مهدی قزوینی است که آن را بصورت جالب و تحسین برانگیزی به زبان عربی به نظم درآورده است که اینگونه آغاز می شود:

روت لنا فاطمه خیر النساء

حدیث اهل الفضل اصحاب الکساء

و آنگاه پس از به قالب شعر ریختن کامل حدیث شریف کساء با این بیت قصیده ی خویش را به پایان می برد:

فاسطقت بنت الهدی و احزنا

جنینها ذاک المسمی محسنا

زکیه

واژه ی تزکیه و مشتقات آن در آیات متعددی از قرآن شریف به کار رفته است. برای نمونه:

ص: ۱۴۳

۱- قرآن می فرماید: «قد افلح من زکیها» (۱) .

هر کس جان را پاکیزه ساخت، رستگار گردید.

۲- و می فرماید: «اقتلت نفسا زکیه» (۲) .

آیا کسی را که از گناه پاک و پاکیزه است، کشتی؟

۳- و می افزاید: «لاهب لک غلاما زکیا» (۳) .

برای اینکه پسری پاکیزه به تو ارزانی دارم.

۴- و می فرماید: «ذلکُ خه ازکی لکم و اطهر» (۴) .

این برای شما پربرکت تر و پاکتر است.

این واژه ی مقدس در فرهنگ عرب در مورد پاکیزگی و رشد و نمو به کار می رود. از این رو معنای آیه نخست این می شود که:

هر کس جان خویش را از ضد ارزشها و صفات نکوهیده ای که از شر شکم و زبان و سخن نسنجیده، خشم و حسد، بخل و دوستی جاه و مقام، دنیادوستی و خود بزرگ بینی و خودپسندی سرچشمه می گیرد، پاک و پاکیزه ساخت، رستگار گردید.

آری تزکیه ی جان از این صفات نکوهیده در گرو پیراستگی از این آفت ها و آراستگی به ویژگیهای اخلاقی و انجام کارهای شایسته ای است که ضد صفات نکوهیده ای چون بخل و خودکامگی و این گونه کارهای ناپسند باشد.

و معنای آیه ی دوم نیز با توجه به معنای واژه ی تزکیه این می شود که: آیا کسی را کشته ای که از هر گناه و جنایتی که مجوز کشتن او باشد، پاک و پاکیزه است؟

و معنای آیه ی سوم این می شود که: من پسری پاک و پاکیزه از هر گناه و لغزش و آراسته ی به ارزشهای والای انسانی و عمل شایسته به تو ارزانی خواهم داشت.

ص: ۱۴۴

۱- ۱۱۶. سوره ۹۱، آیه ۹.

۲- ۱۱۷. سوره ۱۸، آیه ۷۴.

۳- ۱۱۸. سوره ۱۹، آیه ۱۹.

۴- ۱۱۹. سوره ۲، آیه ۲۳۲.

بـا این بیـان هنگامی که یکی از نامهای مقـدس «فاطمه»، «زکیه» است نشانگر این حقیقت است که وجود گرانمایه از سویی به تمام این معانی و مفاهیم پاك و پاکیزه و دیگر ارزشهای اخلاقی آراسته و از دگر سو از همه ی نقاط منفی پیراسته است.

در مورد قـداست و طهارت آن حضـرت به هنگام طرح آیه ی تطهیر به اندازه ی کافی بحث شد و به روشـنی ثابت گردید که دخت فرزانه ی پیامبر از هر ناپسندی و پلیدی ظاهری و باطنی پاك و پاکیزه است.

و معنـای چهارمین آیه که این واژه در آن به مفهوم رشـد و نمو است، بایـد خاطرنشان گردد که «فاطمه» به این معنا نیز «زکیه» است. در این مورد به هنگام بحث از واژه ی «مبارکه» که یکی از نامهای مبارك اوست، بحث شد.

مرضیه

مقـام والا و درجه ی بنـدگان شایسـته و وارسـته ای که خـدا از آنان راضـی و خشـنود است، براستی مقامی بلنـدمرتبه و بسـیار والاست. و چقـدر شـمار بنـدگان آگاه و پرواپیشه ای که بخاطر درسـتکاری و عـدالت خواهی و پایمردی و پایـداری در انجام کارهای شایسته، مورد رضایت خدا قرار می گیرند، اندك است.

از جمله ی بنـدگان شایسـته و شـکوهباری که به این مقـام والاـ و مرتبه ی پرفراز و رفیع اوج گرفته است، دخت سـرفراز پیامبر است، چرا که او به گونه ای زیست که خدا به بهترین صورت از او خشنود گشت.

او از نظر عبـادت و فرمـانبرداری خـدا، از نظر پارسـایی و انفاق، از نظر شـکیبایی و پایـداری در حق و عـدالت و از نظر رفتار و گفتـار، همـاره پسـندیده و مورد خشـنودی آفریـدگارش بود. درود خـدا و پیـامبران و فرشـتگان و شایسـتگان بر او بـاد که راز آفرینش «زن» بود.

«حافظ عسقلانی» از پیامبر گرامی آورده است که فرمود:

«اتانی جبرئیل فقال: یا محمد ان ربک یحب فاطمه فاسجد، فسجدت... (۱) .

فرشته ی وحی بر من فرود آمد و پیام آورد که: ای محمد! براستی که پروردگارت فاطمه را دوست می دارد، از این رو سجده ی شکر بجای آور که من سجده کردم...»

و نیز «ذهبی» آورده است که:

فرشته ی وحی به هنگامه ی ولادت فاطمه بر پیامبر فرود آمد و ضمن عرض تبریک، پیام آورد که خداوند به تو و به نورسیده ات سلام می رساند.

«الله یقروک السلام و یقری ء مولودک السلام.»

راضیه

از والاترین درجات ایمان به آفریدگار هستی، این است که انسان در اوج آگاهی و عشق، از تدبیر و تقدیر حکیمانه ی خدا خشنود بوده و به آنچه او برای بنده ی خویش اندازه گیری و تدبیر فرموده است راضی و دلگرم باشد. و این نشان بزرگی و مدال افتخارآفرین ایمان، از ویژگی های بانوی بانوان، فاطمه در همه ی زندگی تاریخسازش بود.

او بانوی گرانمایه ای بود که به همه ی فراز و نشیب ها و ناگواریهای زندگی که بر اساس تقدیر حکیمانه ی الهی برایش پیش آمد، خشنود بود و این کتاب که در دست شما خواننده ی گرامی است از آغاز تا انجام از رخدادهای غمبار و مصائب جانگداز و ناخوشایندی سخن دارد که از نخستین مرحله ی زندگی و دوران کودکی «فاطمه» تا لحظات شهادتش در اوج جوانی، بر او فروبارید.

آن حضرت در همه ی مراحل زندگی سراسر درس آموز و پرافتخارش، به آنچه خدا برایش مقرر فرموده بود، رضایت داشت و در راه انجام وظایف و بدوش کشیدن بار مسوولیت خویش، انواع شکنجه و آزار، ترس و ناراحتی، رنج و محرومیت، فقر

۱- ۱۲۰. لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۷۵.

و گرفتاری و هر غم و مشکلی را به جان خرید و توانمند و پرصلابت، افتخار آفرید و تاریخ ساخت و نور پاشید.

در این کتاب شما خواننده ی گرامی با برخی از این رنجها و مصیبت هایی که با زندگی آن بانوی پرشکوه آمیخته بود، آشنا خواهید شد. راستی که آن امیره ی ارزشها و فضلیت ها، شخصیت والایی بود که این آیه ی شریفه باید شامل او شود و او مصداق بارز کسانی است که با این سخن شکوهبار مورد خطاب قرار می گیرند که:

«یا ایتها النفس المطمئنه، ارجعی الی ربک راضیه المرضیه.» (۱) .

چرا که او به پاداش خدا و به آنچه آفریدگارش در این سرا برای او مقرر فرمود، خشنود بود و در همه ی زندگی، به گونه ای سخن گفت و عمل کرد که خدا از او خشنود و راضی باشد.

محدثه

اشاره

پیش از هر چیز باید بنگریم که آیا فرشتگان با کسی جز پیام آوران خدا نیز سخن می گویند و آیا جز پیامبران، دیگری هم می تواند فرشته را بنگرد؟

و آیا جز پیامبران خدا کسی می تواند صدای آنان را بشنود؟

برای پاسخ فراهم آوردن به این پرسشها باید به قرآن شریف بازگردیم.

۱- خدا در قرآن:

و اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و... یا مریم اقنتی لربک... (۲) .

و فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را برگزید و پاکیزه ساخت و بر زنان جهان برتری داد. ای مریم از پروردگارت فرمان بر و در برابر او سجده کن و با نمازگزاران نماز گزار.

ص: ۱۴۷

۱- ۱۲۱. سوره فجر، آیه ۲۶.

۲- ۱۲۲. سوره ۳، آیه ۴۱.

به صراحت این آیه ی شریفه، فرشتگان «مریم» را مخاطب ساخته و با وی سخن گفتند. آن هم ستایش آمیز و دربردارنده ی دستورات خدا، و بی تردید «مریم» نیز ندای آنان را می شنید و سخنانشان را دریافت می داشت، در غیر این صورت کاری بیهوده و بی فایده بنظر می رسید...

۲- و نیز:

و اذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا... فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا قال: انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا... (۱) .

در این کتاب «مریم» را یاد کن، آنگاه که از خاندان خویش به مکانی رو بسوی برآمدن آفتاب دوری گزید و میان خود و آنان حجابی افکند (تا جایگاه عبادت و نیایشش آماده باشد). در این هنگام ما «روح» خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در سیمای انسانی بی عیب و نقص، بر مریم پدیدار گشت. او (سخت ترسید و) گفت: من از شر تو به خدای بخشنده پناه می برم اگر پرواپیشه ای! (وی) گفت: من فرستاده ی پروردگار تو هستم؛ (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ارزانی دارم!

(مریم)گفت: چگونه برای من فرزندی ممکن است؟! در حالی که تا کنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده ای هم نبوده ام؟!

گفت: مطلب همین است! پروردگارت فرمود: این کار برای من آسان است! (ما او را می آفرینیم تا قدرت خویش را نشان دهیم.) و او را برای مردم نشانه ای می سازیم.

مفسران همه بر آنند که منظور از «روحنا» در این آیه ی شریفه «جبرئیل» است که در چهره ی یک انسان کامل و خوش سیما در برابر دیدگان «مریم» پدیدار گشته و با او سخن را آغاز نمود.

۳- و نیز:

۱- ۱۲۳. سوره ۱۹، آیه ۲۰.

و امراته قائمه فضحکت فبشرناها باسحاق و من وراء اسحاق یعقوب... (۱) .

و زن ابراهیم که ایستاده بود خندید. فرشتگان او را به اسحاق بشارت دادند و پس از اسحاق به یعقوب.

این آیات نیز نشانگر آمدن فرشتگان به خانه ی ابراهیم پیامبر و آوردن بشارت و مژده ی فرزند به آن بزرگوار است. و نشانگر این حقیقت که همسر او «ساره»، با این پندار که آنان میهمان هستند از آنان پذیرایی کرد و غذا برایشان فراهم آورد و با آنان سخن گفت، همانگونه که فرشتگان با او گفتگو نمودند.

۴- و نیز:

و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم. (۲) .

به مادر موسی وحی نمودیم که کودک خود را شیر بده و آنگاه که بر جان او بیمناک شدی او را به دریا بیفکن.

بـا بیـان مفسـران منظور از وحی در اینجا الهام است... و معنای آن چنین می شود که: «ما بر دل او چنین افکنـدیم.» و برخی نیز گفته اند: او را «اینگونه ندا دادیم».

«مناوی» در کتاب خویش از «قرطبی» آورده است که:

واژه ی «محدثون» به فتح «دال» اسم مفعول، و جمع «محدث» به مفهوم دریافت دارنده ی الهام و یا به معنای کسی است که در گمان و پنـدار خویش به راه ثواب می رود. چنین فردی از سوی خـدا بصورت الهام و یا مکاشـفه، چیزی در دلش افکنـده می شود و یا اینکه بدون آنکه اندیشیده باشد سخن درستی بر زبانش جاری می گردد و یا فرشتگان بی آنکه او پیامبر خدا باشد با او سخن می گویند و یا در گمان و پندار خویش به راه درست می رود، به گونه ای می پندارد که گویی از عالم ملکوت به او الهام گشته است، به همین جهت دیدگاهش درست از کار در می آید... و این گرامیداشت خدا از

۱- ۱۲۴. سوره ۱۱، آیه ۷۰- ۷۳.

۲- ۱۲۵. سوره ۲۸، آیه ۷.

بندگان شایسته ی خویش است که کرامتی است از جانب او که به آنان ارزانی می دارد و در حقیقت از مقامات رفیع و پرفراز دوستان خداست. (۱) .

منزلت والای فاطمه

پس از نگرش بر نکاتی که گذشت دیگر برای شما خواننده ی گرامی پذیرش این واقعیت که بانوی گرانمایه ی اسلام، فاطمه علیهاالسلام «محدثه» و دریافت دارنده ی حقایق از بارگاه خدا بود، چندان دشوار نیست، چرا که مقام ارجمند دخت سرفراز پیامبر نه کمتر از «مریم» بود و نه کمتر از «ساره» و یا مادر حضرت موسی. و روشن است که «مریم» مادر «عیسی» یا «ساره» همسر ابراهیم و یا مادر موسی، پیامبر خدا نبودند و باز روشن است که «فاطمه» علیهاالسلام نیز پیامبر برگزیده ی خدا نبود.

مرحوم «صدوق» در کتاب خویش روایتی از «زید بن علی» آورده است که می گوید: امام صادق علیه السلام می فرمود: «فاطمه» را بدان جهت «محدثه» نامیده اند که فرشتگان از آسمان فرود آمده و با او گفتگو می کردند، همانگونه که با «مریم». و همانگونه که او را ندا می داند، به فاطمه علیهاالسلام نیز ندا دادند که:

یا فاطمه! ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك علی نساءالعالمین. (۲) .

ای فاطمه! خدا تو را برگزید و پاك و پاکیزه ساخت و تو را بر همه ی زنان گیتی برتری بخشید.

و نیز از امام صادق علیه السلام است که به «ابابصیر» فرمود: «... مصحف «فاطمه» نزد ماست.» مردم چه می دانند مصحف «فاطمه» چیست؟

آنگاه فرمود: مصحف «فاطمه» سه برابر قرآن است. به خدای سوگند که یک واژه از قرآن کریم در آن نیست بلکه کران تا کران آن حقایقی است که خدا آنها را بر مادرمان

۱- ۱۲۶. شرح جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲- ۱۲۷. کافی، ج ۱، ص ۱۸۲.

فاطمه املاء و وحی فرمود. (۱) .

این روایت بیانگر نکاتی است که درخور بحث و تحقیق به نظر می رسد:

۱- بیان ششمین امام نور که: مصحف «فاطمه» سه برابر قرآن شریف است، منظور حجم مصحف و مطالب موجود در آن می باشد.

۲- از آنجایی که قرآن شریف در نظر پیروانش از شمار آیات و سوره ها گرفته تا حجم و اندازه، کتابی شناخته شده است، به همین جهت امام صادق کتاب خدا را مقیاس قرار داده و مصحف را از نظر حجم و اندازه با آن سنجیده است.

با این مقیاس اگر قرآنی با حروف و صحفات متوسط در پانصد صفحه چاپ شود، مصحف فاطمه یک هزار و پانصد صفحه می گردد، درست سه برابر آن. و منظور امام همین است، نه اینکه کسی تصور نماید که کتاب خدا ناقص است و مصحف فاطمه علیهاالسلام در مقام کامل ساختن آن می باشد. هرگز! نه هرگز! همچنانکه منظور این نیست که خدا قرآن دیگری بر «فاطمه» فرود فرستاده است. هرگز! چرا که مدعی چنین چیزی از دیدگاه ما از دو حال خارج نیست: یا دوست نادان است و به آفت جهل گرفتار آمده و یا دروغپرداز و دشمن است و در اندیشه ی دشمنی با قرآن و عترت است.

۳- اما واژه ی «مصحف»، این واژه گرچه در روزگار ما در مورد قرآن شریف بکار می رود اما در فرهنگ واژه شناسان به هر کتابی می توان «مصحف» گفت و با توجه به لغت، کتاب فاطمه علیهاالسلام را «مصحف» نامیده اند.

برای نمونه «مختار الصحاح» در مورد واژه ی «مصحف» می گوید:

«مصحف» بضم میم و کسر آن به مفهوم چیزی است که صفحاتی را در برداشته باشد.

المنجد می نویسد: «مصحف» و «مصحف» که جمع آن مصاحف می باشد، صحفاتی

۱- ۱۲۸. کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

است که دارای دو جلد دوخته شده باشد.

«صراح اللغه»: «مصحف» به کسر و ضم میم، به مفهوم کتابچه می باشد. و «فراء» تصریح می کند که «ضمه» را در برخی از حرفها سنگین دانسته اند و به همین دلیل «میم» را کسره می دهند... به هر حال «مصحف» از «اصحف» گرفته شده و به چیزی که جامع صفحات است گفته می شود.

مصباح المنیر: «صحیفه» قطعه پوست یا کاغذی را می گویند که در آن چیزی نوشته شده است و جمع آن «صحف» بضم صاد و حاء و نیز صحائف آمده است.

و «مصحف» بضم میم مشهورتر از کسر است.

اقرب الموارد: «مصحف» اسم مفعول می باشد و به چیزی گفته می شود که دارای صفحاتی است و میان دو جلد قرار دارد. این واژه به دو نوع دیگر آمده است. به کسر میم و به فتح میم که جمع آن «مصاحف» است.

لسان العرب: «مصحف» و «مصحف» چیزی است که صفحات نوشته شده ای که میان دو جلد را در بر می گیرد و به کسر و فتح میم نیز آمده است.

و اینک به روایتی که معنا و مفهوم واژه «مصحف» و حقیقت آن را بطور روشنی بیان می کند، نظر می افکنیم:

مرحوم مجلسی در کتاب خویش آورده است که:

یکی از یاران امام صادق از او در مورد مصحف «فاطمه» سوال کرد...

آن حضرت پس از سکوتی عمیق فرمود: شما هرچه می خواهید و نمی خواهید می پرسید و جستجوگرانه همه چیز را می جویید.

آنگاه افزود: دخت گرانمایه ی پیامبر پس از رحلت پیامبر هفتاد و پنج روز در این جهان زیست و در این مدت در سوگ پدر سخت اندوه زده بود. فرشته ی امین در راه آرامش بخشیدن به آن حضرت در سوگ پدرش فرود می آمد و ضمن تسلیت به او از مقام والای پیامبر و رویدادهای پس از او پرده برمی داشت و امیر مومنان آنچه فرشته ی وحی

بر «فاطمه» حدیث می نمود، همه را می نوشت و اینها بود که «مصحف «فاطمه»» را تشکیل داد. (۱) .

«حسین بن ابی علاء» از حضرت صادق علیه السلام آورده است که فرمود:

«مصحف «فاطمه»» هرگز همانند قرآن نیست اما در آن، آنچه که مردم را به ما و دانش ما نیازمند می کند و ما را از مردم بی نیاز می سازد، وجود دارد حتی حکم یک تازیانه یا ۱/۲ و یا ۱/۴ آن و دیه ی خراش... (۲) .

و در روایت دیگری فرمود:

اما «مصحف «فاطمه»» کتابی است که همه ی رویدادها و نام تمام کسانی که تا روز رستاخیز زمام امور مردم را بدست می گیرند، همه و همه در آن مانده است.

منظور از وحی

اشاره

اینک باید دید منظور از پدیده ی وحی در مورد بانوی بانوان چیست؟

آنچه از قرآن دریافت می گردد این است که: «وحی» الهی ویژه ی پیامبران نیست و خدا به غیر آنان نیز وحی فرموده است.

برای نمونه:

به آسمانها

گاه وحی به معنای فرمان تکوینی است:

فقضیهن سبع سموات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها. (۳) .

«پس آفریدگار هستی، هفت آسمان را در دو روز مرحله پدید آورد و بر هر آسمانی کار و فرمان ویژه ی او را وحی فرمود.»

۱- ۱۲۹. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵، کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲- ۱۳۰. کافی، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳- ۱۳۱. سوره ۴۱، آیه ۱۰.

به حوارین

گاه وحی در قرآن شریف به مفهوم دستور و فرمان تشریعی آمده است:

و اذا وحیت الی الحواریین ان آمنو بی و برسولی. (۱) .

و به یاد آر هنگامی که به حواریون دستور دادیم که به من و پیامبرم ایمان بیاورید.

وحی به فرشتگان

گاه وحی در مورد فرشتگان آمده است:

اذ یوحی ربک الملائکه انی معکم فثبتوا الذین آمنو. (۲) .

بیاد آور آنگاه را که پروردگارت به فرشتگان وحی فرمود: که من با شما هستم، پس مومنان را استواری و ثبات قدم بخشید.

به زنبور عسل

وحی در مورد زنبور عسل نیز بکار رفته است:

و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا. (۳) و پروردگارت به زنبور عسل وحی فرمود که: از کوهها خانه هایی برای خویش بساز.

به مادر موسی

در قرآن وحی به یک بانوی بافضیلت نیز بکار رفته است که به مفهوم الهام قلبی است: و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه. (۴) .

۱- ۱۳۲. سوره ۵، آیه ۱۱۱.

۲- ۱۳۳. سوره ۸، آیه ۱۲.

۳- ۱۳۴. سوره ۱۶: آیه ۶۸

۴- ۱۳۵. سوره ۲۸، آیه ۶.

به مادر موسی وحی کردیم که: به او شیر بده...

و می فرماید: اذ اوحینا الی امک ما یوحی. (۱) .

هنگامی که به مادرت آنچه را که می بایست وحی کردیم.

این آیات نشانگر این واقعیت است که پدیده ی وحی، اختصاص به پیامبران و انسانها ندارد بلکه به آسمانها، حواریون، فرشتگان، زنبورعسل، و مادر موسی نیز وحی شده است.

با این بیان پذیرش این حقیقت که؛ خدای جهان آفرین به «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر و سالار زنان گیتی، وحی فرموده است، کار دشواری نیست، چرا که وحی را همانگونه که در مورد مادر موسی معنا کردیم در مورد سالار زنان نیز می توانیم معنا کنیم.

مصحف فاطمه

و در پایان این بحث خاطرنشان می گردد که «مصحف «فاطمه»» کتاب بزرگی است که همه ی احکام و مقررات دینی در آن بصورت گسترده ای ترسیم شده است. همه ی مقررات از جمله قوانین کیفری در آن آمده است. حتی گناهانی که کیفر آنها یک تازیانه یا ۲/ ۱ و یا ۴/ ۱ تازیانه است و نیز کیفر خراش وارد آوردن بر پیکر دیگری.

و نیز نام و نشان زمامدارانی که از زمان فاطمه علیهاالسلام تا همیشه در کشورها، زمام امور را بدست می گیرند و نیز حوادث و رخدادها و کشتارهایی که در جهان رخ خواهد گشود.

روشن است که همه ی اینها از علم الهی سرچشمه گرفته است، که به هر حال هر کدام از بندگان خویش آگاه است و بر همه چیز بیناست و احاطه دارد.

ص: ۱۵۵

۱- ۱۳۶. سوره ۲۰، آیه ۳۹.

با این بیان در «مصحف «فاطمه»» چیزی از آیات قرآن نیست.

گفتنی است که طولانی شدن سخن در این مورد بدان خاطر بود که برخی از کوردلان و بیماران روحی این روایات را ابزار و میدان مناسبی برای سمپاشی و بدگویی و هرزه درانی بر ضد شیعه و پیروان مذهب خاندان رسالت یافته اند چنانکه گویی به قرآن ننگریسته و آیاتی را که گذشت ندیده و یا نفهمیده اند که؛ وحی تنها از آن پیامبران نیست و به زنبور عسل نیز وحی شده است و نباید با این بهانه از در هوچی گری و فریب وارد شوند و شیعه را مورد تاخت و تاز قرار دهند که چرا از «مصحف «فاطمه»» سخن گفته است. به هر حال این حقیقت مطلب است و حساب بداندیشان و بدگویان نیز در روز حساب با خداست.

زهراء

پیامبر گرامی در مورد آفرینش نوری فاطمه از جمله فرمود:

آفریدگار هستی نور فاطمه را بسان مشعلی فروزان آفرید و آن را بر کنگره های عرش آویخت و آنگاه بود که آسمانها و زمین های هفتگانه به نور فاطمه نورباران گردید و به همین جهت او «زهراء» نامیده شد. (۱) .

«ابن عباس» آورده است که پیامبر گرامی فرمود:

و اما ابنتی «فاطمه» فانها سیده نساءالعالمین من الاولین و الاخرین و هی بضعه منی و هی نور عینی و هی ثمره فوادی و هی روحی... و هی الحورا الانسیه... (۲) .

«اما دخت ارجمندم «فاطمه»، سالار زنان گیتی در همه ی عصرها و نسلهاست. او پاره ی تن من، نور دیده، میوه ی دل و روح من است که در سازمان وجودم قرار دارد. او حوریه ای است در سیمای انسان که هرگاه در محراب عبادت در برابر پروردگارش قرار می گیرد،

ص: ۱۵۶

۱- ۱۳۷. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷.

۲- ۱۳۸. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۳.

نور وجودش برای فرشتگان می درخشد، درست همانگونه که ستارگان برای زمینیان نورافشانی می کنند.»

با دقت در این روایت ضمن آگاهی از شکوه و عظمت بانوی بانوان، با دلیل نامگذاری او به نام مقدس «زهراء» نیز آشنا می شویم.

در این مورد روایت دیگری نیز رسیده است که دلیل این نام مقدس او را چهره ی نورانی و درخشنده و پرتلالو او عنوان می کند که برای پرهیز از گستردگی بحث به همین اندازه بسنده می شود.

فاطمه علیهاالسلام نامهای مقدس دیگری نیز جز آنچه گذشت دارد که هر کدام از آنها نمایشگر بعدی از ابعاد معنوی و علمی و اجتماعی اوست. نامهایی چون:

«بتول»، «عذرا» و «حانیه» که به مفهوم پرمهر و دلسوز به فرزندان خویش است و دارای کنیه های متعددی است که معروف ترین آنها «ام ابیها» می باشد.

بتول

اشاره

آفریدگار توانای هستی برای آفریده های خویش، از جماد و نبات و گیاه گرفته تا حیوان و انسان، قوانین و سنت ها و مقررات ویژه ای، مقرر ساخته و همه ی پدیده های آفرینش را در برابر آن قوانین فرمانبردار و خاضع قرار داده است.

برای نمونه:

۱- طبیعت آتش به خواست آفریدگارش سوزانیدن است و تحت آن شرایط و مقررات می سوزاند و این سنت خدا در آتش است.

۲- نبات و گیاه برای رشد و میوه دادن و به ثمر نشستن نیاز به شرایط و مکان و موقعیت ویژه ای دارند که در آن شرایط به میوه می نشینند.

شما دانه ای را که در دل زمین می افشانید و نیز عواملی را که در رویش و رشد و تکامل آن موثرند و همچنین عنصر زمان را که برای رشد آن لازم است در نظر بگیرید،

همه ی اینها قوانین و مقررات خدا در جهان نبات و گیاه است.

۳- حیوانات نیز به اراده ی آفریدگارشان در برابر قوانین و مقررات خاصی از حجم و رنگ گرفته تا همانند آنها، خاضع و فرمانبردارند.

۴- و انسان نیز از این سنت الهی فراتر نیست به همین جهت در برابر قوانین و مقررات جهان آفرینش و طبیعت و سرشت جسمی و روحی و روانی خویش خاضع و فرمانبردار است. اما خدای توانا دوستان خاص و برگزیده ی خویش را در پرتو فرزانگی و حکمت رسای خود در شرایط ویژه ای برتر و والاتر از آن قوانین و سنتها قرار داده و همه ی پدیده ها را به اراده ی خویش فرمانبردار و مطیع آنان می سازد.

به نوان مثال:

شما آتش را می نگرید که در شرایط خاص خویش به هرچه برسد آن را می سوزاند اما همین آتش در برابر «ابراهیم خلیل» فرمانبردار است و نه تنها او را طعمه ی خویش نمی سازد که بر او سرد و آرامش بخش نیز می شود و سلامت او را هم تضمین می نماید.

یا در رویداد بهت آور و فوق طبیعی «یونس» پیامبر می نگریم که پس از آنکه او از دهان نهنگ به بیابان پرتاب می گردد، خداوند بوته ی کدویی در کنارش می رویاند. و با اینکه می دانیم دانه ی کدو برای روئیدن و برگ نمودن به گونه ای که برگهایش پیکر انسان را بپوشاند، نیاز به زمان طولانی دارد و این سنت خدا در جهان نبات است. اما این گیاه در برابر دوست خدا و پیامبرش «یونس» خاضع است و به اراده ی آفریدگارش به میل پیامبر او عمل می کند.

و نیز می دانیم که تولید مثل، جز از راه ازدواج و آمیزش زن و مرد و انتقال نطفه از مرد به رحم زن، نشاید و تازه پس از انتقال آن نیز باید بتدریج و بر اساس ده ها و صدها ریزه کاری و سنن و مقررات شگرف، «نطفه» به «علقه» تبدیل گردد و «علقه» به «مضغه» و آنگاه استخوانها پدید آیند و جنین بطور عادی از شش ماه تا نه ماه راه کمال پوید.

آری این سنت حکیمانه ی خدا در تولیدمثل است اما همین سنت در برابر «مریم»، آن دخت پاك و سرفراز خاضع می گردد و او بـدون تمـاس بـا انسانی به فرزنـدش «مسیح» باردار می شود، به سـرعت درد زایمانش از راه می رسـد و به شاخه ی درخت خرما پناه می برد و پس از ساعاتی چند، کودك خویش را به دنیا می آورد. (۱) .

پیامبران و پدیده ی اعجاز

اشاره

معجزاتی که از راه فوق عادی بدست پیامبران خدا و به اراده ی آنان پدیدار می گشت نیز به همین صورت بود، که نمونه های آن کران تـا کران قرآن موجود است و شـما خواننـده ی گرامی می توانیـد به بسیاری از سـرگذشت های پیامبران و جانشـینان آنان که سـنت ها و مقررات طبیعی را، خداوند رام و فرمانبردار آنان ساخته است، در آیات شریفه ی قرآن بنگرید. که ما برای نمونه به چند مورد به صورت فشرده می نگریم:

۱- هبوط «آدم» از بهشت به زمین

۲- فوران و جوشیدن آب از تنور در داستان «نوح»

۳- باردار شدن بانو «ساره» همسر «ابراهیم خلیل» به فرزندش «اسحاق» در حالی که زنی پیر و نازا و از کار افتاده بود.

۴- تبدیل عصا به مار بزرگ در بعثت حضرت «موسی».

۵- شفا یافتن کور و نابینای مادر زاد و بیماری پیس و زنده شدن مردگان در داستان حضرت «مسیح»

۶- سیرآسمانی پیامبر یا داستان معراج.

و دیگر رخـدادها و ماجراهای بسـیاری که در قرآن موجود است و نمایشـگر این واقعیت که خداونـد سـنت ها و قوانین طبیعی خویش را به هنگامی که بخواهد رام و مسخر و منقاد دوستان خویش می سازد و آنان بطور فوق طبیعی عمل می کنند...

۱- ۱۳۹. مجمع البیان، ذیل آیات سوره مریم.

یک جریان طبیعی

آنچه در سطور گذشته آمد، مقدمه ای برای بیان این مطلب بود که:

همانگونه که می دانیم عادت ماهانه ای که زن از آغاز بلوغ تا پنجاه یا شصت سالگی بطور مرتب در هر ماه با آن روبرو می گردد، یک جریان طبیعی و عادی است. این پدیده در زنان بدینصورت است که هر ماه مقداری خون تیره که در مخازن و قسمت های مختلف بدن زن به عنوان غذا برای جنین قرار داده شده است، هنگامی که جنین نباشد و در نتیجه نیازی هم به آن خون به عنوان غذای جنین احساس نگردد، بصورت همان خون تیره از بدن زن خارج می گردد و چه بسا که به هنگامه ی شیردهی زن باز هم همین خون طبق سازماندهی دستگاه حکیمانه ی آفرینش به شیر تبدیل گردد.

خدا در قرآن شریف در این مورد و در پاسخ از این عادت ماهانه:

و یسئلونک عن الحیض قل هو اذی... (۱) .

«ای پیامبر!از تو درباره ی عادت زنان می پرسند، بگو آن ماده ای است زیانبار.»

منظور این است که خون «حیض» ماده ای زیان بار است و جسم زن را می آزارد. از این رو بناگزیر باید از جسم او خارج شود تا زن دچار عوارض و عواقب زیان آور آن و انواع بیماری ها نگردد.

در دوران عادت ماهانه «زن» در مسیر یک سلسله تغییرات و دگرگونیهای جسمی و روحی قرار می گیرد که از جمله ی آنها؛ دگرگونی رنگ چهره، دگرگونی در خلق و خو و روحیات و رفتار و کردار است، به گونه ای که می توان او را در دوران عادت ماهانه از تغییر چهره و رنگ و چشمها و حتی از نگاه و حرکاتش شناخت، چرا که این خونریزی در زن همانند یک خونریزی طبیعی و عادی نیست که گاهی انسان بدان دچار می شود

۱- ۱۴۰. سوره ۲، آیه ۲۲۲.

بلکه از جهات گوناگونی با خونریزی عادی از بدن انسان متفاوت است.

زن در دوران عادت ماهانه در خویشتن به نوعی احساس انفعال و شرمندگی و حیاء و افتادگی می نماید و اگرچه این شرایط از اراده و خواست او خارج است اما از به زبان آوردن و بروز آن رنج می برد و گفتن آن را بویژه به مردان ناپسند می داند.

این خونریزی و حالت خاص روحی در زن نوعی ضعف و شکست جسمی و روحی را برای او به بار می آورد و گویی به همین دلیل است که برخی احکام و مقررات همچون نماز و روزه در آن دوره از او برداشته شده و ایستادن در مسجد، ورود به مسجدالحرام و مسجد پیامبر، خواندن سوره های چهارگانه ی قرآن شریف که دارای سجده می باشند و نیز دیگر اعمال و کارهایی که در کتابهای فقهی آمده است، همه و همه بر زن در آن دوران خاص تحریم شده است... همانگونه که این مقررات در دوران «نفاس» زن نیز به همان دلایلی که اشاره رفت، بر او جاری می گردد.

اما بانوی بانوان..

آری این جریان طبیعی و عادی در عادت ماهانه در همه ی زنان است اما آفریدگار فرزانه ی هستی اراده اش بر این قرار گرفت که بانوی بانوان و سالار زنان فاطمه علیهاالسلام به این عوارض و آفتها و گرفتاری ها و مشکلات جسمی و روحی آن آلوده نباشد. به همین جهت هم او را آنگونه که می خواست پاك و پاكیزه ساخت و این عوارض را از وجود او دور نمود.

اینکه به نمونه هایی از روایت صحیح که در این مورد رسیده است نظر می افکنیم.

۱- قندوزی در کتاب خویش در این مورد از پیامبر گرامی آورده است که فرمود:

«فاطمه» بدان جهت «بتول» نامگذاری گردید که خدای جهان آفرین عارضه ی ماهانه ی

زنان و نیز «نفاس» را از وجود مقدس او دور فرمود. (۱) .

۲- «محمد صالح کشفی حنفی» در کتاب خویش «مناقب» از پیامبر گرامی آورده است که: دخترم «فاطمه» از آن روی «بتول» نامیده شده است که عادت ماهانه ی زنان به خواست خدا، از او دور داشته شده است.

۳- نویسنده ی «ارجح المطالب» در این مورد آورده است که:

از پیامبر خدا در مورد واژه ی «بتول» سوال شد و گفته شد: ای پیامبر خدا! شما مریم را «بتول» می نامید و «فاطمه» را نیز «بتول» می خوانید، چرا و به چه جهت؟

پیامبر گرامی فرمود: بتول به آن بانویی گفته می شود که هرگز خون ندیده است چرا که عادت ماهانه در دختران پیامبران ناپسند است...

۴- «ابوبکر شافعی» در «تاریخ بغداد» از «ابن عباس» آورده است که پیامبر گرامی فرمود: دخترم «فاطمه» حوریه ای است در چهره ی انسان که هرگز خون ندیده است... (۲) .

۵- «ابن عساکر» در کتاب خویش «التاریخ الکبیر» از «ام سلمه» آورده است که گفت: بانوی بانوان «فاطمه» هرگز خون «حیض» و «نفاس» ندید. (۳) .

۶- «حافظ سیوطی» در این مورد آورده است که: از ویژگیهای «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر آن است که همواره از عادت ماهانه پاک بود و پس از ساعتی از بدنیا آوردن کودک خویش نیز پاک و پاکیزه بود تا آنجایی که یک نماز هم از او از بین نمی رفت.

۷- رافعی در کتاب «التدوین» به نقل از بانوی شایسته «ام سلمه» آورده است که: «فاطمه» هرگز خون ماهانه ی زنان و یا «نفاس» ندید و خدا او را از اینها پاک و پاکیزه ساخته بود.

۸- «طبری» در «ذخائر العقبی» به نقل از «اسماء» آن زن شایسته کردار آورده است

۱- ۱۴۱. ینابیع الموده، ص ۲۶۰.

۲- ۱۴۲. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳۱.

۳- ۱۴۳. تاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۲۹۱.

که: هنگـامی که فـاطمه علیهاالسـلام فرزنـد ارجمنـدش «حسن» را به دنیا آورد، من هیـچ خون و عوارض زنانه در او ندیـدم. و پیامبر فرمود: «اسماء! مگر نمی دانی که دخترم «فاطمه» پاك و پاکیزه است...؟

این روایت را «صفوری» نیز در کتاب خویش «نزهه المجالس» آورده است. (۱) .

۹- مرحوم «مجلسـی» در «بحارالانوار» به نقل از «ابوبصـیر»، از امام صادق علیه السـلام آورده است که: خداونـد تا هنگامی که «فاطمه» در این جهان می زیست دیگر زنان را بر امیر مومنان تحریم فرمود.

«ابوبصیر» می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه؟ چرا؟

فرمود بـدان جهت که او پـاك و پـاکیزه بود و از عوارض زنـان به دور آفریـده شـده بود. مرحوم علامـه ی مجلسـی در تفسـیر روایت می گوید:

این تعلیل ممکن است به یکی از دو معنا برگردد:

الـف: نخست اینکه بگـوییم از آنجـایی که دخت سـرفراز پیـامبر همـواره پـاك و پـاکیزه بود و امیر مومنـان نیـاز به زن دیگری نداشت، بدین دلیل خداوند زنان دیگر را به احترام «فاطمه» بر امیر مومنان تحریم کرد.

ب: دیگر اینکه شـکوه و عظمت بـانوی بـانوان و ویژگیهـای او ایجـاب می کرد که امیر مومنـان بـا زن دیگری پیمـان مشـترك زندگی نبندد. (۲) .

در پایـان، گفتنی است که پـاك و پـاکیزه بودن «فاطمه» از این عوارض و خونها نشانگر آن است که او از مصادیق بارز آیه ی «تطهیر» بود. همان آیه شـریفه ای که به صـراحت او و دیگر اعضاء خانـدان وحی و رسالت را از هر آلودگی و پلیـدی، پاك و پاکیزه اعلان می کند، از آلودگیهای جسمی و ظاهری گرفته تا باطنی و روحی.

ص: ۱۶۳

۱- ۱۴۴. نزهه المجالس، ص ۲۲۷.

۲- ۱۴۵. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۳.

عذراء

در صفحات گذشته خاطرنشان گردید که یکی از نامهای گرانمایه ی فاطمه علیهاالسلام «عذراء» می باشد. او بدین جهت به این نام خوانده می شد که همیشه «باکره» بود.

در گذشته، روایات فراوانی آوردیم که بیانگر این حقیقت بود که آفرینش و نطفه ی پاک و پاکیزه فاطمه علیهاالسلام از عصاره و خلاصه ی ارمغان آسمانی و غذای بهشتی بود و پیامبر نیز بارها فرمود که: «او حوریه ای است در چهره ی انسان.»

روشن است که بیان پیامبر نه ذره ای اغراق آمیز است و نه دور از حقیقت بلکه عین واقعیت است.

افزون بر روایات، باید به این آیه ی قرآن اندیشید که حوریان بهشت را که فاطمه علیهاالسلام سالار آنان می باشد اینگونه وصف می کند:

انا انشاءنا هن انشاء فجعلنا هن ابکارا» (۱) .

ما حوریان بهشتی را آنگونه که می بایست پدید آوردیم و آنان را دوشیزگان قرار دادیم. مفهوم این بیان این است که؛ آنان همیشه باکره اند.

در تفسیر مجمع البیان ذیل این آیه ی شریفه می نویسد: هرگاه شوهرانشان با آنان آمیزش نمایند آنها را «باکره» خواهند یافت.

در این مورد روایتی است که از امام صادق علیه السلام می پرسند:

ای پسر پیامبر! چگونه حوریه در هر مرتبه ای که شوی وی با او آمیزش نماید او را «باکره» خواهد یافت؟

حضرت فرمود: بدان جهت است که حوریه از ماده و واقعیت پاک و پاکیزه پدید آمده است و هیچ گونه نقص و عیبی به او وارد نمی گردد. پیکرش با آفتی آمیخته

۱- ۱۴۶. سوره ۵۵، آیه ۳۵.

نمی شـود و هرگز دچـار «حیض» نمی شود و رحم او همواره چسبیـده است. و بـانوی بـانوان گیـتی نیز که نطفه اش از ارمغـان آسـمانی و غـذا و میوه ی بهشتی است. هم از عـادت ماهـانه ی زنان پاک و پاکیزه است و هم همواره سالم و پاک و پاکیزه. و این مفهوم نام مبارک «عذراء» می باشد که یکی از نامهای اوست.

ص: ۱۶۵

زندگی و مراحل رشد

اشاره

در میان امکانات معنوی و رنجها

۱- زندگی و مراحل رشد بانوی بانوان

مایه ی آرامش دل

ایمان «ابوطالب» و حمایت از پیامبر

۲- رحلت بزرگ بانوی عرب

ضربه ی هولناک مرگ خدیجه

سوگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر

۳- در آستانه ی هجرت

در راه مدینه

و اینک پس از آن همه رنجها

۴- فاطمه علیهاالسلام در روز «احد»

دو یار پرشور پیامبر

یک دروغ رسوا

۵- مشکلات در خانه ی پدر

ص: ۱۶۶

زندگی و مراحل رشد بانوی بانوان

اشاره

سرانجام با آن تدابیر شگرف دستگاه حکیمانه ی آفرینش، دخت سرفراز پیامبر فاطمه دیده به روی زندگی و پدر گرانمایه اش گشود و جهان را به نور وجودش نورباران ساخت.

او از مادر گرانقدری بسان «خدیجه»، شیری آمیخته با ارزشها و فضیلتها و کمالات نوشید و در خانه ی وحی و فرودگاه قرآن راه رشد و کمال را آغاز کرد و آن را با سرعتی شگرف تا پرفرازترین قله و نقطه اش، پیمود.

پدر گرانقدرش علوم الهی و دانش های آسمانی را به او می آموخت و او را از مفاهیم و معارف ربانی سرشار می ساخت و شایسته ترین درسهای توحید گرایی و برترین دانش های ایمان و یقین و تقوا و زیباترین و پرجاذبه ترین واقعیت ها را که از وحی و رسالت سرچشمه می گرفت به دخت فرزانه اش می آموخت و او را با بهترین و بایسته ترین شیوه ی تربیتی می پروراند، چرا که پیامبر گرامی دخت نمونه و فرزانه ی خویش را برای پذیرش دانش ها آماده می دید و در کران تا کران جان پاک او روشنی و نورانیت وصف ناپذیری احساس می کرد و آن وجود گرانمایه را در پیمودن پله های صعود و درجات تکامل و ترقیات معنوی و انسانی در اوج آمادگی می یافت.

ص: ۱۶۷

در میان امکانات معنوی و رنجها

در کنـار این همه امکانـات رشـد و عوامل شخصـیت ساز و اوج دهنـده، حکمت الهی نیز بر آن قرار گرفت که زنـدگی بانوی بانوان ار آغاز کودکی آمیخته به سـختی ها و رنجها و مشکلات فراوان باشد. به همین جهت هنگامی که دیده به روی زندگی گشود، پـدر گرانمـایه اش را ترسان یافت. در حالی پـدر را دیـد که نزدیکان و بیگانگان به جنگ او برخاسـته و بیـدادگران و شرک گرایان با او سر ستیز داشتند.

چه بسـیار می شـد که این دخت سـرفراز در دوران کودکی اش وارد کعبه و مسـجدالحرام می شـد و پدر پرمهر خویش را می دید که در «حجر اسـماعیل» نشسـته و قرآن را تلاوت می کند اما برخی شـقاوت پیشـگان بجای شنیدن حق و گزینش عدل، به دشمنی با او برخاسته و به جنگ روانی با او دست می زند و او را آماج اذیت و آزار می نمایند.

روزی وارد مسـجد گردید و دید که یکی از شـرک گرایان به هنگامی که پدر گرانقدرش در حال سـجده بود بچه دان شتری را بر پشت و لباس آن حضـرت خالی کرد، آن فرزانه ی روزگار با تماشای این صـحنه تاسـفبار قهرمانانه پیش رفت و با دستان کوچک خویش لباس پدر را پاک کرد و به آن گسـتاخان گمراه، شـجاعانه پرخاش کرد و عمل زشت و ناجوانمردانه ی آنان را محکوم ساخت و آنان را به باد نکوهش گرفت اما آن فرومایگان بر او و سـخنان آتشـین و شجاعانه اش خندیدند، تا روحیه او را نیز در هم شکنند.

از «ابن عباس» آورده اند که:

روزی «قریش» در کنار «حجرالاسود» گرد آمده و در کنار بتهای خویش «لات» و «عزی» دست پیمان فشردند که اگر محمد را دیدند همگی دست در دست هم او را مورد یورش قرار داده و آن گرانمایه ی جهان هستی را از میان بردارند.

این پیمان ظالمانه و تصمیم شرربار به گوش دخت فرزانه ی پیامبر رسید و او به

ص: ۱۶۸

سرعت با چشمان گریان بر پیامبر وارد شد و جریان را با آن حضرت در میان نهاد...

سرانجام بحران بالاـ گرفت و گرفتاری ها و مشکلات افزون گشت تا جایی که پیامبر گرامی ناگزیر گردید به همراه یاران و بستگان خویش در «شعب ابی طالب» پناه گیرد. آن حضرت به همراه دوستان و بستگان در آن دره ی خشک و سوزان در جوی آکنده از بیم و وحشت زندگی را شروع کردند و در هر شب تاری آماده ی هجوم دشمن خیره سر بدانجا بودند بویژه آنگاه که شرک گرایان تجاوزکار آن قطعنامه ی ضد بشری را تنظیم نمودند و «بنی هاشم» را در محاصره ی اقتصادی قرار دادند و دیگر نه به آنان کالایی می فروختند و نه مواد حیاتی. و نه اجازه می داند که مواد غذایی و حیاتی و مورد نیاز، به آن منطقه برسد.

در آن شرایط سخت بود که گرسنگی همه جا سایه افکنده و همه ی ساکنان آنجا بویژه کودکان را بیشتر زیر فشار خود گرفت به گونه ای که صدای ضجه ی کودکان از فشار گرسنگی به گوش مردم مکه می رسید، برخی اندوهگین می شدند اما تجاوزکاران و ظالمان شادمانی می نمودند و بدانها ناسزا نثار می کردند و بر شقاوت و بی رحمی خویش می بالیدند.

آری این محاصره ی اقتصادی سه سال و چند ماه ادامه یافت و دخت سرفراز پیامبر در کودکی خویش از قهرمانی از قهرمانانی بود که طعم این فشارها را چشید و روح جهاد و تلاش و ایمان و پایداری و مقاومت و ایستادگی در راه حق و عدالت را در کران تا کران وجودش زنده تر و پرطراوت تر ساخت، تو گویی این دوران محاصره و سختی، دوران تمرین و دانشگاه آمادگی و آزمون روزگار برای آینده ی زندگی پرفراز و نشیب او بشمار می آید.

مایه ی آرامش دل

در اوج آن فشارها از جمله چیزهایی که فاطمه علیهاالسلام را آرامش خاطر می بخشید و روشنی دیدگان او را فراهم می آورد این بود که دخت سرفراز پیامبر، قهرمان بزرگ

و نستوهی چون، «ابوطالب» را تماشا می کرد از پدرش پیامبر با همه ی وجود حمایت می کند و به یاری او برخاسته است و می دید که او گاه به همراه برادر دلیرش «حمزه» با شمشیر آخته ی خویش بسان دو سرباز آماده و فداکار پیامبر را تنها نمی گذارند و گام به گام به همراه او به مسجدالحرام می روند تا پشتیبانی خویشتن از او را، به گوش همگان برسانند و گاه او را می دید که با گردآوردن جوانان و غلامان خویش و مسلح ساختن آنان، با یک گروه نظامی به فرماندهی خویش پشت سر پیامبر حرکت می کنند و او را تنها نمی گذارد تا دشمن خیره سر، گستاخ گردد.

«فاطمه» می نگریست که عموی قهرمانش «ابوطالب» گاه با اعلان اسلام و اظهار عشق و علاقه به راه و رسم پیامبر و خود آن بزرگوار به دعوت او پاسخ مثبت می داد و به او می پیوست و گاه به خاطر اظهار حق و حقیقت، اسلام و دین خویش را آشکار می ساخت و سرنوشت خویش را به سرنوشت اسلام و پیامبر گره می زد و قصیده هایی شنیدنی و پرمحتوا در آن شرایط سخت و وحشت و ترور، در حمایت از پیامبر و راه و رسم او می سرود. و روشن بود که اینگونه حمایت ها و اظهار حقیقت ها و سرودن قصیده ها، چه اثر شگرفی در تقویت جبهه ی حق و تضعیف جبهه ی باطل و بیداد بر جای می نهاد.

«طبری» در این مورد می نویسد:

قریش هنگامی که دیدند جناب «ابوطالب» قهرمانانه و پرشور از پیامبر و راه و رسم او، دفاع می کند همگی نزد او آمدند و گفتند:

هان ای بزرگ «بنی هاشم»! ما آمدیم تا زیباترین و بخشنده ترین و پرشهامت ترین جوان قریش «عماره بن ولید» را به تو تقدیم داریم تا در برابر تو برادرزاده ات «محمد» راکه جامعه ی ما را پراکنده ساخته و خردمندان ما را بی خرد شمرده است، به ما تسلیم داری تا او را نابود سازیم و انتقام خود و خدایان خویش را از او بگیریم.

فرزانه ی بنی هاشم «ابوطالب» رو به آنان کرد و با درایت و شهامت گفت:

براستی که چقدر باانصاف هستید؟! شما می خواهید فرزندتان را به من بدهید تا او را نگهداری کنم و احترام و اطعام نمایم اما من پسرم را تسلیم شما دارم تا او را به جرم حقگویی و عدالتخواهی و آزادگی بکشید؟ آیا این خواسته ی شما جوانمردانه و منصفانه است؟ اگر راست می گویید شما نیز هر کدام فرزندتان را بیاورید تا من او را به قتل برسانم.

و آنگاه اینگونه درس آموز و شهامتمندانه سرود:

منعنا الرسول رسول المليك

ببيض تلالا كلمع البروق

اذود و احمى رسول المليك

حمايه حام عليه شفيق

هان بهوش باشید که ما با شمشیرهای آخته ای که بسان آذرخش می درخشد، از پیام آور خدا قهرمانانه حمایت می کنیم و از حقوق و آزادگی او دفاع می نماییم. از او آنگونه جانانه دفاع می کنیم که حمایتگر پرمهر و دلسوز، دفاع خواهد کرد.

ایمان «ابوطالب» حمایت از پیامبر

بهر حال سخنان ارزنده و پرمحتوای جناب «ابوطالب» در دفاع از اسلام و پیامبر در غالب نثر و نظم بسیار است که همه نمایشگر اسلام و ایمان استوار و تزلزل ناپذیر او به خدا و پیامبر است، که برای نمونه برخی ترسیم می گردد:

الم تعلموا انا وجدنا محمدا

نبيا كموسى خط فى اول الكتب؟

اليس ابونا هاشم شد ازره

و اوصى بنيه بالطعان و بالحرب؟

آیا براستی نمی دانید که ما محمد را پیامبری بسان موسی یافته ایم؟

که نام بلندآوازه اش در آغاز همه ی کتابهای آسمانی آمده است؟

مگر پدر والای ما «هاشم» نبود که کمر همت خویش را محکم و استوار بست، و فرزندان خویش را به پیکار با نیزه و شمشیر در راه حق و عدالت سفارش کرد؟

۲- در قصیده ی دیگری چنین می سراید:

و قالوا لاحمد: انت امرو

خلوف اللسان ضعیف السبب...

کفرپیشگان به «احمد» گفتند: تو مردی دروغگو هستی و در انجام خواسته هایت ناتوان خواهی بود و موفق نخواهی گشت.

اما هان! بهوش باشید که «احمد»، حق و عدالت را برای بشریت آورده و دروغ و نارواییی نیاورده است.

۳- و نیز آن شخصیت مداع اسلام و حمایت کننده از آورنده ی قرآن در مورد «صحیفه» که یکی از معجزات پیامبر است چنین می سراید:

و قد کان من امر الصحیفه عبره

متی ما یخبر غائب القوم یعجب...

در مورد صحیفه درسی عبرت انگیز و پندآموز است که اگر مردم غائب بشنوند، شگفت زده می شوند.

خداوند کفر و ناسپاسی آن بداندیشان را که از آن سخنگوی به حق و عدالت، کینه به دل گرفته بودند، محو و نابود ساخت و سرانجام فرزند رشید «عبدالله» در میان ما مورد تصدیق قرار گرفت...

حق طلبان به او ایمان آوردند در حالی که بداندیشان قوم به او خشم گرفته و به ناروا او را سرزنش می کردند.

۴- در سورده ی دیگری آن بزرگوار برادر قهرمانش «حمزه» را به پیروی از پیامبر و شکیبایی و پایداری در فرمانبرداری از او توصیه و تشویق می کند:

صبرا ابا یعلی علی دین احمد

و کن مظهرا للدین وفقت صابرا

فقد سرنی اذ قلت انک مومن

فکن لرسول الله فی الله ناصرا

هان ای «حمزه» در راه دین «احمد» آنگونه که می باید شکیبایی پیشه ساز و با پایداری، دین حق را آشکار ساز که موفق خواهی شد.

من غرق در شادمانی شدم، آنگاه که به ایمان خویش اعتراف کردی. پس در راه خشنودی خدا یار و یاور پیامبر او باش.

۵- و نیز این سروده از آن بزرگمرد حق طلب است که پادشاه خردمند «حبشه» را به یاری پیامبر و یاران او تشویق می نماید و چنین می سراید:

تعلم ملیک الحبش ان محمدا

نبی کموسی و المسیح بن مریم

هان ای پادشاه «حبشه» آگاه باش که محمد صلی الله علیه و آله و سلم همانند موسی و مسیح پیامبری است و برنامه ی او همچون برنامه ی آنان آسمانی است و هدایت و رهبریش بسان آن دو پیامبر خداست.

همه ی این پیام آوران خدا مردم را به فرمان او راه نموده و از آفتها نگاه می دارند. شما در کتاب آسمانی خویش او را به راستگویی می خوانید و می شناسید، نه کسی که بر اساس پندار سخن می گوید.

از این رو برای خدا همتا نگیرید و خالصانه اسلام بیاورید که راه حق روشن است و تیره و تار نخواهد بود.

۶- و نیز آن مدافع بزرگ اسلام و قرآن و پیامبر اینگونه می سراید:

لقد اکرم الله النبی محمدا

فاکرم خلق الله فی الناس احمد...

براستی که خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را گرامی داشت از این رو گرامی ترین و پرشکوه ترین بنده ی خدا در میان مردم «احمد» خواهد بود. برای تجلیل او نام او را از نام خودش برگرفت و فرمود: صاحب عرش و آفریدگار هستی «محمود» است و این پیام آورش «محمد».

۷- و نیز این سروده ی پرمحتوا و سازنده از آن بزرگوار است که چنین می سراید:

کذبتم و بیت الله نبزی محمدا

و لما نطاعن دونه و نناضل

به خانه ی خدا سوگند شما دروغ می گویید. آیا رواست که «محمد» مورد هجوم ظالمانه و بی رحمانه قرار گیرد و ما در دفاع از او با نیزه ها و شمشیرها به پیکار برنخیزیم؟

آیا زیبنده است زنان و کودکان خویش را فراموش نساخته و او را یاری نکنیم.

تا در کنار او و اهداف الهی او به خون خویش در غلطیم و کشته شویم؟

سفید چهره ای که به برکت چهره ی پرشکوه و پرمعنویت اش از ابرها باران خواسته می شود. همان فریادرس یتیمان و پناهگاه بیوه زنان. همو که بینوایان و ناامیدان «بنی هاشم» به او پناه و امید می جویند و از رحمت و فزون بخشی او بهره ور می گردند.

هان ای کافر حق ستیز! مگر نمی دانید که فرزند قهرمان ما نزد ما راستگو و درست کردار است و ما به او ایمان داریم و به سخنان بیهوده ی شمایان بهاء نمی دهیم؟

سپاس پروردگار، بندگان را که به یاری خویش او را مورد پشتیبانی قرار داد و این دین حق را پیروزی و سرفرازی ارزانی داشت.

من برای یاری رساندن بر پیامبر و پیروزی او بپا خواهم خواست و به کمک سواران و نیزه ها از او دفاع خواهم نمود.

علاوه بر آنچه از نظر شما خواننده ی گرامی گذشت، جناب «ابوطالب» در موارد دیگری نیز حمایت بی دریغ و پشتیبانی خلل ناپذیر خویش را از اسلام و آورنده ی آن پیامبر گرامی با شهامت و اقتدار اعلان کرد و بر موضع حق طلبانه و شجاعانه ی خویش تصریح نمود و بارها ایمان استوار خویش را در گفتار و کردار به اثبات رسانید.

پر واضح است که اگر آن مرد بزرگ به اسلام و خدای یکتا و پیامبرش ایمان عمیق نداشت، نمی بایست چنین موضعگیری هایی در زندگی داشته باشد و نمی بایست جان و ثروت و فرزندان و هستی خویش را در راه اسلام و پیامبر و یاری دین خا به خطر افکند.

و این پندار که حمایت بی دریغ و قهرمانانه ی «ابوطالب» از پیامبر و راه و رسم توحیدی او ممکن است به انگیزه ی خویشاوندی باشد، پنداری بی اساس است، چرا که آن حضرت جز «ابوطالب» هشت عموی دیگر نیز داشت، پس چرا تاریخ این حمایت ها و موضعگیری ها و موفقیت های درخشان و افتخارآمیز را از آنان نشان نمی دهد؟ بلکه گاه به عکس نمایشگر موضعگیریهای ننگبار و تلاشهای خفت انگیز برخی از آنان همچون

«ابولهب»، بر ضـد حق و عـدالت و پیامبر خداست...؟ آری، رازش این است که «ابوطالب» مرد ایمان و اسـلام و مدافع حق بود اما «ابولهب» در برابر پیامبر و دین او قرار داشت.

رحلت بزرگ بانوی جهان عرب

اشاره

چرخ روزگـار به گردش خویش ادامه می داد و سالهـا یکی پس از دیگری می گـذشت در حالی که زنـدگی دخت فرزانه ی پیامبر همچنان با رویـدادهای تکاندهنـده و حوادث حزن انگیز آمیخته می گشت و او کودکی را پشت سـر می نهاد و به سوی بهاران نوجوانی و جوانی گام می سپرد.

او در هشـتمین بهـار زنـدگی بود که ناگهان با فاجعه ای بزرگ روبرو شـد. فاجعه ای که غم آن بر زنـدگی اش سایه افکنـد و انـدوه جانکاه آن، بر قلب پرمهرش خیمه زد و حزن آن، دلش را آکنـده ساخت. این فاجعه ی غمبار، فاجعه ی رحلت جانسوز مـام گرانمـایه اش خـدیجه بود. همـان مام اندیشـمند و شایسـته کرداری که با نگاهی سـرشار از حزن و انـدوه به دخت عزیز و کوچک خویش می نگریست، چرا که می دانست «زهرای» او بزودی به سوك مام پرمهر خویش خواهد نشست.

بانوی بزرگ حجاز در بستر رحلت افتاده و شبح مرگ بر او سایه افکنده بود، آخرین لحظات زندگی را می گذرانید که پیامبر بر او وارد شـد و بـا مهر و بزرگواری همیشه فرمود: «خـدیجه» رحلت تو بر مـا گران است اما هنگامی که بر بانوان برگزیـده ی جهان هستی و دوستان همردیف خویش وارد شدی، سلام مرا به آنان برسان.

بانوی بزرگ حجاز پرسید: ای پیامبر خدا! آنان کیانند؟

پیامبر فرمود: «مریم» دختر عمران، «کلثوم» خواهر موسی، و «آسیه».

«خدیجه» گفت: به خوشی و مبارکباد، ای پیامبر خدا! (۱) .

۱- ۱۴۷. طبق برخی روایاتی؛ این بانوی نامـدار در بهشت در عقـد پیامبر خواهد بود. به همین جهت پیامبر تعبیر به «ضـرائرك» فرمود. بحارالانوار ج ۱۹، ص ۲۴ به نقل از «من لا یحضره الفقیه».

پیامبر گرامی خطاب به او فرمود:

من دستور یافته ام که «خدیجه» را به اقامتگاهی پرشکوه در بهشت پرطراوت و زیبا که از مروارید ساخته شده است، مژده دهم. اقامتگاهی که نه در آن سر و صدا و هیاهوی دنیاست و نه رنج و فرسودگی آن.

زمان به سرعت می گذشت، بانوی خردمند جهان عرب گریه می کرد و آه می کشید. «اسماء» به او گفت: شما که سالار زنان هستی و همسر پرمهر و با وفای پیامبر، و از آن حضرت مژده ی بهشت دریافت داشته ای، چرا گریه می کنی؟

او پاسخ داد: گریه ام برای آن است که دخت گرانمایه ام را ترک می کنم و شب عروسی اش در کنارش نیستم تا او را یاری کنم. دخترم نوجوان است، نگران آنم که در شب عروسی اش یار پرمهر و مشاور و مددکار دلسوزی نداشته باشد.

«اسماء» گفت: سرورم! من اینک با تو پیمان می بندم که اگر تا آن زمان زنده بودم بجای تو او را مادری کنم و آنگاه بود که بزرگ بانوی جهان عرب «خدیجه» آرام و مطمئن، چشم بر هم نهاد و در سن شصت و سه سالگی جهان را بدرود گفت.

ضربه ی هولناک مرگ خدیجه

مرگ غمبار این بانوی بزرگ، ضربه ای هولناک بر پیکر پیامبر فرود آورد و قلب مقدس او را آکنده از حزن و اندوه ساخت بویژه که آن پیشوای بزرگ چندی پیش از مرگ خدیجه به سوگ عموی گرانقدر و مدافع بزرگ و نستوه خویش نشسته بود که این مصیبت نیز بر غم و اندوه او افزون گشت. به گونه ای که آن سال را، سال اندوه نامید، چرا که دو یار پرمهر و دو پشتیبان پراقتدار خود را در آن سال از دست داده بود.

ص: ۱۷۶

آن حضرت از سویی به سوک «خدیجه» نشست، به سوک بانویی که نه تنها همسر وفادار و پرمهرش بود بلکه نخستین ایمان آورنده ی به خدا نیز بود. بانویی بود که پشتیبان پراقتدار پیامبر در فراز و نشیب زندگی به حساب می آمد و شخصیت بزرگی بود که ثروت و دارایی بسیار خویش را برای پیشرفت اهداف اسلام و پیامبر به او هدیه کرد و نه تنها در میان زنان مکه، که در همه ی جهان عرب بی نظیر بود.

آری خدیجه، جهان را بدرود گفت و پیکر او را در نقطه ای بنام «حجون» به خاک سپردند. پیامبر کنار قبرش آمد و پیش از به خاک سپاری او به قبرش فرود آمد در حالی که «فاطمه» دخت ارجمندش دامان پدرش، پیامبر را گرفته بود و دور پدر می گشت و می پرسید: پدر جان! مادرم کجاست؟ و پیامبر پرسش او را بی پاسخ می گذاشت. او به سوی دیگران می رفت و از آنان سراغ مادر پرمهر خویش را می گرفت که در این هنگام «جبرئیل» فرود آمد و به پیامبر خبر داد که:

«پروردگارت به شما فرمان می دهد که سلام ما را به «فاطمه» برسان و به او بگو: مادرش «خدیجه» اینک در بهشت زیبا و پرطراوت خداست. در کاخی از مروارید که غرفه هایش از طلا- و ستونهایش از یاقوت سرخ است و او در کنار «آسیه» و «مریم» دختر «عمران» و مادر «مسیح» است.

پیامبر، «فاطمه» را در آغوش گرفت و مورد محبت قرار داد و پیام خدا را به او رسانید.

او گفت: پروردگارم سرچشمه ی سلام و برکت و نعمت و آرامش است. سلام از اوست و سلام به او بازمی گردد.

سوگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر

آری مصیبت دیگری که بر قلب پیامبر فشار می آورد مرگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر، جناب «ابوطالب» بود.

ص: ۱۷۷

همان مرد بزرگی که پس از رحلت نیای پیامبر، «عبدالمطلب» کفالت و سرپرستی آن حضرت را، که هشت ساله بود به عهده گرفت و تا پنجاه و سه سالگی- یعنی درست همان سالی که پیامبر را به سوگ خود نشانید- لحظه ای حمایت خویش را از آن حضرت دریغ نداشت.

این مرد بزرگ در طول زندگی، خدمات شایانی به پیامبر نمود. خدماتی که هر کدام نشانگر ایمان و عظمت و فضیلت و شخصیت والای اوست و راستی که اگر خدا او را در آغاز بعثت پیامبر و دعوت او به یاری اسلام و پیامبر برنیانگیخته بود، بی تردید اسلام در آغاز حیات خویش از میان می رفت.

و لو لا ابوطالب و ابنه

لما مثل الدین شخصا فقاما

فهذا بمکه آوی و حاما

و هذا بیثرب جس الحماما...

اگر ابوطالب و فرزند رشید او نبودند، هرگز قامت برافراشته ی دین برپا نمی شد.

او در مکه به آورنده ی اسلام پناه داد و از او شایسته و بایسته حمایت کرد. و این در مدینه با آغوش باز به استقبال مرگ و شهادت شتافت تا خطرات سهمگین را از اسلام و پیامبر برطرف سازد.

خدا باران خیرش را بر او بباراند که هدایت را در آغاز راه کمک کرد و به این خیر فراوان دهد که پایان شرفت ها و عظمت ها بود.

آری این دو حادثه ی تکاندهنده در زندگی پیشوای بزرگ توحید و دگرگونی روند آن، اثری شرنوشت ساز نهاد، چرا که اگر رحلت «ابوطالب» پیش نمی آمد و پیامبر مدافع پراقتداری چون او را از دست نمی داد بسوی «مدینه» هجرت نمی فرمود و این پس از مرگ «ابوطالب» بود که آن حضرت به خوبی احساس کرد که دیگر یار و پشتیبان پراقتداری در مکه ندارد و در میان عموها و بستگانش نیز کسی نیست که بتواند جای او را پرکند و نقش حساس وی را به عهده بگیرد. درست است که عموی شجاع پیامبر «حمزه» نیز قهرمانی بزرگ بود و از حق و عدالت حمایت می فرمود اما او نیز از موقعیت

و اقتدار «ابوطالب» در مکه بهره مند نبود و نمی توانست جای خالی او را برای حمایت از اسلام و پیامبر پر کند.

امیر مومنان در سوک پدرش اینگونه سرود:

اباطالب عصمه المستجیر

و غیث المحول و نور الظلم

لقد هد فقدک اهل الحفاظ

فصلی علیک ولی النعم...

هان ای پدر! ای ابوطالب! که پناهگاه پناهندگان و پناه جویان بودی و باران رحمت در خشکسالی ها و نور در تاریکی ها...

مرگ تو مدافعان حق و عدالت را تکان داد و سست کرد. پس درود خدا و صاحب نعمت بر تو باد و خشنودی پروردگار ارزانی ات باد که برای پیامبر بهترین عمو بودی. (۱) .

در آستانه ی هجرت

اشاره

پیامبر پس از رحلت غمبار بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» و عموی غیرتمند و باایمانش «ابوطالب» که دو یار پراقتدار و پشتیبان موثر خویش را از دست داد، به فرمان خدا تصمیم گرفت، شبانه مکه را ترک گوید و با هجرتی تاریخی و تاریخساز، صفحه ی جدیدی را بگشاید.

شب حرکت از مکه که به «لیله المبیت» شهرت یافت، پیامبر گرامی به شهسوار بزرگ اسلام، علی علیه السلام دستور داد تا به فرمان خدا در بستر او بخوابد و خود را آماده ی هجرت از مکه شد.

علی علیه السلام آن شب تاریخی را که حدود چهل یا چهارده تن از سفاک ترین جنگاوران جبهه ی شرک، بر گرد خانه ی پیامبر حلقه زده بودند و تصمیم داشتند با هجوم بموقع به اقامتگاه آن حضرت او را با شمشیرهای کینه و تعصب جاهلی از پا درآورند، در جایگاه

۱- ۱۴۸. الکنی والالقاب.

پیامبر خوابید و پیشوای بزرگ اسلام پس از خروج موفقیت آمیز از خانه و حلقه ی محاصره ی دشمن، بسوی غار «حرا» رفت تا از آنجا بسوی مدینه حرکت نماید و دخت گرانمایه اش «فاطمه» در این بحران پیچیده در خانه ماند و هر لحظه در انتظار هجوم ناجوانمردانه ی دشمن بسر می برد و در همان حال شاهد هیاهو و جنجال و بافته های شرک آمیز و کفرآلود آن تیره بختان بر ضد پدرش، پیامبر بود.

خدا می داند که در آن شب سخت و بیادماندنی چه وحشت و دلهره ای بر وجود گرانمایه اش سایه افکنده بود، چرا که او گرچه نوجوان بود اما از درایت و هوش سرشاری بهره ور بود، هم آن موقعیت حساس و پرخطر را به خوبی درک می کرد و هم از خشونت و سنگدلی شرک گرایان کوردل به خوبی آگاه بود و بدین جهت بدترین احتمالات در نظرش نزدیکترین آنها بشمار می رفت و خطرات سهمگین هر لحظه در برابر چشمانش رژه می رفت.

در راه مدینه

آن شب را دخت سرفراز پیامبر با اعتماد به خدا به سحر آورد و درست نزدیک سپیده دم بود که آن دژخیمان سیاهکار بسان گرگ های گرسنه و سگ های درنده با شمشیرهای آخته به خانه ی پدرش هجوم آوردند و یک راست به بستری که پیامبر در آنجا استراحت می کرد، یورش بردند اما ناگهان با قهرمان جوانمرد عرب و اسلام، امیر مومنان روبرو شدند که عبای پیامبر را بر چهره کشیده و بر جایگاه او خفته بود.

اینجا بود که بافته های ذهنی آنان غلط از کار درآمد و با حال ناامیدی و احساس شکست خفت بار، خشمگین از خانه خارج شدند، به گونه ای که چیزی نبود که از شدت کینه و خشم منفجر گردند.

آری، آن ساعات در حقیقت سخت ترین و هراس انگیزترین ساعات و لحظاتی بود که بر فاطمه علیهاالسلام گذشت و ای کاش که جریان به همانجا پایان می پذیرفت. اما چنین

ص: ۱۸۰

نشد بلکه کینه ها و دشمنی های کور کافران و مشرکان خودکامه و استبدادگر بسان آتش های زیر خاکستر در اندرون سینه ها انباشته ماند و آنگاه که امیر مومنان برآن شد تا به دستور پیامبر و پیام او، «فاطمه» دخت سرفراز او و چند بانوی «فاطمه» نام دیگر را، که هم از خاندان بنی هاشم و هم از نزدیکان پیامبر بودند، از مکه خارج ساخته و بسوی مدینه حرکت دهد، دشمن بداندیش آن کاروان کوچک را پی گرفت و در پهندشت خشک و سوزان حجاز آن را محاصره کرد و راه را مسدود ساخت و از هجرت آنان بی هیچ دلیل و برهانی جلوگیری نمود.

دگرباره شرایطی سخت پیش آمده، و ترس و وحشت بانوان را فراگرفته بود و چیزی به پدید آمدن حوادث ناگوار و سخت نمانده بودکه الطاف خدا بر بندگان شایسته کردارش فرود آمد و شهامت وصف ناپذیر علی علیه السلام از رخدادهای تلخ و مصیبت بار مانع شد. او در برابر دشمن، قهرمانانه قامت برافراشت و به یاری خدا همه را از شرارت دشمن نجات داد...

سرانجام بانوان «فاطمه» نام و دخت سرفراز پیامب به مدینه رسیدند. (۱) پیامبر پیش از رسیدن آنان، به آن شهر وارد شده، و در انتظار آنان در دروازه ی شهر توقف فرموده بود تا آنان به او بپیوندند. با رسیدن آنان، پیامبر گرامی نیز حرکت کرد و همگی وارد مدینه شدند. هر کس در نقطه ای مکان گزید و پیشوای بزرگ توحید به خانه ی «ابوایوب» انصاری وارد گردید و دخت گرانمایه اش «فاطمه» نیز دست در دست پدر پرمهر و پراقتدارش در آنجا فرود آمد و از سوی مادر «ابوایوب» که زنی با محبت و با تجربه بود مورد استقبال قرار گرفت.

---

۱ - ۱۴۹. در این کاروان نور، علاوه بر «فاطمه» دخت گرانمایه ی پیامبر، «فاطمه بنت اسد» مادر امیر مومنان و «فاطمه»، دختر «زبیر بن عبدالمطلب» نیز حضور داشتند و به همین جهت به کاروان «فاطمه»ها شهرت یافت.

و اینک پس از آن همه رنجها

فاطمه علیهاالسلام پس از تحمل سختی ها و رنجها و مشاهده ی رخدادهای دردناکی چون:

مرگ جانسوز مادر،

هجرت پرخطر و سرنوشتساز پدر،

یورش بی رحمانه و وحشیانه ی دشمن کینه توز به خانه ی پیامبر،

هجرت خطر خیز و پرفراز و نشیب خودش بسوی مدینه،

تعقیب کاروان کوچک او و محاصره اش بوسیله ی دشمن و دیگر رنجها و مشکلات، سرانجام زندگی آرامی را زیر سایه ی پدر آغاز کرد اما آیا براستی دردها و رنجها و حوادث تکاندهنده به پایان رسیده بود؟

پاسخ این بود که هرگز! بلکه مدینه نیز آرامش پیش از طوفان را می گذرانید و زمان، آبستن حوادث پیاپی و مشکلات شکننده دیگری بود، چرا که هنوز یک سال از هجرت پیامبر نگذشته بود که شرک گرایان مکه گرد آمدند و تصمیم گرفتند برای پیکار با توحید و پیشوای بزرگ آن، بسوی مدینه حرکت کنند.

در آن شرایط حساس بود که فرشته ی وحی فرود آمد و پیامبر را از نقشه ی شوم دشمن خیره سر و تجاوزکار آگاه ساخت. به همین جهت پیامبر به همراه یاران توحیدگرای خویش و مهاجران از بند رسته ی مکه که به او پیوسته بودند، از مدینه، پایگاه توحید و تقوا حرکت کرد تا پیش از رسیدن نیروی شرک به دروازه های شهر با آنان روبرو شود.

سپاه توحید در میان راه مدینه و مکه در منطقه ای به نام «بدر» اردو زد و خود را برای جهاد در راه خدا و دین و دفتر او آماده ساخت و با اینکه نیروهای تجاوز کار شرک و کفر، سه برابر بود، خداوند پیروزی درخشانی نصیب مومنان فرمود و آنان با تحمیل شکست خفتباری به مشرکان به فرماندهی پیامبر خدا، با پیروزی وصف ناپذیری به مدینه باز آمدند.

فاطمه در روز «احد»

اشاره

پس از گذشت سیزده ماه از پیکار عقیدتی و پیروزمندانه ی «بدر»، نبرد «احد» رخ داد و در این صحنه ی خونبار بود که بیش از هفتاد نفر از یاران شایسته و برگزیده ی پیشوای بزرگ توحید که جناب «حمزه» در صدر آنان قرار داشت، در بستر شهادت آرمیدند و همه را در سوک خود نشاندند.

در ین جنگ بود که پیشانی مقدس پیامبر گرامی شکست و دندانهایش هدف سنگ اندازی های دشمن حق ستیز قرار گرفت. خون چهره ی مبارک و دهان و محاسن شریف او را فراگرفت بطوری که خون بسان رنگ، در محاسن آن حضرت لخته بست. درست در آن شرایط حساس و لحظات دشوار بود که شیطان با رساترین صدای خویش به گونه ای که در گوش مسلمانان مبارز و مردم مدینه طنین افکند، نعره ای دروغین سر داد که: «هان ای مردم! محمد کشته شد و کار اسلام به پایان رسید.»

اینجا بود که دلها در میدان نبرد مضطرب گردید و اراده ها متزلزل شد. گروهی پا به فرار نهادند و تنها ایمان آورندگان راستین بودند که تا پای جان ماندند و از شرف و آزادگی اسلام دفاع کردند.

امواج این تزلزل و اضطراب از میدان گذشت و دامنه ی آن به مدینه، فرودگاه وحی و پایگاه عدل و آزادی رسید و آنجا نیز دلهره و تزلزل کمتر از خط مقدم نبود.

«صفیه» دخت آزاده ی بنی هاشم و عمه ی پیامبر و خواهر «حمزه» به همراه محبوبه ی خدا و پیامبر فاطمه علیهاالسلام به سوی میدان خونین «احد» حرکت کردند.

دختر پیامبر در حالی حرکت می کرد که دست ها را روی سر نهاده بود و از ژرفای جان فریاد می زد و بانوان هاشمی نیز هماهنگ با او راه میدان «احد» را پیش گرفتند. هنگامی که «فاطمه» و صفیه به میدان «احد» رسیدند شعله های آتش جنگ فروکش کرده بود، گروهی از یاران به خون خفته بودند و گروهی زخمی گشته و پیامبر مهر

و عـدالت در تلاش برای گردآوری پیکرهـای به خـون خفته ی یـاران و در جسـتجوی گمشـدگان بـود که در مسـیر خـویش ناگهان به قربانگاه «حمزه» رسید و با پیکر به خون خفته و مثله شده و شرایط وصف ناپذیر او روبرو گردید.

سپاه شـرک و استبداد، زشت ترین و ناجوانمردانه ترین «مثله» را در مورد او مرتکب شده بود، از سویی انگشت دستها و پاهای آن یکه تاز میـدان نبرد را بریـده بودنـد و از دگر سو اسـتخوانهایش را شکسـته بودنـد. هم بینی و گوشـها و اعضاء تناسـلی آن قهرمـان شـکست ناپـذیر را از پیکرش، با قساوتی باور نکردنی جـدا کرده بودنـد، و هم شـکمش را دریـده و جگرش را بیرون آورده و او را در شرایطی تکاندهنده رها کرده بودند.

ایـن منظره ی رقت انگیز و دردآور، قلب پرمهر پیـامبر را سـخت جریحه دار سـاخت، چرا که نشـانگر شـدت کینه و شـکنجه و انتقامکشـی مشـرکان از عموی دلاـور پیامبر بود. از همان قهرمانی که هماره یار و پشتیبان پیامبر و اهـداف بلنـد و عادلانه ی او بحسـاب می آمـد. خشم و انـدوه عمیـق، سراسـر قلب پیـامبر را پوشانـد و آن حضـرت را بـا آن همه ی شـکیبایی و پایـداری و گـذشت، دگرگـون سـاخت. در همـان شـرایط سـخت بـود کـه بناگـاه عمه اش «صـفیه» و دخت سـرفراز و پرشـهامتش فـاطمه علیهاالسلام از راه رسیدند.

پیامبر به سـرعت با عبای خویش پیکر غرق در خون حمزه ی شـهید را پوشانیـد و کوشـید تا مواضع مثله شـده، نمایان نباشـد و چشم بانوان هاشمی به آن منظره ی رقت انگیز و دردناک نیافتند.

«صـفیه» و فاطمه علیهاالسـلام دوان دوان خود را به پیامبر و جسد به خون خفته ی «حمزه» رساندند و به گریه و ناله پرداختند و خود پیامبر مهر نیز با آنان همکاری و همیاری نمود و در سوک حمزه گریه سر داد و اشک ها ریخت.

پس از گریه ای طولاـنی در کنـار پیکر «حمزه»، «فـاطمه» سـر بلنـد کرد و بر چهره ی پـدر نگریست اما دریغ و درد که پیشانی پیامبر را مجروح دید و خونها را که بر چهره ی نورافشان و محاسن شـریف آن حضـرت لخته شده بود، نظاره کرد. گویی توجه به پیکر

غرقه به خون «عموی گرانقـدرش» او را فرصت نداده بود تا بر چهره ی پدر بنگرد. به همین جهت با دیدن آن منظره ی غمبار، فریـادی دردآلود سـر داد و به شسـتشوی چهره ی پـدر و پـاک کردن خونهـا از آن سـیمای نورافشـان پرداخت و در حـالی که خونها را می زدود، می فرمود: خشم خـدا بر کسانی که چهره ی نورافشان پیامبر خـدا را خون آلود نموده انـد، هر لحظه افزون باد.

دو یار پرشور پیامبر

آری بـانوی بانوان، خونها را از رخسار نورافشان پـدر، پاک می نمود و امیر مومنان با سپر خویش آب می ریخت و «فاطمه» را یاری می کرد. آن گوهر بی همتای جهان هستی دیـد جریان آب و شسـتشو، خونریزی را بیشتر می کنـد به همین جهت در پی چـاره اندیشـی خویش تکه حصـیری آورد و آن را با شـرایط خاصـی سوزانیـد و خاکسترش را بر روی زخمها نهاد تا خون باز ایستد و چنین شد که خون بند آمد.

شما خواننده ی گرامی با مطالعه ی این سطور و به یاد آوردن آن منظره ی غمبار آیا می اندیشی که بر دخت سرفراز پیامبر چه گـذشت؟ روشن است که انـدوهی عمیق و ترس و دلهره ای شدیـد گستره ی قلب پرمهر و آ گـاه او را که از همگان نسـبت به مقام والای پیامبر آ گاه، عارف، حق شناس و پرمهرتر بود، فرا گرفته بود.

جریان تکاندهنده ی «احد» به پایان رسـید و امیر مومنان به خانه باز گشت و شمشیر ظلم ستیز و ستم سوز خود را به «فاطمه» داد و فرمود:

بـانوی من! این شمشـیر را بگیر که امروز مرا یـاری کرد و مـورد تصـدیقم قرار داد. و آنگـاه به سـرودن این اشـعار شورانگیز و حماسی و درس آموز پرداخت:

افاطم هاک السیف غیر ذمیم

فلست بر عدید و لا بلئیم

هان «فاطمه» جان! بیا و این شمشـیر سـتم سوز را که درخور سـرزنش نیست بگیر و بدان که من قهرمان متزلزل و یا کوته نظر و پستی نخواهم بود.

بـانوی من! به جـان خودم سوگنـد که در یـاری پیامبر خـدا و در راه فرمانبرداری از پروردگار آگاه به امور بنـدگان، وظیفه ی خویش را آنگونه که شایسته بود، انجام دادم. و جز پاداش پرشکوه خدا و خشنودی و نعمت بی کران او در بهشت، در اندیشه ی چیزی نیستم.

فـاطمه جـان! من مردی بـودم که هرگـاه آتش جنـگ شـعله ور می گشت و اوج می گرفت به پـا می خاسـتم بی آنکه ذره ای سزاوار نکوهش باشم.

من بودم که فرزنـد شـررات پیشه ی «عبدالـدار» را هـدف گرفتم و او را بـا شمشـیری آبدیـده و آخته که مغز اسـتخوانها را می شکافت، زخمی و زمین گیر ساختم.

آنگـاه او را بر روی شـنهای بیابان بجای نهادم و یاران و نزدیکانش که همگی غرق در یاس و ناامیـدی گشـته و زخم برداشـته بودند، پراکنده و تار و مار شدند.

من بودم که شمشـیر آخته و سـتم سوز خویش را در دسـتم بسان شعله ی آتش یا صاعقه ای مرگبار تکان می دادم و گردنها و استخوانها و کمرها را بوسیله ی آن قطع می نمودم.

من همچنـان به پیکـار خویش ادامه دادم تـا خـدای عـادل گروه تجاوزکاران را پراکنـده ساخت و سـینه ی بردباران و قهرمانان شکیبایی را شفا بخشید.

و اینـک بـانوی من! خونهـای مشـرکان تجاوزکـار را از شمشـیر سـتم ستیز من بزدای، چرا که این همـان شمشـیری است که به دودمان «عبدالدار» حرارت و سوزانندگی دوزخ را نوشاند.

در این لحظـات بود که پیـامبر از راه رسـید و فرمود: «فـاطمه» جـان! شمشـیر شوی گرانمایه ات را بگیر که راستی در میان نبرد وظیفه ی بزرگ خویش را به عـالی ترین صورت به انجـام رسانیـد و خداونـد به دست توانـای او سـردمداران شـرارت پیشه ی قریش را نابود ساخت.

ص: ۱۸۶

یک دروغ رسوا

در سطور گذشته این بحث از نظر شما خواننده ی گرامی گذشت که فاطمه علیهاالسلام پس از فروکش نمودن آتش جنگ به میـدان «احـد» رسـید و هنگامی که دیدگانش به چهره ی نورافشان پدر افتاد و زخمها و خونها را نظاره کرد، با قلبی اندوهگین اما درایت و توانمنـدی بسـیار به شسـتشوی خونها از چهره ی پـدر پرداخت و تکه حصـیری را سوزانید و خاکسترش را بر روی زخمها نهاد.

این نکته حقیقتی است که آن مورخـان نوشـته انـد و درست هم بنظر می رسـد امـا در روزگار ما برخی این واقعیت را گرفته و بهـانه ای برای اهـداف شوم و سوژه ای برای نمایشـنامه هـای زشت خویش سـاخته و باوقـاحت و اصـرار بسـیار نوشـته انـد که: «فاطمه در میدان پیکار حاضر می شد و به پانسمان و درمان مجروحان جنگ می پرداخت.»

راستی من نمی دانم هدف این بداندیشان یا اشتباه کاران از ترویج این نارواها و پخش و نشر این بهتان ها چیست؟

آیا برآنند تا شکوه معنوی و قداست و پاکی دخت سـرفراز پیامبر فاطمه علیهاالسلام را لکه دار سازند؟ یا بر این اندیشه اند که با این بافته ها و ساخته ها، راهی برای اختلاط زن و مرد بیابند؟

اگر بپذیریم که «نسـیبه» دختر «کعب» در پیکار «احد» در گوشه ای حضور یافت و زخمهای مجروحان پیکار را پانسـمان نمود. این بـدان مفهوم نخواهـد بود که مـا به خود اجـازه دهیم تـا دخت پیـامبر فـاطمه علیهاالسـلام را که در عفاف و حیاء و پاکی و قداست سـرآمد عصـرها و نسـلها و سالار زنان گیتی بود، همانند کارمندان بیمارسـتان و پرسـتاران درمانگاه ها و زنانی بشـمار آوریم که در موسـسات درمانی خـدمت می کننـد. به هر حال هدف از ساختن و پرداختن و پراکندن چنین دروغها چیست؟ و دلیل این گونه نویسـندگان و گویندگان کدامست؟ من نمی دانم! شاید آنان برای دروغ خویش توجیهی نیز تراشیده باشند که ما از آن بی خبریم!

ص: ۱۸۷

مشکلات در خانه ی پدر

از مشکلات و گرفتاریهایی که چهره ی زیبا و روشن زندگی را بر دخت سرفراز پیامبر تیره می ساخت، این بود که آن گرانمایه ی عصرها و نسلها به برخی از زن پدرهایی گرفتار آمده بود که دچار ضعف شخصیت و عقده ی حقارت بودند. به همین جهت نسبت به موهبت ها و برتری ها و شکوه و عظمت فاطمه علیهاالسلام حسد می ورزیدند، بویژه که با چشم خود نظاره می کردند که چگونه پیشوای بزرگ توحید و عدالت، دخت بی همتای خویش را زیر باران عواطف و احساسات و الطاف بی همانند خود می گیرد و بی نظیرترین مهرها و محبت ها را نثار او می کند. درست اینجا بود که شعله های حسد آنان زبانه می کشید و آن بحران درونی و روانی خویش را بگونه ای بروز و ظهور می دادند.

علامه ی «مجلسی» از امام صادق علیه السلام در این مورد آورده است که: روزی پیامبر وارد خانه شد و دید که «عایشه» پرخاشگرانه به دخت گرانمایه اش فریاد می کشد که، «ای دختر خدیجه! به خدا قسم تو می پنداری که مادرت بر ما برتری داشته است!» او چه برتری بر ما داشته است؟ او هم همانند ما زن بود و همسر پیامبر!!

پیامبر گرامی سخن «عایشه» را شنید. هنگامی که چشم فاطمه علیهاالسلام به چهره ی نورافشان پدر افتاد، باران اشک از دیدگان فروبارید اما لب نگشود. پیامبر پیشتر رفت و فرمود: دختر گرانمایه ی محمد! چرا گریه می کنی؟

او در پاسخ پدر گفت: «عایشه» از مادرم سخن به میان آورد و او را تحقیر کرد...

پیامبر گرامی خشمگین شد و فرمود: هان ای «حمیرا» بس کن، بس، و از روش خویش دست بردار که خداوند در بانوی پرمهر و محبتی که فرزند آورد، خیر و برکت قرار داده است و خدیجه که درود و مهر خدا بر او باد، برای من چنین بانویی بود.

خدا از او به من فرزندانی چون «طاهره»، «قاسم»، «رقیه»، «ام کلثوم» و «زینب» را ارزانی داشت و تو کسی هستی که خدا تو را نازا خواسته و فرزندی برای من نزاده ای.

آری متاسفانه «عایشه» موضعگیریهای ناپسند و نادرستی در برابر بانوی بانوان «فاطمه» علیهاالسلام از خود به نمایش نهاد و این رویارویی ها نشانگر حسادت و کینه توزی ژرف و ریشه دار اوست. به گونه ای که از دیگران همسران پیامبر هرگز نه چنین رویارویی ها و موضعگیریهایی در برابر دخت سرفراز پیامبر، دیده شد و نه چنین سخنانی شنیده شد.

از آن جمله:

۱- به هنگامه ی مطالعه ی ماجرای غمبار«فدک» خواهی خواند که: همین بانو در برابر پدرش «ابی بکر» بناروا گواهی داد که پیامبران از خود چیزی به ارث نمی گذارند تا بدینوسیله دخت گرانمایه ی پیامبر را از ارث پدرش محروم سازد.

۲- و نیز از لغزش های نابخشودنی او این است که هنگامی که خبر جانسوز شهادت فاطمه به او رسید، تبسم کرد.

۳- و در بخش های آینده کتاب خواهد آمد که دخت ارجمند پیامبر به «اسماء» سفارش کرد که به «عایشه» اجازه ندهد تا در واپسین ساعات زندگی اش در این سرا در کنار بستر حضور یابد و نیز اجازه ندهد تا در کنار پیکر مطهرش حاضر گردد. و این نشانگر ناخشنودی و خشم آن حضرت از رفتار و کردار ناهنجار نامبرده است.

و می دانیم که پیامبر فرمود: «ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها.»

«خداوند با خشم فاطمه خشمگین می گردد و با خشنودی او خشنود.»

یادآوری می گردد که در روایتی که گذشت تصریح شده است که همه ی دختران بانوی بزرگ حجاز «خدیجه»، از پیامبر گرامی بودند و نه از شوهر دیگر، و تنها این روایت نیست که این نکته را بیان می کند بلکه دلائل بسیار دیگری نیز هست که همه ی آنان دختران حقیقی پیامبر گرامی بودند.

ص: ۱۸۹

دخت گرانمایه ی پیامبر در آستانه ی ازدواج

اشاره

۱- آغاز زندگی مشترک

از دانشگاه وحی و رسالت

راز دل

احیاء حقوق زن

تصمیم تاریخساز فاطمه علیهاالسلام

یک ازدواج نمونه

صفا و راستی خالص و صدها درس دیگر

در آسمانها

وه چقدر زیبا و پرشکوه!!

بسوی بازار برای خرید

۲- سند آسمانی یا «مهریه» حقیقی فاطمه علیهاالسلام

۳- مراسم عروسی و مقدمات آن

اطاق برترین دختر دنیا

ایثاری بی نظیر

درود بر آن دست پربرکت

انگیزه ی این همه احترام

کاروان عروسی دخت بهشت

این امانت من نزد توست

۴- سال ازدواج و دیدگاه ها

۵- چگونه؟

نکته ی تاریخی دیگر

ص: ۱۹۰

آغاز زندگی مشترک

اشاره

دخت سرفراز پیامبر، تنها نه بهار از بهاران زندگی را پشت سر نهاده بود اما هم از رشد و کمال و شکوه و وقار و وصف ناپذیر جسمی برخوردار بود و هم از همان آغاز کودکی از نظر فکری و هوشمندی و خرد، امتیازات بسیاری داشت.

آفریدگار هستی هم خرد کامل و هوش سرشار و درایت وصف ناپذیری به او ارزانی داشته بود و هم کامل ترین بهره و نصیب از زیبایی و جمال را از نظر آفرینش و وراثت، به او عنایت فرموده بود، به همین دلیل موهبت های خدا به او فراوان بود و برتریها و ویژگیهای وصف ناپذیر موروثی و اکتسابی او بی شمار. و همین امتیازات فراوان او را از هر زن و دختری در جهان هستی، برتر می ساخت.

از دانشگاه وحی و رسالت

از فرهنگ مذهبی و دینی و ادبی دخت فرزانه ی پیامبر هرچه گفته شد یا به قلم آید اندک خواهد بود و قطره ای از اقیانوس بی کرانه. در آینده ی نزدیک روشن خواهد شد که آن گرانمایه ی عصرها و نسلها، داناترین و برترین بانوی جهان هستی است.

تاریخ جهان بانویی بسان «فاطمه» که در فرهنگ و ادب و دانش و بینش ژرف، به آن اوج و منزلت پرکشیده باشد، به خود ندیده است. و این در حالی است که می دانیم آن

ص: ۱۹۱

فخر زنان عصرها و نسلها نه به آموزشگاهی گام نهاد و نه از دانشکده ای فارغ التحصیل گشته بود، بلکه تنها در آموزشگاه شخصیت ساز رسالت درس خوانده و از دانشگاه وحی و نبوت فارغ التحصیل گشته است.

با این بیان جای شگفت ندارد که بسیاری از بزرگان و یاران پیامبر به خواستگاری او شتابند و از پیامبر خدا بخواهند که افتخار پیوند با خاندان وحی و رسالت و دخت فرزانه ی او را به آنان بدهد و پیامبر خدا نیز از همه ی آنان عذرخواهی کند و بگوید:

«کار ازدواج دخترم «فاطمه» با خداست، نه دیگری، اگر او بخواهد و صلاح بداند که او را به ازدواج کسی درآورد، چنین خواهد کرد و من به انتظار پیام خدا خواهم بود.»

در این رابطه «شعیب بن سعد مصری» در کتاب خویش «الروض الفائق» می نویسد: هنگامی که خورشید جهان افروز سیمای فاطمه علیهاالسلام در آسمان صاف پاک رسالت درخشیدن آغاز کرد و ماه کمال او در افق شکوه و عظمت به نورافشانی «بدر» رسید، همه ی اندیشه ها به سوی آن گرانمایه، جذب شد و دیدگان خوبان و شایستگان آرزوی تماشای جمال جهان آرای او را کرد. بزرگمردان مهاجر و انصار هر کدام به خواستگاری او شتافتند اما پیامبر که دل در گرو فرمان خدا و خشنودی او داشت به آنان «نه»، گفت و فرمود: بدانید که من در این مورد نیز در انتظار فرمان خدا خواهم بود.

«انی انتظر بها القضاء.»

از جمله ی خواستگاران «عمر» و «ابوبکر» بودند که پیامبر به آنان فرمود:

«دخترم «فاطمه» هنوز کوچک است.»

«عبدالرحمن بن عوف» نیز از جمله ی خواستگاران بود که پیامبر با بی اعتنایی بسیار از او روی گردانید و به او پاسخ نداد.

با عنایت به سخن پیامبر گرامی که در برابر خواستگاران فرمود:

«دخترم «فاطمه» هنوز کوچک است»، این واقعیت روشن می شود که: آن دیدگاه تاریخی که ولادت «فاطمه» را پنج سال پیش از بعثت عنوان می کند، یک دیدگاه

ساختگی و دروغین است، چرا که اگر چنین بود فاطمه علیهاالسلام آن روز عمر مبارکش به مرز هیجده رسیده بود همانگونه که برخی به این مطلب تصریح کرده اند و با این بیان چگونه دختر هیجده ساله هنوز کوچک است؟ در حالی که خود پیامبر گرامی با «عایشه» که بیش از ده سال نداشت ازدواج کرد و او را کوچک نشمرد. اما اینک دختر جوان و هیجده ساله ی خویش را برای ازدواج کوچک می شمارد و هنوز در او صلاحیت ازدواج نمی بیند؟

افزون بر آنچه گذشت، اگر براستی مطلب همانگونه است که برخی می پندارند و فاطمه علیهاالسلام پنج سال پیش از بعثت پیامبر دیده به جهان گشوده است، باید سن او در همان مکه و پیش از هجرت به سوی مدینه میان شانزده تا هفده سال باشد، چرا که پیامبر پس از بعثت ده سال در مکه بود... و این دوران بهترین دوران ازدواج است. اینک این سوال مطرح است که چرا هیچ کس در «مکه» از «بنی هاشم» گرفته تا دیگران از دخت فرزانه ی پیامبر خواستگاری نکردند؟ و بگونه ای این مسئله در آنجا گذشت که در هیچ کتاب و اثری نیز، این پندار را نیافت و شنیده نشد؟

صاحب «کنزالعمال» در کتاب خویش از «انس بن مالک» آورده است که: روزی ابوبکر نزد پیامبر آمد و در برابر آن حضرت نشست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! شما بهتر از هر کس از دلسوزی و خیرخواهی من و سبقت در اسلام و دیگر کارهایم آگاهی... آیا اینگونه نیست؟

گفت: از شما تقاضا می کنم «فاطمه» را به ازدواج من درآورید.

پیامبر گرامی سکوت برگزید، یا از او روی گردانید.

«ابوبکر» بازگشت و نزد «عمر» رفت و گفت: رفیق نابود شدم و خویشتن را تباه ساختم.

ص: ۱۹۳

«عمر» پرسید: چرا مگر چه شده است؟

گفت: به منظور خواستگاری دختر پیامبر نزد او رفتم اما پیامبر از من روی گردانید.

«عمر» گفت: تو همین جا باش تا من نزد آن حضرت بروم و همان را که تو خواستی برای خویش بخواهم. او، شتابان بر پیامبر گرامی وارد شد و پس از نشستن در برابر آن حضرت از دلسوزی و خیرخواهی و اسلام و ایمان خویش سخن به میان آورد. پیامبر خطاب به او فرمود: منظورت از این سخنان چیست؟

گفت: ای پیامبر خدا «فاطمه» را به ازدواج من درآور!

پیامبر از او نیز روی بگردانید. عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: دریافت من این است که پیامبر خدا در مورد ازدواج دخترش «فاطمه» در انتظار فرمان خداست.

«هیثمی» در «مجمع الزوائد» آورده است که:

«عمر و ابوبکر» هر کدام دختر خود را برای خواستگاری «فاطمه» نزد پیامبر گسیل داشتند و هر کدام از آنان به دستور پدر خویش نزد پیامبر شتافته و از دخت سرفراز او خواستگاری کردند، اما پیامبر در برابر درخواست آنان فرمود: در انتظار فرود فرمان خداست و باید دستور او برسد. و آنان آرزو کردند که کاش چنین تقاضایی نکرده بودند. واقعیت این است که پیامبر دوست نداشت که به صراحت در برابر همگان بگوید که فاطمه علیهاالسلام را برای تنها جوانمردی که همتا و همشأن اوست نگاه داشته است. و نیز نمی خواست به صراحت به خواستگاران بگوید که آنان همتا و همشأن دخت فرزانه ی او نیستند و یا در برابر تقاضا و اصرار آنان یک مرتبه پاسخ دهد که «فاطمه» در سطح بسیار بالاتر و والاتری قرار دارد که آنان بتوانند با او پیمان زندگی مشترک امضاء نمایند.

آری پیامبر بر این اندیشه بود که باید کارها بر روال عادی و طبیعی خویش جریان یابند و بر این اساس به موقع حقایق را خواهد گفت.

ص: ۱۹۴

راز دل

بنا به روایتی، امیر مومنان پس از هجرت به مدینه در خانه ی «سعد بن معاذ» فرود آمد. و پس از این رخدادها بود که «سعد بن معاذ» در یکی از بوستان های مدینه به حضور آن حضرت شرفیاب شد و ضمن گفتگوی با او، پرسید: چرا به منظور خواستگاری از «فاطمه»، گرانمایه ی پیامبر نزد پسر عمویش نمی رود؟ و بدینصورت امیر مومنان را به منظور شتافتن به حضور پیامبر و خواستگاری از دخت فرزانه ی آن حضرت ترغیب کرد.

در کتاب «منتخب العمال» آمده است که: «عمر» نزد امیر مومنان آمد و به آن حضرت گفت: چرا به خواستگاری فاطمه علیهاالسلام نمی روی؟

علی فرمود: می ترسم پاسخ مثبت دریافت ندارم.

«عمر» گفت: اگر پیامبر «فاطمه» را به ازدواج تو در نیاورد پس او را به که خواهد داد؟ در حالی که تو نزدیکترین انسانها به او هستی؟

واقعیت این است که امیر مومنان در طول زندگی خویش هیچگاه نزد هیچ کس از فاطمه علیهاالسلام نام نبرده بود و به دلیل شرم و حیاء از پیامبر خدا، نمی توانست راز دل خویش را به زبان آورد.

افزون بر این مشکل، آن حضرت دچار مشکلات مادی و تنگنای اقتصادی بود و به دلیل هدفداری و فداکاری و جهاد و تلاش همیشگی اش در راه حق و عدالت، دستش از ارزشهای مادی تهی بود و در مدینه امکانات زندگی و خانه ی مسکونی و مزرعه ای از خود نداشت. در این صورت کجا و چگونه می توانست با دخت فرزانه ی پیشوای توحید پیمان زندگی ببندد؟ و کجا می توانست مسکن گزیند؟

از سوی دیگر فاطمه علیهاالسلام نیز بانویی نبود که بتوان ازدواج با او را ساده و آسان ارزیابی کرد! اما از آنجایی که هدف از پیوند خانوادگی تشکیل نظام خانواده است

ص: ۱۹۵

و مسئله ی جسمی و جنسی در صدر هدفها قرار ندارد و در ضمن آن گنجانده شده است، از این رو اسلام رسالت خویش را در این مورد گسستن زنجیرها و کندهایی می نگرد، که سنت پسندیده ی ازدواج را برای نسل جوان سخت و غیر قابل دسترسی ساخته است.

اسلام آمده است تا این غل و زنجیرهای اوهام و خرافات و عادتها و دنباله رویهای غلط و بی اساس را که راه رسیدن به این واقعیت طبیعی و فطری را مسدود ساخته است، در هم نوردد و آن را از دسترس مردم، بویژه نسل جوان قرار دهد، چرا که تشکیل خانواده و ازدواج در نگرش اسلامی از ضروریات زندگی و از لوازم بقای نسل و نظام خانوادگی و اجتماعی است.

با این نگرش صحیح و انسانی است که ازدواج از دیدگاه اسلام ساده و آسان طراحی می گردد و پیشوای بزرگ توحید از آنجایی که پیام آور خدا و رهبر و مقتدای راستین امت بزرگ اسلام است و همه ی رفتار و کردار و گفتار و عملکردش باید برای همه ی عصرها الگو و نمونه باشد، در مرحله ی نخست بوسیله ی گفتار و سخت و آنگاه بوسیله ی کردار و عملکرد با روشهای خرافی و عادتهای جاهلی و کفرآمیز پیکار می کند و همه ی موانع را درهم می نورد.

احیاء حقوق زن

به همین دلیل است که وقتی امیر مومنان به خواستگاری فاطمه علیهاالسلام آمد، پیامبر با اینکه به صراحت قرآن شریف بر تمامی مردان و زنان باایمان و دخت فرزانه ی خویش مقام سررشته داری و زعامت دارد. با این وصف بخاطر احترام به شخصیت والای سالار بانوان، پیش از مشورت با او و کسب رضایت و اجازه ی او، با ازدواج علی علیه السلام با دخترش اعلان موفقیت نکرد بلکه از خود «فاطمه» نظرخواهی نمود.

پیامبر با این کار بی سابقه در آن دنیای آشفته ی جاهلیت این بار فراتر از گفتار و پیام، در میدان عمل، حقوق و شخصیت زن را احیاء کرد و اعلام فرمود که در مسئله ی زندگی

مشترک و آغاز آن، موافقت دختر شرط ازدواج است، چرا که این دختر است که می خواهد با همسر آینده ی خویش زندگی کند و با او در زندگی شریک گردد. و شوهر دادن دختر بدون اعلان موفقیت و رضایت از سوی خود او، در حقیقت پایمال کردن شخصیت و هدر دادن کرامت و موقعیت اوست و نشانگر این حقیقت تلخ و غمبار است که او در مورد زندگی و آینده و شریک زندگی خویش حق تصمیم گیری و اعلان رای ندارد و بسان حیوان و پرنده ی خانگی است که در خرید و فروش یا بخشیدن او به دیگری نیازی به تفکر و اندیشه و انتخاب و رضایت او نیست.

تصمیم تاریخساز فاطمه

پس از خواستگاری امیر مومنان پیامبر فرمود: علی جان! واقعیت این است که پیش از تو بسیاری دیگر به خواستگاری «فاطمه» آمده اند و من تقاضای آنان را با او در میان نهاده ام اما در چهره ی تابناکش به روشنی آثار نارضایتی و عدم موافقت را خوانده ام، اینک شما باش تا برگردم.

پیامبر برخاست و نزد دخت یگانه و بی همتای خویش آمد و تقاضای امیر مومنان و دعوت او برای زندگی مشترک با «فاطمه» را، با او در میان گذاشت و به انتظار پاسخ نشسته بود.

در چنین شرایطی، گاه پدر خیرخواه و دلسوز ناگزیر می گردد که ویژگیهای اخلاقی و انسانی خواستگار، سن و سال و شرایط جسمی، شغل و دیگر خصوصیات او را برای دخترش در صورتی که آشنا نباشد روشن سازد تا دخترش از روی بینش و آگاهی و دانایی تصمیم به ازدواج بگیرد اما در مورد خواستگاری علی علیه السلام از «فاطمه» نیاز به این مراحل نبود، چرا که علی چهره ای شناخته شده تر از آن داشت که نیاز به معرفی داشته باشد و خود دخت فرزانه ی پیامبر او را به شایستگی می شناخت و از سابقه ی

درخشـان و ویژگیهای اخلاقی و کمالات انسانی و درایت و جوانمردی او آگاه بود. به همین جهت هم، پیامبر گرامی به همین بسـنده کرد که بگوید: «فاطمه» جان! «علی» کسی است که خویشاوندی و برتری و پیشتازی اش در اسلام برایت روشن است و من از پروردگار خویش همواره خواسته ام که شایسته ترین و محبوب ترین انسانها را به همسری تو برگزیند و اینک این «علی» است که خواهان توست، نظرت در مورد پیشنهاد او چیست؟

فاطمه سخنان پیامبر را تا آخرین واژه به دقت شنید و بجای پاسخ صریح، سکوت پرمعنا را برگزید بی آنکه علائم و نشانه های نارضایتی و عدم موافقت از خود نشان دهد.

پیامبر به دقت بر سـیمای دخترش نگریست و نه تنها آثار نارضایتی ندیـد که از سـیمای پرشـکوه او شوق و رغبت پیوند با علی علیه السلام را خواند. اینجا بود که برخاست و فرمود: الله اکبر... سکوت ها اقرارها

یک ازدواج نمونه

پیامبر گرامی سـکوت دخت گرانمایه خویش را موافقت او با این پیشنهاد ارزیابی کرد، چرا که از دختر جوان و سراپا عفاف و قداست و حیایی چون «فاطمه» نباید انتظار پاسخ صریح داشت. اگر او با این پیوند موافق نبود علائم نارضایتی خویش را بگونه ای مـدبرانه و شایسـته نشان می داد و یا به صـراحت اعلان مخالفت می کرد، چرا که مخالفت صـریح مانعی با حیاء نـدارد، در صورتی که موافقت صریح چرا...

به هر حال پیامبر نزد امیر مومنان بازگشت و موافقت دخترش را به اطلاع او رسانید و آنگاه در مورد آمادگی امیر مومنان، با او به گفتگو نشـست، چرا که می بـایست مسـئله ی «مهر» مشـخص شود. به علاـوه ازدواج دختر پیامبر با برترین و والاترین تربیت یافته ی

مکتب و راه و رسم انسانسازش علی، یک ازدواج نمونه و یک الگوی همیشه است که بی تردید در همه ی قرنها و نسلها جلوهای خاص خواهد داشت. از این رو می بایست همه ی جنبه های آن در نظر گرفته شود و با اینکه باید در نهایت سادگی و سهولت و شایستگی انجام پذیرد در همان حال باید از هر نوع سستی و بی برنامه گی اجتناب شود.

صفا و راستی خالص و صدها درس دیگر

با توجه به این نکات بود که پیامبر گرامی رو به امیر مومنان کرد و فرمود: آیا چیزی از امکانات مالی و اقتصادی برای ازدواج در اختیار دارد؟

آن حضرت پاسخ داد: پدر و مادرم فدایت باد! به خدای سوگند شرایط اقتصادی من بر شما پوشیده نیست. همه ی ثروت من در حال حاضر یک شمشیر ستم سوز است و یک زره برای جهاد و یک شتر آبکش برای کسب و کار.

آری! این دارایی علی علیه السلام است و این تمامی امکانات مالی و اقتصادی اوست که می خواهد با دخت یگانه ی پیامبر پیمان زندگی ببندد.

پیامبر گرامی در برابر صداقت و جوانمردی وصف ناپذیر امیر مومنان در اوج کرامت و بزرگواری فرمود: علی جان! اما در مورد شمشیرت نظرم این است که شما به او نیازمندی تا بوسیله ی آن در راه خدا و دفاع از حقوق و امنیت انسانها به جهاد برخیزی و دشمنان تجاوز کار خدا را سر جایشان بنشانی. در مورد شترت نیز نظرم این است که آن هم وسیله ی کار و درآمد توست. بوسیله ی آن، هم نخلستانت را آب می دهی و برای خانواده ات هزینه ی زندگی فراهم می آوری و هم زاد و توشه ی سفرت را جابجا می نمایی. اما من دخت فرزانه ام را به ازدواج تو در خواهم آورد و در برابر این پیمان برای زندگی مشترک و به نشان صفا و صداقت، اینک زره ات را بفروش و پول آن را بیاور تا ترتیب این کار را بدهم.

این زره را امیر مومنان در پیکار «بدر» بدست آورده بود و به هنگام تقسیم غنایم نیز

دخت گرانمایه ی پیامبر در آستانه ی ازدواج

پیامبر آن را به آن حضرت عنایت فرموده و به زره «حطمیه» معروف بود، چرا که هر شمشیری به آن برخورد می کرد در هم می شکست.

امیر مومنان به دستور پیامبر به بازار شتافت و زره مورد اشاره را به حدود پانصد درهم فروخت و پول آن را به پیشوای بزرگ توحید و آزادگی تقدیم داشت و مقرر گردید که این پول، «مهر» برترین و والاترین بانوی جهان هستی، سالار زنان گیتی و دخت فرزانه ی سالار پیام آوران خدا، محسوب گردد.

پیامبر گرامی بدینسان و با این مقدمات، دخت نمونه ی خویش را به ازدواج امیر مومنان درآورد و با همین سادگی و سهولت و بزرگمنشی این پیوند پرشکوه انجام پذیرفت تا زنجیرهای گران اوهام و خرافات و تقلیدهای احمقانه ای که بر دست و پای مردم پیچیده شده بود، همه را درهم نوردد و مردم که در مقام و منزلت علمی و عقیدتی و معنوی هرگز با این خاندان شکوهبار قابل مقایسه نیستند، از شیوه ی انسانی و آزادمنشانه ی آنان پیروی کنند. پیامبر دخت گرانمایه اش را که سالار زنان گیتی بود با مهریه ای اندک به عقد شهسوار اسلام درآورد تا دختران آزاده و روشنفکر و اندیشمند مسلمان، خویشتن را از این قید و بندها و آداب و رسوم غلط و مهریه های سنگین و تشریفات کمرشکن رها سازند و از ازدواج سهل و آسان و بر اساس صفا و عشق پاک و وفا سرباز نزنند. آری پیامبر علاوه بر آنچه رفت ده ها و صدها درس دیگر برای زندگی داد که اینک از آنها می گذریم.

در آسمانها

آری برنامه ی این پیوند پرشکوه و پرمعنویت در مدینه و در فرودگاه وحی و رسالت به همین صفا و سادگی تنظیم گردید، اما خدای جهان آفرین حرمت و کرامت بانوی بانوان را سخت پاسخ داشت و پیش از آنکه پدر گرانمایه اش او را به ازدواج علی علیه السلام درآورد، او در اوج آسمانها به امیر مومنان تزویج فرمود.

ص: ۲۰۰

این مسئله نباید شگفت انگیز بنظر برسد، چرا که این کار بی سابقه نیست. خداوند بانوی باایمانی چون «زینب» را که از نظر مقام و منزلت هرگز به پای دخت فرزانه ی پیامبر «فاطمه» علیهاالسلام نمی رسید، تکریم کرد و در آسمانها او را به عقد پیامبر خویش درآورد. و نیز بانوی باایمانی را که سخت شیفته ی معنویت و شکوه پیامبر بود و خویشتن را به آن حضرت بخشیده بود، خداوند او را به پیامبرش تزویج کرد.

با این بیان چه مانعی به نظر می رسد که برای پیوند امیر مومنان و فاطمه علیهاالسلام نیز همانگونه که انبوه روایات نشانگر آن است، مجلس شکوهباری در آسمانها برگزار شود و فرشتگان گرانمایه در آن گرد آیند؟

آری این همه شکوه بخاطر دخت گرانمایه ی پیامبر و پدر گرانقدر و شوی والامقام و فرزندان ارجمند اوست که بزودی دیده به جهان خواهند گشود و پیشوایان آزادی و حجت های خدا بر تمامی بندگان او خواهند بود.

به هر حال روایات نشانگر آن است که بخاطر گرامیداشت این پیوند مقدس و پرمعنویت، محفل پرشکوه عقدی در آسمان چهارم و در «بیت المعمور» برگزار گردید. این محفل از چنان شکوه و عظمتی برخوردار بود که در کران تا کران هستی تک و بی نظیر بود، چرا که تمامی فرشتگان آسمانها به فرمان خدا در آسمان چهارم گرد آمدند و جایگاهی از نور نصب شد. آنگاه خداوند به فرشته ای از فرشتگان بلندمرتبه اش به نام «راحیل»، که خوش بیان ترین و خوش سخن ترین آنهاست، فرمان داد تا بر آن جایگاه شکوهبار کرامت صعود کند و پس از ستایش شایسته و بایسته ی خدا لب به سخن گشاید و خبر پیوند مقدس و پرمعنویت فاطمه و امیر مومنان را به آگاهی همگان برساند و عقد آن دو فرزانه ی جهان هستی را بخواند.

از این رو آن فرشته ی گرانمایه به فرمان خدا بر بالای منبر رفت و چنین گفت:

ستایش از آن خداوندی است که پیش از تمامی پدیده ها و آفریده های خویش وجود داشته و پس از پایان عمر همه ی موجودات نیز باقی و جاودانه خواهد بود. او را

ستایش می کنیم که ما را فرشتگان روحانی و معنوی آفرید. به پروردگاری او با همه ی وجود اقرار و اعتراف می نماییم و بر نعمت های بی پایانش بر خود، او را سپاس می گذاریم، چرا که اوست که حرص و شهوات را از ما دور ساخت و تلاش و کوشش ما را در ستایش و بندگی و تقدیس خویش قرار داد.

او را سپاس می گوییم که گستراننده ی مهر و رحمت و ارزانی دارنده ی نعمت است. آن خدایی که از کفر و شرک مشرکان و کافران پاک و منزه است و از بافته های دروغ پردازان برتر و بالاتر و والاتر است.

آنگاه افزود:

هان ای فرشتگان و ای آسمانیان!

خدای بی همتا که فرمانروای جهان هستی است، اینک برگزیده ی کرامت و بنده ی پرشکوه خویش «علی» را برای «فاطمه» سالار زنان گیتی و دخت فرزانه ی برترین پیام آوران و سالار فرستادگان و سفیران و پیشوای پرواپیشگان برگزید و بدینسان حلقه ی ارتباطی نبوت را به ریسمان مردی از خاندانش که یار و یاور همیشه و تصدیق کننده ی راستین و پیشتاز و پراخلاص در دین و آیین بود پیوند داد. آری اینک این علی است که به افتخار وصال «فاطمه ی بتول» دخت بی همتای جهان هستی نائل آمده است.

آنگاه پس از این، فرشته ی با عظمت خدا، جبرئیل پیام آفریدگار هستی را در محفل و مجلس عقد «فاطمه»، در آسمان چهارم، بدینصورت قرائت کرد:

«ستایش از آن من و شکوه و عظمت، ویژه ی من خواهد بود و مردمان همگی بندگان و آفریده من هستند. اینک من بنده ی شایسته ی خویش «فاطمه» را به عقد برگزیده ی بندگانم «علی» درآوردم. هان ای فرشتگان همگی گواه باشید.»

لازم به یادآوری است که این روایت را گروهی از دانشمندان اهل سنت نیز روایت کرده اند که از جمله ی آنان، صاحب کتاب «نزهه المجالس» به نقل از «جابر بن عبدالله

انصاری» آورده است که:

«ام ایمن» (که بـانوی بهشتی و باایمـانی بود) بر پیامبر وارد شـد در حالی که گریه می کرد. پیامبر از علت گریه ی او جویا شـد که گفت: مردی از انصـار دخـترش را شوهر داده و در عروسـی او بر سـر دخـترش شـکر و بـادام افشانـده است و من بـا دیـدن تشریفات آنها به یاد مراسم پرصفا و ساده و پرمعنویت عقد «فاطمه» افتادم که شما چیزی بر سرش نیفشاندید.

پیـامبر گرامی فرمود: سوگنـد به خـدایی که مرا به رسـالت برانگیخت، هنگـامی که خـدا «فـاطمه» را به عقـد «علی» درآورد به فرشـتگان مقرب خویش فرمـان داد تـا بر گرد عرش او گرد آینـد و همه ی آنهـا، که «جبرئیل» و «میکائیل» و «اسـرافیل» نیز در میان آنها بودند گرد آمدند. آنگاه به پرندگان دستور داد به نغمه سرایی بپردازند و به درخت «طوبی» فرمان رسید که مروارید تازه و لولو شفاف و در سفید و زبرجد و یاقوت سرخ بر آنها بپراکند.

در روایـت دیگری آمـده اسـت که: محفـل پرشـکوه عقـد «فـاطمه» و «علی» در شب معراج و در کنـار «سـدرهالمنتهی» برگزار گردیـد و آن شب خـدا به «سـدرهالمنتهی» فرمان داد که: آنچه داری بیافشان و نثار نما! و آن هم به فرمانبرداری از خدا بارانی از در و گوهر و مرجان ببارانید.

«حافظ ابونعیم» در کتاب خویش به نقل از «عبدالله بن مسعود» آورده است که:

...آنگاه خداوند به درخت بهشتی دسـتور داد تا زر و زیور و جواهرات و حله های پرشـکوه را گرد آورد و همه را بر فرشتگان نثار کند. آن روز هر کدام از فرشتگان بیشتر از دیگران برمی داشت تا روز رستاخیز بر آن مباهات کند.

این روایت را گروهی دیگر از دانشمندان اهل سنت از جمله:

«خوارزمی» در «مقتل الحسین»،

«عسقلانی» در «لسان المیزان»،

و نیز در «تهذیب التهذیب»،

ص: ۲۰۳

و «قندوزی» در «ینابیع الموده»، روایت کرده اند.

و نیز «نزهةالمجالس» از «انس بن مالک» آورده است که: روزی به همراه پیامبر گرامی در مسجد بودیم که آن حضرت خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«این فرشته ی وحی است برایم پیام آورده است که خدا «فاطمه» را به ازداج تو درآورده و چهل هزار فرشته را گواه عقد گرفته و به درخت «طوبی» وحی فرموده است که بر آنان در و یاقوت و زیور و جواهرات بپراکند...»

این روایت را دانشمندان اهل سنت «سیوطی» نیز در کتاب خویش «تحذیر الخواص» آورده است.

وه چقدر زیبا و پرشکوه!!

آری پس از فراهم آمدن مقدمات کار، پیشوای بزرگ توحید وارد مسجد شد و بر فراز منبر قرارگرفت و در حالی که مسلمانان را گواه این پیوند ملکوتی و معنوی و شکوهمند ساخته بود، صیغه ی عقد را خواند. بدینوسیله به پیروانش آموخت که عقد ازدواج را اینگونه آشکار و باافتخار اعلان کنند و مهریه را روشن سازد و در همه ی مراحل، سادگی و سهولت و صفا و تعادل و توازن را اساس کار قرار دهند و از افراط تفریط بپرهیزند... و فرمود: «لا تغالوا فی الصداق فتکون عدواه»

«در مهریه زیاده روی نکنید و بالا نروید که خمیرمایه ی بروز دشمنی خواهد شد.»

و خود آن حضرت با نمونه قرار دادن دخت فرزانه اش، میزان مهریه را پانصد درهم مقرر کرد و به همسرانش نیز همین میزان پرداخت نمود. و پس از آن گرامی نیز پیشوایان نور یکی پس از دیگری همین را سنت و سیره قرار دادند و از آن فراتر نرفتند.

به هر حال امیر مومنان به دستور پیامبر زره را فروخت و پول آن را به آن بزرگوار تقدیم داشت و پیامبر آن پول را به سه بخش تقسیم کرده، بخشی از آن را برای خریدن وسایل زندگی به عنوان جهیزیه، و بخش دیگر آن را برای تهیه عطریات عروسی قرار

ص: ۲۰۴

داد و سومین بخش آن را نزد «ام سلمه» سپرد تا به هنگام فرارسیدن شب عروسی آن را به امیر مومنان باز گرداند تا بتواند از میهمانان خویش پذیرایی کند.

گفتنی است که این پیوند مبارک و پرشکوه موجب برانگیخته شدن حسادتها و دشمنی ها در برخی دلها و قلبها گردید، بویژه که بسیاری پیش از امیر مومنان به خواستگاری «فاطمه» شتافتند اما پاسخ منفی دریافت داشته و یا پیامبر از آنان روی گردانید.

از این رو جای شگفتی ندارد که برخی از قریش نزد پیامبر گرامی حضور یابند و بر آن حضرت خورده گیرند، که چرا دخت فرزانه اش را با مهریه ی اندک به امیر مومنان داده است؟ و آنگاه پاسخ بشنوند که هان ای مردم! «فاطمه» را من به «علی» نداده ام بلکه شبی که مرا به آسمانها بردند، خداوند آن شب در آنجا و در کنار «سدره المنتهی» این پیوند را مقرر کرد.

و به صراحت به آنان بفرماید که:

«من هم بسان شما بشری هستم. در نیان جامعه ی شما، همسر برمی گزینم و به شمایان دختر به ازدواج می دهم. اما بدانید که در مورد «فاطمه» کار به دست من نبود، چرا که دستور ازدواج او از آسمان فرود آمد.»

بسوی بازار برای خرید

پیامبر گرامی مقداری از پول مورد اشاره را به «ابوبکر» داد تا به همراه «بلال» و «سلمان» به بازار بروند و مقداری اثاثیه زندگی برای دو همسر جوان و گرانمایه فراهم آورند و به آنان اختیار داد که آنچه را صلاح می دانند خریداری کنند.

از «ابوبکر» آورده اند که: پولی را که پیامبر خدا به من داد شصت و سه درهم بود و اثاثیه ای که خریداری شد عبارت بود از:

۱- دو دست رختخواب مصری که محتوای یکی از آنها از لیف و دیگری از پشم گوسفند بود.

ص: ۲۰۵

۲- فرشی از جنس پوست

۳- یک بالش از پشم که از لیف خرما پرشده بود.

۴- یک عبای بافت خیبر

۵- یک مشک برای حمل آب

۶- تعدادی کوزه ی آب و دیگر ظروف

۷- یک آفتابه ی قیر اندوده شده

۸- یک عدد پرده ی پشمی نازک

۹- یک عدد پیراهن هفت درهمی

۱۰- یک روسری چهار درهمی

۱۱- یک عدد حوله ی تیره رنگ

۱۲- یک تخت به همراه روتختی تهیه شده از برگ درخت خرما

۱۳- چهار عدد پشتی

۱۴- یک حصیر

۱۵- یک آسیای دستی

۱۶- یک عدد ظرف بزرگ مسی

۱۷- یک ظرف برای شیر

۱۸- و مشک دیگری برای آب...

پس از اینکه اثاثیه ی مورد نظر خریداری گردید، برخی از کالاهای مورد اشاره را «ابوبکر» و برخی دیگر را همراهان او به طرف خانه آوردند و همه را به «ام سلمه» تحویل دادند. پیامبر گرامی از اثاثیه ی آماده شد بازدید فرمود و به خانواده ی نمونه و پرشکوه جدیدی که در حال شکل گرفتن بود، دعا کرد.

در روایت دیگری آورده اند که آن حضرت رو به بارگاه خدا آورد و گفت:

«خداونـدا! به خانـدانی که ظروف آنها سـفالین است، خیر و برکت خویش را بباران!» و این صورت کامل جهیزیه دخت سالار پیامبران و سفیران خداست که خود برترین زن و پرشرافت ترین دختر و سالار تمامی زنان گیتی بود.

پیامبر گرامی بدینسان این درس را آموختند که نیک بختی و سعادت خانوادگی از راه تجمل و زرق و برق و اسراف و تبذیر، تامین نخواهد گشت، چرا که لباسهای فاخر، صندلیها و مبلهای پر زرق و برق، جواهرات و زیورآلات گرانبها، ظرفهای طلا و نقره و بلورین، فرشها و پرده های گرانقیمت، کاخهای سر به آسمان کشیده، اتومبیلهای آخرین مدل، لوسترها و سقف آویزها و تجهیزات سرد کننـده و گرمابخش الکتریکی، و وسایل رنگارنگی بسان اینها، آنگونه که مردم اسرافکار و ولخرج و بی فرهنگ و بی محتوا می پندارند، هیچ کدام نمی تواند خلاق نیک بختی خانوادگی گردد و سعادت و امنیت به ارمغان آورد.

چه بسیار بانویی که در زیباترین لباس می خرامد و روی فرشهای ظریف و تماشایی و خیره کننده می نشیند و انواع زر و زیور بر دستها و گردن و گوشهایش می درخشد اما با همه ی وجود از ژرفای جان احساس می کند که در اعماق دوزخ زندگی می کند و خود را در زندگی، نگونبخت می نگرد اما در برابر آن چه بسا زنی که در کلبه و یا خانه ی ساده و باصفایی بساط زندگی گسترده است و به دست خود گندم آرد می کند و خمیر فراهم می آورد و نان می پزد نظافت می کند و بچه ی خویش را شیر می دهد و در سادگی و محرومیت بسیار روزگار می گذراند و از امکانات پر زرق و برق زندگی محروم است اما خویش را نیک بخت و سرفراز احساس می کند و خانه ی ساده ی خویش را بهشت دنیا می نگرد.

این واقعیت در مورد مردان نیز همین گونه است. گاه می نگرد که کاخ سر به آسمان ساییده ای با همه ی امکانات برای بسان دوزخ جلوه می کند و با رنج و درد وارد آن می شود و از آن خارج می گردد، گویی در بند است، در قفس اسیر شده است و برای

نجات دقیقه شماری می کند. و در برابر آن، گاه انسانی را خواهید دید که در خانه ی ساده و باصفای خویش احساس آرامش و آسایش و نیک بختی می کند. نمی خواهد آن را ترک کند، چرا که خانه را بهشت آمال و آرزوهای خویش می نگرد.

و دریغ و درد که اینک در روزگاران ما میلیونها پسر و دختر جوان چنین می پندارند که نیک بختی خانوادگی و زندگی لبریز از سعادت، تنها از راه ثروت و امکانات گسترده بدست خواهد آمد و ثروتمندان اسرافکار و ولنگار را نیک بخت می نگرند و صفا و سادگی و پارسایی را نشان عقب ماندگی و بدبختی ارزیابی می کنند و با این پندار از تشکیل خانواده و ازدواج می گریزند، گویی در انتظارند که نیک بختی زنگ در خانه ی آنان را بزنند، و این نیز نشاید!

سند آسمانی یا «مهریه» حقیقی فاطمه

در صفحات گذشته از نظر شما خواننده ی گرامی گذشت که؛ فاطمه علیهاالسلام دخت ارجمند پیامبر بر اساس خواسته ی پدرش در پیوند با امیر مومنان

، به مهریه ای اندک بسنده نمود و از هر گونه بها دادن به ارزشهای مادی چشم پوشید تا این درس آموزنده را به انسانهای آزاده و وارسته بیاموزد که چگونه باید در زندگی به ارزشهای معنوی و انسانی بها دهند.

اما مفهوم پذیرش این مهریه اندک از سوی بانوی نمونه ی اسلام این نبود که سالار بانوان گیتی موقعیت والا ـ و منزلت شکوهبار و شرافت بی همانند خویش را به بوته ی فراموشی سپرده و از یاد برده باشد بلکه مقام پرفراز و حقیقت والا و قداست و فضایل خویش را پاس داشته است و با تحقق بخشیدن به اهداف بلند دین و پدر گرانقدرش، برترین و شکوهبارترین پاداشها را از آن خود ساخته است.

«احمد بن یوسف دمشقی» در کتاب خویش «اخبارالدول و اثارالاول» در این مورد آورده است که:

دخت ارجمند پیامبر هنگامی که شنید پدر گرانمایه اش پس از رضایت او، وی را به ازدواج علی علیه السلام درآورده و صداق او را بسیار اندك قرار داد، به آن حضرت گفت:

«ای پیامبر خدا! دختران مردم عادی نیز همینگونه ازدواج می کنند و مهریه ی آنان از همین درهم ها و دینارهای دنیوی است، پس فرق ما و آنان چیست؟ من از شما تقاضا می کنم که این مهریه دنیوی و مادی را به شوی گرانقدرم علی علیه السلام باز گردانی و خود از خدا بخواهی که مهریه ی مرا شفاعت گناهکاران امت قرار دهد.»

درست پس از این خواسته ی فاطمه علیهاالسلام بود که فرشته ی وحی فرود آمد و کاغذی از حریر با خود آورد که در آن اینگونه نوشته شده بود:

«خداوند مهریه ی فاطمه را شفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داد.»

و به همین دلیل هم بانوی بانوان آن سند آسمانی را نگاه داشت تا به هنگامه ی مرگ در درون کفن او قرار دهند و فرمود:

«هنگامی که در روز رستاخیز برانگیخته شدم، این سند آسمانی را بدست می گیرم و طبق آن از گناهکاران امت پدرم پیامبر، به اذن خدا و خواست او، شفاعت می نمایم.» این روایت همانگونه که از نظرتان گذشت نمایشگر عظمت و شکوه بانوی بانوان و همت والای اوست، چرا که او از پدرش می خواهد که این موقعیت رفیع و این مقام پرفراز را برای او بخواهد و دعای پیامبر نیز مورد پذیرش قرار می گیرد و در برابر خواسته ی پیامبر آن سند آسمانی فرود می آید که به خواست خدا در روز رستاخیز حقیقت آن برای همه روشن می شود.

در این مورد «صفوری» در کتاب خویش «نزهةالمجالس» از «نسفی» آورده است که: فاطمه علیهاالسلام از پیامبر گرامی تقاضا کرد که خداوند مهریه ی او را شفاعت امت پیامبر در روز رستاخیز قرار دهد و پذیرفته شد و در آن روز است که مهریه ی خویش را خواهد خواست.

به هر حال روایات بسیاری از امامان نور بیانگر آن است که خدای جهان آفرین

ص: ۲۰۹

در روز رستاخیز جزء مهریه ی فاطمه علیهاالسلام شفاعت او را در حق گناهکاران امت پیامبر، قرار داده است.

و ما در بخش پایانی خویش روایاتی را که در این مورد رسیده است، ترسیم خواهیم کرد.

مراسم عروسی و مقدمات آن

اشاره

میان مراسم عقد و عروسی دخت گرانمایه ی پیامبر، فاصله ای کوتاه افتاد اما این فاصله دلیل خاصی نداشت بلکه بدان جهت بود که از سویی امیر مومنان از پیامبر گرامی خجالت می کشید که گام به پیش نهد و همسر خویش را به خانه ببرد و از د گر سو، پیامبر خدا نیز بخاطر گرامیداشت شکوه و عظمت دخت ارجمندش نمی خواست در این مورد پیشگام گردد و پیش از پیشنهاد شوی ارجمند «فاطمه»، وی را به خانه ی او بفرستد.

این فاصله میان مراسم عقد و عروسی به ظاهر چند ماه به طول انجامید و جریان مسکوت ماند اما سرانجام «عقیل» نزد امیر مومنان رفت و دلیل سکوت وی را پرسید و از او خواست که مقدمات عروسی را فراهم آورد.

علی علیه السلام از پیامبر خجالت می کشید که از عروسی «فاطمه» سخن به میان آورد اما «عقیل» موضوع را پی گرفت و سرانجام تصمیم بر آن شد که با هم نزد پیامبر شرفیاب گشته، موضوع را با آن حضرت در میان نهند.

علی علیه السلام و عقیل در راه شرفیابی به محضر پیامبر به «ام ایمن» برخورد کردند و او به آنان توصیه کرد که اجازه دهند تا انجام این کار را او به عهده گیرد. و آنگاه نزد «ام سلمه» آمد و جریان را با او در میان نهاد و به همراه دیگر همسران پیامبر، همگی به محضر آن حضرت شرفیاب شدند.

هنگامی که در حضورش نشستند، گفتند: ای پیامبر خدا! پدر و مادرمان فدای شما

باد! ما بخاطر کاری مهم به اینجا آمده ایم، کاری که اگر بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» زنده بود چشمش بوسیله ی آن نورباران می گشت.

پیامبر مهر و عدالت با شنیدن نام «خدیجه» باران اشک از دیدگان فروباراند و فرمود: از «خدیجه» سخن گفتید؟ کجا همانند او پیدا می شود؟

او بود که در راه دین خدا و پیشرفت آن مرا یاری کرد و با دارایی و ثروت هنگفت خویش مرا در راه هدفهای الهی مدد رساند و آنگاه خدا به من فرمان داد که به «خدیجه» بشارت دهم که به پاس رنجها و تلاشها و فداکاریهایش، خداوند در بهشت پرطراوت زیبای خویش، خانه ای از زمرد برای او ساخته است. خانه ی پرشکوهی که در آن نه هیاهویی خواهد بود و نه رنج و دردی.

«ام سلمه» می افزاید: پس از سخن پیامبر در مورد بانوی خردمند جهان عرب، گفتیم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرمان فدایتان باد! هرچه پیرامون شخصیت ارجدار «خدیجه» بفرمایید درست است اما اینک او بسوی پروردگار خویش شتافته است و نعمت های خدا بر او گوارا باد و خدا ما را با او در درجات بهشت و آمرزش و خشنودیش گرد آورد. اما ای پیامبر خدا! این علی علیه السلام است که برادر شما در دین و در نسبت پسرعموی شماست. تقاضای او این است که به لطف خویش همسر گرانمایه اش، فاطمه علیهاالسلام را به خانه ی او روانه سازید تا بر اساس مهر و صفا با هم زندگی مشترک را آغاز کنند.

در روایت دیگری آمده است که سخنگوی بانوان «ام ایمن» بود و او بود که گفت: ای پیامبر خدا! اگر «خدیجه» اینک در قید حیات بود، دیدگانش به عروسی «فاطمه» نورباران می گشت. واقعیت این است که علی علیه السلام می خواهد همسر گرانقدرش را به خانه ی خویش ببرد. تقاضای ما اینک این است که با روشن ساختن چشم «فاطمه» به جمال همسر گرانمایه اش «علی»، به آن دو امکان آغاز زندگی مشترک بدهید و ما را نیز با انجام این عروسی شادمان سازید.

پیامبر گرامی فرمود: چرا «علی» خودش خواسته اش را مطرح نمی کند؟

«ام ایمن» پاسخ داد: از شما خجالت می کشد.

فرمود: او را نزد من بیاورید تا ترتیب کار را بدهم.

«ام ایمن نزد امیر مومنان آمد و به او که در انتظار دریافت پاسخ پیامبر بود، گفت: آن حضرت شما را می خواهد.

او به همراه آن بانو نزد پیامبر آمد و پس از سلام، با وقار و ادب در گوشه ای نشست و از شدت حیا سر به زیر افکند.

پیامبر از او پرسید: علی جان! آیا دوست داری همسرت را به خانه ات ببری؟

پاسخ داد: آری، پدر و مادرم فدایت باد!

پیامبر فرمود: بسیار خوب، به خواست خدا امشب یا شب آینده همسرت در خانه ات بود. اینک برو خانه ای فراهم ساز تا «فاطمه» در آنجا فرود آید.

علی علیه السلام گفت: من در مدینه خانه ای جز خانه ی «حارثه» سراغ ندارم.

پیامبر فرمود: ما بدان جهت که همه ی خانه های «حارثه» را برای سکونت خود و نزدیکانمان گرفته ایم دیگر از او خجالت می کشیم، اما این جریان به گوش «حارثه» رسید. به سرعت نزد پیامبر شتافت و گفت: «ای پیامبر خدا! هستی و امکانات و جان من از آن خدا و پیامبر اوست. به خدای سوگند چیزی در نظرم دوست داشتنی تر از آن نیست که شما آن را از من بپذیرید. به خدای سوگند آنچه از ثروت و خانه و امکاناتم را شما بگیری، از آنچه نزد خودم باشد محبوب تر است و خانه، خانه ی شماست.»

راستی که شگفتا از این ایمان به خدا و پیامبر!!

و شگفتا از این ایمان و عقیده ی راستین به جهان دیگر و پاداش آن!

بدینسان «حارثه» یکی از خانه های مسکونی خویش را در اختیار «علی» علیه السلام نهاد و آن حضرت نیز به سر و سامان بخشیدن بدان و آراستن اطاق ویژه ی عروسی پرداخت.

اطاق برترین دختر دنیا

جالب است که وضعیت خانه ی امیر مومنان و اطاق برترین بانوی گیتی را بنگریم که چگونه است!

مورخان آورده اند که:

علی علیه السلام کف اطاق را از شنهای نرم فرش کرد و چوبی به منظور آویختن مشک بر دیوار اطاق نصب نمود و سبو و کوزه ی آبی فراهم آورد و چوبی نیز بجای جالباسی از این دیوار تا دیوار دیگر نصب کرد. آنگاه کف اطاق را با فرشی که چیزی جز پوست گوسفند نبود، فرش نمود و بالشی هم از لیف خرما در کنارش قرار داد.

آری اینها اثاث و وسایل زندگی شهسوار اسلام بود.

در صفحات گذشته یادآور شدیم که پیامبر مهریه ای را که از امیر مومنان دریافت داشت، بر سه بخش تقسیم کرد؛ یک سوم آن را به خرید اثاثیه به عنوان جهیزیه اختصاص داد و یک سوم دیگرش را برای عطریات در روایات سلت برای طیب یعنی عطر فقط همچون که در اصل عربی چنین است و یک سوم آن را نیز به عنوان امانت نزد «ام سلمه» سپرد و اینک در آستانه ی عروسی، پیامبر گرامی آن پول را گرفت و بدان دلیل که امیر مومنان در آستانه ی آغاز زندگی مشترک با «فاطمه» بود و نیاز به کمک مالی داشت، آن را به او هدیه کرد و فرمود: علی جان! زیبنده است که ضیافت شامی به عنوان ولیمه ی عروسی برقرار گردد.

وه از این شرافت و بزرگمنشی!

شگفتا از این اخلاق پرشکوه و دوست داشتنی!

و به از این صداقت و صفا در مهر و عواطف انسانی!

در آستانه ی عروسی، برخی از یاران برای امیر مومنان هدیه هایی آوردند و پیامبر مهر به داماد گرانقدر، دستور تهیه غذای شایسته و بایسته ای را داد، چرا که خدای

ص: ۲۱۳

جهان آفرین میهمانی دادن و سیر کردن دیگران را با انگیزه ی اخلاص، دوست می دارد و این بدان دلیل است که در ضیافت های خالصانه و انسانی اثرات نیک فراوانی است. هم شکمهای گرسنه سیر می شوند و هم روابط انسانها از مهر و محبت سیراب می گردد.

و پیش از این اثرات مادی و معنوی، خدای خشنود می گردد. گرچه متاسفانه در جامعه ی ما آن ضیافت خالصانه ای که «ولیمه» نام دارد، به محافل جشن آنچنانی تبدیل گشته و اطعام و سیر کردن گرسنگان و محرومان نیز جای خود را به برخی نوشابه ها یا خوردنی ها و شیرینی های تشریفاتی و بی فایده سپرده است.

ایثاری بی نظیر

نکته ای که نباید فراموش شود این است که؛ سالار بانوان، فاطمه علیهاالسلام در شب عروسی خویش رکورد انفاق خالصانه و بی نظیر را برای همیشه شکست و دست به بخشش و ایثاری در راه خدا زد که در کران تا کران تاریخ بی نظیر است.

«صفوری شافعی» در کتاب خویش از «ابن جوزی» آورده است که:

پیامبر خدا برای شب عروسی دخت فرزانه اش، فاطمه علیهاالسلام پیراهنی آماده ساخت و آن گرانمایه ی عصرها و نسلها پیراهن دیگری نیز داشت که پوشیده و اصلاح شده بود. درست شب عروسی او بود که بی نوایی در خانه ی پیامبر آمد و از بیت رفیع رسالت لباس طلبید. دخت گرانمایه ی پیامبر برخاست و نخست پیراهن اصلاح شده ی خویش را در بسته ای نهاد تا در راه خدا به او انفاق کند اما ناگهان آیه ی شریفه ی قرآن را به خاطر آورد که

«لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون.»

«شما به اوج نیکی و نیکوکاری نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق نمایید.»

و درست همین جا بود که «فاطمه» بازگشت و پیراهن عروسی خویش را از تن درآورد و به آن زن بینوا انفاق کرد و خود همان جامه ی عادی خویش را پوشید.

ص: ۲۱۴

هنگامی که خواستند عروس گرانمایه را به خانه ی امیر مومنان ببرند، فرشته ی وحی فرود آمد و پس از سلام بر پیامبر گفت:

ای پیامبر خدا! پروردگارت درود نثارت می کند و به من دستور داده است که سلام و درودی گرم نثار «فاطمه» نمایم و به همراه من ارمغانی از لباسهای بهشت نیز که از دیبای سبز تهیه شده است برای او فرستاده است.

درود بر آن دست پربرکت

به هر حال غذا آماده شد و ضمن پخته شدن گوشت و فراهم آمدن نان و خرما و روغن، پیامبر گرامی گام به جلو نهاد و آستین ها را بالا زد و روغن و خرما را با هم درآمیخت و شیرینی جالبی تهیه کرد.

آنگاه به امیر مومنان فرمود: خود به مسجد برود و مردم را برای ضیافت دعوت نماید.

علی علیه السلام وارد مسجد پیامبر شد. آنجا لبریز از جمعیت بود. در میان انبوه مردم، هم اصحاب «صفه» که از مهاجران فداکار و تهیدست بودند، حضور داشتند و هم از انصار و یاران مدینه. همه از کسانی بودند که ثروت و امکانات خویش را در راه خدا و ایمان و هجرت از دست داده بودند و اینک از ثروتمندان محسوب نمی شدند.

آن حضرت یک لحظه اندیشید که با این انبوه جمعیت و آن غذای محدود چه باید کرد؟ و در همان حال بزرگواری و عظمت مانع آن است که همه را برای ضیافت فرانخواند، بویژه که همه ی مردم آرزو داشتند در ضیافت عروسی دخت سرفراز پیامبر حضور یابند و از آن خوان پربرکت بهره ور گردند.

امیر مومنان در اندیشه بود که ایمان عمیق و تزلزل ناپذیرش به لطف خدا و دست پربرکت پیامبر، کار را بر او آسان ساخت و به او جرات و جسارت داد تا بر نقطه ی بلندی صعود کند و با صدایی رسا همگان را به مجلس ولیمه ی دخت گرانقدر پیامبر فراخواند

ص: ۲۱۵

آن حضرت با صدای رسایش فرمود:

«هان ای مردم! به ضیافت عروسی دختر پیامبر بشتابید.»

صـدای فراخوان امیر مومنان نه تنها در مسـجد که در مزارع و بسـتانهای مدینه نیز طنین افکند و زن و مرد و پیر و جوان، بسوی خانه ی پیامبر حرکت کردند و همگی از آن غذای پربرکت بهره ور شدند.

در آنجـا بود که برکت دست مبارك پیامبر آشـکار شـد، چرا که نه تنها با هجوم تمامی مردم مـدینه به آن ضـیافت خالصانه و پرشـکوه، غذا تمام نشد بلکه از آن کاسـته هم نگردید. پیامبر پس از صرف غذا بوسیله ی میهمانان، ظرفها را پر کرد و به خانه ی هر کدام از همسران خویش و ظرفی نیز لبریز از غذا به خانه ی عروس و داماد گسیل داشت.

انگیزه ی این همه احترام

خورشـید در سـینه ی مغرب ناپدیـد شـد و ساعت بردن عروس از خانه ی پیامبر به خانه ی شوی گرانقدرش، علی علیه السـلام فرارسـید. پیامبر همه ی تدابیر را برای شب عروسـی اندیشیده بود تا مراسم ازدواج دخت سرفرازش، فاطمه علیهاالسلام با وجود سادگی و سهولت و دوری از هر گونه تشریفات و تجملات از بالاترین درجه ی شکوه و زیبایی و محتوا و معنویت لبریز باشد.

و راستی که تاریـخ چنین مراسم ساده و باصـفا و پرشـکوه و معنویتی را بیاد ندارد. تا آنجایی که «هیثمی» در «مجمع الزوائد» به نقل از «جابر» می نویسد:

ما در عروسی پرشکوه «علی» و «فاطمه» حضور داشتیم، راستی که مراسمی بهتر و پرجاذبه تر از آن ندیدیم.

پیامبر به همسـران خویش دسـتور داد تا فاطمه علیهاالسـلام را برای عروسی بیارایند و آنان با مهر و شور مادری او را آراستند و عطرآگین نمودند و زر و زیورهایی به او پوشانیدند.

یکی سرمبارکش را شانه زد و دیگری آن را به گونه ای خاص تنظیم و مرتب نمود.

آنگـاه آن دخـت بهشـت، لبـاس خـاص عروسـی اش را کـه «جبرئیـل» از بهشـت به ارمغـان آورده و بی نظیر بـود به تن کرد و باشکوهی وصف ناپذیر آماده ی حرکت به خانه ی جدید خویش گردید.

روشن است که بـاران مهر و عنایت پیامبر به «فاطمه»، در میان همه ی دخترانش بی نظیر بود و این دلایل خاص خود را داشـت که مهمترین آنها ویژگیهای اخلاقی و برتریهای فکری و معنوی دخت فرزانه اش بود.

افزون بر عظمت بسـیار خود «فاطمه»، شوی گرانمایه ی او نیز علاوه بر اینکه پسرعموی پیامبر شناخته می شد، کسی بود که در حقیقت برادر، وزیر، جانشـین، پرچمـدار پرشـکوه دین و راه و رسم عادلانـه و انسانساز او، و دارای مواهب معنوی و ارزشـهای انسانی و سوابق درخشانی بود که دیگر دامادهای پیامبر نه این خویشاوندی نزدیک را داشـتند و نه این امتیازات خاص اخلاقی و عقیدتی و عملی را. و این نیز انگیزه ی دیگری بر تکریم و تجلیل بیشتر پیامبر از «فاطمه» بود.

از سوی دیگر فـاطمه علیهاالسـلام همـان دخت بهشت است که پیـامبر گرامی از آینـده ی شـکوهبار و موقعیت ممتـاز او آگـاه است. می دانـد که بزودی آیه ی مبـارکه ی «تطهیر» و «مبـاهله» و «مـودت» در مورد او و خانـدان پرافتخـارش نـازل می شود و هموست که مام فضیلت هاست و مام گرانمایه ی امامان نور، تا روز رستاخیز خواهد بود.

کاروان عروسی دخت بهشت

اشاره

سرانجام شب موعود فرارسـید، همان شبی که دخت بهشت می بایست با وجود پـدری چون پیامبر، احساسا یتیمی کند و به یاد فقـدان مادرش «خـدیجه» بیفتـد، چرا که مادر در زنـدگی دخترش نقش مهمی ایفا می کنـد. بویژه شب عروسـی دخترش عدم حضور او سخت احساس می گردد و آن شب مام پرفضیلت «فاطمه» در کنارش نبود.

خورشید آن روز در سینه ی مغرب غروب کرده بود که، پیامبر گرامی دخت پاک

و پرمعنویت خویش و داماد ارجمندش را فراخواند. «فاطمه» در حالی که لباس بلندی بر تن داشت و دامان آن به زمین کشیده می شد، به پیشگاه پدر آمد اما دنیایی وقار و شکوه و عظمت را مجسم می ساخت و از شدت حیاء عرق می ریخت.

گویی خدای پرمهر اراده فرموده بود که مراسم عروسی «فاطمه» از هر جهت شکوهبار و ممتاز باشد و پیامبر خدا نیز در این اندیشه بود که دخت بهشتی اش احساس بی مادری نکند به همین جهت و روی مصالح دیگری دستور داد مرکب خاص خویش را آوردند و پارچه ای زیبا بر روی آن افکند و از دخت عزیزش خواست که بر مرکب بنشیند.

آنگاه زمام مرکب را به دست شخصیت بزرگی چون «سلمان» داد و خودش از پی مرکب حرکت کرد.

شما ای خواننده ی گرامی، به خدایت سوگند! بیندیش که آیا تاکنون شنیده و یا نظاره نموده و یا در تاریخ بزرگان و سران جامعه ها؛ از پیامبران گرفته تا زمامداران دنیا، خوانده ای که دختری شب عروسی اش به خانه ی شوهرش روان باشد و آنگاه سالار پیامبران خدا مرکب او را براند؟!

آری آسمانیان و زمینیان در مراسم پرشکوه شب عروسی «فاطمه» این حوریه ی انسان نما شرکت کردند.

«خطیب بغدادی» در «تاریخ بغداد»،

و «جوینی» در «فرائدالمسطین»،

و «ذهبی» در «میزان الاعتدال»،

و «عسقلانی» در «لسان المیزان»،

و «قرمانی» در «اخبارالدول»،

و «قندوزی» در «ینابیع الموده»، از «ابن عباس» آورده اند که:

هنگامی که دخت گرانمایه ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام را به خانه ی علی می بردند، پیامبر گرامی پیشاپیش مرکب او و فرشته ی وحی سمت راست و «میکائیل» طرف چپ و هفتاد هزار فرشته از پی او حرکت می کردند و آن شب تا سپیده دمان آفریدگار هستی را ستایش و تقدیس نمودند.

از هفتمین امام نور آورده اند که به نقل از پدران گرانمایه اش و آنان از «جابر بن عبدالله انصاری» آورده اند که:

هنگامی که شب عروسی فرارسید خود پیشوای بزرگ توحید، مرکب مخصوص خویش، معروف به «شهباء» را آورد و محملی بر آن آراست و با نهایت مهر و احترام از دخترش خواست تا بر آن قرار گیرد و بسوی خانه ی شوی ارجمندش حرکت کند.

آنگاه به «سلمان» دستور داد تا زمام آن مرکب را برگیرد و خود آن بزرگوار نیز به همراه آنان حرکت کرد.

در میان راه، پیامبر دریافت که فرشته ی وحی و میکائیل هر کدام به همراه هفتاد هزار فرشته، فرود آمدند.

پیامبر از دلیل فرود آنان پرسید که گفتند: برای بدرقه ی فاطمه به خانه ی شوی گرانمایه اش «علی» آمده ایم.

سپس جبرئیل و میکائیل و فرشتگان و پیامبر خدا ضمن بدرقه ی پرفضیلت ترین دختر گیتی تکبیر گفتند... و از همان هنگام تکبیر در مجالس عروسی رسم گردید.

و نیز مردان «هاشمی» همگی در رکاب بانوی بانوان بودند و پیامبر دستور داد دختران «عبدالمطلب» و بانوان مهاجر و انصار به همراه عروس بهشت، حرکت کنند و همسران پیامبر نیز پیشاپیش قافله و مرکب عروس اشعاری پرمحتوا می خواندند و شادی می کردند.

برای نمونه

۱- بانوی بزرگ اسلام «ام سلمه» این اشعار را می خواند:

سرن بعون الله جاراتی

و اشکرنه فی کل حالات

و اذ کرن ما انعم رب العلی

من کشف مکروه و آفات...

هان ای همسایگان من! به یاری خدا حرکت کنید و خدای را در همه حال سپاس گویید. نعمت هایی را که پروردگار بلندمرتبه ارزانی داشته است و بدیها و آفت هایی را که برطرف ساخته است، به یاد آورديد.

چرا که خدای پرمهر ما را پس از کفر و ناسپاسی راه نمود، و پروردگار آسمانها به ما نیرو و طراوت ایمان به خود را ارزانی داشت.

شما ای بانوان مدینه! با بهترین بانوی جهان هستی «فاطمه» که عمه ها و خاله ها فدایش گردند، همراه باشید.

هان ای دخت بهشت! درودت باد! ای دختر بزرگمردی که خدای بلندمرتبه او را به برکت وحی و رسالت بر همگان برتری داد.

۲- و نیز «عایشه» پس از «ام سلمه» با این اشعار عروسی «فاطمه» را گرامی داشت:

یا نسوه استترن بالمعاجر

و اذکرن ما یحسن فی المحاضر...

هان ای بانوان مسلمان! خویشتن را در روسری ها و پوششها بپوشانید و سخنانی را که در مجالس و محافل شایسته و بایسته است به زبان آوردید.

شما پروردگار مردم را به یاد آوردید که ما و هر بنده ی سپاسگزاری را به دین خود مفتخر ساخت.

سپاس و ستایش از آن خداوند بلندمرتبه ای است که نعمت ها را ارزانی داشته است. «فاطمه» دخت محبوب پیامبر را حرکت دهید که خدا یاد و نامش را بلند و جاودانه ساخت و به شوی پاک و پاکیزه ای چون «علی» ارزانی داشته است.

۳- آنگاه «حفصه» این اشعار را سرود:

فاطمه خیر نساء البشر

و من لها وجه کوجه القمر...

فاطمه بهترین زنان بشریت است که چهره ای همانند ماه نورافشان دارد. خدای تو را ای دخت پیامبر! بر همه ی جهانیان برتری بخشیده است. هم بخاطر امتیازات خودت و هم بخاطر بزرگمردی که قرآن را بر او فروفرستاد.

فاطمه جان! خدای تو را به جوانمردی، بافضیلت تزویج نمود. به «علی»، بهترین انسان عصرها و نسلها.

هان ای همسایگان من! «فاطمه» را بسوی خانه ی جدیدش حرکت دهید که دخت شخصیت بزرگ و پرشکوهی است.

۴- و بانو «معاذه» چنین می سرود:

اقول قولا فیه ما فیه

و اذکر الخیر و ابدیه...

من سخنی می گویم که در آن نکاتی بس ارزشمند است و نیکیها را یاد می کنم و خوبی ها را آشکار می سازم.

محمد صلی الله علیه و اله و سلم بهترین فرزند آدم است. شخصیت والایی است که با این شکوه و عظمت، نه خود بزرگ بین، است و نه خودپسند.

او به برکت و فضیلت خویش، راه نجات و هدایت را به ما نشان داد. پس خدای به او پاداش خیر ارزانی دارد.

ما به همراه دخت سرفراز پیامبر هدایت هستیم. به همراه کسی که شرافت و فضیلت در او تجسم یافته است.

همراه بانویی هستیم که ریشه اش در قله ی بلندمرتبه ای قرار دارد، در بلند جایگاهی که چیزی نمی تواند به او نزدیک شود.

ص: ۲۲۱

این امانت من نزد توست

بدینسان بانوان کاروان عروس، بیت اول هر شعری را تکرار نمودند و رفتند تا وارد خانه ی امیر مومنان شدند.

هنگامی که کاروان عروس به خانه رسید، پیامبر، امیر مومنان را فراخواند و پس از آمدن او دخت سرفرازش را خواست و دستش را گرفت و در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود: «علی جان! خداوند دخت پیابر را به تو مبارک سازد.»

«بارک الله فی ابنه رسول الله.»

و افزود:

یا علی! هذه «فاطمه» ودیعتی عندک!

یا علی! نعم الزوجه «فاطمه»! و یا «فاطمه»! نعم البعل علی!!

علی جان! این فاطمه است و امانت من نزد توست!

علی جان! «فاطمه» شایسته ترین همسر برای توست.

و آنگاه فرمود: ای «فاطمه» علی شایسته ترین شوهر است. و دستهای مقدس را بسوی آسمان گشود و نیایشگرانه زمزمه کرد که:

بار خدایا! نیکی ها و برکات خویش را بر این دو فرود فرست، و در فرزندان و نسل پاکشان برکت قرار ده!

بار خدایا! این دو تن محبوب ترین انسانها نزد من هستند، پس تو نیز آنان را دوست بدار و از سوی خویش حافظ و نگهبان بر آنان بگمار.

بار خدایا! من این دو تن را با نسل پاکشان، از شیطان رانده شده و شرور و وسوسه های آن، به تو پناه می دهم.

آنگاه آبی خواست و جرعه ای از آن را به سبک خاصی متبرک ساخت و از آن قطراتی بر سر و سینه و میان شانه های دخت گرانقدر و داماد ارجمندش افشاند

ص: ۲۲۲

و دستور داد بانوان، عروس و داماد را در سرای جدیدشان به خدا سپارند و بروند.

همه ی آنان به دستور پیامبر رفتند اما «اسماء» باقی ماند. پیامبر گرامی دلیل ماندن او را جویا شد که گفت: پدر و مادرم فدایت باد! ماندنم در اینجا بخاطر پیمانی است که با مام فضیلت ها، «خدیجه» دارم.

پیامبر از پیمان او و خدیجه پرسید و او توضیح داد و آن حضرت گریست و پس از اطمینان از موضوع او را دعا فرمود.

سال ازدواج و دیدگاه ها

مورخان و محدثان در مورد تاریخ ازدواج سالار زنان گیتی فاطمه علیهاالسلام دارای دیدگاههای متفاوتی هستند. برای نمونه:

۱- مرحوم «سید بن طاووس» در «اقبال» از مرحوم «مفید» آورده اند که: ازدواج دخت گرانمایه ی پیامبر با امیر مومنان در شب یازدهم محرم به سال سوم هجرت رخ داد.

۲- در «مصباح شیخ طوسی» تاریخ این پیوند آسمانی و مبارک روز ششم ذیحجه یا اول آن ماه عنوان شده است.

۳- و در «امالی طوسی» آمده است که: ازدواج فاطمه علیهاالسلام با امیر مومنان شانزده روز پس از وفات رقیه همسر «عثمان» بود و یادآور شده است که این رخداد پس از بازگشت مسلمانان از جنگ «بدر» به تاریخ اواخر ماه شوال رخ داد.

چگونه؟

اشاره

از مسائل روشن و تردیدناپذیر تاریخی این است که:

بانو «اسماء» دختر «عمیس» همسر جناب «جعفر» است. و نیز روشن است که جناب «جعفر بن ابی طالب» به همراه همسر خویش و گروهی از پیروان اسلام پیش از

ص: ۲۲۳

هجرت پیامبر به مدینه به اشاره ی آن حضرت به حبشه هجرت نمودند و در سال پنجم هجرت پیامبر و روز فتح خیبر بود که پیروزمندانه به مدینه بازگشتند.

این دو نکته ی تاریخی مورد اتفاق مورخان است. با این وصف در روایتی دیگر به صراحت آمده است که «اسماء بنت عمیس» به هنگام رحلت بانوی خردمند جهان عرب «خدیجه» در مکه حاضر بود و نیز روایات دیگری بیانگر حضور «اسماء» در هنگامه ی ازدواج فاطمه علیهاالسلام در مدینه می باشد و این موضوع را بسیاری از جمله:

صاحب «کشف الغمه»،

«حضرمی» در «رشفهالصادی»، ص ۱۰

«احمد بن حنبل» در «مناقب»،

«هیثمی» در «مجمع الزوائد»،

«نسائی» در «خصائص»، ص ۳۱

و «محب الدین طبری» در «ذخائرالعقبی»، و دیگران... به صراحت آورده اند.

مرحوم علامه ی «مجلسی» نیز در «بحار» (۱) این موضوع را به نقل از برخی مورخان و محدثان مورد اشاره آورده است، با اینکه می دانیم که موضوع ازدواج دخت گرانمایه ی پیامبر با امیر مومنان پس از جنگ «بدر» و به نقل برخی پس از جنگ «احد» و در سالهای اول یا دوم هجری رخ داد. و در همان حال بودن او در حبشه را، چگونه می توان با هم جمع آوری کرد؟ آری این مطلب یک مشکل تاریخی است که مورخان در حل درست آن وامانده اند.

علامه مجلسی در این مورد، دست به برخی تاویلات و تصرفات برای حل این تضاد زده است اما آنچه ایشان فرموده اند با اتفاق آرایی که بیانگر حضور «اسماء بنت عمیس»

۱- ۱۵۰. بحارالانوار، ج ۴۳

است سازش نـدارد. (۱) عجیب تر از این، موضـوعی است که «محـدث قمی» در «سـفینهالبحار» در مـاده ی «کـذب» به نقـل از «مجاهد» آورده است که «اسـماء بنت عمیس» می گوید: «من به همراه «عایشه» بودم و موظف بودم که او را برای شب عروسی آماده ساخته و به محضر پیامبر وارد سازم...»

آنگاه می افزایـد پس از ورود به پیامبر چیزی جز ظرفی از شـیر نزد پیامبر نیافتم. پیامبر مقـداری شـیر نوشـید و از آن به «عایشه» هم داد. «عایشه» خجالت کشـید اما من به او گفتم: دست پیامبر را برنگرداند و «عایشه» با خجالت ظرف شـیر را گرفت و از آن نوشید.

آنگاه پیامبر به من فرمود:

ظرف شـیر را بگیر و به همراهـانت نیز بـده تـا بنوشـند. زنهـایی که به همراه من بودنـد، گفتنـد: میـل ندارنـد امـا پیـامبر فرمود: «گرسنگی را با دورغ جمع نکنید.»

من از آن حضرت پرسیدم که: ای پیامبر خدا! اگر برخی از ما در مورد چیزی اظهارنظر نماید و بگوید میل ندارم آیا این دروغ محسوب می شود؟

پیامبر فرمود: «آری دروغ محسوب می گردد گرچه کوچک باشد.»

به هر حال منظور از ترسیم این روایت بیان این واقعیت است که: «اسماء» در جریان ازدواج پیامبر با «عایشه» که پیش از ازدواج فـاطمه علیهاالسـلام بـا امیر مومنـان رخ داد، حضور داشـته است و علاوه بر این بنا به روایت تاریخی متواتر، او به هنگام ولادت حضرت حسین علیه السلام نیز که در سال چهارم یا پنجم هجرت بود، نیز حاضر بوده است و می دانیم که همه ی این رخدادها پیش از فتح خیبر و بازگشت «جعفر بن ابی طالب» از هجرت «حبشه» رخ داده اند.

مرحوم مجلسی در بحارالانوار از «محمد بن یوسف گنجی» در کتاب «کفایهالطالب»

۱- ۱۵۱. بحارالانوار، ج ۴۳

به حضور «اسـماء بنت عمیس» در جریان ازدواج فاطمه علیهاالسلام تصریح می کند: و «محمد بن یوسف» این مطلب را به نقل از «ابن بطه» سـخنی درست و زیبا و عالی ارزیابی می نماید در حالی که به نظر نگارنده این روایت صـحیح به نظر نمی رسد و بانویی به نام «اسـماء» که در عروسـی «فاطمه» حضور داشـته، غیر از «اسماء بنت عمیس» است. او «اسماء» دختر «یزید بن سکن» انصاری است که در عروسی «فاطمه» حضور داشته در حالی که «اسماء بنت عمیس» با همسرش جناب «جعفر» در حبشه بوده و درست در سـال هفت هجری به هنگـامه ی فتـح خیبر به مـدینه بازگشـته است. و می دانیم که ازدواج فـاطمه علیهاالسـلام چند روزی پس از جنـگ بـدر رخ داده است. بـا این بیـان تشـابه نـام دو بـانو مشـکل آفرین شـده و بانویی که در این روایت به نام «اسماء» از او سخن به میان آمده است دختر «یزید» است و نه «عمیس».

بهترین راه حل

به نظر نگارنـده اگر در روایات مورد اشاره به نام «اسـماء» و نام پـدرش «عمیس» و لقب وی تصـریح نشـده بود، چنین توجیه و تـاویلی پـذیرفته بود امـا هنگـامی که در کنار نام «اسـماء» نام پـدرش «عمیس» نیز آمـده و تصـریح شـده است که «اسـماء بنت عمیس» در مراسم ازدواج «فاطمه» حضور داشته، دیگر جایی بر پذیرش این تاویل نمی ماند و نمی توان این توجیه را پذیرفت.

اما نکته ای که در مورد «اسماء بنت یزید انصاری» باید گفته شود این است که: چگونه نامبرده با اینکه می دانیم از مردم مدینه است باز هم در هنگامه ی رحلت «خدیجه» بانوی بزرگ اسلام که در مکه و پیش از هجرت اتفاق افتاده، حضور داشته است؟

من بر این انـدیشه ام که «آقای گنجی» بخاطر تشابه این دو بانوی مسـلمان، این توجیه را مطرح ساخته و توجه نداشـته است که هیچ مورخ مسلمان حضور

«اسماء انصاری» را در هنگامه ی رحلت «خدیجه» ذکر نکرده است.

به باور نگارنـده حل این بن بست تاریخی بصورت صحیح و خردپذیر این ست که بگوییم «اسـماء» مورد بحث، هم در جریان مکه و رحلت خدیجه و هم در مدینه و مراسم پرشکوه ازدواج «فاطمه»، همان «اسـماء بنت عمیس»، همسـر جناب «جعفر طیار» بوده است و او گرچه به همراه همسرش به حبشه هجرت نموده اما پس از مـدتی به مکه بـازگشت و از آنجا نیز بسوی مـدینه دست به هجرت زد.

چه مـانعی دارد که این بـانو بارهـا میـان حجـاز و حبشه هجرت و رفت و آمـد نمـوده باشـد؟ بویژه که مسـافت میـان «جـده» و بندرگاه آن تا «حبشه» همان مسافت عرض دریای سرخ می باشد و رفت و بازگشت این مسافت چندان سخت نبوده است.

ممکن است برخی بگویند، چگونه می توان این مسافت مکرر را برای «اسـماء» پذیرفت در حالی که تاریخ از آن سخن به میان نیاورده است؟

پاسخ این مشکل نیست، چرا که تاریخ هجرت های بسیاری را ترسیم و ثبت نکرده است که یک نمونه ی آن هجرت جناب «ابوذر» به «حبشه» به همراه جناب «جعفر» می باشد که تاریخ هم از آن سخن نگفته است...

به علاوه من در مورد مراسم عروسی فـاطمه علیهاالسـلام به روایتی برخورد نمودم که پیـامبر ضـمن دسـتورات لازم به بانوان «هاشـمی» و دختران «عبدالمطلب»... به «حمزه» و «عقیل» و «جعفر»... نیز دستور می دهد به همراه کاروان عروسی حرکت نماید و این روایت به صـراحت نشانگر حضور «جعفر طیار» در عروسـی فاطمه علیهاالسـلام و امیر مومنان در مدینه می باشد و مشکل مورد اشاره را برطرف می سازد.

نکته ی تاریخی دیگر

در اینجا یک نکته ی دیگر مانـده است که باید طرح شود... و آن این است که: هجرت تاریخساز پیامبر گرامی بی هیچ تردید پس از رحلت خدیجه و ابوطالب رخ داده است

امـا به نظر می رسـد رحلت این بـانوی بزرگ کمتر از یـک سال به هجرت مانـده اتفاق افتاد. از سوی دیگر تاریـخ نشانگر آن اسـت کـه «جعفر طیـار» دو بـار به سـوی «حبشه» دست به هجرت زد که دومین مرتبه ی آن پس از رحلت «خـدیجه» و پیش از هجرت پیشوای بزرگ توحید به «مدینه» بود. و دلیل این سـخن نیز روایتی است که از پیامبر گرامی رسـیده که آن حضرت در «غار» بود که فرمود:

«انی اری سفینه جعفر تعوم فی البحر.»

«من از این کشتی «جعفر» را می نگرم که در آب شناور است و بسوی هدف مورد نظر پیش می رود.»

با این بیان براحتی می توان پذیرفت که «اسماء بنت عمیس»، همسر جناب «جعفر» به هنگام رحلت بانوی بزرگ حجاز در مکه در کنار او بوده است و آنچه از عهد و پیمان خود با «خدیجه» آورده است درست به نظر می رسد.

یک پرسش دیگر

در مورد بانو «ام سـلمه» نیز همین مشـکل تاریخی به چشم می خورد. و نام او نیز برای نخستین بار در جریان پیوند ملکوتی امیر مومنان و دخت گرانمایه ی پیامبر به میان آمده است.

نخست آنجـا از او سـخن می رود که؛ علی علیه السـلام هنگـامی که به خواسـتگاری «فـاطمه» شـتافت، پیـامبر را در خانه ی «ام سلمه» زیـارت کرد. و بـار دیگر نام این بانوی آزاده و با ایمان آنجا به میان می آیـد که پیامبر گرامی ۳/ ۱ از مهریه نقد فاطمه علیهاالسـلام را نزد او به امانت می سپارد تا شب عروسـی به عنوان کمک به امیر مومنان هـدیه شود. و نیز هنگامی از او سـخن می رود که در جریان ازدواج این دو گوهر تابناک جهان هستی نقش سخنگو و پیام رسان را بازی می کند. این از یکسو.

اما از سوی دیگر تاریخ نشانگر آن است که پیامبر گرامی در سال چهارم هجری با این

بانوی فداکار و باایمان پیمان زندگی مشترک بست. در حالی که تاریخ ازدواج حضـرت «علی» و فاطمه علیهاالسـلام سال دوم هجرت است.

با این بیان، چگونه می توان گفت که او در ازدواج فاطمه علیهاالسلام همسر پیامبر بوده است.

پاسخ این «چگونه؟»

در پاسخ این سوال باید یادآور گردید که:

۱- ممکن است ازدواج پیامبر با «ام سـلمه» در همان آغاز ورود به مدینه انجام پذیرفته باشد و نه سال چهارم هجرت... پس آن دیدگاه قطعی به نظر نمی رسد.

۲- امـا پاسـخ خردپـذیرتر و بهتر این که این بـانو، دختر عمه ی پیـامبر بوده. با این بیان چه مشـکلی خواهـد بود که یک بانوی باشخصـیت و کامل هاشـمی در ازدواج دخت پیامبر همکاری جدی داشته باشد و به گونه ای مورد اعتماد باشد که پیامبر او را امانتدار خانه و زندگی و دختر خویش نیز بنگرد؟

با این بیان این مشکل تاریخی نیز برطرف می گردد.

این نکاتی است که در این مورد به نظر نگارنده رسید و خداست که به واقعیت رخدادها آگاه است.

ص: ۲۲۹

سرای پرشکوه و پرمعنویت فاطمه (س)

اشاره

۱- سرای فاطمه علیهاالسلام

حرمت آن خانه ی پرمعنویت

۲- زندگی خانوادگی

عشق و شناخت متقابل

۳- تاریخ و دروغ پردازیهای رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم

۴- طلوع دومین امام نور

پیام شاد باش...

۵- ولادت سومین امام نور

آفرین خدا بر این کودک نورسیده

۶- ولادت دخت ایمان و عفاف

ستم و بیداد تاریخ

هدیه آسمان

سمبل پایداری

۷- ولادت دومین دختر امیر مومنان علیه السلام

ص: ۲۳۰

سرای فاطمه

اشاره

تمدن کنونی بشر اینک در مسیر پیشرفت خویش بتدریج برای ارزشهای اخلاقی و انسانی، حساب ویژه ای گشوده و به قداست و کمال و برخورداران از فضیلت ها بها می دهد و در این رابطه است که برخی مکانها و جایگاه ها و زمانها سخت مورد تجلیل و احترام قرار می گیرد.

برای نمونه:

جهان معاصر اینک با وضع مقررات ویژه ای به سفارتخانه ها و هیئت های سیاسی، مصونیت می بخشد.

و نیز با تنظیم قوانینی خاص، امنیت دانشگاه ها و مراکز علمی و تحقیقی را تضمین و تامین می نماید.

و نیز با تدابیر حقوقی و اخلاقی پایگاه های دینی و عقیدتی و مذهبی را گرامی داشته و از تعرض مصون می شناسد.

آری جهان معاصر اینک پس از فراز و نشیب های بسیار به این حقیقت ایمان آورده است در حالی که این واقعیت از سپیده دم آفرینش مورد عنایت پروردگار انسان بوده و پیامبران و پیشوایان آسمانی، بشریت را همواره به این حقیقت توجه داده اند.

ص: ۲۳۱

و بر اساس همین واقعیت تاریخساز است که در نگارش اسلامی همه ی مساجد، بویژه «مسجدالحرام» مورد کمال توجه است و برای حفظ حرمت آن مقررات ویژه ای رسیده است. آداب و مقرراتی که به موجب آنها از ورود آلودگان به وبای شرک و میکروب انحطاط آفرین کفر به ساحت آنها، جلوگیری می شود. همانگونه که ورود در حالت جنابت و پلیدی و یا عادت ماهانه ی زنان به آن مراکز مقدس نیز ممنوع شناخته شده است.

و نیز در راه حفظ صیانت و حرمت این مراکز مقدس عبادی و معنوی است که آلوده ساختن آنها تحریم می گردد و از انجام کارهایی که باعث اهانت و یا خدشه دار شدن حرمت آنهاست، نهی می شود و حرمت آنها بویژه مسجدالحرام، تا جایی است که شکار پرندگان یا حیوانات در قلمرو آن- طبق شرایط فقهی- ناروا اعلان می گردد.

حرمت آن خانه ی پرمعنویت

باید این حقیقت را پذیرفت که خانه ی پرشکوه و اقامتگاه پرمعنویت فاطمه علیهاالسلام، هم به قداست و پاکی و روحانیت و معنویت ویژه ای آراسته است و هم بر پایه و اساس امتیازات و ارزشهای والای الهی و انسانی بنیاد شده است.

حق این خانه ی پرشکوه را آن انسان آگاه و شایسته کرداری می شناسد که حق فاطمه علیهاالسلام و پدر و شوی گرانقدر و فرزندان ارجمندش را شناخه باشد.

مرحوم علامه ی مجلسی به نقل از «انس بن مالک» و «بریده» آورده است که: پیامبر گرامی این آیه ی شریفه را تلاوت فرمود که:

«فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الاصال... (۱) .

«در خانه های پرشکوهی که خدا اجازه داده است که برافراشته باشند و نام

۱- ۱۵۲. سوره ۲۴، آیه ۳۶».

با عظمت خدا در آنها برده شود، و بامدادان و شامگاهان مردانی در آنها او را ستایش کنند...»

هنگامی که پیامبر آیه ی شریفه را تلاوت فرمود، مردی برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! این خانه ها کدامند؟

پیامبر فرمود:

خانه های پیامبران

ابوبکر برخاست و با اشاره به خانه ی امیر مومنان و «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر پرسید: ای پیامبر خدا! آیا این خانه هم از آن خانه ها بشمار می رود؟

پیامبر فرمود: نعم، من افضلها!!

آری، از برترین آنهاست. (۱) .

«ابن عباس» در این مورد آورده است که: در مسجد پیامبر بودیم که یکی از حاضران این آیه ی شریفه را تلاوت کرد که: «فی بیوت اذن الله...»

من از پیامبر پرسیدم که: ای پیامبر خدا! آنها چه خانه هایی هستند؟

فرمود: بیوت الانبیاء، و رواومی بیده الی منزل فاطمه! (۲) .

خانه ی پیامبران، و آنگاه با دست مبارک اشاره به خانه ی فاطمه علیهاالسلام نمود و فرمود: و این خانه.

و نیز در «کافی» از «جابربن عبدالله انصاری» است که: روزی پیامبر به خانه ی دخت گرانمایه اش می رفت و من نیز افتخار همراهی او را داشتم. هنگامی که به درب سرای فاطمه رسیدیم آن حضرت دست روی آن نهاد و درب را گشود و با صدای رسا فرمود:

السلام علیکم!

فاطمه علیهاالسلام در پاسخ پیامبر فرمود: سلام بر شما ای پیامبر خدا!

پیامبر فرمود اجازه می دهید وارد شوم؟

۱- ۱۵۳. تفسیر برهان، ص ۱۳۹.

۲- ۱۵۴. کشف الغمه.

فاطمه گفت: افتخار دهید ای سفیر خدا!

پیامبر فرمود: آیا همراهی من نیز وارد شود؟

فاطمه علیهاالسلام گفت اجازه دهید تا سرم را بپوشانم...

پیامبر فرمود: «فاطمه» جان با گوشه ای از آن پارچه روانداز سرت را بپوشان!

بانوی بانوان چنین کرد. آنگاه پیامبر فرمود سلام بر شما!

«فاطمه» به گرمی پاسخ او را داد که پیامبر بار دیگر اجازه ی ورود گرفت و همینگونه تا سه بار آن حضرت اجازه گرفت... و آنگاه گام به حریم پرمعنویت خانه ی «فاطمه» نهاد. (۱) .

شما خواننده ی گرامی از این رفتار درس آموز چه دریافت می دارید؟! جز شکوه و احترام و حرمت بسیار خانه ی «فاطمه»؟

زندگی خانوادگی

اشاره

دخت سرفراز پیامبر سرانجام به خانه ی شوی گرانمایه اش برای آغاز زندگی مشترک و حیات خانوادگی، انتقال یافت.

او در حقیقت از بیت رفیع رسالت و نبوت به خانه ی پرشکوه قداست و امامت و ولایت راستین منتقل شد و بدینسان به اوج نیکبختی پر کشید، چرا که پس از آنکه دورانی پربار و پربرکت در پرتو نبوت زندگی نموده بود، اینک با آغاز زندگی مشترک، قرین و همنشین امیر فضیلتها شد.

زندگی بانوی بانوان در خانه ی امیر مومنان همراه تبلور و درخشندگی بود و هر روز زیبایی بیشتری به خود می گرفت، چرا که او در فضایی زندگی را شروع کرده بود که لبریز از قداست و پاکی بود و پارسایی و شایستگی و سادگی و صفا در کران تا کران آن موج می زد.

۱- ۱۵۵. الکافی، ج ۵، باب الدخول علی النساء، حدیث ۵.

او همتای زنـدگی خویش را در کار دین و دنیا و آخرت یاری می کرد و در ابعاد گوناگون مسائل اسـلامی و فرهنگ دینی با او به سخن می نشست و در کارهای سخت و طاقت فرسا با او همکاری قهرمانانه می نمود.

عشق و شناخت متقابل

راستی که اگر زنـدگی خانوادگی بر اساس هماهنگی در اندیشه و عقیده و هدف و آرمان پی ریزی گردد و در کران تا کران آن مهر و عشق و احترام و رعایت حقوق متقابل حاکم باشد، چقدر این زندگی شیرین و دوست داشتنی و سعادتمندانه خواهد بود!!

(و براستی که زندگی مشترک آن دو گوهر گرانمایه ی جهان هستی چنین بود.)

این واقعیت جای هیچ شـگفتی ندارد، چرا که بانوی بانوان از مقام والا و موقعیت شکوهبار شوی گرانقدرش در بارگاه خدا به خوبی آگـاه بود و به همین دلیـل بسـان یک زن باایمان بلکه بهتر و بیشتر، پیشوای راستین خویش را احترام می کرد و در برابر او سـراپا گوش و هوش بود و نسـبت به آن حضرت آنگونه که شایسته و بایسته بود، شناخت و معرفت داشت و آنگونه که می بایست از او فرمانبرداری و قدرشناسی می نمود.

زیرا فاطمه علیهاالسـلام امیر فضـیلتها را عزیزترین انسانها در پیشـگاه پیامبر می شـناخت. او را صاحب ولایت راستین و پرشکوه الهی و خلافت کبرای آسمانی و امامت واقعی و همه جانبه، از سوی خدا می نگریست.

مگر نه اینکه امیر مومنان برادر پیامبر، خلیفه و جانشین و وارث راستین او بود؟

و مگر نه اینکه همو بود که صاحب مواهبی درخشان و سوابقی پرافتخار و شکوهبار و بی نظیر بود؟

آری «فاطمه» امیر مومنان را آنگونه که شایسته و بایسته بود می شناخت و حرمت او را پاس می داشت.

از سوی دیگر امیر مومنان نیز به بانوی بانوان همینگونه احترام می کرد. احترامی

شایسته و بایسته و وصف ناپذیر.

این احترام و تکریم و حق شناسی نه تنها به دلیل این بود که فاطمه علیهاالسلام همسر و همتای زندگی اش بود، نه! بلکه بدان سبب بود که: او محبوبترین انسانها در پیشگاه پیامبر بشمار می رفت،

او سالار بانوان گیتی بود، و پرتویی از نور وجود پیامبر خدا، و از کسانی بود که خدا کتاب پراسرار آفرینش را به نام بلند و بخاطر ارج و شکوه آن گشود.

بدان سبب او را سخت گرامی می داشت که او مجموعه ای از فضیلت ها، چکیده ای از عظمت ها و تبلور همه ی ارزشها و والایی ها و قداست ها بود. ارزشهایی که اگر تنها یکی از آنها در بانویی وجود داشته باشد سخت در خور تجلیل و قدرشناسی خواهد بود.

با این بیان و این نگرش، چگونه بانوی سرفراز گیتی با آن همه فضایل و مواهب و امتیازات و ویژگیها و ارزشهای اخلاقی و انسانی وصف ناپذیر که او را در همه ی عصرها و نسلها بی نظیر و نسخه ی تک ساخته است، برای گوهرشناسی چون امیر مومنان گرامی و عزیز نباشد؟!

بانویی با آن نسب رفیع و شریف،

با آن معنویت و قداست،

با آن آغاز و امتیازات در آفرینش و کرامت و شکوه نزد خدا،

با آن عبادت و دانش، ایمان و پروا، پارسایی و پاکی، و شخصیت و عظمت بی همانند و صدها امتیاز دیگری که سخن گفتن از آنها کار ساده ای نیست!

اینک شما خواننده ی گرامی با توجه به نکاتی که گذشت می توانید آن فضای عطرآگین خانوادگی و آن جو پرمعنویت و پرصفا را که آن دو همسر نیکبخت در آن زندگی مشترک را آغاز نمودند درک کنید. می توانید پرتویی از واقعیت زندگی دوست داشتنی و شیرین و سعادتمندانه ای را دریابید که نه فقر و تهیدستی می توانست آن را تیره سازد و نه حوادث و رخدادهای تکاندهنده و فراز و نشیب های روزگار توان پریشان ساختن آن

را داشت. چرا که بر آن زندگی شکوهبار همواره نسیم روحبخش محبت و همکاری متقابل می ورزید و عواطف پاک انسانی با زیباییهای بهت آور و حیرت انگیزش کران تا کران آن را زینت می داد و آراسته می ساخت.

مرحوم مجلسی در «بحار» به نقل از «مناقب» آورده است که امیر مومنان فرمود:

فوالله ما اغضبتها، و لا اکرهتها علی امر حتی قبضها الله...

و لا اغضبتنی و لا عصت لی امرا

لقد کنت انظر الیها فتنکشف عنی الهموم و الاحزان. (۱) .

به خدای سوگند که در همه ی عمر زندگی مشترک، هرگز به «فاطمه» خشم نگرفته و هرگز او را به کاری وادار نساختم...

و او نیز به من هرگز خشم نگرفت و در هیچ کاری مرا نافرمانی نکرد.

او به گونه ای بود که هرگاه به او می نگریستم غمها و اندوه هایم زدوده می شد.

«تفسیر عیاشی» از پنجمین امام نور در این مورد آورده است که:

فاطمه علیهاالسلام در زندگی مشترک با امیر مومنان کارهای خانه و تهیه غذا و نان را به عهده گرفته بود و شوی گرانقدرش در برابر، کارهای خارج از منزل و آوردن مواد سوختی و ضروریات زندگی را به عهده داشت. (۲) .

به هر حال مدت اقامت امیر مومنان و همسرش در خانه ی «حارثه» روشن نیست اما به خوبی روشن است که پس از مدتی پیامبر گرامی خانه ای بسان خانه هایی که برای همسران خویش در کنار مسجد ساخته بود، برای دو محبوب زندگی اش ساخت و درب خانه ی فاطمه را به طرف مسجد باز کرد. و دخت سرفراز پیامبر بدینسان به خانه ی جدید خویش که در کنار خانه ی پدرش و مسجد او بود، نقل مکان کرد و زندگی لبریز از معنویت و صفا را در آنجا پی گرفت.

۱- ۱۵۶. بحارالانوار، ج ۴۳.

۲- ۱۵۷. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۱ به نقل از تفسیر عیاشی.

تاریخ و دورغ پردازیهای رسوا..

در سطور و صفحات پیشین یادآور شدیم که برخی از قلم بدستان در میدانهای مختلف و فرصت های گوناگون نسبت به مقام والای دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیهاالسلام اهانت روا داشته اند.

و نیز یادآور شدیم که پیوند امیر مومنان با فاطمه علیهاالسلام دشمنی کینه جویان را برانگیخت و حسادت حسودان را شعله ور ساخت تا آنجایی که مذبوحانه تلاش کردند تا با وسائل گوناگون زندگی شکوهبار این دو گوهر گرانبهای عالم وجود را تیره و تار ساخته و فتنه انگیزی نمایند، چرا که تبهکاران آنگاه که خود در زندگی شکست می خورند و عقده های حقارت و واماندگی در جانشان انباشته می شود، برای تخفیف آنها دست به چنین تباهیهایی می آلایند.

آری از جمله فتنه انگیزیها و دروغ بافیهای این قماش از تبهکاران، این بود که:

«شایع ساختند که امیر مومنان به خواستگاری دختر «ابوجهل» رفت و این خبر به گوش فاطمه رسید و از اینکه همسرش به خواستگاری دختر سردمدار شرک و جنایت رفته است، سخت متاثر گردید و راه منزل پدرش را پیش گرفت و به آنجا رفت...»

آری این یکی از دروغهای رسوای تاریخ در مورد علی و فاطمه است که به زودی از آن پرده برداشته می شود و با آشکار شدن حقیقت، بی اساس بودن این خبر ساختگی، روشن خواهد شد. این چکیده ی سخن دروغ پردازان در مورد وجود گرانمایه است، اگر حتی آن را درست تصور نماییم.

اینک شما خواننده ی گرامی بیا و بنگر که برخی قلمزنان چگونه این تهمت رسوا را چراگاه حاصلخیزی برای قلم فرسایی و تاخت و تاز و بدگویی به ساحت مقدس امیر مومنان قرار داده و آگاهانه و ناآگاهانه به طبل زنی و نواختن آهنگ های ناهنجار پرداخته اند.

از جمله ی این دجالگران، «بنت الشاطی»، نویسنده ی مصری است که بدون تعمق و توجه و یا از روی عمد و قصد آنچه خواسته است به قلم آورده و این دروغ رسوای تاریخ را یک واقعیت پنداشته است. که ما در این سطور نونه هایی از بافته های ذهنی او را از کتابش (۱) می آوریم.

او می نویسد: «علی» تصمیم گرفت که با داشتن «فاطمه»، دست به ازدواج دیگری بزند... بی آنکه به خاطرش برسد که دختر پیامبر این کار را نمی پذیرد...» راستی که انسان نمی داند چه پاسخی به این بافته ی دروغ و احمقانه و گمراهگرانه بدهد؟

آیا در دنیا کسی را می توان یافت که نداند همسرش از اینکه «هوو» بر سرش بیاید رنجیده می شود؟

هر کس کمترین شناخت و آگاهی در امور داشته باشد این حقیقت را در می یابد. اما نویسنده، این سخن بی اساس و احمقانه را به والاترین انسان جهان هستی پس از پیامبر روا می دارد.

و آنگاه می افزاید: «ای کاش او بر یک زن بسنده می نمود.»

و از پی این تهمت بزرگ و سهمگین صفحاتی از کتاب را در نکوهش از «ابی جهل» و مواضع ضد اسلامی و ضد انسانی او لبریز می سازد و میان دختر او با دختر پیامبر مقایسه به عمل می آورد، تا به خیال خویش به این ازدواج ذهنی و بی اساس که ساخته ی خیانت تاریخ است، تاخته باشد.

شگفت اینجاست که این نویسنده، از سویی به برخی خاورشناسان مسیحی و متعصب همچون «لامانس» می تازد و از او به عنوان دشمن اسلام که با تاریخ اسلام بازی کرده است نام می برد اما متاسفانه خودش تعمق و اندیشه را در مورد این بافته های دروغین و رسوا از یاد برده و این خیانت تاریخ را «وحی» آسمانی تلقی می کند و از

ص: ۲۳۹

۱- ۱۵۸. بنات النبی ص ۱۶۷

بافته های ذهنی و رمانتیک خود- که شیوه ی افسانه سرایان است کمک می گیرد و بافته ها می بافد.

ما در اینجا پاسخ علامه ی معاصر «سید محسن امین»، به این دروغ پردازیهای رسوا را می آوریم که آن را تحت عنوان «توطئه ها و دسیسه ها بر ضد پیامبر و علی و فاطمه» در جلد سوم «دائرهالمعارف اسلامی شیعه» نوشته است.

در کتاب «ذخائر العقبی» آمده است که:

«علی» می خواست با وجود داشتن همسری چون «فاطمه» دختر «ابی جهل» را خواستگاری کند، پیامبر از این موضوع سخت خشمگین گردید و در حالی که به شدت برافروخته و خشمگین بود بر فراز منبر صعود کرد و...

سازنده ی این دروغ رسوا خواسته است که به علی و «فاطمه» اهانت روا دارد و بر آنان خورده گیرد که به پیامبر گرامی اهانت و تعرض روا داشته است.

چرا که آن حضرت را چهره ای معرفی می کند که حتی حاضر نیست مقررات شریعت خویش را نسبت به نزدیکانش در میدان عمل تحمل کند و در همان حال رعایت آن قوانین را به دیگران توصیه و تاکید می کند.

به بیان دیگر: این دروغ پردازیها، پیامبر عدل و حقیقت را چهره ای معرفی می کند که قانون و نظام خانواده و تعدد زوجات را بخاطر خوش آیند دخترش زیر پا می نهد و از دامادش- که خلاف شرعی مرتکب نشده است- سخت ناراحت می شود.

و این از زشت ترین دروغهایی است که به آن بزرگوار نسبت داده شده است و دریغ و درد که خاورشناسان و دشنان پیامبر مهر و عدالت، این جنایت را مرتکب شده و توانسته اند از عناصر متعصب و کوته نگر، بهره برداری نمایند و آنان را وادارند که این دروغ رسوای تاریخ را در نوشته های خویش بیاورند، بی آنکه از ساحت پیامبر دفاع نمایند.

اما اینکه این دروغ رسوا به امیر مومنان سخت اهانت روا می دارد، بدان خاطر است

که: آن گرانمایه ی جهان هستی را به گونه ای معرفی می کند که نه تنها بانوی بانوان و دخت سرفراز بهشت، بلکه خود پیامبر را نیز خشمگین ساخته است.

و اما اهانت به فاطمه علیهاالسلام بدان جهت است که: این خیانت تاریخی، آن حضرت را چهره ای معرفی می کند که از عمل به شریعت خدا و سنت پدرش، پیامبر سرباز می زند...

ما دیگر به سند این دروغ رسوا نمی پردازیم چرا که از اساس تباه و رسواست. اما جای این پرسش هست که: چرا دروغسازان، دختر «ابی جهل» را به این شرافت بزرگ برگزیده اند که «علی» از او خواستگاری کند؟

و چرا دیگری را برنگزیده اند؟

آیا این انتخاب بدان دلیل است که دختر «ابی جهل» در زیبایی و جمال و کمال در جهان عرب و میان دختران معاصرش بی نظیر می نمود؟!

و به همین جهت هم امیر مومنان تصمیم گرفت با او ازدواج کند؟!

یا نه دروغسازان در نظر داشته اند که با این دروغ سهمگین و خیانت هولناک و ناجوانمردانه ی خویش بطور دقیق تر و موثرتری بر ساحت مقدس آن سمبل و الگوی قداست و پارسایی و پروا ضربه فرود آورند. و خواسته اند او را شخصیتی معرفی کنند که بی هیچ اعتنا و توجه به سوابق ننگین «ابی جهل» برای خشمگین ساختن پیامبر و دخترش، فاطمه علیهاالسلام از دختر بدترین دشمن اسلام و پیامبر خواستگاری نمود!

آری اینجاست که توطئه و خیانت به خودی خود برملاـ می شود و عوامل سازنده و پردازنده ی آن رسوا می گردند و اگر براستی دارای اندک شعور دینی بودند از گزافه گویی خویش کاسته و از خودستایی پروا می کردند و به پیامبر گرانقدر و برادر و جانشین پرشکوه و دخت فرزانه ی او اینگونه ناسزا نمی گفتند.

دروغسازان برای تکمیل سناریوی رسوای خویش افزودند که:

پیامبر از یکی از دامادهای خویش که از فرزندان «عبد شمس» بود سخن به میان

آورد و او را تحسین کرد و فرمود: «او هر گاه با من سخن گفت، راست گفت و هر وعده ای داد، وفادار ماند.»

و مفهوم این سخن آن است که پیامبر آن داماد خویش را درخور تحسین و تمجید می نگریست و این یکی را غیرمستقیم فردی معرفی می کرد که به هنگام سخن راست نمی گوید و به وعده های خویش هم وفادار نیست!

و همانگونه که گفتیم این دسیسه و دروغسازی رسوا، خود بخود برملا ـ می شود و بی آنکه ما بخواهیم پاسخی بگوییم، ساختگی بودن آن بر منصفان و خردمندان آشکار می گردد.

گفتنی است که این دروغسازان علاوه بر اهانت به ساحت مقدس پیامبر و امیر مومنان و فاطمه علیهاالسلام هدف شوم دیگری نیز داشته اند و آن این بوده است که: کوشیده اند بدینوسیله توجه افراد را از عناصر خودکامه ای که دخت گرانمایه ی پیامبر را مورد تهاجم قرار داده و او را به خشم آوردند، منصرف سازند و همه ی توجه افراد را بسوی دیگری جلب کنند.

گویی به همین دلیل هم این خبر رسوا و دروغ سهمگین را در نصوح گوناگون نقل نموده اند تا به باور آنان در هر مورد اثر خود را بگذارد.

برای نمونه، از جمله چیزهایی که نقل کرده اند این است که می گویند: پیامبر خدا فرمود: «فاطمه پاره ی تن من است، آنچه او را ناراحت کند مرا ناراحت می سازد و هرکه به او آزار رساند مرا آزرده است.»

آنگاه از پی آن روایت، به تفسیر مغرضانه می نشینند که، منظور پیامبر این بوده است که: خداوند ازدواج، با داشتن همسری چون «فاطمه» را بر امیر مومنان تحریم کرده است، چرا که این کار دخت پیامبر را آزرده می ساخت.

راستی که، زهی تاسف بر این شقاوت و بی پروایی!!

ص: ۲۴۲

طلوع دومین امام نور

اشاره

سالار بانوان دوازدهمین بهار زندگی را پشت سر نهاده بود که نور وجود نخستین فرزند گرانمایه اش، «حسن» علیه السلام را در وجود خویش احساس کرد، چرا که بخشی از نور امام و موهبت امامت از امیر مومنان به سازمان وجود او انتقال یافت و چهره ی نورافشان او با تجلی یافتن نور وجود حسن علیه السلام در وجودش بصورت روشنی نورافشان تر و درخشنده تر گردید و نام گرانمایه ی «زهرا» مصداق درخشنده تری پیدا کرد.

طلوع وجود فرزند دلبندش، نزدیک شد و در همان روزها برای پیامبر گرامی، سفری پیش آمد. آن حضرت برای خدانگهدار به خانه ی دخترش فاطمه آمد و ضمن سخنانی، به سفارشهای لازم در مورد مولود مبارکی پرداخت که به زودی جهان را به نور وجودش نورباران خواهد ساخت.

و از جمله توصیه فرمود که: او را پس از ولادت در پوشش زرد رنگ قرار ندهند.

پس از رفتن پیامبر، نخستین فرزند خانه ی نور در روز پانزدهم رمضان به سال سوم هجری دیده به جهان گشود. روز ولادت آن مولود مبارک، روز پرشکوهی بود. «اسماء بنت عمیس» در لحظات طلوع خورشید جهان افروز وجود حضرت مجتبی علیه السلام از افق امامت، در آنجا حضور داشت و به همراه او بانوان دیگری نیز بودند. آنان مولود مبارک را بی آنکه از توصیه ی پیامبر گرامی آگاه باشند، در پارچه ی زیبا و تمیزی که زرد رنگ بود قرار دادند. پیامبر گرامی از سفر بازگشت و به دیدار دخت سرفراز خویش شتافت. آنگاه به بانوان حاضر فرمود: فرزندم را بیاورید. و پرسید که نامش را چه برگزیده اید؟

فاطمه علیهاالسلام پیش از آن به شوی گرانمایه اش پیشنهاد کرده بود که نامی پرشکوه و باعظمت در نظر گیرد اما آن حضرت ضمن احترام به دخت پیامبر فرموده بود که در این مورد بر پیشوای بزرگ توحید پیشی نخواهد گرفت. از این رو هنوز نام و نشان انتخاب نشده بود.

ص: ۲۴۳

پیام شادباش..

نوزاد نور را به نیای گرانقدرش تقدیم داشتند و آن حضرت پس از آنکه او را در آغوش گرفت، فرمود: مگر فراموش کردید که از شما خواستم او را پس از ولادت در پوشش زرد قرار ندهید؟

آن پوشش را از مولود مبارک برگرفت و پوشش سپیدی بر او افکند و رو به امیر مومنان نمود و پرسید: نامش را چه برگزیده اید؟

امیر مومنان گفت: ما هرگز در گزینش نام فرزندمان بر شما پیشی نمی گیریم.

پیامبر گرامی نیز فرمود: من هم بر پروردگار بزرگ خویش پیشی نمی گیرم.

درست در این لحظات بود که آفریدگار هستی به فرشته ی وحی پیام داد که:

«برای بنده ی محبوب و پیامبر برگزیده ام، فرزندی ولادت یافته است. از این رو در بیت رفیع رسالت و امامت فرود آی و ضمن تقدیم سلام و درود و صمیمانه ترین تبریک ها و تهنیت ها، به او بگو که؛ علی برای شما بسان هارون برای موسی است. از این رو نام فرزند هارون را بر فرزند «علی» برگزین.»

فرشته ی وحی به دستور خدا فرود آمد و مراتب تبریک و تهنیت پروردگار هستی را به پیامبر رسانید و گفت: «ای پیامبر خدا! پروردگارت دستور داده است که این مولود مبارک را به نام فرزند «هارون» نامگذاری کنید.»

پیامبر پرسید: نام او چه بود؟

فرشته ی وحی گفت: او «شبیر» نام داشت.

پیامبر فرمود: من به واژه ی عربی سخن می گویم... (۱) .

فرشته ی وحی گفت: نام او را «حسن» انتخاب بفرمایید.

ص: ۲۴۴

۱- ۱۵۹. بحارالانوار، ج ۴۴.

بـدینسان پیامبر مهر، نام آن پاره ی ماه را «حسن» نهاد. در گوش راست او اذان گفت و گوش چپ او را با نام و یاد خـدا قرین ساخت و اقامه خواند.

هفتمین روز ولادت نور بود که پامبر گرامی دو راس قوچ کبودرنگ به عنوان «عقیقه» فرزنـد گرانقـدرش «حسن»، قربانی کرد و یک ران یکی از آنها را همراه یک دینار به بانوی قابله داد.

سر مبـارک نـوزاد را تراشـید و هم وزن آن نقره به عنـوان صـدقه به فقرا و بینوایـان داد. آنگـاه سـر نـورانی نوزاد را به مـاده ی خوشـبو و عطرآگینی که از زعفران و چیزهـایی مشـابه ترکیب شـده بود معطر سـاخت و در آن فرصت، یکی از آداب و رسوم جاهلیت را به باد انتقاد گرفت و نکوهش کرد و فرمود:

«مردم عصر جاهلیت سر نوزاد را با خون رنگین می نمودند که کار بسیار ناپسندی است.»

و سرانجام نوزاد مبارک را بوسه باران ساخت و او را مورد مهر وصف ناپذیر خویش قرار داد...

ولادت سومین امام نور

اشاره

پس از گـذشت مـدتی از ولاـدت حضـرت مجتبی علیه السـلام علائم و نشانه ها، نشانگر این بود که دومین فرزنـد گرانمایه ی «فـاطمه» در راه است و آنگـاه پس از شـش مـاه همـانگونه که پیـامبر پیش از آن مژده ی آمـدنش را داده بود، دیـده به جهـان گشود.

در مورد ولادت حسـین علیه السـلام از امام صادق آورده انـد که: روزی همسایگان بانوی باایمان «ام ایمن» نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! شب گذشته «ام ایمن» تا سپیده دم بیدار بود و می گریست و همه ی ما را نیز ناراحت ساخته است.

پیـامبر کسـی را بـه خـانه ی او گسـیل داشـت و او به محضـر پیـامبر شـرفیاب شـد. آن حضـرت به او فرمـود: «ام ایمن»! خـدای چشمانت را نگریاند! همسایگانت به من گزارش

کرده اند که تو سراسر شب گذشته را ناراحت و گریان بوده ای، چرا؟

پاسخ داد: ای پیامبر خدا! خوابی سخت و سهمگین دیدم و بخاطر آن تا سپیده دم گریه کردم.

پیامبر فرمود: خوابت را برایم باز نمی گویی؟ بگو که خدا و پیامبرش به پیام آن داناترند.

«ام ایمن» گفت: ای پیامبر خدا! بیان آن برایم گران است.

پیامبر فرمود: آنگونه که تو فکر می کنی نیست، رویای خویش را باز گو.

آن بانوی باایمان گفت: «دیشب در عالم رویا دیدم که برخی از اعضاء پیکر مقدس شما در خانه ی من افتاده است...»

پیامبر فرمود: خواب خوشی رفته ای و خواب نیکویی دیده ای. پیام خواب تو این است که دخت گرانمایه ام «فاطمه»، «حسین» را به دنیا خواهد آورد و تو هستی که او را پرستاری و نگهداری خواهی کرد و «حسین» همان پاره ای از وجود من است که در خانه ی شما قرار می گیرد.

آفرین خدا بر این کودک نورسیده

این جریان گذشت و پس از مدتی حسین علیه السلام از افق سرای امامت و رسالت طلوع کرد. «ام ایمن» او را در آغوش گرفت و نزد نیای گرانقدرش پیامبر آورد. آن حضرت حسین علیه السلام را از او گرفت و فرمود:

«آفرین خدا بر این کودك نورسیده و بر او که او را در آغوش فشرده و بسوی من آورده است.»

آنگاه فرمود: ام ایمن این پیام آن رویای توست.

علاوه بر خواب «ام ایمن» همسر «عباس»، عموی پیامبر نیز خوابی نظیر این خواب دیده بود و پیامبر گرامی نیز پیشگویی فرموده بود.

لحظات ولادت حسین علیه السلام گروهی از بانوان مسلمان، از جمله صفیه، دختر عبدالمطلب و عمه ی پیامبر و نیز «اسماء بنت عمیس» و «ام سلمه»... حضور داشتند.

پس از طلوع خورشید جهان افروز وجود حسین علیه السلام پیامبر فرمود: عمه! فرزندم را بیاور!

صفیه عرض کرد: ای پیامبر خدا! تازه به دنیا آمده است و هنوز آماده نشده است...

پیامبر فرمود: خداوند او را پاک و پاکیزه ساخته است، بیاور...

آنگاه فرشته ی وحی فرود آمد و به آن حضرت پیام خدای را تقدیم داشت و خواست که نام پسر دوم «هارون» را- که به زبان عبری «شبیر» و به زبان عرب «حسین» گفته می شد برای نوزاد مبارک برگزیند.

و از پی آن انبوهی از فرشتگان فرود آمدند و طلوع خورشید وجود حسین علیه السلام را به نیای گرانقدرش تبریک گفتند و در همان ساعت، شهادت پرافتخارش را نیز به پیامبر خدا تسلیت عرض کردند.

پیامبر گرامی فرزند دلبند خویش را گرفت، زبان مبارک را در کام او نهاد و او زبان وحی و رسالت را مکید، به گونه ای گوشت بدنش از آن رویش کرد و استخوانهایش استواری و استحکام یافت. و آورده اند که حسین علیه السلام نه از مادر شیر نوشید و نه از هیچ کس دیگر.

علامه «بحرالعلوم» در این مورد اینگونه سروده است:

لله مرتضع لم یرتضع ابدا

من ثدی انثی و من «طه» مراضعه

یعطیه ابهامه آنا فاونه...

خدای را! خدای را! کودک شیرخواری که هرگز از پستان بانویی شیر ننوشید و شیردهنده ی او به خواست خدا پیامبر خدا بود.

او گاهی انگشت شست و زمانی، زبان خویش را در کام آن کودک پرشکوه می نهاد

و از این راه بود که سازمان وجود او به اوج کمال رسید.

درست هفتمین روز طلوع دومین اختر تابناك از افق سرای «فاطمه» بود که پیامبر دستور داد، سر کودك را تراشیدند و به وزن موهای سرش نقره در راه خدا انفاق گردید و برای سلامتی او و سپاس به بارگاه خدا، قربانی شد. (۱) .

در این مورد بحث گسترده ای در کتاب دیگر ما که پیرامون شخصیت والای او نگارش یافته است، موجود است که شما خواننده ی گرامی می توانید مطالعه فرمایید. (۲) .

ولادت دخت ایمان و عفاف

اشاره

سومین فرزند خاندان وحی و رسالت، دخت ایمان و عفاف یا «زینب» بود که پس از حسین علیه السلام، از بانوی بانوان دیده به جهان گشود. دیدگاه صحیح در مورد، ولادت دخت امیر مومنان همین است که پس از ولادت حسین علیه السلام به دنیا آمد و بیشتر موخان و محدثان نیز این دیدگاه را مورد تایید قرار داده اند اما برخی از متعصبان و افراطیون کوشیده اند «زینب» را فرزند چهارم فاطمه علیهاالسلام قلمداد کنند تا بدینوسیله، پوشش بر روی تجاوز و گناه سهمگینی افکنند که جاه طلبان سیاهکار با هجوم به خانه ی فاطمه علیهاالسلام و قرار دادن او میان در و دیوار و کشتن فرزند او «محسن» مرتکب شدند.

آری آنان در این اندیشه اند که ضمن پنهان کردن آن جنایت هولناك بگویند که بانوی بانوان پس از ساقط شدن فرزندش «محسن» باز هم فرزند دیگری به دنیا آورد و خود چندان صدمه ندید.

از جمله نویسندگانی که این دیدگاه بی اساس و مغرضانه را پذیرفته است، «بنت شاطی» مصری است که در این مورد می نویسد: «زهرا دخت گرانمایه ی پیامبر بود. آن حضرت پس از آنکه دیدگان پیامبر به دو فرزند محبوب او «حسن» و «حسین» روشن

۱- ۱۶۰. بحارالانوار، ج ۴۳.

۲- ۱۶۱. امام حسین از ولادت تا شهادت.

شـد، چیزی نمانـده بود که فرزنـد دیگری به دنیا آورد اما گویی مقـدر نبود که سومین فرزند او که نامش «محسن» بود در آن بیت رفیع رسالت و امامت، جهان را به نور وجودش نورباران سازد.»

نگارنـده، اینک ضـرورتی نمی نگرد که این دیـدگاه مغرضانه و بی اساس را مورد نقـد قرار دهد، چرا که در آینده با فرصـت بیشتری در این رابطه بحث خواهـد کرد و روشن خواهـد سـاخت که «محسن بن علی» آخرین فرزنـد دخت گرانمـایه ی پیامبر است و همو بود که بصورت «جنین» و در شکم مام ارجمندش، بر اثر صدمات و فشاری که میان در و دیوار، بر او وارد آمد به شهادت رسید.

نگارنـده در اینجـا بخـاطر رعـایت اسـلوب کتاب، تنها پرتویی از زنـدگی پرافتخار «زینب» قهرمان کربلا را ترسـیم می نمایـد و امیـدوار است که خـدای پرمهر او را توفیق ارزانی دارد تـا کتـابی مسـتقل در مورد این بـانوی سـرفراز بنگارد، چرا که زنـدگی درخشان و الهام بخش او شایسته ی تحقیق و بررسی، و خود آن بزرگ بانوی تاریخ، سخت درخور ستایش و تجلیل است.

ستم و بیداد تاریخ

بانوی بزرگ ایمان «زینب» در سال پنجم هجری دیده به جهان گشود.

او سومین فرزنـد ارجمنـد خانـدان وحی و رسـالت و دودمـان پـاک و بلنـدآوازه ی امامت بود. نگارنـده او را بسـیار بی نیاز از تعریف و تمجیـد می نگرد چرا که در وصف بانویی گرانقـدر که پدرش امیر مومنان و مادرش سالار بانوان جهان «فاطمه» پاره ی تن پیامبر و دو برادرش «حسن» و «حسین» سالار جوانان بهشت هستند، چه چیزی می تواند بنویسد؟

راستی که او میوه ی فضـیلت ها و ثمره ی عظمت هایی بود که هاله ای از شـرف و پاکی و قداست و شـکوه از هر سو او را در میان گرفته بود.

با این بیان شما خواننده ی عزیز دیگر از سینه ی پربار و آکنده از عشق و ایمانی که او را

شیر داد و از دامان پاکی که او را بسان گل پرورید، و از تربیت و پرورشی که همواره در مورد او بکار رفت، و از بیت رفیعی که او در آنجا دیده به جهان گشود، و از عامل وراثت و آنچه از این راه به او ارزانی گردید، و نیز عکس العمل و بازتاب شیوه های تربیتی و تاثیر جو مقدس خانوادگی که روح بزرگ او اثر نهاد، و نیز از ارزشهای اخلاقی و مواهب بی شماری که به او ارزانی داشت و در مزرعه ی پربار وجود او به گل نشست و شکوفا گردید، چیزی مپرس و مگو که وصف ناپذیر است!

اما راستی چقدر دردناک است که بگوییم تاریخ در مورد او ستم و بیداد روا داشت، همانگونه که در مورد پدر و مادر گرانمایه اش، چرا که تاریخ آنسان که شایسته و بایسته است زندگی او را پی نگرفت و آنگونه که زیبنده ی شخصیت بانوی اندیشمند و فرزانه ی «بنی هاشم» و نواده ی پیامبر خدا و قهرمان بزرگ ایمان و شجاعتی چون «زینب» باشد، زندگی او را ترسیم ننموده است.

هدیه آسمان

به هر حال آنگاه که او دیده به جهان گشود، نیای گرانقدرش پیامبر نام او را «زینب» نهاد. واژه ی مقدس و جانبخشی که از «زین» و «اب» شکل گرفته است و به مفهوم زینت و آراستگی پدر می باشد.

نویسنده ی کتاب «الحسین و بطله کربلا» مقاله ای را از یک روزنامه ی پر تیراژ مصری که پیرامون شخصیت والای این بانوی بزرگ نوشته شده است در کتاب خویش می آورد که ما در اینجا فرازهایی از آن را می آوریم و می گذریم:

زینب دخت امیر مومنان در ماه شعبان به سال پنجم از هجرت دیده به جهان گشود. مادرش او را نزد پدر والامقامش علی علیه السلام آورد و گفت: علی جان! این نوزاد را بگیر و برای او نامی شایسته برگزین.

علی علیه السلام فرمود: من در نامگذاری فرزندم بر پیامبر خدا پیشی نمی گیرم.

ص: ۲۵۰

آن روز پیـامبر در سـفر بود. هنگـامی که آمـد، به خـانه ی «فـاطمه» وارد شـد. از او خواسـتند تـا نامی بر نوزاد خانـدان رسالت برگزیند که فرمود: «من بر پروردگارم سبقت نمی جویم.»

در این لحظات بود که فرشته ی وحی فرود آمد و با تقدیم سلام و تهنیت خدا به پیامبرش گفت: «ای پیامبر خدا! نام این نوزاد مبارک «زینب» است، چرا که خدا این نام زیبا و شایسته را برای او برگزیده است.»

سمبل پایداری

آری این بـانوی بزرگ، هم دارای زنـدگی درخشان و تاریـخ سـرشار از فضایل انسانی و ارزشـهای اخلاقی است و هم همه ی مراحل زندگی الهام بخش و درس آموزش با حوادث اندوهبار و درد و رنج آمیخته بود.

در بخش مهمی از عمرش به طول ربع قرن بـا فـاجعه ی جـانسوز رحلت نیـای گرانقـدرش پیـامبر و مـام شایسـته اش «فاطمه» و رخدادهای سخت دیگری، روبرو گردید. آنگاه با روزگار سختی روبرو شد که پدرش امیر مومنان خانه نشین گردید و آزادی و امنیت و همه ی امکانات از او سلب شد.

سپس هجرت پـدرش از مدینه به کوفه که مرکز حکومت پدرش گردید، پیش آمد و از پی آن اراده ی حکیمانه ی الهی او را با شهادت پدر- یعنی حادثه ی دردناک و فاجعه ی تکاندهنده ای که آسمانها را به لرزه درآورد- داغدار ساخت. به دنبال آن شاهد و ناظر جنگ ظالمانه ای بود که معاویه بر ضد برادرش، حضـرت مجتبی علیه السـلام و شیعیان او شعله ور ساخت و پس از آن هم با نقشه ی ابلیسـی خویش آن حضـرت را با سم خیانت به شـهادت رسانید و سـیطره ی استبدادی خویش را به ضرب زور و فریب و خیانت و تطمیع به جهان اسلام تحمیل کرد.

پس از سالیانی چند ناگهان آن بانوی قهرمان با رخداد دیگری که براستی بزرگترین فاجعه ی تاریخ بود، روبرو گردید. فاجعه ی تکاندهنده و خونباری که دارای ابعاد گوناگون و مسیری طولانی بود. اما شگفت اینجاست که این بانوی قهرمان در برابر این حوادث سخت و شکننده، قهرمانانه و نستوه، پایداری ورزید و بی آنکه احساس شکست یا پریشانی نماید و یا اعصاب پولادین خویش را از دست بدهد و یا بر هوشمندی و آگاهی و درایت اش خدشه ای وارد آید، رسالت سترگ و پرشکوه خویش را از آغاز تا انجام به شایستگی انجام داد و پا به پای انجام وظیفه و رساندن پیام، به مدینه بازگشت.

پس از این پایداری شگرف در راه حق و عدالت، استبداد حاکم او را تبعید ساخت و آن بانوی بزرگ به «مصر» رفت و خدا چنین مقرر فرمود که آن حضرت در همانجا جهان را بدرود گوید و پرونده ی سراسر افتخار زندگی شگفت انگیز و الهام بخش او در سرزمین «نیل» گشوده بماند و آرامگاهش پناهگاه و نقطه ی امید میلیونها قلب و دل در طول عصرها و نسلها... گردد.

آری خواننده ی گرامی! این پرتویی از زندگی سراسر افتخار «زینب» دخت قهرمان امیر مومنان بود. که بر او و نیای گرانقدر و مادر باعظمت و پدر والا و برادران شایسته کردارش درود خدای باد.

و اینک تا دیداری دیگر در کتاب «زینب الکبری من المهد الی اللحد» خدا نگهدار شما باد.

ولادت دومین دختر امیر مومنان

بیت ساده و پرشکوه سالار بانوان و امیر مومنان، چهارمین فرزند گرانمایه ی خویش را که دومین دختر این خاندان بزرگ به حساب می آمد، بسان سه فرزند پیشین با موجی از شادی و شادمانی پذیرا گشت.

او که به «ام کلثوم» نامگذاری گردید از سویی بسان خواهر قهرمانش «زینب» دارای اصالت و نسبی شریف بود و از دگر سو از تربیت شایسته و بایسته و بسیار ممتازی بهره ور گردید.

این بانوی هوشمند و پرواپیشه گرچه برخی از ابعاد زندگی اش با زندگی خواهرش زینب متفاوت بود اما در تمامی رخدادهای تکاندهنده ای که خواهر قهرمانش «زینب»، حضور داشت و نقش سازنده و تاریخساز خویش را ایفا نمود، او نیز بطور جدی و آگاهانه شرکت داشت و همسنگر و پشتیبان و مشاور خواهر گرانمایه ی خویش بشمار می آمد.

آن بانوی قهرمان نیز از کسانی است که مورد ستم و بیداد تاریخ قرار گرفته و با دردها و رنجهایی روبرو گردیده است که مردان نیرومند نیز توان پایداری در برابر آنها را ندارند.

و ما به خواست خدا به هنگام بحث پیرامون شخصیت پرشکوه خواهرش «زینب» در مورد او نیز بحث هایی خواهیم داشت.

ص: ۲۵۳

سیمای فاطمه (س) در قرآن

اشاره

ص: ۲۵۴

در آیه ی قربی

اشاره

آیه ی شریفه ی «قربی» که بیانگر پرتویی از شکوه و شخصیت فاطمه علیهاالسلام می باشد این است:

قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی و من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور. (1) .

هان ای پیامبر بگو! من از شما هیچ پاداشی بر رسالت خود نمی خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس کار شایسته ای انجام دهد بر نیکی اش می افزاییم، چرا که خداوند آمرزنده و حق شناس است.

آیه ی شریفه همانگونه که شما خواننده ی گرامی بدان می نگری از قرآن شریف است و خدا به پیامبر برگزیده اش فرمان می دهد که ای پیامبر به امت بگو: من برای انجام رسالت خویش پاداشی از شما نمی طلبم جز آنکه شما باید با نزدیکان من براساس مهر و محبت رفتار نمایید.

در این مورد سخنان امامان راستین و همه ی پیروان آنان هماهنگ است که؛ منظور از واژه ی «قربی» نزدیکان پیامبر می باشند. و انبوه روایات در کتابهای شیعه و اهل سنت،

۱- ۱۶۲. سوره ۴۰، آیه ۲۲.

نام و نشان این نزدیکان پیامبر را بدست می دهد.

۱- از جمله ی ان روایات فراوان که دانشندان بزرگ اهل سنت در معتبرترین اسناد خویش همچون «صحاح» و تفاسیر مهم خود آورده اند این روایت است که می فرماید: هنگامی که این آیه ی شریفه فرود آمد از پیامبر پرسیدند که نزدیکان شما محبت آنان بر ما واجب شد کیانند؟

پیامبر در پاسخ فرمود: «علی» و «فاطمه» و دو پسر آنان...

قال صلی الله علیه و آله و سلم: علی و «فاطمه» و ابناها...

این روایت را «ابن حجر» در «الصواعق المحرقه»،

«ثلعبی» در تفسیر خویش،

«سیوطی» در «الدرالمنثور»،

«ابونعیم» در «حلیهالاولیاء»،

«جوینی شافعی» در «فرائدالمسطین» روایت کرده اند.

۲- روایت دیگر از آن انبوه روایات را «طبری» و «ابن حجر» از پیامبر گرامی آورده اند که: خداوند پاداش مرا بر شما مردم، محبت ورزیدن به خاندان من قرار داد، بهوش باشید که من در روز رستاخیز در مورد آنان از شما سوال خواهم نمود.

«ان الله جعل اجری علیکم الموده فی اهل بیتی و انی سائلکم غدا عنهم.»

قربی در سخنان امامان اهل بیت

پس از ترسیم دو روایت در این مورد، اینک نظر شما خواننده ی گرامی را به روایاتی جلب می کنم که امامان معصوم در بحث ها و مناظره های خویش به صراحت و روشنی کامل، منظور از «قربی» را معرفی نمودند:

۱- نویسنده ی «الصواعق المحرقه» از امیر مومنان آورده است که فرمود:

در سوره ی مبارکه ی «شوری» در مورد ما (خاندان رسالت) آیه ای موجود است که

به دلالت آن، هر انسان باایمانی محبت و مودت ما را راه و رسم خویش قرار می دهد و آنگاه به تلاوت این آیه پرداخت که: قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی...

۲- و نیز نویسنده ی همین کتاب آورده است که:

دومین امام نور در یک سخنرانی فرمود: «من از همان خاندان وحی و رسالتی هستم که خداوند مهر ورزیدن به آنان و فرمانبرداری شان را بر همه ی ایمان آورندگان واجب ساخته و فرمود: قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی و من یقترف حسنه...

و افزود بدست آوردن «حسنه»ای که در آیه ی شریفه آمده است عبارت از محبت ورزیدن به ما اهل بیت است.

۳- و نیز همان نویسنده در کتاب خویش از چهارمین امام نور آورده است که: هنگامی که آن بزرگوار را در شام به حال اسارت بر درب مسجد اموی نگاه داشته بودند، مردی از شامیان از کنار آن حضرت گذر کرد و گفت: سپاس خدای را که شمایان را نابود ساخت. آن حضرت پرسید: هان ای بنده ی خدا! آیا این آیه را نخوانده ای که: قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی؟ و آنگاه افزود که ما خاندانی هستیم که این آیه در مورد ما فرود آمده است...

۴- شاعر اندیشمند و ستم ستیز شیعه «کمیت اسدی» در این مورد می سراید:

وجدنا لکم فی آل حم آیه

تاولها منا تقی و معرب

برای شما خاندان رسالت در سوره ی مبارکه «شوری» آیه ای یافته ایم که هم شایستگان و هم روی گردانندگان از حق، آن را در مورد شما تاویل و تفسیر نموده اند.

۵- و نیز از «جابر بن عبدالله انصاری» آورده اند که:

مردی صحرانشین به محضر پیامبر شرفیاب شد و گفت: ای محمد! اسلام را به من بیان نما.

پیامبر فرمود: گواهی بده که جز خدای یکتا خدایی نیست و محمد بنده و فرستاده ی اوست.

ص: ۲۵۷

آن مرد گفت: آیا در برابر این ایمان و اسلام پاداشی از من خواهی خواست؟

پیامبر فرمود: نه، تنها محبت ورزیدن به خویشاوندانم را می خواهم.

پرسید کدام خویشاوندان؟ خویشاوندان تو یا من؟

پیامبر فرمود: خویشاوندان من.

آن مرد گفت: بیا تا با تو دست بیعت دهم از این پس بر آن کس که بر تو و خویشاوندانت مهر و محبت نورزد، نفرین خدا باد.

پیامبر گرامی فرمود: آمین. (۱) .

۶- و نیز نویسنده ی «الصواعق...» این دو شعر را از «ابن عربی» آورده است که:

رایت ولائی آل طه فریضه

علی رغم اهل البعد یورثنی القربا

فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی

بتبلیغه الا الموده فی القربی (۲) .

من مهرورزیدن به خاندان پیامبر را لازم و واجب می نگرم. و بر خلاف کسانی که از خاندان پیامبر دوری جسته اند، «آیه ی شریفه ی قربی»، مرا به آنان نزدیک ساخته است.

پیامبر گرامی در برابر رساندن پیام خدا و هدایت جامعه، پاداشی جز مهرورزیدن به خاندانش به فرمان خدا نخواست.

۷- و باز به بیان همین نویسنده و کتاب، «شافعی» نیز در این مورد اینگونه می سراید:

یا اهل بیت رسول الله حبکم

فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم الشان انکم

من لم یصل علیکم لا صلاه له

هان ای خاندان پرشکوه رسالت! خداوند مهرورزیدن به شما را فریضه ای ساخت و آن را در قرآن خویش فروفرستاده است.

در شکوه و عظمت شما همین بس که هر کس در نماز خویش بر شما درود نثار نکند، نمازش هیچ و پوچ است.

۱- ۱۶۳. کفایهالطالب، ص ۳۱.

۲- ۱۶۴. الصواعق المحرقه، ص ۱۰۱.

۸- و علامه ی بزرگوار، مرحوم «امینی» در کتاب ارزنده ی خویش، نام چهل و پنج نفر از محدثان و دانشمندان بنام اهل سنت را با نام کتابهایشان آورده است که همگی، آیه ی شریفه را در شأن امیر مومنان و «فاطمه» و حسن و حسین دانسته اند که از جمله ی آنان عبارتند از:

۱- امام احمد بن حنبل

۲- ابن منذر

۳- ابن ابی حاتم

۴- طبری

۵- ابن مردویه

۶- ثعلبی

۷- ابوعبدالله

۸- ابوالشیخ النسایی

۹- واحدی

۱۰- ابونعیم

۱۱- بغوی

۱۲- البزار

۱۳- ابن مغازلی

۱۴- حسکانی

۱۵- محب الدین

۱۶- زمخشری

۱۷- ابن عساکر

۱۸- ابوالفرج

۱۹- جوینی

۲۰- نیشابوری

ص: ۲۵۹

۲۱- ابن طلحه

۲۲- رازی

۲۳- ابوالسعود

۲۴- ابوحیان

۲۵- ابن ابی الحدید

۲۶- بیضاوی

۲۷- نسفی

۲۸- هیثمی

۲۹- ابن صباغ

۳۰- گنجی

۳۱- مناوی

۳۲- قسطلانی

۳۳- زرندی

۳۴- خازن

۳۵- زرقانی

۳۶- ابن حجر

۳۷- سمهودی

۳۸- سیوطی

۳۹- صفوری

۴۰- صبان

۴۱- شبلنجی

۴۲- حضرمی

۴۳- نبهانی (۱) .

۱- ۱۶۵. الغدیر، ج ۳.

فاطمه ی زهرا در آیه ی مباهله

اشاره

خدای جهان آفرین در قرآن شریف می فرماید:

... فمن حاجک فیه من بعد ما جائک به من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم ونسائنا و نسائکم انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین. (۱) .

(ای پیامبر!) هر که پس از این دانشی که به سوی تو فرود آمد، باز هم در مورد «عیسی» با تو چون و چرا نمود، بگو: بیائید تا ما پسران و بانوان و خودمان را فراخوانیم و شما نیز پسران و زنان و خودتان را فراخوانید. آنگاه نفرین کنیم و لعنت خدا را بر درغگویان قرار دهیم.

این آیه ی شریفه از رخداد بزرگی که از هنگامه ی رخ دادن آن تاکنون در میان مسلمانان از شهرت بسیاری برخوردار است، سخن دارد. ما در اینجا نیازی به ترسیم منابع و مدارک این حادثه ی بزرگ و معروف نمی نگریم و به همین نکته بسنده می کنیم که خاطرنشان سازیم که تمام مفسران و محدثان جز شماری چند، بر این عقیده اند که این آیه ی مبارکه هنگامی بر پیامبر فرود آمد که میان آن حضرت و مسیحیان منطقه «نجران» گفتگوهایی درباره ی مسیح علیه السلام به میان آمده بود. اینک این رخداد بزرگ را بطور فشرده از امیر مومنان می آوریم.

بامداد فردا پس از نماز

گروهی از مسیحیان نجران به سرپرستی سه چهره ی سرشناس آنان؛ «عاقب»، «محسن»، و«اسقف» به همراه دو چهره مشهور یهودیان به مدینه وارد شدند و به

۱- ۱۶۶. سوره ۳، آیه ۶۰.

محضر پیامبر گرامی رفتند تا در مورد رسالت و تعالیم آسمانی او، تحقیق و بررسی نموده و درباره چگونگی برخورد با آن پدیده ی جدید و پرجاذبه، تصمیمی بگیرند.

پس از تشرف آنان به محضر پیامبر، سرشناس ترین چهره ی گروه که اسقف نام داشت، خطاب به پیامبر گرامی گفت:

عالی جناب! پدر «موسی» که بود؟

پیامبر فرمود: «عمران»

او پرسید: پدر «یوسف» که بود؟

پیامبر پاسخ داد: «یعقوب»

اسقف پرسید: پدر و مادرم فدایت باد! پدر شما چه نام دارد؟

پیامبر فرمود: «عبدالله»

پرسید: پدر «مسیح» کیست؟

پیامبر ساکت شد. در این هنگام بود که جبرئیل با این پیام فرود آمد که: عیسی روح خدا و کلمه ی اوست. «هو روح الله و کلمته»

اسقف پرسید: آیا سخن شما بدین معناست که روح بدون جسد می باشد؟

پیامبر باز هم ساکت شد که خداوند به او وحی فرمود که:

ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون.

بی تردید مثل عیسی نزد خدا همانند مثل آدم است. وی را از خاک آفرید و به او گفت: «موجود باش!» پس وجود یافت.

اسقف با شنیدن آیه ی شریفه، ناگهان از جای خود پرید و گفت: ای محمد! ما این مطلب را نه در تورات یافته ایم و نه انجیل و زبور... تنها از شما این مطلب را می شنویم.

اینجا بود که این آیه ی شریفه فرود آمد:

فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم...

گروه اعزامی مسیحیان «نجران» گفتند: عالی جناب! این سخن شما بر ما گران است

که «مسیح» از خاک آفریده شده است اما دعوت به مباهله برای روشن شدن حقانیت و درستی دیدگاه یکی از دو طرف از سوی شما براستی کاری منصفانه و منطقی و آزادمنشانه است. از این رو هنگامه ی مباهله را مقرر فرمایید.

پیامبر فرمود: به خواست خدا فردا پس از نماز بامدادی، مباهله انجام خواهد شد.

به خدا سوگند او پیامبر است

پیامبر نماز بامدادی را به بارگاه خدا بجا آورد و دست امیر مومنان و دخت سرفراز خویش فاطمه را گرفت و یکی را در کنار خویش و دیگری را پشت سر خویش قرار داد و دو نور دیده اش، حسن و حسین را نیز در سمت راست و چپ خویش فراخواند و بسوی میعادگاه روان شدند.

در آنجا از آن بندگان محبوب و برگزیده ی خدا خواست تا دستها را به آسمان گیرند و هنگامی که پیامبر دعا کرد آنان آمین بگویند. پس به حالت نیایش با خدا زانوها را بر زمین نهادند و آماده ی مباهله شدند.

هیئت مسیحیان «نجران» هنگامی که با چهره های نورانی و سیمای معنوی و آمادگی روحی پیامبر و خاندانش روبرو شد از تصمیم خویش پشیمان شده و فرصت برای تبادل نظر دیگری خواستند و پس از گفتگو در میان اعضای هیئت خویش، به این نتیجه رسیدند که او پیامبر خداست و سراپا راستی و پاکی است و اگر او دست به دعا بردارد و خاندان پاک و محبوب او آمین بگویند، بی هیچ تردید خواسته ی آنان به هدف اجابت می رسد و همه ی اعضای هیئت نابود خواهند شد.

اینجا بود که گفتند: تنها راه نجات این است که از مباهله بازگردند و از آن حضرت بخواهند که از آنان درگذرد.

«فخر رازی» در تفسیر خویش می نویسد:

اسقف بزرگ «نجران» گفت: هان ای پیروان مسیح! بهوش باشید که چهره هایی را

به همراه پیامبر اسلام می نگرم که اگر از خدای بزرگ بخواهند کوهی را از جای خویش برکند، آن را خواهد کند. از این رو توصیه ی من این است که با آنان روبرو نشوید و دست به مباهله نزنید که نابود خواهید شد و یک نفر از پیروان مسیح بر روی کره ی زمین باقی نخواهد ماند.

بر این باور بود که هیئت عالی رتبه ی «نجران» با تواضع بسیار در برابر پیشوای بزرگ توحید نشستند و تقاضا نمودند که آن حضرت از مباهله بگذرد.

پیامبر با بزرگمنشی بسیار تقاضای آنان را پذیرفت اما فرمود: بهوش باشید! به پروردگاری که مرا به حق به رسالت برگزید، اگر مباهله انجام می شد خداوند تمامی مسیحیان را نابود می ساخت...

اشاره به نکته ی مهم بحث

ما در اینجا تنها به یک نکته ی مهم اشاره می کنیم و آن این است که:

همه ی محدثان و مفسران بر این باورند که پیامبر گرامی در جریان مباهله، از همه ی مردان مسلمان تنها یک نفر به همراه داشت و آن هم امیر مومنان بود، و از همه ی بانوان مسلمان نیز تنها یک نفر، که آن هم دخترش «فاطمه» بود و از تمامی کودکان مسلمان نیز دو کودک به همراه برد که حسن و حسین بودند و دیگر هیچ کس، حتی یکی از همسران خویش را نیز نبرد.

و با اینکه همه ی همسرانش در خانه های خویش بودند و عمه هایش همچون «صفیه»، آن بانوی بزرگ و «ام هانی» دختر «ابوطالب» و زنان «هاشمی» و مهاجر و انصار، همه و همه درمدینه بودند، پیامبر تنها یک بانوی پرشکوه و پرمعنویت و بی نظیر را به همراه خویش به مباهله فراخواند، آری تنها یک بانو و آن هم دخت گرانمایه اش «فاطمه» بود و بس. و این تنها بردن فاطمه علیهاالسلام با وجود آیه ی شریفه که می فرماید: «و نسائنا و نسائکم» نشانگر این حقیقت است که تنها بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام سراپا شایسته ی

حضور در آن مباهله و همایش بزرگ بود و نه هیچ کس دیگر. و این امتیاز ویژه ی اوست که پیامبر تنها او را برگزید.

«قندوزی حنفی» از پیامبر روایت آورده است که: اگر خدا می دانست که در روی زمین بندگانی گرانمایه تر از علی و فاطمه و حسن و حسین بودند، به من دستور می داد که با آنان به مباهله بروم اما چون از اینان پرشکوه تر نبود دستور آمد که به همراه اینان بروم و همین سند برتری آنان بر تمامی انسانهاست. (۱) .

در سوره ی هل اتی

اشاره

در این مورد در قرآن شریف می خوانیم که:

ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا، عینا یشرب بها عبادالله یفجرونها تفجیرا... و کان سعیکم مشکورا...

این آیات هنگامی بر قلب مصفای پیامب فرود آمد که بانوی سرفراز اسلام فاطمه علیهاالسلام و شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش حسن و حسین در راه خدا انفاقی خالصانه نمودند.

محدثان شیعه و اهل سنت از جمله «واحدی» در «البسیط»

«سعلبی» در «تفسیر کبیر»

و «ابوالمعید موفق» در«الفضائل»

و دیگران آورده اند که:

این آیات درباره امیر مومنان و فاطمه و حسن و حسین فرود آمده است.

نگارنده در اینجا به مطالبی که مفسر نامدار اهل سنت «زمخشری» در تفسیر خویش در این مورد آورده است، بسنده می نماید.

۱- ۱۶۷. ینابیع الموده، ص ۲۴۴.

او در این مورد در تفسیر خویش «کشاف»، از «ابن عباس» آورده است که:

دو فرزند گرانمایه ی فاطمه علیهاالسلام، «حسن» و «حسین» بیمار شدند. پیامبر گرامی به همراه گروهی از یاران به دیدار آن دو آمدند و ضمن گفتگو فرمودند:

«علی جان! زیبنده است برای شفای فرزندانت نذری نمایی.»

آن حضرت بهمراه بانوی بانوان، و به پیروی از آنان «فضه» آن زن شایسته و شاگرد و ارادتمند فاطمه علیهاالسلام نذر کردند که در صورت عنایت خدا و بهبود حال دو فرزند گرانمایه ی بیت رفیع رسالت و امامت، سه روز، روزه بگیرند و پس از اندکی، آنان بهبودی خویش را به یاری خدا باز یافتند.

امیر مومنان در شرایط سخت اجتماعی و اقتصادی آن روز جامعه، مقداری دانه برای تهیه ی نان فراهم آورد و بانوی باتدبیر خانه اش، فاطمه علیهاالسلام طبق برنامه ی هر روز ۳/ ۱ از آن را تبدیل به نان و مواد غذایی نمود تا روزه بگیرند.

نخستین روز را روزه داشتند که افطار از راه رسید. آنان پس از نماز مغرب برای افطار آماده شدند که ناگهان بینوایی فقیر و درمانده به در خانه ی آنها آمد و کمک خواست و گفت:

السلام علیکم یا اهل بیت محمد! مسکین من مساکین المسلمین، اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنه. فاثروه و باتوالم یذوقو الا الماء...

«سلام خدای بر شما ای خاندان پیامبر! فقیری مسلمانم و تقاضای کمک دارم. به من غذا دهید که خدای شما را از مائده ی بهشتی بهره ور سازد.»

خاندان امیر مومنان همگی ایثار نمودند و تمامی غذای خویش را به آن فقیر دادند و با آب افطار کردند.

دومین روز را روزه گرفتند و به هنگام شام وقتی غذا را برای افطار در برابر خویش نهادند کودک گرسنه ای که سایه ی پدر را از دست داده بود، از راه رسید و تقاضای کمک کرد آنان نیز دگرباره ایثارگرانه، همه ی غذای خویش را بخاطر خدا به او هدیه کردند.

روز سوم را روزه گرفتند... و باز هم ایثار نمودند و غذای خویش را به اسیری انفاق کردند و او را بخاطر خشنودی خدا بر خویشتن مقدم داشتند.

بامداد آن روز بود که امیر مومنان به همراه دو نور دیده اش حسن و حسین به محضر پیامبر شرفیاب گشتند و آن حضرت هنگامی که به آنان نگریست، آثار گرسنگی سختی در آنان دید.

فرمود: علی جان! راستی که شما را در شرایط سخت و ناگواری می نگرم.

از این رو آن حضرت بپا خواست و به همراه آنان به خانه بازگشتند.

فاطمه علیهاالسلام در حال نیایش و عبادت بود اما از شدت گرسنگی و بر اثر روزه ی چند روزه، از سویی دیدگانش به گودی نشسته و از دگر سو شکم مبارکش بر پشت چسبیده بود. پیامبر از دیدن شرایط دخترش سخت آزرده خاطر گردید و درست در همین لحظات بود که فرشته ی وحی فرود آمد و گفت:

هان ای محمد! این ارمغان آسمانی است. این را بگیر و به داشتن چنین خاندان سرفراز و بشر دوست و پاکباخته ای در بارگاه خدا افتخار نما که خداوند تو را در این مورد تهنیت می گوید و آنگاه این سوره ی مبارکه را بر پیامبر تلاوت کرد:

هل اتی علی الانسان...

فشرده ای از پیام آیات

اینک بجاست که فشرده ای از تفسیر و پیام این آیات شریفه را از نظر بگذرانیم. «ان الابرار...»

واژه ی «ابرار» جمع «بار» یا «بر» است و در این آیه ی شریفه منظور از «ابرار» و شایسته ترین بندگان خدا، عبارتند از: علی، فاطمه و حسن و حسین که درود خدا بر همه ی آنان باد.

«یشربون من کاس...»

ص: ۲۶۷

واژه ی «کاس» به مفهوم جامی است که در آن نوشیدنیها را می نوشند. گاه به خود نوشیدنی نیز گفته می شود.

«کان مزاجها کافورا...»

بیانگر این واقعیت است که این نوشیدنی با آب گوارای چشمه ای آمیخته است که در بهشت پر طراوت و زیبا می جوشد و نام آن «کافور» است، چرا که آب گوارا و سرد و زلال آن چشمه در سپیدی و زلالی و سردی به «کافور» تشبیه شده است. گرچه از نظر خواص و آثار آنگونه نیست. و ممکن است «کافور» نام چشمه ای در بهشت باشد و این بنا بر این است که «عینا» عطف بیان یا بدل از «کافور» تصور گردد.

«عینا یشرب بها عبادالله»

چشمه ای که بندگان شایسته ی خدا از آن می نوشند. بندگانی که در بندگی خدا به اوج کمال پرکشیده اند و خدای بنده نواز در قرآن آنان را اینگونه به وصف می کشد:

و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا...

«یفجرونها تفجیرا»

آن آب جوشان و زلال و گوارای چشمه را، به هر کجا که بخواهند به سهولت و آسانی، جاری می سازد.

«یوفون بالنذر»

آن بندگان شایسته و بایسته، به دلیل وفای به عهدها و نذرها در خور این پاداش پرشکوه می شوند چرا که «نذر» کار شایسته ای است که انسان در جهت خشنودی خدا، بر خویشتن واجب می سازد و روشن است که بنده ی شایسته ای که به نذر وفا کرد به دیگر عهدها و پیمان های خویش که خدا وفای به آنها را لازم ساخته است بهتر و بادقت بیشتری وفادار می ماند.

«یخافون یوما...»

و از روزی که شر آن روز به گونه ای فراگیر است که دامن همه را می گیرد، اینان از آن روز می هراسند.

ص: ۲۶۸

«و یطعمون الطعام...»

و بـا وجود اینکه خود بر اثر روزه داری و گرسـنگی به غـذا نیازمندنـد و آن را دوست می دارنـد، بـاز هم خود نمی خورنـد و ایثـارگرانه آن را به «فقیر» و «یـتیم» و «اسـیر» می خوراننـد، چرا که هم نیکوکـاری و ایثـار را دوست می دارنـد و هم نسـبت به فقیران و محرومان و یتیمان... پرمهر و دلسوزند.

«انما نطعمکم لوجه الله...»

ما شمایان را تنها برای خشنودی آفریدگار هستی سیر می کنیم و هرگز از شما انتظار پاداشی نداریم.

به بیان «مجاهد» آن شایسـتگان بشـر دوست به هنگام سـیر کردن گرسنگان سخنی نگفتند و خدای آگاه که از همه ی رازها و ژرفای دلها آگاه است آنان را بخاطر این ایثار خالصانه مورد ستایش قرار داد.

«انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا...»

ما از پروردگار خویش از روزی که سخت تیره و تار و آشفته است بیمناکیم.

آری قرآن روز رسـتاخیز را بخاطر شدت هراس انگیز بودنش به شیر خشمگین و یا سردمدار خودکامه و تندخو و خشن، تشبیه می نماید.

«فوقاهم الله شر ذلک الیوم...»

پس خدای پرمهر نیز آنان را به پاداش این ایثار و اخلاص و انفاق از شرارت و زیانباری آن روزگار نگاه می دارد.

«و لقاهم نضره و سرورا»

و بدانان طراوت و خرمی چهره و شادمانی و سرور قلب ارزانی می دارد.

«و جزاهم بما صبروا جنه و حریرا»

و بـدان جهت که در انفـاق و ایثـار خویش بر گرسـنگی سـخت، شـکیبایی ورزیدنـد پاداش پرشـکوه بهشت و حریر را به آنان عنایت می کند.

اما در بهشت زیبای خدا

آنگاه خدای جهان آفرین به ترسیم حالات معنوی و انسانی آنان در بهشت زیبا و پرطراوت خدا اشاره می کند و می فرماید:

۱- متکئین فیها علی الارائک...»

در بهشت جاودانه ی خدا، این شایسته کرداران بارگاهش، در اوج آسایش و رفاه و آرامش بر تخت ها تکیه می زنند.

۲- «لا یرون فیها شمسا...»

در آنجا، نه خورشیدی را می نگرند که از شدت حرارت آن به رنج افتند و نه سوز سرمایی که آنان را آزار رساند.

۳- «و دانیه علیهم ظلالها...»

بر زیر درختان پربار و آرام بخشی هستند که سایه های آنها به آنان نزدیک است و میوه های رنگارنگش فروافتاده و چیدن و بهره وری از آنها برای آنان آسان است.

۴- «و یطاف علیهم بانیه من فضه...»

در آنجا جامهای نقره و ظرفهای آبگینه و بلورین که خدا آنها را به اراده ی خویش پدید آورده است و مملو از روزیها و نعمت های خدا هستند، پیرامون آنها گردانده می شود. و آبگینه های نقره فام و زیبایی که در نهایت لطف و دقت طراحی شده... مملو از نعمت ها بر آنان ارزانی می گردد.

۵- و در آنجا از چشمه هایی «زنجبیل» و «سلسبیل» سیراب می گردند.

۶- و کارگزاران و خدمتگزاران بهشت به آنان خدمت می کنند.

۷- و شکوه و اقتدار بزرگی که همراه با انواع نعمت هاست و نیز لباسهای پرشکوهی از دیبای سبز و انواع زینت ها و آراستگی ها، به آنان ارمغان می گردد و شرابی پاک و مقدس می نوشند.

شگفت اینکه، خداوند با اینکه در این آیات، از انواع نعمت های بهشت سـخن به میان آورده است، بخاطر مقام والای «فاطمه» از حوریان بهشت نام نمی برند، چرا که آیات درباره ی شخصـیت والای امیر مومنان و فاطمه زهرا، دخت سـرفراز پیامبر است. همو که سالار بانوان گیتی است و برتر و والاتر و شکوهبارتر از حوریان بهشت می باشد.

در آیه ی نور

خدا در قرآن می فرماید:

الله نور السماوات و الارض، مثل نوره کمشکوه فیها مصباح، المصباح فی زجاجه، الزجاجه کانها کوکب دری...» (۱) .

خدا نور آسمانها و زمین است. وصف نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی پرفروغ باشد. آن چراغ در حبابی قرار گیرد حبابی شفاف و درخشنده، همچون اختری فروزان...

«حافظ ابن مغازلی شافعی» در کتاب مناقب از «علی بن جعفر» آورده است که گفت:

من از حضرت کاظم از تفسیر آیه ی شریفه پرسیدم که؛ «کمشکوه فیها مصباح» چه پیام و مفهومی دارد؟

آن حضـرت فرمود: منظور از واژه ی «مشـکوه» دخت پیامبر «فاطمه» است و واژه ی «مصـباح» دو نور دیـده اش حسن و حسـین هستند.

آنگاه از «کانها کوکب دری» پرسیدم که فرمود:

فاطمه در میان زنان گیتی بسان اختری نورافشان است.

سپس از «یکاد زیتها یضـی» پرسیدم که فرمود: او در دانش و بینش چنان است که چیزی نمانده است که همه ی علوم و دانش ها، از او سرچشمه بگیرد.

ص: ۲۷۱

۱- ۱۶۸. سوره ۲۴، آیه ۳۵.

و نیز از پیامبر آورده اند که فرمود: «... و نور ابنتی فاطمه من نورالله...» (۱) .

نور دخت گرانمایه ام فاطمه از نور خداست.

و در بخش های پیش تر روایاتی از نظر شما خواننده ی گرامی گذشت که از نور درخشان و پرتوافکن آن حضرت سخن داشت.

موقعیت شکوهبار فاطمه در آیینه ی رسالت

اشاره

از دشوارترین و پیچیده ترین مسائل درمورد بانوی بانوان، ترسیم موقعیت والا و ممتاز او در آیینه ی رسالت است. این کار نه تنها سخت و دشوار است، که براستی از قلمرو توانایی قلم و بیان و تحلیل و بررسی فراتر است. به همین جهت بطور فشرده در این مورد نکاتی ترسیم می شود.

مهر و احترام تفکرانگیز

دخت فرزانه ی پیامبر گستره ی وسیعی از قلب مقدس و مصفای پدر را از آن خود ساخته و در سازمان وجود او و روح پاکش بهترن نقطه ها را گرفته بود.

پیامبر، «فاطمه» را دوست می داشت اما نه بسان دیگر پدران که دخترانشان را دوست می دارند. چرا که دوستی و مهر آن حضرت نسبت به «فاطمه» آمیخته با احترام و تجلیل و تکریمی وصف ناپذیر بود. رفتار و عملکردی که از شخصیت والایی چون پیامبر در برابر دخت فرزانه اش دیده می شد چنان تفکرانگیز و پرمعنا و دارای پیام بود که تاکنون از هیچ پدری نسبت به دخترش در همه ی عصرها و نسلها چنین رفتاری دیده نشده است.

۱- ۱۶۹. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۰.

این شیوه ی تفکرانگیز از احترام و دوستی تنها برخاسته از عاطفه و مهر پدری نبود بلکه پیامبر به دخت ارجمندش سخت با نظر تکریم و تعظیم می نگریست. چرا که آن بانوی نمونه از موهبتها و امتیاز و فضایل بهره ور بود که او را از همه ی زنان گیتی برتر می ساخت و گویی پیشوای گرانقدر توحید از جانب آفریدگار هستی دستور داشت که آنگونه به «فاطمه» احترام نهد و به وجود گرانمایه اش بها و ارج گذارد.

از این دیدگاه است که می بینیم پیامبر گرامی در هر فرصت مناسب و موقعیت مساعدی از دخت سرفرازش به شکوه و عظمت یاد می فرمود و به مواهب بسیار و موقعیت والای او گواهی می داد و این در حالی است که می دانیم آن بزرگوار دختران دیگری نیز داشت اما این ستایش های بلند و تعظیم و تکریم های پرمعنا و پیاپی حتی به میزان یک دهم نیز از آن حضرت در مورد آنان شنیده و دیده نشد.

از این رو تردیدی نمی ماند که ستایش پیامبر و تجلیل و تکریم او از فاطمه علیهاالسلام نه تنها براساس عواطف پاک پدری و مهر و محبت فردی نبود بلکه او نمی توانست در مورد فضایل انسانی و ارزشهای اخلاقی و مقام والای دخترش در بارگاه خدا سکوت کند و او را به مردم معرفی نکند. باید او را می شناساند و موقعیت او را ترسیم می فرمود. اگر براستی فاطمه علیهاالسلام در پیشگاه خدا دارای موقعیت ممتازی نبود، بی هیچ تردیدی پیامبر با او اینگونه رفتار نمی کرد چرا که او فرزند گرانمایه ی پیامبر بود و خدا به فرزند فرمان داده است که پدر خویش را سخت احترام کند نه پدر با فرزندش اینگونه شگفت انگیز رفتار نماید.

حقیقت این است که پیامبر در مورد دخت ارجمندش «فاطمه» درست عکس آنچه خدا به امت او دستور داده است رفتار می کرد و به او بسان مادر احترام می نهاد و این تجلیل و تکریم بی گمان دلایل خاص خود را داشت.

انگیزه ی آن مهر و تکریم وصف ناپذیر

مهم ترین دلیـل این تجلیل و احترام فراوان آن بود که پیشوای بزرگ توحیـد می خواست این واقعیت را برای همه روشن سازد کـه «فـاطمه» در پیشـگاه خـدا و پیـامبر دارای موقعیـتی ممتـاز و بسـیار والاـست. آن حضـرت می دانسـت کـه پس از رحلتش بیدادگران امت چه ستم ها و آزارها و اذیت هایی به دخت سرفرازش روا می دارند و چگونه حرمت او را می شکنند از این رو پیامبر می خواست با همگان اتمام حجت کند تا هیچ بهانه ای برای ستمکاران شیفته ی دنیا باقی نماند.

برای نمونه اینک به روایاتی که بیانگر موقعیت شکوهبار فاطمه علیهاالسلام در قلب مصفای پیامبر است نظر می افکنیم:

۱- از ششـمین امـام نور حضـرت صـادق آورده انـد که «فـاطمه» دخت فرزانه ی پیامبر فرمود: هنگامی که آیه ی شـریفه ی «لا تجعلو دعا الرسول بینکم کـدعاء بعضـکم بعضا» فرود آمـد، من نیز بسان دیگران پـدر گرانمایه ام را با عنوان رسالت صـدا می زدم و می گفتم:

ای پیامبر خدا! و دیگر از اینکه او را با عنوان پدر جان صدا بزنم خوداری نمودم.

پیامبر گرامی یکی چند مرتبه به من پاسخ نداد آنگاه فرمود: «فاطمه» جان! این آیه در مورد تو و خاندان و نسل تو نیز تو از من هستی و من از تو. این آیه در مورد عناصر خشن و بی ادب و گستاخ قریش که تکبر می ورزند، فرود آمده است. از این رو تو مرا همواره با عنوان پـدر صدا بزن. «فاطمه» جان! به من بگو پدر که صدای دلنواز تو قلبم را زنده تر و پروردگارم را خشـنودتر می سازد. (۱) .

۲- و نیز «عایشه» دختر «طلحه» به نقل از عایشه آورده است که:

من هیچ کس را در سخن گفتن شبیه تر از فاطمه به پیامبر خدا ندیدم. هنگامی که او وارد می شد پدرش به او با مهری وصف ناپذیر خوش آمد می گفت و دست های او را

۱- ۱۷۰. المناقب ابن مغازلی شافعی، ص ۳۶۴.

بوسه می زد و او را در جای خویشتن می نشاند. و آنگاه که پیامبر خدا بر دخت سرفرازش وارد می گشت، فاطمه علیهاالسلام با دنیای ادب بپا می خاست و به پدر خوش آمد می گفت و دست های او را بوسه می زد...

۳- و نیز آورده اند که: «هروی» از «حسین بن روح» پرسید: جناب! پیامبر خدا دارای چند دختر بود؟

او پاسخ داد: دارای چهار دختر.

پرسید: کدامین آنان برتر بودند؟

پاسخ داد: فاطمه علیهاالسلام

پرسید: دلیل برتری او از همگان چه بود؟ مگر نه اینکه از نظر سن و سال از همه کوچک تر بود و در نتیجه از نظر مصاحبت و معاشرت با پیامبر کمترین زمان را بهره ور بود؟

پاسخ داد: چرا، اما او به دلیل دو موهبت و ویژگی شکوهباری که آفریدگار هستی به او ارزانی داشته بود از همه برتر بود.

پرسید: آن دو موهبت کدامند؟

گفت: نخست اینکه او به عنوان وارث همه جانبه ی پیامبر خدا برگزیده شده بود. و دیگر اینکه نسل سرفراز پیامبر و نام بلند و مبارک آن حضرت، بوسیله ی او جاودانه شد. و این دو امتیاز را خداوند بخاطر صفای دل و اخلاص وصف ناپذیر «فاطمه» به او ارزانی داشت.

۴- از «حذیفه» آورده اند که:

پیامبر خدا تا زمانی که چهره ی تابناک فاطمه علیهاالسلام را غرق در بوسه نمی ساخت، نمی خوابید... (۱) .

۱- ۱۷۱. مقتل الحسین خوارزمی حنفی، ص ۶۶.

۵- و نیز «عبدالله بن عمر» نقل شده است که:

پیامبر گرامی سر مبارک فاطمه علیهاالسلام را می بوسید و می فرمود: پدرت به قربانت همانگونه که هستی باش «فداک ابوک کما کنت فکونی». (۱) .

و در روایت دیگری آمده است که می فرمود:

پدر و مادرم به قربانت «فاطمه» جان! «فداک ابی و امی». (۲) .

۶- و نیز عایشه آورده است که: پیامبر گرامی گلوی «فاطمه» را بوسه می زد... من گفتم ای پیامبر خدا! در مهر به فاطمه کاری انجام می دهید که پیش از این انجام نمی دادید. چرا؟

فرمود: عایشه؟ من هرگاه در شور و شوق بهشت می شوم گلوی فاطمه را می بوسم. (۳) .

۷- و نیز آورده است که: پیامبر خدا هرگاه از سفر باز می گشت زیر گلوی «فاطمه» را بوسه باران می ساخت و می فرمود: بوی خوش بهشت را از فاطمه استشمام می نمایم. (۴) .

۸- و نیز از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

بوی خوش پیامبران، بوی گلابی و بوی خوش حوریان، بوی ریحان و بوی خوش فرشتگان، بوی گل و لاله و بوی خوش دخت ارجمندم فاطمه، بوی دل انگیز گلابی و ریحان و گل است. (۵) .

۹- و نیز فرمود: اگر مقرر می شد که زیبایی و کمال در چهره ی انسانی تبلور یابد، در سیمای فاطمه پدیدار می گردید. بلکه دخترم فاطمه از تبلور زیبایی و نیکی هم فراتر

۱- ۱۷۲. مقتل خوارزمی، ص ۶۶.

۲- ۱۷۳. مستدرک الصحیحین «حاکم نیشابوری شافعی»، ج ۳، ص ۱۶۵.

۳- ۱۷۴. ذخائرالعقبی، ص ۳۶.

۴- ۱۷۵. ینابیع الموده، ص ۲۶۰.

۵- ۱۷۶. بحارالنوار، کتاب الاطعمه و الاشربه، باب السفرجل.

است. او از نظر تبار و شرافت و کرامت بهترین مردم روی زمین است (۱) .

۱۰- و نیز سومین امام نور از نیای گرانقدرش پیامبر آورده است که فرمود:

فاطمه مایه ی شادمانی قلب من، دو فرزندش میوه ی دل من، شوی ارجمندش نور دیده ی من و پیشوایان یازده گانه ی امت که از فرزندان او هستند، امانتداران پروردگار من و رشته ی پیوند میان او و بندگان اویند. هر کس به رشته ی محبت آنان چنگ زند، نجات یافته و هر کس از اطاعت آنان سر باز زند، نابود می گردد (۲) .

۱۱- و نیز آورده اند که: پیامبر آبی گوارا به دخترش فاطمه داد و او آن را نوشید. آنگاه پیامبر فرمود: خوش و گوارایت باد ای مادر نیکان و پاکیزه کرداران (۳) .

۱۲- خود آن حضرت آورده است که: پدرم پیامبر به من فرمود: آیا نمی خواهی مژده ای دهم که شادمان گردی؟ آنگاه فرمود:

خداوند هنگامی که بخواهد در بهشت پرطراوت و زیبا به همتای دوست خویش ارمغان دهد از تو می خواهد که برخی از زر و زیور خویش را بسوی او بفرستی. (۴) .

و نیز با ترسیم روایاتی که خواهد آمد و مورد تایید شیعه و سنی می باشد، بهتر و بیشتر این امکان را خواهیم یافت تا انگیزه ها و عوامل عشق پیامبر به دخت ارجمندش را دریابیم و به راز آن قداست و عظمت وصف ناپذیری که خدا در وجود سالار زنان قرار داد، پی ببریم. اینک نگرشی بر این روایات.

۱- پیامبر خدا فرمود: برترین بانوان بهشت: خدیجه و فاطمه دخت محمد و آسیه و مریم دخت عمران هستند.

افضل نساء اهل الجنه: خدیجه... و «فاطمه» و آسیه و مریم... (۵) .

ص: ۲۷۷

۱- ۱۷۷. فرائدالسمطین، ج ۲، ص ۶۸.

۲- ۱۷۸. فرائدالسمطین، ج ۲، ص ۶۶.

۳- ۱۷۹. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۵۷.

۴- ۱۸۰. دلائل الامامه، ص ۲.

۵- ۱۸۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۹۳ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۰ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۰ الاعتقاد حافظ بیهقی، ص ۱۶۵ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۹۲ اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۷.

۲- و نیز فرمود: بهترین زنان گیتی چهارتن می باشد؛ «مریم» و «آسیه» و «خدیجه» و «فاطمه»...

خیر نساءالعالمین اربع: مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و «فاطمه»... (۱) .

۳- ونیز فرمود: فاطمه جان همین افتخار تو را بس که در میان زنان شایسته ی گیتی که؛ مریم و خدیجه و آسیه باشند، تو سرآمد همه ی آنان باشی. (۲) .

سه روایتی که از نظر شما خواننده ی عزیز گذشت به صراحت بیانگر این واقعیت است که این بانوان چهارگانه بر سایر زنان گیتی برتری دارند و روایات دیگری که به تواتر می رسد و بسیار معتبرند تصریح می کنند که بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام بر همه ی زنان گیتی از جمله بر این بانوان نامدار برتری دارند.

لازم به یادآوری است که ما بر این حقیقت ایمان داریم و آن را از امور قطعی و مورد اتفاق می شناسیم بلکه نه تنها ما که بسیاری از محدثان و علمای منصف و روشن بین گذشته و معاصر نیز در این مورد با ما هم عقیده و همداستانند که برای نمونه برخی دیدگاه ها ترسیم می گردد.

۱- «مسروق» از «عایشه» آورده است که: ما همسران پیامبر همگی در محضر آن

۱- ۱۸۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۹۳ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۰ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۰ الاعتقاد حافظ بیهقی، ص ۱۶۵ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۹۲ اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۷.
۲- ۱۸۳. الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۰ معالم التنزیل «حافظ بغوی شافعی» ج ۱، ص ۲۹۱ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۷.

حضـرت بودیم که «فاطمه» وارد شد. به خدای سوگند که راه رفتن او درست بسان راه رفتن پیامبر خدا بود. هنگامی که چشـم پیامبر به او افتاد با مهری وصف ناپذیر به او خوش آمد گفت و فرمود: خوش آمدی دخت ارجمندم!

آنگاه او را در سمت راست خویش نشانید و با او بطور آهسته به گفتگو پرداخت که فاطمه سخت گریه کرد. پیامبر با نظاره بر انـدوه دخترش دگربـاره بطور آهسـته بـا او سـخن گفت و آن وجود گرانمایه این بار تبسم کرد. من به «فاطمه» گفتم: پیامبر از میان همه تو را به رازگویی برگزید، و تو گریه می کنی؟ مگر آن حضرت چه گفت؟

فاطمه فرمود: من راز پیامبر را فاش نخواهم ساخت.

پس از رحلت پیشـوای بزرگ توحیـد بود که به فـاطمه علیهاالسـلام گفتم: بـانوی بـانوان! تو را سوگنـد به حقی که بر تو دارم اینک بگو راز پیامبر چه بود؟

فـاطمه فرمود: اینک خواهم گفت که پیامبر آن روز چه فرمود. آنگاه افزود: بار اول پـدرم به من فرمود: «فاطمه جان! فرشـته ی وحی هر سـال یـک بار قرآن را بر من عرضه می نمود. اما امسال دو بار عرضه داشـته است. فکر می کنم هنگامه ی رحلت من فرامی رسد و مرا دستور شکیبایی داد...»

هنگـامی که پیامبر گریه و بی قراری مرا از دریافت خبر جانسوز رحلت خویش نگریست دگرباره با من به رازگویی پرداخت و فرمود: سالار زنان این امت! فاطمه جان! آیا نمی خواهی سالار بانوان باایمان باشی؟... (۱) .

---

۱ – ۱۸۴. طبقات ابن سـعد، ج ۲ صـحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۲ انساب الاشـراف، ص ۵۵۲ الخصائص سـیوطی، ص ۳۴ الاعتقاد «حافظ بیهقی»، ص ۱۲۵ ذخائر العقبی، ص ۳۹ التذکره، ص ۳۱۹.

۲- و نیز در روایت «بغوی» در کتاب «مصابیح السنه» آمده است که فرمود:

فاطمه جان! آیا نمی خواهی سالار زنان گیتی و سالار زنان این امت و سرور زنان باایمان عصرها و نسلها باشی؟

الا ترضین ان تکونی سیده نساءالعالمین و سیده نساء هذه الامه، و سیده النساءالمومنین.

آری روایـاتی بکه بیـانگر امتیـاز و برتری فـاطمه علیهاالسـلام بر تمـامی زنـان گیتی است، بسـیارند و همه ی آنهـا از «عایشه» و «عمران بن حصین» و «جابر» و «ابن عباس» و «ابی بریده ی اسلمی»... رسیده است.

«بخاری» (۱) نیز این روایت را در کتاب خویش آورده و گروه دیگری از دانشمندان اهل سنت همچون:

«قسطلانی»

«قندوزی»

«متقی هندی»

«هیثمی»

«نسائی»

«طحاوی» و... نیز آن را در کتاب خویش آورده اند.

این روایـات به طرق گونـاگونی رسـیده است. در برخی از آنهـا تصـریح شـده است که دلیـل تبسم فـاطمه علیهاالسـلام پس از رازگویی پیـامبر گرامی بـا او این بود که پیامبر به او خبر داد که نخستین عضو خانـدان پیامبر که به او خواهـد پیوست، «فاطمه» است.

و در برخی دیگر آمده است که: دلیل تبسم آن بانوی گرانمایه این بود که پیامبر به او

۱- ۱۸۵. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۳

نویـد داد که از طرف آفریـدگار هستی به عنوان سالار زنان گیتی برگزیـده شده است. اما «احمدبن حنبل» روایتی را به نقل از «عایشه» آورده است که در حقیقت میان این عبارت و مفهوم آنها پیونـد منطقی برقرار می کنـد و روایت این است که «عایشه» گفت:

روزی «فـاطمه» به محضـر پیـامبر شـرفیاب گردیـد در حـالی که طرز گـام سپردن و راه رفتن او بسان پیامبر بود. آن حضـرت به استقبال او بپا خواست و به او خیر مقدم گفت و او را در کنار خویش جای داد.

آنگـاه سـر بر گوش او نهاد و با او رازی را در میان نهاد که وی به گریه افتاد. سـپس سـخنی دیگر با او در میان نهاد که تبسـم کرد.

من با خود گفتم: شگفتا! هیچگاه همانند امروز شادی و اندوه را این اندازه کنار هم ندیده بودم. جریان چیست؟

از «فاطمه» جویا شـدم که فرمود: آنچه پیامبر به من فرمود، راز است بایـد بماند. پیامبر به سـرای جاودانه شـتافت و من روزی از «فاطمه» آن راز را پرسیدم که گفت:

پدرم آهسته به من فرمود: «فاطمه جان! فرشته ی وحی هر سال یک مرتبه قرآن را به من عرضه می نمود اما امسال دو بار آن را به من عرضه نمود، چنین پیش بینی می کنم که آخرین روزهای عمرم فرارسیده است و تو نخستین عضو خاندانم هستی که به من خواهی پیوست. اینجا بود که گریه امانم نداد.

آنگـاه فرمود: «فـاطمه» جـان! آیـا نمی خواهی سالاـر زنـان این امت یـا سالاـر بانوان باایمان باشـی؟ و اینجا بود که من شادمان گشته، تبسم نمودم. (۱) .

۴- بخاری از دانشمندان اهل سنت در این مورد آورده است که: پیامبر خدا فرمود: «فاطمه» پاره ی وجود من است. هر که او را خشمگین سازد مرا به خشم آورده است. (۲) .

ص: ۲۸۱

۱- ۱۸۶. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۸۲.

۲- ۱۸۷. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱.

و نیز آورده است که پیامبر خدا فرمود: فاطمه پاره ی تن من است هر که او بیازارد مرا آزرده است.

«فاطمه بضعه منی من اذاها فقد آذانی.»

لازم به یادآوری است که این روایت، به واژه های گوناگونی رسیده است که همه دارای یک پیام اند. برای نونه:

پیامبر گرامی فرمود: «فاطمه بضعه منی، یوذینی ما آذاها، یغضبنی ما اغضبها»

فاطمه پاره ی وجود من است. آنچه او را بیازارد مرا می آزارد و آنچه او را به خشم آورد مرا نیز خشمگین می سازد.

و نیز فرمود: فاطمه بضعه منی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها.

فاطمه پاره ای از وجود من است هر آنچه او را آزرده سازد مرا آزرده خاطر ساخته و هر آنچه او را شادمان نماید مرا شادمان نموده است.

و نیز فرمود: فاطمه پاره ی وجود من است. «فاطمه» پاره ی تن من است. هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. فاطمه شجنه منی... فمن آذاها فقد آذانی.

و فرمود: فاطمه پاره ی تن من است. آنچه باعث شادمانی خاطر او شود، باعث شادمانی من می شود. فاطمه بضعه منی یسرنی ما یسرها.

و یا او را مورد مهر قرار داد و فرمود:

فاطمه جان! خداوند با خشم تو خشمگین می شود و با خشنودی تو خشنود.

یا فاطمه ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک.

و فرمود: هان ای مردم! هر کس فاطمه را شناخته است که شناخته است و هر که او را نشناخته بهوش باشد که او پاره ی وجود من، قلب من، و روح من است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده است.

فمن عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی بضعه منی، هی قلبی و روحی التی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله.

و یـا فرمود: خداونـد بخـاطر خشم «فـاطمه» خشـمگین می گردد و بخـاطر خشـنودیش خشـنود. ان الله یغضب لغضب «فاطمه» و یرضی لرضاها.

روایاتی را که از نظر شـما خواننـده ی عزیز گـذشت بیش از پنجاه نفر از محدثان و دانشـمندان نقل کرده اند، از جمله ی آنان می توان شخصیت های ذیل را برشمرد:

۱- «احمد بن حنبل»

۲- «بخاری»

۳- «ابن ماجه»

۴- «ترمذی»

۵- «سجستانی»

۶- «نسائی»

۷- «ابوالفرج»

۸- «نیشابوری»

۹- «ابونعیم»

۱۰- «بیهقی»

۱۱- «خوارزمی»

۱۲- «ابن عساکر»

۱۳- «ابن جوزی»

۱۵- «ابن اثیر»

۱۶- «ابن ابی الحدید»

۱۷- «سیوطی»

۱۸- «ابن حجر»

۱۹. بلاذری... و دیگران که بر شمردن نام آنان باعث طولانی شدن بحث می شود... جالب است که این روایات بدان دلیل که متواتر هستند و از نظر سند صحیح بوده و

ص: ۲۸۳

در میان گروه های اسلامی از شهرت بسزایی برخوردارند، همه مورد قبول صحابه و تابعین قرار گرفته اند.

ما در آینده با فرصت بیشتری اعتراف برخی از صحابه ی پیامبر را در مورد صحت و درستی روایاتی که گذشت ترسیم خواهیم نمود. اما در مورد «تابعین»، «ابوالفرج» (۱) در کتاب خویش آورده است که:

روزی «عبدالله بن حسن» در آن هنگام نوجوانی چاق بود، بر «عمر بن عبدالعزیز» وارد شد. خلیفه او را احترام کرد و در صدر مجلس جای داد و خواسته هایش را با احترام برآورد. آنگاه یکی از شکنهای شکم او را گرفت و فشرد بطوری که «عبدالله» احساس درد کرد سپس به وی گفت: اینکار را انجام دادم تا مرا در پیشگاه خدا شفاعت کنی.

هنگامی که «عبدالله بن حسن» رفت اطرافیان «عمر بن عبدالعزیز» زبان به اعتراض گشودند که این چه کاری بود که انجام دادی و یک نوجوان را این قدر احترام کردی؟

«عمر» گفت: یکی از چهره های مورد اعتماد به من روایت کرد که: پیامبر فرمود: «فاطمه» پاره ی تن من است. آنچه او را شادمان سازد مرا شاد می سازد.» و من می دانم که اگر دخت پیامبر بود از احترام من به فرزندش شاد می شد.

پرسیدند چرا شکم او را فشردی؟

گفت: هر کدام از بنی هاشم حق شفاعت دارند. من خواستم از شفاعت آنان بهره ور گردم.

«سمهودی» پس از نقل روایت «فاطمه بضعه منی...» می گوید:

با این بیان هر که فرزندی از فرزندان «فاطمه» را بیازارد یا او را به خشم آورد، خود را به خطر افکنده است و به عکس هر کس یکی از فرزندان او را شادمان سازد و به آنان

۱- ۱۸۸. الاغانی، ج ۸، ص ۳۰۷

احترام کند، «فاطمه» را تکریم نموده است.

«سهیلی» در این مورد می نویسد:

این روایت بیانگر این حقیقت است که هر کس به فاطمه علیهاالسلام اهانت کند، کفر ورزیده است و هر کس بر او درود فرستد بر پدرش درود فرستاده است.

و نیز از روایت مورد بحث دریافت می شود که فرزندان «فاطمه» از نظر احترام بسان خود او هستند چرا که آنان پاره ی تن او می باشند و جدایی افکندن میان شاخه و ساقه از اصل و ریشه، در واقع جدا ساختن پدیده ای از خود آن پدیده می باشد و این امکان ناپذیر است و فرع یا ساقه و شاخه از همان ریشه جوشیده و دارای خواصی همانند اصل است.

لازم به یادآوری است که اشاره ی «سهمودی» به این مطلب که: هر کس فرزندان «فاطمه»، یا خود او را بیازارد خود را به خطر افکنده است، ممکن است اشاره به این آیه ی شریفه باشد که:

«ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذابا مهینا...» (۱) .

بی تردید کسانی که خدا و پیامبرش را بیازارند، خدای آنان را در دنیا لعنت نموده و بر ایشان کیفری خفت بار آماده می سازد.

و نیز ممکن است اشاره به این آیه باشد که:

«و الذین یوذون رسول الله لهم عذاب الیم.» (۲) .

و اینک شما خواننده ی هوشمند، پس از تعمق منصفانه در این دو آیه و روایات رسیده، درباره ی جاه طلبانی که دخت سرفراز پیامبر، «فاطمه» را آزردند چه می اندیشی و آنان را درخور چه می نگری؟؟! احترام یا کیفر سخت خدا؟ کدامیک؟!

۱- ۱۸۹. سوره ۳۳، آیه ۵۷.

۲- ۱۹۰. سوره ۹، آیه ۶۲.

پدرش به قربانش!

بار دیگر به اصل بحث، یعنی روایاتی که بیانگر مهر و محبت وصف ناپذیر پیامبر به دخت فرزانه اش فاطمه علیهاالسلام است، باز می گردیم.

یکی از کارهای دشوار بر شمار روایاتی است که بیانگر این واقعیت است که پیامبر گرامی هرگاه تصمیم به سفر داشت فاطمه آخرین کسی بود که پیامبر با او وداع می کرد و پس از بازگشت از سفر نخستین کسی بود که پیامبر بر او وارد می شد.

از جمله ی این دسته از روایات این است که پیامبر یک بار پس از بازگشت از جنگ با تجاوزکاران، به خانه ی فاطمه وارد شد و دید بانوی بانوان پرده ای بر درب خانه نصب نموده و دو نور دیده اش «حسن» و «حسین» را نیز که کودک بودند، با دو دسبند ساده نقره ای آراسته ساخته بود. پیامبر کنار درب خانه نشست و پس از دیدار عزیزانش بی آنکه وارد خانه گردد بازگشت.

فاطمه علیهاالسلام به این اندیشه رفت که چرا این بار پیامبر خدا بسان گذشته وارد خانه نشد؟ و پس از این اندیشه بود که پرده را پایین آورد و دستبندها را از دست دو کودک پرشکوه خویش گشود و همه را به حضور پیامبر فرستاد.

پیامبر گرامی نیز آنها را از آنان گرفت و به یکی از یاران به نام «ثوبان» داد تا به فرد بینوایی انفاق کند. و آنگاه فرمود: اینان خاندان گرانقدر من هستند. من خوش ندارم که اینان بهره های پاک و پاکیزه ی خویش را در زندگی دنیا مصرف کنند و دستور داد که «ثوبان» دو دستبند و یک گردن بند ساده و ارزان برای آنان خریداری کند.

این روایت را «خطیب عمری» در «مشکاهالمصابیح»

و «طبری» در «ذخائرالعقبی»

و «نویری» در «نهایهالارب»

و «قندوزی» در «ینابیع الموده»

ص: ۲۸۶

و «طبرانی» در «المعجم الکبیر»

و «زبیدی» در «اتحاف الساده» و... آورده اند.

و از دانشمندان بزرگ شیعه نیز بسیاری از جمله: «شیخ کلینی» در «کافی»، و «طبرسی» در «مکارم الاخلاق»، این روایت را با تفسیر بیشتری آورده اند که بدین صورت است:

«زراره» از پنجمین امام نور آورده است که فرمود: پیامبر گرامی هرگاه قصد سفر داشت پس از خداحافظی از همه ی یاران و نزدیکان، آخرین کسی را که وداع می فرمود، دخت سرفرازش فاطمه علیهاالسلام بود و در حقیقت از خانه ی او حرکت می کرد و هنگام بازگشت از سفر نیز نخست به خانه ی «فاطمه» وارد می شد.

یک بار پیامبر گرامی به سفر رفت و در غیاب آن حضرت فاطمه علیهاالسلام از مقدار غنائمی که سهم علی علیه السلام بود، پرده ای خرید و به درب اطاق خویش نصب نمود و دو دستبند نقره ای نیز برای دو کودک گرانمایه ی خویش خریداری کرد. پیامبر از سفر بازگشت و مثل همیشه نخست در خانه ی «فاطمه» فرود آمد. دخت پیامبر با شادمانی از پدر استقبال نمود اما پیشوای بزرگ توحید پس از ورود به خانه ی دخترش و مشاهده ی پرده و دستبندهای نقره ای بر دست حسن و حسین، کنار درب خانه نشست و پس از دیدار با عزیزانش بازگشت. دخت هوشمند پیامبر اندهگین گردید و گریه امانش نداد و گفت: خدایا! پیامبر هرگز پیش از این با من اینگونه برخورد نکرده بود. چرا چنین کرد؟

بی درنگ کودکانش را فراخواند و دستبندها را از آنان گرفت و پرده را نیز پایین آورد و به آنان گفت اینها را نزد نیای گرانقدرتان پیامبر خدا ببرید و ضمن ابلاغ سلام مادرتان بگویید: ما پس از سفر شما جز خرید اینها تغییری در زندگی خویش نداده ایم.

حسن و حسین به محضر پیامبر شرفیاب شدند و پیام «فاطمه» را رساندند. پیامبر آنان را بوسه باران ساخت و در آغوش فشرد و دستور داد تا پرده و دستبندها را بگونه ای در میان «اصحاب صفه» تقسیم نمایند.

این روایت که میان محدثان شیعه و اهل سنت از شهرت بسیاری برخوردار است و به طرق گوناگونی روایت شده است نیاز به روشنگری دارد که راویان توضیحات لازم را نداده اند:

نخست اینکه منظور از پرده ی مورد اشاره، پرده ی درب ورودی خانه نیست. چنین پرده ای که برای پوشش خانه و حیاط است، پسندیده می باشد و روشن است که پیامبر از نصب چنین پرده ای ناخشنود نمی گردد. بنابراین ممکن است پرده ی مورد اشاره، پرده ای تزئینی بوده است که امروز از آن به پرده های «دکوری» تعبیر می کنند.

روشن است که نصب چنین پرده ای بر خانه ی «فاطمه» کاری ناپسند نبوده اما با پارسایی و فداکاری و ایثار خاندان رسالت تناسب نداشت. و در مورد دستبندها نیز مطلب همینگونه است.

با این بیان در صورت صحیح بودن روایت بهتر است بگوییم که فاطمه علیهاالسلام آن پرده و دستبندها را به عنوان ایثار و همراهی و همدردی با محرومان در راه خدا انفاق کرد.

«ابن شاهین» در مناقب این روایت را از «ابوهریره» و «ثوبان» با اندک تفاوتی نقل می کند و می گوید...

پیامبر گرامی سه بار فرمود: «فاطمه» چنین کرد پدرش به قربانش.

خاندان محمد را با ارزشهای دنیوی چه کار؟ آنان برای سرای جاودانه آفریده شده اند و همه ی دنیا برای آنان خلق شده است.

... قال رسول الله: فعلت فداها ابوها... مالال محمد و للدنیا؟ فانهم خلقوا للاخره و خلقت الدنیا لهم.

در روایت «احمد بن حنبل» آمده است که پیامبر فرمود: اینان خاندان من هستند و من دوست نمی دارم که بهره های پاک و پاکیزه ی خویش را در دنیا بخورند.

از این بیان، این واقعیت دریافت می گردد که پیامبر خدا دوست نداشت بهره ی

دخترش فـاطمه، از پـاداش پرشـکوه سـرای آخرت کم شود. چرا که تحمـل خداپسـندانه سـختی و تلخی زنـدگی دنیـا، پاداش شایسته ی اخروی در پی خواهد داشت.

آری آنچه ما خاطر نشان ساختیم از روایت ذیل نیز دریافت می گردد.

تفسیر ثلعبی از امام صادق علیه السلام و جابر بن عبدالله انصاری آورده است که:

پیامبر گرامی دخت فرزانه اش «فاطمه» را دید که ضـمن پوشـیدن لباس کار با دست خویش به آسیا مشغول است و فرزند خود را نیز با دست دیگری در آغوش فشرده و شیر می دهد. پیامبر از دیدن این منظره باران اشک فروریخت و فرمود: دخترم! تلخی و سـختی دنیا را بچش تا شـیرینی نعمت های سـرای جاودانه را پس از زندگی دنیا دریابی. فاطمه گفت: ای پیامبر خدا! من در همه حال خدای را به خاطر نهمت های بی کرانش سپاس می گویم.

و در این هنگام بود که این آیه ی شریفه فرود آمد:

«و لسوف یعطیك ربک فترضی.» (۱) .

۱- ۱۹۱. بحارالانوار، ج ۴۳.

ویژگی های اخلاقی و انسانی بانوی بانوان

اشاره

ویژگی های اخلاقی و انسانی بانوی بانوان

۱- پارسایی و انفاق

تبلور زهد و پارسایی

تبلور عبادت و بندگی

۲- فاطمه و عبادت خالصانه

نگرش بر روایات در این مورد

۳- ارمغان معنوی

دو نکته ی جالب

۴- فاطمه و دانش گسترده

۵- حدیث «لوح»

خیانت تاریخ

۶- فاطمه و پوشش بانوان

۷- فاطمه و نیایش با خدا

ص: ۲۹۰

پارسایی و انفاق

اشاره

فاطمه علیهاالسلام در پارسایی و انفاق در راه خدا از مقام بسیار بالا و والایی برخوردار بود.

زهد و پارسایی به مفهوم دست برداشتن از چیزی و دل در گرو آن ننهادن است و روشن است که به هر اندازه انسان به جهان باقی دلبستگی و عشق بیشتری داشته باشد پارسایی و دل بستن او به دنیای زودگذر وارزشهای مادی کمتر می شود و در برابر آن، به هر اندازه سرای آخرت در جان و روح انسان پرشکوه تر و جاودانه تر جلوه نماید، ارزشهای مادی و دنیای زودگذر در قلمرو اندیشه اش حقیرتر و بی ارزش تر رخ می نماید.

و به همین ترتیب به هر اندازه خرد و آگاهی و ایمان انسان به آفریدگار ژرف تر و عمیق تر گردد، لذت های زود گذر و سراب گونه زندگی در نظرگاه او بی بهاتر و بی ارزش تر می گردد.

شما خواننده ی هوشمند دیده اید که چگونه کودکان با اسباب بازی ناچیز، به بازی سرگرم می شود، و چگونه احساس شادی و خوشحالی می کنند؟

چگونه برای هیچ و پوچ افسرده خاطر می گردند، بر یکدیگر سبقت می گیرند و بر سر اسباب بازیهای بی ارزش به ستیز برمی خیزند؟

اما هنگامی که خردشان رشد کرد و شعورشان افزون گردید، بتدریج از بازیهای

کودکانه دوری می جوینـد و خود را برتر از آن سـر گرمیها می نگرند و آن کارها را برای شخصـیت خویش کوچک و زیانبار ارزیابی می نمایند؟

همه ی اینهـا بـدان جهت است که آنان بخاطر رشـد عقلی و فکری و عبور از مرحله ی کودکی، خود را زیبنـده ی مردانگی و ترقی می نگرند و از دوران بازی کودکانه برتر می یابند.

آری بنـدگان برگزیـده و دوسـتان خـدا نیز چنین انـد. آنان به ارزشـهای دنیوی با چشم حقارت می نگرند و به آنان چندان بها نمی دهنـد. دلها و قلبهای آنان در گرو عشق به ثروت و امکانات مادی نیست و دنیا را تنها بخاطر خود آن، بها نمی دهند. اگر نیک بیندیشـیم آنان آنجایی هم که به دنیا بها می دهند بدان جهت است که آن را وسـیله ی رشد معنوی و سـرمایه ی اخروی سـازد. دنیـا را سـرای بنـدگی خـدا می نگرنـد و ثروت را برای ایثـار و انفاق در راه خـدا می خواهنـد. بر آننـد تا به کمک آن گرسنگان را سیر کنند و برهنگان را بپوشانند و درماندگان و پایمال شدگان را نجات بخشند.

تبلور زهد و پارسایی

بـا این بیـان، شـما خواننـده ی عزیز به آسـانی خواهی توانست اسـاس و پـایه هـای پارسـایی و وارسـتگی بـانوی بـانوان، فاطمه علیهاالسلام را دریابی.

از این رو نبایـد شـگفت انگیز جلوه کند که آن حضـرت در زندگی خویش از یکسو به ثروتی اندک و امکاناتی ناچیز قناعت می نمایـد، و از دگر سو راه فضـیلت و کمـال و مواسات و ایثار را برای خود بر میگزینـد. از سویی ثروت و زرق و برق دنیا در نظر بلنـدش بسـیار نـاچیز و حقیر جلوه می کنـد و از دگر سـو نفرت خویش را از بریز و بپـاش و ولخرجی و خوشـگذرانیها به روشن ترین صورت اعلان می دارد.

ایـن شـیوه ی انسـانی و آزادمنشـانه نبایـد بـه نظر شـما خواننـده ی گرامی موضـوعی عجیـب جلـوه کنـد. چرا که فـاطمه دخت پارساترین انسان است. دخت پیشوای نمونه ای است

که هم زندگی عقیدتی اش با زهد و پارسایی همراه بود و هم زندگی اجتماعی اش.

بر این باور فاطمه علیهاالسلام برای پیش گرفتن راه و رسم مترقی و آسمانی پدر، از همه زیبنده تر بود.

زندگی سراسر افتخار «فاطمه» با امیر مومنان نیز در پارسایی و سادگی و شکوه معنوی تبلور یافته بود، چرا که شوی گرانقدر او نخستین کسی بود که پیش از همه و بیش از همه از زهد و پارسایی پیامبر خدا الگو گرفته بود و حقیقت این است که تاریخ اسلام هرگز چهره ای به زهد و پارسایی امیر مومنان به یاد ندارد.

او همان چهره ی نامداری است که زر و زیور و طلا و نقره را مخاطب می ساخت و می فرمود: هان ای طلاها و زیورهای زرد و سفید! دور شوید و دیگری را بفریبید نه «علی» را.

همان پارساترین پیشوا بود که به کارگزارش دستور داد هزار درهم به یک صحرانشین بینوا بدهد. کارگزارش از آن حضرت پرسید: سالار من طلا یا نقره؟

فرمود: چه فرق می کند هر دو در نظر من بسان سنگ خاراست. هر کدام بر او مفیدتر است به او بدهید.

ما برخی از این مطالب را در کتاب خویش که در مورد آن حضرت نوشته ایم، بطور گسترده آورده ایم و در این کتاب نیز به تناسب بحث از شخصیت والای «فاطمه» همتا و همشأن امیر مومنان، به برخی اشاره می کنیم گرچه در صفحات گذشته به نمونه هایی چون انفاق آن حضرت در شب عروسی اش، و نیز انفاق خالصانه ای که مدال پرافتخار سوره ی «هل اتی» را برای او و خاندانش آورده، اشاره رفت.

۱- کتاب «بشارهالمصطفی» از ششمین امام نور، و او نیز از پدر گرانقدرش به روایت از «جابر بن عبدالله انصاری» آورده است که:

«روزی نمار عصر را به همراه پیامبر خواندیم و پس از پایان نماز، پیامبر گرامی در محراب خویش نشسته و مردم بر گردش حلقه زده بودند که بناگاه سالخورده ای بینوا از

مهاجران عرب به مسجد مدینه وارد شد. او لباس فرسوده بر تن داشت و بر اثر پیری و ناتوانی بسیار، توان کنترل خویش را نداشت.

پیامبر پرمهر و به او کرد و از حالش جویا شد که آن سالخورده ی بینوا گفت: ای پیامبر خدا! من سخت گرسنه ام، سیرم نمائید. مرا بپوشانید. فقیرم، مرا بی نیاز سازید.

پیامبر فرمود: دوست من! اینک خود چیزی ندارم تا به تو کمک کنم اما از آنجایی که هر کس دیگری را بسوی کار شایسته ای رهبری کند بسان انجام دهنده ی کار است، اینک تو را به خانه ی دخترم «فاطمه» رهنمون می گردم، به خانه ی بانویی که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می دارند. بانویی که همواره خشنودی خدا و پیامبر را بر خواسته ی خویش مقدم می دارد. آری تو را به سرای او رهنمون می گردم. برخیز و به خانه ی او بشتاب. امید که خدای گره از کارت بگشاید.

سرای فاطمه علیهاالسلام در کنار خانه ی پیامبر بود. آن حضرت به بلال دستور داد تا او را به خانه ی دخت سرفرازش ببرد.

صحرانشین فقیر به همراه بلال به راه افتاد و هنگامی که به خانه ی فاطمه علیهاالسلام رسید با صدای رسا ندا داد که: سلام بر شما خاندان رسالت! بر شما که سرایتان جایگاه فرود فرشتگان خدا و محل آمد و شد آنهاست...

فاطمه علیهاالسلام پاسخ او را داد و پرسید: شما که هستید؟

گفت: دختر پیامبر! مرد سالخورده ای هستم که از راهی دور آمده ام و در مسجد به محضر پدرت پیامبر، سالار انسانها شرفیاب گشته ام. اینک ای سالار بانوان! گرسنه و برهنه و بینوایم، به من کمک کنید که خدای مهر و لطف خویش را بر شما فروفرستد.

آن روز درست سومین روزی بود که «فاطمه» و امیر مومنان و پیامبر خدا، غذا نخورده بودند و این جریان را پیامبر می دانست.

فاطمه علیهاالسلام پوست گوسفندی را که به سبکی خاص دباغی شده بود و دو فرزند

گرانمـایه اش، حسـن و حسـین بر روی آن می خوابیدنـد، برداشـت و نزد آن سـالخورده ی فقیر آورد و فرمـود ایـن را بگیر، امیدوارم خدای پرمهر بهتر از این را به شما عنایت کند.

مرد سـالخورده گفت: ای دختر پیامبر! من از گرسـنگی به شـما شـکایت آوردم، شـما پوست گوسـفند به من می دهیـد؟ من با شکم گرسنه با این پوست چه سازم؟

در ایـن هنگـام بـود کـه دخت گرانمـایه ی پیـامبر دست برد و گردن بنـدی را که در گردن داشت و هـدیه ی ارزشـمند دختـر عمویش، «فاطمه» دختر «حمزه» بود، آن را از گردن خویش گشود و به آن بنـده ی خدا داد و فرمود: بگیر و بفروش، امیدوارم خداوند بهتر از آن را به تو ارزانی دارد.

مرد سالخورده، گردنبند را با شادمانی گرفت و به مسجد باز گشت.

پیـامبر هنوز در حلقه ی یـاران نشسـته بود که آن مرد گفت: ای پیامبر خـدا! دخت گرانمایه ات «فاطمه» این گردنبنـد را به من دادند و فرمودند آنرا بفروشم و با پول آن گرفتاریهای خویش را برطرف سازم و برای رفع محرومیت من دعا کردند.

پیـامبر گرامی گریست و فرمـود: هـان ای بنـده ی خـدا چگونه خـدای پرمهر گره از زنـدگی تو نخواهـد گشود، در حـالی که «فاطمه» دخت پیامبر و سالار بانوان گیتی گردنبند خویش را به تو بخشیده است.

«عمار یاسر» در این میان به پا خاست و گفت: ای پیامبر خدا! آیا اجازه می دهید این گردنبند را بخرم؟

پیامبر فرمود چرا نه؟ اگر همه ی جنیان و آدمیان در خریـداران آن گردنبند با تو شـرکت کنند، خداوند آنان را به آتش دوزخ نخواهد افکند.

عمار از آن سالخورده ی بینوا پرسید: گردنبند را به چند می فروشی؟

پاسـخ داد: به وعده ای گوشت و نان که سـیرم کند و به یک برد یمانی که بدنم را بپوشاند و با آن نماز گذارم و دیناری چند که بسوی خاندانم باز گردم.

«عمار» سهم خویش از غنائم خیبر را که پیامبر به او داده بود فروخته و مصرف

نموده و چیزی باقی نمانده بود. با این وصف چیزی داشت از این رو به مرد سالخورده گفت: هان ای بنده ی خدا! من حاضرم بیست دینار و دویست درهم و یک برد یمانی و مرکب خویش را به تو بدهم تا تو را به خاندانت برساند و تو را از نان و گندم و گوشت سیر سازم، تا این گردنبند را به من واگذاری.

مرد سالخورده با شگفتی بسیار گفت: راستی که مردی سخاوتمند هستی، حاضرم. عمار او را به همراه خویش به خانه برد و آنچه تعهد کرده بود به او پرداخت. و سالخورده ی صحرانشین بازگشت.

پیامبر از او پرسید: آیا پوشیده و سیر شدی؟

پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا! علاوه بر آن، بی نیاز هم شده ام.

پیامبر فرمود: پس دخترم «فاطمه» را دعا کن.

او دست به آسمان گشود و گفت: بار خدایا! تو خدایی نیستی که ما تو را ساخته باشیم و ما خدایی جز تو را نمی پرستیم. تویی که روزی دهنده ی مایی! خداوندا! به «فاطمه» دخت پیامبر نعمت و موهبتی ارزانی دار که نه چشمی آن را دیده باشد و نه گوشی شنیده باشد.

به هر حال عمار گردنبند را از آن مرد گرفت و آن را با مشک عطرآگین ساخت و در یک «برد یمانی» پیچید و به دست غلام خویش که نامش «سهم» و از غنائم خیبر بود، سپرد و به او گفت: این بسته را به پیامبر تقدیم نما و خودت نیز از این پس در خدمت او باش.

غلام گردنبند را گرفت و نزد پیامبر آورد و پیام «عمار» را به عرض حضرت رسانید. پیامبر فرمود: نزد دخت ارجمندم «فاطمه» برو و گردنبند را به او تقدیم دار و خود نیز از این پس متعلق به خاندان علی علیه السلام خواهی بود.

غلام گردنبند را نزد «فاطمه» برد و پیام پیامبر را به او رسانید. بانوی بانوان گردنبند را گرفت و غلام را در راه خدا آزاد ساخت. غلام از این رخداد شگفت شادمان گردید

ص: ۲۹۶

و خندیـد. «فاطمه» دلیل خنـده اش را پرسـید که پاسـخ داد: برکت بسـیار این گردنبنـد مرا به خنـده افکنده است. چرا که خود شاهدم که گرسنه ای را سیر نمود، برهنه ای را پوشانید، نیازمندی را بی نیاز ساخت، بنده ای را آزاد کرد و باز هم به صاحبش بازگشت. راستی که شگفت گردنبدی است؟!

۲- «بحارالانوار» از «تفسیر فرات کوهی»، به نقل از ابوسعید خدری آورده است که: روزی امیر مومنان گرسنه بود. به همین جهت از بانوی بانوان پرسید: آیا غذایی برای خوردن و رفع گرسنگی در خانه دارد؟

فاطمه گفت: نه و افزود به خدایی که پدرم را به رسالت و شما را به جانشینی او گرامی داشت، چیزی در خانه نداریم و اینک دو روز است که تو را بر خود و فرزندانم حسن و حسین مقدم می دارم.

امیر مومنان فرمود: «فاطمه» جان! چرا به من اطلاع ندادی تا چیزی فراهم آورم؟پاسخ داد: من از خدای خویش حیا می کنم که شما را به کاری وادارم که توان انجام آن را نداشته باشی.

فقالت: یا اباالحسن انی لاستحیی من الهی ان اکلف نفسک ما لا تقدر علیه.

امیر مومنـان بـا اطمینـان به مهر خـدا از خـانه خـارج شـد و دیناری چنـد قرض گرفت و برای خریـدن مواد غـذایی مورد نیاز و خانواده ی خویش به طرف بازار به راه افتاد اما در میان راه به «مقداد» برخورد نمود و دید که او در هوای بسیار گرم و سوزان از خانه بیرون آمده، حرارت خورشید رنگ چهره ی او را دگرگون ساخته و زمین داغ و پرحرارت پاهایش را آزرده است.

آن حضـرت پس از اینکه چشـمش به مقـداد افتـاد، شـگفت زده پرسـید: چه باعث شـده است که در این ساعت از خانه بیرون بیایی.

مقداد پاسخ داد: سالار من! دست از من بردار و تقاضا می کنم چیزی مپرس.

علی علیه السلام فرمود: من نمی توانم با تو برخورد نمایم و تو را گرفته و اندوه زده بنگرم

و بی تفاوت از کنارت بگذرم و بروم.

«مقداد» گفت: سرورم تو را به خدا دست از من بردار و از حال من مپرس!!

اما امیر مومنان فرمود: برادر عزیز! تو نمی توانی مشکل زندگی خویش را از من پنهان سازی، باید بگویی تا چاره ای بیندیشم.

«مقداد» گفت: اینک که اصرار می ورزی تا از گرفتاریم آگاه گردی به خدایی که محمد را به رسالت و تو را به جانشینی او گرامی داشت چیزی جز سختی زندگی و گرسنگی خاندانم مرا از خانه بیرون نیاورده است.

من در حالی خانواده و فرزندان خویش را در خانه نهاده و بیرون آمدم که در نهایت فشار و گرسنگی بودند. از بس گریه ی همسر و کودکانم مرا آزرد، دیگر توان ماندن در خانه را از من سلب کرد و من با دلی پر از اندوه بدون هدف از خانه بیرون زدم و در کوچه ها سرگردانم... این داستان گرفتاری من.

امیر مومنان با شنیدن سخنان «مقداد» باران اشک از دیدگان فروبارید به گونه ای که محاسن شریفش اشک آلود گشت و فرمود: سوگند به همو که تو سوگند یاد کردی، مرا نیز همان چیزی از خانه بیرون فرستاده است که تو را! من اینک دیناری قرض نموده ام اما تو را بر خود مقدم می دارم و آنگاه با ایثار و اخلاصی وصف ناپذیر، دینار مورد اشاره را به مقداد سپرد و بسوی مسجد پیامبر برای نماز به راه افتاد.

آن حضرت وارد مسجد شد نماز ظهر و عصر و بعد هم نماز مغرب را خواند. هنگامی که نماز به پایان رسید و پیامبر برخاست تا برود با عبور از صف اول چشمش به امیر مومنان افتاد و با فشردن پای خود به پای او از آن حضرت دعوت کرد که به همراه پیامبر برود. کنار درب مسجد به هم رسیدند. او به پیامبر سلام کرد و آن گرامی پس از جواب، پرسید: علی جان! آیا می توان شام را میهمان شما بود؟

امیر مومنان سکوت را برگزید چرا که با شرایط اقتصادی خویش توان دعوت میهمان نداشت، اما بزرگمنشی و اخلاق شایسته و بایسته اش نیز بگونه ای بود که

نمی توانست پاسخ منفی دهد. و نیز نمی دانست که پیامبر گرامی از شرایط اقتصادی و انفاق و ایثار او به خواست خدا آگاه است و خدای بزرگ به او پیام فرستاده است که شام را در خانه ی «علی» باشد.

بهر حال پیامبر دید امیر مومنان سکوت را برگزیده است از این رو فرمود: علی جان! چرا جواب مثبت یا منفی نمی دهی؟

آن حضرت غرق در حیا، به منظور تکریم و احترام پیامبر گفت: بفرمایید.

پیامبر دست آن حضرت را گرفت و با هم وارد خانه ی فاطمه علیهاالسلام شدند و دیدند آن بانوی گرانقدر نمازش را خوانده اما هنوز در عبادتگاه خویش است و راز و نیاز با خدا دارد و پشت سرش ظرفی مملو از غذا می باشد که بخار آن به آسمان بلند است.

او هنگامی که صدای پیامبر را شنید از جایگاه عبادت و نماز خویش برخاست و به پیشوای بزرگ توحید سلام کرد. پیامبر سلام او را که محبوب ترین انسانها در نظرش بود پاسخ گفت و دست محبت پدرانه بر سرش کشید و فرمود: دخت گرانمایه ام چگونه روز را به شب آورده ای؟

فاطمه، خدای را سپاس گفت و اظهار خشنودی کرد.

پیامبر او را دعا کرد و از او خواست تا شام بیاورد و «فاطمه» ظرف مملو از غذا را در برابر پیامبر و امیر مومنان نهاد.

علی علیه السلام پرسید: «فاطمه» جان! این غذا را از کجا آورده ای؟ راستی که تاکنون غذایی به این خوشرنگی و خوشبویی و خوشمزگی ندیده و... نخورده ام.

اینجا بود که پیامبر دست بر شانه ی امیر مومنان نهاد و به او فرمود: علی جان! این در برابر دیناری است که تو در راه خدا انفاق کردی «هذا بدل دینارک.» آری این پاداش دینار توست و خدا به هر که بخواهد روزی بی حساب ارزانی می دارد.

و آنگاه باران اشک شوق از دیدگان فروباراند و فرمود: سپاس خدای پرمهر را که نخواست شما را از این سرای فانی بیرون روید و به شما پاداش پرشکوه ندهد. علی جان!

ص: ۲۹۹

خداوند تو را بسان «زکریا» مورد لطف قرار داده است و فاطمه را بسان «مریم»، که هرگاه «زکریا» در پرستشگاه بر «مریم» وارد می شد، می دید نزد او رزق و روزی است. سپس به تلاوت این آیه پرداخت:

کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا...

فاطمه و عبادت خالصانه

اشاره

عبادت که در زبان فارسی به مفهوم پرستش آمده، بر دو بخش است: عبادت به مفهوم گسترده و عام، و عبادت به مفهوم خاص.

۱- عبادت به مفهوم عام عبرت است از هر اندیشه و نیت شایسته، سخن نیکو، کار پسندیده، اخلاق ستوده و هر چیزی که در قلمرو اندیشه و سخن و عمل، انسان را به آفریدگار هستی نزدیک سازد.

همه ی اینها عبادت خداست... و انسان را به خدا نزدیک می سازد.

۲- عبادت به مفهوم خاص آن، عبارت است از نماز، روزه، حج، زکوه و... و دیگر اموری که برای مردم روشن است.

تبلور عبادت و بندگی

واقعیت این است که عبادت خالصانه ی خدا به مفهوم کامل و ابعاد گوناگون آن، در زندگی سراسر افتخار فاطمه علیهاالسلام جلوه گر شد و آن حضرت براستی در عبادت خدا نمونه ی عصرها شد.

سراسر زندگی پرافتخار او، از آغاز تا واپسین لحظات، عبادت خدا بود.

از غذا دادن به محرومان گرفته تا آب بردن به خانه ی بینوایان،

از ایثارش در راه خدا تا آموزش مقررات الهی به مردم،

از بدوش کشیدن بار مسوولیت اداره ی جامعه ی کوچک خانه و خانواده تا پارسایی

و ساده زیستی و تحمل محرومیت ها برای آسایش مردم و پیشرفت اسلام،

از شوهرداری نمونه اش تا دفاع قهرمانانه از امامت و ولایت راستین در برابر بیداد و دجالگری، و دیگر تحمل رنجها و مشکلات و مصائبی که پس از رحلت پیامبر بخاطر دفاع از حق و عدالت بر آن حضرت وارد آمد که بخشی از آنها در صفحات گذشته از نظر شما خواننده ی گرامی گذشت و بخش های دیگر نیز در صفحات آینده خواهد آمد.

آری همه ی اینها را فاطمه به خاطر پرستش خالصانه ی خدا و تقرب به او و انجام وظیفه در برابر آفریدگار هستی به عنوان عبادت خالصانه ی خدا به جان خرید...

و تازه اینها غیر از نمازهای خاشعانه و نیایش های جانبخش شبانه ی او با خداست.

از «ابن عباس» در مورد این آیه ی شریفه که می فرماید:

«کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون.» (۱) .

آنان اندکی از شب را می خوابیدند و به هنگامه ی سحر از خدا آمرزش می خواستند. آورده اند که اینان عبارتند از: امیر مومنان، فاطمه دخت گرامی پیامبر و دو فرزند ارجمندش، حسن و حسین. (۲) .

نگرش بر روایات در این مورد

اینک به روایاتی در این مورد نظر می افکنیم:

۱- از دومین اما نور آورده اند که فرمود:

مادر گرانقدرم فاطمه علیهاالسلام شب جمعه ای در محراب عبادت خویش ایستاده و به پرستش خدا پرداخته بود. شب را تا سپیده دم به نماز و نیایش گذرانید و خود ناظر بودم که مردم باایمان و درست اندیش را دعا می کرد و برای بسیاری با نام و نشان از خدا مهر

۱- ۱۹۲. سوره ۵۱، آیه ۱۹- ۲۰.

۲- ۱۹۳. شواهد التنزیل «حسکانی حنفی»، ج ۲، ص ۱۹۴.

و بخشایش می طلبید اما شگفت زده شدم هنگامی که دیدم جز خویشتن، همه را دعا کرد.

به او گفتم: مادر جان! چرا همانگونه که همه را دعا می کنید برای خویشتن دعا نمی کنید؟ یا اماه لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغیرك؟

فرمود: پسرم! حسن جان! نخست همسایه و آنگاه اعضای خانواده ی خویش.

فقالت: یا بنی! الجار ثم الدار. (۱) .

و اینگونه درس بشر دوستی به عصرها و نسلها آموخت.

۲- و نیز از پیامبر گرامی آورده اند که: اما دخترم فاطمه سالار بانوان عصرها و نسلهاست. او پاره ی وجود، نور دیدگان، میوه ی دل، و روح من است. او حوریه ای است در چهره ی انسان. هرگاه در پرستشگاه خویش در برابر پروردگارش می ایستد نور وجودش به فرشتگان آسمان پرتوافکن می گردد همانگونه که نور ستارگان به زمینیان پرتوافکن می گردد، و خدای بی همتا به فرشتگان می فرماید: هان ای فرشتگان من! به بنده ی شایسته ام «فاطمه»، سالار بانوان، بنگرید که در بارگاهم ایستاده و از خوف و خشیت بر خود می لرزد و با همه ی وجود به پرستش من روی آورده است. اینک شمایان را گواه می گیرم که پیروان او را از آتش دوزخ امنیت می بخشم. (۲) .

۳- و نیز در کتاب «عدهالداعی» آمده است که:

بانوی بانوان در نماز خویش از ترس خدا پیاپی نفس نفس می زد.

۴- و نیز از «حسن بصری» آورده اند که: در میان این امت هیچ کسی عبادت پیشه تر از دخت گرانمایه پیامبر نبوده. او به اندازه ای به عبادت و راز و نیاز با خدا می ایستاد که آثار آن در پاهایش موجود بود. (۳) ما کان فی هذه الامه اعبد من فاطمه...

۱- ۱۹۴. بحارالانوار، ج ۴۳.

۲- ۱۹۵. بحارالانوار، ج ۴۲.

۳- ۱۹۶. ربیع البرار، ص ۱۹۵

۵- از ششمین امام نور آورده اند که فرمود:

هر کس چهار رکعت نماز گـذارد و در هر رکعت پنجاه مرتبه «قل هو الله احـد» را بخواند، گویی نماز فاطمه را خوانده، و این نماز، نماز بازگشت کنندگان بسوی خداست. (۱) .

۶- و نیز فرمود:

مـادرم فـاطمه دو رکعت نمـاز مخصوص داشت که جبرئیـل به او آموخته بود و آنگـاه که سـلام آن را می گفت، بـا تسبیحات مخصوص خویش خدای را ستایش می کرد، سپس می فرمود: «سبحان ذی العز الشامخ المنیف،

سبحان ذی الجلال الباذخ العظیم،

سبحان ذی الملک الفاخر القدیم،

سبحان من لبس البهجه و الجمال،

سبحان من تردی بالنور و الوقار،

سبحان من یری اثر النمل علی الصفا،

سبحان من یری وقع الطیر فی الهواء،

سبحان من هو هکذا؟ لا هکذا غیره.» (۲) .

«منزه و پاک است خدای شکست ناپذیر و بلندمرتبه،

منزه و پاک است خدای صاحب شکوه و والایی و عظمت،

منزه است خدای دارنده ی فرمانروایی ارزشمند و دیرین،

منزه است آن خدایی که به لباس جمال و زیبایی معنوی آراسته است،

منزه است آن خدایی که پوشش نور و وقار در بردارد،

منزه است آن خدایی که اثر پای مورچه را در صخره های سخت و سیاه می بیند،

۱- ۱۹۷. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۶۴.

۲- ۱۹۸. بحارالانوار، ج ۹۸.

منزه است آن خدایی که اثر فرود و پرواز پرنده را در هوا می نگرد،

منزه است آن خدایی که تنها او صاحب این کمال و جمال و ویژگی هاست و نه جز او.»

۷- و نیز آورده اند که پیامبر به امیر مومنان و دخت ارجمندش فاطمه فرمود:

می خواهید پرتویی از خیر و برکتی را که خدا به من آموخته و مرا از آن آگاه ساخته است شما را بدان مفتخر سازم. پس آن را بخاطر سپارید.

گفتند: به دیده ی منت ای پیامبر خدا! آن چیست؟

فرمود: هر کدام از شما دو رکعت نماز می خواند و در هر رکعت سوره ی «فاتحه» و «آیهالکرسی» را سه بار تلاوت می کند، آنگاه سوره ی «قل هو الله» و آخر سوره ی «حشر» را نیز از آیه ی «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل...» تا آخر سه بار می خواند. سپس هنگامی که نشست، تشهد می گوید و خدای را آنگونه که می باید، ستایش می کند و بر پیامبرش درود می فرستد و برای مردان و زنان با ایمان دعا می کند و از پی آن این دعا را می خواند:

اللهم انی اسالک بحق کل اسم هو لک، یحق علیک فیه اجابه الدعاء اذا دعیت به، و اسالک بحق کل ذی حق علیک، و اسالك بحقك علی جمیع ما هو دونك ان تفعل بی کذا و کذا... (۱) .

و آنگاه خواسته های خویش را از خدا می خواهد. (۲) .

۸- از ششمین امام نور آورده اند که فرمود: برای رفع هر خطر و درست انجام شدن هر کار سرنوشت سازی، دو رکعت نماز خالصانه به همان ترتیب که دخت گرانمایه ی پیامبر می خواند، بجا می آورید. در رکعت نخست سوره ی «حمد» و آنگاه «قل هو الله» را پنجاه مرتبه می خوانید و رکعت دوم را بسان رکعت اول بجا می آورید. سپس دستها را نیایشگرانه بسوی آسمان بالا می برید و این دعا را با همه ی وجود می خوانید:

۱- ۱۹۹. بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۳۶۵.

۲- ۲۰۰. بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۳۶۵.

اللهم اتوجه الیک بهم، و اتوسل الیک بحقهم العظیم الـذی لا یعلم کنهه سواک، و به حق من حقه عنـدک عظیم، و باسـمائک الحسـنی و کلماتک التامات التی امرتنی ان ادعوک بها، و اسالک باسـمک العظیم الـذی امرت ابراهیم علیه السـلام ان یدعو به الطیر فاجـابته، و باسـمک العظیم الـذی قلت للنار: «کونی بردا و سـلاما علی ابراهیم» فکانت، و باحب اسـمائک الیک و اشـرفها عنـدک، و اعظمهـا لـدیک، و اسـرعها اجـابه، و انجحهـا طلبه، و بمـا انت اهله و مستحقه و مسـتوجبه، و اتوسل الیک، و ارغب الیـک، و اتصـدق منـک، و اسـتغفرک، و اسـتمنحک، و اتضـرع الیـک، و اخضـع بین یـدیک، و اخشع لـک، و اقر لـک بسوء صنیعـتی، و اتملق و الـح علیـک و اسالـک بکتبـک التی انزلتهـا علی انبیائـک و رسـلک صـلواتک علیهم اجمعین من التوراه و الانجیل و القرآن العظیم من اولها الی آخرها، فان فیها اسـمک الاعظم، و بما فیها من اسمائک العظمی، اتقرب الیک، و اسالک ان تصـلی علی محمـد و اله، و ان تفرج عن محمـد و آله، و تجعل فرجی مقرونا بفرجهم، و تبـدا بهم فیه، و تفتح ابواب السـماء لـدعایی فی هذا الیوم و تاذن فی هذا الیوم و هذه الیله بفرجی و اعطاء سولی و املی فی الدنیا و الاخره، فقد مسـنی الفقر و نالنی الضر و شملتنی الخصاصه، و الجاتنی الحاجه، و توسمت بالذله، و غلبتنی المسکنه و حقت علی الکلمه، و احاطت بی الخطیئه، و هذا الوقت الذی وعدت اولیاءک فیه الاجابه.

فصـل علی محمـد و آله، و امسـح ما بی بیمینک الشافیه، و انظر الی بعینک الراحمه و ادخلنی فی رحمتک الواسـعه، و اقبل الی بوجهک الـذی اذا اقبلت به علی اسیر فککته، و علی ضال هدیته، و علی حائر اذیته، و علی فقیر اغنیته، و علی ضـعیف قویته، و علی خائف آمنته؛ و لا تخلنی لقا لعدوک و عدوی، یا ذاالجلال و الاکرام.

یا من لا یعلم کیف هو، و حیث هو، و قـدرته الا هو، یا من سد الهواء باسـماء، و کبس الارض علی الماء، و اختار لنفسه احسـن الاسـماء، یا من سـمی نفسه بالاسم الـذی به یقضـی حاجه کل طالب یدعوه به، اسالک بذلک الاسم، فلا شـفیع اقوی لی منه، و بحق محمد و آل محمد ان تصلی علی محمد و آل محمد، و ان تقضی لی حوائجی، و تسمع محمدا

و علیا و فاطمه و الحسن و الحسین و علیا و محمدا و جعفرا و موسی و علیا و محمدا و علیا و الحسن و الحجه صلوات الله علیه و برکاته و رحمته صوتی، فیشفعوا لی الیک، و تشفعهم فی، و لا تردنی خائبا، بحق لا اله الا انت، و بحق محمد و آل محمد، و افعل بی کذا و کذا یا کریم.

بار خدایا! بوسیله ی محمد و خاندانش به بارگاه تو روی می آورم و به شکوه آنان دست توسل به پیشگاهت می گشایم.

بحق آن شکوهی که حقیقت آنرا جز ذات پاکت نمی داند و به احترام هر آنکه مقامش در بارگاه تو بزرگ است و به نامهای نیکویت و به واژه های کاملی که فرمان دادی، بوسیله ی آنها تو را بخوانم.

و بو را بدان نام پرشکوهت می خوانم که ابراهیم را فرمان دادی در پرتو آن پرندگان را فراخواند و به برکت آن زنده شدند و فراخونش را پاسخ دادند و تو را بدان نام پرشکوهی می خوانم که به آتش شعله ور و پرشراره فرمودی: بر ابراهیم سرد و سلامت باشد، و آنگونه شد.

و تو را به محبوب ترین نامها بسویت،

و پرشرافت ترین آنها در پیشگاهت،

و به پرشکوه ترین آنها در بارگاهت،

و به نامهایی که دعاها را سریعتر به اجابت می رساند و خواسته ها را بهتر و موفقیت آمیزتر برآورده می سازد و تو را به آنچه سزاوار و شایسته و درخور آن هستی، فرا می خوانم و به بارگاهت توسل می جویم و بسویت می شتابم، و بخشایشت را می طلبم و آمرزشت را می خواهم و عطایت را تقاضا می کنم و به بارگاهت تضرع و زاری می نمایم و در پیشگاهت سر تواضع فرود می آورم و برای تو خشوع می ورزم و در برابر تو به بدی عملکردم اقرار می کنم و اصرار می ورزم و تو را به آغاز تا پایان کتاب هایت، تورات، انجیل، و قرآن پرشکوه، که آنها را بر پیام آوران و فرستادگانت، که

ص: ۳۰۶

درود خدای بر همگی آنان باد، فروفرستادی، می خوانم. چرا که در آنها نام پرشکوه توست و بوسیله ی آنچه از نامهای بزرگت در آنهاست، بسوی تو تقرب می جویم، آری تو را به همه ی اینها فرامی خوانم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و گرفتاری آنان را برطرف سازی و گشایش کار مرا به گشایش کارهای آنان پیوند دهی و در هر کار نیک آنان را پیشتاز ساخته و از آنان آغاز کنی.

و اینکه درهای آسمان را امروز به منظور برآورده شدن دعاهایم بگشایی و امروز و امشب به گشایش کارم و برآمدن خواسته هایم، در دنیا و آخرت فرمان دهی. چرا که فقر دامنگیرم شده و گرفتاری بر من چیره گشته و نیاز مرا به پیشگاه تو تسلیم نموده و به پناه آوردن به درگاهت وادارم ساخته و مارک ذلت بر من نواخته شده و بیچارگی گریبانم را گرفته و عذاب بر من سزاوار آمده و نافرمانی احاطه ام نموده است و اینک ساعتی است که در آن به دوستانت وعده ی برآمدن خواسته هایشان را داده ای، پس بر محمد و خاندانش درود فرست و با قدرت شفابخش خود، بیماریهای درونی و برونی ام را شفابخش و با نظر مهرت بسوی من نظاره کن و مرا در دریای بی کرانه رحمتت وارد ساز و با نظر مهری به من روی آورد که هرگاه بدان گونه بر اسیری روی آوری، آزادی اش می بخشی و بر هر گمراهی نظر کنی، هدایتش می کنی و بر هر سرگردانی بنگری، به سر منزل مقصود و معشوقش می رسانی و به هر نیازمندی نظاره کنی، بی نیازی اش ارزانی می داری و بر هر ناتوانی روی آوری، توانمندش می سازی و بر هر هراسانی نظر کنی، امنیت اش می بخشی و مرا با دیدار دشمنت و دشمنم، ای دارنده ی بزرگی و بخشایش، تنها رها مکن.

ای کسی که ذات بی همتا و موقعیت والا و قدرت بی نظیرش را آنگونه که باید جز خویشتن نمی شناسد.

ای آنکه هوا را بوسیله ی آسمان مسدود ساخته است و زمین را بر پهنه ی آب قرار داده است و بهترین نامها را برای خود برگزیده است.

ص: ۳۰۷

ای آنکه خویشتن را به نـام مقدسـی نامیـد که به برکت آن نیاز هر نیازمنـد جویایی را که او را بـدان نام بخوانـد، برآورده می سازد! تو را بدان نام فرامی خوانم و شـفاعت کننده ای پرتوان تر از آن، در بارگاهت ندارم و تو را به شـکوه و حرمت محمد و خانـدان محمد فرامی خوانم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و خواسـته هایم را برایم، برآوری و ندایم را به محمد، علی، فاطمه، حسن حسـین، علی، محمـد، جعفر، موسـی، علی، محمد، علی، حسن و آخرین اما معصوم که درود و رحمت و برکات خـدا بر همگی آنان باد به گوش آنان برسانی که در پیشـگاه تو مرا شـفاعت کننـد و تو آنان را شـفیع من سازی و مرا نومید و سرافکنـده نسـازی. بحق خـودت ای خـدایی که جز تـو خـدایی نیست و بحق محمـد و خانـدان محمـد خواسـته هـای مرا، ای بخشاینده ی مهربان برایم برآور. (۱) .

۹- سید بن طاووس از «صفوان» آورده است که:

«محمد بن علی حلبی» روز جمعه ای به حضور ششمین امام نور شرفیاب شد و گفت:

سرورم! برترین کاری را که در چنین روزی می توانم، انجام دهم، به من بیاموز.

آن حضـرت فرمود: محمد! من نه انسانی را پرشکوه تر از فاطمه در پیشگاه پیامبر می شناسم و نه چیزی را از آنکه آن حضرت به دخت گرانمایه اش آموخت تا در چنین روزی انجام دهد. آنگاه افزود:

پیامبر به فاطمه فرمود: کسـی که بامداد جمعه برای تقرب به خدا غسل کند و در برابر خدا بایستد و چهار رکعت نماز بصورت دو رکعتی بخوانـد که در رکعت اول، نخست سوره ی «حمد» را بخواند و آنگاه سوره ی «اخلاص» را پنجاه مرتبه تلاوت کند و در رکعت دوم سوره ی «حمد» را، و سـپس سوره ی «عادیات» را پنجاه مرتبه بخواند، و در رکعت سوم سوره ی «حمد» را، و آنگاه پنجاه مرتبه سوره ی «زلزال» را تلاوت کند، و در

۱- ۲۰۱. مصباح المتهجد، ص ۲۶۶.

رکعت چهارم نخست سوره ی «حمد»، و آنگاه سوره ی «نصر» را که آخرین سوره ای است که بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد، پنجاه مرتبه بخواند، و پس از پایان نماز دست ها را بسوی آسمان بگیرد و با شور و اخلاص این دعا را بخواند، بهترین کار را انجام داده است.

دعای مورد نظر این است:

الهی و سیدی، من تهیا او تعبا او اعد او استعد لوفاده الی مخلوق رجاء رفده و فوائده و نائله و فواضله و جوائزه، فالیک یا الهی کانت تهیئتی و تعبیتی و اعدادی و استعدادی رجاء رفدک و معروفک و نائلک و جوائزک، فلا تحرمنی ذلک، یا من لا یخیب علیه مساله السائل، و لا تنقصه عطیه نائل فانی لم آتک بعمل صالح قدمته، و لا شفاعه مخلوق رجوته، اتقرب الیک بشفاعه محمد و اهل بیته صلواتک علیهم اجمعین، ارجوا عظیم عفوک الذی عفوت به علی الخاطئین عند عکوفهم علی المحارم فلم یمنعک طول عکوفهم علی المحارم ان عدت علیهم بالمغفره، و انت سیدی العواد بالنعماء، و انا العواد بالخطاء، اسالک بمحمد و آله الطاهرین ان تغفر لی الذنب العظیم، فانه لا یغفر ذنبی العظیم الا العظیم، یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم. (۱) .

ای خدای من و ای سالار من! هر کس بر در خانه ی مخلوقی به امید لطف و بخشش و سودرسانی و جایزه ی او، خویشتن را آماده و مهیا می گرداند، اما ای خدای پرمهر! من برای بیان نیازها و خواسته هایم به امید عطاء و بخشش و جایزه و سودرسانی تو می باشم و تنها بسوی تو آمده ام. پس مرا از این همه امید محروم نساز ای آنکه هیچ خواهنده ای را در خواسته اش ناامید و محروم نمی سازی، و ای که گنج عطای تو از بخشایش بسیار کاهش نخواهد یافت.

من بر در احسان و بخشایش ات نه با تکیه ی به عملکرد خویش که از پیش

۱- ۲۰۲. جمال الاسبوع، ص ۱۳۲.

فرستاده باشم، آمده ام و نه به امید شفاعت هیچ مخلوقی جز محمد و خاندانش. اینک به امید بخشایش بزرگ تو که آن را برای گنهکارانی آماده ساخته ای که عمری بر گناه اصرار ورزیده اند و طول مدت آنان بر گناهان، تو را از بخشش و آمرزش آنان باز نمی دارد.

و تو سالار من هستی که بخشش و احسان، شیوه ی توست و من بنده ی لغزشکاری که، گناه، شیوه ی من است. اینک از تو می خواهم که به شکوه و حرمت محمد و خاندان پاکش، گناه سهمگین مرا مورد آمرزش قرار دهی، چرا که گناه بزرگ را کسی جز تو، ای خدای بزرگ و پرشکوه نمی بخشد، ای خدای بزرگ!

آری روایات در مورد عبادت خالصانه و عارفانه ی فاطمه علیهاالسلام بویژه نیایش ها و دعاهایی که آن بانوی برگزیده با آنها با پروردگارش راز و نیاز می نمود، بسیار است. نگارنده نیازی نمی بیند که بیش از این در مورد عبادت و شب زنده داری و نماز و نیایش آن حضرت سخن را طولانی سازد. چرا که او دخت فرزانه ی نخستین و برترین عبادت کنندگان است. دخت همان بزرگ یکتاپرستی است که ساعت ها بر روی پاهای خویش به نیایش خدا می ایستاد تا آنجایی که فرشته ی وحی پیام آورد که:

«طه ما انزلنا علیک القران لتشقی.»

بانوی بانوان همو بود که مفهوم پرستش و عبادت و ارزش واقعی آن را به همان اندازه که آفریدگارش را شناخته بود، درک می نمود.

از این رو جای هیچ شگفتی ندارد که از راز و نیاز و عبادت، لذت معنوی و روحی ببرد. شگفت انگیز نیست که از ایستادن به عبادت در برابر خدا به آرامش دل و اطمینان جان اوج گیرد. شگفت انگیز نیست که در برابر پروردگارش آنگونه فروتنی و خضوع نماید و از سجده و قیام احساس خستگی ننماید.

ارمغان معنوی

اشاره

۱- از امیر مومنان آورده اند که به مردی از «بنی سعد» فرمود:

می خواهی از زندگی مشترک خویش با دخت سرفراز پیامبر برایت سخن گویم؟

فاطمه، که در حقیقت محبوب ترین انسانها در نظر پیامبر گرامی بشمار می رفت، در خانه ی من بود. همین بانوی گرانمایه، با آن شکوه علمی و معنوی و ویژگیهای اخلاقی و انسانی، آنقدر مشک آب بر دوش کشیده بود که اثر آن بر سینه مبارکش بود، و به اندازه ای با آسیاب دانه آرد نموده بود که در دستهای نازنینش اثر کار هویدا بود. او به قدری خانه را غبارگیری و نظافت نموده بود که لباسهایش گردآلود گشته و آنقدر زیر دیگ غذا آتش افروخته بود که اثر کار در لباسهایش دیده می شد. آن بانوی نمونه در زندگی مشترک رنج و زحمت بسیاری را به جان می خرید از این رو روزی به او گفتم: بانوی من! بجاست نزد پدر گرانمایه ات بروی و از او خدمتگزاری بخواهی تا از سختی و رنج خانه داری آسوده گردی و به دیگر امور بیشتر بپردازی.

فاطمه علیهاالسلام نزد پیامبر رفت و دید گروهی با آن بزرگوار مشغول گفتگو هستند به همین جهت بی آنکه چیزی بگوید بازگشت اما پیامبر دریافت که دخت سرفرازش برای کاری نزد او رفته است.

از این رو صبح روز بعد هنوز ما در خواب بودیم که پیامبر به خانه ی ما آمد و پس از سلام در کنار ما نشست و فرمود: «فاطمه» جان! دیروز گویی با من کاری داشتی که نزدم آمدی، چرا سخن نگفته بازگشتی.

من به جای بانوی بانوان گفتم: ای پیامبر خدا! واقعیت این است که فاطمه به قدری مشک آب به دوش کشیده که اثر آن در سینه اش مانده است و به اندازه ای دانه آسیاب نموده است که در دست هایش اثر کار هویداست و بقدری خانه را نظافت و گردگیری نموده که لباسهایش گردآلود گشته و آنقدر در زیر دیگ غذا آتش افروخته است که لباس

او گویی بوی دود برداشته است از این رو من از او خواستم که نزد شما بیاید و برای راحت شدن از فشار کار و اداره ی امور خانه، خدمتکاری طلب کند.

پیامبر فرمود: می خواهید به شما چیز تازه ای بیاموزم که برایتان از هر خدمتگزاری بهتر و سودمندتر باشد؟

امیر مومنان و «فاطمه» گفتند: چرا ای پیامبر خدا!

فرمود: هرگاه خواستید بخوابید، ۳۳ بار با همه ی وجود و اخلاص سبحان الله، و ۳۳ مرتبه الحمدالله، و ۳۴ مرتبه «الله اکبر» بگویید و آنگاه به بستر استراحت بروید. این از هر خدمتگزاری برای شما بهتر و ارزشمندتر است.

بانوی بانوان سر بلند کرد و سه بار گفت: از خدای و پیامبرش بخاطر این ارمغان معنوی بجای خدمتکار خشنودم، خشنود.

رضیت عن الله و رسوله... (۱) .

۲- و نیز از امیر مومنان آورده اند که فرمود:

یکی از فرمانروایان عجم خدمتگزارانی به پیامبر گرامی هدیه نمود. من به فاطمه پیشنهاد کردم که نزد پدر برود و یکی از آنها را برای کارهای خانه بخواهد.

بانوی بانوان به محضر پیامبر شرفیاب شد و سخن خویش را بیان کرد، پیامبر فرمود: «فاطمه» جان! می خواهم هدیه ای به تو بدهم که نه تنها از هر خدمتگزارانی بهتر، بلکه از دنیا و آنچه در آن است نیز ارزشمندتر است.

فاطمه علیهاالسلام شادمان شد و پیامبر فرمود: دخت ارجمندم! پس از هر نماز ۳۴ بار با همه ی وجود و اخلاص بگو «الله اکبر»، و ۳۳ بار بگو «الحمدالله»، و ۳۳ بار بگو «سبحان الله» و آنگاه این برنامه ی معنوی را با «لا اله الا الله» به پایان ببر که بی تردید این برنامه ی معنوی و عبادی نه تنها از آنچه می خواستی بهتر و سودمندتر است که از دنیا

۱- ۲۰۳. بحارالانوار، ج ۴۳.

و همه ی ارزشهای آن نیز بهتر است. به همین جهت «فاطمه» پس از آن روز بعد از هر نمازی این برنامه معنوی را با شور و شعوری ژرف و وصف ناپذیر انجام می داد. از این رو این را تسبیحات فاطمه نامیده اند. (۱) .

۳- و نیز از ششمین امام نور آورده اند که به «ابوهارون» فرموده: ما کودکان خویش را همانسان که به انجام نماز فرمان می دهیم به تسبیحات فاطمه نیز فرمان می دهیم، از این رو شما نیز آن برنامه ی معنوی شورانگیز را ترک مکن که هر کس در زندگی خویش بدان مداومت داشته باشد دچار نگونبختی نمی گردد.

۴- و نیز در «مکارم الاخلاق» آمده است که: فاطمه علیهاالسلام «تسبیحی» داشته که رشته آن از نخ پشمی بوده و به شمار تکبیرها به آن گره زده بود. آن حضرت هنگام تسبیح و تکبیر و ستایش خدا، آن را با دست می گردانید. هنگامی که «حمزه» آن سالار شهیدان «احد» به شهادت رسید، بانوی بانوان از تربت او تسبیح درست کرد و مردم نیز به او تاسی جستند و آنگاه که حسین علیه السلام به شهادت رسید دیگر از تربت عطرآگین او تسبیح ساخته شد چرا که تربت او دارای امتیازات و فضیلت های ویژه ای است. (۲) .

۵- از ششمین امام نور آورده اند که فرمود: تسبیح فاطمه علیهاالسلام از نخهای تیره رنگی که ۳۴ دانه داشت، ساخته شده بود هنگامی که «حمزه» به شهادت نایل آمد، فاطمه از تربت او تسبیحی خاص درست کرد که پس از هر نمازی بوسیله ی آن یاد خدا می نمود و ذکر می گفت.

۶- امام باقر در این مورد فرموده:

خدا با چیزی برتر از تسبیحات فاطمه پرستش نشده است. اگر شیوه ای برای پرستش خدا برتر از این بود، پیامبر آن را به دخت گرانمایه اش ارمغان می داد. (۳) .

۱- ۲۰۴. بحار، ج ۴۳.

۲- ۲۰۵. مکارم الاخلاق، ص ۳۲۸.

۳- ۲۰۶. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۴.

۷- از امام صادق علیه السلام آورده اند که فرمود: «هر کس با تسبیحات فاطمه خدای را ستایش نماید، براستی او را فراوان یاد کرده است.» (۱) .

به هر حال روایات در تسبیحات فاطمه بسیار و پیام آنها نیز گوناگون است. در برخی روایات نخست «الله اکبر» و پس از آن «سبحان الله» و آنگاه «الحمدالله» بیان شده است و از دیدگاه فقهای ما نیز این ترتیب از شدت و قوت بیشتری برخوردار است.

مرحوم مجلسی در «بحار» دیدگاه های فقها، پیرامون تقدم یا تاخر هر کدام از آن سه ذکر را بطور گسترده طرح نموده است. (۲) .

دو نکته ی جالب

از روایاتی که ترسیم گردید این نکته دریافت می شود که سالار بانوان گیتی، با آن شکوه معنوی و عظمت انسانی و شرافت خانوادگی، خود به تدبیر امور خانه و فرزندانش می پرداخت و کارهای مختلف درون خانه و زندگی مشترک را با درایت و مهارت بسیار انجام می داد.

و نیز روشن می گردد که امیر مومنان نیز در تدبیر امور و تنظیم شئون خانه، معاون و مشاور آن حضرت بود و به او کمک می رسانید.

از امیر مومنان آورده اند که فرمود: روزی پیامبر گرامی به خانه ی ما وارد شد. دخت ارجمندش «فاطمه» کنار دیگ غذا نشسته و آن را آماده می ساخت و من نیز عدس پاک می کردم. پیامبر پس از نظاره بر ما فرمود: علی جان! گوش فرا ده تا سخن بگویم! تو خود نیک می دانی که من جز به فرمان خدا سخنی نمی گویم. آنگاه فرمود:

هر مردی در اداره ی خانه و تنظیم شئون و تدبیر امور آن به همسرش به مهر و محبت

۱- ۲۰۷. مجمع البیان، ج ۸ بحارالانوار، ج ۴۳.

۲- ۲۰۸. بحارالانوار، ج ۵۸.

یاری رساند، به شمار موهای بدنش برای برای او عبادت یک سال که روزهای آن را روزه و شب هایش را با شب زنده داری و عبادت به سحر آورده باشد، می نویسند.

فاطمه و دانش گسترده

از مجموعه روایاتی که در این مورد ترسیم گردید، شما خواننده ی گرامی دریافتی که سالار بانوان، فاطمه علیهاالسلام نزدیکترین انسانها به پیامبر گرامی بود و ارتباطش با آن حضرت بسان ارتباط جزء با کل یا ارتباط بخشی از یک سیستم و پدیده و یا نظام با بخشهای دیگر آنست و به همین دلیل هم بود که مهر و محبت و ارتباط و هماهنگی میان او و پدر والامقامش به بالاترین درجه ی ممکن اوج گرفته بود. از این رو جای شگفت ندارد که آن آموزگار آسمانی بهترین و شایسته ترین کارها را به آن دخت فرزانه بیاموزد و او را به برترین ارزشهای انسانی و اخلاقی رهنمون گردد و زیباترین و ظرافت ترین معارف و کارسازترین مفاهیم آسمانی را به قلب مصفای او بباراند.

فاطمه نیز آن دانشهای آسمانی و علوم ربانی را از آن چشمه ی جوشان و گوارا و زلال بنوشد و آن نوشابه حقیقت را از مرکز وحی سر کشد و قلب بیدار و گسترده اش از انواع حکمت ها لبریز گردد و اندیشه ی پرتوان و خرد فروزان و هوشیاری عمیق و ژرف نگری و ژرف اندیشی اش، او را در درک مفاهیم بلند و آموختن معارف آسمانی به بهترین شکل ممکن، مدد کند تا او انبوهی از این حقایق را از پدر گرانقدرش آموخته و بخاطر بسپارد.

آری فاطمه علیهاالسلام بسیاری از دانش ها را از پدر گرانمایه اش شنید و بسیاری از مقررات و احکام، دعا ها و نیایش ها و ارزشهای اخلاقی را فراگرفت.

اینها همه افزون بر دانش و آگاهی گسترده ای است که خدا به او الهام فرمود و شما خواننده ی گرامی، به هنگام بحث از نام مبارک «محدثه» که یکی از نامهای گرامی اوست، این واقعیت را نگریستی.

«جابر بن عبدالله» از پیامبر آورده است که فرمود:

ص: ۳۱۵

ان الله جعل علیا و زوجته و ابناءه حجج الله علی خلقه، و هم ابواب العلم فی امتی، من اهتدی بهم هدی الصراط مستقیم. (1) .

خداوند امیر مومنان و همسرش فاطمه و فرزندان ارجمند او را حجت های خویش بر بندگانش قرار داد. آنان دروازه های دانش در میان امت من هستند. هر کس راه نیکبختی و نجات را از آنان بجوید، به راه راست و خداپسندانه رهنمون می گردد.

اما با نهایت تاسف از آن اقیانوس گسترده ی دانش و بینش به دلیل شرایط ناهنجار و ظالمانه ی حاکم و تحولات نامطلوب پس از رحلت پیامبر و شرایط خاصی که بدان اشاره خواهیم کرد، روایات ناچیزی رسیده است.

اگر بانوی بانوان بیش از آنچه زیست، در این جهان زندگی می کرد و فرصت کافی و آزادی و امکانت لازم را در اختیار داشت، براستی جهان را از دانش و فرهنگ و شناخت و بینش لبریز می ساخت. این واقعیت است نه ادعا، چرا که فاطمه علیهاالسلام در سراسر عمر پربرکتش تنها دو ساعت، آری دو ساعت فرصت بدست آورد تا باران دانش و فرهنگ و شناخت و معرفت را بر مزرعه ی جامعه بباراند و میزان و توان علمی خویش را نشان دهد: یک ساعت در مسجد پدرش، پیامبر آن را خطابه ی پرمحتوا و آتشین و شورانگیز و تاریخساز را برای عصرها و نسلها به یادگار نهاد، و دیگر آن فرصت کوتاهی که در خانه ی خویش و در بستر بیماری برای زنان عیادت کننده سخنرانی کرد.

شما خواننده ی حقجو در صفحات آینده از میزان مواهب آن حضرت و گستردگی وانش و وسعت آگاهیهای او و اقتدارش بر سخن گفتن آگاهی بیشتری خواهید یافت.

اما متاسفانه دخت سرفراز پیامبر جز دورانی کوتاه در این جهان نزیست و بنابر آنچه از ولادت و تاریخ زندگی او آوردیم و بزودی از شهادت او سخن خواهیم گفت، از همه ی اینها چنین دریافت می شود که آن گرانمایه ی عصرها و نسلها، عمر شریفش هنوز

۱- ۲۰۹. شواهدالتنزیل «حسکانی حنفی»، ج ۱، ص ۵۸.

به بیست نرسیده بود که به شهادت رسید.

با این وصف شما در مورد او چه می اندیشید؟ آیا جز این است که اگر او پنجاه یا شصت سال در جهان می زیست و فرصت و امکانات کافی و آزادی داشت، بی هیچ تردیدی جهان را آکنده از فرهنگ و انسانیت می نمود؟ و بزرگترین ثروت فکری و گرانبهاترین سرمایه های علمی را در میدانهای گوناگون بر امت و جامعه های بشری باقی می نهاد؟ اما سوکمندانه حوادث غمبار پس از رحلت و شرایط حساس و موقعیت ویژه و زندگی کوتاه آن حضرت به او امکان نداد تا چنین کند بلکه از آن بانوی فرزانه، حقایقی از دانش و بینش در ابعاد گوناگون به یادگار مانده است که برای نمونه به برخی از آن نظر می افکنیم:

۱- از تفسیر حضرت عسکری آورده اند که فرمود:

بانویی به محضر دخت گرانمایه ی پیامبر شرفیاب شد و گفت: ای بانوی من! مادر ناتوانی در خانه دارم که در نماز خویش گاه دچار اشتباه می شود. به همین جهت مرا نزد شما فرستاده است تا از شما چاره اندیشی کنم.

فاطمه با مهر و علاقه ی بسیار به پرسشهای او پاسخ گفت و او رفت.

بار دیگر آمد تا این پرسش و پاسخ گویی به ده بار رسید و آن زن از آن همه زحمت افزایی شرمنده گشت و از بانوی بانوان پوزش خواست.

آن حضرت فرمود: نه باز هم در صورت نیاز بیا و هرچه خواستی بپرس که من از پاسخ گویی به پرسشهای علمی و عقیدتی و فرهنگی و دینی شما، احساس خستگی نمی نمایم.

آنگاه افزود: «دوست من!» ببین! اگر فردی استخدام گردد تا بار سنگینی را تا ارتفاع بالایی همچون پشت بام بالا برد و در برابر آن یکصد هزار دینار پاداش دریافت دارد، به نظر شما آیا این کار برای او خسته کننده و سنگین جلوه می کند؟

زن دانش پژوه پاسخ داد: نه «فاطمه» جان!

دخت فرزانه ی پیامبر فرمود: من در برابر هر پرسشی که پاسخ دهم پاداشی فراتر از لبریز شدن میان زمین و عرش، از مروارید دریافت می دارم. اینک آیا زیبنده است که پاسخ به پرسشهای تو برایم گران آید؟

و افزود که:

از پدرم پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: دانشمندان شیعه ما در حالی وارد صحرای محشر می گردند که به هر کدام به اندازه ی دانشی که اندخته و به مقدار تلاش و کوششی که در راه ارشاد و هدایت انسانها نموده اند خلعت های کرامت بر اندامشان می پوشانند. گاه به برخی از آنان به پاداش دانش طلبی بسیار و جهاد علمی و عقیدتی همیشگی اش هزار هزار «حله» از نور خلعت داده می شود و آگاه از جانب پروردگار ندا می رسد که: هان ای کسانی که یتیمان آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم را سرپرستی علمی و فکری و دینی نمودید و پس از رحلت پدرانشان از آنان به شایستگی مراقبت و محافظت به عمل آوردید و به آنها روح بخشیدید و با دانش و بینش، جانشان را طراوت و شادابی ارزانی داشتید. اینک به اندازه ی علم و دانشی که به آنها آموختید به شما خلعت هدیه می گردد و از پی آن به پاداش روشنگری و دانش آموختن به مردم به آنان خلعت داده می شود و میان آنان گاه کسانی یافت می شوند که صد هزار خلعت دریافت می دارند. به همین ترتیب این شاگردان نیز به کسانی که از آنان دانش آموخته اند خلعت می بخشند. آنگاه خدای جهان آفرین دستور می دهد تا نعمت ها و خلعت های آنان را چندین و چند برابر سازند...

و سپس فاطمه علیهاالسلام فرمود: هان ای بنده ی خدا! یک تار نخ از این خلعت ها هزاران بار بهتر و با ارزش تر است از آنچه خورشید بر آن بتابد. (۱) .

۲- در کتاب «دعوات»، راوندی از «سوید بن غفله» آورده است که:

ص: ۳۱۸

۱- ۲۱۰. بحارالانوار، کتاب العلم از تفسیر حضرت عسکری.

برای امیر مومنان یک مشکل مالی پیش آمد. دخت سرفراز پیامبر نزد پدر شتافت تا در صورت امکان گره مورد اشاره را به دست پدر بگشاید.

به در خانه ی پیامبر رسید و درب را به صدا درآورد، اما پیش از آنکه درب را بگشایند پیامبر فرمود: «ام ایمن» صدای گامهای دخت محبوب خویش را احساس می کنم، نگاه کن ببین «فاطمه» است؟

«ام ایمن» درب را گشود و فاطمه علیهاالسلام وارد شد.

بر پیامبر سلام کرد، آن حضرت ضمن پاسخ پرمهر خویش گفت: «فاطمه» جان! به هنگامه ای آمده ای که پیش از این در این ساعت نزد من نمی آمدی. آیا مشکلی پیش آمده است؟

فاطمه گفت: ای پیامبر خدا! غذای فرشتگان نزد خدا چیست؟

پیامبر فرمود: ستایش خدا و سپاس او.

پرسید: غذای ما آدمیان چیست؟

پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که جان محمد در کف پراقتدار اوست، اینک یک ماه می شود که در منزل ما آتشی برای پختن غذا برافروخته نشده است... اما «فاطمه» جان! فرشته ی وحی یک روزی و غذای معنوی برایم آورده است که آن را به تو ارمغان می دهم، فراگیر...

او با شور و شوق بسیار گفت: آن هدیه معنوی کدامست؟ بفرمایید!

پیامبر شروع به خواندن و آموختن آن نمود:

یا رب الاولین و الاخرین!

و یا خیرالاولین و الاخرین!

و یا ذاالقوه المتین!

و یا راحم المساکین

و یا ارحم الراحمین.

بانوی بانوان این ارمغان معنوی را فراگرفت و بازگشت. امیر مومنان گویی در انتظار او بود. هنگامی که او را دید، پرسید: پدر و مادرم به قربانت! چه خبر؟

فاطمه پاسخ داد: برای دنیا رفته بودم اما با توشه ی معنوی و اخروی بازگشتم!

امیر مومنان فرمود: خیر پیش، خیر پیش، آنچه آورده ای بهتر است.

... قالت: ذهبت للدنیا و جئت للاخره. فقال علی علیه السلام: خیر امامک...

۳- و در کتاب کافی از ششمین امام نور آمده است که:

بانوی بانوان روزی نزد پیامبر گرامی آمد و از برخی فراز و نشیب های زندگی شکایت نمود. پیامبر خدا قطعه ی پهن و خاصی از تنه ی خرما را که نوشته ای ارزشمند بر آن نگاشته شده بود به دخت ارجمندش عنایت فرمود و به او توصیه نمود که آن را به دقت بخواند و بخاطر بسپارد.

او که دل در گرو شور و شوق معنویت و کمال و فرهنگ داشت، بر آن نگریست. و دید اینگونه نوشته است:

من کان یومن الله و الیوم الاخر فلا یوذ جاره،

و من کان یومن بالله و الیوم الاخر فلیکرم ضیفه،

و من کان یومن بالله و الیوم الاخر فلیقل خیرا اولیسکت.

هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، همسایه اش را نباید بیازارد،

و هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، باید میهمانش را تکریم کند،

و هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، باید حق بگوید یا سکوت کند. (۱) .

۴- و خود آن حضرت فرمود:

من اصعد الی الله خالص عبادته، اهبط الله الیه افضل مصلحته. (۲) .

کسی که خالصترین عبادت های خویش را بسوی خدا بفرستد، خدای پرمهر

۱- ۲۱۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۸۴.

۲- ۲۱۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۴.

برترین مصلحت او را بسویش فرود خواهد فرستاد.

۵- و نیز از او آورده اند که فرمود: خود شنیدم که پدرم پیامبر در همان بیماری خویش که جهان را بدرود گفت در برابر انبوه یاران که در حضورش بودند، فرمود:

... الا انی مخلف فیکم: کتاب ربی و عترتی اهل بیتی. ثم اخذ بید علی فقال: هذا علی مع القرآن، و القرآن مع علی، لا یفترقان حتی یردا علی الحوض، فاسالکم ما تخلفونی فیهما...

هان ای مردم! من رحلت خویش را نزدیک می نگرم و آنچه می باید به شما بگویم، گفتم. بهوش باشید که من در میان شما دو سرمایه ی گرانبها باقی می گذارم؛ یکی کتاب پروردگارم قرآن شریف است، و دیگر عترت که خاندانم هستند.

و آنگاه دست علی را گرفت و فرمود: این «علی» است که هماره همراه قرآن است و قرآن به همراه او، و این دو از هم گسست ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و من از شما بپرسم که پس از رحلت من در مورد آن دو چگونه رفتار کردید.

«قندوزی حنفی» می گوید: این روایت را سی تن از یاران پیامبر روایت کرده اند که بیشتر طرق روایت درست و شایسته و قابل اعتماد است. (۱) .

۶- و نیز آن حضرت از پیامبر آورده است که فرمود: من تختم بالعقیق لم یزل یری خیرا. (۲) .

هر کس خود را به انگشتر عقیق بیاراید، هماره خوبی می بیند.

۷- و نیز فرمود: ما یصنع الصائم بصیام اذالم یصن لسانه و سمعه و بصره و جوارحه؟! (۳) .

اگر روزه دار زبان، گوش، چشم و دست و پای خویش را از ارتکاب گناه و شکستن

۱- ۲۱۳. ینابیع الموده، ص ۴۰.
۲- ۲۱۴. امالی طوس، ج ۱، ص ۳۱۸.
۳- ۲۱۵. مستدرک الوسائل، کتاب الصوم.

مرزهای خدا باز ندارد، آن روزه به چه کارش خواهد آمد و چنین روزه ای را می خواهد چه کند؟

۸- و نیز «زید» شهید از آن بانوی گرانمایه آوزرده است که فرمود: سمعت النبی یقول: ان فی الجمعه لساعه لا یوافقها رجل مسلم یسال الله عز و جل فیها خیرا الا اعطاه ایاها...

از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: در روز جمعه ساعتی است که هیچ مسلمانی هماهنگ با آن ساعت از خدای خویش چیزی را نمی خواهد، جز اینکه خدا خواسته اش را به او ارزانی دارد.

پرسیدم: ای پیامبر خدا! این کدامین ساعت است؟

فرمود: به هنگامی است که نیمی از قرص خورشید در افق نهان شده است.

و خود آن حضرت اینگونه بود که همواره عصر جمعه به یکی از بانوان کارگزار خویش دستور می داد که بر پشت بام برو و هنگامی که خورشید به افق مغرب نزدیک شد مرا باخبر ساز تا خدای را در آن ساعت بخوانم و با او به نیایش بنشینم. (۱) .

۹- «حسن بن حسن» از مادرش فاطمه، دخت شایسته ی امام حسین، و او نیز از دخت گرانمایه ی پیامبر آورده است که: پیامبر خدا فرمود:

«لا یلو من الا نفسه من بات و فی یده غمر.»

هر کس شب را با دست های چرب (کثیف) و آلوده به بستر استراحت برود، هر رنج و بیماری برایش پیش آید، نباید جز خویشتن را سرزنش کند. (۲) .

۱۰. و نیز «عبدالله بن حسن» از پدرش و او نیز از فاطمه، دختر پیامبر آورده است که فرمود:

۱- ۲۱۶. دلائل الامامه، ص ۵، معانی الاخبار، ص ۳۹۹.

۲- ۲۱۷. کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۵۴.

«ما التقی جندان ظالمان الا تخلی الله عنهما...»

دو سپاه تجاوزکار و ظالم هرگز با هم روبرو نمی گردند جز اینکه خدا هر دو را به حال خود رها می کند و برای او مهم نیست که کدامین آنها بر دیگری چیره شود و هیچ دو سپاه ستمکار، هم روبرو نمی گردند جز اینکه سرنوشت ذلت بار و هلاکت بر سرکش ترین آن دو فرود خواهد آمد. (۱) .

۱۱- و نیز فاطمه، دختر امام حسن از مام گرانمایه اش، فاطمه علیهاالسلام آورده است که: پیامبر فرمود:

«کل بنی ام ینتمون الی عصبتهم، الا ولد فاطمه فانی انا ابوهم و عصبتهم.» (۲) .

هر فرزند مادری به نژاد و تبار پدرش منصوب می شود جز فرزندان دخترم فاطمه، چرا که من پدر و تبار آنان هستم.

یادآوری می گردد که واژه ی «عصبه» جمع «عاصب» است. بسان واژه ی «طلبه» که جمع «طالب» می باشد و هنگامی که گفته می شود؛ «عصبهالرجل» در حقیقت فرزندان و نزدیکان پدری او مورد نظر است و اینان را «عصبه» می گویند، چرا که انسان را از هر سو در بر می گیرند.

حدیث لوح

اشاره

در کافی به سند خویش از ابی بصیر، و او هم از ششمین امام نور آورده است که:

پـدرم «جـابر بن عبـدالله انصاری» فرمود: من با شـما کاری دارم. هرگاه برایت ممکن شـد بگو تا ساعتی با هم تنها باشـیم و من پرسش خویش را طرح کنم.

جابر گفت: چه وقت برای شـما بهتر است؟ و آنگاه روزی قرار دیـدار نهاده شد، و پدرم به جابر فرمود: هان ای جابر! از لوحی که در دست مادرم فاطمه، دخت گرانمایه ی

۱- ۲۱۸. کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۵۳.

۲- ۲۱۹. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۸.

پیامبر دیدی و آنچه آن حضرت در مورد آن فرمود، به من خبر ده.

جابر گفت: به خدای سوگند که من در زمان پیامبر به سرای مادرت فاطمه وارد شدم و به مناسبت ولادت حسین علیه السلام به او تبریک گفتم و در دست او لوح سبزرنگی نگریستم که گویی زمرد بود و در آن نوشته ی سفید رنگی دیدم که به درخشندگی خورشید می نمود.

به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم فدایتان باد! این لوح چیست؟

فرمود: این لوحی است که خدا آن را به پیام آورش ارمغان داد و در آن نام بلندآوازه ی پدر و همتای زندگی و دو فرزندانم، حسن و حسین و نام جانشینان آنان از فرزندان من، یکی پس از دیگری آمده است. این را پدرم به من هدیه فرمود تا در این مورد مژده ام دهد.

جابر می افزاید: آن لوح را از مادرتان فاطمه، گرفتم و در آن نگریستم و ضمن خواندن آن، از آن نسخه برداری نمودم.

پدرم امام باقر فرمود: جابر! آیا ممکن است آن نسخه را به من نشان دهی؟

گفت: آری

پدرم به همراه جابر به منزل او رفتند و او آن نسخه را از جلد مخصوص که در آن نگهداری می نمود، بیرون آورد.

پدرم فرمود: جابر! اینک به نامه ات بنگر تا من آن را از حفظ بخوانم. جابر به نسخه ی خویش می نگریست و پدرم از آغاز تا فرجام آن را بدون یک حرف کم و کاست درست خواند، و او شگفت زده گفت: به خدای سوگند من نوشته ی آن لوح را همینگونه یافتم که شما خواندید.

بسم الله الرحمن الرحيم

این نوشته ای است که از خدای شکست ناپذیر و فرزانه به محمد پیام آور نور و سفیرش بسوی مردم، که فرشته ی وحی آن را از سوی پروردگار جهانیان فرود آورده است.

هان ای محمد! نامهای مرا پرشکوه دار و نعمت هایم را سپاس گذار و هرگز ناسپاسگزار نعمت هایم مباش، چرا که من خدایی هستم که جز من خدایی نیست. از این رو کسی که جز بخشایش مرا جوید یا از عدالت من بهراسد او را چنان عذابی خواهم کرد که کسی از جهانیان ندیده باشد.

ای محمد تنها مرا پرستش کن و بر من توکل نما.

من هیچ پیامبری نفرستادم و دوران رسالت او را کامل نساختم و مدتی از بعثت او نگذشت، جز اینکه برای او جانشینی برگزیدم و من تو را بر پیامبران برتری بخشیدم و جانشین تو را بر همه ی جانشینان برتری دادم و تو را به دو فرزند ارجمندت حسن و حسین گرامی داشتم. آنگاه فرزندت حسن را پس از پایان دوران زندگی پدرش، گنجینه ی دانش خویش، و حسین را خزانه دار وحی قرار دادم و او را با شهادت در راه حق و عدالت، گرامی داشته و فرجام زندگی وی را، به نیکبختی ختم نمودم. از این رو حسین برترین کسی است که راه شهادت را برگزید و بلند مرتبه ترین شهیدان راه خداست.

سخن کامل خویش را به همراه او قرار دادم و حجت رسای خود را نزد او نهادم، به برکت ولایت خاندان او پاداش می دهم و بخاطر بیگانگی از آنان، کیفر می کنم...

نخستین امام پس از حسین، فرزندش سالار پرستش کنندگان است و زینب دوستان گذشته ی ما، و پس از او، فرزندش محمد، شکافنده ی دانش و گنجینه ی حکمت من، که شبیه نیای گرانقدرش محمد است، و پس از او فرزندش «جعفر». تردیدکنندگان در امامت «جعفر» نابود خواهند شد، و ردکننده ی امامت او همانند ردکننده ی من است. من وعده دادم که موقعیت و جایگاه «جعفر» را گرامی دارم و پیروان و یاران و دوستانش را شادمان سازم.

ص: ۳۲۵

پس از او، «موسی» را برای روشنگری راه بندگانم در تاریک ترین دوران فریب، به پیشوای دین، برگزیدم. چرا که رشته ی مقررات من گسسته نمی شود و دلیل روشن من نهان نمی گردد و دوستانم با جام مهر و محبت سیراب خواهند شد.

پس از پایان امامت «موسی»، امامت خلق در بنده و دوست برگزیده ام، «علی» است، همو که دوست و یاری کننده ی من است. همو که نگهبانی از ره آورد رسالت را، بر دوش او قرار دادم و او را با دادن این مسوولیت بزرگ آزمودم.

او را عفریتی، خودبزرگ بین به شهادت خواهد رساند و در شهری که بنده ی شایسته ی ما آن را بنیاد می کند در کنار قبر بدترین مخلوق من به خاک سپرده خواهد شد.

من مقرر داشته ام که او را به ولادت فرزند ارجمند و جانشین شایسته ی و وارث دانش او «محمد»، شادمان سازم. اوست که گنجینه ی دانش، جایگاه سر، و حجت من بر آفریدگانم، پس از پدرش خواهد بود.

هیچ بنده ای به امامت او، ایمان واقعی نمی آورد جز اینکه بهشت را جایگاه او خواهم ساخت و شفاعت کننده ی هفتاد تن از خاندانش که همگی درخور آتش شده اند، خواهم نمود.

و نیکبختی را برای فرزند او «علی» دهمین پیشوای امامت کامل می سازم، همو که دوست من، یاری کننده ی دین من و گواه من در میان مردم و امانتدار وحی و کتاب من است. از او فرزندی پدید می آورم که فراخوان بسوی راه و رسم من است و خزانه ی دانش من، و نام بلندآوازه اش «حسن» می باشد، و امامت را به فرزندش، آخرین امام نور که نام بلندش «محمد» و رحمتی برای جهانیان است، کامل می گردانم.

در وجود گرانمایه ی او، کمال موسی، شکوه عیسی، و شکیبایی ایوب خواهد بود. در عصر غیبت او، دوستانم دچار گرفتاری و ذلت می گردند و در راه حق و عدالت سرهایشان بسان سرهای مشرکان از پیکر جدا شده و کشته و به آتش کشیده می شوند.

تا آمدن او، هماره در بیم و هراس خواهند بود، زمین از خونشان رنگین خواهد شد

ص: ۳۲۶

و صـدای ضـجه و فریـاد از خانه هایشان برخواهـد خاست، چرا که اینان دوسـتان من هسـتند و دفاع کننـده از دین و ارزشـهای انسانی.

آری به وسـیله این پیشوایـان نور بسـاط هر فتنه کور را برمی چینم و هر تزلزل عقیـدتی را برطرف می سـازم و غل و زنجیرهای اسـتبداد و وجـالگری را از دست و پـای بنـدگانم وامی نهم. درود و بخشایش پروردگارشان بر آنان باد که اینان راه یافتگان و راهنمایان واقعی مردم اند.

خیانت تاریخ

«عبدالرحمن ابن سالم» می گوید: ابوبصـیر پس از نقل این روایت گفت: «اگر در تمام زندگی ات این روایت را شـنیده باشی، همین بیان درس آموز، برای هدایتت کافی است. از این رو این حدیث را جز از دوستداران اهل بیت نگاهدار.»

آری اینک که شـما خواننـده ی پژوهشـگر در مورد دانش گسترده و انـدیشه ی ژرف و عمیق و رابطه ی بسـیار نزدیک فاطمه علیهاالسـلام با پیامبر حقایقی را دریافتی، با این آگاهیها و آمادگی فکری همراه من بیا و بنگر چه بافته های بی اساس و پوچی را «عقاد» در کتاب خویش بنام «فاطمه و فاطمیون» سرهم بندی کرده و در روایات ساختگی، چه بافته های خنده آوری آورده، تو گویی آنها را درست هم شمرده است.

آری بیا و این خرافات را بنگر و بر خیانت تاریخ بخند و یا اشک تاسف ببار.

او از جمله می نویسد:

«فطرت دین باوری و تعصب مـذهبی در دختر پیامبر، بگونه ای ریشه داشت که هر آنچه را به عنوان مقررات دینی باور داشت، سخت پایبنـد بود. تـا آنجـایی که از شـدت تقوا و پرهیزکـاری گمان می کرد که خوردن غـذای پخته باعث تجدیـد وضو می گردد.»

این پندار از روایت ساختگی «حسن بن حسن» که از آن حضرت آورده است، دریافت می شود که گویی فرمود:

«پیامبر گرامی به خانه ی من وارد شد و آنجا مقداری گوشت را که پخته بود از استخوان جدا کرد و میل فرمود. در این هنگام صدای بلال به اعلام اذان بلند شد. آن حضرت برخاست تا نماز را بجا آورد. من جامه اش را گرفتم و گفتم: پدر جان! آیا وضو نمی گیرید؟

پیامبر پاسخ داد: «فاطمه» جان! وضو دارم برای چه وضو بسازم؟

گفتم: بخاطر خوردن چیزی که آتش به آن رسیده است.

پیامبر فرمود: آیا پاکیزه ترین غذای شما آن نیست که در آتش پخته است؟»

آنگاه «عقاد» می نویسد:

«فاطمه» در مورد چیزی که بدان آگاهی ندارد تعصب به خرج می دهد و از آن پرهیز می کند و افراط کاری و سخت گیری را بر ملایمت و تعادل در زندگی ترجیح می دهد.»

راستی نگارنده ی این سطور نمی داند که چگونه به این دروغهای رسوایی که دست هوا و هوس آنها با بی شرمی ساخته و پرداخته و زبانهای دروغپرداز و پرفریب آنها را پخش نوده است، پاسخ گوید؟ چرا که اینها ارزش پاسخگویی ندارد.

آیا جای آن نیست که از «عقاد» پرسیده شود که سند و مدرک این افسانه های شما کدام کتاب معتبر و کدام روایت صحیح و قابل قبول است؟

آیا این همه شواهدی که در این روایت ساختگی هست، بی اساس بودن آن را آشکار نمی سازد؟ و این شواهد خود افزون بر بی اساسی و بدون سند و مدرک بودنش، دلیل دیگری بر ساختگی بودن این روایت نیست؟

به علاوه، نگارنده از «عقاد» می پرسد که: فاطمه زهراء علیهاالسلام مبانی و مقررات دینی خویش را از چه کسی دریافت می نمود و احکام اسلام را از چه فردی می آموخت؟

آیا نخستین منبع و سرچشمه ای که فاطمه آگاهی و دانش گسترده ی خویش را از او فرامی گرفت، پدرش پیامبر نبود؟

آیا دومین آموزگار او در زندگی امیر مومنان، شوی گرانقدرش نبود؟

آیا پیش از این دو منبع و سرچشمه برکات، مصدر علوم و آگاهیهای فاطمه، کتاب

پرشکوه خدا نبود که بخشی از آیات آن در خانه ی او، بر پدرش فرود آمد؟

با این بیان، منبع و سرچشمه ی علمی و عقیدتی و فکری و فرهنگی فاطمه، این سه منبع فروزان است؛ پیامبر، علی و قرآن.

حال چگونه می توان به این دروغ رسوا گوش سپرد که بانویی با این شکوه علمی و معنوی، سرور زنان گیتی باشد، اما به مسائل ضروری روزانه آگاه نباشد و دچار افراط و تفریط گردد؟

آیا بانوی سرفراز گیتی مقررات و احکام الهی را از این دجالهای پرفریب و دروغساز و دروغپرداز گرفته بود که دچار آن افراط و تفریطها گردد؟ و جامه ی پدر را بگیرد و او را از نماز خواندن باز دارد، بدان پندار که با خوردن گوشت پخته نیاز به تجدید وضو خواهد بود؟

زهی تاسف و کوته بینی!!

به هر حال من نمی دانم، شاید او و آنان که این افسانه ها را ساخته اند، بدانند!

فاطمه و پوشش بانوان

از آموزشهای اصیل و سازنده ی اسلامی که دخت فرزانه ی پیامبر بدان بسیار بها می داد، رعایت شرف و حفظ هویت و حیثیت و کرامت زن از راه پوشش شایسته و منطقی بود، چرا که آن بانوی ارزشمند و متفکر و اصلاحگر به شایستگی و براساس دانش اجتماعی و جامعه شناسی دریافته بود که میلیونها رخداد رسوایی برانگیز و فاجعه ی تکاندهنده بر اثر بی بند و باری و برهنگی و نیمه برهنگی زنان، و هرزگی و اختلاط خانمانسوز آنان با مردان پدید می آید. که با تاسف بسیار، به آن، عنوان پرفریب پیشرفت و تمدن و آزادی زن داده اند.

اگر شما خواننده ی گرامی، در این مورد تردید دارید، سری به روزنامه ها و مجلات روزانه و هفتگی در کشورهای اسلامی و غیراسلامی بزنید تا با آمار قربانیان این بلای

بزرگ اجتماعی که جهان معاصر آن را، زیر پوشش واژه های زیبای تمدن، توسعه، پیشرفت و آزادی به بار آورده است، بیشتر آشنا شوید، به آمار و ارقام بنگرید تا از تجاوزات جنسی، جنایت سقط جنین، خیانت های خانوادگی، از هم پاشیدن کانون خانواده و پراکندگی اعضاء آن، تا دیگر تبهکاریها و آفتها بر خود بلرزید. آری بخش مهمی از اینها، ثمره شوم برهنگی و بی بند و باری است.

به یاد داشته باشید آن روز که زن مسلمان در جهان اسلام ایمان به عفاف و حجاب داشت، و به ارزشها و ضدارزشها براستی آگاه و معتقد بود و از این که چشم بیگانه ای او را بنگرد و یا سر و صورت و بدن او در برابر چشمهای حریص و هرزه قرار گیرد، عار داشت و آن را مایه ی خفت و نکبت خویش می شمرد، آری آن روز ۱۰/ ۱ این رسوایی ها و فجایع و رخدادهای تکاندهنده رخ نمی داد اما آن روزی که ارزشها جای خود را به بی قیدی ها سپرد. زن مسلمان نیز سقوط کرد و حیثیت و کرامت خویش را به خطر افکند و کارش به آنجا رسید که رسید.

آری بانوی نمونه ی اسلام برای حفظ حرمت و آزادگی و کرامت زن، او را برتر و والاتر از آن شناخت و نخواست که جسمش نمایشگاهی برای چشمهای هرزه باشد.

به این دو روایت ارزشمند بیاندیشید که چگونه سخن «فاطمه» در این مورد تحسین و شگفت پیامبر گرامی را برمی انگیزد و چگونه پیامبر با دیدگاه دختر فرزانه اش همرای و همراه می شود.

۱- «ابونعیم» یکی از دانشمندان اهل سنت در کتاب خویش به نقل از «انس ابن مالک» آورده است که: روزی پیامبر خدا در برابر انبوهی این سوال را طرح کرد که: به نظر شما بهترین و شایسته ترین چیز برای زن چیست؟

ما همگی در این مورد اندیشیدیم اما پاسخی که مورد قبول پیامبر باشد، نیافتیم.

امیر مومنان به خانه رفت و سوال پیامبر را با دخت ارجمندش در میان نهاد. فاطمه علیهاالسلام فرمود: بهترین چیز برای زن شایسته و با شخصیت این است که مردان

بیگانه را نبیند و آنان نیز او را نبینند.

امیر مومنان نزد پیامبر آمد و پاسخ را، که از بانوی بانوان دریافته بود، بیان کرد.

پیامبرفرمود: سخن «فاطمه» درست است. راستی که او پاره ی وجود من می باشد.

«... صدقت انها بضعه منی.» (۱) .

۲- این روایت به گونه ی دیگری نیز آمـده است که: امیر مومنان از فاطمه پرسـید: بهترین چیز برای بانوان کـدام است؟ ما خیر للنساء؟

دخت فرزانه ی پیامبر فرمود:

بهترین چیز این است که آنان با مردان بیگانه سر و کار نداشته باشند و مردان بیگانه آنان را ننگرند...

«خیر لهن ان لایرین الرجال و لا یرونهن.»

امیر مومنان این پرسش و پاسخ را در محضر پیامبر طرح کرد و آن حضرت فرمود:

فاطمه بسیار عالی پاسخ داده است، چرا که او پاره ی وجود من است.

۳- «ابن مغـازلی» یکی از دانشـمندان اهل سـنت در کتاب «مناقب» خویش از چهارمین امام نور آورده است که: مرد نابینایی از سالار بانوان اجازه خواست تا به محضـر او شرفیاب شود که فاطمه علیهاالسلام خویشتن را از او پوشانید و آنگاه اجازه ی ورود داد.

پیامبر پرسید: «فاطمه» جان این مرد نابیناست و نمی تواند تو را بنگرد، با این وصف چرا خود را پوشاندی؟

پاسخ داد: آری، درست است که او نمی بیند، اما من که او را می نگرم و افزون بر آن حس بویایی که دارد.

پیامبر خدا فرمود: «اشهد انک بضعه منی»

گواهی می دهم که تو پاره ی وجود من هستی.

۱- ۲۲۰. حلیهالاولیاء، ج ۲، ص ۴۰.

فاطمه و نیایش با خدا

بی تردید دعا و نیایش اهمیت بسیار و اثر سرنوشت سازی در زندگی انسان و نیکبختی او و برآمدن خواسته ها و تحقق آرزوهایش دارد، و این ره آورد دعا هنگامی سرنوشت سازتر خواهد بود که انسان در شرایطی قرار گیرد که همه ی راه ها به روی او مسدود گردد، تمامی وسایل طبیعی با شکست روبرو شود و راه های مادی به بن بست منتهی گردد. اینجاست که او از همه جا ناامید گشته و به دعا و نیایش با آفریدگار هستی، که بر هر کاری تواناست، روی می آورد، چرا که او فرموده است:

«ادعونی، استجب لکم.» (۱) .

افزون بر آنچه آمد، دعا و نیایش تنها برای هنگامه ی نیاز نیست بلکه نیایش با خدا باید به عنوان یک برنامه ی همیشگی در زندگی انسان شناخته شود. چرا که باعث استواری و گسست ناپذیری پیوند انسان با خدا می گردد و به انسان نوعی صفای معنوی و نورانیت درونی ارزانی می دارد، که در پرتو آن می تواند به اوج ارزشها و کمال والای انسانی پرکشد.

از همین دیدگاه است که در زندگی دوستان خدا دعا و نیایش، جایگاه رفیعی دارد. آنان به دعا خو می گرفتند، بسوی آن عاشقانه روی می آوردند و با آن به اوج آرامش و انسجام پرمی کشیدند.

و نیز بر این اساس است که از دخت اندیشمند پیامبر دعاها و نیایش های فراوانی رسیده است، که آن بانوی توحیدگرا بوسیله ی آنها، با پروردگارش راز و نیاز می نمود. شمار دعاهای رسیده، بسیار است و در کتابهای دعا موجود می باشند که ما نمونه هایی از آنها را می آوریم:

ص: ۳۳۲

۱- ۲۲۱. سوره ۴۰، آیه ۶۰.

۱- سید بن طاووس در کتاب خود «مهج الدعوات» تحت عنوان «گزیده هایی از دعاهای سالار و مام پرشکوهمان فاطمه» می نویسد:

دومین امام نور از مام گرانمایه اش فاطمه آورده است که: پیامبر خدا به من فرمود: دخترم آیا نمی خواهی دعایی به تو بیاموزم که هرکس آن را بخواند دعایش مستجاب گردد، و اگر تو آن را بخوانی، سحر و سم در تو اثر نکند، مورد شماتت دشمن قرار نگیری، شیطان به تو نزدیک نگردد، خدای هرگز از تو روی نگرداند و دلت هیچگاه از حق انحراف نجوید و دعایت رد نشود و خواسته هایت برآورده گردد؟

فاطمه گفت: چرا پدر جان! چنین دعایی از دنیا و آنچه در آن است برای من دوست داشتنی تر است.

پیامبر فرمود پس بخوان!

یا اعز مذکور و اقدمه قدما فی العز و الجبروت، یا رحیم کل مسترحم، و مفزع کل ملهوف الیه، یا راحم کل حزین یشکو بثه و حزنه الیه، یا خیر من سئل المعروف و اسرعه اعطاء، یا من یخاف الملائکه المتوقده بالنور منه؛

اسالک بالاسماء التی یدعوک بها حمله عرشک، و من حول عرشک بنورک یسبحون شفقه من خوف عقابک، و بالاسماء التی یدعوک بها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل الا اجبتنی و کشفت- یا الهی کربتی، و سترت ذنوبی؛

یا من امر بالصحیحه فی خلقه فاذا هم بالساهره یحشرون، و بذالک الاسم الذی احییت به العظام و هی رمیم، احی قلبی، و اشرح صدری و اصلح شانی.

یا من خص نفسه بالبقاء، و خلق لبریته الموت و الحیاه و الفناء یا من فعله قول و قوله امر، و امره ماض علی ما یشاء؛

اسالک بالاسم الذی دعاک به خلیلک حین القی فی النار، فدعاک به فاستجبت له، و قلت: یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم؛

و بالاسم الذی دعاک به موسی من جانب الطور الایمن فاستجبت له؛ و بالاسم

الـذی خلقت به عیسی من روح القـدس، و بالاـسم الـذی تبت علی داود، و بالاـسم الـذی وهبت لزکریا یحیی، و بالاسم الـذی کشفت به عن ایوب الضر، و تبت به علی داود، و سخرت به سلیمان الریح تجری بامره، و الشیاطین و علمته منطق الطیر؛

و بالاسم الـذی خلقت به العرش، و بالاسم الذی خلقت به الکرسی، و بالاسم الذی خلقت به الروحانیین، و بالاسم الذی خلقت به الجن و الاـنس، و بالاـسم الـذی خلقت به جمیع خلقک، و بالاسم الـذی خلقت به جمیع ما اردت من شـی ء و بالاسم الـذی قدرت به علی کل شی ء؛ اسالک بهذه الاسماء الا ما اعطیتنی سولی، و قضیت حوائجی یا کریم. (۱) .

بار خدایا! ای عزیزترین یاد شده ها، و ای باسابقه ترین سابقه داران در عزت و اقتدار.

بار خدایا! ای بخشایشگر هر خواهنده بخشایش، و ای دادرس هر دل سوخته.

بار خدایا! ای مهرورز هر اندوه زده ای که غم و اندوه خویش را به بارگاه پرشکوه تو شکایت می برد.

بار خدایا! ای بهترین کسی که کار پسندیده از او خواسته شده و همواره خود را به بخشایش بندگان مشغول ساخته.

بـار خـدایا! ای کسـی که فرشـتگان درخشـنده ی به نور، از او می هراسـند. تو را به نامهـای گرانمایه ای می خوانم که حاملان عرشت و آنانکه گرداگرد آن هسـتند، تو را بدان نامها می خوانند و هراسان از کیفرت، تو را بدان نامها سـتایش می کنند و به نامهایی که جبرئیل و میکائیل و اسـرافیل تو را بـدان ها می خواننـد، فرامی خوانم که مرا پاسـخگویی و گرفتاریم را ای خـدای من، برطرف سازی و گناهانم را بپوشانی و از کارنامه ی زندگی ام بزدایی.

ای خـدایی که در میان خلق خویش، فرمان خروش رسـتاخیز را خواهی داد و بناگاه همه ی آنان از خواب عمیق مرگ بیدار و محشور می گردند.

ص: ۳۳۴

۱- ۲۲۲. مهج الدعوات، ص ۱۳۹.

تو را به آن نام بلندی که بوسیله ی آن استخوانهای پوسیده را زنده می سازی، می خوانم که قلبم را حیات بخشی و سینه ام را گشاده سازی و کارم را به صلاح آوری، ای آنکه خود را به جاودانگی مخصوص گردانید. و برای مخلوقات، مرگ و زندگی را آفرید.

ای آنکه کردارش گفتار و گفتارش فرمان و فرمانش بر آنچه بخواهد، انجام پذیر است. تو را به آن نام مقدسی می خوانم که دوستت ابراهیم به هنگامی که در آتش افکنده شد، تو را بدان نام فراخواند و تو خواسته اش را برآورده و فرمودی: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

و تو را بدان نام گرامی می خوانم که موسی از جانب راست «طور سینا» تو را بدان فراخواند و تو خواسته ی او را برآوردی.

و تو را بدان نام پربرکتی می خوانم که به سبب آن گزند و زیان از ایوب برطرف ساختی.

و تو را بدان نام گرانمایه ای می خوانم که به برکت آن، توبه ی داود را پذیرا گشتی. و تو را بدان نام جاودانه ای می خوانم که به برکت آن، باد را بر سلیمان پیامبر مسخر ساختی که به فرمان او جریان می یافت. و شیاطین را تحت فرمان او درآوردی و زبان پرندگان را بدو آموختی و بدان نام پرشکوهی که یحیی را به زکریا ارزانی داشتی و عیسی را بدون پدر از روح القدس آفریدی و به نام والا-یی که در پرتو آن عرش و کرسی را پدید آوردی و به نام پرارجی که به برکت آن جن و انس را آفریدی و به نام گرانقدری که تمامی مخلوقات و همه ی پدیده ها را آفریدی و به نام ارجمندی که به برکت آن بر انجام هر چیزی توانایی داری.

آری به تمامی این نامهای شکوهمندت تو را می خوانم که همه ی خواسته هایم را برآوری و تمامی نیازهایم را به برکت آنها برطرف سازی.

ص: ۳۳۵

پیامبر در پایان دعا فرمود:

فاطمه جان! هنگامی که تو این دعا را بخوانی از بارگاه خدا پاسخ می رسد که:

آری! آری! خواسته هایت برآورده است.

۲- و نیز از جمله ی دعاهای رسیده از آن حضرت این است که فرمود:

اللهم! قنعنی بما رزقنی، و استرنی و عافنی ابدا ما ابقیتنی، و اغفرلی و ارحمنی اذا توفیتنی؛

اللهم! لا تعینی فی طلب ما لا تقدر لی، و ما قدرته علی فاجعله میسرا سهلا؛

اللهم! کاف عنی والدی و کل من له نعمته علی خیر مکافاه؛

اللهم! فرغنی لما خلقتنی له، و لا تشغلنی بما تکفلت لی به، و لا تعذبنی و انا استغفرک، و لا تحرمنی و انا اسالک؛

اللهم، ذلل نفسی فی نفسی، و عظم شانک فی نفسی، و الهمنی طاعتک، و العمل بما یرضیک، والتجنب عما یسخطک، یا ارحم الرحمین. (۱) .

بار خدایا! مرا به آنچه روزیم ساخته ای، قانع ساز، و عیب مرا بپوشان و تا پایان زندگی ام که مرا در کنف لطف خویشتن نگاه داشته ای، سلامتم بخش و آنگاه که مرا از دنیا می بری مهرت را بر من بباران و مورد بخشایشم قرار ده.

بار خدایا! مرا در پی آنچه روزیم نساخته ای، به زحمت مینداز و آنچه را روزیم ساخته ای سهل و آسانش ساز.

بار خدایا! پدر و مادرم و همه کسانی که نعمتی در حق من روا داشته اند، از جانب من بهترین پاداش بدانان عنایت فرما.

بار خدایا! مرا بخاطر آنچه آفریده ای آسوده خاطر ساز و بدانچه برای من ضمانت

۱- ۲۲۳. مهمج الدعوات، ص ۱۴۱.

فرموده ای، مرا مشغول مساز. با اینکه آمرزش تو را می خواهم مرا کیفر مکن و در حالی که تو را می خوانم مرا از الطاف خود محروم مساز.

۳- و نیز این دعاست که برطرف کننده تب و بیماری است.

در روایت است که پیامبر گرامی روزی به خانه ی دخترش وارد شد و دید فرزندش حسن، در بستر بیماری است. این رخداد بر آن حضرت گران آمد. از این رو فرشته ی وحی سر رسید و گفت: ای محمد! آیا دعایی بر شما نیاموزم که با خواندن آن، خدا فرزندت را شفا بخشد؟

پیامبر فرمود: چرا، گفت: پس بخوان! اللهم لا اله الا انت العلی العظیم، ذوالسلطان القدیم، و المن العظیم، و الوجه الکریم، لا اله الا انت العلی العظیم، ولی الکلمات التامات و الدعوات المستجابات، حل ما اصبح بفلان.

در پایان دعا پیامبر دست شفابخش خویش را بر پیشانی فرزندش نهاد که به خواست خدا بهبود یافت.

۴- این دعا در میان همه ی شیعیان از دانشمندان گرفته تا دیگران مشهور و به نام گرانمایه ی فاطمه معروف است و اثر خاص آن در مبارزه با «تب» در قرنها و نسلها به تجربه به اثبات رسیده است.

دانشمندان بزرگ شیعه این دعا را در کتابهای روایی و دعاهای خویش آورده اند. برای نمونه مرحوم «سید بن طاووس» این دعا را در کتاب خویش «مهج الدعوات» با روایتی از فاطمه علیهاالسلام آورده است که اینگونه است:

«سلمان فارسی» می گوید: این دعا را بانوی نمونه ی اسلام به من آموخت و فرمود: «اگر می خواهی در زندگی خویش دچار عارضه ی تب نگردی بر این سخن که پدرم پیامبر

به من آموخت هر بامداد و شامگاه مواظبت کن. و من خودم هماره در هر صبح و شام آن را می خوانم.»

«سلمان» پرسید: کدام دعا؟ فرمود: این دعا...

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله نور، بسم الله نور النور، بسم الله نور علی نور، بسم الله الذی هو مدبر الامور، بسم الله الذی خلق النور من النور، الحمد لله الـذی خلق النور من النور، و انزل النور علی الطور، فی کتاب مسـطور فی رق منشور، بقـدر مقـدور، علی نبی محبور، الحمـدالله الذی هو بالعز مذکور، و بالفخر مشهور، و علی السراء و الضراء مشکور، و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

به نام خداوند بخشاینده ی بخشایشگر

به نام خداوند نور.

به نام خداوندی که نور نور است.

به نام خداوندی که نوری است بر نور.

به نام خداوندی که تدبیر گر کارهاست.

به نام خداونـدی که نور را از نور پدیـد آورد و نور را بر طور سـینا در کتاب نگاشـته شده، در صـفحه ای گشوده، به اندازه ی مشـخص، بر پیام آور نعمت داده شـده فروفرسـتاد. سـتایش از آن خـدایی است که به بی همتایی و توانمنـدی وصف شـده، به افتخار شهرت یافته و در آسایش و رنج بندگان مورد سپاسگزاری قرار گرفته است.

و دورد خدا بر سالار ما محمد و خاندان پاکش باد.

«سلمان» می افزاید:

بـه خـدای سوگنـد! من این دعـا را به بیش از یـک هزار نفر که در مکه و مـدینه از شـدت تب می سوختنـد، آمـوختم و آنـان خواندند و به یاری خدا و خواست او نجات یافتند.

ص: ۳۳۸

۵- و نیز از آن حضرت آورده اند که فرمود:

پیامبر خدا هرگاه وارد مسجد می شد این دعا را می خواند:

«بسم الله، و الحمدلله، و صلی الله علی رسول الله، اللهم اغفرلی ذنوبی، و سهل لی ابواب رحمتک.»

و هرگاه از مسجد خارج می شد این دعا را:

اللهم اغفرلی ذنوبی، و سهل ابواب (رحمتک) و فضلک.» (۱) .

۶- چهارمین امام نور آورده است که:

پدرم روز شهادت خویش مرا به سینه چسبانید و فرمود:

پسرم! دعایی را که مادرم فاطمه به من آموخته است از من به یادگار حفظ کن. این دعا را پیامبر به او آموخت و جبرئیل از جانب خدا به پیامبر آورد تا هنگامه ی فشار غم و اندوه و فرود بلا و گرفتاری و خطر سهمگین و شکننده بخواند. آن دعا این است:

بحق یس و القرآن الحکیم، و بحق طه و القرآن العظیم، یا من یقدر علی حوائج السائلین، سا من یعلم ما فی الضمیر، یا من منفس عن المکروبین یا مفرج عن المغمومین یا راحم الشیخ الکبیر، یا رازق الطفل الصغیر، یا من لا یحتاج الی التفسیر صل علی محمد و آل محمد، و افعل بی...

به حقیقت «یس» و قرآن حکمت آموز سوگند،

به حقیقت «طه» و قرآن پرشکوه سوگند،

ای کسی که بر انجام خواسته های خواستاران توانایی.

ای کسی که آنچه در اعماق جان انسانهاست، می دانی.

۱- ۲۲۴. کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۵۳.

ای برطرف کننده ی اندوه اندوه زدگان،

و ای گشاینده ی مشکلات غم زدگان،

ای مهر ورزنده به پیر کهنسال،

ای روزی رسان کودک خردسال،

ای آنکه از روشنگری و بیان خواسته های بندگان خویش بی نیاز است.

بر محمد و خاندان محمد درود فرست و با من آنگونه که خود شایسته ی آنی، رفتار کن...

۷- و نیز از ششمین امام نور آورده اند که: فاطمه نزد پدرش پیامبر آمد و از درد دندان شکایت کرد. پیامبر انگشت شفابخش دست راست خویش را بر نطقه ی درد نهاد و این دعا را خواند:

«بسم الله و بالله، اسالک بعزتک و جلالک و قدرتک علی کل شی ء، ان مریم لم تلد غیر عیسی روحک و کلمتک، ان تکشف ما تلقی فاطمه بنت خدیجه من الضر کله.»

و آنگاه بهبود یافت.

۸- و نیز آورده اند که فاطمه به دیدار پیامبر آمد. آن حضرت فرمود:

دخترم! نمی خواهی ارمغانی به تو بدهم؟

گفت: چرا! فرمود: این دعا را بخوان:

اللهم ربنا و رب کل شی ء، منزل التوراه و الانجیل و الفرقان، و فالق الحب و النوی، اعوذ بک من شر کل دابه انت آخذ بناصیتها، انت الاول فلیس قبلک شی ء، و انت الاخر فلیس بعدک شی ء و انت الظاهر فلیس فوقک شی ء و انت الباطن فلیس دونک شی ء، صل علی محمد و علی اهل بیت علیهم السلام، واقض عنی الدین، و اغننی من الفقر، و یسرلی کل الامر یا ارحم الراحمین.

بار خدایا! ای پروردگار ما و پروردگار همه ی پدیده ها،

ای فرود آورنده ی کتابهای آسمانی تورات و انجیل و قرآن،

ای شکافنده ی دانه و هسته، من از شر هر جنبنده ای به تو پناه می برم. چرا که تو مهار آنرا در کف با قدرتت داری.

تو آغازی هستی که پیش از تو چیزی نیست و تو پایانی خواهی بود که پس از تو چیزی نخواهد بود. تو آشکاری هستی که فراتر از تو چیزی نیست و تو حقیقت نهانی هستی که جز تو قدرتی نیست.

بر ممد و خاندانش که سلام بر آنان باد، درود فرست و دین ما را بپذیر و ما را از فقر و تنگدستی دور ساز و همه ی کارها را بر ما آسان فرما، ای مهربان ترین مهربانان.

۹- و نیز از امیر مومنان آورده اند که فرمود: دخت فرزانه ی پیامبر از بی خوابی به آن حضرت شکایت کرد.

پیامبر فرمود: دخترم به هنگام اندوه و بی خوابی این دعا را بخوان:

«یا مشبع البطون الجائعه، و یا کاسی الجسوم العاریه، و یا ساکن العروق الضاربه، و یا منوم العیون الساهره، سکن عروقی الضاربه، و اذن لعینی نوما عاجلا.»

و به برکت این دعا اندوه و بیخوابی آن حضرت برطرف گردید.

۱۰- و نیز از دعاهای رسیده ی از آن حضرت این دعاست:

اللهم بعلمک الغیب، و قدرتک علی الخلق، احینی ما علمت الحیاه خیرا لی، و توفنی اذا کانت الوفاه خیرا لی، اللهم انی اسالک کلمه الاخلاص، و خشیتک فی الرضا و الغضب، و القصد فی الغنی و الفقر، و اسالک نعیما لا ینفد، و اسالک قره عین لا تنقطع، و اسالک الرضا بالقضاء، و اسالک برد العیش بعد الموت، و ایالک النظر الی وجهک و الشوق الی لقائک، من غیر ضراء مضره، و لا فتنه مظلمه، اللهم زینا بزینه الایمان، و اجعلنا هداه مهدیین یا رب العالمین.»

بـار خـدایا! تـو را به دانش نهـانی و به توانـایی ات بر آفرینش سوگنـد، تـا آنگـاه سراسـر زنـدگی ام را شایسـته می دانی و می پسندی، مرا زنده بدار و هنگامی که مرگ برایم بهتر و افتخار آمیزتر است، مرا بمیران.

بار خدایا! از پیشگاهت ایمان خلل ناپذیر و پروای از بارگاه با عظمتت در خشـنودی و غضب و اعتدال و میانه روی در هنگامه ی بی نیازی و نیازمندی، می طلبم.

از تو نعمتی پایان ناپذیر و روشنی چشمی، جاودانه می خواهم.

از پیشگاهت خشـنودی به حکم و فرمانت می خواهم و از درگاهت زندگی سعادتمندانه برای پس از مرگ و جهان دیگر می طلبم و از بارگاهت امیـد و نگرش بر مهر و شکوهت، و شور و عشق دیدارت را بی آنکه زیان و فتنه ای تاریک در پی داشـته باشد، می خواهم.

بار خدایا! ما را به زیور ایمان آراسته ساز و از هدایت گران راه یافته ی درگاهت، قرار ده، ای پروردگار جهانیان.

روند تاریخ و آینده ی امت

اشاره

۱- پیامبر فاطمه را از رویدادهای آینده آگاه می سازد

آیا با من سخن نمی گویی؟

۲- پس از رحلت پیامبر

۳- فاطمه در مسیر تند بادها

آخرین سخن پیش از ورود به بحث

یورش به فرودگاه وحی پس از رحلت پیامبر

دریافت ها

دریغ و درد...

ترسیم آن صحنه ی غمبار از زبان شعر

آن لحظات سخت و بحرانی...

وا جعفراه!

به خدای سوگند! با او بیعت نخواهم کرد

شهامت و ایمان وصف ناپذیر

ص: ۳۴۴

پیامبر، فاطمه را از رویدادهای آینده آگاه می سازد

اشاره

طبیعی است که فاطمه علیهاالسلام به دلیل موقعیت ممتاز و مقام والایی که نزد پیامبر داشت، آن حضرت او را از همه ی حوادث بزرگ و کوچک آینده باخبر می ساخت و همه رخدادها و دانش آنها را به او می آموخت.

راستی هنگامی که پیامبر خدا مردم را از آینده و راز و رمز صعودها و سقوطها و حوادث آن با خبر می سازد و آنان را از نشانه های فرارسیدن رستاخیز و ویژگیهای واپسین حرکت تاریخ آگاه می نماید، آیا می شود از آنچه پس از او بر خاندان و بر دخت فرزانه اش خواهد رفت، آگاه نباشد و یا آگاه باشد اما خاندان و بویژه دخت محبوب خویش را از آینده و رخدادهای سرنوشت ساز آن آگاهی نبخشد؟

چرا، پیامبر خاندان گرانمایه ی خویش را از رخدادهایی که پس از او در راه بود آگاه می ساخت. بارها از شهادت جانسوز حسین علیه السلام به یاران و همسرانش خبر داد و بی هیچ تردیدی «فاطمه» را نیز از آن رویدادهای جانگداز آگاه نمود.

پیامبر از همه ی روزها، بیشتر در واپسین روزهای زندگی و بویژه آخرین شبانه روز توقف خویش در این جهان که فرصت تنگ می شد و ساعت آخر از راه می رسید- همه ی پرده ها را از برابر دیدگان دخت فرزانه اش کنار زد و با کمال صراحت او را از آینده باخبر ساخت و به او نوید داد که جدایی میان او و پدرش کوتاه خواهد بود و «فاطمه»

به زودی در بهشت پرطراوت و زیبای خدا به پدر خواهد پیوست و همه ی رویدادها را که بصورت زنجیره ای در راه بود، یکی پس از دیگری برای او روشن ساخت.

برای نمونه:

۱- از «عبدالله بن عباس» آورده اند که:

هنگامی که واپسین ساعت زندگی ظاهری پیامبر در این جهان فرارسید، آن حضرت گریه کرد به گونه ای که محاسن شریفش اشک آلود شد.

دلیل آن را پرسیدند؟

فرمود: بر آینده ی خاندانم و بر آنچه بدترین امت از ستم و بیداد در حق آنان روا می دارند، گریه می کنم. گویی دخت فرزانه ام، «فاطمه» را می نگرم که پس از من مورد ستم قرار می گیرد و فریاد پدرا! پدرا! او به آسمان برمی خیزد اما کسی از امت من به یاری او برنمی خیزد.

فاطمه علیهاالسلام پس از شنیدن این سخن از پیامبر خدا، به گریه پرداخت و پیامبر به او فرمود: «فاطمه» جان گریه مکن!

دخت فرزانه ی پدر عرض کرد: پدر جان بر خویشتن نمی گریم بلکه گریه ام، گریه ی فراق است و بر جدایی از شما اشک می ریزم.

پیامبر فرمود: نویدت باد ای دخت «محمد» که پس از من به سرعت به من خواهی پیوست و تو نخستین کسی از خاندانم خواهی بود که به من ملحق خواهی شد. (۱) .

۲- و نیز از همو آورده اند که:

پیامبر گرامی در واپسین ساعات زندگی خویش در این جهان از جمله فرمود: هنگامی که «فاطمه» را می نگرم به یاد ستم و بیدادی می افتم که پس از من بیدادگران در مورد او روا می دارند. گویا می نگرم که فشار و استبداد به خانه اش وارد شده و حرمت او

۱- ۲۲۵. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶.

هتک گشته و حقوقش غصب گردیده است. می بینم که «ارث» او را برده و پهلوی او را شکسته و جنینش را سقط نموده اند و او از فشار ستم و بیداد ندای یا محمد! سر می دهد اما کسی پاسخ یاری طلبی او را نداده و به کمک او نمی شتابد.

می بینم که دخترم همواره پس از من اندوه زده و پریشان و گریان است. گاهی فرود نیامدن فرشته ی وحی و قطع پیام از خانه اش را به یاد می آورد و گاهی جدایی و فراق پدر را. هنگامی که شب فرامی رسد و دیگر صدای تلاوت قرآن مرا که در آنجا طنین انداز بود نمی شنود، اندوهگین و وحشت زده می شود و احساس می کند که پس از آن دوران عزت و شکوه و عظمت در حیات پدر، اینک دچار فشار و وحشت و بیداد شده است...»

آری روایاتی که از پیامبر گرامی در این مورد رسیده و ضمن آنها از رخدادهایی که برای خاندانش پس از او در راه بود، خبر داده است و آخرین آنها سلسله خبرهایی است که آن حضرت ساعتی پیش از رحلت جانسوز خود بیان فرمود و در آن سخنان آخرین به امیر مومنان و فاطمه و حسن و حسین، از رخدادهای تکاندهنده ی پس از خویش آگاهی ها داد.

۳- و نیز از «جابر انصاری» آورده اند که: پیامبر گرامی در واپسین ساعت زندگی به «فاطمه» فرمود: پدر و مادرم به قربانت! کسی را به سراغ همسرت بفرست تا زودتر حاضر گردد.

او، در فرمانبرداری از پیامبر به یکی از فرزندان دلبندش فرمود: نزد پدرت بشتاب و بگو نیای گرانقدرم شما را فراخوانده است.

حسین علیه السلام نزد پدر شتافت و او را از دعوت پیامبر آگاه ساخت.

امیر مومنان وارد شد و دید پیامبر در بستر است و «فاطمه» در کنار پدر نشسته و زمزمه می کند و اشک می ریزد و می گوید: هان ای پدر عزیز چقدر بر اندوه تو اندوه زده ام...

پیامبر فرمود: فاطمه جان! از این پس برای پـدرت انـدوهی نخواهد بود، اما جان پدر آنگونه که من در مرگ «ابراهیم» گفتم و سوگواری کردم تو نیز همان را، بگو! چشم ها اشک می ریزنـد و دل به درد می آید اما چیزی که پروردگار را خوش نیاید بر زبان نخواهیم آورد...

۴- و نیز آورده اند که آن حضـرت در واپسین لحظات، علی و «فاطمه» و حسن و حسین را فراخواند و به همه ی کسانی که در خانه اش بودند دستور داد از آنجا بیرون روند و بر بانو «ام سلمه» فرمود بر درب خانه بایست تا کسی وارد نشود.

آنگاه رو به امیر مومنان نمود و فرمود: علی جان نزدیک بیا!

او نزدیکتر رفت. پیامبر دست «فاطمه» را گرفت و برای مدتی کوتاه بر روی سینه ی خویش نهاد آنگاه با دست دیگرش دست «علی» را گرفت و خواست سـخن بگویـد که بـاران اشـک به او امـان نـداد و «فـاطمه» و علی و حسن و حسـین نیز از آن منظره سخت به گریه افتادند.

فاطمه علیهاالسلام گفت:

ای پیامبر خدا!

و ای سالار پیام آوران!

و ای امین پروردگار! و ای سفیر الهی!

و ای محبـوب خـدا! بـا گریـه ات قلب مرا شـکافتی و جگرم را آتش زدی، آخر فرزنـدان من پس از تـو چه کسـی را خـواهند داشت؟

چه کسی پس از تو از بیدادی که بر من وارد می شود، از من دفاع خواهد نمود؟

چه کسی از «علی» که برادر تو و یار و یاور دین توست حمایت خواهد کرد؟

و چه کسی از وحی و رسالت و فرمان خدا، پشتیبانی خواهد نمود؟

و گفت و گریست و چهره بر چهره ی پرفروغ پدرش پیامبر خدا نهاد و او را بوسه باران

ساخت و از پی او علی و حسن و حسین نیز خود را بر روی پیامبر افکندند و او را بوسیدند.

پیامبر سرش را بسوی آنان بلند کرد و در حالی که دست «فاطمه» بر دست آن حضرت بود، دست «علی» را نیز گرفت و دست «فاطمه» را بدست «علی» سپرد و فرمود:

ای اباالحسن! این امانت خدا و امانت پیامبرش، محمد است که به تو می سپارم.

امانت خدا و پیامبر را خوب حفظ کن. و من می دانم که تو آن را رعایت خواهی نمود. و افزود: علی جان! به خدای سوگند این سالار بانوان بهشت است. به خدای سوگند این مریم پرشکوه من است... آگاه باشید به خدای سوگند من به این منزلت رفیع نرسیده ام مگر اینکه برای «فاطمه» و شما همه ی مواهب را خواسته ام و خدا همه ی خواسته هایم را ارزانی داشته است.

علی جان! آنچه را «فاطمه» خواست، انجام ده چرا که من او را به کارهایی فرمان داده ام که فرشته ی وحی به من فرمان آورده است، و بدان که من از هر کس دخت فرزانه ام، خشنود باشد، خشنود خواهم شد، و پروردگار من و فرشتگان نیز خشنود خواهند بود.

علی جان! وای بر کسی که به «فاطمه» ستم روا دارد.

وای بر کسی که حق وی را غصب کند!

وای بر کسی که حرمت و شکوه او را هتک نماید...

آنگاه «فاطمه» را به سینه چسبانید و سرش را بوسه باران ساخت و فرمود: «فاطمه» جان! پدرت به قربانت.

۵- و از امام صادق در روایتی طولانی آورده اند که فرمود: پیامبر در واپسین لحظات به دخت گرانمایه ی خویش فرمود: آیا خشنود نمی گردی که به فرشتگانی که بر کرانه های آسمانها به سوی تو می نگرند و گوش به فرمان تو هستند بنگری؟

به آنـان که به شوی گرانمایه ات می نگرنـد که به هنگام حضور تمامی مردم در روز رسـتاخیز با دشـمنش در پیشـگاه خـدا به گفتگو برمی خیزند و بر آنان پیروز می گردد؟ و آیا نمی خواهی بنگری که خدا با کشـندگان تو و همسـر و فرزندانت چگونه رفتار خواهند کرد؟

آری پیامبر با صـراحت تمام به دخت گرامی خویش خبر می دهد که بزودی به شهادت خواهد رسید، همانگونه که از شهادت امیر مومنان و فرزندانش خبر می دهد. و شـما خواننده ی گرامی بزودی در بخش آینده ی کتاب، رنجها و مصیبت هایی را که بر بانوی بانوان وارد آمد و بر شهادت او انجامید، همه را مطالعه خواهی کرد.

۶- و نیز از هفتمین امام نور آورده اند که فرمود: من از پدرم امام صادق علیه السلام پرسیدم: مگر نه اینکه امیر مومنان نویسنده ی وصیت پیامبر بود و خود پیامبر و جبرئیل و میکائیل گواه آن نوشته؟

پدرم مدتی سر به زیر افکند سپس فرمود: پسـرم چرا، همانگونه بود. اما هنگامی که واپسـین لحظات عمر پیامبر رسـید وصیت های او از جانب خدا در نامه ای اسـتوار نگاشـته شده و بوسـیله ی فرشـته ی وحی به همراه انبوهی از فرشتگان امین خدا به آن حضرت فرود آمد.

فرشته ی وحی گفت: ای محمد! دستور دهید کسانی که نزد شما هستند، جز جانشین راستین شما «علی»، از اطاق بیرون روند و تنها او بماند که وصـیت نامه ی شـما را در حضور خود شما از ما بگیرد و ما شما را گواه بگیریم تا آن را به جانشین ات تسلیم نموده و او را مسوول عمل به آن بشناسیم.

پیامبر دسـتور داد، جز امیر مومنان، و دخترش فاطمه که میان پرده و در ماند، همه بیرون رفتند. آنگاه فرشـته ی وحی گفت: ای محمـد پروردگارت به شـما درود می فرسـتد و می فرمایـد: این همان نامه ای است که با تو پیمان بسـتم و عمل بدان را شـرط نمودم و تو را بر آن گواه گرفتم و فرشتگانم را در مورد آن گواه تو ساختم و گواهی من بسنده است.

ص: ۳۵۰

فرشته ی وحی هنگامی که به این فراز از نامه رسید، همه وجود پیامبر به لرزه درآمد و فرمود: ای فرشته ی وحی! پروردگار من خود سلام است و سلام از اوست و به سوی او باز می گردد. او درست فرمود و شایسته عمل کرد. نامه را به من بده!

جبرئیل نامه را به آن حضرت داد و از او خواست که آن را به جانشین خویش، امیر مومنان بدهد و پیامبر نامه را به علی داد و فرمود: آن را بخوان! و آن حضرت همه ی نامه را از آغاز تا انجام واژه به واژه خواند.

پس از آن، پیامبر فرمود: علی جان! این پیمان پروردگار من و شرط او و امانت اوست که آن را به تو سپردم و پیام او را رسانیدم و خیرخواهی خویش را برای امت به اوج رساندم.

علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم به قربانت! من گواهی می دهم که پیام خدای را رساندی و خیرخواهی نمودی و آنچه را فرمودی تصدیق می کنم و گوش و چشم و گوشت و خون من بر این حقایق گواهند.

در این هنگام فرشته ی وحی گفت: و من نیز بر این مطلب گواه خواهم بود.

آنگاه پیامبر فرمود: علی جان! وصیت مرا گرفتی و از آن آگاه شدی؟ و وفای به آن را تضمین می کنی؟

پاسخ داد: آری، پدر و مادرم به قربانت! من عمل به آن را تضمین می کنم و خدای یار و یاور من و توفیق دهنده ام در عمل به آن خواهد بود.

پیامبر فرمود: اینک جبرئیل و میکائیل گواه میان من و شما هستند و آن دو حاضرند و به همراه آنان فرشتگان مقرب خدا هستند که آنها را در این مورد گواه می گیرم.

علی گفت: آری باید گواه باشند، پدر و مادرم به قربانت! من نیز آنان را به گواهی می گیرم.

آنگاه پیامبر به اشاره ی جبرئیل در مورد دستورات خدا از امیر مومنان پیمان گرفت که: علی جان! آیا به این پیمان خویش بطور کامل وفادار خواهی بود که به آنچه در این وصیت نامه آمده است عمل کنی؟

آیـا در مورد دوستی بـا دشـمنان خـدا و پیـامبر، و دشـمنی بـا دشـمنان خـدا و پیامبر و بیزاری جسـتن از آنان و شـکیبایی و فرو خوردن خشم در برابر حق کشی آنان و پایمال ساختن حقوق و شکستن حرمتت بوسیله ی دشمنان خدا، تعهد می پذیری؟

علی علیه السلام پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا.

آنگـاه افزود: به خـدایی که دانه را شـکافت و انسـان را آفریـد! خود شـنیدم که جبرئیل به پیامبر می گفت: «ای محمـد! به امیر مومنان روشن ساز که حرمت او شکسـته می شود و این به معنای شکسـته شـدن حرمت خـدا و پیامبر است و روشن ساز که در راه حق و عدالت محاسنش از از خون سرش خضاب خواهد شد.»

امیر مومنان خاطرنشان می سازد که من با شـنیدن خبر این رویـدادهای تکاندهنده و تحول نامطلوب اجتماعی پس از پیامبر، بی اختیار خروش برداشـتم و بیهوش نقش بر زمین شـدم و اما باز هم گفتم: همه ی این مشـکلات و رنجها را در راه خدا و دین او به جان خواهم خریـد گرچه حرمت او را بشـکنند، سیره و سـنت پیامبر را تعطیل سازند، مقررات دین و کتاب خدا را پاره پاره کننـد، کعبه را ویران سازنـد و محاسـنم را از خون سـرم رنگین نمایند، من به فرمان خدا و در راه خشـنودی او و مصالح دین و بندگانش همه را به جان خواهم خرید و شکیبایی می ورزم تا بر او وارد گردم.

آنگاه پیامبر، فاطمه و حسن و حسـین را نیز به اطاق خویش فراخوانـد و همه ی رویـدادهای آینده را به آنان اعلان کرد و آنان نیز پاسخی چون امیر مومنان دادند.

اینجا بود که وصـیت پیامبر که از جانب خدا بوسیله ی فرشته ی وحی فرود آمده بود با مهرهای جاودانه و پایدار آسمانی، مهر زده شد و به امیر مومنان تسلیم گردید.

راوی از هفتمین امام نور پرسید: پدرم و مادرم به قربانت! در این وصیت نامه چه بود؟

آن حضرت فرمود: مقررات و روشها و سنتهای خدا و پیامبرش برای زندگی شایسته و بایسته.

ص: ۳۵۲

پرسید: در این وصیت نامه از استقرار سلطه ی ظالمان بر جامعه و ستیز آنان با امیر مومنان نیز خبری آمده بود؟

فرمود: آری، به خدای سوگند! همه ی رویدادها آمده بود. آیا نشنیده ای که قرآن می فرماید: «انا نحن نحی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شی ء احصیناه فی امام مبین.» (۱) .

به یقین ما مردگان را زنده می سازیم و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنان را می نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکارکننده ای برشمرده ایم.

و در پایان پیامبر به امیر مومنان و فاطمه فرمود: آیا شما را از رویدادهای آینده آگاه نساختم و خود، آگاهانه مسوولیت خطیر حراست از دین و دفتر و راهنمایی مردم را برای خشنودی خدا به جان نخریدند؟

آنان پاسخ دادند؟ چرا به خدای سوگند که بر تمامی بدرفتاری های دشمنان شکیبایی پیشه ساخته و خشم خویش را فرو می خوریم و تنها به انجام وظیفه می اندیشیم.

پیامبر گرامی در آن لحظات سرش بر سینه ی امیر مومنان بود اما قلب مبارکش آرام نمی گرفت تا جایی که دخت فرزنه اش «فاطمه» را پیاپی به سینه می چسبانید و او را می بوسید و در همان حال سیلاب اشک فرومی بارید بطوری که محاسن شریف و ملافه ای که بر روی آن حضرت بود، اشک آلود شده بود. حسن و حسین دو فرزند گرانمایه اش بر روی پاهای پیامبر افتاده و می بوسیدند و می گریستند.

هنگامی که امیر مومنان خواست آن دو را بلند کند، پیامبر فرمود: علی جان! آنها را آزاد بگذار، آنان را رها کن تا مرا سیر ببویند و من آنان را ببویم، آنان مرا سیر بنگرند و من نیز آنان را سیر بنگرم که بزودی پس از من با رویدادهای سخت و تکاندهنده ای روبرو

۱- ۲۲۶. سوره ۳۶، آیه ۱۲.

خواهند شد. لعنت خدا بر کسانی باد که بر این دو نور دیده ام ستم روا دارند! آنگاه نیایشگرانه فرمود:

بار خدایا! من این دو تن را با شایسته ترین مرد ایمان که پدرشان علی باشد همه را به تو می سپارم.

آیا با من سخن نمی گویی؟

و شما خواننده ی گرامی دیگر از سوز دل «فاطمه» و گریه او در آن لحظات دشواری که پدر گرانمایه اش را در آستانه ی رحلت نظاره می کرد مگو و مپرس.

فاطمه با اشکهای ریزان پدر را می خواند و می گفت:

پدر جان! جان «فاطمه» بقربانت،

پدر! سر و جانم به فدایت، آیا با من سخن نمی گویی؟

پدر جان! من به تو می نگرم و می بینم که در آستانه ی فراق و پروازی، و سپاهیان مرگ را می بینم که بر گردت حلقه زده اند.

پیامبر فرمود: آری دخت فرزانه ام! لحظه جدایی است. سلام من بر تو باد.

در «کشف الغمه» در این مورد آورده است که سپس پیامبر فرمود: دخت گرانمایه ام! تو پس از من مورد ستم قرار خواهی گرفت و ستمکاران تو را تضعیف خواهند نمود. هر کسی تو را بیازارد مرا آزرده است و هر کس به تو ستم روا دارد، به من ستم روا داشته است. هر کس به راه و رسم تو بپیوندد، به من و راه و رسم من پیوسته است و هر کس از راه و رسم تو جدا شود، از راه و رسم من جدا شده است و هر کس با تو انصاف ورزد، با من انصاف ورزیده است. چرا که تو از من هستی و من از تو، تو پاره ی تن من و از روح من هستی.

آنگاه فرمود: در بارگاه خدا از بیدادگران امت در مورد رفتارشان با تو شکایت خواهم کرد.

ص: ۳۵۴

پس از لحظـاتی چنـد بناگاه علی علیه السـلام برخاست و گفت: «خـدای پرمهر پاداش شـما را در سوگ پیامبرتان افزون سازد، چرا که خدا او را بسوی خویش برد.»

اینجا بود که صـدای شـیون و ضـجه به آسـمان برخاست... و آن روز بزرگترین و غمبارترین روز تاریخ بشـر گردید. دردناك ترین ضربات و صدمات بر قلبها و دلهای باایمان فرود آمد و هیچ روزی شاهد آن همه اشك و اندوه و گریه نبود.

آری آن لحظات دردناك و بحرانی که سخت ترین و غمبارترین روزهای زندگی دخت فرزانه ی پیامبر بود، بدین گونه از راه رسـید. راستی خـدا می دانـد که بر فاطمه در ان لحظات چه گذشت. بر آن قلب پرمهری که شـیفته و شـیدای پیامبر بود و مادر پدر...

و آنگاه پدرش را آرام و بی حرکت می دید که روح بلند و شکوهبارش را فرشتگان به آسمانها برده اند و خود گویی آرمیده است.

فاطمه از ژرفای جان ناله می کرد و می گفت:

جان پدر! ای تو که به پروردگار نزدیک تر شده ای!

جان پدر! ای عزیزی که در بهشت برین جای گرفته ای!

جان پدر! ای گرانمایه ای که خبر رحلت تو را به فرشته ی وحی داده ایم!

جان پدر! ای بزرگی که ندای دعوت پروردگارت را لبیک گفته ای! (۱) سلام خدا و درود فرشتگانش بر تو باد...

و در آن لحظات امیر مومنان می گفت:

ای پیامبر خدا! و باران اشک می باراند...

و حسن و حسین ضجه می زدند که: ای نیای بزرگ! ای پیامبر خدا! (۲) .

امیر مومنان به غسل و حنوط و احترام به پیکر مقدس پیامبر برخاست و آماده ی نماز بر آن نازنین بدن مطهر گردید و فاطمه از جمله نمازگزاران بر پیکر پاك پیامبر بود.

ص: ۳۵۵

۱- ۲۲۷. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵

۲- ۲۲۸. المنتقی، ص ۱۷۸.

گریه و شیون «فاطمه» تا هنگامی که پیامبر را به روضه ی مقدس بردند و به امانت نهادند، ادامه داشت و آنگاه به خانه برگشت و بانوان مدینه بر گرد او گرد آمدند...

او لب به سخن گشود و سپاس خدای را گفت و این آیه را تلاوت کرد که:

«انا لله و انا الیه راجعون.»

هان ای مردم پیام آسمان و وحی الهی قطع شد.

و آنگاه در سوگ پدر گرانمایه اش شعرهای جانسوزی خواند که خواهد آمد و به یکی از یاران پیامبر فرمود: چگونه توانستید بر آن پیکر خاک بیفشانید؟...

در «کشف الغمه» از پنجمین امام نور آورده اند که: هیچ کس فاطمه علیهاالسلام را پس از رحلت پیامبر شادمان و خندان ندید تا جهان را بدرود گفت.

و در روایتی دیگر آمده است که: پس از رحلت پیامبر تنها یک بار آن هم تبسمی از فاطمه دیده شد.

و از «عمران بن دینار» آورده اند که:

فاطمه پس از پیامبر خدا، در سوگ او همچنان سوگوار بود تا جهان را بدرود گفت.

پس از رحلت پیامبر

در هر روز از روزگاران این جهان، پدرانی از دنیا می روند و دخترانشان در سوگ آنان می نشینند و بر آنان اشک می ریزند، اما گریه ها و سوگواری ها بر اساس روابط دوستانه و علاقه و مهر حاکم در میان پدران و فرزندان، گوناگون است و یکسان نیست.

بسیاری از دختران هستند که میان آنان و پدرانشان چیزی جز رابطه ی پدری و فرزندی حاکم نیست. از این رو در مرگ پدر و در سوگ او تنها چیزی که او را به سوگ نشانده است همان رابطه ی دختری و پدری است. اما برخی پدران و دختران نیز در گوشه و کنار جامعه ها و روزگاران یافت می شوند که رابطه ی میان آنها، رابطه ی مهر و محبت و عشق و صفاست. این پدران، کسانی هستند که باران مهر و صفا را بر مزرعه ی وجود دخترشان

فرو می بارند و به او احترام می کنند و مراقب هستند که عواطف پاک فرزندشان جریحه دار نشود یا بر کرامت و شخصیت و هویت او خدشه ای وارد نگردد و در برابر این پدری و احساس مسوولیت است که آنان نیز از سوی دختران خویش تکریم و تقدیر و احترام متقابل دریافت می دارند و اینجاست که روابط پدری و فرزندی جنبه ی دیگری به خود می گیرد و آنگاه سوگ پدر در ژرفای جان دخترش اثری عمیق می نهد و قلب پرمهر و حق شناس او براستی دچار طوفانی از حزن و اندوه می سازد.

ما در سطور و صفحات گذشته موقعیت پرشکوه پیشوای بزرگ توحید را در برابر دخت فرزانه و متفکرش فاطمه علیهاالسلام ترسیم نمودیم و روشن شد که مهر و محبت حاکم در روابط این پدر والا و این دخت نمونه و بی نظیر، یک رابطه ی بی نظیر معنوی و علمی و انسانی حقیقی، و فراتر از روابط پدری و فرزندی بود.

پیامبر در نظرگاه دخت فرزانه اش از موقعیت والا و جایگاه بلند و شکوه و معنویت وصف ناپذیری برخوردار بود و در برابر، فاطمه علیهاالسلام نیز در گستره ی قلب مصفای پدر بیشترین و بهترین موقعیت را از آن خود ساخته بود.

«فاطمه» از یک سو، پدرش را نه تنها پدری پرمهر و بی نظیر، بلکه در همان حال پیامبر خدا و سالار پیام آوران و سفیر الهی می نگریست و همان گونه که یک بانوی اندیشمند و پروا پیشه به پیامبرش احترام می گذارد و به شایسته ترین صورت از او تجلیل و احترام به عمل می آورد، آن پیشوای بزرگ را احترام می نمود و در برابرش سراپا عشق و شور و شعور و شناخت واطاعت بود، و از سوی دیگر از آن جایی که او دانشمندترین و متفکرترین بانو در جهان اسلام بود، از هر کس دیگر عظمت پیامبر را بیشتر و بهتر درک می نمود. بر این اساس است که سوگ جانگداز و تکاندهنده ی رحلت پیامبر، آرامش و قرار و شکیبایی را از دخت پرمهر و اندیشمندش سلب نمود. چرا که او از عظمت فاجعه، از همه بیشتر آگاه بود و از حدود تاثیر این رخداد عظیم در کران تا کران هستی و روند جامعه و آینده ی امت و سرنوشت تاریخ و نسلهای آینده از همگان آگاه تر بود.

بجاست در اینجا به سخنان «فضه» یکی از ارادتمندان و شاگردان فاطمه علیهاالسلام که از اندوه عمیق او در سوگ پدرش خبر می دهد، گوش سپاریم که چنین گزارش می نماید:

«هنگامی که پیامبر خدا جهان را بدرود گفت، کوچك و بزرگ اندوهگین گشتند و همگی در سوگ او ناله سر دادند. این مصیبت بزرگ بر دوستداران و نزدیکان و یاران و خویشاوندان و بیگانگان نیز سخت گران آمد و همگی را ماتم زده ساخت و زن و مرد را گریان و نالان نمود. اما در میان همه ی یاران و نزدیکان، هیچ کس اندوه زده تر و گریان تر از دخت فرزانه ی پیامبر نبود.

او بود که اندوهش در سوگ پدر والامقامی چون پیامبر رحمت، هر روز تازه تر و افزونتر می شد و گریه اش شدت می یافت.

هفتمین روز رحلت پیامبر بود که هنوز نه تنها ناله جانسوز «فاطمه» فرونشسته و گریه اش آرام نگرفته بود، که هر روز از روز پیش شدت بیشتری یافته بود. با فرارسیدن روز هشتم از فراق جانسوز پیامبر، دخت سرفرازش موج اندوه نهانی خویش را رهاساخت و تاب و تحمل جدایی از دست رفت. به همین جهت از خانه حرکت کرد و بسوی تربت مقدس پیامبر به راه افتاد.

فریاد جانسوزی از پرده ی دل برکشید که همه ی مردم را گریاند. زنان ازخانه ها بیرون ریختند و چراغها را خاموش نمودند تا چهره ی بانوان آشکار نباشد. همگی بسوی تربت پیامبر روان شدند و با او همراهی کردند. او اینگونه سوگواری می کرد و پدر را صدا می زد:

وا ابتاه!

وا صفیاه!

وا محمداه!

وا اباالقاسماه!

وا ربیع الارامل و الیتامی!

من للقبله و المصلی؟

و من لا بنتک الوالهه الثکلی؟...

آه ای پدر پرمهر!

آه ای برگزیده ی خدا!

آه ای محمد!

آه ای اباالقاسم!

ای بهار بیوه زنان و یتیمان!

چه کسی پس از شما در مسجد و نمازگاه مقدس تان نماز می گذارد؟

و چه کسی از دخت اندوه زده و داغدارت پشتیبانی می کند؟

آنگاه در حالی که دامن لباسش به گامهایش می پیچید و به زمین می افتاد و برمی خاست و از شدت گریه و باران اشک، جایی را نمی دید تا کنار تربت پدرش پیامبر گام سپرد و خود را به آن تربت پاک و عطرآگین رسانید.

هنگامی که رسید، یک نگاهی به حجره افکند و چشمش به جایگاه اذان نماز افتاد، توان از دست داد و بیهوش شد.

بانوان دور او را گرفتند و با شتاب و سرعت آب آوردند و بر چهره ی آن حوریه ی انسان نما افشاندند تا بهوش آمد و برخاست و فرمود: جان پدر! با رفتن تو قدرت و قوتم رفت، تاب و توانم به پایان رسید، دشمنم شامان به شماتت من پرداخت و اندوه، اینک قاتل جانم شد.

جان پدر! اینک «فاطمه»ات را بنگر که تنها، سراسیمه و اندوه زده و سرگردان مانده است.

جان پدر! صدایم فروکش کرده، پشتم شکسته، زندگی ام به تلخی گراییده و روزگارم تیره و تار شده است.

جان پدر! پس از تو نه یار و مونسی برای تنهایی خویش می یابم و نه چیزی که بتواند

جلوی سیلاب اشک دیدگانم را بگیرد و ناتوانیم را جبران کند.

جان پدر! پس از شما فرود و صعود فرشته ی وحی و مکان «میکائیل» و فرشتگان و نزول قرآن شریف، به پایان رسید و دیگر همه چیز از آسمان قطع شد.

جان پدر! پس از شما براستی اوضاع دگرگون گشت و درهای امید و آرزو به رویم مسدود گردید.

جان پدر! دیگر پس از شما دنیا برایم خوشایند نیست و تا هنگامی که نفس می کشم بر شما و در سوگ سهمگین تان گریه می کنم. نه شور و شوقم بر شما پایان پذیر است و نه اندوهم تمام خواهد شد.

و اینگونه سرود:

ان حزنی علیک حزن جدید

و فوادی والله صب عنید...

جان پدر! اندوه من بر شما، اندوهی جدید و دلم به خدای سوگند، عاشق سرسخت شماست.

جان پدر! هر روز اندوه من در سوگ شما افزونتر می شود و رنج و درد من برای شما پایان نمی پذیرد.

جان پدر! فاجعه ای که در سوگ تو بر من فرود آمده است، بس بزرگ است. شکیبایی ام را گرفته و هر لحظه ای که می گذرد گریه ام تجدید می شود.

جان پدر! راستی که دلی که در سوگ تو شکیبا باشد یا آرامش پذیرد، دلی بسیار سخت است.

آنگاه از ژرفای جان ناله سر داد و فرمود:

هان ای پدر عزیز! با رحلت جانسوز تو نور و روشنی از جهان رخت بربست.

با سوگ تو گلهای زندگی و شکوفه های دنیا پژمرده و افسرده شد، چرا که اینها پیش از این به درخشش و تابش وجود تو شکوفا بود.

پدر گرانمایه ام! من تا روزی که شما را دیدار نمایم، اندوه زده خواهم بود.

جان پدر! از هنگامه ای که شما از من جدا شده ای، چشمم به خواب نرفته است.

جان پدر! آخر چه کسی پس از شما پشتیبان بیوه زنان و بینوایان خواهد بود؟

جان پدر! آخر چه کسی تا روز رستاخیز یار و یاور و حمایت کننده ی امت خواهد بود؟

جان پدر! پس از تو ما را سخت تضعیف کردند.

جان پدر! پس از تو مردم از ما روی گردانیدند در حالی که پیش از این به برکت وجود تو، ما در میان جامعه بزرگ بودیم.

جان پدر! کدام اشکی است که در فراق جانسوزت جریان نیابد؟ و کدام اندوهی است که پس از تو ادامه پیدا نکند؟ و کدام مژه و پلکی است که از رحلت شما به خواب سرمه شود؟

جان پدر! آخر تو بهاران دین و پرتو روشنی بخش پیام آوران خدایی.

خدایا! چگونه است که کوه ها (با رحلت جانسوز پیامبرت) از هم نمی پاشند؟

و چرا آب دریاها فرونمی روند؟ و چگونه زمین به لرزه درنمی آید؟!

جان پدر! با رحلت تو، من به سوگی عظیم و مصیبتی سهمگین گرفتار شدم. به مصیبتی که به راستی کوچک نیست.

جان پدر! من با فاجعه ای عظیم و رویدادی شکننده و سهمگین، کوبیده شدم.

جان پدر! فرشتگان در سوگ تو گریانند و افلاک از حرکت بازمانده اند.

جان پدر! منبرت پس از تو بی کس و تنهاست. و عبادتگاه و محرابت از راز و نیاز شبانه ات تهی است.

جان پدر! تربت و آرامگاهت از اینکه تو را در خود جای داده است شادمان است و بهشت پرطراوت خدا، در شور و شوق نیایش و نماز توست.

جان پدر! چقدر آن مجالس و محافلی که شما می نشستی پس از شما ظلمت زده است و من همواره در سوگ شما اندوه زده ام تا بزودی بر شما وارد آیم.

جان پدر! «ابوالحسن» که سخت مورد اعتماد و اطمینان تو و پدر نور دیدگانت حسن و حسین و برادر و دوست و جانشین توست، اینک به سوگ تو نشسته و با از دست دادن عزیزی چون تو به فراقت گرفتار آمده است.

همو که خودت او را از کودکی پروراندی و در بزرگی به برادری خویش برگزیدی.

همو که شیرین ترین دوستان و پرمهرترین یاران و نزدیک ترین کسانت بود.

همو که نخستین اینان آورنده ی به خدا، نخستین هجرت کننده ی بسوی او و نخستین یار و و یاور دین خدا و پیامبر او بود. آری او، عزیزی بس والا مقام را از دست داده و اینک در سوگ تو نشسته است.

و اینک ای پدر گرانمایه ام! از دست دادن عزیز عزیزان، ما را داغدار ساخت.

و اندوه و گریه، کشنده ی ما گردید و غمهای عالم قرین ما شد.

آنگاه دخت فرزانه ی پیامبر از ژرفای جان ضجه زد و ناله ای جانسوز برکشید. ناله ای که قلبها را می خراشید و دلها را پاره می کرد...

و از پی آن اینگونه سرود:

قل صبری و بان عنی عزائی

بعد فقدی لخاتم الانبیاء...

پس از رحلت توای آخرین پیامبر خدا! شکیبایی ام اندک شد و آرامش از من دور گردید.

چشم! هان ای چشم! باران اشک ببار! وای بر تو اگر حتی از فروباریدن خون بخل ورزی!

هان ای پیامبر خدا! ای بهترین برگزیده ی او! ای پناه یتیمان و ناتوانان!

کوه ها و حیوانات بیابان و پرندگان آسمان و زمین گسترده، همه و همه پس از سوگ تو گریستند، آسمانها و کهکشانها در غم تو سوگوار شدند.

سالار من! «رکن»، «مشعر»، «بطحاء» و «حجون» بر تو گریه کردند.

و محراب نماز و درس قرآن، بامدادان و شامگاهان با صدای بلند در رحلت تو ناله زدند.

و اسلام نیز همان وقت که با سوگ جانسوز تو بسان دیگر غریبان و تنهایان، غریب و تنها گشت، بر تو گریست.

جان پـدر! کاش می دیـدی، منبری را که بر فراز آن صـعود می کردی و باران حقایق را بر مزرعه ی جانها می بارانـدی، اینک پس از آن روشنایی و نور خیره کننده ی وجود تو، ظلمت و تاریکی بر آن سایه افکنده است.

بار خدایا! مرگ مرا زودتر برسان.

هان ای سالار من! آخر دیگر از این زندگی بیزار شده ام.

آنگاه بانوی بانوان مشتی از تربت پدر را برگرفت و بوسید و بویید و اینگونه به سوگواری پرداخت:

ماذا علی من شم تربه احمد

ان لا یشم مدی الزمان غوالیا...

بر آن کسی که تربت پاک پیامبر را بوسیده است، چه باک اگر در همه ی زندگی خویش عطری نبوید.

به آنکه در دل زمین نهان است و روح بزرگ او حاضر است: بگو: آیا صدای ناله و شیون مرا می شنوی؟

جان پدر! مصیبت ها به گونه ای بر من باریده است که اگر بر روزها اینگونه باریدن می کرد، به شبهای تار بدل می شدند.

خـدایا! من در زیر سـایه ی محمـد و در پرتو یاری و حمایت او بودم و تا زمانی که او یاور من بود، از هیـچ دشـمنی و کینه ای نمی هراسیدم.

اما اینک پس از رحلت او بناگزیر در برابر فرومایگان باید خضوع کنم. و از این در اندیشه ام که بر حقوق من تجاوز شود و به یاری خدا، بیداد و بیدادگران را با این پوشش دفع می کنم...

و نیز در کتاب «سیره ی نبویه»، «زینی دحلان» این اشعار را از آن حضرت آورده است که در سوگ پدر می خواند:

اغبر آفاق السماء و کورت

شمس النهار واظلم العصران...

کرانه های آسمان را گرد و غبار فراگرفت و خورشید تیره و تار شد و روز و شب هر دو تاریک و یکسان گردید.

و زمین پس از رحلت پیامبر، اندوهگین گشت و به نشانه ی تاسف بر او، بسیار لرزید. در سوگ او باید شرق و غرب گیتی بگرید و همه ی قبیله ها بر او اشک ببارانند.

باید آن کوه عظیم و خانه ی خدا با همه ی پدیده ها و ارکانش بر او گریه کنند.

هان ای آخرین پیام آور خدا که پرتو نور وجودت پربرکت است! درود فروفرستنده ی قرآن بر تو باد، درود! درود! درود!

و آنگاه دخت فرزانه ی پیامبر برخاست و دامن کشان به خانه ی خویش بازگشت و از آن پس در خانه گریه بر پدر را آغاز کرد.

او پس از رحلت پدر گرانمایه اش، همواره سرش بسته بود، جسم شریفش رو به ناتوانی می رفت و قامت برافراشته اش به شکستگی، دیدگانش اشکبار بود و قلب مصفایش شعله ور.

هر ساعت بیهوش می شد و به فرزندانش می گفت:

پدرتان پیامبر خدا کجاست؟ همو که شما را احترام می کرد و بر دوش و آغوش خود می نشانید.

کجاست پدرتان پیامبر، که از همه ی مردم بیشتر به شما مهر می ورزید و نمی گذاشت شما بر روی زمین راه بروید؟ آری عزیزانم دیگر او این در خانه را بر روی ما باز نمی کند! دیگر او شمایان را بر دوش خود نمی نشاند...

پس از رحلت جانسوز پیامبر بود که «بلال» دیگر از اذان گفتن خودداری کرد و گفت: پس از پیامبر گرامی دیگر هیچگاه اذان نخواهم گفت. تا اینکه روزی فاطمه علیهاالسلام فرمود: دوست دارم صدای اذان موذن پدرم را به یاد روزی که او در این مسجد نماز می خواند، بشنوم.

ص: ۳۶۴

این مطلب به گوش «بلال» رسید و او به احترام دخت پیامبر تصمیم خویش را نادیده گرفت و شروع به اذان نمود.

هنگامی که صدایش طنین افکند که: الله اکبر... فاطمه به یاد پدر و آن روزگار درخشان عصر پدر افتاد و دیگر گریه امانش نداد. سخت گریه کرد...

هنگامی که بلال به این جمله رسید که: اشهد ان محمدا رسول الله... بانوی بانوان ناله ای از ژرفای جان برکشید و بیهوش نقش بر زمین شد.

مردم از بلال خواستند که دیگر بس است، اذان نگو که دختر پیامبر جهان را بدرود گفت...

بلال اذان را قطع کرد و «فاطمه» بهوش آمد و خواست تا بلال اذان را به پایان برد اما او گفت ای سالار بانوان گیتی! بر شما ترسانم مرا معاف دارید!...

و نیز از امیر مومنان آورده اند که:

من پیامبر گرامی را در پیراهنش غسل دادم. دخت گرانمایه اش به من فرمود: پیراهن پدرم را به من نشان دهید. من پیراهن را به او نشان دادم و او بوئید و بیهوش شد.

من که این جریان را دیدم پیراهن پیامبر را از او پنهان داشتم.

سلام خدا بر او و بر پدر گرانمایه اش،

بر او و بر شوی ارجمندش،

بر او و بر فرزندان سرفرازش باد.

و نیز از ششمین امام نور آورده اند که آن حضرت پس از رحلت پدرش پیامبر هفتاد و پنج روز زیست و در این مدت کسی او را شاد و خندان ندید.

در هر هفته، دو بار در روز دوشنبه و پنجشنبه به کنار مزار شهیدان می آمد. و می فرمود: آری انجا قرارگاه پیامبر خدا بود و آنسو نیز قرارگاه شرک گرایان تجاوزکار.

و نیز از «محمود بن لبید» آورده اند که: پس از رحلت پیامبر، دخت گرانمایه اش کنار مزار شهیدان می آمد و کنار مزار «حمزه» می رفت و می گریست.

یکی از روزهـا که من کنـار قـبر «حمزه» آمـدم آن بـانوی فرزانه را دیـدم که در آنجـا می گریـد... از او خواسـتم آرام گیرد... هنگامی که از گریه بازایسـتاد، ضـمن عرض سـلام گفتم: ای بانوی بانوان گیتی! به خـدا سوگند بند دلم از گریه ی شـما پاره شد...

فرمود: اباعمر! گریه برای من زیبنـده است چرا که بهترین پـدران گیتی را از دست داده ام. آه از شور و شوق دیدار پیامبر خدا که در گستره ی قلبم موج می زند.

آنگاه اینگونه سرود:

اذا مات یوما میت قل ذکره

و ذکر ابی مذمات و الله اکثر...

هنگامی که کسـی جهان را بدرود گوید پس از گذشت زمان یاد او به تدریج کم شده و به فراموشـی سپرده می شود اما نام و یاد بلندآوازه ی پدرم پیامبر، از هنگامه ی رحلتش به خدای سوگند بیشتر شده است.

آری آنچه از تاریخ و روایات رسـیده، دریافت می گردد این است که فاطمه علیهاالسلام پس از رحلت پیامبر هماره در سوگ او می گریست و هنگامی که با بازیگری سیاسـی او را از گریه در خانه اش باز داشـتند به سـر مزار شـهیدان «احـد» می رفت و آنجـا بر پـدر سوگواری می نمود. و آنگاه از شـدت یافتن بیماری او را از رفتن به آنجا باز داشت، بقیع و بیت الاحزان را برای سوگواری برگزید...

فاطمه در مسیر تندبادها

اشاره

... و اینک در ادامه ی بحث خویش به همراه شـما خواننـده ی حقجو، به یک نقطه ی حساس تاریخی و مذهبی و عقیدتی می رسیم و من نمی دانم جملاتی که بزودی ترسیم خواهد شد چه بازتابی خواهد داشت؟

و نیز در این انـدیشه ام که واکنشـی که از مطـالعه ی این واژه ها و سـطور و صـفحات رخ خواهـد داد، به چه صورت و در چه چهره و جلوه ای، پدیدار خواهد گشت؟

و نمی دانم براستی داوری شما خواننده ی گرامی در مورد نگارنده، چه خواهد بود؟

ص: ۳۶۶

همچنانکه نمی دانم تهمت هایی که ممکن است متوجه من گردد از چه نوع و چه قماشی خواهد بود؟

تهمت گروه گرایی؟

تفرقه افکنی؟

فتنه انگیزی؟

لکه دار ساختن شخصیت صحابه و یاران پیامبر؟ و یا بافته ها و سخنان دیگری از این دست می باشد که نثارم خواهد شد؟

شما خواننده ی عزیز نیز ممکن است از کسانی باشید که حقایقی که در بخشهای آینده خواهد آمد خوشایندتان نباشد و آنها را نـاروا و دروغ بپنداریـد و آنگاه بر ضـد نگارنـده ی آن، بوسـیله ی زبان و قلم حکمی غایبانه و طبق هوای دل خویش صادر نماییـد. امـا اینهـا برای نگارنـده چنـدان مهـم نیسـت. آنچـه مهم است این است که شـما دوست عزیز! دریـابی که نگارنـده در نگارش و تنظیم این سـطور و صـفحات و بخشـهای کتاب، به سراغ اسناد و مدارک شیعه نرفته است، بلکه این حقایق را تنها از اسناد و مدارک معتبر و مورد قبول و اعتماد اهل سنت مطرح می سازد. با این بیان اگر آنچه آمده است درست و مطابق با واقع است که زهی سعادت و نیکبختی، و اگر نـادرست و دور از حقیقت است، بایـد بدانیـد که مسوولیت به عهـده ی این اسـناد و مدارک و دانشمندان و محدثان اهل سنت است، و نه این ارادتمند.

به عبارت روشن تر من در این مورد گناهی نـدارم اگر اشـتباهی شـد، گناه تاریخ است که این رویدادها را طرح نموده است و اگر براستی این مطالب نزد دانشـمندان اهـل سـنت درست و قطعی نبود هرگز نمی بایـد آنهـا را در کتابهای معتبر و «صـحاح» خویش بیاورند. شـما خواننده ی عزیز اجازه دهید تا نگارنده آخرین سخن خویش را در این مورد ترسیم نموده، آنگاه به اصل بحث وارد شویم.

ص: ۳۶۷

آخرین سخن پیش از ورود به بحث

آخرین سخن من این است که، من متن اسناد و مدارک تاریخی مورد اعتماد اهل سنت را برای شما می آورم و آنگاه آدرس آن اسناد و مدارک را تقدیم می دارم. چه خوب خواهد بود که شما به آنها مراجعه کنید، تا هم به درستی سخن و بیان مطالب این کتاب اطمینان یابید و هم مطالب را بطور مستقیم در آن اسناد و منابع بنگرید و آنگاه پیش از مطالعه ی این بخش از کتاب نیز شما موضع خویش را در برابر آنچه سوکمندانه روی داده است، انتخاب کنید. شما خواهید بود و وجدانتان. همان وجدان زنده و اندیشه ی حق طلبانه ای که در ژرفای جان خویش می یابید.

شما خواهید بود و ایمانتان، همان ایمان و عقیده و باوری که روزی در پیشگاه خدا به همراه آن حاضر خواهید شد و خدای را دیدار خواهید نمود.

شما خواهید بود و حقیقت که واقعیتی فراتر از عاطفه ها و تمایلات و دنباله روی هاست.

راستی چقدر برای نگارنده تاسفبار است که از آزادی بیان و قلم برخوردار نیست و نمی تواند رویدادهای دردناک و غمبار، موقعیت های بحرانی و طوفان ها و تندبادهای ویرانگر و لحظات و ساعت های سختی را که بر خاندان پاک و پاکیزه ی وحی و رسالت- آن هم کمتر از یک هفته پس از رحلت بزرگ پیشوای توحید و پیامبر گرامی اسلام، رفت همه را در این صفحات و سطور ترسیم نماید.

آری هر فرد و هر گروهی از حق آزادی به نوعی برخوردار است، مگر خاندان وحی و رسالت. می دانیم که حق آزادی مطبوعات در جهان معاصر اصل شناخته شده ای است و اصل حق دفاع در همه ی دادگاه های دنیای متمدن، یک اصل مورد قبول است و حق آزادی اندیشه و فکر در دنیای معاصر، اصلی است مورد اعتراف همگان، با همه ی اینها سخن گفتن از مصائب خاندان وحی و رسالت و ثبت و نگارش دردها و رنجهای

آنان و نمایش بیدادی که بر آنان رفت، هنوز هم گناهی نابخشودنی است.

به هر حال اینک به آنچه خواهد آمد توجه فرمایید تا حقیقت روشن تر شود.

یورش به فرودگاه وحی پس از رحلت پیامبر

۱- استاد یگانه «عبدالفتاح عبدالمقصود» در کتاب خویش (۱) .

... گروه های طرفدار حق گاه بطور آشکار و زمانی در نهان گرد آمده و مردم را بسوی امیر مومنان فرا می خواندند، چرا که می دیدند آن حضرت برای به کف گرفتن زمام امر جامعه، برترین و شایسته ترین مردم است. از پی آن دعوت ها، مردم بر گرد خانه ی علی علیه السلام گرد آمدند و او را با نام و نشان صدا نموده و از او خواستند که از خانه گام به بیرون نهد، تا میراث غارت شده و غصب شده اش را به وی بازگردانند...

در برابر این جریان حق طلبانه، گروهی از راه مخالفت و گروهی از جهت موافقت وارد شدند و در مدینه دو جریان و دو حزب پدید آمد و آن اتحاد و برادری امیدآفرین رو به تفرقه و جدایی و از هم گسیختگی نهاد و جز خدای جهان آفرین کسی نمی توانست سرانجام این روند ناهنجار اوضاع را آنگونه که پیش می رفت، پیش بینی کند و بداند که فرجام کار به کجا خواهد انجامید؟...

با این بیان چرا علی علیه السلام از دیدگاه «عمر» همانند «سعد بن عباده» درخور کشته شدن نباشد؟ تا هم کانون مخالفت از بین برود و هم کانون دو دستگی و پیدایش دو جریان از میان برداشته شود؟

البته این افراطی گری با تندخویی و خشونت گرایی «عمر» سازگارتر بود تا دلسوزی و غیرت او در مورد وحدت اسلام و یکپارچگی مردم مسلمان. مردم نیز در این مورد بحث ها داشتند و سخن ها می گفتند.

۱- ۲۲۹. الامام علی بن ابی طالب، ص ۲۲۵.

زبان ها که بیانگر دیدگاه هایی براساس پندارها بود، گشوده شد و اندیشه ها و گمانها به تدریج به صورت مسائل قطعی رخ گشود. هیچ کس از باطن و درون فرزند «خطاب» آگاهی نداشت و همه در عالم پندار و گمان خویش سیر می کردند.

مردم سندی از افراط کاریها و خشونت های همیشگی این مرد را به یاد داشتند و شاید در میان آنان کسانی یافت می شدند که پیش از بررسی مسئله، حوادث و ماجراهایی در صفحه ی ذهنشان نقش می بست و می پنداشتند که امیر مومنان در برابر تندروی و تهدید «عمر»، اگر بخواهد او را به بیعت با ابوبکر وادار سازد، مقاومت خواهد نمود و شاید به تدریج ثمره و فرجام این ماجرا را پیش بینی می کردند و به نتیجه هایی که ناگزیر در پیش بود، می رسیدند و آن این بود که «عمر» سرانجام از راه درست و عادلانه خارج خواهد گشت و به شدت عمل و خشونت روی خواهد آورد. آری آنروز شایعات بدینصورت بر گامهای بعدی «عمر» پیش می گرفت.

او در حلقه ی گروهی از یاران و همفکرانش بسوی خانه ی فاطمه علیهاالسلام حرکت کرد و در اندیشه بود که امیر مومنان را چه بخواهد و ای نپذیرد به آنچه تا آنروز نپذیرفته بود، وادار سازد. مردم پندارها داشتند، برخی می گفتند: تنها شمشیر متن فرمان خواهد بود و به کمک آن می توان همه را در برابر «ابی بکر» به تسلیم واداشت و برخی می گفتند: بزودی شمشیر با شمشیر رویارو خواهد گشت. پیش بینی گروه سوم این بود که تنها آتش وسیله ی حفظ وحدت مسلمانان و بدست آوردن رای به خلافت خواهد بود و هر کس چیزی می گفت...

براستی آیا دهان مردم بسته است و بر دهان آنان بند زده اند که داستان هیزم را بازنگویند؟ همان هیزمی که پسر «خطاب» فریاد کشید و دستور داد گردآورند و اطراف خانه ی «فاطمه» و «علی» را گروهی از یاران پیامبر نیز در آنجا بودند، از هیزم انباشته سازند تا با این کار خود، به وعده ی تهدید و مجازات جامه ی عمل پوشانند و آنان را یا در برابر خواسته ی خویش تسلیم سازد و یا بر آنان بتازد و بشورد.

سرانجام همه ی این داستان ها که همراه با نقشه های از پیش طراحی شده بود، با یورش «عمر» بسوی خانه ی «فاطمه»، بسان کف روی موج آب از میان رفت او با حالت خشم در حالی که شعله های آتش شورش زبانه می کشید، به خانه ی «علی» روی آورد و یاران و هفکرانش او را در نقشه اش یاری کردند. او پیشاپیش همه جمله را آغاز نمود که بناگاه چهره ی پرفروغ پیامبر با هاله ای از غم و اندوه که آثار رنج و فشار بر سیمای ملکوتی اش آشکار بود، و قطرات اشک بر چشمانش می درخشید، و بر پیشانی اش آثار خشم و ناراحتی شدید گره خورده بود، بر درب خانه نمایان شد.

«عمر» از ترس بر جای ایستاد و شعله های آتش حمله اش فرونشست و به دنبال او همفکران و همراهانش هنگامی که پیامبر را در سیمای پرفروغ دخت فرزانه اش «فاطمه» دیدند که بر آنان نگاه می کند جلو درب بهت زده ایستادند و از شدت احساس رسوایی و شرمندگی، سرهای خویش را پایین افکندند و چشمهای خود را فروبسته و از اهداف درونی خویش پشیمان شدند. آنان دیدند که دخت فرزانه ی پیامبر با قلبی اندوهگین و دلی لبریز از مصیبت، بسان سایه ای به آرامی قدم برمی دارد و بسوی آرامگاه پدر گرانمایه اش نزدیک می شود. چشم ها یکسره به او دوخته و گوشها به او سپرده شد و او درست در این لحظات سخت بود که صدای اندوهبار و جانسوز خویش را بلند کرد و با چشمی گریان پدرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که در چند قدمی او جای گرفته بود، ندا داد که:

یا ابت یا رسول الله. ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه!؟...

جان پدر! ای پیامبر خدا...

پدر! ای فرستاده ی بزرگ پروردگار!

گویی زمان و زمین از این صدا، زیر پای بیدادگران یورشگر، به لرزه درآمده بود...

دخت یگانه ی پیامبر «زهرا» باز هم نزدیک شد، کنار آرامگاه پدر ایستاد و از آن غایبی

که هماره حاضر و در حقیقت میان مردم و نظاره گر بر آنان بود، آری از او کمک خواست:

هان ای پدر!

ای پیامبر خدا!... پس از رحلت تو چه چیزها که از پسر «خطاب» و «ابی قحافه» دیدیم!؟

بر اثر سخنان فاطمه علیهاالسلام دلها از موج حزن و اندوه شکست و اشکها از دیدگان فروبارید. مردمی که آنجا بودند آرزوی مرگ کردند و گفتند: ای کاش می توانستند جای پای خویشتن را بشکافند و در میان خاکها نهان گردند.

این جملات را ما از کتاب نویسنده ی معاصر مصری، استاد «عبدالفتاح» برگزیدیم و بجاست به بخشهایی از آنچه مورخان و محدثان پیشین نیز در این مورد آورده اند نظری بیفکنیم.

۲- در سه کتاب: «عقدالفرید»،

و «تاریخ ابوالفداء»

و «اعلام النساء» در این مورد اینگونه آمده است: «ابوبکر» را به سرکردگی «عمر» بسوی خانه ی امیر مومنان گسیل داشت و به سرکرده ی آنان گفت: اگر در برابر فرمانت سر فرود نیاورند با آنان پیکار کن.

«عمر» با شعله ای از آتش حرکت کرد تا خانه ی (خاندان وحی و رسالت) را به آتش کشد. در این گیر و دار بود که دخت فرزانه ی پیامبر «فاطمه» با او روبرو شد و فرمود: هان ای پسر «خطاب»! آیا آمده ای تا خنه ما را به آتش بکشی؟!

فقالت: یابن خطاب اجئت لتحرق دارنا؟

«عمر» پاسخ داد: آری مگر اینکه همان را که امت گردن نهاده اند، بپذیرد و با «خلیفه» انتخابی ما دست بیعت دهید و با ما همرای و همداستان گردید.

قال: نعم، او تدخلوا فیما دخل فیه الامه. (۱) .

۳- و نیز در «تاریخ طبری»

و «الامامه و السیاسه»

و «شرح بن ابی الحدید» در همین رابطه چنین آمده است: به خدای سوگند! خانه را به آتش خواهم کشید مگر اینکه به منظور بیعت از خانه بدر آیید.

و یا گفت: با شما هستم: یا به منظور دست بیعت دادن به دستگاه خلافت از خانه بیرون آیید یا خانه را با هر آن کس که در آن است به شعله های آتش خواهم سپرد.

برخی به او گفتند: دخت فرزانه ی پیامبر در خانه است.

فیقال للرجال: ان فیها فاطمه.

فیقول: و ان...!!

پاسخ داد: اگر چه او باشد!! (۲) .

۴- مولف کتاب «الامامه و السیاسه» تحت عنوان چگونگی بیعت علی علیه السلام می نویسد: «ابوبکر» در پی جویی از کسانی که سرباز زده و نزد امیر مومنان رفته بودند، برآمد. از این رو «عمر» را بسوی خانه «علی» گسیل داشت تا آنان را احضار کند.

«عمر» به در خانه آمد و آنان را ندا داد اما آنان از آمدن و دست بیعت سپردن به «ابی بکر» سرباز زدند. اینجا بود که «عمر» به همراهان خویش دستور داد، هیزم بیاورند و خود فریاد کشید که:

۱- ۲۳۰. عقدالفرید، ج ۲، ص ۲۵۰ تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷.

۲- ۲۳۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۸. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴.

«به خدایی که جان عمر در کف قدرت اوست یا باید از خانه بدر آیید و یا خانه و هر که در آن باشد به آتش خواهم کشید.

به او گفتند: هان ای «اباحفص»! می دانی که «فاطمه» در این خانه است؟

پاسخ داد: گرچه او هم در خانه باشد!

سرانجام آن گروهی که نزد «علی» علیه السلام بودند از خانه بیرون آمدند و بناگزیر بیعت نمودند و تنها «علی» در خانه ماند و فرمود: من سوگند یاد کرده ام که تا قرآن را جمع آوری ننمایم، نه از خانه خارج شوم و نه عبا بر دوش افکنم.

قال علیه السلام: حلفت ان لا اخرج و لا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن.

در این هنگام بود که دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیهاالسلام بر آستانه ی درب ظاهر شد و فرمود: تاکنون گروهی را که برای رسیدن به حضور کسی آمده باشند بدتر و خشن تر از شما بخاطر نمی آورم. شمایان مردمی هستید که پیکر مطهر پیامبر را در برابر ما، رها کردید و خود برای انحصار قدرت و امکانات، شتافتید. بی آنکه از صاحبان واقعی حق اجازه بگیرید و مشورت نمایید و یا حقی برای ما به رسمیت شناسید و بازگردانید. (۱) .

۵- شاعر «نیل» «محمد حافظ ابراهیم» در قصیده ی خویش که به «قصیده ی عمریه» مشهور است از جمله:

و قوله لعلی قالها عمر

اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقت دارک لا ابقی علیک بها

ان تبایع و بنت المصطفی فیها

ما کان غیر ابی حفص یفوه بها

امام فارس عدنان و حامیها

آن گفتاری را که «عمر» آن روز به «علی» علیه السلام گفت، شما شنونده سخن را گرامی بدار و گوینده اش را بزرگ شمار.

آن سخن این بود که «عمر» گفت: اگر دست بیعت به ابی بکر نسپاری خانه ات را

۱- ۲۳۲. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۹.

به آتش خواهم کشید و هیچ کس و هیچ چیز را از آن باقی نخواهم گذاشت، گرچه دخت فرزانه ی پیامبر برگزیده در آن خانه باشد.

جز «عمر» چه کسی این جرات و جسارت را داشت که در برابر قهرمان بلندآوازه ی دودمان «عدنان» و پشتیبان دلیر آن، چنین سخنی بر زبان آورد؟!

۶- «مصطفی بک دمیاطی» در گفتاری بر شرح این قصیده از جمله می نویسد: «طبری» بنا به روایتی آورده است که: «جریر» به نقل از «مغیره» آورده است که: «زیاد بن کلیب» می گفت: عمر به در خانه ی علی آمد و هنگامی به آنجا رسید که گروهی از مهاجران و بزرگان از جمله «طلحه» و «زبیر» در آنجا بودند. و او خطاب به همه گفت: به خدای سوگند خانه را به شعله های آتش خواهم سپرد جز اینکه همگی بدر آیید و دست بیعت به «ابوبکر» بسپارید. «زبیر» شمشیر از نیام برکشید و بیرون آمد اما در آن گیر و دار شمشیر از دستش افتاد و همراهان «عمر» بر او یورش بردند و او را گرفتند... (۱) ۷. «شهرستانی» در «ملل و نحل» به نقل از «نظام» آورده است که: «عمر» در غوغای روز بیعت بگونه ای بر شکم دختر پیامبر زد که جنین او «محسن» را سقط کرد.

او نعره می کشید که: خانه ی «فاطمه» را با هرآنکه در آن است به آتش بکشید و (این فرمان شوم) در حالی صادر می شد که جز «فاطمه و شوی گرانقدرش «علی» و دو نور دیده اش «حسن» و «حسین» هیچ کس دیگر نبود. (۲) .

۸- و نیز «بلاذری» و نیز «صفدی شافعی» و «ابن حجر عسقلانی» و «حافظ ذهبی» در کتاب های خویش در این مورد نظیر همین مطالب آورده اند. (۳) .

۱- ۲۳۳. شرح قصیده محمد حافظ ابراهیم، ص ۳۸

۲- ۲۳۴. ملل و نحل شهرستانی، ص ۸۳.

۳- ۲۳۵. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴ الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۳۷۴ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

۹- «ابن خذابه» یا «خرذاذبه» به نقل از «زید بن اسلم» در این مورد آورده است که: من از جمله کسانی بودم که به هنگام بیعت نکردن علی و یارانش به همراه «عمر» هیزم به در خانه ی دخت پیامبر «فاطمه» می بردیم. و خود ناظر بودم که «عمر» به «فاطمه» گفت: از سرای خویش بیرون بیا و گرنه خانه را با هر که که در درون آن باشد به شعله های آتش خواهم سپرد! و این در حالی بود که می دانستیم در آن خانه، «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» و گروهی از یاران پیامبر حضور دارند.

«فاطمه» به «عمر» فرمود: آیا خانه ی مرا که خود و فرزندانم در آن هستیم، به آتش می کشی؟

«عمر» پاسخ داد: به خدای سوگند آری، مگر اینکه همه بیرون بیایند و با ابوبکر بیعت کنند!!

دریافت ها

آنچه ترسیم شد، همه و همه بخشی از حقایقی بود که من در کتابهای معتبر اهل سنت بدانها دست یافتم و چه بسا که دیگر پژوهشگران و نویسندگان، بتوانند به مدارک و منابع بیشتری در کتابهای تاریخی در این رابطه، دست یابند. بنظر می رسد که پس از ترسیم این حقایق و نصوص صریح تاریخی و روایی نکاتی چند برای ما روشن می شود که از آن جمله اند:

۱- این واقعیت دریافت می گردد که موضع گیری و عملکرد برخی از مسلمانان در برابر خاندان وحی و رسالت چگونه بود؟!

۲- و نیز روشن می شود که برخی از چهره ها، چگونه نه حرمت سالار بانوان علیهاالسلام را رعایت نمودند، و نه حرمت خانه و اقامتگاه او را. نه حرمت شوی گرانقدرش امیر مومنان را داشتند و نه شکوه و عظمت معنوی دو نور دیده اش «حسن» و «حسین» را، و نه حتی حرمت پیامبر خدا را در مورد آنان رعایت کردند.

ص: ۳۷۶

بلکه با خیره سری و گستاخی خویش همه ی حرمت ها را شکستند و همه ی حقوق را پایمال ساختند.

۳- و نیز با نگرشی بر آنچه ترسیم شد، دریافتیم که «عمر» و همراهانش به منظور بیرون آوردن امیر مومنان از خانه ی خویش و مجبور ساختن آن حضرت به بیعت با «ابوبکر» بدانجا یورش بردند و شنیدیم و دانستیم که آنان تهدید نمودند که خانه ها را با هر که در آن است، حتی دخت سرفراز پیامبر و خاندان او، همه را به آتش خواهند کشید. آری سالار بانوان، فاطمه علیهاالسلام هرگز بر این اندیشه نبود که در زندگی خویش چنین روز و روزگاری را بنگرد و اینگونه دردها و مصیبت ها را با همه ی وجود تماشا کند.

درست است که پدر گرانقدرش پیامبر به گونه ای سربسته و یا باز و روشن از این رویدادهای تلخ و غمبار به او سخن گفته بود. اما روشن است که دیدن چیزی فراتر از شنیدن است و اثر شنیدن با دیدن یکسان نخواهد بود.

اگر بانوی نمونه ی اسلام پیش از این رخدادهای دردآور از پدر گرانقدرش شنیده بود که بزودی کارها در جهت زیان او و خاندان وحی و رسالت دگرگون گشته و روزگار بر ضد آنان برخواهد گشت و کینه ها و عقده ها و حسادت های نهانی شعله ور خواهد شد، آن گرانمایه ی عصرها و نسلها اینک آن رویدادهای زیانبار و ظالمانه را به چشم خویش نگریست. خود نظاره کرد که چگونه گروهی به اقامتگاه او یورش بردند تا شوی گرانمایه اش را از خانه بیرون کشند، آن هم خانه ای که پدرش پیامبر خدا بدون اجازه سالار بانوان بدانجا وارد نمی شد.

روشن است که دخت فرزانه ی پیامبر نمی توانست در برابر این رویدادهای ظالمانه لب فرو بندد و نظاره گر بنشیند.

آخر کدام خانواده ای را می توان یافت که با دیدگان خویش ناظر باشد که گروهی به حریم خانه اش یورش برند و بخواهند بزرگ آن خاندان را ببرند و باز هم چیزی نگوید و لب فروبندد؟

ناگفته پیداست که در چنین شرایطی ترس و وحشت به اوج خود می رسد و با شدت یافتن اضطراب و ناامنی، آرامش و امنیت از افراد این خانواده سلب گردد. در چنین موقعیت بحرانی، از ترس روند اوضاع، کودکان صدا به گریه و فریاد بلند می کنند و ضجه و شیون است که در آن شرایط ترس آور و هولناک، از هر سو به آسمان می رسد.

دریغ و درد..

بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام پیش از یورش آن گروه تجاوز کار به خانه اش، پشت درب ایستاده بود. او پوشش بر روی سر و موهای خود داشت مام نقاب بر چهره یا چادر به همراه نداشت. به همین جهت هنگامی که یورشگران به حریم خانه اش یورش آوردند به پشت دیوار پناه برد تا از چشم مردان بیگانه خویشتن را بپوشاند. اما تبهکاران مردنما دخت فرزانه ی پیامبر را که شش ماه باردار بود به سختی پشت درب خانه فشردند بگونه ای که از شدت درد و رنج فریادش برخاست و جنین او بر اثر شدت ضربه ی در و فشردگی میان در و دیوار، به شهادت رسید.

و شما خواننده ی عزیز دیگر از آن میخی که بر اثر فشار درب بر سینه ی گرانمایه ی عصرها و نسلها فرورفت، چیزی مپرس و مگو.

درست در همان لحظات بود که مهاجمان امیر مومنان را دستگیر نمودند و کوشیدند تا او را از خانه اش بیرون برند که فاطمه علیهاالسلام با وجود درد شدید و موج ناراحتی و اضطرابی که بر اثر صدمه وارد آمدن به «جنین»، سراسر وجود آن حضرت را گرفته و او را زمین گیر می ساخت باز هم قهرمانانه بپاخاست و به انگیزه ی دفاع از حق و تبلور روشن عدالت، کوشید تا از بردن امیر مومنان جلوگیری کند. و دریغ و درد که در همین لحظات، فرمان ظالمانه ی کتک زدن به دخت محبوب و عزیز پیامبر صادر گردید!!

فرزندان مام ارزشها، که خود ناظر بر آن اوضاع غمبار بودند آن صحنه را اینگونه ترسیم کرده اند:

ص: ۳۷۸

امـام حسن علیه السـلام در مجلس دیکتاتور فریبکار اموی «معاویه» خطاب به «مغیره بن شـعبه» یکی از همان تبهکاران شـرکت کننده در آن یورش تجاوزکارانه، فرمود:

«تو بودی که «فـاطمه»، دخت گرانمـایه ی پیـامبر را کتـک زدی و او را خون آلود ساختی و باعث شـدی تا کودکش را سـقط کند.

تو در این انـدیشه ی شوم بودی که بـا این جنـایت پیـامبر خـدا را تحقیر کنی و با زیر پا نهادن فرمان او، حرمت آن بزرگوار را هتک نمایی، مگر نه اینکه پیامبر به فاطمه علیهاالسلام می فرمود: «فاطمه» جان! تو سالار بانوان بهشتی!

«انت سیدهالنساء اهل الجنه.»

از این رو، ای «مغیره»! بهوش باش که فرجام تو به آتش شعله ور دوزخ خواهد بود. (۱) .

و نیز در این مورد در کتاب «سلیم بن قیس» به نقل از عباس چنین آمده است:

... «قنفـذ» بوسـیله تازیـانه به گونه ای بر پیکر فـاطمه علیهاالسـلام نواخت که آن حضـرت هنگامی که پس از بیماری سـخت و طولانی به شـهادت رسـید، هنوز اثر آن ضـربات ددمنشانه بر بازویش، بسان دست بندی برآمده به نظر می رسید. آنگاه پس از آن ضـربات تازیانه، دخت فرزانه ی پیامبر را چنان بر چارچوب درب خانه اش فشرد که استخوانهای پهلویش در هم شکست و آن محبوب پیامبر، جنین خویش را سقط نمود.

در کتاب سلیم بن قیس آمده است که:

عمر بسوی خانه ی امیر مومنان روی آورد و درب زد و فریاد کشید که: هان ای پسر ابی طالب در را باز کن.

فاطمه فرمود: عمر! از ما خاندان پیامبر چه می خواهی؟ چرا ما را با اندوه خویش به خود وانمی گذاری؟

گفت: درب را باز کنید چرا که اگر جز این باشد، خانه را به آتش خواهم کشید.

۱- ۲۳۶. احتجاج طبرسی، ص ۱۳۷.

فاطمه فرمود: آیا از خدا نمی ترسی که بر خانه ی من هجوم می آوری و بدون رضایت من بر خانه ام وارد می شوی؟

اما عمر از بازگشت به حق و عدالت سر باز زد و آتش خواست و در خانه را به آتش کشید. فاطمه بسوی او رفت و فریاد کشید که ای پدر ای پیامبر خدا!...

و او شمشیر را که در غلاف بود بالا برد و بر پهلوی دخت پیامبر نواخت. ناله ی فاطمه به آسمان برخاست.

عمر تازیانه را برگرفت و بر بازوان او زد.

ناله سر داد که: ای پدر! ای پیامبر خدا! راستی که پس از تو ابوبکر و عمر با ما چه کردند...

امیر مومنان از ددمنشی عمر سخت خشمگین شده بود به سرعت پیش آمد و کمربندش را گرفت و او را بر زمین کوبید. بینی او را به خاک مالید و او را فشرد... و تصمیم گرفت که به کیفر شقاوت و جنایتی که مرتکب شده بود، او را نابود سازد که بناگاه وصیت پیامبر یادش آمد که او را به شکیبایی فرمان داده بود.

اینجا بود که فرمود:

هان ای پسر صهاک! اگر نبود که خدا چنین مقرر ساخته و پیامبر از من پیمان شکیبایی گرفته بود، آنگاه خوب می دانستی که تو جرات نزدیک شدن به خانه ی مرا نداشتی تا چه رسد که چنین شقاوت و میدانداری کنی.

عمر نیروی کمکی خواست و رجالگان تازه نفس استبداد سررسیدند و به خانه ی فاطمه یورش بردند و شهسوار اسلام را به محاصره درآوردند و با شقاوت وصف ناپذیری او را به زنجیر کشیدند تا برای بیعت به سوی مسجد برند، اما دخت شجاع پیامبر قهرمانانه به دفاع از امیر مومنان برخاست و میان آن حضرت و تجاوزکاران با شهامتی وصف ناپذیر ایستاد.

اینجا بود که «قنفذ» او را زیر تازیانه گرفت و بر اثر همین ضربات بود که آن حضرت سرانجام در حالی به شهادت رسید که اثر آن تازیانه ها، بسان دستبندی بر بازویش برآمده و کبود بود.

دخت پیامبر در آن شرایط سخت به چارچوب در خانه اش پناه برد اما او را به سختی کنار زدند و در نتیجه پهلوی آن آسیب دید و کودکش سقط گردید. و پس از آن جنایت های مهاجمان هماره در بستر شهادت بود تا جهان را بدرود گفت.

«ارشادالقلوب» از خود آن حضرت در این مورد آورده است که فرمود: تجاوزکاران انبوهی هیزم بر در خانه ام انباشته و آتش آوردند تا خانه و ما خاندان وحی و رسالت را به آتش کشند.

من به در خانه نزدیک شدم و آنان را به خدا و پیامبر سوگند دادم که از شرارت و ستم بر ضد ما دست کشند که عمر تازیانه را ز دست قنفذ برگرفت و آنقدر بر بازوان من نواخت که بر اثر آن بازوان من بسان دستبندی برآمده شد. و مرا که به فرزندم محسن باردار بودم، میان در و دیوار سخت مصدوم ساخت. من نقش زمین شدم در حالی که شعله های آتش و دود به آسمان، برمی خاست. آنگاه او با سیلی آنقدر بر سر و روی من زد که گوشواره هایم پراکنده شدند و بر اثر آن شرارت ها و شقاوت ها فرزندم محسن بی هیچ گناهی سقط شد و مظلومانه به شهادت رسید.

و نیز حضرت صادق در این مورد می فرمود:... و اما علت شهادت فاطمه علیهاالسلام این بود که «قنفذ» غلام «عمر» به فرمان او، با آهن غلاف شمشیر چنان بر دخت پیامبر زد که آن حضرت از شدت درد و صدمات وارده «محسن» خویش را سقط کرد و بر اثر آن یورش ددمنشانه به سختی بیمار شد...

و قال الصادق علیه السلام:... و کان سبب وفاتها ان قنفذا مولی عمر لکزها بنعل السیف بامره، فاسقطت محسنا و مرضت من ذلک مرضا شدیدا...

ص: ۳۸۱

ترسیم آن صحنه ی غمبار از زبان شعر

از آنچه ترسیم شد این واقعیت دریافت می گردد که: دخت فرزانه ی پیامبر، بیش از یک بار مورد ضربات ناجوانمردانه قرار گرفت و شمار و شدت ضربات ددمنشانه به گونه ای بود که جنین او را سقط نمود و آن بانوی قهرمان و فداکار را از پا درآورد.

اینجاست که شما خواننده ی پژوهشگر، شاعران هدفدار و دلسوز را می نگری که از این رخداد غمبار و وحشتناک درد می کشند و با اندوهی عمیق از آن سخن می سرایند. برای نمونه:

۱- یکی از آنان چنین می سراید:

فاسقطت بنت الهدی و احزنا

جنینها ذاک المسمی محسنا

ای اندوه و دردا! که دخت فرزانه ی هدایت، «جنین» خویش را که «محسن» عزیز نام داشت بر اثر آن ضربات ددمنشانه سقط نمود!

۲- و دومی اینگونه می سراید که:

و الداخلین علی البتوله بیتها

و المسقطین لها اعز جنین

... آن تجاوزکارانی که به سرای دخت محبوب پیامبر «بتول» یورش بردند و آنان که با این جنایت، عزیزترین «جنین» را سقط کردند... (جواب خدا و پیامبر و تاریخ را چه خواهند داد؟)

۳- و سومی بدینصورت می سوزد و می گدازد که:

او تدری ما صدر فاطم ما المسما

رما حال ضلعها المکسور

ما سقوط الجنین؟ ما حمره

العین و ما بال قرطها المنثور

آیا می دانی که جریان سینه ی «فاطمه» چیست؟ و داستان میخ کدام است؟

و می دانی که دنده و پهلوی شکسته ی دخت فرزانه ی پیامبر چگونه بود؟

آیا خبر داری که داستان سقط جنین و کبود گشتن چشم و گوشواره ی پاره شده و پراکنده ی فاطمه علیهاالسلام چسان است؟

ص: ۳۸۲

۴- و چهارمی اینگونه می نالد که:

و لست ادری خبر المسمار

سل صدرها خزانه الاسرار

... و من نمی دانم که داستان آن میخ و در چگونه بود؟

شما آن را از سینه ی فاطمه علیهاالسلام که گنجینه ی اسرار الهی بود بپرس و جویا شو!

آن لحظات سخت و بحرانی

پس از تهاجمی که از سوی تجاوزکاران صورت گرفت و دخت سرفراز پیامبر مورد اذیت و آزار و ضربه و فشار میان در و دیوار قرار گرفت، آن حضرت از خدمتگزار و شاگرد مکتب خویش «فضه» یاری خواست و فریاد کشید که: ای «فضه» بیا و مرا دریاب و مرا در آغوش بگیر! به خدای سوگند که فرزندی را که در شکم داشتم کشتند!

«و صاحب یا فضه! الیک فخذینی... و الله لقد قتلوا ما فی احشائی!!!

«فضه» شتابان بسوی دخت پیامبر دوید و آن حضرت را در آغوش گرفت و کوشید تا او را بسوی حجره ببرد. اما پیش از آنکه بانوی بانوان به حجره برسد جنین سقط شد و «محسن» عزیزش دیده به جهان نگشوده به افتخار شهادت در راه خدا نائل آمد.

در میان مردم چنین مشهور است که درد «سقط جنین» از زایمان طبیعی سخت تر است. شاید به همین جهت باشد که دخت گرانمایه ی پیامبر و محبوب دل او در آن شرایط بحرانی و سخت چنان ناله می زد که هر قلبی را به درد می آورد و هر دیده ای را گریان و اشکبار می ساخت. چرا که کودک گرانمایه اش جان داده بود و مادرش افزون بر تحمل درد و رنج ضربات ظالمانه و وحشیانه و سقط جنین، به او نگاه می کرد و غمی جانکاه بر غمهایش افزون می گشت.

و با همه ی اینها، آن گروه تجاوز کار به آنچه پدید آورده بودند توجه نکرده و بی توجه به آنچه بر سالار بانوان و دخت سرفراز پیامبران پیش آورده بودند، بسوی شوی گرانقدرش امیر مومنان یورش بردند و آن حضرت را خلع سلاح نموده و پس از افکندن

ص: ۳۸۳

بند شمشیر به گردن مبارکش، به تندی و خشونت وصف ناپذیری آن قهرمان بزرگ میدان ها را با زور مداری و دجالگری بسوی مسجد پیامبر بردند تا دست او را به عنوان بیعت، در دست سردمدار نظام غاصب نهند. (۱) .

واقعیت این است که در اینجا قلم از نگارش و حرکت بر روی کاغذ بازمی ایستد، زبان از گردش در کام و بیان سخن وامی ماند. چرا که هیچ کدام نمی توانند آن لحظات سخت و بحرانی را که بر آن بزرگمرد غیرت و شهامت گذشت، ترسیم نمایند.

آن جوانمرد شرافت و آن رادمرد ستم ستیز و آن قهرمان پرشکوه و آن مجاهد اسلام و امام گرانقدر و راستینی که پس از پیامبر خدا، در نظر فاطمه علیهاالسلام و هر مسلمان راستینی، گرانبهاترین و ارجمندترین و عزیزترین موجود و پرشرافت ترین انسانها بشمار می رفت.

«سلمان» بناگاه چشمش به آن منظره ی تکاندهنده و بهت آور افتاد و خطاب به تجاوزکاران گفت: آیا با این بزرگمرد رادیها باید چنین کرد؟ ایصنع ذا بهذا؟...

به خدای سوگند اگر او خدای را به نامش بخواند و سوگند دهد، آسمان بر زمین فروخواهد افتاد. (۲) .

---

۱ - ۲۳۷. و چقدر شگفت انگیز است که دیکتاتور فریبکار اموی «معاویه»، امیر مومنان را بخاطر این مظلومیت جانسوز و شکیبایی خیر خواهانه و دوراندیشانه و این ماجرای غمبار به باد سرزنش می گیرد و به آن حضرت می نویسد... تو همان مردی هستی که بسان شتری که چوب به بینی اش کنند و به زور کشند، تو را برای بیعت بردند... و آن گرانمایه ی عصرها و نسلها در پاسخ آن عنصر خودکامه می نویسد: ... به خدای سوگند که تو در اندیشه ی سرزنش من بودی اما نزد خردمندان ستایش ام کردی و خواستی به کرامت و آبروی من خدشه وارد آوری اما خودت را رسوا ساختی؟ انسان توحیدگرا هنگامی که در دین خود تردید نداشته باشد و در اوج یقین باشد اگر بخاطر آن یقین و ایمان ژرف و تزلزل ناپذیر خویش، مورد ستم قرار گیرد و بر او خرده ای نمی توان گرفت... نهج البلاغه، نامه ی ۲۸.

۲- ۲۳۸. بحارالانوار، به نقل از اختصاص.

وا جعفراه!

و اینک شما خواننده ی حقجو با ما باش تا بر آن بزرگ قهرمان رادی ها علی علیه السلام گریه کنیم. بر آن پیشوای گرانمایه ای که در آن شرایط، از یک سو فریاد دردآلود همسر گرانقدرش «فاطمه» را می شنید و از دگر سو صدای بی پناهی چهار فرزند خردسالش را که گاهی به مادرشان می نگریستند و بسوی او می رفتند و زمانی به پدرشان نظاره می کردند و در آن بحران شقاوت و شرارات دشمن، نمی دانستند چه کنند؟ و به کدامیک پناه برند؟

نمی دانستند بر گرد شمع وجود مادر حلقه زنند و ناله های جانکاه او را که از شدت صدمات وارده بر اثر فشار میان در و دیوار و ضربات ظالمانه و سقط جنین قلبها را می فشرد، بشنوند یا به همراه پدر گرانقدرشان بروند که اینک در خانه اش و در برابر همسر و فرزندانش مورد یورش ظالمانه و ناجوانمردانه قرار گرفته و او را در شرایط سخت و ناهنجاری بسوی مسجد می برند؟

خدایا! چه حیرت و شگفت سرگردانی دردناک است؟!

امیر مومنان بر این اندیشه بود که به همسر فرزانه اش که در آن حال سخت نیازمند یاری بود، کمک کند اما بند شمشیر بیداد را در گردن خویش حس می کرد و انبوهی از مردنمایان و رجالگان او را با خشونت و شرارتی وصف ناپذیر بسوی مسجد می کشیدند، و از دگر سو ضجه و فریاد کودکان خردسالش را می شنید که امنیت و سلامت آنان مورد تهاجم قرار گرفته و آسایش و آرامش از آنان سلب شده بود.

آن قهرمان به بند کشیده شده ی رادیها و عظمت ها، در اوج تنهایی خویش و شرارت قدرت پرستان، گاه به سمت راست خویش نگاه می کرد و عموی قهرمان خویش سالار شهیدان «احد» را ندا می داد که: هان ای حمزه ی دلیر کجایی؟! و گاه به سمت چپ می نگریست و برادر دلاور خویش «طیار» را ندا می داد که: هان ای جعفر!

علی تنهاست... و آنگاه خود به آرامی می گفت: امروز نه مرا جعفری هست و نه حمزه ای، دیگر تنها هستم!!! واجعفراه! وا حمزتاه!

صدای گریه و فریاد بانوان و دخترانی که در پیچ و خم کوچه ایستاده بودند و بر آن صحنه ی جانسوز می نگریستند به آسمان بلند بود اما این ناله ها و شیون های مظلومانه را در برابر زور و زورمداری ها، چه نقشی است؟

آیا آن قلبهای تیره و قساوت گرفته با این ناله های جانسوز نرم می گردند؟!

پاسخ روشن است که هرگز!!!

بانوی قهرمان و سرافراز اسلام که بر اثر ضربات ددمنشانه و صدمات وارده و درد جانکاه سقط جنین بیهوش نقش بر زمین گشته بود و در آغوش خدمتگزار و شاگرد خویش «فضه» قرار داشت، بر اثر شیون کودکان وحشت زده و خردسالش پس از چشمانش را گشود و گویی به هوش آمد و بی درنگ پرسید: «فضه» امیر مومنان کجاست؟

و با چشمانی اشکبار پاسخ داد: بانوی من! امیر مومنان را بسوی مسجد بردند.

دخت فرزانه ی پیامبر در حالی که کران تا کران وجودش در فشار درد بود، با ارزیابی موقعیت حساس و شرایط بحرانی، گویی همه ی دردهای خویش را به بوته ی فراموشی سپرد و باایمان و اراده ی آهنین و وصف ناپذیر، شهامت و شجاعت را به خود بازگرداند و برای یاری حق و عدالت و تبلور آن، بپاخاست و راه مسجد را در پیش گرفت.

به خدای سوگند! با او بیعت نخواهم کرد

اینک بجاست که سالار بانوان گیتی را که آماده ی حرکت برای نجات شوی گرانقدر خویش از آن شرایط پرخطر و آن موقعیت بحرانی است تنها بگذاریم و به مسجد پیامبر برویم و ببینیم در آنجا بر امیر مومنان چه می گذرد!

ص: ۳۸۶

۱- نخست به آنچه «ابن قتیبه دینوری» در این مورد آورده است می نگریم. او می نویسد: مورخان و محدثان یادآوری کرده اند که:... علی علیه السلام را به همان صورتی که ترسیم شد نزد «ابوبکر» آوردند در حالی که آن حضرت می فرمود: «انا عبدالله و اخو رسوله.»

مردم! من بنده ی خدایم و برادر پیام آور بزرگ او.

به آن حضرت گفتند: با ابوبکر بیعت کن! «بایع ابابکر!»

آن حضرت پاسخ داد:

«انا احق بهذا الامر منکم، لا ابایعکم، و انتم اولی بالبیعه لی.

اخذتم هذا الامر...

هرگز چرا که من به این کار شایسته ترم. من با شما بیعت نخواهم کرد، این شمایان هستید که باید با من بیعت نمایید. شما جانشینی پیامبر را با استدلال بر خویشاوندی و نزدیکی به آن حضرت از گروه «انصار» گرفتید و به خود اختصاص دادید اما آن را چگونه از خاندان پیامبر به ناروا غصب می کنید؟

مگر شمایان در برابر گروه «انصار» چنین استدلال و وانمود نکردید که گروه شما بخاطر نزدیکی و خویشاوندی با پیامبر خدا، به جانشینی او و تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه سزاوارتر و زیبنده ترید؟

و مگر آنان در برابر این استدلال شما نبود که زمام دین و دنیای جامعه را به شما سپردند؟

اگر چنین است که هست اینک من همانگونه که شما با گروه «انصار» مناظره و گفتگو نمودید، با شما بحث و گفتگو می کنم و خدای را گواه گرفته و می گویم: هان ای مردم! ما در هر حال، چه زمان حضور و حیات پیامبر و چه غیبت و رحلت او، به آن حضرت از همه نزدیکتر و بر جانشینی او زیبنده تریم. از این رو اگر از خدای پروا می کنید با ما براساس عدل و انصاف رفتار کنید و حق پایمال شده ی ما را بازپس گردانید.

ص: ۳۸۷

«عمر» به آن حضرت گفت: تا زمانی که بیعت ننمایی دست از تو برنخواهیم داشت. امیر مومنان فرمود: اینک آنگونه که باید شیر بدوشی، بدوش که بخشی از آن نیز از آن تو خواهد بود!! امروز کار انحصار قدرت را برای او فراهم آر تا فردا آن را به تو بازگردانند!

آنگاه افزود: به خدای سوگند سخن ناروای تو را نخواهم پذیرفت و با او بیعت نخواهم کرد.

ابوبکر گفت: اگر دست بیعت به دست من نسپاری تو را به این کار ناگزیر خواهم ساخت.

علی علیه السلام به انگیزه ی خیرخواهی و دلسوزی فرمود: یا معشر المهاجرین الله! الله! لا تخرجوا سلطان محمد فی العرب من داره و قعر بیته الی دورکم... فو الله یا معشر المهاجرین!

هان ای گروه مهاجران! خدای را! از خدا پروا کنید و حکومت عادلانه و آسمانی محمد صلی الله علیه و اله و سلم را در جامعه، از خانه و خاندان و جانشینانش به خانه و خاندان خویش نبرید و خاندانش را از حق و واقعیت ویژه ای که او در میان جامعه داشت بر کنار نسازید. هان ای گروه مهاجران! به خدای سوگند تا هنگامی که در این خاندان کسی هست که کتاب خدای را آنگونه که می باید تلاوت کند و به مقررات دین خدا و سنت انسانساز و جامعه پرداز پیامبر، دانا و آگاه باشد، ما خاندان پیامبر به تدبیر امور دین و تنظیم شئون جامعه و مردم، از شمایان زیبنده تر و سزاوارتریم. (۱) و این از حقوق آسمانی ماست.

۲- «عیاشی» در تفسیر خویش در این مورد آورده است که:

... امیر مومنان را در حالی که بندی به گردنش افکنده بودند از خانه اش بیرون آوردند و از کنار مرقد مطهر پیامبر عبورش دادند.

ص: ۳۸۸

۱- ۲۳۹. الامامه و السیاسه، ص ۱۱

آن حضرت هنگامی که در برابر مرقد مطهر پیامبر قرار گرفت به خواندن این آیه شریفه پرداخت: «یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی...» (۱) .

هان ای پسر مادرم! این گروه (تجاوزکار و گمراه) مرا تضعیف کردند و دور نبود که مرا از پا درآورند...

«عمر» به آن حضرت گفت: با «ابوبکر» بیعت کن!

پاسخ داد: اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟

گفت: به خدای سوگند اینک گردنت را با این شمشیر خواهم زد.

امیر مومنان فرمود: به خدای سوگند در چنین شرایطی من بنده ی شهید خدا هستم و برادر پیامبرش.

و در روایت دیگری است که فرمود: به خدای سوگند در این صورت بنده ی خدا و برادر پیامبرش را می کشید. (۲) .

«عمر» گفت: بنده ی خدا آری، درست است، اما برادر پیامبرش نه!...

امیر مومنان فرمود: آیا این واقعیت را انکار می کنید که پیامبر میان من و خودش طرح پیوند اسلامی برادری را، افکند و مرا برادر خویش ساخت؟

«عمر» گفت: آری!

و از پی انکار حقیقت دیگری بوسیله ی سرکرده ی مهاجمان، گفت و شنود سخت و تند و سخنان بسیاری میان امیر مومنان و آن گروه تجاوزکار درگرفت.

شهامت و ایمان وصف ناپذیر

در همان شرایط سخت بود که بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام در حالی که دست دو نور دیده اش «حسن» و «حسین» را بر دستان خویش داشت و همه ی بانوان «هاشمی» او را

۱- ۲۴۰. سوره ۷، آیه ۱۵.

۲- ۲۴۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷.

همراهی می نمودند، وارد مسجد پدر گرانمایه اش، پیامبر شد.

پس از ورود چشمش به امیر مومنان افتاد که از سوی تجاوزکاران برای سپردن دست بیعت تحت فشار است و تهدید به مرگ می شود.

او با دیدن آن منظره ی دردناک و وحشت زا با شهامتی وصف ناپذیر رو به بیدادگران آورد و شتابان پیش رفت و بر آن خروشید که:

«خلوا عن ابن عمی!! خلوا عن بعلی!!! و الله...»

از پسرعمویم دست بردارید!) شوی گرانمایه ام را رها کنید!

به خدای سوگند اگر دست از شرارت خویش برندارید، سرم را برهنه خواهم ساخت و پیراهن پدرم، پیامبر را بر سرم خواهم نهاد و بر شما تجاوزکاران نفرین خواهم نمود. و به روایت دیگری فرمود:

به خدایی که پیامبر را به حق به رسالت برانگیخت! اگر از امیر مومنان دست برندارید، گیسوانم را پریشان ساخته و پیراهن پیامبر را بر روی سرم می نهم و آنگاه از بیداد شما به بارگاه خدا فریاد برمی آورم.

شمایان بدانید که نه ناقه ی «صالح» پیامبر که نشانی از نشانه های قدرت خدا و معجزه ی پیامبرش بود در بارگاه خدا از من گرامی تر است و نه بچه اش از فرزندان من. (۱) .

در روایت «عیاشی» در این مورد آمده است که:

دخت فرزانه ی پیامبر «فاطمه» در آن شرایط بحرانی، سردمدار آن جریان را شهادتمندانه مخاطب ساخت و فرمود: هان ای ابوبکر! آیا بر این اندیشه ای که فرزندانم را از نعمت وجود پدر محروم سازی و مرا به سوک همسرم بنشانی؟

۱- ۲۴۲. احتجاج طبرسی و تاریخ یعقوبی.

به خـدای سوگنـد اگر دست از او برنداری، گیسوانم را پریشان ساخته و گریبان را چاک خواهم زد و بر کنار مرقد منور پدرم خواهم رفت و از ستم و بیداد شما به بارگاه خدا فریاد خواهم کشید!»

و از پی آن دست دو فرزند دلبندش «حسن» و «حسین» را گرفت و از مسجد به قصد تربت پاک پیامبر حرکت کرد.

و نیز در روایت دیگری بدینگونه آمده است که آن حضرت خطاب به ابوبکر فرمود: هان ای ابابکر! مرا با تو چه کار؟

می خـواهی نعمـت پـدر را از فرزنـدانم بگیری و مرا در سـوگ شـوی گرانقـدرم بنشـانی؟ بـه خـدای سوگنـد اگر زشت نبـود گیسوانم را پریشان ساخته و از بیداد شما به بارگاه خدا فریاد برمی آوردم.

در این هنگـام یکی از میـان آن جمعیت به «ابوبکر» گفت: با این کارت می خواهی چه کنی؟ آیا بر آنی که عـذاب خـدا را بر این امت فرود آوری؟

امیر مومنان رو به سلمان کرد و فرمود: «سلمان»! دخت فرزانه ی پیامبر را دریاب...

«سلمان» به دستور امیر مومنان خود را به «فاطمه» رسانید و گفت:

ای دختر محمد صلی الله علیه و اله و سلم خدای پرمهر پدر گرانقدرت را پیام آور مهر و محبت برای جهانیان برگزید، برگرد!

بانوی سـرفراز گیتی فرمود: «سـلمان»! مگر نمی بینی که می خواهند امیر مومنان را به شـهادت برسانند؟ من دیگر جام شکیبایی ام لبریز گردیـده و نمی توانم شـکیبایی پیشه سازم، بگذار بسوی مرقد منور پدرم پیامبر بروم و موی خویش را پریشان ساخته و گریبان چاک زنم و به بارگاه خدا ناله سر دهم.

سلمان گفت: می ترسم مدینه فرورود و امیر مومنان مرا بسوی شـما فروفرسـتاده است تا از تصـمیم خویش باز ایستاده و به خانه برگردید.

ص: ۳۹۱

فاطمه فرمود:

اینک که چنین است به خانه بازمی گردم و شکیبایی پیشه می سازم و ضمن گوش سپردن به سخن امیر مومنان، فرمان او را به جان می خرم.

«اذن ارجع و اصبر، و اسمع له و اطیع.» (1) .

یکی از نویسندگان در این مورد می نویسد:

امیر مومنان با شتاب خود را به فاطمه رسانید و هنگامی که به او رسید، دخت پیامبر شانه های علی را بوسه باران ساخت و با چشمانی اشکبار گفت: جان فاطمه به قربانت و روح و جانم سپر بلاهای تو باد، ای اباالحسن! من همراه با تو خواهم بود و تو را تنها نخواهم گذاشت. اگر در امنیت و سلامت باشی، با تو خواهم زیست و اگر برای دین خدا و بندگان او تو را به رنج و فشار افکنند، باز هم با تو خواهم بود.

«روحی لروحک الفداء، و نفسی لنفسک الوقاء، یا اباالحسن ان کنت فی خیر کنت معک، و ان کنت فی شر کنت معک.»

کوتاه سخن اینکه دخت گرانمایه ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام تا شوی گرانقدرش را از خطر نرهانید و از چنگال آن گروه تجاوزکار و حق ستیز نجات نداد، به خانه بازنگشت.

سرانجام تجاوزکاران با همه ی شرارت و حق کشی و خشونت تا روزی که آن بانوی بانوان گیتی در سرای علی علیه السلام بود نتوانست از آن حضرت بیعت بگیرند.

۱- ۲۴۳. بیت الاحزان، ص ۸۷.

فدک

اشاره

۱- ماجرای غم انگیز فدک

محدثان اهل سنت

«فدک» چیست؟

۱- واژه ی «فدک»

۲- آیا «فدک» ویژه ی پیامبر است؟

۳- آیا پیامبر فدک را به فاطمه بخشید؟

۴- آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می گذارد؟

۵- فدک در دست او

دلایل سه گانه در پرونده «فدک»

۱- اصل «ید» یا در اختیار داشتن

۲- هدیه و بخشش پیامبر

۳- از راه ارث

مناظره ای تند میان امیر مومنان و ابوبکر

و اینک باید طرحی دیگر افکند

۲- راز مطالبه ی «فدک»

تدابیر شایسته برای آغاز کار

دانشمندترین بانوی جهان هستی

۳- راویان و منابع این سند جاودانه

۴- نکات اساسی و حساس خطبه

ص: ۳۹۴

ماجری غم انگیز فدک

اشاره

شایسته ترین و بهترین سخنی که می توان بوسیله ی آن این بحث را آغاز نمود و پرونده ی این موضوع را گشود، سخن آفریدگار هستی است که سخنی به درستی و استواری و شایستگی آن هرگز نشاید.

در این مورد خدای جهان آفرین در قرآن می فرماید:

«فآت ذالقربی حقه و المسکین و ابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه الله و اولئک هم المفلحون.» (۱) .

«حق خویشاوندان و بینوا و در راه مانده را بده. این برای کسانی که خشنودی خدا را می جویند بهتر است و اینان خود رستگارنند.

در این آیه ی شریفه همانگونه که خود می نگرید خدا به پیام آور برگزیده اش محمد صلی الله علیه و اله و سلم فرمان می دهد که: حق نزدیکان خویش را به آنان بدهد.

اینک نخست باید دید نزدیکان پیامبر یا خویشاوندان او کیانند؟

و آنگاه باید دریافت که «حق» شایسته و بایسته آنان چیست؟

ما در هنگامه ی بحث از «آیه قربی» یا «موده» ضمن دلیلهایی استوار، روشن ساختیم

۱- ۲۴۴. سوره ۳۰، آیه ۳۸.

که منظور از نزدیکان پیامبر در قرآن شریف و این گونه آیات، عبارتند از:

علی و فاطمه و حسن و حسین.

بـا این بیـان پیـام صـریح و روشن قرآن این می شود که: هـان ای پیـامبر خـدا! حقوق این شخصـیت های والا و ارجمنـد را که نزدیکترین کسان تو هستند، ادا کن.

در ایـن مـورد از «ابوسـعید خـدری» و دیگر بزرگـان آورده انـد که: بـا فرود این آیه شـریفه بر پیـامبر نـور، آن حضـرت دخت سرفرازش «فاطمه» را خواست و «فدک» را به او بخشید و پس از بخشش، بی درنگ اختیار آن را به او وانهاد تا خودش در آن تصرف کند.

این واقعیت را علاـوه بر روایت فوق از دو امام نور حضـرت باقر و صادق نیز روایت کرده انـد و به همین جهت این حقیقت در میان دانشمندان و بزرگان مذهب اهل بیت، حقیقت مشهور و شناخته شده ای است.

محدثان اهل سنت

علاوه بر محدثان و دانشـمندان شـیعه بسیاری از دانشمندان و محدثان اهل سنت نیز این روایت را از راه های گوناگون، روایت نموده، و بر درستی آن گواهی کرده اند.

برای نمونه:

۱- در کتاب «کنزالعمال» و در «مختصـر کنزالعمال» که در حاشـیه «مسـند احمل بن حنبل» چاپ شده در ضـمن عنوان صـله ی رحم از کتاب «اخلاق» از «ابوسعید خدری» آورده است که:

هنگـامی که آیه ی شـریفه «و آت ذالقربی حقه...» فرود آمـد، پیـامبر خطـاب به دخت فرزانه اش فـاطمه علیهاالسـلام فرمود: یا فاطمه لک فدک!

فاطمه جان! «فدک» از این پس از آن تو خواهد بود.

۲- و نیز «حاکم» در تاریخ خود،

و «سیوطی» در تفسیر خویش «الدرالمنثور» آورده اند که:

«بزاز»، «ابویعلی»، «ابن ابی حاتم»، و «ابن مردویه» از «ابوسعید خدری» آورده اند که: هنگامی که این آیه شریفه فرود آمد که: «و آت ذالقربی حقه»، پیشوای بزرگ توحید دخت فرزانه اش «فاطمه» را خواست و «فدک» را به فرمان خدا به او بخشید.

۳- و نیز «ابن ابی الحدید» در کتاب خویش «شرح نهج البلاغه» آورده است که: این روایت، جز از راه، «ابوسعید خدری» که صاحب کتاب آورده است، از راههای گوناگون و چهره های مختلف دیگری روایت شده است که وقتی آیه ی شریفه ی «و آت ذالقربی حقه»، بر قلب پاک پیامبر فرود آمد آن حضرت «فاطمه» را فراخواند و «فدک» را به او بخشید.

فدک چیست؟

اشاره

پس از تعمق در آیه ی شریفه و دریافت پیام آن، اینک باید «فدک» را شناخت و دید که «فدک» چیست و کجاست و مرزهای آن کدامست؟

در بحث از «فدک» باید به نکات چندگانه زیر به شایستگی نگریست تا واقعیت مطلب روشن گردد.

۱- فدک چیست؟

۲- آیا «فدک» ویژه ی پیامبر گرامی بوده، یا از اموال امت است؟

۳- آیا براستی پیامبر خودش «فدک» را به دخت فرزانه اش «فاطمه» بخشید یا چنین بخششی در کار نبوده است؟

۴- آیا پیامبر چیزی به عنوان «ارث» بر جای می گذارد یا نه؟

۵- آیا دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیهاالسلام در حیات پدرش پیشوای بزرگ توحید فدک را در اختیار گرفت و در آن تصرف نمود یا نه؟

اینک بررسی فشرده هر کدام از این عناوین پنجگانه:

ص: ۳۹۷

واژه ی فدک

واژه شناسان در مورد واژه «فدک» دارای دیدگاه های مختلفی هستند. برای نمونه: «قاموس» بر این باور است که: «فدک» قریه ای است که در منطقه ی «خیبر» قرار دارد.

«مصباح» می گوید: «فدک» شهری است در «حجاز» که فاصله اش تا «مدینه» دو روز راه است و تا «خیبر» فاصله اش کمتر از یک منزل راه می باشد و از بهره های مادی خدا به پیامبر است.

«حموی» در «معجم البلدان» در مورد «فدک» می گوید:

«فدک»... عبارت از قریه ای در «حجاز» می باشد که فاصله ی آن تا مدینه دو یا به بیان برخی سه روز راه است و خدا آن را به سال هفتم از هجرت از راه صلح شرافتمندانه ای که پیش امد، به پیامبر خویش ارزانی داشت.

این رویداد بدینصورت پدید آمد که پیامبر گرامی هنگامی که وارد منطقه ی «خیبر» گردید و همه ی دژهای آن، جز سه دژ را پیروزمندانه گشود و در اختیار گرفت، حلقه ی محاصره را بر آن، سه دژ تنگ تر ساخت بگونه ای که کار بر پیمان شکنان تجاوز کار سخت شد و پیکی بسوی پیامبر گسیل داشتند که اجازه دهد آنان از آنجا کوچ و به سلامت از حلقه ی محاصره خارج گردند.

پیشوای بشر دوست اسلام با درخواست آنان موافقت کرد و آنان پس از اطمینان به مهر و بزرگواری آن حضرت پیک دیگری گسیل داشتند که حاضرند در برابر گذشت و انساندوستی پیامبر ثروت ها و میوه ها، باغها و بوستانهای خویش را بصورت یک دوم با پیامبر تقسیم و مصالحه کنند و از این راه صلح و سازشی پدید آید و پیامبر با تقاضای آنان موافقت فرمود.

با این بیان «فدک» از آن بخش از زمینهایی است که بدون پیکار و درگیری مسلحانه به پیامبر واگذار شده و بر این اساس تنها از آن، آن حضرت است.

ص: ۳۹۸

آیا فدک ویژه ی پیامبر است؟

دومین بحث در این مورد این است که چگونه فدک ویژه ی شخص پیامبر گرامی است و دلیل این اختصاص چیست؟

در این مورد قرآن می فرمایـد: و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خلیل و لارکاب، و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شی ء قدیر، ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی... (۱) .

«آنچه خدا از دارایی آنان به پیامبرش به غنیمت داد، آنگونه نبود که شما با اسب یا شتری بر آن تاخت آورده باشید و با پیکار مسلحانه گرفته باشید، بلکه خدا پیامبرانش را بر هر کس بخواهد چیره می سازد و خدا بر هر چیزی تواناست.

آن غنـایمی که خداونـد از مردم آن قریه ها نصـیب پیامبرش فرموده است، از آن خـدا و پیامبر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است تا میان توانگرانتان دست به دست نگردد...»

آیه شـریفه نشانگر این است که: آنچه خداوند از دارایی و زمین ها و بوسـتانهای یهودیان پیمان شـکن و تجاوزکار که به کیفر رفتار ظالمانه و زشت خویش رانده شدند نصیب پیامبر خویش ساخت، همه املاک و ثروتهایی بود که مسلمانان در راه آنها نه رکاب کشـیدند و پیکار کردنـد و نه به جنگ پرداختنـد، بلکه خدای جهان آفرین با افکندن دلهره و وحشت بر دلهای «یهود»، پیامبر حق و عدالت را پیروز ساخته و املاک و ثروتهای «بنی نضـیر» را ویژه ی آن حضرت نمود تا بوسیله ی آن هر آنچه را به صلاـح جامعه و دین یافت انجام دهـد. با این بیان این املاک و ثروتها از آن بخش و آن نوع غنایمی نبود که میان رزمنـدگان تقسیم می گردد...

ص: ۳۹۹

۱- ۲۴۵. سوره ۵۹، آیه ۶.

«طبرسی» از «ابن عباس» آورده است که:

آیه شریفه «ما افاء الله علی رسوله...» در مورد دارایی های کافران «قریه ها» فرود آمده است که منظور «بنی قریظه» و «بنی نضیر» می باشند که در «مدینه» ساکن بودند و «فدک» تا مدینه حدود سه میل راه بود و «خیبر» و قریه های «عرینه» و «ینبع» را خداوند ویژه ی پیام آور بزرگ خویش قرار داد تا هر گونه که مصلحت دید در مورد آنها رفتار کند و آنگاه که برخی این سوال را مطرح کردند که چرا پیامبر اینها را در میان مردم تقسیم نکرد؟ آیه مورد اشاره فرود آمد و خاطرنشان ساخت که اینها حق ویژه ی پیامبر است.

آیا پیامبر فدک را به فاطمه بخشید؟

در صفحات پیش سخن «حموی» در «معجم البلدان» در مورد «فدک» از نظر شما خواننده ی حقجو، گذشت و به یاد دارید که او «فدک» را از زمینهایی عنوان ساخته است که با جهاد مسلحانه آزاد نشده بلکه با صلح و مصالحه به پیامبر واگذار گشته و از حقوق ویژه ی پیامبر خداست.

و نیز این نکته ی مهم از نظرتان گذشت که محدثان و مفسران در تفسیر آیه ی شریفه ی «فات ذالقربی حقه...» تصریح نموده اند که خدا در این آیه ی شریفه، دخت فرزانه اش فاطمه علیهاالسلام را خواست و فدک را به او واگذار نمود.

اینک پس از یادآوری دگرباره ی این دو نکته ی دقیق در این مورد، برای تاکید بیشتر بر این موضوع به دلایل بیشتری نظر می افکنیم.

برای نمونه

«ابن حجر» در کتاب خویش «الصواعق المحرقه» و «سمهودی» در «تاریخ المدینه» آورده اند که:

«عمر» در مورد آیه ی شریفه ی «و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم...» گفت:

ص: ۴۰۰

من درباره ی آیه ی شریفه سخنی دارم که برایتان بگویم: خداوند در این آیه ی مبارکه حق ویژه ای برای پیامبرش قرار داد و آن را برای کسی جز او قرار نداده است آن حق این است که می فرماید:

و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء...

و با این بیان این ثروت ها و سرزمین ها از آن پیامبر است تا برای پیشرفت دین و دنیای جامعه و تامین آینده ی آنها به هر گونه ای که صلاح دید عمل کند.

آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می گذارد؟

بر این اساس از همه ی آیات و روایات در این مورد این واقعیت دریافت می گردد که «فدک» بطور خالص و کامل از آن پیامبر است و آن حضرت نیز به فرمان خدا در آیه ی شریفه ی «فات ذالقربی حقه...» آن را به بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام بخشیده است.

و بدینگونه پاسخ سومین سوال دریافت می گردد که: آری پیامبر «فدک» را در زمان حیات خویش، به عنوان هدیه به دخت ارجمندش بخشیده است.

او پاسخ پرسش چهارم نیز که آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می نهد؟ از دو خطبه ی پرمحتوا و درس آموز و روشنگرانه ی فاطمه علیهاالسلام، دریافت می گردد. بویژه که در دستگاه غاصب به قرآن و سنت استدلال می کند و همه را در برابر باران دلایل محکوم می سازد که خواهد آمد.

فدک در دست او

از جمع بندی تصریحات مورخان و مفسران و محدثان این واقعیت به روشنی دریافت می گردد که دخت فرزانه ی پیامبر پس از اینکه پدرش به دستور خدا «فدک» را به او بخشید، اختیار آن را به دست گرفت و در آن تصرف کرد و زمان حیات پیامبر «فدک»

ص: ۴۰۱

در دست بانوی بانوان بوده است.

امیر مومنان در این مورد در نامه اش به یکی از فرمانداران دولت عادلانه ی خویش می نویسد:

بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلته السماء فحشت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله. (۱) .

آری، از تمامی آنچه آسمان نیلگون بر آن سایه افکنده است، تنها «فدک» در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی دیگر کریمانه از آن گذشتند و سخاوتمندانه آن را بخشیدند. و راستی که خدا نیکو داوری است.

«ابن حجر» در «الصواعق المحرقه» باب دوم در این مورد آورده است که:

ابوبکر فدک را از دست فاطمه علیهاالسلام خارج ساخت.

به عبارت دیگر معنای این جمله این است که: «فدک» در زمان پیامبر در اختیار دخت فرزانه اش فاطمه بود که «ابوبکر» پس از انحصار قدرت و امکانات جامعه، آن را نیز از دست او درآورد.

علامه ی مجلسی به نقل از «الخرائج» آورده است که:

پیامبر گرامی هنگامی که پس از بدست گرفتن اختیار «فدک» و سیطره بر آن، وارد مدینه شد به خانه ی فاطمه رفت و ضمن دیدار با او فرمود:

«دخترم! خدای جهان آفرین فدک را بهره پدر تو ساخته، و آن را حق ویژه ی وی قرار داده است. از اینرو «فدک» از آن من خواهد بود و کسی را در آن بهره ای نیست و من به فرمان خدا در مورد آن هرگونه که بخواهم می توانم عمل کنم. از آنجایی که مام گرانمایه ات «خدیجه» بر عهده ی من مهریه ای داشت بر این اساس «فدک» را به تو و فرزندانت واگذار می کنم.

ص: ۴۰۲

۱- ۲۴۶. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

پس از این بیان، پیامبر خدا قطعه پوستی را خواست و به امیر مومنان فرمود:

بنویس که «فدک» هدیه ی خدا به «فاطمه» است.

پس از نگارش امیر مومنان پیشوای بزرگ توحید دستور داد که وی و غلام پیامبر و «ام ایمن» به عنوان گواهان تنظیم این سند الهی، آن را امضاء نمایند و آنان نیز گواهی کردند.

پس از رحلت جانسوز پیامبر هنگامی که «ابوبکر» بر اریکه قدرت تکیه زد، دهمین روز حکومت او بود که پس از احساس قدرت، پیکی را بسوی «فدک» گسیل داشت و به او دستور داد که وکیل دخت فرزانه ی پیامبر را از «فدک» بیرون کند و آنجا را مصادره نماید، و او نیز همانگونه که دستور یافته بود رفتار نمود.

دلایل سه گانه در پرونده فدک

اشاره

واقعیت این است که با تعمق در انبوه اسناد و مدارک خدشه ناپذیر روشن می شود که «فدک» به سه دلیل از آن بانوی بانوان بود و مصادره ی آن کار غاصبانه و زورمدارانه و به انگیزه ی سیاسی بوده است.

این دلایل و جهات سه گانه عبارتند از:

اصل ید یا در اختیار داشتن

نخستین دلیل بر این حقیقت که «فدک» از آن فاطمه علیهاالسلام بود این است که فدک از حیات پیامبر در دست او بود و آن حضرت هرگونه که صلاح می دید در آن تصرف می کرد و بر آن وکیل و نماینده و کارگزار می گماشت. از این رو خارج ساختن آن از دست مالک و صاحب آن جز با دلیل و مدرک و بینه محکم و قانع کننده، کاری روا و عادلانه و درست نبود. مگر پیامبر گرامی نفرمود: «البینه علی المدعی، و الیمین علی من انکر.»

اقامه ی دلایل و برهان بر عهده ی ادعاکننده است و کسی که بر ضد او ادعایی صورت می گیرد در صورت انکار باید سوگند یاد کند که ادعا بی اساس است.

با این بیان، بر اساس همین واقعیت روشن که فدک در اختیار فاطمه علیهاالسلام و در تصرف او بود، به نوعی نشانگر مالکیت اوست و نیازی به اقامه ی «بینه نداشت و دستگاه مصادره کننده می بایست با دلیل و برهان حقانیت ادعای خویش را اثبات نماید نه اینکه از آن حضرت بینه بخواهد و کارشکنی و بهانه تراشی کند و زورمداری را جایگزین قانون نماید، این نخستین دلیل بر این حقیقت که «فدک» از آن فاطمه بود.

هدیه و بخشش پیامبر

راه دیگر بر حقانیت موضع دخت سرفراز پیامبر و مالکیت او این بود که پیامبر فدک را به عنوان هدیه به «فاطمه» بخشید و آن حضرت از راه هدیه یا بخشش پیامبر خدا مالک فدک شد. و دست درازی دیگران به آن با هر دستاویزی، کاری ظالمانه و غاصبانه است.

از راه ارث

و سومین راه بر حقانیت بانوی بانوان این است که «فدک» به صراحت قرآن، حق ویژه و بهره ی اختصاصی پیامبر است و روشن است که فاطمه علیهاالسلام دخت یگانه ی او، وارث آن حضرت است و بطور طبیعی آن را به ارث می برد. اما گروه حاکم با هر دلیل و راه و مسلم و درستی مخالفت ورزیدند و بی هیچ دلیل و مدارکی ملك او را مصادره نمودند و آنگاه بر خلاف آیین دادرسی اسلام از فاطمه علیهاالسلام خواستند تا دلیل و گواه بیاورد و نیز اصل قطعی و روشن «ارث» را بدینصورت انکار نمودند که از پیامبران نمی توان ارث برد و آنان چیزی به ارث نمی نهند.

روشن است که فاطمه علیهاالسلام از جهات سه گانه ای که از نظر شما خواننده ی گرامی

ص: ۴۰۴

گذشت می توانست حقوق پایمال شده ی خویش را بخواهد و بر همین اساس هم بود که آن بانوی ستم ستیز و حق طلب، شهادتمندانه گام به میدان حق طلبانه نهاد و حقوق خویش را مطالبه نمود.

نخست ملک مصادره شده ی خویش را با این عنوان که هدیه پیامبر به اوست مطالبه کرد و از پی آن بر اساس قانوان ارث به احیاء حقوق خویش پرداخت.

این نکته را «حلبی» در سیره ی خویش به صراحت ترسیم کرده است که: فاطمه علیهاالسلام پس از رحلت جانسوز پیامبر و مصادره ی «فدک» از سوی حکومت، نزد «ابوبکر» رفت و فرمود: ان فدک نحله ابی، اعطانیها حال حیاته.

«فدک» بی هیچ تردیدی هدیه پدر گرانقدرم به من می باشد و آن را در زمان حیات ظاهری اش به من بخشیده است.

ابوبکر این حقیقت روشن را انکار کرد و گفت: ارید بذلک شهودا...

من بر این واقعیت گواه می خواهم.

فاطمه علیهاالسلام که بر خلاف آیین دادرسی اسلامی از او گواه می خواستند، نویسنده و شاهدنامه ی پیامبر، علی علیه السلام را نزد «ابوبکر» برد و امیر مومنان بر این حقیقت گواهی داد، اما «ابوبکر» گواه دیگری طلبید و «ام ایمن» گواه دیگر تنظیم نامه ی پیامبر حضور یافت و بر حقانیت موضع فاطمه گواهی داد اما «ابوبکر» گفت: ابرجل و امراه تستحقینها؟؟

آیا شما فکر می کنی که با گواهی یک مرد و یک زن درخور این حق می شوی که «فدک» را به تو بازگردانیم؟

«طبرسی» در کتاب خویش در این مورد می نویسد: فاطمه علیهاالسلام نزد «ابوبکر» رفت و فرمود: لم تمنعنی میراثی من ابی رسول الله؟ و اخرجت وکیلی من فدک و قد جعلها لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بامر الله تعالی؟

چرا مرا از ارث پدری خویش باز داشته و وکیل مرا از «فدک» بیرون رانده ای، در حالی که پیامبر گرانقدر آن را به فرمان خدا به من واگذار نموده؟

ابوبکر پاسخ داد: گواهانت را بر این سخن بیاور تا در آنچه صورت گرفته است دگرباره تصمیم بگیرم و حکم مصادره را باطل اعلان کنم.

پس از این سخن «ام ایمن» آمد و گفت: ای «ابوبکر»! من پیش از آنکه سخن پیامبر را در مورد خویشتن یادآوری کنم و دیدگاه شما را در مورد آن نشنوم، گواهی نخواهم داد. آنگاه افزود: «ابوبکر»! تو را به خدای سوگند که آیا این سخن پیامبر در مورد مرا شنیده ای و می دانی که فرمود: «ام ایمن بانویی از بانوان بهشت است؟»

«ابوبکر» پاسخ داد: چرا، می دانم درست است.

«ام ایمن» گفت: اینک من گواهی می دهم که خدای جهان آفرین به پیامبر خویش وحی فرمود که: فات ذالقربی حقه... و پیامبر نیز در انجام فرمان خدا، فاطمه علیهاالسلام را خواست و فدک را به دستور خدا به او بخشید.

پس از او امیر مومنان نیز نزد «ابوبکر» آمد و همینگونه گواهی داد:

از این رو «ابوبکر» بناگزیر نامه نوشت و با لغو حکم مصادره، فدک را به فاطمه علیهاالسلام بازگردانید و نامه را به آن حضرت داد.

هنوز «فاطمه» از نزد ابوبکر نرفته بود که «عمر» وارد شد و با دیدن نامه، از «ابوبکر» پرسید که چه نوشته است؟

«ابوبکر» پاسخ داد: «فاطمه» بر این مطلب پای می فشارد که «فدک» ار آن اوست و پیامبر آن را به دستور خدا به او بخشیده است. «علی» و «ام ایمن» نیز بر خواسته ی او گواهی کرده اند و من بناگزیر نامه ای در حقانیت موضع او نوشته و به او داده ام.

«عمر» گام به پیش نهاد و نامه را برگرفت و در برابر دیدگان همه به نامه ی خلیفه آب دهان افکند و آن را پاره پاره کرد. (1)
.

«ابوبکر» به او چیزی نگفت و دخت فرزانه ی پیامبر با حالت گریه از آنجا خارج شد.

۱- ۲۴۷. سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۹۱.

در «سیره ی حلبی» در این مورد آمده است که: «عمر» نامه «ابوبکر» را گرفت و آن را پاره کرد.

از ششمین امام نور آورده اند که فرود: بانوی نمونه ی اسلام به پیشنهاد امیر مومنان نزد ابوبکر رفت و فرمود: تو بر جایگاه رفیع پدرم پیامبر نشسته و مدعی جانشینی او هستی. اگر «فدك» از آن خودت هم بود و من آن را از تو می خواستم، بر تو لازم بود آن را به من بازگردانی، آیا اینگونه نیست؟

ابوبکر پاسخ داد: چرا درست می گویی. و آنگاه حکم برگردانیدن «فدك» را نوشت و به فاطمه تقدیم داشت.

آن حضرت نامه را در دست داشت که بسوی خانه بازگشت. عمر در میان راه به او برخورد و از نامه پرسید؟

حضرت فرمود: نامه ای است که ابوبکر در مورد بازگشت «فدك» نوشته است.

عمر نامه را خواست و آن حضرت از تسلیم آن خودداری کرد اما او ضمن نواختن بر سینه ی فاطمه و زدن سیلی بر چهره اش، نامه را گرفت و پاره کرد. (۱) .

دخت سرفراز پیامبر فرمود سند مرا پاره نمودی، خدای به کیفر بیدادت، شکمت را پاره کند. (۲) .

مناظره ای تند میان امیر مومنان و ابوبکر

بار دیگر به بیان «طبرسی» باز می گردیم که می نویسد:

پس از برخورد عمر با نامه ی «ابی بکر» و بیرون آمدن فاطمه علیهاالسلام به حالت گریه

۱- ۲۴۸. الشافی، ص ۲۳۶ تلخیص الشافی، ص ۴۸ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲- ۲۴۹. وفاه الصدیقه الزهراء، ص ۷۸.

و اعـتراض از نزد آنـان، امير مومنـان از پی «ابـوبکر» به مسـجد رفت و همـانگونه که در حلقه ی گروهی از مهـاجران و انصـار نشسـته بود، به او فرمود: چرا فـاطمه را از ارث پـدری اش باز می داری در حالی که دخت يگانه ی پيامبر علاوه بر قانون ارث، آن را در زمان پيامبر و به دستور او تصرف کرد و بدينصورت مالک آن گرديد؟

«ابوبکر» پاسخ داد: «فدک» از غنايم اسـلامی است و از آن همه ی مسلمانان است. اگر «فاطمه» گواهانی بياورد که پيامبر آن را به او بخشـيده و از حقوق ويژه ی او سـاخته است، من آن را به او بـازمی گردانم در غير اين صورت در آن هيـچ حقی نخواهد داشت.

امير مومنان فرمود: تحکم بيننا بخلاف حکم الله فی المسلمين؟

«آيا در مورد ما خاندان وحی و رسالت، جز، طبق قانون خدا و مقررات اسلامی که در جامعه جاری است، داوری می کنی؟

«ابوبکر» پاسخ داد: نه...

امير مومنـان فرمود: اگر در دست مسـلمانی چيزی باشـد و من آن را بخواهم و مـدعی گردم که از آن من است، شـما از کـدام طرف گواه می خواهی؟

«ابوبکر» پاسخ داد: از شما گواه می خواهم که مدهی هستی.

امير مومنـان فرمود: با اين بيان فاطمه چه گناهی داشت که با وجود در اختيار داشـتن «فـدک» از زمان پيامبر تا کنون، حق او را بريـده ايـد و اينک بر خلاف آيين دادرسـی اسـلامی از او که مالک «فدک» می باشد گواه می خواهی و از کسانی که مدعی آن هستند گواه نمی خواهی...؟

«ابوبکر» که در برابر اين منطق محکم پاسـخی نـداشت پس از انـدکی سـکوت گفت: هـان ای فرزنـد ابوطالب! بس کن که ما توان ايسـتادگی در برابر منطق و استدلال تو را نداريم. تنها اين را می دانم که اگر شما گواهانی عادل و مورد قبول ما بياوريد، می پذيرم. در غير اين صورت «فدک» از غنائم اسلامی محسوب می شود و از آن مسلمانان، و تو و «فاطمه» دخت پيامبر در آن حقی نخواهيد داشت.

ص: ۴۰۸

امیر مومنان فرمود: یا ابابکر تقرا کتاب الله؟

آیا کتاب خدا، قرآن را می خوانی؟

پاسخ داد: آری

فرمود: این آیه ی شریفه در مورد چه کسانی فرود آمده است که می فرماید:

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.»

آیا این آیه ی شریفه درباره ی ما خاندان وحی و رسالت فرود آمده است یا دیگران؟

ابوبکر پاسخ داد: درباره ی شما فرود آمده است.

فرمود: بر این اساس اگر برخی گواهی دهند که دخت آزاده ی پیامبر «فاطمه»، به کار ناپسندی نزدیک شده است، شما با او چگونه برخورد خواهی کرد؟

«ابوبکر» گفت: بسان دیگر بانوان مسلمان...

فرمود: در آن صورت کفر ورزیده ای.

پرسید: چرا؟

فرمود: بدان جهت که گواهی آفریدگار هستی بر پاکی و پاکیزگی او از همه ی زشتی ها و پلیدی ها را وانهاده و گواهی دروغین بندگان گناهکار او را در مورد دخت پیامبر پذیرفته ای. همینگونه که اینک فرمان خدا و پیام آور او درباره ی «فدک» را که به «فاطمه» بخشیده است وانهاده و چنین می پنداری که آن جزء غنائم و اموال عمومی است. در حالی که پیامبر فرمود: بر مدعی است که اقامه ی دلیل و گواه نماید و بر عهده ی انکارکننده ادعا، تنها سوگند خواهد بود.

به بیان «طبرسی» درست در اینجا بود که مردم به «بگو، مگو» پرداختند و برخی دیگری را سرزنش کردند و گفتند: به خدای سوگند که امیر مومنان درست می گوید.

علامه حلی در «کشکول» خود به نقل از «مفضل» از ششمین امام نور روایتی آورده است که به دلیل سودمند بودن آن بطور فشرده ترسیم می گردد.

این روایت اینگونه است: هنگامی که «ابوبکر» بر اریکه ی قدرت تکیه زد پیکی به میان

مردم گسیل داشت تا همه جا نـدا سـر دهد که: هان ای مردم! هر کس از پیامبر خدا وامی خواهد یا آن حضـرت به او پیمان و تعهدی سپرده است، بیاید تا من وام آن حضـرت را ادا، و به وعداش وفا کنم. دو تن از مسـلمانان سرشـناس به نامهای «جابر» و «جریر» نزد او آمدنـد و هر کـدام ادعایی را طرح نمودند که پیامبر به آنان چنین وعده داده است و «ابوبکر» بی درنگ و بدون هیچ طلب مدرك و گواهی ادعای آنان را پذیرفت و خواسته ی آنان را ادا کرد.

از پی آن دو، دخـت یگـانه ی پیـامبر نزد «ابـوبکر» آمـد و از او «فـدك» و خمس و غنـائم را مطـالبه نمـود، امـا «ابـوبکر» به آن حضرت فرمود: گواه بیاور تا خواسته ات را پذیرا گردم.

فاطمه علیهاالسلام به قرآن و آیات آن استدلال کرد و افزود: شما ادعاهای «جابر» و «جریر بن عبدالله» را بی آنکه از آنان گواه و دلیل بخواهی مورد تصدیق قرار دادی اما گواهی صریح کتاب خدا را در مورد من نمی پذیری این تفاوت چرا؟

سرانجام پس از گفتگو «ابوبکر» گواه خواست و فاطمه، امیر مومنان و «حسن» و «حسـین» و «ام ایمن» و «اسماء» همسر ابوبکر را آورد و همگی آنـان به درستی سـخنان دخت فرزانه ی پیـامبر گواهی دادنـد امـا «ابوبکر» و یارانش گفتنـد: اما امیر مومنان که همسـر و همتای «فاطمه» هسـتند و حسن و حسـین نیز فرزندان اویند و دو بانوی نامبرده نیز از ارادتمندان و خدمتگزارن «فاطمه» هستند و به سود او گواهی می دهند و همه برای منافع خویشتن تلاش می کنند و جریان را بسوی خود سوق می دهند.

امیر مومنان در پاسخ بهانه تراشـی های آنان فرمود: اما «فاطمه» پاره ی وجود پیامبر است از این رو هر کس او را بیازارد، پیامبر خدا را آزرده است و هر کس او را دروغگر شمارد، پیامبر را دروغگو شمرده است.

امـا «حسن و حسـین»، فرزنـدان پیامبرنـد و سالار جوانان بهشت. هر کس آنان را دروغگو پنـدارد، خـدای را دروغگو پنداشـته است چرا که بهشتیان نیز راستگویند تا چه رسد به سالارشان. اما من، فراموش نکرده اید که پیامبر خطاب به من فرمود:

«علی جـان! تـو از من هسـتی و من از تـو، و تـو در این سـرا و سـرای آخرت برادر من خـواهی بـود، هر کس تـو را نپـذیرد مرا نپذیرفته، و هر کس از تو پیروی نماید مرا پیروی نموده، و هر کس از تو نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.»

اما «ام ایمن» را پیامبر خـدا مژده بهشت داد و فرمود: او از زنان بهشت خواهد بود و برای «اسـماء بنت عمیس» و نسل او نیز دعا فرمود.

«عمر» گفت: آری شمایان همانگونه هستید که خود را وصف نمودید، اینها درست است اما گواهی کسانی که به سود خویش می دهند پذیرفته نمی شود.

امیر مومنان فرمود: اگر ما همانگونه هستیم که گفته شـد و شـما می دانیـد و آن را تصـدیق می کنید و با این وصف گواهی ما بـدان دلیل که به سود ماست پـذیرفته نمی شود و افزون بر آن، گواهی پیامبر نیز پـذیرفته نمی شود، پس دیگر باید به خدا پناه برد و گفت:

«انا لله و انا الیه راجعون.»

آری اگر ما حقوق به تاراج رفته ی خویش را که از دسـتمان گرفته اید بخواهیم، شـما بر خلاف آیین دادرسـی اسـلامی، از ما گواه می خواهید و روشن است که در این جو و شرایط ساخته و پرداخته شما هم کسی نیست که ما را یاری کند. اما در همان حال شـما به حکومت خدا و پیامبر هجوم برده و آن را از جایگاه حقیقی اش که فرودگاه وحی و رسالت است دور ساخته و به خانه های خویش می برید، بی آنکه هیچ گواه و دلیل و سندی بر کار خویش ارائه نمایید...

و آنگاه این آیه ی شریفه را خواند که: «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.»

و بیـدادگران بزودی درخواهنـد یافت که به کـدامین بازگشـتگاه باز خواهند گشت. و به دخت فرزانه ی پیامبر فرمود: «فاطمه» جان! برویم تا خدایی که بهترین داوران است، میان ما و این قوم داوری نماید.

ص: ۴۱۱

و اینک باید طرحی دیگر افکند

بانوی فرزانه و ستم ستیز اسلام هنگامی که دید گروه حاکم گواهان شایسته و نمونه ی او را که به سود وی گواهی داده بودند با بهانه تراشی کنار گذاشت و این واقعیت را که پیامبر «فدک» را به فرمان خدا به دخت فرزانه اش بخشیده است، رد کرد و تلاش های مسالمت آمیز و حق طلبانه ی او به جایی نرسید تصمیم گرفت که حقوق پایمال شده ی خویش رااز راه دیگری بخواهد، از این راه که «فدک» به صراحت قرآن حق ویژه ی پیامبر است اگر نمی پذیرند که آن را به فاطمه بخشیده است بناگزیر باید بپذیرند که در مالکیت خود آن بزرگوار است. و پس از رحلت او از راه قانون جهانشمول «ارث» به تنها فرزندش «فاطمه» بازمی گردد.

به همین جهت بود که بانوی بانوان، تدابیر لازم را اندیشید و خود را آماده ساخت تا با پرشکوه ترین و گسترده ترین و پرشورترین بیانات خویش، پیکار فکری و عقیدتی و دینی خویش را بر ضد گروه غاصب آغاز نموده و حق خویش را از این راه بخواهد، اما آن بانوی ژرف نگر و اندیشمند به خوبی آگاه بود که حکومت هرگز در برابر این دلایل قطعی و آشکار او نیز سر فرود نیاورده و به حق و عدالت عمل نخواهد کرد و به بیان شاعر: اثر شمشیر آخته، اثر سازنده ی قلم و بیان را نابود خواهد ساخت.

«و آیه السیف تمحوا آیه القلم.»

آری این واقعیتی است روشن. هر جامعه ای که خودکامگی و استبداد بر آن حاکم گردید منطق و برهان در قلمرو آن، کارساز نیست.

این را بانوی نمونه ی اسلام نیک می دانست اما او هدف دیگری داشت که به آن جامه عمل پوشید. دخت یگانه ی پیامبر بر این هدف و اندیشه بود که موضع بر حق و مظلومیت خویش را با بیدادگری گروه حاکم در دادگاه تاریخ به ثبت رساند و از هدفهای شوم و عملکرد ظالمانه ی آنان پرده بردارد و به همین جهت هم تصمیم گرفت به مسجد

پدرش پیامبر برود و در برابر انبوه مردم سخنان تاریخی خویش را با آن بیان رسا بیادگار نهد و بدینوسیله هدف های حکیمانه و اساسی خویش را تحقق بخشد.

راز مطالبه ی فدک

اشاره

ممکن است برخی این پندار را طرح کنند که، سالار بانوان گیتی با اینکه پارساترین بانوی جهان هستی بود و نسبت به ارزشهای مادی و رزق و برق دنیا، دلبستگی نداشت و از جلوه های فریبنده و زودگذر آن دست شسته و بر کنار بود، چه رازی او را بر آن داشت که دستبه این نهضت تاریخی بزند و برای بازگرداندن حقوق اینگونه به مبارزه پی گیر و تلاش دامنه دار دست یازد؟

راستی راز این همه پافشاری و پی گیری در طرح مسئله ی «فدک» و مطالبه ی آن و بهاء دادن آن حضرت به بازگردانیدن آن زمین و نخلستان، با آن بلندی روح و شکوه معنوی و مقام والای انسانی که در «فاطمه» سراغ داریم چه می توانست باشد؟

بانوی گرانمایه ای که دنیا و ارزشهای مادی آن از دیدگاه او و خاندانش، بی ارزش تر و خوارتر از قطعه ای استخوان خوک، در دهان یک بیمار جذامی، و پست تر از بال مگس، و از اینها هم حقارت بارتر و ناچیزتر می نمود. چه عاملی او را به گشودن پرونده «فدک» و مطالبه ی آن وامی داشت؟

بانویی که براستی سالار بانوان جهان هستی بود و آراسته به والاترین ارزشهای معنوی و انسانی چه انگیزه هایی او را بر آن داشته است که به این درد و رنج و مشکلات طاقت فرسا و شکننده تن دردهد و حقوق خویش را از تجاوزکارانی بخواهد که خود به خوبی می دانست که تلاش و مبارزاتش به ظاهر بی ثمر می ماند و نمی تواند در این میدان حق طلبانه به پیروزی ظاهری نایل آید و به حقوق خویش دست یابد و آنها را از دست غاصبان و تجاوزکاران بیرون آورد؟

راستی راز این حرکت عظیم و تاریخی و شگرف فاطمه علیهاالسلام چیست؟

ص: ۴۱۳

اینها چراهایی است که ممکن است در این مورد در گستره مغزها و میدان اندیشه ها نقش بندد و طرح گردد؟

پاسخ این چراها

نخستین پاسخ این است که هدف واقعی گروه حاکم از مصادره ی دارایی دخت فرزانه ی پیامبر و منظور داشتن آن در بودجه دولت غاصب، این بود که بدینوسیله خاندان وحی و رسالت را از نظر اقتصادی و امکانات زندگی دچار ضعف و ناتوانی سازد. بر این اندیشه بود که یک جنگ اقتصادی شکننده ای را بر ضد امیر مومنان به راه اندازد. بر این پندار بود که امیر مومنان را از نظر اقتصادی دچار فقر و تهیدستی سازد تا مردم بر گرد او که خداوندگار ارزشهای والای معنوی و الهی بود، حلقه زنند و آن حضرت را از نظر اقتصادی و ارزشهای مادی نیز وزنه ای سنگین بشمار نیاید که در آن صورت با کنار هم قرار گرفتن ارزشهای معنوی و مادی، بی هیچ تردیدی دیگر برای آنان امکان قدرتمداری نبود.

این شیوه ی گروه حاکم در برابر امیر مومنان درست همان شیوه و سیاستی بود که منافقان عصر رسالت در برابر پیامبر بکار می گرفتند و می گفتند:

«لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا...» (۱) .

«به کسانی که کنار پیامبر گرد آمده اند چیزی هزینه نکنید تا از گرد او پراکنده شوند.»

۲- بعلاوه محصول سالانه زمینهای «فدک» اندک و ناچیز نبود بلکه درآمد و ثمره ی آن، یک قلم قابل توجهی بود تا جایی که «ابن ابی الحدید» بر این اندیشه است که درختان خرمای آن، بسان نخلستانهای کوفه در عصر او بوده است.

علامه مجلسی به نقل از «کشف المحجه» آورده است که:

ص: ۴۱۴

۱- ۲۵۰. سوره ۶۳، آیه ۷.

درآمد سالانه ی «فدک» چیزی حدود بیست و چهار هزار دینار بوده و در روایت دیگری ره آورد سالانه ی آن را تا هفتادهزار دینار نیز آورده اند که بنظر می رسد این اختلاف درآمد سالانه ی فدک، بخاطر اختلاف محصول در سالهای مختلف باشد و روشن می شود که با این حساب درآمد «فدک» و خود زمینهای آن یک قلم و رقم کارسازی بوده، از این رو چشم پوشی بی جهت از آن و وانهادنش به تاراجگران کار درستی نبوده است.

۳- افزون بر دو دلیل یاد شده برای مطالبه ی «فدک» از سوی بانوی بانوان، آن حضرت در ضمن مطالبه ی این حق مصادره شده ی خویش، در حقیقت در اندیشه ی مطالبه ی حقوق اساسی و الهی شوی گرانمایه اش امیر مومنان و در پی مطالبه ی خلافت و حکومت آن پیشوای راستین بود همان حکومت عادلانه و جهانشمولی که از جانب خدا به پدرش ارزانی شده و از سوی او به فرمان خدا به نام امیر فضیلت ها، رقم خورده بود.

در این مورد ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» خویش می نویسد:

من از استاد مدرسه ی «غربیه» بغداد «علی بن فارقی» پرسیدم که:

استاد بزرگوار! آیا فاطمه علیهاالسلام در مطالبه ی «فدک» راستگو بود؟

پاسخ داد: آری راست می گفت.

پرسیدم: پس چرا «ابوبکر» با اینکه دخت سرفراز پیامبر راستگو بود و به حق و عدالت حقوق خویش را مطالبه می کرد، «فدک» را به او بازنگردانید؟

استاد با اینکه دانشمندی وزین و باوقار بود و کمتر شوخی می کرد، خنده پرمعنایی کرد و سخن بسیار حکیمانه و ظریفی گفت سخن او این بود که؛

اگر «ابوبکر» آن روز در برابر ادعای فاطمه علیهاالسلام، حق مصادره شده ی او را به او بازمی گردانید بی تردید فردای آن روز می آمد و با صداقت و راستی و در پرتو آیات و روایات خلافت و حکومت را که از آن همسر گرانقدر او بود و با فشار و بازیهای سیاسی و زور به غارت رفته بود، آن را می خواست و «ابوبکر» هم ناگزیر از پذیرش سخن

درست «فاطمه» و کناره گیری از قدرت بود چرا که پیش از آن این واقعیت را پذیرفته بود که دخت گرانمایه پیامبر راستگو و درست اندیش است و جز براساس حق و عدالت سخن نمی گوید و راستی و درستی سخنانش نیاز به گواه و برهان ندارد.

۴- دلیل دیگر پافشاری فاطمه علیهاالسلام بر بازپس گرفتن حق خویش این بود که: حق را باید خواست و از پی آن رفت چرا که حق گرفتنی است و به خودی خود به صاحبش بازنمی گردد. از این رو هر کس ثروت و دارایی یا دیگر حقوق او غصب گردید بر اوست که آن را بجوید و بخواهد، گرچه بدان تمایل و نیازی نداشته باشد و روشن ست که حقجویی و حق طلبی و مطالبه ی حقوق با زهد و پارسایی واقعی و مورد نظر قرآن و عترت ناسازگار نیست. چرا که سکوت در برابر غصب حقوق، زیبنده نیست و ظالم پروری است.

۵- راز دیگر حق طلبی فاطمه علیهاالسلام این است که:

انسان گرچه ممکن است در زندگی خویش راه پارسایی و زهد را در پیش گیرد و نسبت به ارزشهای مادی دلبستگی چندانی نشان ندهد و بجای آنها در راه ارزشهای معنوی و سرای جاودانه اخروی تلاش کند اما با این وصف برای سامان بخشیدن به زندگی چند روزه ی دنیا و حفظ آبرو و شخصیت خویش و رسیدگی به نزدیکان و انفاق خداپسندانه نیازمند به ثروت و امکانات خویش است.

شما خواننده ی گرامی در صفحات گذشته ی همین کتاب مطالعه کردید که پیامبر بزرگ اسلام که براستی پارساترین و زاهدترین انسانها بود چگونه از ثروت سرشار «خدیجه» بزرگ بانوی عرب بهره ور گردید و همه ی آن را در راه پیشرفت دین خدا و هدفهای بلند آن در جهت رشد بندگان خدا بکار گرفت.

با این بیان زاهدترین و پارساترین انسانها برای پیشبرد اهداف مقدس و والای خویش نیاز به ثروت و امکانات دارند و یکی از راه های مطالبه ی «فدک» و دیگر حقوق غصب شده ی خاندان رسالت از سوی دخت سرفراز پیامبر به همین جهت بود.

ص: ۴۱۶

۶- راز دیگر پافشاری آن حضرت در بازگردانیدن «فدک» و حق غصب شده اش این بود که:

خرد و فرزانگی بر این واقعیت رهنمون است که انسان باید حقوق غصب شده ی خویشتن را از غاصب و تجاوزکار بخواهد چرا که این حق طلبی و پافشاری در احیای حقوق سرانجام یکی از این دو پیامد را خواهد داشت.

الف: یا انسان در پی گیری حقوق خویش به پیروزی ظاهری دست می یابد و به حق خویش می رسد، که به خواسته ی خود رسیده است.

ب: و یا در پیکار عادلانه و حق طلبانه ی خویش به ظاهر پیروز نشده و به حق خود نمی رسد اما موفق می شود مظلومیت خود را آشکار ساخته و ندای حق طلبانه و ستم ستیز خویش را به گوش جهان معاصر و یا عصرها و نسلها برساند.

در صورت دوم گرچه او به حق خویش دست نیافته، اما به پیروزی دیگری دست یافته است. چرا که با مبارزه ی فکری و اجتماعی و عقیدتی و فرهنگی خویش ماسک فریب و دروغ را از چهره ی کریه ظالمان و تجاوزکاران حق کشی کنار زده است که به دروغ و دجالگری مدعی شایستگی و درستکاری و اصلاحگری هستند و خود را نمونه دینداری و تقوا به خورد ساده دلان و تاریخ می دهند. و این گام بلندی در معرفی تبهکاران به عصرها و نسلها، و خدمتی به رشد و تعالی جامعه هاست.

۷- آرمانخواهان و صاحبان اندیشه و عقیده و هدف که به یک سلسله اصول پایبندند همواره از وسایل درست و گوناگونی برای جذب و جلب دلها بهره می جویند که از آن جمله، جذب دلها و قلبها بوسیله ی ثروت و امکانات مادی و نیز ارزشهای اخلاقی و انسانی و یا وعده های گوناگون و وسایل دیگری از اینگونه است اما برترین وسیله ی جذب افکار عمومی و جلب دلهای توده های گوناگون جامعه، دادخواهی، اظهار مظلومیت و نشان دادن چهره ظالم طرف مقابل است چرا که اندیشه ها و قلبها با هر ستمدیده ای احساس پیوند و همدردی نموده و بسوی او احساس مهر می کنند و از

بیدادگران هر که باشند، احساس بیزاری و نفرت می نمایند.

و این، شیوه ی موفق و پیروزمندانه ای برای تحقق بخشیدن به اهداف آرمانخواهان و صاحبان رسالت و تعهد است، برای کسانی که می خواهند با آگاهی بخشی به توده ها افکار و اندیشه ها را در جهت آرمانهای خویش دگرگون سازند و افکار عمومی را بسوی خود و هدفهای بلند خویش جلب نمایند.

اینها دلایل و انگیزه های هفتگانه ای بود که دخت سرفراز پیامبر را با اینکه سمبل زهد و تبلور پارسایی و نمونه ی معنویت و ارزشهای معنوی بود بسی مطالبه ی حقوق پایمال شده ی خویش از جمله «فدک» به حرکت درآورد و موجب شد که آن حضرت مبارزه ی منطقی و مسالمت آمیز و حق طلبانه اش در برابر خودکامگی و حق کشی را ادامه دهد.

یادآوری می گردد که در این مورد اسباب و انگیزه های دیگری نیز هست که ما به همین اندازه بسنده می کنیم.

تدابیر شایسته برای آغاز کار

آری بر این اساس بود که دخت فرزانه ی پیامبر بپاخاست و به منظور مطالبه ی حق خویش به مسجد پدرش روی آورد.

آن بانوی تاریخساز در این مرحله برای گفتگو و مناظره سرنوشت ساز خویش با «ابوبکر» به خانه ی او نرفت تا چنین وانمود کنند که گفت و شنودی میان او و رئیس حکومت غاصب رخ داده است بلکه:

۱- در آغاز کار، مسجد پیامبر را که آن روز مناسب ترین نقطه برای یک حرکت حق طلبانه و مرکز بزرگ اسلامی و جایگاه گردآمدن مردم مسلمان بود، برگزید.

۲- و نیز همانگونه که بهترین مکان را برگزیده بود از نظر زمان برای حضور در مسجد نیز مناسب ترین زمان را انتخاب کرد، زمانی که مسجد پیامبر آکنده ی از توده های مردم بود

ص: ۴۱۸

و مهاجر و انصار حضور داشتند.

۳- بانوی فرزانه ی اسلام به تنهایی بسوی مسجد حرکت نکرد بلکه تدبیری اندیشیده شد که گروهی از بانوان آگاه و برجسته به همراه او حرکت کردند و در حلقه ی آنان با شکوه و عظمت وصف ناپذیری که نشان از یک راهپیمایی بانوان داشت، بسوی مسجد روان شد.

۴- و دیگر اینکه پیش از ورود به مسجد، نقطه ای مناسب برای استقرار پاره ی وجود پیامبر و محبوب قلب او در نظر گرفته شد و پرده ای بگونه ای مشخص بدانجا نصب گردید تا آن حضرت که افتخار بانوان گیتی و سالار زنان آگاه و شایسته کرداری است که خود را از دید نامحرمان محفوظ می دارند، در آنجا بنشیند.

و این تدابیر در آغاز این مرحله از مبارزه روشنگرانه، براستی تدابیر مهم و نکات ظریف و دقیقی بود.

دانشمندترین بانوی جهان هستی

«ابوبکر» بناگزیر خود را برای شنیدن سخنان روشنگرانه ی سالار بانوان گیتی و دخت فرزانه ی فصیح ترین مرد عصرها و نسلها و دانشمندترین زن جهان هستی، آماده ساخت. و فاطمه علیهاالسلام سخنرانی یا خطبه ی منظم و دقیق و عمیق خود را که از هرگونه تزلزل و ناهماهنگی در گفتار، و از هرگونه مغالطه و بذله گویی و بدزبانی به دور و از آنچه با شخصیت پرشکوه و بلندمرتبه و بی همانندش سازگار نباشد پیراسته بود آغاز و با مهارت و توانمندی بی همانندی، آن را به پایان رسانید.

او خطبه ای نورافشان در مسجد پیامبر و در برابر انبوه امت و سردمداران حکومت ایراد فرمود که براستی معجزه ی جاودانه آن حضرت بشمار می رود و نشان خیره کننده و بهت آوری از بعد فرهنگی و معنوی و عقیدتی وصف ناپذیری است که بانوی بانوان از آن برخوردار و سرشار بود.

فصاحت و بلاغت، حلاوت بیان و دلنشینی منطق، توانمندی استدلال و متانت دلیل، ترتیب و تنظیم سخن و بکارگیری انواع استعاره ها و کنایه ها، فشار بر هدف و گوناگونی بحث ها و موضوعات، در سراسر سخنان شورانگیز و شعورآفرین فاطمه علیهاالسلام حقایقی است که قلم از وصف کامل آنها ناتوان است و باید از اندیشه ی پویا و هوشمندی خواننده یاری جست.

آن حضرت به سلاح دلیل روشن و برهان برنده و پرتوان و قانع کننده ای مسلح بود و مردم مسلمان نیز در مسجد پیامبر گرد آمده و همه در انتظار شنیدن سخنان او بودند و به امید نتیجه ی آن گفت و شنود حساس و آن مناظره سرنوشت ساز و بی همانندی که تا آن روز نظیری برایش نبود، بی صبرانه لحظه شماری می کردند.

فاطمه علیهاالسلام در جایگاهی که در پشت پرده برایش آماده شده بود قرار گرفت و گویی پس از رحلت غمبار پدر گرانمایه اش این نخستین بار بود که به مسجد او آمده بود. از این رو جای شگفت نداشت که امواج غم و اندوه کران تا کران قلب او را فراگیرد و به یاد او از ژرفای جان ناله ای جانسوز سردهد.

واقعیت این است که این قلم را توان ان نیست که جوهره ی آن ناله ی جانسوز و میزان اثرگذاری آن بر دلها و جانهای انبوه حاضران را ترسیم کند و روشن سازد که چگونه تنها یک ناله، آری فقط یک ناله ی جانسوز بی آنکه سخنی از پی آن باشد، آنگونه عواطف و احساسات مردم را برمی انگیزد و همه را به گریه وامی دارد و سیلاب اشکها را روان می سازد؟

من نمی دانم مفهوم و معنای این ناله ی جانکاه چه بود و چرا موجی از اشک. آه پدید آورد و مردم را به گریه انداخت؟

آیا براستی یک ناله ی جانسوز می تواند چشمها را گریان و سیلاب اشکها را از جام دیدگان فرو بارانده و دلها را بسوزاند؟

اینها رازها و معماهایی است که نگارنده از گشودن آنها احساس ناتوانی می کند، شاید دیگر بتوانند آنها را بگشایند و حل کنند!

ص: ۴۲۰

راویان و منابع این سند جاودانه

پیش از ترسیم خطبه ی پرمحتوا و بیانات ارزشمند بانوی نمونه ی اسلام زیبنده است روایت گران این خطبه پرشور و شعورآفرین و مدارک آن را از منابع شیعه و اهل سنت ترسیم نماییم تا از اهمیت بسیار آن از دیدگاه خاندان وحی و رسالت آگاه گردیم و دریابیم که این سخنرانی ارزشمند در حقیقت یک سند خدشه ناپذیر تاریخی و جاودانه ای است که از یکسو نشانگر حقانیت موضع خاندان وحی و رسالت و مظلومیت آنان است و از دگر سو فشار بی رحمانه و اذیت و آزار و خشونت و قساوتی را که برخی از مدعیان اسلام و مسلمانی به خاندان پیامبر روا داشته و بر آنان وارد آورده اند، همه را در چشم انداز حقجویان قرار می دهد.

نگارنده بر این باور نیست که بر همه ی منابع و مدارک این سخنرانی وصف ناپذیر و غنی دست یافته است بلکه بر این باور است که تنها برخی را که در دسترس او بوده و بر آنها رسیده است، همانها را آورده است.

برای نمونه:

۱- «سید مرتضی» متوفای ۴۳۶ در کتاب خویش «الشافی» این خطبه را طبق اسناد خویش از «عروه» به نقل از «عایشه» آورده است.

۲- «سید بن طاووس» در کتاب «طرائف» به سند خویش آن را از «زهری» و او نیز از «عایشه» روایت می کند.

۳- «شیخ صدوق» به اسناد خویش، آن را از دخت فرزانه ی امیر مومنان «زینب» روایت می نماید.

۴- و نیز به طریق دیگری طبق اسناد خویش از «زید» شهید فرزند حضرت سجاد علیه السلام و او نیز از عمه ی گرانمایه اش «زینب»، دخت شایسته ی امیر مومنان و او از مام گرانقدرش «فاطمه» آورده است.

ص: ۴۲۱

۵- و نیز به اسناد خویش آن را از «احمد بن محمد بن جابر» و او نیز از زینب دخت گرانمایه ی امیر مومنان روایت می کند.

۶- «ابن ابی الحدید» در شرح خود «بر نهج البلاغه» خطبه ی فاطمه را از کتاب «السقیفه» نوشته ی «احمد بن عبدالعزیز جوهری» به چهار طریق بدینصورت آورده است:

الف: نخست طبق اسناد خویش از ششمین امام نور حضرت صادق.

ب: به اسناد خویش از پنجمین امام نور حضرت باقر.

ج: به اسناد خویش از «عبدالله بن حسن بن حسن»

د: و دیگر از گروهی از مردان شایسته و آگاه خاندان وحی و رسالت که از دخت ارجمند فاطمه علیهاالسلام، «زینب» روایت کرده اند.

۷- «علی بن عیسی اربلی» در کتاب خویش «کشف الغمه» آن را از کتاب «السقیفه» جوهری آورده است.

۸- «مسعودی» در «مروج الذهب» خویش، خطبه ی بانوی بانوان را یادآوری می کند.

۹- «طبرسی» در کتاب خویش «الاحتجاج» آن را روایت می کند.

۱۰- و «احمد بن ابی طاهر» در «بلاغات النساء» و نیز دیگر محدثان و مورخان و دانشمندان شیعه و سنی... که برشمردن نام همه ی آنها ممکن نیست و بحث را طولانی می سازد.

با این بیان یکی از امور قطعی نزد مورخان و محدثان این است که این خطبه ی پرشور و آگاهی بخش از فاطمه علیهاالسلام است و در این مورد تردیدی نیست.

«ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه» به نقل از «سید مرتضی» آورده است که: «ابوعبدالله مرزبانی» از «علی بن هارون» و او نیز از «عبیدالله بن احمد» به نقل از پدرش آورده است که گفت:

من سخنان فاطمه علیهاالسلام، در برابر «ابوبکر» را که پس از مصادره ی «فدک» ایراد فرموده بود، برای «زیر شهید» خواندم و به او گفتم: سرورم! برخی از آنان می پندارند که این

خطبه ی شورانگیز و آگاهی بخش ساختگی است و از سخنان «ابی العیناء» که یکی از ادبا و دانشمندان عرب بود برگرفته شده است، چرا که از بلاغت و رسایی خاصی برخوردار است، نظر شما در این مورد چیست؟

او پاسخ داد: من خودم بزرگان خاندان ابوطالب را دیدم که این خطبه را از پدرانشان روایت نموده و به فرزندانشان می آموزند و پدرم از جدم روایت کرده و آن را به دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیهاالسلام می رساند و بزرگان و دانشمندان شیعه پیش از آنکه جد «ابی العیناء» از مادرش متولد شود، آن را مورد بحث و بررسی قرار داده اند.

«حسین بن علوان» از «عطیه عوفی» آورده است که او این سخن را از «عبدالله بن حسن بن حسن» که آن را از پدرش روایت می نمود، شنیده است که می گوید:

چگونه برخی این خطبه ی فاطمه علیهاالسلام را نمی پذیرند در صورتی که آنان سخنان عجیب تر از این را از «عایشه» روایت نموده اند که از لحظات مرگ پدرش «ابوبکر» آورده است و این انکارگران خطبه ی فاطمه، آنها را درست می پندارند. این نشانگر کینه و دشمنی آنان با خاندان وحی و رسالت است!

آری خواننده ی عزیز! این بود برخی از اسناد و مدارک خطبه ی تاریخی و روشنگرانه ی سالار بانوان گیتی که در دسترس ما بود، شاید دیگر محققان و دانشمندان به منابع بیشتری دست یابند.

اینک نکته ی دیگری را که بجاست یادآوری گردد، ترسیم می کنیم و پس از آن به یاری خدا و خواست او به اصل خطبه و شرح و تفسیر آن خواهیم پرداخت.

نکات اساسی و حساس خطبه

سالار بانوان فاطمه علیهاالسلام در سخنرانی آگاهی بخش و پرشور خویش از آغاز تا انجام، سبک جالب و شیوه ی وصف ناپذیری را انتخاب نمود که تنها به مطالبه ی حقوق غصب شده ی خویش بسنده نکرد بلکه از فرصت بدست آمده بهره گرفت تا چشمه ساران

معارف الهی را برای مردم مسلمان جاری سازد و زیباییها و برجستگیهای این آیین جاودانه ی آسمانی را برای آنان آشکار، و فلسفه ی قوانین و مقررات عادلانه آن را بیان کند. و آنگاه جو مسجد و موقعیت را برای بیان مطلوب و سخنان سرنوشت سازی که در نظر داشت آماده سازد.

نکات اساسی و فرازهای حساس سخنرانی تاریخی و جاودانه بانوی بانوان را می توان در موضوعات ذیل خلاصه کرد:

۱- ستایش شایسته ی خدا

۲- اصل توحید و توحیدگرایی

۳- نبوت و رسالت

۴- ترسیم دورنمایی از جاهلیت

۵- تلاشهای سازنده و برنامه های انسانساز پیامبر

۶- روی سخن با حاضران

۷- سخنی از شکوه و ویژگیهای قرآن

۸- بیان فلسفه قوانین و مقررات اسلام

۹- ورود به اصل بحث

۱۰- نگرشی به رویدادهای دوران رسالت

۱۱- ترسیم موقعیت ویژه ی امیر مومنان در رویدادهای عصر رسالت

۱۲- بیان دگرگونی نامطلوب در سیستم سیاسی و کودتا بر ضد خاندان وحی و رسالت

۱۳- تنها نهادن خاندان رسالت در برابر تجاوزکاران و دست کشیدن از یاری حق و عدالت

۱۴- طرح مسئله ی ارث از دیدگاه قرآن و سنت و سوال پیچ کردن رئیس دولت

۱۵- باران دلیل و برهان بر حقانیت خویش و تجاوزکاران طرف مقابل

ص: ۴۲۴

۱۶- سرزنش و نکوهش گروه «انصار»

۱۷- تحلیل پاسخ رئیس دولت غاصب

۱۸- پاسخگویی شایسته ی علمی و دینی به بافته های غلطانداز رئیس حکومت

۱۹- معذرت طلبی رئیس دولت

۲۰- روی سخن به حضار

۲۱- شکایت به پیامبر خدا

و اینک خطبه ی تاریخی و جاودانه ی آن حضرت را در چند بخش، با شرحی فشرده ترسیم خواهیم کرد.

ص: ۴۲۵

سخنان تاریخی و جاودانه ی آن حضرت

اشاره

خطبه ی جاودانه

نگرشی بر خطبه ی تاریخی فاطمه علیهاالسلام

پرتویی از فلسفه ی احکام

حقوق پایمال شده ی خویش را می طلبد

نگرشی بر زندگی اجتماعی عصر جاهلیت

سخن از دگرگونی نامطلوب

محاکمه ی سردمدار «سقیفه»

یاری خواهی از انصار

هشدار به مردم

پاسخ ابوبکر

اعتراف به برتری های امیر مومنان

پاسخ فاطمه علیهاالسلام

هماهنگی گفتار و رفتار پیامبر با قرآن

دفاع ابوبکر

فروریختن بنیاد باطل در برابر حق

اینک روی سخن با مردم

نکوهش و هشدار به حاضران

جسارت و اهانت به خاندان پیامبر

«ام سلمه» رئیس دولت غاصب را به شدت محکوم کرد

ص: ۴۲۶

خطبه ی جاودانه

اشاره

جناب «عبدالله بن حسن» به روایت از پدران گرانقدر خویش آورده است که:

هنگامی که «ابوبکر» دخت سرفراز پیامبر را از «فدک» بازداشت و حقوق او را مصادره نمود و این خبر به آن حضرت رسید، پوشش خویش را بر سرافکند و خود را با چادر پوشانید و در حلقه ی انبوهی از شاگردان و خدامتگزاران و بانوان هاشمی در حالی که از شدت عفاف و حجاب سراپا وقار و عظمت بود و دامان لباسش روی پایش کشیده می شد، بسوی مسجد پیامبر حرکت نمود.

او که در راه رفتن و در شکوه و وقار درست بسان پیامبر بود، به مسجد وارد شد در حالی که «ابوبکر» در میان گروهی از مهاجر و انصار و دیگر مسلمانان نشسته بود.

پس از ورود او به مسجد، در نقطه ای خاص پرده ای نصب گردید و آن حضرت در پشت پرده قرار گرفت و آنگاه بی آنکه لب به سخن گشاید ناله ای جانسوز از ژرفای جان برکشید، بگونه ای که همه ی مردم به گریه افتادند و مسجد، به لرزه درآمد. از پی آن، اندکی شکیبایی پیشه ساخت تا ناله ها رو به آرامش نهاد و صدای گریه و شیون مردم فروکش کرد، سپس سخن تاریخی خویش را با ستایش شایسته و بایسته ی خدای جهان آفرین و نثار درود بر پیامبر خدا، آغاز نمود.

مردم با شنیدن صدای جانبخش دخت فرزانه ی پیامبر دگرباره صدای گریه

ص: ۴۲۷

و فریادشان فضای مسجد را آکنده ساخت و بانوی بانوان پس از آرام شدن مردم، سخنان آگاهی بخش و شورانگیز و جاودانه ی خویش را اینگونه ادامه داد:

فقالت:علیهاالسلام:

الحمد الله ما انعم و له الشکر علی ما الهم و الثناء بما قدم، من عموم نعم ابتداها، و سبوغ آلاء اسداها، و تمام منن والاها!

جم عن الاحصاء عددها، و نای عن الجزاء امدها، و تفاوت عن الادراک ابدها، و ندبهم لاستزادتها بالشکر لاتصالها و استحمد الی الخلائق باجزالها، و ثنی بالندب الی امثالها.

و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، کلمه جعل الاخلاص تاویلها و ضمن القلوب موصولها، و انار فی التفکیر معقولها.

الممتنع من الابصار رویته، و من الالسن صفته، و من الاوهام کیفیته.

ابتدع الاشیاء لا من شی ء کان قلبها، و انشاها بلا احتذاء امثله امتثلها.

کونها بقدرته و ذراها بمشیته من غیر حاجه منه الی تکوینها، و لا فائده له فی تصویرها الا تثبیتا لحکمته، و تنبیها علی طاعته، و اظهارا لقدرته، و تعبد لبریته و اعزازا لدعوته ثم جعل الثواب علی طاعته و وضع العقاب علی معصیته، ذیاده لعباده من نقمته و حیاشه لهم الی جنته.

و اشهد ان ابی محمدا عبده و رسوله، اختاره و انتجبه قبل ان اجتبله، (و سماه قبل ان اجتبله) و اصطفاه قبل ان ابتعثه، اذ الخلائق بالغیب مکنونه و بستر الاهاویل مصونه، و بنهایه العدم مقرونه.

علما من الله تعالی بمائل (بمآل) الامور، و احاطه بحوادث الدهور، و معرفه بمواقع المقدور.

ابتعثه الله اتماما لامره و عزیمه علی امضاء حکمه و انفاذا لمقادیر حتمه.

ص: ۴۲۸

فرای الامم فرقا فی ادیانها، عکفا علی نیرانها، و عابده لاوثانها، منکره لله مع عرفانها.

فانار الله بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ظلمها، و کشف عن القلوب بهمها و جلی عن الابصار غممها.

و قام فی الناس بالهدایه و انقذهم من الغوایه و بصرهم من العمایه.

و هداهم الی الدین القویم و دعاهم لی الطریق المستقیم، ثم قبضه الله الیه قبض رافه و اختیار و رغبه و ایثار، فمحمد صلی الله علیه و آله و سلم عن (من) تعب هذه الدار فی راحه، قد حف بالملائکه الابرار، و رضوان الرب الغفار، و مجاوره الملک الجبار.

صلی الله علی ابی نبیه و امینه علی الوحی و صفیه و خیرته من الخلق و رضیه و السلام علیه و رحمهالله و برکاته.

خدا را بر نعمت های بی کرانش ستایش نموده و بر آنچه الهام فرمود سپاس می گذارم و بر مواهبی که پیشاپیش ارزانی داشت، می ستایم. بر نعمت های جهانشمولی که آفرینش آنها را آغاز فرمود و بر موهبت های گسترده ای که به ما عنایت کرد و نعمت های گرانی که پی در پی بر ما باراند.

نعمت هایی که شمارش آنها از شمار فراتر، و مرزهای آن از هر مزد و پاداشی پرشکوه تر و افزونتر، و آغاز و انجام آنها از قلمرو درک و دریافت ما فراتر است.

بر او که بندگان را به سپاس از نعمت ها فراخواند تا با سپاس آنها باز هم بر نعمتهایشان بطور بی دوام بیفزاید و با گستردن خوان نعمت بی کران خویش، ستایش مردم را متوجه خویش ساخته و با فراخوان بسوی این نعمتها، آنها را دو چندان گردانید.

و گواهی می دهم که جز خدای یکتا، خدایی نیست و همتا و همانند و شریکی ندارد. سخنی است که روح آن را اخلاص قرار داد و دلهای شیفتگان به حق را به آن گره زد

و مفهوم و آثار آن را در اندیشه ها پرتوافکن ساخت. خدایی که دیدنش با چشم ها نشاید و با این زبان، بیان وصف او نه ممکن، و درک ذات پاکش برای خردها، میسر نیست.

پدیده های هستی را بی آنکه پیش از آنها چیزی باشد، پدید آورد و بی آنکه الگو و مثال و نمونه و قالبی باشد، آنها را ابداع و ایجاد فرمود.

آنها را در پرتو قدرت وصف ناپذیر و اراده ی خویش آفرید، بی آنکه به آفرینش آنها نیازی داشته باشد، یا سوی از صورت بندی آنها به او بازگردد. جز اینکه می خواست حکمت خویش را از این راه آشکار سازد و مردم را به فرمانبرداری از خود هشیار گرداند. قدرت بی کرانش را از این راه به نمایش نهد و مردم را به بندگی و پرستش خویش رهنمون گردد و دعوت نجاتبخش پیام آورانش را عزت و قدرت بخشد.

آنگاه برای فرمانبرداری از خویش، پاداش شکوهباری مقرر کرد. و برای نافرمانی و عصیان در برابر خود، کیفری سهمگین قرار داد، تا بندگان را بدینوسیله از خشم و انتقام خود رهایی بخشد و بسوی بهشت پرطراوت و نعمت های بی شمارش سوق دهد.

و گواهی می دهم که پدرم محمد، بنده ی برگزیده و فرستاده ی اوست. پیش از آنکه او را برای نجات و هدایت مردم بفرستد برگزید و پیش از آنکه او را بیافریند برای این مقام والا نامزد ساخت، و پیش از اینکه او را برانگیزد به پیامبرش برگزید.

در آن هنگام که بندگان در جهان غیب پنهان و در پشت پرده های هراس آور نیستی پوشیده و به آخرین مرحله ی نیستی نزدیک بودند.

این بدان خاطر صورت گرفت که خداوند از آینده و فرجام کارها آگاه بود و به حوادث روزگار احاطه داشت و مقدرات را به خوبی می شناخت.

او پیامبر را برانگیخت تا فرمانش را کامل سازد و حکم خویش را اجراء و مقدرات خود را نفوذ بخشد.

پیامبرش پس از برانگیخته شدن، امتها را دید که آیین های پراکنده ای برگزیده اند. گروهی در برابر آتش کرنش می کنند و دسته ای بتهایی را که خود تراشیده اند،

می پرستند و با اینکه آفریدگار خویش را در پرتو فطرت خداگرایانه ی خویش شناخته اند، به ناروا او را انکار می کنند.

خدای پرمهر در پرتو نورافشانیهای محمد، تاریکی ها را برچید و روشن ساخت و ابرهای تیره و تار را از برابر اندیشه ها و دیدگان زدود.

او به منظور هدایت بشریت بپا خاست و آنان را از گمراهی رهایی بخشید و دیدگانشان را بینا ساخت و به آیین استوار، رهنمون گشت و به راه راست فراخواند.

سپس خدای پرمهر روح تابناك پیامبرش را با نهایت مهر و محبت و از سر رغبت و رافت بسوی خود برد. آری محمد از رنج این جهان آسود و اینک در میان فرشتگان و خشنودی پروردگار آمرزنده و در جوار قرب فرمانروای پرشکوه این جهان و آن جهان قرار دارد.

درود خدا بر پدرم، همو که پیام آور پروردگار، امانتدار وحی، برگزیده ی وی از میان همه، و مورد خشنودی او بود و سالم و رحمت و بخشایش خدا و برکاتش بر او باد.

نگرشی بر خطبه ی تاریخی فاطمه

«الحمدالله علی ما انعم»

«ستایش خدای جهان آفرین را بر نعمت های بی کرانی که ارزانی داشت.»

ستایش بخشنده نعمت، از دیدگاه دین و خرد و راه و رسم به رسمیت شناخته ی انسانها، لازم است و یک ارزش محسوب می شود از این رو خدای بخشنده ی انواع نعمت های ظاهری همچون: حیات و زندگی، صحت و سلامت و... شایسته ی ستایش است.

«و له الشکر علی ما الهم»

«و سپاس او را بر نعمت های گوناگون باطنی و درونی که الهام فرمود.»

نعمت هایی بسان نعمت دانش و شناخت و کشش هایی که به انسان و دیگر جانداران الهام گردید.»

الهام بسان تلقین به مفهوم افکنـدن واقعیتی در مزرعه ی دل و فکر و در حقیقت نوعی آموزش است. آموزشـی که کسـی نمی تواند از چگونگی آن آگاهی یابد.

«و الثناء بما قدم»

«و ستایشش باد بخاطر آنچه از انواع نعمت ها مقدم داشته است.»

خـدای بزرگ نعمت هایی همچون: بهشت پرطراوت و زیبا و نعمت های پرشـکوه آن و... دارد که آنها را برای سـرای آخرت مقرر کرده و نعمت هایی دارد که آنها را برای زندگی دنیوی انسانی ارزانی داشته، و اینها را بر نعمت های سرای آخرت مقدم ساخته است.

برخی از ویژگیهای این بخش از نعمت های خدا اینگونه ترسیم شده است:

«من عموم نعم ابتداها»

«از نعمت های جهانشمولی که آفرینش آنها را آغاز فرمود.»

نعمت های فراگیری چون: آب، خاک و آتش که آفریدگار هستی آفرینش آنها را آغاز کرد.

و نعمت حیات که پیش از آنها آفریده شد.

و نیز نعمت هـایی چون: جـاذبه ی زمین، فاصـله ی مقرر زمین بـا مـاه و خورشـید، و جوی که بر کره ی زمین احـاطه دارد و به طبقه ی «ازت» یا «نیتروژنی» نامیده شده است.

و نیز نعمت های ابتـدایی دیگری که انسان بـدانها آگاهی یافته و یا هنوز نشـناخته است و خداوند همه ی آنها را پیش از آنکه بشر درخور ارزانی شدن آنها باشد، همه را پدید آورده و آغاز فرموده است.

«و سبوغ آلاء اسداها»

«و نعمت های گسترده ای که آنها را ارزانی داشت»

نعمت هایی بسان نعمت اعضاء و جوارح، نعمت شعور و شناخت و دریافت که نعمت هایی همگانی هستند و به انسان و دیگر موجودات بصورت های گوناگونی ارزانی شده و هر پدیده ای به نوعی از آن بهره ور است.

«و تمام منن والاها»

«و نعمت های گرانی که پیاپی ارزانی داشته است.»

منظور از واژه ی «منت» در این فراز از فاطمه علیهاالسلام، نعمت گران و بخشش شکوهمند است نه منت نهادن، که در این آیه شریفه آمده است.

«و لا تمنن تستکثر» (۱) .

«و چیزی مده که بیش از آن چشم داشته باشی.»

و یا در این آیه شریفه که می فرماید:«لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی.» (۲) .

بخشش های خویشتن را با منت نهادن و آزار رسانیدن باطل نسازید.

و واژه ی «وآلاها» از موالات است که در اینجا به مفهموم بخشش پیاپی می باشد، چرا که نعمتهای خدا پیاپی و بهم پیوسته است.

«جم عن الاحصاء عددها.»

«نعمتهایی که شمارش آنها از شمارش فراتر است.»

چرا که هرچه بشمار آید نعمت های خدا آنقدر گسترده و بسیار است که از شمار فراتر است و هیچ کس را توان شمارش آنها نیست.

«و نای عن الجزاء امدها.»

«و مرزهای آن از هر مزد و پاداشی دورتر است.»

و هیچ انسان سپاسگزار و ستایشگری نمی تواند از عهده ی سپاس نعمت های خدا برآید.

۱- ۲۵۱. سوره ۲، آیه ۷۶.

۲- ۲۵۲. سوره ۲، آیه ۲۶۴.

«و تفاوت عن الادراک ابدها.»

«و آغاز و انجام آن نعمتها از قلمرو درک و دریافت فراتر است.»

«و ندبهم لا ستزادتها باشکر لا تصالها.»

و مردم را به سپاس از نعمتها فراخواند تا با سپاسگزاری آنان نعمت هایشان را بطور پیاپی و هماره افزون سازد.

«و استحمد الی الخلائق باجزالها.»

و با گستردن خوان نعمتهای بیکران خویش بندگان را به ستایش خود سوق داد.

«و ثنی بالندب الی امثالها.»

همانسان که به کارهایی که انسان با انجام آنها موجب اجر و پاداش می گردد و مردم را فراخواند.

«و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له.»

و گواهی می دهم که خدایی جز یکتا خدای هستی که شریک و همتایی ندارد، نیست.

«کلمه جعل الاخلاص تاویلها.»

کلمه ی شکوهمندی که اخلاص را تاویل آن قرار داد.

منظور از این تعبیر این است که کلمه ی «لا اله الا الله» معنا و مفهوم آن به اخلاص برمی گردد.

همانگونه که امیر مومنان می فرماید:

کمال و اوج توحیدگرایی اخلاص به بارگاه اوست و کمال اخلاص نفی صفات از وجود بی همانند او می باشد. به همین جهت گفته شده است که منظور از اخلاص واقعی این است که خدای توانا را از نقایصی همانند جسم بودن و عرض بودن و دیگر نقصها منزه بدانیم و کمال اخلاص او، نفی صفات زاید بر ذات از اوست، چرا که هر پدیده ای را صفاتی است و این صفات غیر ذات اوست، از این رو انسان غیر از دانش

خویش است و دانش او غیر از خود انسان، اما خداوند دانشش همچون دیگر صفات او عین ذات پاکش می باشد که در این مورد دانشمندان در کتابهای عقیدتی و کلامی بحثهای گسترده ای دارند.

«و ضمن القلوب موصولها.»

و دلها را با معنای توحید و اخلاص در توحیدگرایی همراه و همگام ساخت.

این بدان معناست که خداوند قلبها را با معنای کلمه ی «لا اله الا الله» همراه ساخت و دلها را بر این فطرت توحیدگرایی و یکتاپرستی همگام نمود و این همان معنای توحید فطری است که آفریدگار انسان در قرآن شریف بدان تصریح می کند و می فرماید:

«فطره الله التی فطر الناس علیها...» (۱) .

واژه ی فطرت به معنای عقیده و آیین است و در اینجا منظور از آن اسلام گرایی و یکتاپرستی می باشد، همان واقعیتی است که انسانها براساس آن و به خاطر آن آفریده شده اند و پیام آیه ی شریفه این است که خداوند انسانها را به گونه ای پدید آورده و به گونه ای ترکیب و طراحی فرموده است که بخودی خود بر این اصل اساسی راهگشاست که آنان پدید آورنده ای توانا و دانا و زنده و پاینده و یکتایی دارند، آفریدگاری که به هیچ پدیده ای شبیه نیست و هیچ پدیده ای نیز به او شباهت ندارد.

«و انار فی الفکر معقولها.»

و معنای توحید را که انسان پس از اندیشه به آن می رسد، روشن ساخت.

منظور از معنای «کلمه»، توحید است و بیانگر توحید نظری می باشد.

در سطور گذشته در مورد توحید فطری بحث شد و مفهوم توحید نظری عبارت از تفکر در دلایل و براهین روشن و نگرش اندیشمندانه در نشانه های وجود و قدرت آفریدگار جهان، در کران تا کران هستی و دنیای شگفت انگیز وجود انسان است.

۱- ۲۵۳. سوره ۳۰، آیه ۳۰.

«الممتنع من الابصار رویته.»

«خدایی که چشم ها را توان دیدن او نیست.»

چرا که خدا نه جسم است و نه جوهر و عرض، و چشم انسان تنها می تواند اجسام و اعراض را بنگرد و دریابد و روشن است که اعراض اموری، بسان رنگ و طول و عرض و نظایر اینهاست که بر جسم عارض می گردد و از خواص جسم است و بدان جهت که دیدن با چشم جز با انعکاس صورت جسم مورد نظر در عدسی چشم یا اتصال شعاع چشم به پدیده مورد نظر تحقق نمی یابد و آفریدگار هستی نیز جسم نیست از این رو در چشم انعکاس نمی یابد و به همبن دلیل امکان ندارد که دیدگان او را درک کنند و نیز هیچ موجودی امکان آن را نخواهد یافت که خدای هستی را ببیند همانگونه که خود در قرآن شریف می فرماید:

«لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر.» (۱) .

دیدگان او را درنمی یابند اما او دیدگان را درمی یابد و او لطیف و آگاه است.

روشن است که این نفی امکان رویت، اختصاص به رویت ندارد بلکه تمامی حواس ظاهری همچون: حس بویایی، چشایی، شنوایی و بساوایی نیز توان درک و دریافت او را ندارند.

و بسی جای تاسف است که برخی از گروه های مسلمان بر این پندارند که خدا دارای جسم است و این پندار تباه خویش را بوسیله ی دستگاه های فرستنده با صدای بلند اعلان می کنند و به صراحت فریاد می کشند که خدا سوار بر درازگوشی به آسمان دنیا فرود می آید! و این پندار خرافی از فرقه ای که اصول و پایه ها و شاخ و برگ دین و آیین خویش را بر روی شانه های مردی دروغ پرداز و فریبکار بنیاد نهاده اند، مطلب دور از انتظاری نیست. عنصر بی پروایی که روایت می تراشد و آن را به پیامبر و دیگران

۱- ۲۵۴. سوره ۶، آیه ۱۰۳.

نسبت می دهد تا آنجایی که درباره ی او آمده است که:

«عمر» او را تازیانه زد و وی را بخاطر دروغسازی و دروغپردازی و روایت تراشی بسیارش از نقل روایت بازداشت.

نگارنده خود از رادیو و از زبان برخی مدعیان دانش شنیدم که می گفت:

پیامبر در شب سیر آسمانی اش پروردگار خویش را با چشم خود نظاره کرد!

شگفتا از این کفر و الحاد!

و عجبا از این زندقه و نادانی!

قرآن شریف می فرماید:

«لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر.»

«چشمها او را نمی بینند اما این گروه نادان می گویند چشمها او را می بینند! آیات خدا و سخنان او را از هیچ سو باطل و ناروا در آن راه ندارد رها می سازند و بافته های خرافی عنصری را می گیرند که اگر نگویی دروغساز و دروغ پرداز است باید پذیرفت که فرد نادانی است که هم اشتباه می کند و هم به حق راه می یابد.

براستی اگر برخی از مسلمانان در قلمرو توحید که از اصول و پایه های دین خداست اینگونه دچار آفت جهل و نادانی گردند و یا از دریافت درست آن منحرف شوند، باید پرسید که اینان در قلمرو نبوت و رسالت، امامت و معاد، چگونه خواهند بود؟

و نیز باید اندیشید که در قلمرو فروع دین و فقه و مقررات دینی و دیگر موضوعات اسلامی و شرعی، چگونه می اندیشند؟

«و من الالسن صفته.»

«و زبانها را توان وصف آریدگار توانای هستی نیست.»

این فراز نشانگر آن است که زبانها نمی توانند آنگونه که شایسته است خدای را وصف کنند، همانگونه که چشمها او را نمی بینند.

چگونه انسان می تواند واقعیتی را که ندیده و به آن احاطه نیافته است آن را به وصف کشد؟

امیرمومنان می فرماید:

«لیس لصفته حد محدود و لا نعت موجود.» (۱) .

صفات و ویژگیهای خدا حد و مرز ندارد و نامحدود است چرا که صفاتش عین ذات اوست و همانگونه که دریافت و درک ذات اقدسش ممکن نیست، صفات او را نیز نمی توان درک کرد.

«و من الاوهام کیفیته.»

«و نیز نیروی وهم و قدرت پندار و اندیشه ی انسان نمی تواند به چگونگی ذات خدا دست یابد و آن را درک کند.»

چرا که خدا برای انسان نیروهایی آفرید که از آنها به حواس چندگانه باطنی نام می برند و آنها عبارتند از: نیروی ذاکره، حافظه، مفکره، واهمه و حس مشترک.

نیروی «واهمه» نیروی است که انسان بدان مجهز است و به وسیله ی آن پدیده های جزئی را درک می کند.

انسان بوسیله ی نیروی «واهمه» می تواند زن زیباچهره و کاخ سر به آسمان کشیده یا بوستان سرسبز و پرطروات و یا پدیده ای همانند آن را در صفحه ی ذهن و سازمان وجود خویش تصور کند و روشن است که هر آنچه را انسان تصور یا توهم نماید، پدیده و مخلوقی بیش نخواهد بود، اما انسان با این نیروی «واهمه» هرگز نمی تواند پدیدآورنده ی هستی را آنگونه که هست در صفحه ی ذهن خویش تصور نماید و دریابد که ذات اقدس او چگونه است؟ چرا که خدا فراتر و برتر از هر تصور و توهم و چگونگی و پندار است و تصور چگونگی در ذات مقدس او راه ندارد.

«ابتدع الاشیاء لا من شی ء کان قبلها.»

«پدیده های آفرینش را بی آنکه ماده ای از پیش باشد پدید آورد.»

۱- ۲۵۵. نهج البلاغه، خ ۱.

به عبارت دیگر آنها را بی آنکه موجود باشند آفرید.

مادیگرایان می گویند: اصل همه ی اشیاء و پدیده ها ماده است و امکان ندارد پدیده ای بدون وجود ماده پدیدار گردد.

اگر از آنـان سوال شود بـا این بیـان خود ماده از چه و از کجا پدیـد آمـد و چه قـدرتی آن را پدیـدار ساخت؟ آنگاه است که پاسخی جز سکوت ندارند و نمی توانند جواب قانع کننده ای ارائه دهند. چرا که اگر بگویند ماده از غیر ماده سرچشمه گرفته و پدیـد آمده است به آنان خواهیم گفت چه مانعی خواهد داشت اگر پدیده های دیگر نیز از قدرتی جز ماده سرچشـمه گرفته و از آن قـدرت بی کران پدید آمده باشـند؟ و اگر پاسخ دهند که ماده از ماده ی دیگری پدید آمده است، از آنان می پرسیم که: آن مـاده ی دیگر، از چه و از کجـا و چگونه پدیـد آمـده است؟ و همینگونه در مـاه هـای دیگر، این سوال ما از آنان باقی است...

از این رو ایمان به این حقیقت که خداوند پدیده های گوناگون جهان هستی را از عدم به وجود آورده است، دیدگاهی بهتر و برتر و سالم تر از دیگر دیدگاه هاست. «و انشاها بلا احتذاء امثله امتثلها.»

«و آن پدیده ها را بی آنکه از نمونه ی نمونه برداری یا از کسی پیروی کند، پدید آورد.»

به عبـارت دیگر خداونـد پدیـده هـا را بی آنکه در تصور و ویژگیهای آنها از دیگری نمونه و الگو بگیرد، همه را پدیـد آورد. شما خواننـده ی عزیز به پدیـده های صـنعتی و اختراعات جدیـد نظاره کن، خواهی دیـد که مخترعان آنها از دیگر پدیده ها و مخترعان الهام یا الگو گرفته اند.

برای نمونه، مخترعان هواپیما هنگامی که به پرنده ها و پرواز آنها نگریسـتند و دریافتند که آنها به هنگامه ی پرواز پاهای خود را به شـکمشان می چسبانند و به هنگـامه ی فرود بـاز می کننـد و آزاد می سازنـد.. به سـاختن هواپیما و انـدیشه پرواز در اوج آسمانها افتادند.

و مخترعان زیر دریایی ها، هنگامی که ماهیان دریا را دیدند که هرگاه بخواهند به اعماق آبها فرومی روند و هرگاه نخواهند بر سطح آب می مانند و شنا می کنند، به اندیشه ی ساختن زیردریایی افتادند.

و همینگونه پیشرفت صنعت و دگرگونی در صنایع و کارخانجات را اگر به دقت مورد بررسی قرار دهیم، همه بر اساس نمونه گیری و اقتباس به دیگری یا دیگر پدیده هاست.

اما آفریدگار توانای هستی در آفرینش جهان و پدید آوردن پدیده های گوناگون از هیچ ماده و نمونه و پدیده ای الگو نگرفته و پیروی نکرده است.

«کونها بقدرته.»

«آفریدگار هستی پدیده ها را در پرتو قدرت کامل خویش پدید آورد.»

در آفرینش موجودات نه کسی با او مشارکت و معاونت داشت و نه ابزار و آلات و ادواتی را بکار گرفت. بلکه با قدرت بی کران خویش جهان هستی را با همه ی پدیده هایش آفرید.»

«و ذارها بمشیته.»

«و آنها را به خواست و اراده ی خویش آفرید.»

این فراز بیانگر این واقعیت است که خداوند پدیده ها را چه از نظر شکل و ظاهر و چه از نظر چگونگی و باطن و چه از نظر شمار و دیگر خصوصیات، همه را به اراده و خواست خویش و بدون ذره ای فشار و اکراه و اجبار از سویی، آفریده است. در پرتو همان اراده ای که هرگاه اراده نماید و به پدیده ای فرمان دهد که باش، بی درنگ، پدیدار می گردد.

«من غیر حاجه منه الی تکوینها.»

«بی آنکه نیازی به پدید آوردن موجودات و آفرینش آنها داشته باشد، آنها را آفرید.»

آری آفریدگار هستی نه نیازی بدانها داشت تا تنهایی خویش را با انس با آنها برطرف

سازد، و نه نیازی به یاری آنها داشت. چرا که او به مفهوم کامل و جامع کلمه، کامل است و نیاز در ذات والای او راه ندارد.

«و لا فائده له فی تصویرها.»

«و برای او سود و بهره ای در صورت بخشیدن به آنها نیست.»

و هنگامی که نیاز به سودرسانی را در آفرینش پدیده ها نسبت به آفریدگارشان نفی کردیم، شایسته است که فلسفه ی آفرینش آنها را دریابیم چرا که هیچ کاری آن هم از آفریدگار فرزانه و حکیم بدون دلیل نخواهد بود و او از بیهوده کاری و بی هدفی منزه و پاک است.

«الا تثبیتا لحکمته...»

«جز نشانگری و بیان فرزانگی و حکمت خدا در آفرینش هستی...»

این فراز نشانگر آن است که هدف از پدید آوردن پدیده و آفرینش آنها نمایش آشکار حکمت الهی است و خدا آن حکمت بالغه ای را که پدید آوردن پدیده ها و آفرینش جهان هستی را اقتضا می کرد خود می داند، و شاید یکی از آن حکمتها و رازها این است که او را بشناسد.

«و تنبیها علی طاعته.»

و آگاه ساختن آنان به فرمانبرداری در برابر دستوراتش.

به این معنا که خداوند آنها را آفرید تا فرمان خویش را آشکار ساخته و آنها را بر لزوم و وجوب فرمانبرداری از آفریدگار هستی آگاهی بخشد. چرا که خود در قرآن می فرماید:

«و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون.» (۱) .

«و ما پریان و آدمیان را جز برای پرستش نیافریدیم.»

روشن است که فرمانبرداری از خدا و پرستش حقیقی او تنها پس از شناخت او

۱- ۲۵۶. سوره ۵۱، آیه ۵۶.

ممکن می شود و پرستش بدون شناخت و آگاهی ارزش و بهایی ندارد. همچنانکه شناخت بدون پرستش و فرمانبرداری از خدا.

«و اظهارا لقدرته.»

«و برای اینکه اقتدار خویش را آشکار سازد.»

روشن است که قدرت آفریدگار هستی پیش از آفریدگار جهان هستی نیز موجود بوده است اما او اراده کرد تا با آفرینش پدیده ها پرتویی از آن را به نمایش نهد. به همین جهت جماد و نبات، و حیوان و انسان را آفرید و در هر کدام از اینها نشانه هایی روشن از قدرت بی همانند خویش را به ودیعت نهاد.

ستارگان و کهکشانها و افلاک و آسمانها را پدید آورد تا پرتو دیگری از قدرت خویش را نشان دهد و نیز گلبولهای قرمز و سفید خون را آفرید و مورچه این حشره ی شگرف را پدید آورد و برای آن اعضاء و اجزاء قرار داد و نیز دیگر پدیده ها و موجودات گوناگون و شگفت انگیز جهان هستی را...

کوتاه سخن اینکه در هر پدیده ای از پدیده های جهان هستی قدرت و دانش و توان بیکران و بی همانند خدا در ابداع و ابتکار در آفرینش پدیده ها، جلوه گر است. «و تعبدا لبریته و اعزازا لدعوته.»

و مردم را در برابر دستورات انسانساز خویش فرمانبردار سازد و دعوت و فراخوان خویش به حیات شرافتمندانه را بوسیله ی نعمتها، عزت و قوت بخشد.

آری خدای توانا پدیده ها را پدید آورد تا در برابر دستوراتش فرمانبردار گردند و از ضد ارزشهایی که او نشان می دهد دوری گزینند و او را بپرستند چرا که پرستش، عبارت از سر فرود آوردن در برابر خدا و فرمانبرداری اوست.

و نیز پدیده های رنگارنگ خلقت را آفرید تا دلایل و برهانهایی را که پیامبران و دیگر فراخوانان بسوی توحید و عدالت و بندگی خدا در دعوت خویش بدانها استدلال می کنند قوی و شکست ناپذیر و قانع کننده باشد.

ص: ۴۴۲

«ثم جعل الثواب علی طاعته و وضع العقاب علی معصیته.»

و آنگاه برای فرمانبرداری از خویش برای مردم پاداش مقرر فرمود و بر نافرمانی خویش کیفر.

چرا که انسان هر کاری را بر اساس یکی از این دو انگیزه و محرک انجام می دهد. یا بر اساس جلب منافع و تمایل به کسب سود و بدست آوردن ثمره ی کار خویش، و یا بخاطر ترس از خطرات و ناملایمات زندگی و به انگیزه ی دفع آنها.

بر این اساس است که انسان بمنظور بدست آوردن سود و رفع نیاز و ترس از فقر و تهی دستی، دست به تجاوز می زند، و دانش پژوه بخاطر کسب دانش و بینش و فرهنگ و استخدام شدن، و به منظور فرار از آفت جهل و نادانی که مانع ترقی و صعود او به مدارج کمال است، درس می خواند.

آری واقعیت این است که انسان تنها به انگیزه ی بدست آوردن پاداش مادی و معنوی، و یا بخاطر ترس از کیفر و عذاب است که مطیع و فرمانبردار می گردد و به همین دلیل هم خدای جهان آفرین برای پرستش و فرمانبرداری شایسته و بایسته ی خویش از سوی انسانها برای آنان پاداش و قدرشناسی و احترام مقرر فرموده است. همانگونه که برای عصیان و نافرمانی خویش و زیر پا نهادن مقررات آسمانی خود کیفر عادلانه در نظر گرفته است. اما چرا چنین کرد؟

«ذیاده لعباده من نقمته و حیاشه لهم الی جنته.»

خدا برای عملکرد بندگان پاداش و کیفر مقرر ساخت تا بندگانش را از گناه باز دارد و آنان را بسوی کارهایی که انسان را درخور بهشت می سازد سوق دهد.

اما چرا برای عملکرد شایسته و ناشایسته بندگان پاداش و کیفر عادلانه و هدفدار مقرر فرمود؟

برای اینکه بندگان خویش را از انجام کارهای ناپسندی که کیفر او را در پی دارد باز دارد و آنان را بسوی کارهای شایسته ای که بهشت و خشنودی او را از پی دارد بکشاند.

ص: ۴۴۳

«و اشهد ان محمدا عبده و رسوله.»

«و گواهی می دهم که پدرم بنده و فرستاده ی اوست.»

دخت فرزانه ی پیامبر پس از بحث رسا و جالبی پیرامون توحید و توحیدگرایی به دو اصل اساسی دین، توحید و رسالت گواهی داد و آنگاه به بحث نبوت و آنچه در مدار آن مطرح است، پرداخت:

۱- نخست بندگی شایسته و بایسته پدر گرانقدرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ترسیم کرد. همان بندگی کامل که نهایت خضوع در برابر خدا و فرمانبرداری همه جانبه آن حضرت از پروردگار خویش است و منزلت والایی است که انسان در پرتو خواست و تلاش گسترده ی خویش بدان مفتخر می گردد با اینکه رسالت نعمت گران و مقام والایی است که برای پیامبر بی آنکه خود در راه آن تلاش کند، ارزانی می گردد.

۲- آنگاه بانوی بانوان به رسالت پدرش پیامبر خدا اشاره کرد و روشن ساخت که آن حضرت پیامبری است که از جانب خدا بسوی بندگانش با آیینی آسمانی فرستاده شده است.

آری دومین ویژگی پیامبر در سخن تاریخی فاطمه علیهاالسلام مقام والای رسالت اوست گرچه واژه ی مقدس و ارجدار «رسالت» در روزگار ما بسیار بر سر زبانهاست و در هر حق و باطل و یا هر اندیشه ی درست یا بیمار گونه ای بکار می رود.

«اختاره و انتجبه قبل ان ارسله.»

خدا او را پیش از فرستادنش بسوی مردم برگزید.

همانگونه که از میان انبوه انسانها فرد شایسته و کامل و ممتازی را برمی گزینیم، خدای جهان آفرین نیز پیامبر خویش را از میان جهانیان برگزید، و نیز همانطور که ما از میان صدها میوه ی همانند و همرنگ، یک میوه را پس از روشن شدن امتیازات بسیار آن از نظر وزن، رنگ، مزه، رسیده بودن آن و...، آن را بر دیگر میوه ها، برمی گزینم، آفریدگار هستی نیز محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیش از آنکه به رسالت برانگیزد از میان همه ی بندگانش

برگزیـد و این بـدان مفهوم است که آن حضـرت پیش از ورود به میـدان عمـل و جهاد و تلاش در راه حق و عـدالت و دعوت مردم بسوی خـدا، شایسـتگی و برازندگی اش برای این منصب خطیر و مقام پرشـکوه، در بارگاه خدا قطعی و مشـخص بوده و نیـازی به اصل جهانشـمول آزمایش و امتحان نیز نبوده است، تا مواهب و اسـتعدادها و توانمنـدی های پیامبر برای پـذیرش این مسوولیت عظیم شکوفا گردد چرا که خدا از کفایت و لیاقت بسیار او برای بدوش کشیدن بار سنگسن رسالت آگاه بود و او را شایسته ارزانی شدن این نعمت گران می دانست.

«و سماه قبل ان اجتبله.»

«پیش از اینکه پدید آورد نامگذاری کرد.»

این فراز نشانگر این واقعیت است که خداونـد پیش از آنکه پیامبر را بیافریند به نام «محمد» نامگذاری فرمود، بسان نامزدی که در مورد او گفته می شود. برای فرد مشخصی نامزد شده و مقرر گردیده است.

بـا این بیان «با توجه به اینکه در مثال مناقشه نیست» خـدای جهان آفرین در علم خویش مقرر فرموده بود که «محمـد» پیام آور برگزیده ی او گردد و یا اینکه نام آن حضرت را پیش از آفریدن او برای پیام آورانش بیان فرموده است.

«و اصطفاه قبل ان ابتعثه.»

«و او را پیش از آنکه به رسالت برانگیزد، برگزید.»

«اذا الخلائق بالغیب مکنونه.»

خـدا پیامبر را هنگامی برگزیـد و نامگـذاری کرد و آفریـد که هنوز انسانها آفریده نشده بودند و در پرده ی غیبت نهان و نهفته بودند.

به عبـارت دیگر در عـالم غیب خـدا موجـود بودنـد امـا در خـارج و به گـونه ای که بتـوان آنهـا را درک کرد وجـود خـارجی نداشتند.

«و بستر الاهاویل مصنونه.»

و آنگاه که انسانها هنوز در پوشش پرده ی وحشت قرار داشتند.

این فراز تفسیر فراز پیش است و واژه ی «اهاویل» جمع «اهوال» است و آن هم جمع «هول» و به معنای ترس و کار مهم و سخت است و منظور از آن، وحشت تاریکیهای غیب می باشد.

«و بنهایه العدم مقرونه.»

«و به نهایت و مرز عدم نزدیک بودند.»

نهایت یک چیز، مرز و پایان آن پدیده است و منظور این است که انسانها از مرحله ی وجود دور و در مرحله ی عدم بودند.

«علما من الله تعالی بمائل الامور.»

(آری خدا پیامبر را از همان هنگام به رسالت برگزید...) چرا که از فرجام کار و سرانجام امور آگاه بود.

او پایان کار انسانها، فرجام حال و شئون آنان را می داند و از عواقب رسالت پیامبر و نیز از موهبت ها و کفایت و لیاقت او برای بدوش کشیدن بار گران رسالت بخاطر آراستگی آن حضرت به ارزشهای والای اخلاقی و ویژگیهای زیبای انسانی همواره آگاه است. به همین جهت او را از همان زمان به رسالت برگزید.

روایات فراوانی از خود پیامبر گرامی رسیده است که فرمود:

ان اول ما خلق الله نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم

«نخستین چیزی که خدا آفرید نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود.»

و نیز فرمود: ان الله خلق نوری و نور علی قبل ان یخلق آدم...

خدا نور من و علی را دوازده یا بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم، یا پیش از آفرینش آسمانها و زمین، آفرید.

و نیز روایاتی از اینگونه، که در کتابهای معتبر شیعه و سنی موجود است.

«واحاطه بحوادث الدهور.»

«و نیز بدان جهت که به تمام حوادث و رخدادهایی که در طول عصرها و روزگاران رخ می داد احاطه داشت.»

«و معرفه بمواقع المقدور.»

«... و بدان خاطر که موقعیت های زمانها و مکانها و نیز مصالح امور و شئون را که همه تحت فرمان او هستند می دانست.»

ابتعثه الله اتماما لامره

«خدا پیامبر را فرمان بعثت داد تا هدف از آفرینش را به اتمام رساند.»

و شاید منظور در این فراز از سخن، پایان یافتن رشته ی رسالت و نبوت با برانگیخته شدن پیامبر و فرود قرآن باشد.

«و عزیمه علی امضاء حکمه.»

و تا فرمان و خواست خویش را در مورد آفریدگان خود، بطور قطعی تنفیذ نماید.

«و انفاذا لمقادیر حتمه.»

«و سرنوشت های قطعی و غیر قابل تغییر و تبدیل خویش در مورد مخلوق را، جامه ی عمل پوشاند.»

و آنگاه دخت سرفراز پیامبر به ترسیم انحطاط حیات دینی و گسیختگی عقیدتی پیش از بعثت پیامبر پرداخت و فرمود:

«فرای الامم فرقا فی ادیانها.»

«آنگاه پیامبر خدا امتها را نگریست که به آیین های گوناگون گراییده اند.»

و گروه های رنگارنگی چون: یهود، نصاری، مجوس، صابئی، و ملحد و زندیق و کافر بوجود آمده است.

«عکفا علی نیرانها.»

«و بر پرستش آتش و مراقبت آن کمر بسته اند.»

در اینجا منظور فرقه ی آتش پرست است که آتش را تا مرز پرستش تقدیس می کردند

ص: ۴۴۷

و آتشکده ها می ساختند و مراقب آنها بودند تا شعله های آن به خاموشی نگراید. «عابده لا وثانها.»

«و بتهای دست ساز خویش را پرستشگرند.»

واژه ی «اوثان» جمع «وثن» به مفهوم بت می باشد. در جاهلیت بتها را از سنگ یا چوب و دیگر چیزها می تراشیدند و می ساختند و در پرستشگاه ها به منظور پرستش قرار می دادند و آنگاه در برابر همان بتهای دست ساز خویش کرنش می کردند.

«منکره لله مع عرفانها.»

و یکتا خدای هستی را با اینکه در پرتو فطرت خداگرایی می شناختند به ناروا انکار نموده، خود را به ناشناسی می زدند.»

همانگونه که خدا در قرآن شریف در این مورد می فرماید:

«یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها.» (۱) .

آنان از دیدگاه فطرت و خرد و وجدان خویش نعمتهای خدا و پدیدآورنده ی آنها را می شناسد اما دانسته انکار می کنند. چرا که می دانستند که هر پدیده ای، پدید آرنده ای دارد و می دانستند که پدیده های هستی همه و همه آفریده شده اند و کسی نبود که مدعی آفریدن ماه و خورشید و آسمان و زمین باشد، از این رو بناگزیر باید می پذیرفتند که جهان هستی را آفریدگاری دانا و تواناست.

«فانار الله بمحمد ظلمها.»

«از این رو خدا به برکت محمد و بوسیله ی او تاریکیهای کفر و شرک و جهل و جنایت را که بر همه جا سایه گسترده بود، نورباران ساخت.»

آری دلایل و براهین روشنگری که پیامبر بر آنان می باراند، همه ی آنچه را که آتش پرستی و مبانی شرک و بت پرستی را شکل می داد درهم می نوردید. آن حضرت

۱- ۲۵۷. سوره ۱۶، آیه ۸۵.

همه ی انـدیشه های گمراهگرانه وعقاید سـست و تباه کننده را از صـفحه ی روزگار پاک نساخت، اما بروشـنی ثابت کرد که اسـلام و قرآن بر حق و نجات بخشند و جز آنها هرچه هست باطل و بی اساس است پس باید از شرک و خرافات گسست و به وحی و رسالت و توحید و توحیدگرایی روی آورد.

«و کشف عن القلوب بهمها.»

و مسائل پرابهام و ناشـناخته ی دلها و قلبها، همچون توحیدگرایی و ایمان به معاد و حشـر و نشر را آشکار ساخت و زنگارها را زدود. چرا که اینهـا از مسائل و امور ناشـناخته و پیچیـده ی مردم بود و به برکت وجود گرانمایه ی پیامبر و وحی الهی، همه ی اینها گشوده و حل شد.

«و جلی عن الابصار غممها.»

«و تاریکیهای پرابهامی که دیدگان را می پوشانید، همه را کنار زد.»

منظور از تاریکی در اینجا، انحرافات عقیـدتی است که بسان پرده ی تاری دیدگان را پوشانده بود، به گونه ای که مردم عصر جاهلیت توان دریافت حقایق را در خود نمی دیدند.

«و قام فی الناس بالهدایه.»

«پیامبر به منظور ارشاد و هدایت مردم بپاخاست.»

و نشانه های راهنمای بسوی حق و حقیقت و توحید و رسالت و معاد و زندگی پس از مرگ را، سر راه آنان نصب کرد.

«و انقذهم من الغوایه.»

«و آنان را از گمراهی و سرگشتگی نجات بخشید.»

از سرگشـتگی و گمراهی عقیـدتی، اخلاقی، آداب و رفتار و راه و رسم زنـدگی که در آن می زیسـتند و می مردنـد، آنان را نجات داد.

به گونه ای که گویی آنان در دریا غرق شده بودند و آن حضرت آنان را رهایی بخشید و از نابودی نجاتشان داد.

و بصرهم من العمایه.»

«و از نابینایی، بینایشان ساخت.»

واژه ی «اعمی» در فرهنگ واژه شناسان به کسی گفته می شود که چیزی را نمی بیند و بصورت کنایه و مجاز به کسی گفته می شود که واقعیتها را آنگونه که هست درنمی یابد و آنگاه که آموخت بینا می گردد.

«و بسوی دین درست راهشیان نمود.»

واژه ی «هدایت» معانی بسیاری دارد که یکی از آنها نشان دادن راه به کسی است که راه را نمی شناسد.

معانی دیگر آن رسانیدن او به هدف و مقصد است.

و پیامبر گرامی به هر دو نوع از هدایت قیام کرد. چرا که هم راه نجات و نیکبختی را به مردم نشان داد و هم آنان را به سعادت دنیا و آخرت نایل آورد.

«و دعاهم الی الصراط المستقیم.»

«و آنان را به راه راست فراخواند. به راه اسلام و قرآن که از انحراف و کجی پیراسته است.»

«ثم قبضه الله الیه قبض رافه و اختیار و رغبه و ایثار.»

سپس خدای جهان آفرین با نهایت مهر و رافت و میل و در خواست قلبی آن حضرت و بر اساس برتری سرای آخرت نسبت به دنیا، روح بلند و پاک او را بر گرفت و بسوی خود برد.

آری بر گرفتن روح پاک آن حضرت با کمال مهر بود، نه با خشم و غضب و به خواست و اختیار او بود، نه با اجبار و اکراه. و ممکن است منظور از «اختیار» این باشد که؛ آفریدگار هستی سرای آخرت را برای آن وجود گرانمایه برگزید و برتری داد. همانگونه که در قرآن:

«و للاخره خیر لک من الاولی.» (۱) .

«و به یقین آن جهان برای تو از این جهان بهتر و نیکوتر است.»

«فمحمد صلی الله علیه و آله و سلم من تعب هذه الدار فی الراحه.»

«هم اینک پدر گرانمایه ام «محمد» از رنج و درد این سرای فانی آسوده است.»

دیگر بـا مخالفتهـای گونـاگون و اذیت و آزارهـا روبرو نیست. چرا که مرگ، آرامش بخش دوسـتان خـداست و زنـدگی پیام آوران خـدا نیز در این جهـان یـک زنـدگی توام بـا رنـج و فشار و سـرشار از تلاش و جهاد در راه خـداست. از این رو در این سرای فانی راحتی و آرامش ندارند.

در نسخه ی دیگری اینگونه آمده است:

«فمحمد فی راحه من تعب هذه الدار.»

«قد حف بالملائکه الابرار.»

«فرشـتگان نیـک کردار او را در میـان گرفته انـد و روح پـاک و بلنـدش را بسـوی برترین رفیـق و برترین جایگـاه همراهی می نمایند.»

«و رضوان الرب الغفار.»

«و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فراگرفته است.»

همان رضوان و خشـنودی که در سـرای جاودانه ی آخرت به صورت گسترده تری او را در برخواهد گرفت. چرا که دنیا تنگتر از آنست که همه ی آثار و نشانه های خشنودی خدا در آن جلوه گر شود.

«و مجاوره الملک الجبار.»

و در جوار پادشـاه پراقتـدار دنیـا و آخرت آرمیـده و در حفـظ و حراست اوست و به پـاداش شـکوهبار و لطـف بی هماننـد او نزدیک است.

---

۱ – ۲۵۸. سوره ۹۳، آیه ۴.

«صلی الله علی ابی، نبیه و امینه علی الوحی و صفیه.»

درود خدا بر پدر گرانمایه ام، همو که پیام آور خدا و امانتدار سرفراز وحی او و برگزیده اش بود.

«و السلام علیه و رحمهالله و برکاته.»

و سلام و مهر و برکات خدا بر او باد.

ص: ۴۵۲

ادامه ی سخنان جاودانه ی دخت گرانمایه ی پیامبر

اشاره

ثم التفتت الی اهل المجلس و قالت:

انتم عبادالله نصب امره و نهیه و حمله دینه و وحیه، و امناو الله علی انفسکم، و بلغاوه الی الامم.

و زعیم حق له فیکم، و عهد قدمه الیکم، و بقیه استخلفها علیکم کتاب الله الناطق، و القرآن الصادق، و النور الساطع، و الضیاء الامع، بین ء بصائره، منکشفه سرائره، متجلیه ظواهره، مغتبط به اشیاعه، قائد الی الرضوان اتباعه، مود الی النجاه استماعه، به تنال حجج الله المنوره، و عزائمه المفسره، و محارمه المحذره، و بیناته الجالیه و براهینه الکافیه، و فضائله المندوبه و رخصه الموهوبه و شرایعه (شرائعه) المکتوبه.

فجعل الله الایمان تطهیرا لکم من الشرک، و الصلاه تنزیها لکم من الکبر، و الزکاه تزکیه للنفس، و نماء فی الرزق، و الصیام تثبیتا للاخلاص، و الحج تشییدا للدین، و العدل تنسیقا للقلوب، و اطاعتنا نظاما للمله، و امامتنا امانا من للفرقه، و الجهاد عزا للاسلام، و الصبر معونه علی استیجاب الاجر، و الامر بالمعروف مصلحه للعامه، و بر الوالدین و قایه من السخط، و صله الارحام منماه للعدد، و القصاص حقنا للدماء و الوفاء بالنذر تعریضا: للمغفره، و توفیه المکاییل و الموازین تغییرا للبخس، و النهی عن شرب الخمر تنزیها عن الرجس، و اجتناب القذف حجابا عن اللعنه و ترک السرقه ایجابا للعفه و حرم الله الشرک اخلاصا له بالربوبیه.

«فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون.» (۱) .

و اطیعوا الله فیما امرکم به و نهاکم عنه، فانه «انما یخشی الله من عباده العلماء» (۲) .

آنگاه دخت فرزانه ی پیامبر رو بسوی مجلس کرد و فرمود:

ص: ۴۵۳

۱- ۲۵۹. سوره ۳، آیه ۱۰۲.

۲- ۲۶۰. سوره ۳۵، آیه ۲۸.

هان ای بندگان خدا! شما پرچمداران امر و نهی او، حاملان دین و وحی وی، امانتداران خدا نسبت به یکدیگر و پیام رسانانش بسوی جامعه ها و تمدن ها هستید.

زمامدار حق در میان شما، و نگارنده پیمان خدا در دسترس همه ی شماست و آنچه پیامبر پس از خویش در میان امت به امانت نهاده، کتاب گویای خدا و قرآن راستگو و نور آشکار و پرتو پرفرغ اوست.

کتابی که بینش ها و دلایل آن روشن، رموز و اسرار باطنی و ظرافتهای آن آشکار است، ظواهر آن جلوه گر و پیروان آن مورد غبطه ی جهانیانند.

کتابی که عمل کنندگان به مقررات خویش را به بهشت پرطراوت خدا فرامی خواند و شنوندگان پیامش را به ساحل نجات راه می نماید.

بوسیله ی آن به دلایل روشن خدا می توان دست یافت و تفسیر و بیان مقررات و واجبات او را آموخت و به ضد ارزشها و محرماتی که از ارتکاب آنها هشدار داده است، دست یافت.

دلایل روشن و جلوه گر او و برهان های کافی وی را بررسی نمود و ارزشهای شما از آلودگیهای شرک و ارتجاع قرار دد، و نماز را وسیله ی پاک ساختن شما از آفت غرور و خودبزرگ بینی.

زکات را باعث تزکیه ی جان و افزون شدن روزیتان قرار داد و روزه را عاملی برای استواری اخلاص.

طواف بر گرد خانه ی خدا را وسیله ی تقویت دین، و عدالت را مایه ی هماهنگی و انسجام دلها.

فرمانبرداری از ما خاندان رسالت را باعث نظام دین و دولت مقرر فرمود، و امامت

و پیشوایی ما را به منظور در امان ماندن از پراکندگیها.

جهاد را باعث شکست ناپذیری و عزت اسلام، و شکیبایی را وسیله ای برای جلب پاداش پرشکوه سرای آخرت.

امر به معروف و فراخواندن بسوی ارزشها را مایه ی صلاح و شایستگی توده ها شناخت، و نیکی به پدر و مادر را سنگر پیشگیری از خشم خدا.

پیوند با نزدیکان را وسیله ی افزونی شمار و اقتدار جامعه، و قصاص عادلانه و انسانی را عامل حفظ جانها.

وفای به نذرها را برای در معرض آمرزش قرار گرفتن، و عادلانه و درست دادن کیل ها و وزن ها را وسیله ی مبارزه با کمبودها.

هشدار از میخوارگی را سبب پاکیزگی از پلیدیها، و دوری گزیدن از تهمت زدن و نسبت ناروا دادن را، مانعی در برابر غلطیدن به وادی لعنت شدگان.

وانهادن سرقت را برای حفظ عفت، و تحریم شرک را برای اخلاص در بندگی پروردگار.

اینک که چنین است پروای خدا را آنگونه که شایسته است پیشه سازید و بکوشید که جز مسلمان، جهان را بدرود نگویید.

خدای یکتا را در آنچه فراخوانده و هشدار داده است، فرمانبرداری کنید و راه دانشوران یکتاپرست و پرواپیشه را در پیش گیرید. چرا که از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان و آگاهان واقعی از او می ترسند و در برابر او احساس مسوولیت می نمایند.

هان ای بندگان خدا

دخت فرزانه ی پیامبر پس از ترسیم اصل نبوت و رسالت، به نقش دگرگونساز پیامبر پرداخت و رو به انبوه گردآمدگان در مسجد فرمود:

۱- «انتم عبادالله نصب امره و نهیه.»

«شمایان ای بندگان خدا، طلایه دار امر و نهی او هستید.»

دو واژه ی «عباد» و «الله» جمله ی معترضه ای است که در میان مبتدا و خبر آن آمده، با این بیان پیام و معنای فراز بالا این می شود که:

شمایان ای بندگان خدا که مخاطب من هستید، آری شما، برای اوامر و نواهی او نصب شده و طلایه دار آنها هستید. چرا که شمایان بودید که به هنگامه ی فرود دستورات و هشدارهای خدا و نواهی او حضور داشتید از این رو خطاب خدا پیش از همه و بیش از همه به شمایان متوجه است.

۲- «و حمله دینه و وحیه.»

«و شمایان هستید که بدوش کشنده ی پرچم دین و وحی اویید.»

چرا که سیره و شیره ی عادلانه و انسانساز پیامبر و فرمانروایی را که آن حضرت صادر می فرمود، شمایان می نگریستید و شما بدوش کشنده ی پرچم دین و آیات قرآن می باشید که فرشته ی وحی بر پیامبر برگزیده ی او می آورد و آن حضرت به شما می آموخت.

۳- «و امناء الله علی انفسکم.»

«و امانتداران خدا بر دین او هستید تا آن را از پیامبر دریافت و به کسانی که دریافت نداشته اند، بیاموزید.»

«و پیام رسانان او هستید بسوی جامه ها و تمدن ها.»

این واقعیت مورد تردید نیست که دانش و فرهنگ در طول عصرها و نسلها، از نسلی به نسل دیگر سپرده می شود و بدان جهت که شمایان معاصر پیامبر خدا بودید و سخنان جانبخش آن حضرت را بدون واسطه شنیده و سنت و شیوه ی انسانساز و سعادت آفرین او را آموخته اید، اینک بر شماست که این فرهنگ و مفاهیم و روایات و سیره و روش نجات بخش و آزاد منشانه ی او را به نسلهای آینده برسانید. چرا که این رسالت سنگین در برابر اسلام و جامعه ی اسلامی بر دوش شما خواهد بود.

ص: ۴۵۶

از این رو بر شماست که این رسالت و امانت را، بدون ذره ای کوتاهی و بازیگری اداء کنید ومقررات خدا را بی هیچ تغییر و تفسیر ناروا و تحریف و توجیه سلطه جویانه، همانگونه که خدا فرو فرستاده است، به دیگران برسانید و بیاموزید. چرا که شما هستید که میان پیامبر خدا و دیگر نسلهای مسلمان حلقه پیوندید. از اینرو اگر امانت خدا و پیامبر را به شایستگی و سرفرازی ادا کردید، پاداش بسیاری خواهید داشت و اگر در ادای این امانت و رسانیدن این پیام حیاتی راه خیانت و بازیگری در پیش گرفتید، بدانید که هر جنایت و انحرافی که در دین خدا و بندگان او پدیدار گردد، شمایان مسوول خواهید بود.

۵- «زعیم حق له فیکم، و عهد قدمه الیکم، و بقیه استخلفها علیکم.»

زمامدار حق، در میان جامعه شماست!

و نیز پیمانی که از پیش با شما داشته، و بازمانده ای که برای شما باقی نهاده است. این سه جمله کوتاه را بیشتر روایت کنندگان خطبه ی بانوی بانوان، جزء خطبه آورده اند اما دارای نوعی پیچیدگی و اضطراب است. ممکن است جزء خطبه نباشد یا بخشی از آنها افتاده و بدینصورت درآمده است.

دانشمندانی که به شرح خطبه ی فاطمه علیهاالسلام پرداخته اند، برای این سه جمله کوتاه معانی گوناگونی آورده اند که همه ی آنها با نوعی مشکل همراه است. به هر حال ممکن است منظور این باشد که:

«پیامبر خدا مسوولیتی را که بر عهده ی شماست با شما در مورد آن پیمان بست و بازمانده ی خویشتن را که جانشین راستین اوست در میان شمایان بر جای نهاد.»

منظور از واژه ی «بقیه» چیزی است که انسان از آثار و لوازم خود، در میان خاندانش بر جای می گذارد و در اینجا نظر این است که پیامبر در میان شما حقایقی را بر جای نهاده است که برای همیشه نیازهای گوناگون جامعه را به شایستگی برطرف می سازد و پاسخگوی نیازهاست.»

و در برخی نسخه ها عبارت بدینصورت آمده است:

«و بقیه استخلفنا علیکم و معنا کتاب الله.»

که این جمله مفهوم روایت معتبری است که میان جامعه های مسلمان مشهور و شناخته شده است.

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

و در اینجا بانوی بزرگ اسلام فاطمه علیهاالسلام سخن را به عظمت قرآن که یکی از دو یادگار گرانمایه ی پیامبر است سوق داد و فرمود:

«کتاب الله الناطق.»

«کتاب پرشکوه خدا که گویاست.»

درست بسان انسانی که در نهایت روشنی سخن می گوید و بیانگر و روشن کننده ی تمامی حقایق است.

«و النور الساطع.»

«و نور فروزان است.»

در قرآن شریف از این کتاب آسمانی به نور تعبیر شده است.

«فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا...» (۱) .

«به خدای و پیامبرش و به نوری که فروفرستادیم، ایمان بیاورید.»

«و الضیاء اللامع.»

«و شعاع نورافشان است، نه نور ناچیز و نهان.»

«بینه بصائره.»

«دلیل و بینش های آن آشکار است.»

۱- ۲۶۱. سوره ۶۴، آیه ۸.

به این معنا که توحید و توحیدگرایی، نبوت و امامت، معاد و دیگر مسائل و موضوعات، برای مردمی که دیدگاه قرآن را می شناسند و تناسب میان دلیل و مدلول و علت و معلول را درمی یابند، روشن و نمایان است.

برای نمونه به آیات چندگانه ای که ترسیم می گردد گوش جان بسپارید:

۱- «لو کان فیهما آلهه الا الله لفسدتا.» (۱) .

اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز خدای یکتا بود هر دو تباه می شدند.

۲- «و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مره و هو بکل خلق علیم.» (۲) .

و او در حالی که آفرینش خویشتن را از یاد برده بود برای ما مثلی زد که چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟

ای پیامبر بگو: کسی آنها را زنده می سازد که نخستین بار آنها را پدید آورد و او بر هر آفرینشی داناست.

۳- «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون.» (۳) .

و آدمیان و پریان را جز برای اینکه مرا بپرستند، نیافریدم.

۴- «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا.» (۴) .

ای پیامبر بگو: اگر جنیان و آدمیان دست به دست هم دهند که کتابی همانند این قرآن بیاورند نخواهند توانست. گرچه برخی از آنان پشتیبان برخی باشند.

«منکشفه سرائره.»

«و نهانیهای آن آشکار و نمایان است.»

۱- ۲۶۲. سوره ۲۱ آیه ۲۲.

۲- ۲۶۳. سوره ۳۶، آیه ۷۸.

۳- ۲۶۴. سوره ۷، آیه ۲۰۴.

۴- ۲۶۵. سوره ۱۷، آیه ۸۸.

در قرآن شریف آیاتی موجود است که معنا و دلالت آن روشن و آشکار است. و آیاتی نیز وجود دارد که همچون: اسرار فیزیک و شیمی، افلاک و ستارگان، ذرات جوی و خبرهای غیبی و پیشگوییها که در بردارنده ی معانی و مفاهیم دقیق و رازهای نهانی است که همه ی آنها نزد خردمندان واقعی و راسخان در علم بطور کامل و واضح روشن و آشکار است.

«متجلیه ظواهره»

«و ظواهر آن بطور کامل آشکار و جلوه گر است.»

«مغتبط به اشیاعه»

پیروان و رهروان راه قرآن، مورد غبطه جهانیانند.»

آنان به مقام رفیعی پر می کشند و در بارگاه خدا چنان اوج می گیرند که جهانیان بر آنان سخت غبطه می خورند و آرزو می کنند که به مقام و منزلتی نایل آیند که پیروان قرآن رسیده اند.

«قائد الی الرضوان اتباعه.»

«و رهروان راه خویش را به بهشت و رضوان خدا رهبری می کند.»

«مود الی النجاه استماعه.»

«گوش سپردن به قرآن سرانجام باعث نجات می گردد.»

همانگونه که خدای جهان آفرین می فرماید:

«و اذا قری القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون.» (۱) .

«هرگاه قرآن خوانده شد به آن گوش فرادهید بدان امید که مورد رحمت قرار گیرید.»

بویژه که شنیدن آیات قرآن به همراه تفکر و اندیشه، باعث ترس از خدا و پروای از

۱- ۲۶۶. سوره ۷،آیه ۲۰۴.

او و امیـد بسـتن به رحمتش می گردد و بر این اساس است که انسان درست می اندیشـد و درست عمل می کند و در نتیجه از عذاب و کیفر خدا نجات می یابد.

چه بسـیار کفرگرایانی که بر اثر شنیدن آیات قرآن، بسوی اسلام روی آوردند و چه بسیار گناهکارانی که راه توبه و بازگشت و جبران در پیش گرفتنـد، چه بسـیار کجروانی که به راه اعتـدال گراییدنـد و چه بسـیار افراد دو دل و دچـار آفت تردیـد که با شنیدن آیات جانبخش قرآن، قلب و دلشان به اوج یقین پرکشید.

«به تنال حجج الله المنوره.»

«به برکت قرآن و بوسیله ی آن می توان به برهان های روشن خدا دست یافت.»

چرا کـه واژه ی «حجت» آن چیزی است که انسـان بوسـیله ی آن اسـتدلال می نمایـد، و می دانیم که در مسائـل و موضوعـات فکری و عقلی و مقررات دینی و مسائل عرفی می توان به قرآن شریف استدلال کرد و از آن دلیل و برهان آورد.

«و عزائمه المفسره.»

«و بوسیله ی قرآن واجباتی را که تفسیر شده اند می توان دریافت.»

چه آن واجباتی که خود قرآن تفسیر فرموده است و چه آنهایی که پیامبر و امامان نور بطور روشن بیان کرده اند، چرا که قرآن در خانه ی آنان فرود آمده و اهل آن خانه به آنچه در خانه ی آنهاست از همگان آگاهترند.

آری آنان هسـتند که احکام عبادات و خصوصـیات آنها را از وضو گرفته تا غسل، نماز، روزه، حج، جهاد و دیگر مسائل، همه و همه را آنگونه که باید تفسیر و بیان نموده اند.

«و محارمه المحذره.»

«و بوسیله ی قرآن محرمات خدا، که بندگانش از ارتکاب آنها باز داشته شده اند، شناخته می شود.»

چرا که خدا در قرآن شریف بندگان خود را از ارتکاب هر آنچه تحریم فرموده است

هشدار داده و آنان را از کیفر سهمگین و دردناک روز رستاخیز و سرای آخرت برحذر داشته است.

«و بیناته الجالیه و براهینه الکافیه.»

«و بوسیله ی قرآن دلیلهای روشن و برهانهای بسنده دریافت می گردد.»

بینات و محکمات روشن و آشکاری که نیاز به تاویل ندارد و نیز متشابهاتی که نزد راسخان در علم روشن و آشکار است.

همه ی اینها در پرتو آیات و بوسیله ی قرآن قابل درک و دریافت است.

«و فضائله المندوبه.»

«و دستورات استحبابی که خدا بندگانش را به انجام آنها فراخوانده است، بوسیله ی قرآن دریافت می شود.»

«و رخصه الموهوبه.»

«و کارهای روایی که بخشیده شده اند...»

همانگونه که یادآور شدیم در قرآن هم مقررات و احکام واجب می باشد و هم مقررات و احکامی که استحبابی است و نیز دستوراتی که انسان در انجام آنها آزاد است...

«و شرائعه المکتوبه.»

«و نیز قوانین و مقرراتی که خدا بر بندگانش مقرر فرموده است.»

واژه ی «شرایع» جمع شریعت است و مقصود از آن، مقرراتی است که خدا بر بندگانش تشریع فرموده، و در فرهنگ واژه شناسان به معنای گذرگاهی است که از آنجا وارد رودخانه می گردند. و واژه ی «مکتوبه» به معنای واجب آمده است.

با این بیان، این فراز از سخن دخت فرزانه ی پیامبر این است که:

«بوسیله ی قرآن می توان به مقررات واجب خدا دست یافت و بدانها عمل کرد.»

ص: ۴۶۲

پرتویی از فلسفه ی احکام

آنگاه بانوی نمونه ی اسلام به ترسیم پرتویی از فلسفه احکام و فواید و اسرار مقررات اسلام پرداخت، به بیان فواید و حکمتهایی که بیشتر از درمان، جنبه ی پیشگیری دارد و بحق گفته شده است که: پیشگیری بهتر از درمان است؛ و درستی این سخن روشن خواهد شد.

به هر حال دخت فرزانه ی پیامبر در این مورد فرمود:

«فجعل الله الایمان تطهیرا لکم من الشرک.»

و در نسخه ی دیگری:

«ففرض الله الایمان تطهیرا لکم من الشرک.»

«خداوند، ایمان به خدای یکتا را به منظور پاکسازی اذهان و افکار شما از آفت شرک قرار داد.»

آیات شریفه ی قرآن همگان را به ایمان ژرف و خالصانه به خدای یکتا فرامی خواند و این به منظور پاک ساختن کران تا کران وجود فرد و جامعه از پلیدیهای شرک است. شرک در حقیقت به منزله ی میکروب کشنده و مرگبار است و ایمان به پروردگار، نابودکننده ی آن.

پلیدی و آلودگی است که در اذهان و افکار انسان شرک گرا و شرک زده نفوذ می کند و قلبها بدان آلوده می شود و ایمان به خدای یکتا این آفتها و پلیدیها را می زداید.

«و الصلاه تنزیها لکم عن الکبر.»

«و نماز را برای پاکیزه ساختن شمایان از آفت خودبزرگ بینی و تکبر، واجب ساخت.»

منظور از مقرر ساختن نماز، پیروزی بر صفت زشت خود بزرگ بینی و تکبر است چرا که نماز کاری است آمیخته به خضوع و خشوع و همراه رکوع و سجود در برابر یکتا

خدای هستی و بیشتر مبتلایان به بیماری خودبزرگ بینی در میان ترک کنندگان نمازند.

«و الزکوه تزکیه للنفس و نماء فی الرزق.»

«و زکات را به منظور تزکیه و پاکسازی جان و فراوانی رزق و روزی مقرر فرمود...»

زکات را بدان دلیل زکات می گویند که سبب پاک شدن انسان می شود.

قرآن در این مورد می فرماید:

«خذمن اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها.» (۱) .

(ای پیامبر) از ثروت و دارایی آنها زکات بگیر تا آنان را بدان وسیله پاک و پاکیزه سازی.

و نیز خدای جهان آفرین برکت و رشد و نمو را در گرو زکات قرار داد، و اوست که به زمین اجازه می دهد تا برکات و گنجینه های خویش را به بندگان او ارزانی دارد. اوست که اجازه می دهد تا محصولات کشاورزی فراوان گردد، پستانها آکنده از شیر شود و خیرات و نعمت ها فراوان و میوه ها چندین و چند برابر گردد.

«و الصیام تثبیتا للاخلاص.»

«و روزه را برای پاینده و پابرجا ساختن اخلاص» مقرر فرمود.

گاه ممکن است انسان با هدف و انگیزه خودنمایی و تظاهر و ریا نماز بخواند اما نمی تواند به هدف ریاکاری روزه بگیرد و همه ی روز خویش را، گرسنه و تشنه به پایان برساند و به خاطر خودداری از ارضای کشش ها و تمایلات، همه ی سختی ها را به جان بخرد تا خودنمایی کند.

از این رو روزه از بارزترین و آشکارترین عبادتهایی است که می تواند خالص و برای خشنودی خدا انجام پذیرد.

«و الحج تشییدا للدین...»

۱- ۲۶۷. سوره ۹،آیه ۱۰۳.

«و حج و زیارت خانه ی خدا را برای استحکام بخشیدن به دین مقرر فرمود.»

انجام حج و زیارت کهن ترین معبد توحید فواید ارزشمند معنوی بسیاری دارد که در هیچ جایگزینی تحقق نخواهد یافت.

حج عبارت از گردآمدن انبوهی از پیروان اسلام از جای جای گیتی است که در روزهای مشخص و مکانهای خاصی این اجتماع تحقق می یابد.

این انبوه مسلمانان از شرق و غرب جهان و از کشورهای دور و نزدیک با سبک ویژه و چگونگی بی نظیری در آنجا گرد می آیند و در نتیجه مسلمان افریقایی با آسیایی آشنا می گردد و شرقی از حال و روز غربی آگاه می گردد و از این دیدارها ره آورد بسیاری می تواند نصیب امت شود.

علاوه بر اینها فرد و گروه حج گزار به دنیایی از معنویت و عرفان وارد می گردد و ضمن خشوع و خضوع وصف ناپذیر در برابر خدا به توبه و بازگشت بسوی او و آمرزش خواهی و تصمیم به جبران و بازسازی شخصیت خویش و عملکردش توفیق می یابد و از ثمرات بی شمار معنوی دیگری نیز بهره ور می گردد.

«و العدل تنسیقا للقلوب.»

«و عدالت را برای پیوند قلبها، مقرر فرمود.»

در نسخه ی دیگری آمده است که:

«و العدل تنسیکا للقلوب.»

واقعیت این است که نگارنده برای موهبت ارجدار «عدالت» تعریف زیباتر و جامع تر و دقیق تر از این بیان ندیده است. چرا که همانگونه که پیوند و ارتباط دانه های یک تسبیح یا گردنبند با ریسمان حاصل می گردد و بدون آن، دانه ها از هم پاشیده و نظام و هماهنگی آنها از میان می رود، عدالت نیز در جامعه دارای چنین نقش و اثری است. این عدل و داد است که در بعد فردی، خانوادگی و اجتماعی، دلها را به هم پیوند می دهد و نظم و هماهنگی در خانه و جامعه پدید می آورد و مهر و صفا را، جایگزین

پراکندگی و از هم گسیختگی و درگیری و کشتار می سازد.

عدل و داد در نگرش اسلامی تنها ویژه ی زمامداران و فرمانداران و قاضیان نیست، بلکه ویژه ی هر انسان توحید گرایی است که زیر سایه ی عدالت حرکت کند و عدالت را پیشه ی خود سازد و برای بقای محبت دلها با همسر و خاندان و بستگان خویش و جامعه بر اساس عدالت رفتار نماید.

«و اطاعتنا نظاما للمله.»

«و فرمانبرداری ما را اساس نظام جامعه قرار داد.»

و در نسخه ی دیگری «و طاعتنا» آمده است.

هر جامعه و تمدنی اگر بخواهد زندگی درخور شأن انسان داشته باشد، بناگزیر باید یک نظام عادلانه و شایسته ای برای خود برگزینند.

واژه ی «نظام»، واژه ای است پرمعنا و دارای مفهوم گسترده و مصادیق بسیار. از این رو تشکیل وزارتخانه ها، سازماندهی ادارات و صدور دستورات و رهنمودها در میدانها و فرصتهای گوناگون و مناسب، همه و همه را «نظام» می گویند و روشن است که باید نظام شایسته و عادلانه و خردمندانه را تنفیذ نمود و در برابر آن سر فرود آورد.

از این روست که اگر نظام حاکم بر جامعه و تمدنی، شایسته و عادلانه و انسانی باشد، شایستگی و سازندگی در همه ی ابعاد و میدانها در میان مردم و در قلمرو زندگی آنان در شهر و روستا و خیابان و بیابان گسترش خواهد یافت. اما اگر نظام جامعه ای تباه باشد آنگاه است که فساد و تباهی در خشکی و دریا... چهره ی منحوس خویش را نشان می دهد و همه جا را بسان سرطان فرامی گیرد.

جامعه ی اسلامی که خویشتن را سرآمد و پیشتاز جامعه های پیشرفته و مترقی بشمار می آورد، باید از نظامی عادلانه و انسانی برخوردار باشد و آن را در چشم انداز دیگر جامعه ها قرار دهد، به همین جهت خدا فرمانبرداری از شایسته ترین بندگان خویش؛ یعنی خاندان وحی و رسالت را برای امت نظام قرار داد. به این معنا که خدا رهبری همه

جانبه و زمامداری کامل و جامع را در همه ی شئون و امور تنها به امامان دوازدگانه ی نور اختصاص داد نه برای هر آن کس که زمام امور جامعه را به کف گیرد یا بر اریکه ی قدرت تکیه زند و برای مردم نیز از دیدگاه اسلام فرمانبرداری از اهل بیت به دلیل ویژگیها و شایستگی هایشان واجب است و نه از دیگران.

خداوند فرمانبرداری خاندان وحی و رسالت را بدان جهت نظام جامعه ی اسلامی قرار داد و اجرای دستورات آنان را لازم برشمرد که آنان را با مواهب بسیاری بهره ور ساخته و شایستگی این منزلت و موقعیت را به آنان ارزانی داشته، بگونه ای که آنان تمام آنچه برای جامعه سازنده و شایسته و بایسته است، آگاهند و از آنچه برایش زیانبار و انحطاط آفرین است، از آنها بطور کامل باخبر، و تمامی مصالح و مفاسد جامعه را به روشنی می شناسند،

پیامبر خدا آنان را همسنگ قرآن قرار داد و فرمود:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و انکم لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما.

(هان ای مردم) من در میان شما دو نعمت گران بر جای می گذارم؛ کتاب خدا و خاندانم را که اهل بیت من هستند. بهوش باشید که این دو از یکدیگر جدایی پذیر نیستند تا در روز رستاخیز در کنار حوض بر من وارد شوند.

و بدانید که شمایان تا آنگاه که به این مشعل هدایت و نجات چنگ زنید، گمراه نخواهید شد.

آری خواننده ی عزیز در صفحات گذشته از نظرتان گذشت که دخت فرزانه ی پیامبر از «قرآن» شریف سخن گفت و آن را بازمانده ی گرانمایه ای معرفی فرمود که یکی از دو جانشین پیامبر در میان امت است و برخی از حقایق را در شکوه و عظمت قرآن ترسیم کرد و آنگاه به بیان پرتویی از فلسفه ی مقررات اسلامی پرداخت.

ص: ۴۶۷

و پس از آنها «ثقل» دوم، یعنی خانـدان رسالت را که به صـراحت قرآن شـریف (۱) فرمانبرداری آنان بر همگان بایسـته است، آری آنان را معرفی کرد.

آری به خـدای سوگنـد اگر جـامعه ی اسـلامی و مردم مسـلمان از روز نخست پس از رحلت پیـامبر به خانـدان گرانمـایه ی او فرصت می دادنـد و فرمـان آنـان را گردن می نهادنـد، کران تـا کران گیتی اینـک بهشت زیبـا و پرطراوت نعمتها بود و تمامی بشریت در همه ی عصرها و قرن ها در نیک بختی و سعادت می زیستند. دیگر نه تبهکاریها و کشتارها و خونریزیها در زمین و زمان چهره ی کریه خود را نشان می داد و نه داراییها و حقوق ربوده می شد. نه عرضها و ناموسها به باد می رفت و نه به کسی ستم می رفت، نه جهل و انحطاط و عقب ماندگی و پراکندگی، جامعه ی اسـلامی را به خاک سیاه ذلت و خفت و اسارت می نشاند و نه فقر و حرمان و گرسنگی و بیداد در زمین جای می گرفت.

ما سـخنان بانوی فرزانه ی گیتی را تفسـیر می کردیم که ناخواسـته بحث به طول انجامیـد و با این وصف می دانیم که حق این بحث را آنگوه که شایسـته است، ادا نکرده ایم. چرا که بحث از رهبری شایسـته ی اسلامی، بحث دقیق و گسترده ای است که نیاز به تحقیق و بررسی جامعی دارد و باید در کتاب بزرگ و جداگانه ای به طرح آن پرداخت.

«و امامتنا امانا للفرقه»

«و امامت ما را برای ایمنی از پراکندگی ها مقرر فرمود.»

واژه ی «امام» بر وزن کتاب به مفهوم پیشواست. شـما خواننـده ی عزیز امام جماعت را بنگر که چگونه مردم در اجزای نماز از رکوع گرفته تا سجده و قیام و قعود و... به او اقتدا می نمایند. این امام جماعت در سلسله کارهای مشخص و محدودی مقتدای کسـانی است که به همراه او به نمـاز می ایسـتند و بر این اسـاس به او امـام نماز یا امام جماعت گفته می شود. امامت راستین و پرشکوه که همان خلافت و جانشینی پیامبر است مقام

ص: ۴۶۸

۱- ۲۶۸. سوره ۴،آیه ۵۹

والایی است که از سوی آسمان مقرر می گردد. چرا که در شکوه و عظمت و در اهمیت و خطیر بودن همسنگ رسالت است.

شما دوستان خدا را بنگرید که نیایشگرانه از بارگاه او می خواهند که آنان را به آن مقام پرفراز و آن منزلت والا مفتخر سازد.

این ابراهیم خلیل است که این بشارت را از جانب خدا دریافت می دارد که:

«انی جاعلک للناس اماما»

«و من تو را پیشوای مردم قرار دادم.»

و این یعنی شخصیت والایی که در گفتار و عملکردش در سراسر زندگی مقتدا و الگوی مردم است. تدبیر امور جامعه را به دست با کفایت خویش می گیرد، به تنظیم شئون آنان قیام می کند، جنایتکاران را کیفر و تأدیب می نماید، فرمانداران را برمی گزیند و بر کسانی که درخور کیفر هستند، کیفر الهی را به اجرا می گذارد و با آنانی که با جامعه از در نیرنگ و دشمنی وارد گردند، پیکار می کند.

باید یادآور شویم که منظور از «امامت» در این آیه ی شریفه، رسالت نیست چرا که «ابراهیم» در آن هنگام به رسالت مفتخر شده بود. از این رو باید پذیرفت که این مقام افزون بر مقام رسالت، به او ارزانی گردید.

شما خواننده ی گرامی اگر در «انی جاعلک» دقت کنید در خواهید یافت که گزینش «امام» از جانب خداست و نه دیگران و مردم را نسزد که بر اساس خواهشهای دل و اندیشه های مشخص خویش برای خود «امام» انتخاب کنند.

و اگر به کلمات دیگر آیه ی شریفه بیندیشید حقایق بسیار دیگری برایتان آشکار می شود.

به ادامه ی آیه ی شریفه دقت بفرمایید:

ص: ۴۶۹

قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین. (۱) .

آنگاه که خـدا به ابراهیم مژده داد که او را به امامت بر گزیده است ابراهیم گویی شادمان شد و گفت: و از نسل من نیز کسانی را به این مقام پرشکوه بر گزین.

پاسخ آمد که: «لا ینال عهدی الظالمین.»

«مجاهد» در این مورد آورده است که مقصود از این عهد، «امامت» می باشد.

و از دو پیشوای نور حضـرت باقر و صادق، نیز همین بیان آمده است و اینها نشانگر این واقعیت است که ستمگر نمی تواند امام و پیشوای مردم باشـد و این نشانگر عصـمت امامان دوازده گانه ی نور است. چرا که خـدا مقام والای امامت یا عهد خویش را از سپردن به ستمگر و ظالم نفی فرموده است.

و روشن است که فرد غیرمعصوم گاه به خویشتن ستم روا می دارد و گاه به دیگران.

به همین جهت قرآن امامت غیر معصوم را نمی پذیرد.

و اگر شـما خواننـده ی عزیز به آیاتی که اینک ترسـیم می گردد بیندیشـید بر شـما روشن خواهـد شـد که مناصب آسـمانی و وظایف الهی بناگزیر باید از جانب خدا مشخص و معین گردد نه دیگری.

و اینک آیات:

۱- یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض. (۲) .

«هان ای داود ما تو را در روزی زمین خلیفه گردانیدیم.

۲- و جعلنا فی ذریتهما النبوه و الکتاب. (۳) .

ما نبوت و کتاب را در نسل او قرار دادیم.

۳- و لقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هرون وزیرا. (۴) .

۱- ۲۶۹. سوره ۲،آیه ۱۲۴.

۲- ۲۷۰. سوره ۳۸،آیه ۲۶.

۳- ۲۷۱. سوره ۵۷،آیه ۲۶.

۴- ۲۷۲. سوره ۲۵،آیه ۳۵.

ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیر او گردانیدیم.

۴- و جعلنا هم ائمه یهدون بامرنا. (۱) .

ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان خدا مردم را راه می نمایند.

۵- انی جاعلک للناس اماما. (۲) .

من تو را پیشوای مردم می گردانم.

۶- و اجعلنا للمتقین اماما. (۳) .

و ما را پیشوای پرواپیشگان گردان.

۷- و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی. (۴) .

و برادرم هارون را از خاندانم وزیر من قرار ده.

و نیز آیات بسیار دیگری که واژه ی «جعلنا» و «اجعلناهم» و نظایر آنها بکار رفته و نشانگر حقیقت مورد بحث است.

آری دخت فرزانه ی پیامبر، فاطمه علیهاالسلام در سخنان خویش می فرماید:

«و امامتنا» که منظورش امامت دوازده امام نور است.

امامت شوی گرانقدرش نخستین امام راستین و برگزیده ی خدا و پدر امامان یازده گانه، تا امامت آخرین آنان، امام مهدی علیه السلام.

«و الجهاد عزا للاسلام.»

و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام مقرر فرمود.

چرا که عزت و سرافرازی جز از راه اقتدار نشاید، و اقتدار نیز در گرو بکاربردن بجا و شایسته ی سلاح، رژه و مانور نظامی، نمایش توان رزمی و سلاح جنگی، جلوه گر ساختن قهرمانیها و دلاوریها و مانند آن، خواهد بود.

۱- ۲۷۳. سوره ۲۱،آیه ۷۳.

۲- ۲۷۴. سوره ۲،آیه ۱۲۴.

۳- ۲۷۵. سوره ۲۵،آیه ۷۵.

۴- ۲۷۶. سوره ۲۰،آیه ۲۹.

زیباترین راه نمایش قدرت و اثبات وجود و شخصیت نیز جهاد و کارزار در راه حق و عدالت است چرا که نیرو و قدرت و امکانات و فداکاری و رمز پیوند و دلبستگی جامعه ی اسلامی با مبدا هستی و تمامی موهبتها، در میدانهای کارزار ظهور می کند و در آنجاست که پیروزی بر دشمنان دین سایه می گسترد و دلهره و هراس مخالفان اسلام را فرامی گیرد.

این نکته درخور تعمق بسیار است که اصولا زورمند و قوی، تنها در برابر قدرت و شوکتی برتر از خویش سر تسلیم فرود می آورد و بر همین اساس است که عزت و استقلال تنها برای جامعه ای فراهم خواهد بود که قدرتمند و توانا باشد. یعنی دارای همان چیزی که زورمندان بدان پای بندند و تنها در بربر آن خاضع می گردند.

«و الصبر معونه علی استیجاب الاجر.»

«و شکیبایی را برای درخور پاداش شایسته شدن قرار داد.

شکیبایی در برابر امور ناخوشایند و سختی ها، از تهیدستی و محرومیت گرفته تا وامداری، زندان و دیگر مصائب و مشکلات، نشانگر تسلیم شایسته و بایسته ی بنده در برابر خواست خداست، چنین تسلیمی در حقیقت یک ارزش والا و یک منزلت بلند است که انسان شکیبا می تواند بوسیله ی آن به پاداش شکوهبار و ثواب بسیاری نایل آید.

در پرتو شکیبایی، می تواند دستورات خدا را آنچنانکه که مقرر فرموده است، انجام داد و هم می توان بوسیله ی آن از ضدارزشها و گناهان دوری جست.

«و الامر بالمعروف مصلحه للعامه.»

«و دعوت به ارزشها و کارهای پسندیده را برای مصلحت جامعه» مقرر فرمود.

خدا دعوت به ارزشها را بر هر انسان مسوولی در قلمرو قدرت و امکاناتش همراه با شرایط ویژه ای مقرر فرمود و این کار خود یک جهاد واقعی است. چرا که به موجب این دستور انسانساز هر فردی از افراد جامعه ی اسلامی باید خویشتن را در برابر دین و آیین و جامعه خویش مسوول بنگرد نه جدا و بریده از آنان. دعوت به ارزشها یا امر

به معروف در حقیقت تفسیر علمی سخن جاودانه ی پیامبر است که فرمود:

«کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیته.»

چرا که اسلام نه بی تفاوتی و بی برنامه گی را می پذیرد و نه کناره گیری و بریدگی از جامعه و مردم را باور دارد. بلکه تمامی مسلمانان را یک خانواده و همه ی جهان را یک خانه می نگرد که ایمان و عقیده آنان بهم پیوند می دهد.

«و بر الوالدین و قایه من السخط.»

«و نیکی در حق پدر و مادر باعث مصونیت از خشم و غضب» خویش قرار داد.

و در نسخه ی دیگری: «و البر بالوالدین وقایه من السخط.»

مفهوم این فراز این است که از آنجایی که پایمال ساختن حقوق پدر و مادر و بی حرمتی به آنان موجب خشم خدا بر فرزند می گردد، بطور طبیعی نیکی به آنان باعث مصون ماندن از خشم خواهد بود.

اگر به آیاتی که رعایت دقیق حرمت و حقوق پدر و مادر مورد سفارش و تاکید قرار گرفته است، نیک بنگریم درجه ی اهمیت این جنبه اخلاقی و انسانی مورد عنایت دخت پیامبر بر ما روشن می شود.

برای نمونه قرآن می فرماید:

۱- «و وصینا الانسان بوالدیه حسنا.» (۱) .

به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند.

و می فرماید:

۲- «یسالونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین.» (۲) .

از تو می پرسند که چه انفاق نمایند؟ بگو آنچه از خیر انفاق می کنید برای پدر و مادر... است.

۱- ۲۷۷. سوره ۲۹،آیه ۸.

۲- ۲۷۸. سوره ۲،آیه ۲۱۵.

و می فرماید:

۳- «و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا.» (۱) .

خدای را بپرستید و چیزی را شریک او مسازید و به پدر و مادر نیکی کنید.

و می فرماید:

۴- «قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به سیئا و بالوالدین احسانا.» (۲) .

(ای پیامبر) بگو، بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم. (نخست) اینکه به او شرک نورزید و به پدر و مادر نیکی کنید...

۵- «و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا...» (۳) .

و پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه تو زنده هستی هر دو یا یکی از آن دو سالخورده شد، آنان را آزرده مساز و به درشتی سخن مگو و با آنان با کرامت و ملایمت، سخن بگو و با مهر و محبت بال تواضع و فروتنی در برابرشان فرود آر و بگو: پروردگارا! همانگونه که آن دو مرا در خردی و کودکی پروریدند، بر آن دو رحمت آور.

۶- و می فرماید:

«و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن و فصاله فی عامین ان اشکرلی و لوالدیک...» (۴) .

و به انسان در مورد پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش به او باردار شد و هر روز ناتوانتر می شد، و پس از دو سال او را از شیر بازگرفت. و سفارش نمودیم که مرا و پدر و مادرت را سپاس گوی که سرانجام تو بسوی من است. و اگر آن دو بکوشند تا چیزی را که در مورد آن دانشی نداری با من شریک سازی از آنان پیروی مکن و در دنیا با آنان به خوبی همراهی کن.

ص: ۴۷۴

۱- ۲۷۹. سوره ۴،آیه ۳۶.

۲- ۲۸۰. سوره ۶،آیه ۱۵۱.

۳- ۲۸۱. سوره ۱۷،آیه ۲۳- ۲۴.

۴- ۲۸۲. سوره ۳۱،آیه ۱۴- ۱۵.

۷- و می فرماید:

«و وصینا الانسان بوالدیه احسانا...» (۱) .

و انسان را در مورد پدر و مادرش به نیکوکاری سفارش کردیم، مادرش به دشواری به او باردار شد تا چون به سن جوانی رسد و به چهل سالگی درآید، گوید: پروردگارا! به من بیاموز تا سپاس نعمتی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به جای آرم. کاری شایسته انجام دهم که تو را خشنود سازد و فرزندان مرا به صلاح آور. من بسوی تو بازگشتم و از تسلیم شدگانم.

اینان کسانی هستند که کارهای نیکشان را می پذیریم و از گناهانشان درمی گذریم و در زمره ی بهشتیانند و هر وعده ای که به آنان داده شده راست و درست است.

آری پس از نگرش بر این آیات شریفه است که پیام سخن بانوی بانوان فاطمه علیهاالسلام بر ما روشن می شود. به نظر نگارنده، بحث نیاز به توضیح بیشتری دارد اما به همین اندازه بسنده می شود.

«وصله الارحام منماه للعدد.»

و پیوند با نزدیکان را برای افزون شدن شمار نفوس، مقرر فرمود.

و در نسخه ی دیگری: «وصله الارحام منساه للعمر و منماه للعدد.» آمده است.

واقعیت این است که عملکرد انسان دارای یک سلسله آثار و ره آورد و واکنش طبیعی و تخلف ناپذیر است. از این رو آن کس که با نزدیکان و بستگانش بوسیله ی دست و زبان و یا ثروت و امکانات، صله ی رحم نماید بر اثر این کار عمرش طولانی و نسلش بسیار و دارایی اش فراوان می گردد و این ثمره ی آن عملکرد است. در مورد پیوند با ارحام روایات بسیاری رسیده است که همه ی حکایات از این حقیقت می کنند که: صله ی رحم ثروت را بسیار می کند و مرگ را به تاخیر می افکند همانگونه که

۱- ۲۸۳. سوره ۴۶،آیه ۱۵- ۱۶.

بریدن از ارحام و قطع رابطه با آنان باعث کوتاهی عمر و از میان رفتن مال و امکانات می گردد.

ما در روزگار خویش بسیاری از مردم را دیده ایم که بخاطر صله ی رحم، روزگار برکات و خیرات خویش را بر آنان باراند و شمار آنان و نسلشان با اینکه می دانیم عوامل فزونی چندانی در آنها نبود رو به فزونی نهاد و اقتدار یافتند. همانگونه که در روزگار ما بسیاری را نیز می نگریم که بخاطر قطع رحم و گسستن ارتباط و دوستی با بستگان و نزدیکان خویش سرانجام گویی رشته ی عمر خود را قطع نموده و با دست خود اساس حیات و بقای خویشتن را درهم نوردیدند و پس از دچار آمدن به آفت فقر و تهیدستی و نیاز، از میان رفته اند.

«و القصاص حقنا للدماء.»

«و قصاص را وسیله ی حفظ خونها و حراست از جانها قرار داد.»

در میان تمامی قوانین کیفری که در جهان وضع و ثبت شده است هیچ قانونی بسان قصاص عادلانه و طبیبانه، حیات انسانها را تضمین نمی کند.

بر این اساس است که خدای جهان آفرین می فرماید:

«و لکم فی القصاص حیاه یا اولی الالباب لعلکم تتقون.» (۱) .

برای شما ای خردمندان در قصاص نوعی زندگی است. باشد که پروا پیشه سازید.

شگفت آور است که کیفر قاتل و کشتن او عاملی برای بقاء و تضمین حیات دیگران شمرده می شود. چرا که فردی که بیدادگرانه تصمیم می گیرد تا دیگری را بکشد اگر بداند دست عدالت، انتقام خون بناحق ریخته شده را از او خواهد گرفت و او را به کیفر کارش قصاص خواهد نمود، آنجاست که دست به جنایت نمی زند. اما اگر دریافت که کیفر کشتن دیگران تازه اگر ثابت شد زندان است و خوردن و آشامیدن و شاید هم عفو

۱- ۲۸۴. سوره ۲،آیه ۱۷۹.

و یا تخفیف مجازات و یا رهایی بوسیله ی پول و رشوه و پارتی و وساطت نزد قدرتمندان، اینجاست که ارتکاب جنایت بر او سهل و ساده می نماید و به آسانی و بیدادگرانه و وحشیانه خون بی گناهان را بر زمین می ریزد.

واقعیت این است که قوانین کیفری کفر- که اینک بر کشورهای اسلامی حاکم است اثر سازنده ی قصاص را باور ندارد و چنین می پندارد که قصاص از آنجایی که مقتول بیچاره را زندگی نمی بخشد، تکرار قتل است و در تکرار قتل چه سود؟!

به همین جهت برای قاتل، زندان و یا اعمال شاقه در نظر می گیرد و با این وصف شما خواننده ی عزیز خود آگاهی که زندانهای بی شمار و گسترده دنیا آکنده از آدم کشان جنایتکار است و هر لحظه هم آمار آدمکشی در سراسر جهان رو به فزونی می رود.

شگفت اینکه خدای جهان آفرین در این آیه ی شریفه روی سخن را بر خردمندان گیتی نموده و می فرماید:

«یا اولی الالباب!»

«هان ای خردمندان!»

و آنگاه با این واژه ها سخن را ادامه می دهد که:

«لعلکم تتقون.»

و بدینسان خدای فرزانه و حکیم روی سخن با خردمندانی دارد که می فهمند و می دانند که قصاص عادلانه و انسانی از ریخته شدن خون انسانها و کشته شدن آنان جلوگیری می کند و درک می کنند که این شیوه ی کیفری بهتر و برتر از زندان و شکنجه و همانند آنهاست.

اما با این وصف در جهان معاصر این قانون الهی وانهاده شده و قانون غرب بر مقررات خدا برتری یافته است که باید گفت؛ چشم مسلمانان روشن! راستی مردم چگونه امید بسته اند که عزت و اقتدار و استقلال به دست آورند. در حالی که نه تنها در قوانین و مقررات که در تاریخ خود نیز دنباله روی یهود و نصاری را برگزیده اند؟ تاریخ

هجری اسلامی به بوته ی فراموشی سپرده می شود و تاریخ میلادی در کشورهای اسلامی به رسمیت شناخته شده و ملتها و دولتها از آن پیروی می کنند.

آری رشته ی سخن در این مورد طولانی است و نیاز به فرصت بیشتر و بحث گسترده تری است.

علاوه بر این، ثمره برشمردن و پخش این دردها و مصیبتها چه خواهد بود؟

آیا براستی در مقررات و قوانین وارداتی حکومتها و کشورهای اسلامی تحول مطلوبی ایجاد می گردد؟ من که فکر نمی کنم.

«و الوفاء بالنذر تعریضا للمغفره.» و در نسخه ی دیگری «بالنذور.»

و وفای به نذر را به منظور رسیدن به آمرزش قرار داد.

واژه ی «نذر» در حقیت پیمان بستن با خدا در انجام کاری شایسته است. از این رو وفای به نذر نیز وفای به پیمان خواهد بود. همانگونه که خدا در قرآن شریف می فرماید:

«و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما.» (1) .

و هر کس به پیمانی که با خدا بسته است وفا نماید، خدا به او پاداش پرشکوهی خواهد داد.

و بدینسان روشن شود که انسان از راه وفای به نذر خویش، هم به پیمان خود عمل کرده و هم خود را در قلمرو آمرزش خدا قرار داده است.

«و توفیه المکاییل و الموازین تغییرا للبخس.»

و کامل پرداختن پیمانه ها و ترازوها- در داد و ستد- را برای از میان برداشتن شیوه ی ظالمانه ی کاستن از حقوق، مقرر فرمود.

در نظام اقتصادی اسلام، خدا بر فروشنده و خریدار واجب ساخته است که حقوق یکدیگر و مردم را به دقت رعایت و ادا کنند و حق هیچ کس را حتی به صورت کاستن

۱- ۲۸۵. سوره ۴۸،آیه ۱۰.

از آن پایمال نسازند و آن را کمتر از ارزش واقعی جلوه ندهند. با مردم بر اساس عدالت و امنیت رفتار نمایند و نه بر اساس ستم و خیانت و این رفتار و عملکرد عادلانه و رعایت حقوق مادی و معنوی در گرو این است که با پیمانه ها و میزانها و معیارهایی که حقوق مادی یا معنوی مردم سنجیده می شود تقلب و بازی صورت نگیرد حقوق و اعتبارات و شخصیتها همانگونه که هستند، سنجیده شوند.

«و النهی عن شرب الخمر تنزیها عن الرجس.»

«و هشدار از نوشیدن شراب را برای پاکی و پاکیزگی از پلیدیها، قرار داد.»

و در نسخه ی دیگری آمده است که:

«و الانتهاء عن شرب الخمور.»

نگارنده در بحث از آیه ی شریفه «تطهیر» برای واژه «رجس» معانی گوناگونی آورده و باید بخاطر داشت که میخوارگی و بدمستی همانگونه که خدا می فرماید، یکی از چهره های کریه «رجس» و پلیدی است.

«انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون.» (۱) .

بی تردید شراب و قمار و بتها و گروبندی با تیرها، پلیدی و کار شیطان است. پس از آنها دوری بجویید تا رستگار شوید.

در رابطه با زیانها و تباهیهای میخوارگی و جنایتها و نگونساریهای برخاسته از آن، بسیاری از نویسندگان مسلمان و غیرمسلمان کتابها و مقاله های گوناگونی نوشته اند. در این مورد همین یادآوری بسنده است که با مراجعه به معانی واژه ی «رجس» و تعمق در آن بخش بزرگی از زیانهای جبران ناپذیری که این بلای اجتماعی به سلامت جسم و جان، دستگاه تعقل و رشد و ترقی جامعه ها و تمدنها وارد می آورد، بر شما خواننده ی پژوهشگر روشن می شود.

۱- ۲۸۶. سوره ۵، آیه ۹۰.

«و اجتناب القذف حجابا عن اللعنه.»

«و دوری جستن از نسبت بی عفتی دادن به پاکدامنان را برای مصون ماندن از لعنت و دور شدن از رحمت، قرار داد.»

و در نسخه ی دیگری: «و اجتناب قذف المحصنات» آمده است.

اسلام آیینی است که به منظور حراست از شخصیت معنوی و اجتماعی و حرمت انسانها سخت در نظر دارد و خدشه دار ساختن آبرو و شخصیت دیگری را نوعی جنایت می نگرد و برای آن کیفر عادلانه دنیوی و عذاب سخت اخروی در نظر می گیرد و به همگان هشدار می دهد که از این گناه بزرگ دوری جویند.

در نگرش اسلامی نسبت بی عفتی دادن به مردان و زنان پاکدامن کار ساده و آسانی نیست و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که فردی زبان خویش را رها، و با آن شخصیت مردم را پایمال و آبرو و ناموس آنان را خدشه دار سازد از این رو اگر فردی به دیگری که به بی عفتی شهرت ندارد نسبت «زنا» داد. بر اوست که با اقامه ی بینه و گواه این نسبت را به اثبات رساند وگرنه مقررات کیفری اسلام در مورد خود او به جرم تهمت تراشی و خدشه دار ساختن کرامت و حیثیت دیگری به اجرا گذاشته می شود.

خدا در قرآن شریف در این مورد می فرماید:

«و الذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعه شهداء فاجلدوهم...» (۱) .

و کسانی که به زنان شوهردار نسبت زنا دهند، آنگاه چهار گواه نیاورند، هشتاد تازیانه به آنها بزنید، و هیچگاه شهادتی از آنان نپذیرید، و اینانند که خود فاسقند.

و نیز می فرماید:

«ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا و الاخره و لهم عذاب عظیم.» (۲) .

ص: ۴۸۰

۱- ۲۸۷. سوره ۲۴، آیه ۴ و ۵.

۲- ۲۸۸. سوره ۲۴، آیه ۲۳.

بی گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر و باایمان نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند و عذابی سخت خواهند داشت.

و درست همین جاست که سخن جاودانه ی دخت پیامبر روشن می شود که فرمود:

آنکس که از نسبت دادن بی عفتی به پاکدامنان دوری گزیند در حقیقت از لعنت خدا مصون می ماند. و واژه ی «لعنت» نیز به مفهوم دور بودن از مهر و رحمت خداست.

«و ترک السرقه ایجابا للعفه.»

«و وانهادن عمل نیکوهیده ی سرقت را، باعث بقای پاکی و امانتداری مقرر فرمود.»

دست انسان تا آنگاه که پاک و امانتدار باشد از ارزش والا و بهای بسیاری برخوردار است، اما هنگامی که به سرقت و تجاوز آلوده شد، دیگر ارزش و کرامت خویش را به کلی از دست می دهد. چرا که از مرزهای دین گذشته، و دیگر بهایی ندارد.

ابوالعلای معری از سید مرتضی پرسید:

ید بخمس مئین مسجد او فدیت

ما بالها قطعت فی ربع دینار؟

دستی که خونبهای آن پانصد دینار طلاست، او را چه می شود که در برابر یک چهارم دینار- اگر سرقت نماید- بریده شود؟

مرحوم سید پاسخ داد:

عز الامانه اغلاها، و ارخصها

ذل الخیانه، فافهم حکمه الباری

عزت و شکوه امانت و امانتداری ارزش آن را بالا برده و گرانقیمت و پربهایش ساخته است و نیز ذلت و خفت خیانت او را از ارزش انداخته است. پس ای خردمند! حکمت آفریدگارت را دریاب.

با این بیان دزدی و خیانت، پاکی و امانت را از دست و صاحب آن سلب می کند و وانهادن سرقت و عمل نکوهیده ی خیانت، عفت و امانتداری و عظمت دست و صاحب دست را حفظ و حراست می کند.

در «کشف الغمه» این جملات نیز آمده است:

«و التنزه عن اکل اموال الایتام و الاستیثار بفیئهم اجاره من الظلم، و العدل فی الاحکام ایناسا للرعیه.»

و پاکی و دوری گزیدن از خوردن و به انحصار خویش درآوردن اموال و امکانات و غنایم یتیمان را، باعث مصون ماندن از ستم و ستمکاری، و عدالت پیشگی را باعث جوشش و دلگرمی مردم به زمامداران، قرار داده است.

واژه ی «یتیم» در فرهنگ عرب در مورد کسی بکار می رود که پدر یا مادر یا یکی از آن دو را در کودکی از دست داده و ثروت آنان ار به ارث برده و به دلیل کم سنی توان و قدرت لازم برای حراست و نگهداری آن ثروت و اداره ی امور خویش را ندارد و اینجاست که عناصر طمعکار و طمع ورز بر دارایی او چشم می دوزند و به حقوق او تجاوز می کنند. چرا که او را ناتوان به حساب می آورند و در او توان و اقتداری نمی بینند که در برابر ظالمان و طمعکاران مقاومت کند و از حقوق خویش دفاع نماید. و این تجاوزی نکوهیده و ستمی آشکار است.

خدای عادل سرنوشت چنین ستمکاران و کیفر سخت آنان در سرای آخرت را اینگونه مقرر می دارد:

«الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا.» (۱) .

کسانی که دارایی یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که در شکمهای خویش آتش می خورند و بزودی به آتش برافروخته ای وارد گردند.

از این رو خداوند دوری جستن از خوردن و بردن دارایی یتیم را باعث مصون ماندن از دست یازیدن به ستم و بیدادی قرار می دهد که چنین کیفر سخت و دردناکی در پی خواهد داشت.

۱- ۲۸۹. سوره ۴، آیه ۱۰.

اما جمله: «و الاستیثار بفیئهم.»

منظور از واژه ی «فیی» در اینجا غنیمت، یعنی یک پنجم غنایم و ثروتی است که خدا به پیغمبرش بخشیده است.

و ما در آستانه ی ورود به خطبه ی بانوی نمونه ی اسلام که در مورد فدك سخن گفتیم، در این مورد بحثهایی را تقدیم داشتیم.

«و عدل الحکام ایناسا للرعیه.»

از دخت فرزانه ی پیامبر، فاطمه علیهاالسلام در مورد اصل عدل و داد، در صفحات گذشته سخنی داشتیم که بیانگر عدالت در قلمرو خانه و خانواده و جامعه و روابط اجتماعی بود. اما آن حضرت در این فراز به عدالت زمامداران جامعه و حکومتها و قدرتهای حاکم بر مردم، یعنی هیئت حاکمه که عبارت از وزیران، فرماندهان، مسوولان سازمانها، قضات و نظایر آنها می باشد، اشاره می کند و عدالت را برای آنان لازم می نگرد.

بطور طبیعی کسانی که از مناصب حساس و مشاغل بزرگی برخوردارند، به چنین احساس یا پنداری گرفتار می شوند که خود برتر از دیگرانند و هاله ای از عظمت، آنان را فراگرفته. به همین جهت به نوعی خودبینی گرفتار می شوند و خویشتن را برتر و بزرگتر از دیگران می نگرند. این از سوی هیئت حاکمه،

از سوی دیگر توده های مردم هستند که در آن صورت میان خود و هیئت حاکمه احساس بیگانگی و جدایی می کنند، بویژه آنگاه که به هر شهروندی اجازه داده نشود که با رئیس حکومت یا مقام عالی رتبه ی دولت آزادانه روبرو شود و نیاز خویش را بازگوید یا از بیدادی که از سوی وابستگان به حکومت به او رفته است، شکایت کند. اینجاست که چنین شیوه و اسلوبی باعث جدایی حکومت و مردم می شود و بدبختی ها به بار می آورد. اما اگر هئیت حاکمه بر اساس عدل و داد و پاسداری واقعی از حقوق توده های مردم بویژه ناتوانان گام بردارند، آنجاست که روح امید نه تنها بر کالبد افسرده ی ستمدیدگان، که همه ی مردم دمیده می شود و آنگاه است که فرد فرد ملت به سازمانها

و دستگاه هـای حکومتی بسـان فرزنـد به پـدر، یا دانش پژوه به آموزگار و یا بیمار به طبیب خویش می نگرد. و بـدانها مهر و محبت نثار می کند و از آنها قدردانی می نماید.

در چنیـن شـرایطی اسـت که مردم آگاهـانه و آزادانه بـا هیئت حـاکمه انس می گیرنـد، به آنـان براسـتی نزدیـک می شونـد و همکاری و برادری و الفت و محبت در میان آنان حاکم می گردد...

به هر حـال اگر نگارنـده بر آن نبود که اسـلوب کتاب را رعایت کنـد، در این باره که مورد علاقه و خواست مردم است، جای بحث بیشتری بود. اما بخاطر رعایت اسلوب کتاب هب همین اندازه بسنده می شود.

و آنگاه بانوی بانوان این بخش از سخن جاودانه ی خویش را با تلاوت آیاتی متناسب با موضوع به پایان برد.

«ف«اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون.» (۱) .

پس آنگونه که شایسته ی پروای از خداست از او پروا کنید و نمیرید جز در حالی که مسلمان باشید.

«و اطیعوا الله فیما امرکم به و نهاکم عنه» فانه «انما یخشی الله من عباده العلماء.»

و خـدای را در آنچه به شـما فرمان داده است، فرمان بریـد و از آنچه شـما را از آن باز داشـته است، بازایستید. چرا که در میان بندگان خدا تنها دانشورانند که از او می ترسند، و درست عمل می کنند.

۱- ۲۹۰. سوره ۳، آیه ۱۰۲.

ادامه ی سخنان آن حضرت

اشاره

ثم قالت: ایها الناس اعلموا انی فاطمه، و ابی محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقول عودا و بدءا و لا اقول ما اقول غلطا، و لا افعل ما افعل شططا.

«لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین روف رحیم.» (۱) .

فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نساءکم، و اخا ابن عمی دون رجالکم و لنعم المعزی الیه صلی الله علیه و آله و سلم.

فبلغ بالرساله صادعا بالنذاره، مائلا عن مدرجه المشرکین ضاربا ثبجهم، آخذا باکظامهم داعیا الی سبیل ربه بالحکمه و الموعظه الحسنه، یکسر الاصنام و ینکت الهام، حتی انهزم الجمع و ولوا الدبر، حتی تفری اللیل عن صبحه، و اسفر الحق عن محضه، و نطق زعیم الدین، و خرست شقاشق الشیاطین، و طاح و شیظ النفاق، وانحلت عقد الکفر و الشقاق و فهتم بکلمه الاخلاص و نفر نفر من البیض الخماص.

و کنتم علی شفا حفره من النار، مذقه الشارب و نزهه الطامع، و قبسه العجلان، و موطی ء الاقدام، تشربون الطرق، و تقتاتون القدو الورق، اذله خاسئین، تخافون ان یتخطفکم الناس من حولکم.

فانقذکم الله تبارک و تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد اللتیا و التی، بعد ان منی ببهم الرجال، و ذوبان العرب و مرده اهل الکتاب کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله، او نجم قرن للشیطان، او فغرت فاغره من المشرکین قذف اخاه فی لهواتها، فلا ینکفی ء حتی یطاصماخها باخصمه، و یخمد لهبها بسیفه مکدودا: فی ذات الله، مجتهدا فی امر الله قریبا من رسول الله، سیدا فی اولیاء الله، مشمرا نا صحا، مجدا کادحا و انتم فی رفاهیه من

۱- ۲۹۱. سوره توبه، آیه ۱۲۹.

العیش، و ادعون فاکهون، آمنون تتربصون بناالدوائر، و تتوکفون الاخبار، و تنکصون عند النزال، و تفرون من القتال.

آنگاه دگرباره روی سخن را به همگان کرد و فرمود:

هان ای مردم! بدانید که من فاطمه ام! و پدرم محمد است! آنچه می گویم آغاز و فرجامش یک سخن است و در آن ناهماهنگی و ضد و نقیض نخواهد بود.

نه در آنچه بر زبان می آورم جز سخن درست و عادلانه چیز دیگری خواهد بود، و نه در عملکردم و راهی که می پویم خطا و اشتباهی.

پیامبری از میان شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او گران است. به ارشاد و هدایت شما سخت عشق می ورزید و بر ایمان آوردگان رووف و پرمهر بود.

هرگاه نسب این پیامبر گرانمایه را بجویید، خواهید دید که او پدر من است، نه پدر دیگر زنان امت، و برادر عموزاده ام، امیر مومنان بود، نه برادر دیگر مردان جامعه. راستی که این نسب و تبار، چه افتخارانگیز و غرورآفرین است.

آن برگزیده ی خدا رسالت خویش را از جانب خدا آغاز نمود و در اوج شایستگی آن را به پایان برد و مردم را بروشنی هشدار داد. از راه و رسم شرک گرایان روی برتافت و بر فرق و گردن آنان شمشیر عدالت را فرود آورد و گلوهای زورمداران حق ستیز را فشرد تا از شرک و ارتجاع دست بردارند و به توحید و عدالت گردن گذارند.

او هماره با زبان حکمت و اندرز نیکو و برهان سودمند، مردم را به راه خدا فراخواند. بتها را درهم نوردید و بر مغز سرکردگان ستم و شقاوت کوبید، تا اتحاد شوم آنان را گست و فراریشان داد و با از هم پاشیدن سیاهی ها و دریدن پرده ی ظلمت، سپیده دم نجات و امید فرارسید و سیمای پرجاذبه ی حق، آشکار گردید و پیشوای دین به سخن آمد و عربده های شیاطین به خاموشی گرایید، خار و خس نفاق از سر راه کنار زده شد و گره های کفر و دشمنی گشوده شد. و آنگاه شما در حالی که گروهی اندک و فاقد امکانات بیش نبودید، در میان گروهی سپید چهره و امکانات از دست داده و شکم

به پشت چسبیده، زبان به کلمه ی اخلاص گشوده، و ندای یکتاپرستی سر دادید.

شما در آن روزگاران در لب پرتگاه دوزخ قرار داشتید و بخاطر فقدان امکانات و اقتدار، به جرعه ای آب برای فردی تشنه، یا لقمه ای غذا برای انسان گرسنه، و یا شعله ای آتش برای کسی بودید که شتابان در پی آب و غذا و آتش می دود و زیر دست و پاها لگدمال می شدید.

آن روزها آب نوشیدنی شما گندیده و آلوده بود، و خوراکتان برگ درختان و پوست حیوانات. خوار و ذلیل بودید و مردود و مطرود، و هماره در هراس بودید که مباد دشمنان زورمند، شما را بربایند و هستی و امکانات ناچیزتان را ببلعند.

آری در آن شرایط دهشناک بود که خدای پرمهر شما را به برکت محمد و به دست توانمند و اندیشه ی تابناک او از آن همه ذلت و حقارت نجات بخشید.

او با شجاعان سخت درگیر شد و با گرگهای خونخوار عرب و سرکشان حق ستیز یهودی و نصاری پنجه درافکند و همه را به شکست کشانید.

هرگاه آتش جنگ را برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت و هرگاه شاخ شیطان نمایان گشت یا اژدهایی از شرک گرایان دهان گشود، پدرم پیامبر برادرش امیر مومنان را در کام آنها افکند، و آنها را بدست توانمند او سرکوب ساخت.

علی هرگز از این میدانهای شرف و افتخار بازنمی گشت جز اینکه سرهای دشمنان را پایمال شهامت خود می ساخت و آتش آتش افروزان را به آبشار شمشیر ستم ستیزش خاموش می ساخت.

او در هر تلاش و جهادی رنجها را به جان می خرید و برای خدا، خویشتن را فسرده می ساخت و در راه تحقق اهداف الهی با همه ی توان می کوشید.

او از نظر نسب و عقده و راه و رسم و هدف، نزدیک ترین کس به پیامبر بود و در میان دوستان راستین خدا، سالار همگان.

هماره دامن همت به کمر زده و برای خیرخواهی و نجات و نیک بختی جامعه

در تلاش بود، اما شمایان در آن شرایط در آسایش و راحتی کاذب خویش غوطه ور بودید و از خطرات در امان و از نعمتهای خدا بهره می گرفتید.

در انتظار این بودید که چرخ روزگار گردش خویش را بر ضد ما خاندان وحی و رسالت بیاغازد و گوش به زنگ اخبار ناگوار برای ما بودید. به هنگام کارزار عقب می نشستید و در سختی های پیکار، فرار را بر قرار ترجیح می دادید.

حقوق پایمال شده ی خویش را می طلبد

تا اینجا فاطمه علیهاالسلام سخن جاودانه ی خویش در مورد پرتویی از فلسفه ی احکام و مقررات اسلامی و علل تشریع قوانین آن به پایان برد و آنگاه به طرح هدف مورد نظر خویش که مطالبه ی حق مصادره شده اش و دادخواهی از هئیت حاکمه بود و پرداخت. پیش از هر چیز آن بانوی فرزانه در آن کنفرانس اسلامی روی سخن را به مردم حاضر در مسجد نمود و آنان را هدف قرار داد. چرا که آنان بودند که با رئیس دولت دست بیعت داده بودند.

به علاوه رئیس دولت یکی از دو طرف محاکمه بود و بانوی بانوان در نظر داشت که پس از سخن با مردم با او بحث نموده و او را محکوم سازد. بر این اساس و بدان جهت که آن حضرت طرف دیگر محاکمه و نماینده ی خاندان وحی و رسالت و فراتر از آن ملکه ی ارجمند اسلام بود، نخست بر اساس مقرراتی که در دادگاه ها و محاکمه ها رعایت می گردد به معرفی خویش پرداخت. و به دنبال آن در برابر دیدگان مهاجر و انصار که در آن روزگار، همه از چهره های بارز و از شخصیتهای وزین جامعه ی اسلامی به حساب می آمدند، جریان محاکمه را با درایت و اقتدار شگرفی آغاز کرد.

موضوع محاکمه نیز روشن بود و عبارت از این حقیقت بود که زمین هایی از سالیان پیش در اختیار بانوی نمونه ی سلام فاطمه بوده و آنگاه رئیس دولت دست روی آنها نهاده و بی هیچ مجوز شرعی آنها را مصادره نموده بود. از این رو دخت فرزانه ی پیامبر در

آن کنفرانس، روی سخن را به حاضران در سمجد نمود و فرمود:

«ایها الناس! اعلموا انی فاطمه!»

هان ای مردم! بدانید که من «فاطمه» هستم.

آن حضرت نخست نام بلندآوازه ی خویش را برای شنوندگان بازگفت. همان نامی که کسی نسبت بدان ناآگاه نبود و همگان بارها آن نام مقدس را با نهایت تجلیل و تعظیم و تقدیر به همراه مهر و محبت و نثار عواطف بی نظیر به صاحب آن، از زبان پیامبر پرشکوه اسلام شنیده بودند.

«و ابی: محمد صلی الله علیه و آله و سلم»

و پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

دخت یگانه ی پیامبر این نسب پرشرافت و پرفراز را که در کران تا کران گیتی و در همه ی عصرها و نسلها نسبی فراتر از آن نیست، بیان می کند. نسبی که افتخار جهان هستی است و در تاج آفرینش و بلندآوازه تر از خورشید جهان افروز است.

آری دخت فرزانه ی این شخصیت پرشکوه است که سخنرانی می کند. اوست که خطبه می خواند، اوست که به مناظره برخاسته و در برابر بیداد و حق کشی دادخواهی می نماید.

او خویشتن را معرفی کرد تا کسی نگوید ما او را نشناختیم، و کسی بهانه تراشی نکند که چرا حضرت نام خویش را به زبان نیاورد؟

و برای چه خود و نسب خویشتن را بیان نفرمود؟

او با این معرفی صریح خویش حجت را تمام کرد و جای چون و چرایی برای هیچ کس باقی ننهاد و بدان جهت که آنان را نکوهش نموده باشد، نام و نسب بلندآوازه ی خویش را یادآوری فرمود.

ص: ۴۸۹

آری فاطمه علیهاالسلام دخت فرزانه ی پیامبر آمده است تا حقوق پیمال شده ی خویش و دارایی مصادره شده اش را بخواهد.

«اقول عودا و بدءا»

هان ای مردم! همان را که نخست بر زبان آوردم، سرانجام هم همان را بر زبان می آورم و به آنچه می گویم، ایمان دارم.

و در نسخه ی دیگری: «عودا علی بدء» آمده است که از نظر معنا تفاوت نمی کند.

«و لا اقول ما اقول غلطا و لا افعل ما افعل شططا.»

آنچه می گویم اشتباه نیست، و سخنی از روی بیداد و افراط کاری و تجاوز نیز بر زبان نمی آورم.

واژه ی «غلط» به مفهوم خطای در سخن است و در این راستا، هم خطای در لفظ و محتوا را می گیرد و هم دروغ بافی و فریبکاری و غلط اندازیهای گوناگون را.

و آنگاه به تلاوت این آیه ی شریفه پرداخت.

«لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رووف رحیم.» (1) .

بی ترید برای شما مردم پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید. به هدایت و نیکبختی شما حریص، و نسبت به مومنان دلسوز و مهربان است. دخت گرانمایه ی پیامبر این بخش از سخنان خویش را با نام و یاد هماره جاودانه ی پدرش، پیامبر آغاز کرد و آن را با سخن خدا و آیه ی شریفه درهم آمیخت که می فرماید: «به یقین پیامبری که از خود شما مردم است بسویتان آمد. بر او سخت گران است که شمایان را در گمراهی و رنج بنگرد. او در افزایش وسایل و عوامل نیکبختی و هدایت شما تا سر حد حرص می کوشد و به ایمان آوردگان امت، پرمهر و بخشایشگر است.»

۱- ۲۹۲. سوره ۹، آیه ۱۲۸.

«فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نسائکم.»

«اگر بخواهید او را به کسی یا کسی را به او نسبت دهید و او را بشناسید، او را پدر من خواهید یافت، نه پدر دیگر زنان جامعه.»

آری این تنها من هستم که دختر او می باشم و او پدر من است و دیگر زنان این امت در این نسبت بلند و پاک با من شرکت ندارند.»

«و اخا ابن عمی دون رجالکم»

و برادر شوی گرانمایه و پسرعموی من است و هیچ کدام از مردان جامعه ی شما افتخار برادری او را ندارند.

روشن است که منظور از برادری، در سخن دخت پیامبر همان برادری مورد نظر قرآن است که پیامبر به دستور خدا میان پیروان قرآن ایجاد کرد و میان خود و امیر مومنان نیز پیمان برادری برقرار ساخت.

پیامبر هماره در مناسبتهای گوناگون به این برادری پرشکوه اشاره می کرد و بر واژه ی «اخی» «برادرم» در مورد امیر مومنان تکیه می کرد.

برای نمونه:

گاه می فرمود: «ادعوا الی اخی»

برادرم را فراخوانید تا نزد من بیاید.

و گاه می فرمود: «و این اخی؟» برادرم کجاست؟

زمانی می فرمود: «انت اخی» تو برادر من هستی.

و زمانی دیگر یادآوری می فرمود که: «انه فی الدنیا و الاخره.»

او در این جهان و جهان دیگر برادر من است.

امیر مومنان نیز به این برادری جاودانه بر خود می بالید و در نظم و نثر و گفتار و اشعار از آن به عظمت یاد می کرد.

برای نمونه آن حضرت اینگونه سرود:

انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی

معه ربیت و سبطاه هما ولدی

من برادر برگزیده ی خدا هستم که هیچ تردیدی در این واقعیت نیست. من با او رشد و به همراه او پرورش یافته ام و نواده های آن بزرگوار، فرزندان من هستند.

و نیز اینگونه سرود:

محمد النبی اخی و صنوی

و حمزه سیدالشهداء عمی

محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن پیامبر بزرگ خدا، برادر و پسرعموی من است. و «حمزه» آن سالار شعیدان «احد» عموی من می باشد.

و نیز اینگونه سرود:

و من حین آخی بین من کان حاضرا

دعانی و آخانی و بین من فضلی

و (آن پیامبر بزرگ) همان شخصیتی است که هنگامی که میان امت پیمان برادری برقرار ساخت، خودش مرا فراخواند و میان من و خودش پیمان برادری هماره برقرار نمود و بدینوسیله برتریها و شایستگی های مرا روشن و آشکار فرمود.

و نیز از آن حضرت است که در این مورد فرمود:

«انا عبدالله و اخو رسول الله، و انا الصدق الاکبر و الفاروق الاعظم لا یقوله غیری الا کذاب.»

هان! من بنده ی خدا هستم و برادر پیامبر. صدیق اکبر هستم و فاروق اعظم، و بجز من هر آن کس که این سخن را بر زبان آورد دروغ پرداز است. (۱) .

«و لعنم المعزی الیه صلی الله علیه و آله و سلم»

«و چه کسی پاکتر و برتر از پیامبر که انسان به او منسوب شود.»

چرا که او علت آفرینش جهان هستی است و به برکت وجود گرانمایه ی اوست که خدا به انسان و دیگر موجودات، روزی ارزانی فرموده است.

۱- **۲۹۳**. برای آگاهی بیشتر در این مورد به کتاب «علی من المهد الی اللحد» رجوع شود.

«فبلغ الرساله صادعا بالنذاره» «او رسالت خویش را ابلاغ و پیام خدا را به بهترین شکل ممکن به جهانیان رسانید و در همان حال مردم را از حساب و کتاب هشدار داد.»

آری او هر آنچه را به رسانیدنش دستور یافته بود، همه را به همراه بشارت و هشدار از عذاب آخرت برای گناهکاران و ظالمان، همه را به گوشها رسانید.

«مائلا عن مدرجه المشرکین» «و از شیوه ی انحطاط آفرین شرک گرایان روی برتافت.»

و در نسخه ی دیگری: «ناکبا عن سنن مدرجه المشرکین» آمده است.

«ضاربا ثبجهم»

و بر پیکر نیروی ویرانگر شرک ضرباتی شکننده وارد آورد.

این جمله بیانگر آن است که حضرت با کافران و مشرکان جهاد نمود.

«آخذا باکظامهم»

و دهان آنان را از (یاوه سرایی و عربده کشی) بست.

این فراز نشانگر آن است که او، بیدادگران و مشرکان را سر جایشان نشاند و نقشه های ویرانگرشان را نقش بر آب و کارهای نادرست آنان را نابود ساخت.

«داعیا الی سبیل ربه بالحکمه و الموعظه الحسنه.»

«در حالی که با حکمت و اندرز نیکو مردم را به راه پروردگارش فراخواند.»

آری پیامبر مردم را نه بسوی ارزشهای دنیوی، بلکه بسوی خدا فراخواند، نه بسوی غیر او، و در دعوت انسانسازش سطح اندیشه ی مردم را در نظر گرفت. به این معنا که با تیپ روشنفکر و تحصیلکرده و ترقی خواه، با حکمتها و مطالبی که روشنگر حقیقت ها و زداینده ی شبهات باشد روبرو شد و با توده ی مردم با پند و اندز و سخنان قانع کننده و دلگرم سازنده و عبرت آموز و زندگی ساز. و در رویارویی با دشمنان و بداندیشان، بهترین شیوه ی بحث و گفت و شنود و باراندن دلیل و برهان بر آنان را، در دعوت زندگی ساز خویش بکار گرفت.

«یکسر الاصنام»

«او بتها را درهم می شکست.»

همان بتهایی را که شرک گرایان به خدایی گرفته و بجای پرستش یکتا خدای هستی در برابر آنها کرنش می کردند.

و در نسخه ی دیگری: «وینکت الهام» و یا «ینکس الهام» آمده است.

که هر کدام باشد به کارزار با سردمدارن شرک و بیداد و درهم نوردیدن آنان اشاره دارد. همانان که بسان «شیبه» و «عتبه» و «ابوجهل» و... فتنه انگیزی می کردند و آتش جنگ و تجاوز را شعله ور می ساختند. و ممکن است بیانگر این حقیقت باشد که پیامبر تبهکاران و فتنه انگیزان را به خفت و رسوایی کشید.

«حتی انهزم الجمع و ولوا الدبر»

آری کارزار و جهاد با شرک و کفر و ستم و ارتجاع سالیان بسیاری ادامه یافت، بگونه ای که در کشاکش آن، پیکارها رخ گشود و تزلزل و پریشانی روی داد تا سرانجام پیامبر ریشه های فتنه و فتنه انگیزان و جرثومه های تباهی و تبهکاری را درهم نوردید و اقتدار پوشالی کفرپیشگان را درهم کوبید. آنان از نظر روانی ناتوان شدند و روحیه خویش را از دست دادند و کارزار به شکست آنها انجامید و پشت به میدان، فرار را بر قرار ترجیح دادند.

«حتی تفری اللیل عن صبحه»

«تا سرانجام تاریکیهای سیاه کفر شکافت و سپیده ی بامداد اسلام از افق جلوه گر شد.»

«و اسفر الحق عن محصنه»

«و پرده ها و ستاره های باطل از چهره ی نورانی و زیبای حق به کناری رفت و حق ناب و خالص بی هیچ آمیختگی به باطل، نمایان شد.»

یادآوری می گردد که این فرازها هم به نوعی بیانگر گردآمدن نیروی حق و طرفداران حقیقت و عدالت است.

«و نطق زعیم الدین»

«و پیشوای راستین دین خدا، در اوج آزادی و آزادگی و صراحت سخن گفت.»

و در کلیه ی امور و شئون فرد و خانواده و جامعه رهنمود داد.

«و خرست شقاشق الشیاطین»

«و میدانداری شیاطینها رو به خاموشی نهاد.»

واژه ی «شقشقه» همانگونه که در صفحات پیش گذشت، چیزی است که همانند شش، به هنگامه ی هیجان زدگی از دهان شتر بیرون می آید. و این فراز بیانگر آن است که سرانجام در پرتو جهاد فکری و عقیدتی و اخلاقی و عملی پیامبر تلاشهای ارتجاعی تبهکاران و ظالمان فروکش کرد و عربده هایشان در گلو خفه شد.

«و طاح و شیظ النفاق»

«و یاران و هواداران نفاق از میان رفتند.»

هم اعتبار کاذب خود را از دست دادند و هم تلاش مذبوحانه ی آنان با شکست و خفت روبرو شد.

«و انحلت عقد الکفر و الشقاق»

«و گره های کوری که طرفداران کفر و شقاق دمیده بودند، از هم گسست.»

و همه ی تلاشها و پیمانها و عهدنامه ها و قطعنامه هایی که در برابر اسلام بسته بودند، همه بسان کارزار «احزاب» بی ثمر شد.

«و فهتم بکلمه الاخلاص»

و شما مردم در برابر دعوت پیامبر، شعار جانبخش لا اله الا الله را به زبان آوردید و راه توحید و یکتاپرستی را در پیش گرفتید.

«و فی نفر من البیض الخماص»

«در میان انبوهی از سپیدرویان گرسنه و پارسا.»

این فراز از سخن آن حضرت ممکن است اشاره به روزه داری و پارسایی مسلمانان

باشد و ممکن است این دو ویژگی سپیدرویی و پارسایی، به گروه مشخصی از مسلمانان همچون گروه برگزیده از یاران پیامبر یا خاندان پاک و پاکیزه ی او باشد.

«و کنتم علی شفا حفره من النار»

«و شمایان بر لبه ی پرتگاهی از آتش بودید.»

و این بخاطر آفت کفر و شرک به خدای بزرگ بود که در جامعه ی شما حاکم بود.

نگرشی بر زندگی اجتماعی عصر جاهلیت

آنگاه دخت فرزانه ی پیامبر نگرشی اندیشمندانه به زندگی اجتماعی و سراسر آشفته و پر هرج و مرج مردم در عصر جاهلیت افکند و فرمود:

«مذقه الشارب و نهزه الطامع»

«شما جرعه آبی بودید برای یک تشنه.»

این جمله اشاره به ضعف و ناتوانی آنان دارد. اگر تشنه ای از نقطه ای بگذرد و آبی بیابد که یا صاحب ندارد و یا مالک آن توان دفاع از حق خویش را ندارد، روشن است که آن را می نوشد تا عطش خویش را فرونشاند.

و نیز اگر گرسنه ای از جایی بگذرد و غذایی بی صاحب یا در دسترس بیابد. در آن طمع می بندد و با غنیمت شمردن فرصت بدست آمده، شکمی سیر می کند.

«و قبسه العجلان و موطی ء الاقدام»

و قطعه ی آتشی در دست انسان شتاب زده ای بودید که بدان سخت نیازمند است و پایمال شده و لگدکوب زورمندان.

«تشربون الطرق»

«از آبی می نوشیدید که در گودالها گرد می آمد.»

آبی که حیوانات و درندگان بر آن وارد می شدند و شتران آن را آلوده می ساختند. با اینکه می دانیم انسانهای شرافتمند و پاکیزه از اینگونه آبها احساس نفرت می کنند

ص: ۴۹۶

و آن را دور می پاشند و به نوشیدنش راضی نمی شوند، با این وصف آفت نادانی و تهیدستی و سرفرود آوردن در برابر ذلت و خفت آنان را بدینصورت ساخته بود.

آنان از کندن چاه و جاری ساختن چشمه ها و یا پدیدآوردن کانالها و قناتهای زیرزمینی برای تهیه آب گوارا و سالم، گویی بکلی بی خبر بودند. و شما خواننده عزیز دیگر از آلودگی این آبهای سطحی و بجای مانده در گودالها به انواع میکروبهای مرگبار مگو و مپرس، متاسفانه به نقل برخی از روزنامه ها و مجلات در دنیای کنونی هم برخی از سرزمینهای اسلامی و مسلمان نشین، از قافله تمدن عقب مانده، و در خفت و نکبتی اینگونه روزگار می گذرانند.

«و تقتاتون القد و الورق»

«و از گوشت خشکیده و برگ درختان تغذیه می کردید.»

آری غذای آنان گوشت خشکیده یا پوست دباغی نشده و برگها و شکوفه های درختان بود. زمینهای گسترده بایر افتاده بود، نه در آنها دامداری رواج داشت و نه کشاورزی و زراعت به مفهوم درست آن.

«اذله خاسئین»

«و فرومایه و رانده شده بودید.»

واژه ی «خاسی ء» به مفهوم رانده شده ای است که به او اجازه بازگشت بسوی جامعه و مردم را نمی دهند.

«تخافون ان یتخطفکم الناس من حولکم»

«هماره در هراس بودید که مردم شما را از اطراف نربایند.»

واقعیت این است که از هم گسیختگی امور و درهم ریختن کارها موجب می گردد که زندگی جامعه در هم ریزد و هرج و مرج و ناامنی و ناآرامی و دلهره، در دلهای مردم و صحنه ی جامعه پدیدار گردد. زورمند به حقوق ناتوان طمع ورزد و اکثریت، اقلیت را بخورد، ثروتمند در پی برده ساختن تهیدستان برآید و کسی هم نه از مقررات بترسد

و نه از کیفر عملکرد ظالمانه خویش و نه از حکومت حساب برد.

خود می نگریم که رویدادهای ناگواری چون آدم ربایی و سرقت و تجاوزات گوناگون آمارش در آن کشورهایی بیشتر قوس صعودی می پیماید که، قانون تنها در مورد بینوایان و ناتوانان اجرا می شود، نه ظالمان و بیدادگران زورمند. به همین جهت هر روز خونها ریخته می شود و ناموسها بر باد می رود و ثروتها به یغما میرود و شخصیتها لگدمال می گردد...

بانوی فرزانه ی اسلام، این آیه شریفه را با اقتباس از قرآن با سخنان خویش در ترسیم تباهی های جاهلیت می آمیزد و ادامه می دهد که:

«فانقذکم الله بابی محمد صلی الله علیه و آله و سلم»

«و آنگاه خدا جامعه ی شما را بوسیله ی پدر گرانمایه و نجات بخش من محمد صلی الله علیه و آله و سلم نجات داد.»

چرا که او بزرگترین پیشوای نجات و برترین اصلاحگر عصرها و نسلها بود که بندگان خدا را از آن زندگی دوزخی نجات بخشید و شهرها را از آن تباهی ها و نگونبختی ها و فجایع اصلاح کرد و دگرگونی ژرفی، در اندیشه ها و عقیده ها و جانها و خلق و خو و عادات و رسوم مردم، پدید آورد.

«بعد اللتیا و التی»

«و او شما را پس از رنجها و فداکاریهای بسیار به یاری خدا، نجات بخشید.»

این فراز در فرهنگ عرب نوعی مثال است و مفهوم سخن این می شود که پیامبر خدا پس از به جان خریدن سخت ترین مشکلات و فشارها و رنجها موفق شد جامعه را اصلاح کند و مردم را از نگونساری ها برهاند.

«و بعد ان منی ببهم الرجال.»

«و پس از درگیری با زورمندان و دلاوران شرک و پس از رنجهایی که از آنان کشید، اهداف بلند او تحقق یافت.»

به عبارت دیگر پیامبر پس از درگیری با زورمندان و قهرمانان شجاع و جسوری که آتشهای جنگ را شعله ور ساخته و با همه ی قدرت و امکانات و نیروهای خویش با آن حضرت کارزار نمودند موفق شد جامعه را از چنگال آنان رهایی بخشد و به عدالت و آزادی برساند.

«و ذوبان العرب»

«و پس از آنکه شمایان در اسارت گرگهای عرب بودید.»

این فراز بیانگر این حقیقت است که پیامبر شما را پس از گرفتاریتان در چنگال گرگهای عرب نجات بخشید.

واقعیت این است که انسان اگر از ارزشهای انسانی و اخلاقی و فضایل بشری برهنه شود به مرتبه ی حیوانات سقوط می کند، اگر فهم و آگاهی او از دست برود، بسان درازگوش می گردد و اگر مهر و محبت و عاطفه را کنار نهد، به درندگان می ماند. اینجاست که اگر از چنین انسان و جامعه ای به گرگ تعبیر شود، چیزی جز واقعیت نیست.

مردم جاهلیت که با خونریزی و آدمکشی خو گرفته بودند، چنین شرایطی داشتند. جامعه ی آنان بدبختانه جامعه ای بود که ابوسفیانها و ابوجهل ها و عناصر پلیدی همانند آنها در آن، دست بالا را داشتند و هدفشان نیز، فتنه انگیزی و پدید آوردن آشوب و بلوا بود.

البته واژه ی «ذوبان» ر برخی نیز به فرومایگان و راهزنان معنا کرده اند.

آری پیامبر خدا همواره گرفتار این تبهکاران بود و از جنگ «بدر» تا «خندق» و «حنین» و دیگر میدانهای جهادش با این تبهکاران آشوبگر و آتش افروز روبرو بود. به گونه ای که اگر شما خواننده ی عزیز تاریخ زندگی پیامبر بویژه عصر بعثت تا رحلت را بنگری، خواهی دید که همین تبهکاران بودند که همه جا خمیرمایه ی فتنه و آشوب بودند و حتی در جنگهای مسلمانان با یهود نیز همین گروه خودکامه و تبهکار نقش اصلی را در آتش افروزی بازی می کردند.

ص: ۴۹۹

«مرده اهل الکتاب»

«و درگیر گردنکشان اهل کتاب» بود.

و این فراز نیز اشاره به جنگهایی است که گروه یهود و نصاری همچون: «بنی نضیر» و «بنی قریظه» و «بنی قینقاع» و «بنی اصغر» در منطقه «موته» شعله های آن را برافروختند.

اگر براستی یهود و نصاری از کتابهای آسمانی خویش پیروی می کردند، هرگز با پمامبر پیکار نمی کردند و بجای آن در نخستین فرصت در برابر او و آیین آسمانی اش سر تسلیم فرود آورده، بدست او مسلمان می شدند. چرا که ویژگیهای آن حضرت در کتابهای آسمانی آنان ترسیم شده بود و برای آنها آسان بود که آن ویژگیهای آن حضرت در کتابهای آسمانی آنان ترسیم شده بود و برای آنها آسان بود که آن ویژگیها و نشانه ها را بنگرند و با پیامبر بسنجند.

در آن شرایط بود که می دیدند آن نشانه ها و ویژگیها بطور کامل با پیامبر انطباق می یافت و آنان به حق راه می یافتند. اما متاسفانه سرکشان و حق ستیزان آنان، بر اثر خودبزرگ بینی و حق ناپذیری حاضر نبودند تا در برابر حق سر فرود آوردند. به همین جهت بجای حق پذیری به دشمنی و لجاجت و انکار خویش پای فشردند.

«کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاءها الله»

«هرگاه آتشی برای جنگ برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت.»

آنان بر ضد پیامبر و آیین آسمانی و ایمان آوردگان به او توطئه چیدند و سپاهیان و لشکریان بسیار برای جنگ با آن حضرت گرد آوردند و گروه ها و قبیله ها را تحریک کردند اما به یاری خدا تلاشهای ارتجاعی آنان بی ثمر ماند و پیروزی و سرفرازی از آن پیامبر گردید.

اگر براستی تاریخ پرافتخار پیامبر را از آغاز بعثت تا رحلت آن بزرگوار مورد تحقیق و نگرش قرار دهیم آنگاه است که بخش بزرگی از خنثی شدن نقشه های ظالمانه و شکست خفت بار بدخواهان و دشمنان او و چگونگی این شکستها روشن می شود.

«او نجم قرن للشیطان»

یا هرگاه که برای شیطان شاخی می رویید، خدا آن را می شکست.

روشن است که هنگامی که شاخ حیوان می شکند شاخ دیگری به جای آن سر برمی آورد. سخن فاطمه علیهاالسلام بیانگر این معناست که هرگاه یکی از تبهکاران به کاری شیطانی و تبهکارانه دست می یازید، خدای آن را به زیان خود آنان دگرگون می ساخت. در این فراز فاطمه علیهاالسلام بد اندیشی ها و مخالفتهای شرک و ارتجاع را کارهای ابلیسی بشمار آورده است که زیانبار و گمراه کننده اند. و این جمله عطف به جمله ی پیش است که فرمود:

کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها اللاه، او نجم قرن للشیطان او فغرت فاغره من المشرکین.

یا هرگاه اژدهایی از شرک، دهان گشود تا جامعه ی نو بنیاد مسلمان را بگزد یا ببلعد.

«قذف اخاه فی لهواتها»

آن حضرت برادرش را بر دهان آن افکند.»

پیامبر در برابر آن تلاشهای دوزخی و نعره های ابلیسی برادری چون علی علیه السلام داشت و به کمک او، آن آتشهای فتنه را خاموش می ساخت.

آن حضرت به امیرمومنان فرمان داد تا شرارت سپاه شرک و کفر و نفاق را از او دور سازد و امیر مومنان نیز با به خطر افکندن جان گرامی خود با آن گرگهای درنده رویارو می گشت و به تنهایی با همه ی آنان پیکار می نمود و در امواج خروشان جنگ برای حق و عدالت فرومی رفت.

با این بیان، تعبیر به جا و درستی است که می فرماید:

پیامبر برادرش را در شرایط سخت به کام مرگ و شهادت و نیشهای درندگان و زیر شمشیرها و نیزه ها می افکند.

«فلا ینکفی ء حتی صماخها باخمصه»

و او از میـدان کارزار بازنمی گشت، تا سـرهای دشـمنان را می کوبید و فرقهایشان را زیر پای شـهامت خود، لگدمال می کرد. درست بسان یک قهرمان کشتی که چون در میدان پیکار و مسابقه در هماورد خویش پیروز می گردد، بناگزیر پشت یا سـر او را به زمین می چسباند تا روشن سازد، مسابقه را به کامل ترین شکل آن برده است.

آری امیر مومنـان قهرمـان بی هماوردی بود که ترس برایش مفهومی نـداشت. چنانکه گویی غریزه ی حب به حیات و عشق به زندگی از وجود او برداشـته شده و در جسـتجوی مرگ پرافتخار و شـهادت در راه خداست. در دست توانمندش شمشیری بود که از آن مرگ برای تجاوزان می چکید، شمشیر او را بر فراز سرها و پهلوهای ظالمان در حال رکوع و سجود و دو نیم نمودن پیکرهای بیـداد گران حق ستیز می نگری، او را نظاره خواهی نمود که در یک پلک بهم زدن می برد و می شـکند و می درد و پیش از آنکه خون از رگها جاری شود عملیات قهرمانانه او بر ضد ستم و بیداد پایان یافته است.

«و یخمد لهبها بسیفه»

«و با شمشیرش زبانه های آتش را خاموش می سازد.»

جرثومه های تباهی و سـتم را از میان برمی دارد و خار و خسـها را از سـر جامعه ی انسانی می زدود و آتش جنگ را با شمشیر آسمانی و ستم ستیزش خاموش می سازد و راه را برای گسترش قلمرو دین و کلمه ی مقدس «لا اله الا الله» هموار می سازد.

«مکدودا فی ذات الله»

«در راه خدا خویشتن را به رنج و فشار می افکند.»

و همه ی این رنجها و فشارها و مشکلات را بخاطر خدا و راه تقرب به بارگاه او و در راه او به جان می خرید.

«مجتهدا فی امر الله»

«و در راه انجام فرمان خدا سخت کوش و تلاشگر بود.»

واژه ی «مجتهد» در فرهنگ واژه شناسان به کسی گفته می شود که خویشتن را با همه ی

وجود به رنج و زحمت بیفکند و امیر مومنان به مفهوم حقیقی کلمه، اینگونه بود. او همه ی توان و امکانات خویش را برای تحقق بخشیدن به هدفهای والای خویش که همان برتری بخشیدن به قدرت عدالت و اعلای کلمه ی حق بود، به کار می گرفت.

«قریبا من رسول الله»

«به پیامبر خدا در تمامی صحنه ها نزدیک بود.»

در این فراز منظور از بانوی بانوان نه نزدیکی از نظر جا و مکان استت، بلکه منظور قرب انسانی و قلبی و معنوی است که خویشاوندی و روح و جان و هدف را در برمی گیرد. به عبارت دیگر علی علیه السلام به بیان قرآن شریف که می فرماید: «و انفسنا و انفسکم» خود پیامبر است. با این بیان آیا خویشاوندی و قرابتی نزدیکتر از این ممکن است؟

«سیدا فی اولیاء الله»

«سالاری در میان دوستان خداست.»

و در نسخه ی دیگری «سید اولیاء الله» آمده، که منظور پیامبر گرامی است.

«مشمرا ناصحا، مجدا کادحا.»

«دامن کمر را به همت می بست و سخت خیرخواه و پرتلاش و کوشنده بود.»

فاطمه علیهاالسلام شوی گرانقدرش را بدینصورت به وصف می کشید که: آن حضرت گویی آستین و دامن همت را بالا زده و با آمادگی همه جانبه برای پیشرفت جامعه و مصالح اسلام و نیکبختی توده های مسلمان و غیرمسلمان تلاش می کرد و بسان خیرخواهی وصف ناپذیر، برای امت بود و آنان را نصیحت می کرد. در کارش تلاش و کوشش می نمود و خستگی و فرسودگی در قاموس زندگی او راه نداشت و او را از ادامه ی تلاش بازنمی داشت.

آری زندگی سراسر افتخار امیر مومنان هماره تلاش و کوشش بود. پیوسته تلاش و فعالیت و خدمت به اهداف بلند و بشر دوستانه ی دین خدا بود. موضع گیری ها

و موقعیت های حساس و نقش سرنوشت ساز او در صحنه های کارزار و فداکاریها و جانبازی های او در راه خدا از روشنایی خورشید، مشهورتر و شناخته شده تر است. «و انتم فی رفاهیه من العیش و ادعون فاکهون آمنون.»

و ای جهاد و تلاش خستگی ناپذیر علی علیه السلام در حالی بود که شمایان در رفاه و آسایش بودید و راحت و سرخوش برخوردار از امنیت و به دور از خطر.

آنگاه که پیروان اسلام از خطرات به دور بودند و به خود و زندگی شخصی و آسایش سرگرم، و از امنیت و راحتی بهره مند و در اندیشه ی لذت جویی و رسیدن به خواست های خویش بودند، امیر مومنان همواره برای خدا و در راه اهداف بلند پیامبر با وحشتها و خطرات پیاپی روبرو بود.

مسلمانان در «لیله المبیت» کجا بودند؟

همان شب پرخطری که شرک گرایان سرای پیامبر را به محاصره خویش درآورده و بر آن بودند که با هجوم به خانه، آن حضرت را از پای درآورند. آیا آن شب تنها علی نبود که در سرای پیامبر و در جای او خوابید و جان و جوانی خویش را در راه و هدفهای آسمانی اش در طبق اخلاص نهاد؟

راستی مسلمانا در جنگ «احد»، آن هنگامه ی سختی که پیامبر را تنها نهادند و گریختند و پیامبر به محاصره ی نیروی تجاوزکار شرک درآمد و همه به سوی آن حضرت یورش بردند، کجا بودند؟

آری امیر مومنان بود که در آن شرایط سخت در برابر دشمن متجاوز ایستادگی کرد و در فداکاری و مواسات، رکورد را شکست تا آنجایی که فرشته ی وحی میان آسمان و زمین ندای مردانگی و شهامت وصف ناپذیر او را همه جا طنین افکن ساخت و ندا داد که:

«لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار.»

و همینگونه روزهای سرنوشت ساز «خندق» و «حنین» و «خیبر» و دیگر روزها...

امیر مومنان در این مورد می فرماید:

«و لقد واسیته بنفسی فی المواطن التی تزل فیها الاقدام و تنکص فیها الابطال...»

من در موقعیتهای دشواری که گامها می لرزید و قهرمانا عقب می نشستند، پیامبر را یاری رساندم. این شهامت و شجاعتی است که خدا مرا بوسیله ی آن گرامی داشته است.

«تتربصون بنا الدوائر»

«در انتظار این بودند که بلاها بسوی ما فرود آمد.» و ارابه ی زمان و چرخ روزگار بر ضد ما به گردش افتد.

برخی از همین چهره ها که اینک سنگ اسلام به سینه می زنند، آن روز خویشتن را در صفهای فشرده ی مسلمانان وارد ساخته و هر لحظه در انتظار رخدادهای ناگوار و رویدادهای فاجعه بار بودند و برای نابودی پیشوای بزرگ توحید لحظه شماری می کردند.

«واژه ی «دوائر» در فرهنگ عرب به رخدادهای روزگار و فرجام بد و زوال نعمت و فرود آمدن بلا گفته می شود.

«و تتوکفون الاخبار»

«و گوش به زنگ اخبار و رویدادها، به زیان پیامبر و اسلام بودید.

«و تنکصون عند النزال، و تفرون من القتال.»

«به هنگامه ی کارزار عقب می نشستید و از جنگ فرار می نمودید.»

مگر رویداد غمبار «احد» بخاطر فرار مسلمانان روی نداد؟

مگر روز «حنین» رسوایی به بار نیامد؟

مگر در کارزار «خیبر» نشان ننگ و عار بر پیشانی فراریان نقش نبست؟

و دیگر شما خواننده ی عزیز از روز خندق مگو و مپرس که چگونه آنگاه که همین مدعیان اسلام، «عمر بن عبدود» را در میدان کارزار دیدند و نعره ی گوش خراش و جنگ طلبانه ی او را شنیدند، چگونه دلهایشان آکنده از وحشت شد و ترس و دلهره سراسر

وجود آنان را فراگرفت. و خدای بزرگ بوسیله ی علی علیه السلام مومنان را از کارزار نجات داد.

راستی که اگر بخواهیم رویدادهای تاریخ را در این قلمرو به نمایش نهیم، سخن طولانی می گردد و کتاب از اسلوب خویش خارج می شود.

چکیده ی سخن اینکه این موقعیت ممتاز و نقش تاریخساز امیر مومنان در کنار اسلام و پیامبر است و آن هم موقعیت و نقش دیگران که دردمندانه شهامت و شجاعتشان پس از رحلت پیامبر گرامی آشکار شد و آنگاه که میدان را خالی یافتند و شرایط و موقعیت، آنان در رسیدن به خواهشهای دل مساعدت کرد، نبوغشان هویدا گردید.

ص: ۵۰۶

ادامه ی خطبه در مسجد

اشاره

فلما اختار الله لنبیه صلی الله علیه و آله و سلم دار انبیائه و ماوی اصفیائه، ظهر فیکم حسکه النفاق، و سمل جلباب الدین، و نطق کاظم الغاوین، و نبغ خامل الاقلین، و هدر فنیق المبطلین، فخطر فی عرصاتکم، و اطلع الشیطان راسه من مغرزه هاتفا بکم. فالفاکم لدعوته مستجیبین، و للغره فیه ملاحظین، ثم استنهضکم فوجدکم خفافا و احمشکم فالفاکم غضابا، فوسمتم غیر ابلکم، و اوردتم غیر شربکم، هذا و العهد قریب، و الکلم رحیب، و الجرح لما یندمل، و الرسول لما یقبر، ابتدارا زعمتم خوف الفتنه.

الا فی الفتنه سقطوا و ان جهنم لمحیطه بالکافرین.

فهیهات منکم؟ و کیف بکم؟ و انی توفکون؟ و کتاب الله بین اظهرکم اموره ظاهره و احکامه زاهره و اعلامه باهره، و زواجره لایحه، و اوامره واضحه، قد خلفتموه و راء ظهورکم ارغبه عنه تریدون؟ ام بغیره تحکمون؟ بئس للظالمین بدلا.

«و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین» (۱) .

ثم لم تلبثوا الاریث (الی ریث) ان تسکن نفرتها، و یسلس قیادها، ثم اخذتم تورون و قدتها و تهیجون جمرتها، و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی و اطفاء انوارالدین الجلی و اخماد سنن النبی الصفی.

تسرون حسوا فی ارتغاء، و تمشون لاهله و ولده فی الخمر و الضراء، و نصبر منکم علی مثل جز المدی، و خز السنان فی الحشا.

و انتم الان اتزعمون ان لا ارث لنا.

افحکم الجاهلیه یبغون؟ و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون؟ (۲) .

افلا تعلمون؟ بلی تجلی لکم کالشمس الضاحیه انی ابنته.

ص: ۵۰۷

۱- ۲۹۴. سوره ۳، آیه ۸۵.

۲- ۲۹۵. سوره ۵، آیه ۵۰.

ایها المسلمون! ااغلب علی ارثیه.

اما آنگاه که خـدای پرمهر سـرای پیام آوران و بهشت پرطراوت و معنویت خویش را برای برترین پیامبر خود برگزید و جایگاه بنـدگان برگزیـده اش را منزلگاه او ساخت، بناگاه خار و خاشاک نفاق و کینه های درونی، در میان شـما پدیدار شد و پرده ی دین کنار رفت، گمراهان به صدا درآمدند و گمنامان فراموش شده قامت برافراشـتند و سـر بلند کردند. نعره های بیدادگران و باطـل گرایـان در فضـا پیچیـد و آنـان در صـحنه ی جـامعه، به حرکت و جنب و جوش برخاسـتند. شـیطان سـرش را از نهانگاه خویش به درآورد و ندایتان داد، و دریغ و درد که شما را آماده ی پذیرش دعوت فریبش یافت.

آنگاه شـما را دعوت به قیام بر باطل و بیداد نمود و دید سـبک بار به حرکت درآمده اید، شـعله ها و شراره های خشم و انتقام را در سـینه های شـما برافروخت و آثار خشم را در شـما نمایان دید. از این رو سبب شد که شما بر غیر مرکب خویش علامت نهید و جز بر آبشخور خود درآیید و به چیزی دست دراز کنید که از آن شما نیست.

این دست درازی و غصب خلافت در حـالی بـود که هنوز چیزی از رحلت بزرگ پیشوای توحیـد نگذشـته بود و زخم کـاری مصیبت ما وسیع، و جراحات ما بهبود نیافته، و پیکر پاک پیامبر به خاک سپرده نشده بود.

بهانه ی شـما این بود که از پدیدار شدن فتنه می ترسـید اما چه فتنه ای سـهمگین تر از آن که شـما در آن غلطیدید و راستی را که دوزخ بر کافران احاطه دارد.

چه دور است این پیش افتادگی از شما!

راستی چه می کنید و به کجا برده می شوید؟ با اینکه قرآن در میان شماست که همه چیز آن پرتوافکن، مقررات آن درخشان، نشانه های بارزش آشـکار و هویدا، هشدارهای آن همراه در برابر دیدگان شـما و دسـتوراتش بسان روز روشن است، اما شـما آن را پشت سر افکنده اید؟

آیا براستی از آن روی برتافته یا به غیر آن داوری می کنید؟

ص: ۵۰۸

دریغ و درد که بیدادگران بد جانشینی را برای قرآن و برنامه های آن برگزیدند و هر کس جز اسلام آیینی را بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

آنگاه دخت گرانمایه ی پیامبر با اشاره به بلندترین گام ارتجاعی سلطه جویان، افزود: شما مرکب خلافت را گرفتید، اما آنقدر درنگ نکردید تا رام گردد و کشیدن مهار آن آسان شود.

شما بناگاه آتش فتنه ها برافروختید و شعله های آن را دامن زدید و پرشراره تر ساختید و ندای شیطان اغواگر را پاسخ گفتید و برای خاموش ساختن انوار دین خدا و از میان برداشتن سنتهای انسانساز پیام آورش، همت گماشتید و به بهانه گرفتن کف از روی شیر، آن را تا قطره ی آخر خائنانه و در نهان به سر کشیدید.

به ظاهر سنگ دلسوزی از دین و جامعه را به سینه زدید اما در حقیقت برای دمیدن بر کوره ی جاه طلبی خود کوشیدید و برای کنار زدن خاندان وحی و رسالت کمین کردید و ما نیز بسان کسی که تیزی شمشیر بر گلو، و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد، چاره ای جز شکیبایی ندیدیم.

و شگفت این است که شما چنین وانمود می کنید که خدای برای ما از پدرمان میراث قرار نداده و من از پدرم پیامبر ارث نمی برم.

آیا براستی نظام و حکومت و داوری جاهلیت را می خواهید؟

و برای گروهی که به مقررات خدا یقین می آورند، حکومت و داوری چه کسی بهتر از داوری خداست؟ آیا شما این حقایق را نمی دانید؟

چرا می دانید! آیا زیبنده است که میراث پدرم به زور و فریب از من گرفته شود؟

سخن از دگرگونی نامطلوب

آنگاه بانوی فرزانه ی اسلام، سخن تاریخی خویش را به دگرگونی نامطلوب جامعه و مردم، پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید کشید و فرمود:

«فلما اختار الله لنبیه صلی الله علیه و آله و سلم دار انبیائه و ماوی اصفیائه»

پس هنگامی که خدا، سرای پیامبران و جایگاه برگزیدگان خویش، «بهشت» را برای پیامبرش برگزید...

براستی که این سخن چقدر زیبا و شکوفاست! و این تعبیر بلند چقدر نیکوست!

فاطمه علیهاالسلام نفرمود: «فلما مات النبی» بلکه فرمود: «فلما اختار الله...

و این همان برترین و والاترین درجات بهشت برین در آن سرای جاودانه است. آنجاست که پیامبران و برگزیدگان خدا در آنجا خواهند بود.

آنجا سرای زیبا و پرطراوت آنان در بهشت است و جایگاه پرمعنویت آنان در بارگاه خدا.

«ظهرت فیکم حسکه النفاق»

«خار و خاشاک نفاق در مزرعه ی دلهای شما آشکار شد.»

و در نسخه ی دیگری «حسیکه» آمده است که به معنای خار است. و منظور از آن نفاق و دشمنی است که بر اساس نفاق پدیدار می گشت.

«و سمل جلباب الدین»

«و جامه ی دینداری و دین باوری به کهنگی گرایید.»

و در نسخه ی دیگری «اسمل» آمده است. همانگونه که «جلباب» و «جلباب الاسلام» نیز آمده است و معنای جمله این است که پس از رحلت پیامبر، آثار کهنگی در جامه ی اسلام، پس از آن همه ی زیبایی و طراوت و شکوه بی نظیری، نمودار شد.

«و نطق کاظم الغاوین»

و سکوت کننده ی گمراهان لب به سخن گشود.»

و در نسخه ی دیگری «فنطق کاظم و نبغ خامل» آمده است.

و معنایش این است که: کسانی که پیشتر شهامت سخن گفتن نداشتند پس از رحلت پیامبر، لب به سخن گشودند.

«و نبغ خامل الاقلین»

«و گمنام زبونان و فرومایگان، برتر شده و ارزش یافت.

و در نسخه ی دیگری «الافلین» آمده است. و منظور این است که عناصر پست و بی ارزش نمایان شدند و در چشم انداز مردم قرار گرفتند.

«و هدر فنیق المبطلین»

«و شتر نر باطل گرایان صدای خویش را بلند کرد.»

و در نسخه ی دیگری «فنیق الکفر» آمده است.

«فخطر فی عرصاتکم»

و آنگاه در میدانها و صحنه های گوناگون زندگی شما در اوج غرور و خودبزرگ بینی، به تاخت و تاز و میدانداری پرداخت.

همه ی این فرازهای حکیمانه و پرمعنا کنایه از ظهور نفاق و آشکار شدن خواهشها و هواهای دل است. همان هوایی که در عصر پرتلالو پیامبر در سینه ها نهان بود و پس از آن حضرت همان ناتوانان فرومایه، به زورمداران تبدیل گشته و میدانداری می کنند.

«و اطلع الشیطان راسه من مغرزه هاتفا بکم»

«و شیطان سرش را از نهانگاه خویش برآورد و شمایان را ندا داد.»

فاطمه علیهاالسلام این رویدادهای غمبار و تاسف انگیز را نوعی پاسخگویی به ندای شیطان عنوان فرمود. پاسخگویی به ندای موجود پلیدی که سوگند یاد کرد که:

«فبعزتک لا غوینهم اجمعین- الا عبادک منهم المخلصین» (۱) .

«به عزتت سوگند! تمامی اینان را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان خالص شده ات را.»

و همان شیطانی که در عصر پیامبر و روزگار اقتدار و شکوه و پیشرفت اسلام شکست خورده و سر در لاک خود نهان شده بود، پس از رحلت آن بزرگوار سرش را بسان خار پشت که پس از دفع خطرات، بیرون می آورد، برآورد و شمایان را ندا داد و به شکستن بیعت «غدیر» و مصادره و پایمال ساختن حقوق از صاحبان قانونی و شرعی آن، یعنی خاندان وحی و رسالت، فراخواند. و دریغ و درد که شما به آن موجود رانده شده لبیک گفتید.

«فالفاکم لدعوته مستجیبین»

و شما را پاسخگوی فراخوان خویش یافت.

و در نسخه ی دیگری «فوجدکم لدعوته التی دعا الیها مجیبین» آمده است، که بدین معناست:

آنگاه که شیطان شمایان را فراخواند چنین دریافت که فراخوانش را پذیرفته و آنگونه که او دوست می داشت شما را دید و پندارش در مورد شما حقیقت از کار درآمد.

«و للغره فیه ملاحظین»

«و برای پذیرش فریب و دجالگری او آماده اید.»

درست بسان انسانی که هر آنچه به او گفته شود، می پذیرد و هر دستوری صادر می شود بدون تعقل آنرا گردن می گذارد و بدان عمل می کند.

«ثم استنهضکم فوجدکم خفافا»

۱- ۲۹۶. سوره ۳۸، آیه ۸۲ و ۸۳.

«سپس شمایان را به قیام فراخواند و دریافت که سبکبال و آماده به سود و در جهت وسوسه های او بپاخاستید.»

«و احمشکم فافاکم غضابا»

«و شما را به خشم انگیخت و دریافت که در جهت خواسته های شوم او یکپارچه خشم و غضب هستید.»

و در نسخه ی دیگری «فوجدکم غضابا» آمده است که منظور از این فراز، بیان این واقعیت است که: شیطان پس از بالا و پایین نمودن و سبک و سنگین کردن شما دریافت که شما به دستورات او گردن نهاده و در همه حال و شرایطی فرمانبردار او هستید.

«فوسمتم غیر ابلکم»

«سرانجام شما غیر مرکب خویش را نشان زدید»

شما کاری ناروا انجام دادید و فردی را برگزیدید که شایستگی گزینش را نداشت و کلید گشایش امور و زمام کارها را، به دست عنصری ناشایسته و نااهل سپردید.

و رهبری جامعه را به دست کسی که کفایت و شایستگی آن را نداشت، واگذاشتید.

«و اوردتم غیر شربکم»

«و مرکب خویش را بر آبشخور دیگران وارد آوردید.»

درست بسان چوپانی که رمه ی خویش را بر چشمه ی آبی که از آن او نیست، فرود می آورد.

و در نسخه ی دیگری «و اوردتموها شربا لیس لکم» آمده است. و منظور این است که شمایان خلافت و شایسته و بایسته را به ناروا و بیداد غصب کردید و کارهای ناروایی در راه غصب آن مرتکب شدید و تنظیم امور و تدبیر شئون و خلافت عادلانه را از کف با کفایت صاحبان قانونی آن، با زشت ترین و ظالمانه ترین شیوه به درآوردید.

چرا که گزینش امام عادل و آسمانی از سوی خدا انجام می گیرد نه خلق، آن هم با

شیوه ی ظالمانه ای که شما در پیش گرفتید.

«هذا و العهد قریب»

و همه ی این تحولات شوم در حالی رخ داد که از آن پیمان شما چیزی نگذشته است. هنوز از حیات پربرکت و الهام بخش پیامبر چیزی فاصله نگرفته ایم.

چرا که امکان دارد با گذشت زمان و گردش ارابه ی روزگار، دین و آیین تغییر یابد با پیروان دین، مقررات و آداب آن را به بوته ی فراموشی سپارند. اما در اینجا چنین چیزی هم نبود چرا که هنوز دو هفته از رحلت پیشوای بزرگ توحید نگذشته بود که آن پیمان به صورت نامطلوبی دگرگون گردید و روند تاریخ و جامعه مسیر غمبار و انحطاط آفرین را در پیش گرفت.

«و الکلم رحیب»

«و زخم عمیق قلب ما بر اثر رحلت پیامبر، هنوز گسترده و باز بود.»

و این فراز بیانگر گستردگی و جراحت دل و سهمگینی مصیبت و وحشت زا بودن رحلت پیشوای بزرگ توحید، بر خاندان وحی و رسالت و بر ایمان آورندگان راستین و بر اصلاحگران قرون و اعصار بود.

«و الجرح لما یندمل»

«و هنوز زخم کاری مصیبت رحلت پیامبر بهبود نیافته، و بهم نپیوسته بود.»

«و الرسول لما یقبر»

«و پیکر مطهر او هنوز به خاک سپرده نشده بود.» که نشانه های شوم کودتا پدیدار شد و درست در همان لحظاتی که علی علیه السلام آن حضرت را غسل می داد و کفن می کرد، شعله ها و شراره های کودتا آشکار گردید. شمایان بر گرد بازیگران گرد آمدید و انجام دادید، آنچه را انجام دادید.

«ابتدارا زعمتم خوف الفتنه»

«شتابان برای انجام این نقشه رفتید بدان پندار که از فتنه ها جلوگیری کنید.!

و در نسخه ی دیگری «بدارا» آمده است. که چنین می شود: شما با شتاب بسیار به انجام این کار شتافتید و چنین پنداشتید که برای پیشگیری از فتنه و آشوب حرکت می کنید.

واژه ی «زعم» بدین معناست که انسان چیزی را مدعی شود که دروغ و بی اساس بودن آن را می داند و منظور این است که:

شما مدعی هستید که این کودتا و خلافکاریها را برای جلوگیری از آشوب و فتنه مرتکب شدید، با اینکه خود به خوبی می دانید که در ادعای خویش دروغگو و دروغ پردازید.

«الا: فی الفتنه سقطوا و ان جهنم لمحیطه بالکافرین.»

بهوش باشید که آنان در ژرفای فتنه در غلطیده اند و بی تردید دوزخ و آتشهای شعله ور آن بر کافران فراگیر است.

آری فاطمه علیهاالسلام در این فراز روشن می سازد که: خود شماها فتنه هستید و فتنه همان وجود و موجودیت شماست و کاری که شما کردید فتنه ای تبهکارانه است.

شما حق را از صاحبان آن به ناروا ربودید تا به پندار خویش از پدیدار شدن فتنه و آشوب پیشگیری نمایید!

اما بگویید که کدامین مصیبت سهمگین از دگرگون ساختن مسیر اسلام و تبدیل مقررات آن و پایمال نمودن حقوق تردیدناپذیر خاندان وحی و رسالت و رفتاری اینگونه خشونت بار و لبریز از قساوت با آنان است؟!

بنظر می رسد مناسب بود که فاطمه علیهاالسلام بجای «سقطوا» واژه ی «سقطتم» را بکار می برد و می فرمود: «الا فی الفتنه سقطتم»... اما آن بانوی فرزانه آیه ی شریفه را یادآوری کرد که همانگونه است.

«فهیهات منکم»

«این کار از شما بسیار دور بود.»

ص: ۵۱۵

واژه ی «هیهات» به مفهوم دوری است. گویی فاطمه علیهاالسلام این عملکرد زشت و ظالمانه را از آنان سخت دور می شمارد. آن هم دورشمردنی آمیخته با شگفتی و تعجب. آخر چگونه آنان به این سرعت به این کارها دست یازیدند؟ و کیست بتواند بر خود بباوراند که با وجود تصریح قرآن و پیامبر در مورد خلافت، و سفارشهای بسیار آن حضرت درباره ی خاندانش، پس از رحلت او، این تفاله ها، آن جنایات سهمگین را مرتکب گردند؟

«و کیف بکم؟!»

و چگونه چنین کردید؟!

فاطمه علیهاالسلام از این دگرگونی نامطلوب عقیدتی و عملی تجب می کند و گویی می پرسد: چگونه شما این کارها را انجام دادید؟

و چگونه انجام این جنایتها درخور شماست؟

«و انی توفکون؟!»

و به کجا سوق داده می شوید؟

براستی بیندیشید که شیطان شما را از راه و رسم نمونه و شایسته ای که داشتید به کجا می کشاند و چگونه شما را به این کار زشت و ظالمانه وامی دارد؟

«و کتاب الله بین اظهرکم»

«در حالی که قرآن خدا در میان شماست.» و شمایان آن را دربرگرفته اید.

و در نسخه ی دیگری: «و کتاب الله عزوجل بین اظهرکم واضحه دلائله نیره شرائعه.» آمده است.

«اموره ظاهره»

«همه حقایق و مطالب آن آشکار است.»

و چیزی که تردید و دو دلی پدید آورد، در قرآن شریف نیست.

«واحکامه زاهره»

ص: ۵۱۶

«و مقررات آن فروزان است.»

«و اعلامه باهره»

«و نشانه هایش از شدت روشنی خیره کننده است.»

«و زواجره لایحه»

«و هشدارهای آن که شما را از هواپرستی باز می دارد، همچنان روشن است.»

«و اومراه واضحه»

«و دستورات آن روشن است.» همان دستورات زندگی سازی که شما را به پیروی از ما خاندان رسالت فرمان می دهد و به آموختن احکام از ما فرامی خواند و به اطاعت از خواسته های ما تاکید می کند.

«و قد خلفتموه وراء ظهورکم»

«و شما اینک آن را پشت سر افکنده و بدان عمل نمی کنید.»

راستی وااسفاه!! که شمایان این قرآن شریف را با ویژگیهایی که دارد، اینک پشت سر افکنده و بدان عمل نمی نمایید.!

«ارغبه عنه تریدون؟»

این پرسش توبیخی است. چرا که انسان هنگامی که چیزی را پشت سر افکند، نشانگر آن است که بدان تمایلی ندارد و بر این اساس است که بدان پشت می کند و «فاطمه» می فرماید: گویا شمایان عمل به مقررات قرآن شریف را وانهاده و مقررات آن، که با هوای دل شما ناسازگار است. مورد پسند شما نیست و شما را خشنود نمی سازد

«ام بغیره تحکمون»

«یا به مقررات دیگری جز مقررات قرآن حکم می رانید؟»

چرا که گویی قرآن و مقررات آن از دیدگاه شما زیبنده عمل و پایبندی عملی نیست؟

«بئس للظالمین بدلا»

آنچه را به جای قرآن و مقررات آن گرفته اید، چه زشت است!!

«ثم لم تلبثوا الا ریث ان تسکن نفرتها و یسلس قیادها»

«سپس تنها به اندازه ای که گریز شتر خلافت آرامش یافت و کشانیدن آن طبق دلخواه و در مسیر مورد نظر آسان شد، درنگ کردید.»

در اینجا فاطمه علیهاالسلام فتنه و فتنه انگیزی را به شتر یا یک چارپای گریزپایی که هدایت و سواری بر آن سخت و مشکل است تشبیه نموده و می فرماید: پس از آنکه بناحق به آن مقام والا و پرفراز خلافت بالا رفتید، تنها اندکی درنگ نمودید تا کارها به سود شما رو به راه شد و شورش و تزلزل فروکش کرد و آنگاه کارهای تخریبی را آغاز کردید.

«ثم اخذتم تورون و قدتها، و تهیجون جمرتها»

«سپس به افروختن آتش فتنه پرداختید و آن را شعله ور ساختید.»

آری شما، درست همانند کسی که در آتش می دمد تا زبانه کشد، و یا آتش را در آتش گردان به حرکت درمی آورد تا شعله ور گردد و خشک و تر بسوزاند، فتنه انگیزی را آغاز نمودید.

نکته ی مورد نظر فاطمه علیهاالسلام در این فراز از سخن تاریخی اش همان فجایعی است که غاصبان به بار آوردند و امکانات را از امیر مومنان سلب نمودند. به خانه ی آن حضرت یورش بردند و رویدادهای غمبار و دردناکی را باعث شدند که برای دخت پیامبر و شوی گرانقدر و فرزندان ارجمندش پیش آمد. از پی آن املاک او را مصادره نمودند و او را از خمس و غنیمت و دیگر حقوق خویش محروم ساختند و جنایاتی را که مورخان ثبت نموده یا نیاورده اند، مرتکب شدند.

کوتاه سخن اینکه فاطمه علیهاالسلام به تجاوزکاران یادآوری می کند که: شمایان به جنایات پیاپی و گوناگونی دست یازیدید که برخی از آنها از برخی دیگر فجیع تر و جنایتکارانه تر بود.

«و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی»

«و ندای شیطان گمراهگر را پاسخ دادید.»

چرا که شیطان حزب و گروه خویش را فراخواند تا از دوزخیان نگونسار باشند و در آتش شعله ور دوزخ قرار گیرند.

قرآن کریم سخن شیطان را برای ما بیان می کند که می گوید:

«و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی.» (۱) .

و من بر شما نسلی نداشتم جز آنکه شما را فراخواندم و شما مرا پاسخ دادید.

آری کارهایی که زورمندان بر ضد خاندان وحی و رسالت مرتکب شدند، پاسخگویی به فرزندان خدا و پیامبرش نبود، بلکه اجابت دعوت شیطان گمراهگری بود که آنان را وسوسه می کرد. و ما در گذشته نیز بیانی بدینصورت داشتیم.

«و اطفاء انوارالدین الجلی»

«و فروغ دین آشکار خدا را خاموش ساختید.»

آری اسلام روشنی ها و درخشندگیهای گوناگونی دارد که مردم بوسیله ی آنها بسوی حق راه می یابند، این روشنی ها و نورافشانی ها همان مقررات و قوانین مترقی دین هستند که با برخورداری از معنویت خاص، به اسلام فروغ می بخشند و غاصبان و ظالمان به منظور خاموش ساختن این انوار مقدصس کوشیدند.

«و اخماد سنن النبی الصفی»

«و سنتها و شیوه های پیامبر برگزیده را خاموش ساختید.»

و در نسخه ی دیگری «اهماد» آمده است که به معنای نابود ساختن است و بیانگر این معنا که: «شمایان با جنایاتی که کردید روش پیامبر را نابود ساختید.»

در این بیان سنت و روش عادلانه و انسانساز پیامبر به «نور» و روشنایی و نابود

۱- ۲۹۷. سوره ۱۴، آیه ۲۲.

ساختن آن به خاموش کردن نور تشبیه گردیده است.

«تسرون حسوا فی ارتغاء»

این جمله اشاره به مثال مشهوری است که می گوید:

«هنگامی که شیر دوشیده و آماده می شود و روی آن را کف می گیرد، رندی وارد می شود و به بهانه ی خوردن کف آن، همه ی شیر را بطور نهانی می خورد.»

و این مثال درباره ی کسانی زده می شود که در گفتار چیزی را ادعا می کنند که در میدان عمل جز آن را انجام می دهند. چنین کسانی در حقیقت شیر را سر می کشند اما ادعا می نمایند که کف شیر را خورده اند.

اینجاست که گفته می شود:

«فلان یسر حسوا فی ارتغاء»

و او در بیان خویش بدینصورت از منظور و مقصود واقعی گروه کودتا گزارش می کند، چرا که آنان جز آنچه را مدعی بودند، انجام می دادند.

آنان ادعا می کردند که در اندیشه ی پیشگیری از آشوب و فتنه اند، در حالی که در حقیقت در اندیشه ی بستن درب خانه ی خاندان وحی و رسالت و از میان برداشتن هستی و موجودیت اهل بیت بودند.

«و تمشون لاهله و ولده فی السراء و الضراء.»

«و در نهان به زیان خاندان و فرزندان او گام برمی دارید.»

و در نسخه ی دیگری «فی الخمر و الضراء» آمده است.

واژه ی «خمر» به فتح «خا» و «میم» به درخت و همانند آن که انسان را در پناه خود می پوشاند، گفته می شود و واژه ی «ضراء» به درخت درهم پیچیده و یا به زمین گود، و منظور این است که شما با فریب و دجالگری، خاندان وحی و رسالت را در نهان زیر انواع فشارها و آزارها قرار داده اید و در تنگنای اقتصادی گرفته و حقوق و امکانات زندگی آنها را از دستشان گرفته اید تا دچار فقر و تهیدستی گردند و امکاناتی برای آنان

نماند و کسی بسوی آنان روی نیاورد. اما به ظاهر دم از اسلام و پیامبر و اصلاح امور می زنید.

«و نصبر منکم علی مثل حز المدی»

ما در برابر فشارهایی که از شما بر ما وارد می گردد، همچون فردی که با کارد اعضاء پیکرش را قطعه قطعه می کنند شکیبایی می ورزیم.

«و وخز السنان فی الحشا»

«و بسان کسی که سر نیزه بر شکمش فروبرند... پایداری می کنیم.»

آری مساله ی شما و عملکردتان یک مسئله ی ساده و آسانی نیست تا بتوان آن را نادیده گرفت، یا به بوته ی فراموشی سپرد، بلکه کار شما جنایتی سهمگین و فاجعه ای بزرگ است.

«و انتم الان تزعمون ان لا ارث لنا»

«و شما اینک پس از همه ی جنایت هایتان چنین وانمود می کنید که ما از پیامبر خدا ارث نمی بریم.»

آری شما پس از این همه قساوت و جنایت و حق کشی برای توجیه کارهای ناپسند و موضع ظالمانه و ددمنشانه ی خویش و سرپوش افکندن بر روی کارهایتان به دوزخ مدعی می گردید که ما از پیامبر ارث نمی بریم. و بدینوسیله مهمترین مسائل و روشن ترین قانون اسلام، ارث را که در قرآن و سنت پیامبر آمده و ثابت است، انکار می کنید.

«افحکم الجاهلیه یبغون»

آیا داوری و مقررات عصر جاهلیت را می جویند؟

و در نسخه ی دیگری «تبغون» آمده است.

و در اینجا دخت فرزانه ی پیامبر به دلیل همان انس و پیوند گسست ناپذیر و همراه اش با قرآن شریف، این آیه ی مبارکه را با سخنان خویش درآمیخته و می فرماید:

در نگرش اسلامی قانون ارث یک واقعیت است و انکار آن بازگشت به شیوه ی جاهلی است. اینک آیا شما به این عقب گرد خشنود هستید که به شیوه ی جاهلیت و بر اساس هواهای دل خود حکومت و داوری کنید و دختران را از بردن ارث پدری محروم سازید و آن را تنها به پسران واگذارید؟

«و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون»

«و برای کسانی که به خدا یقین می دارند چه داوری و حکمی نیکوتر و شایسته تر از داوری و حکم خداست؟»

این آیه ی دیگری است که فاطمه علیهاالسلام آن را در لابلای سخنان خویش آورده، و بوسیله ی آن روشنگری می کند و می پرسد که: آیا برای مردمی که به خدای فرزانه ایمان آورده و به دین و آیین او دل بسته اند، قانونی شایسته تر و نیکوتر از حکم خدا هست؟

مگر مقررات اسلام با فرود خویش از جانب خدا مقررات جاهلیت را نابود نساخت و ارث را برای دختر و پسر قرار نداد و هر دو را انسان و بنده ی خدا و فرزند پدر و مادر نشناخت؟ پس آیا شما نمی دانید؟

«بلی تجلی لکم کالشمس الضاحیه انی ابنته»

آری بر همه ی شما بسان خورشید چاشتگاهی در آسمان زلال، روشن است که من دخت سرفراز پیامبرم.

«ایها المسلمون!»

هان ای مسلمانان! ای کسانی که در این مسجد حضور دارید و سخنان مرا می شنوید! ای کسانی که ابوبکر را نامزد خلافت نموده اید!

هان ای امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم! منم من، فاطمه هستم، دختر محمد «ص» پیامبر خدا!

«ااغلب علی ارثیه؟»

آیا شایسته است که من در میراث بردن از پدر خویش مورد تهاجم قرار گیرم و مغلوب گردم و ارثم به یغما برود؟

ص: ۵۲۲

و در نسخه ی دیگری «اابتز ارث ابیه» آمده است.

به این معنا که: آیا زیبنده است که میراث پدرم را از من بربایند؟

و «هاء» در آخر واژه ی «ابیه» برای وقف و سکون است.

ص: ۵۲۳

ادامه ی سخنان پرشور فاطمه

اشاره

یا ابن ابی قحافه! افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی؟ لقد جئت شیئا فریا.

افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم اذ یقول:

«و ورث سلیمان داود.» (۱) .

«و قال فیما اقتص من خبر زکریا اذ قال:

«فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب.» (۲) .

و قال:

«و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله.» (۳) .

و قال:

«یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین.» (۴) .

و قال:

«ان ترک خیرا الوصیه للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین.» (۵) .

و زعمتم ان لا حظوه لی و لا ارث من ابی؟ افخصکم الله بآیه اخرج ابی منها؟ ام تقولون: ان اهل ملتین لا یتوارثان؟ او لست انا و ابی من اهل مله واحده؟ ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی؟

فدونکها مخطومه مرحوله، تلقاک یوم حشرک، فنعم الحکم الله و الزعیم محمد صلی الله علیه و اله و سلم، و الموعد القیامه و عند الساعه یخسر المبطلون و لا ینفعکم اذ تندمون،

«و لکل نبا مستقر و سوف تعلمون». (۶) .

۱- ۲۹۸. سوره نمل، آیه ۱۶.

۲- ۲۹۹. سوره مریم، آیه ۵ و ۶.

۳- ۳۰۰. سوره انفال، آیه ۷۵.

۴- ۳۰۱. سوره نساء، آیه ۱۱.

۵- ۳۰۲. سوره ۲، آیه ۱۸۰.

۶- ۳۰۳. سوره انعام، آیه ۶۷.

«من یاتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم.» (۱) .

ثم رمت یطرفها نحو الانصار فقالت:

یا معشر (النقیبه) و اعضاد المله و حضنه الاسلام، ما هذه الغمیزه فی حقی؟ و السنه عن ظلامتی؟

اما کان رسول الله صلی الله علیه و آله ابی یقول: «المرء یحفظ فی ولده.»

سرعان ما احدثتم و عجلان ذا اهاله، و لکم طاقه بما احاول و قوه علی ما اطلب و ازاول.

اتقولون: مات محمد صلی الله علیه و اله و سلم فخطب جلیل، استوسع وهنه، و استنهر فتقه، و انفتق رتقه.

و اظلمت الارض لغیبته، و کسفت النجوم طمصیبته، و اکدت الامال، و خشعت الجبال، و اضیع الحریم، و ازیلت الحرمه عند مماته.

فتلک و الله النازله الکبری، و المصیبه العظمی، لا مثلها نازله، و لا بائقه عاجله، اعلن بها کتاب الله جل ثناوه فی افنیتکم و فی ممساکم و مصبحکم هتافا و صراخا و تلاوه و الحانا، و لقبله ما حل بانبیائه و رسله حکم فصل و قضاء حتم.

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین.» (۲) .

هان ای پسر ابی قحافه! آیا در قرآن شریف آمده است که تو از پدرت میراث می بری اما من نبرم؟ راستی که دروغ رسوایی آورده ای و بدعتی زشت در دین می نهی!!

آیا آگاهانه کتاب پرشکوه خدا را پشت سر افکنده ای که می فرماید:

«شلیمان از پدرش داود ارث برد.»

و نیز در سرگذشت زکریا، دعای او را ترسیم می کند که:

۱- ۳۰۴. سوره هود، آیه ۳۹.

۲- ۳۰۵. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

«پروردگارا! از جانب خویش فرزندی به من ارزانی دار که از من و خاندان یعقوب ارث برد.»

و نیز می فرماید: خویشاوندان در ارث بردن از یکدیگر، از بیگانگان سزاوارترند.

و نیز می فرماید:

«خداوند در مورد فرزندانتان سفارش می کند که، بهره ی پسران دو برابر دختران است.»

و نیز می فرماید: «اگر کسی ثروتی از خود بجای گذارد، بر اوست که برای پدر و مادر و بستگان، به گونه ای شایسته وصیت نماید. این بر همه ی پرواپیشگان حق است.»

با این آیات ارث، آیا شماچنین می پندارید که من از پدرم بره ای ندارم و از او ارثی نمی برم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی میان من و او نیست؟!

آیا خدا آیه ای ویژه ی شما فروفرستاد که پدرم را از آن خارج ساخت؟ یا می گویید که پیروان دو دین از یکدیگر ارث نمی برند و من و پدرم یک دین و آیین نداریم؟!!

یا بر این پندارید که از پدر و عموزاده ام که دروازه ی دانش پیامبر است، به عام و خاص قرآن آگاهترید؟

اینک که چنین است، این تو و این هم ارث من که بسان مرکبی آماده ی، برای بهره برداری است. بر آن بنشین اما بدان که در روز رستاخیز تو را دیدار خواهد کرد و ما از حقوق خویش بازخواست خواهیم نمود. در آن روز چه نیکوست که خدا داور باشد، و پیامبرش محمد دادخواه، و چه جالب وعده گاهی است رستاخیز، و آنگاه است که باطل گرایان زیان خواهند دید، اما ندامت به حال شما سودی نخواهد داشت؟

بهوش باشید که:

هر چیزی قرارگاهی دارد و بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده بسویش خواهد آمد، و کیفر ماندگار، دامانش را خواهد گرفت.

آنگاه بزرگ بانوی عصرها و نسلها، روی سخن رامتوجه گروه انصار ساخت و با صلابت و شهامتی وصف ناپذیر چنین فرمود:

هـان ای جوانمردان! ای بازوان ملت! و ای یاران اسـلام! آخر این نادیـده گرفتن حق من و نشان دادن ضـعف و غفلت در مورد آن چرا؟

این سستی و سهل انگاری در برابر ستمی که بر من رفته است، برای چه؟

آیا پدرم پیامبر نمی فرمود: «باید شکوه و حرمت هر کس را در مورد فرزندانش رعایت کرد؟»

چه زود شـرایط را نـامطلوب ساختیـد! و چه با سـرعت به بیراهه گام سپردیـد! با اینکه شـما هم نیروی کافی برای بازگردانیـدن حقی که من برای آن می کوشم، در اختیار دارید و هم توانایی برای حمایت من.

راستی چه می اندیشید؟

آیـا بر این پنداریـد که محمـد جهـان را بـدرود گفت، و بـا رحلت او همه چیز به پایـان رسـید؟ و بایـد راه و رسم عادلانه اش وانهاده شود، و خاندانش مورد ستم قرار گیرند؟

راستی فـاجعه ی رحلت او سوگی بزرگ و ضـربه ای دردناک بر پیکر حق بود. ضـربه ای که شـکاف آن هر روز آشـکارتر و گسـیختگی آن بیشـتر و وسـعت آن افزونتر می گردد. آری! زمین از غروب خورشـید وجود او تیره و تـار شـد، و سـتارگان بی فروغ، امیدها به ناامیدی گرایید، و کوه ها متزلزل، حرمتها شکسته شد، و با رحلت او حرمتی برای کسی باقی نماند.

خدای را که این حادثه ای سـهمگین، سوگی بزرگ، ضایعه ای جبران ناپذیر، و بلای جانگدازی بود که چیزی در دنیا به پای آن نمی رسد.

امـا از یـاد نبریـد که اگر او بسوی خـدا پرکشـیده است قرآن که یکی از دو یادگار او در خانه های شـماست، پیشتر از آن خبر داده بود، و شما بامداد و شامگاه با صدای بلند و آهسته و با لحن های گوناگون آن را می خوانید و از آن می آموزید که پیام آوران گذشته نیز، با این حقیقت روبرو شدند. چرا که مرگ فرمان قطعی و تخلف ناپذیر خداست...

ص: ۵۲۷

قرآن پیش از رحلت او به صراحت هشدار داد که:

«و محمد جز پیامبری نیست که پیش از او نیز پیام آورانی آمدند و گذشتند؛ آیا اگر او جهان را بدرود گوید یا کشته شود، شما از عقیده ی خود برمی گردید؟ و هر کس از عقیده ی خویش بازگردد، هرگز زیانی به خدا نمی رساند و بزودی خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.»

محاکمه ی سردمدار سقیفه

«یابن ابی قحافه!»

«هان ای فرزند ابی قحافه!»

در اینجا دخت فرزانه ی پیامبر روی سخن خویش را متوجه رئیس حکومت غاصب می سازد. اما به او «خلیفه ی» پیامبر نمی گوید. چرا که پیامبر او را به جانشینی خویش برنگزیده بود.

و نیز او با کنیه اش به عنوان «هان ای ابوبکر» صدا نمی زند، چرا که اینگونه خطاب به او نیز نوعی تکریم است، و او با عملکرد غاصبانه درخور تکریم بانوی چون فاطمه علیهاالسلام نیست.

از این جهت او را با این تعبیر مخاطب می سازد که: یابن ابی قحافه!

«هان ای پسر ابی قحافه!»

و دلیل این نسبت و خطاب، بزودی در شرح سخنان آن حضرت یا همسر گرانقدرش بر شما خواننده ی عزیز روشن خواهد شد.

«افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی؟»

آیا این در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث بری اما من ارث نبرم؟

آخر تو به کدامین قانون و بر اساس کدامین کتاب می گویی، هنگامی که پدرت مرد از او ارث می بری اما من از پدرم ارث نمی برم؟

براستی آیا تو بر بازداشتن من از ارث پدریم به کتاب روشن خدا تکیه داری؟

«لقد جئت شیئا فریا»

شگفت! چیز تاره و زشت و ناشناخته ای آورده ای!!

راستی که افترایی سهمگین و دروغ ساخته و پرداخته ای، بر قرآن بسته ای.

در بحثهای گذشته خاطرنشان ساختیم که بزرگ بانوی اسلام چه از راه بخشش و چه از طریق ارث، مالک «فدک» و درخور این حق مسلم بود.

اما پس از مصادره ی فدک از سوی حکومت غاصب، هنگامی که ملک خویش را از طریق نخست یعنی به عنوان بخشش پیامبر به او، مطالبه فرمود، بر خلاف آیین دادرسی از او گواه خواستند و زمانی که گواه اقامه کرد، برخلاف حق و عدالت نه تنها حق او را باز نگردانیدند، که آن جنایات هولناک را مرتکب شدند. از این رو اینک حق به یغمارفته ی خویش را از راه دوم یعنی ارث پدری و وراثت مطالبه می کند.

«افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم؟»

آیا آگاهانه و از روی عمد کتاب خدا را پشت سر انداخته و آن را وا می نهید؟

آیا این قرآن شریف نیست که در دسترس شماست؟

پس چرا عمل براساس آن را وانهاده و آن را پشت سر خویش افکنده اید؟

«اذ یقول: و ورث سلیمان داود.» (۱) .

آیا این آیه ی شریفه، با صراحت تمام جریان قانون ارث در میان پیامبران را ترسیم نمی کند؟

و آیا سلیمان، آن پیامبر بزرگ و داوود هر دو از پیامبران خدا نبودند؟

دخت فرزانه ی پیامبر «فاطمه» از این آیه ی شریفه به شایستگی دریافت داشته بود که منظور از ارث در این آیه از قرآن کریم، ارث در ثروت و مال دنیاست و این واقعیت را

۱- ۳۰۶. سوره ۲۷، آیه ۴۴.

هم ابوبکر و هم همه ی حضار مجلس سخنان فاطمه علیهاالسلام را می شنیدند، فهمیدند.

همه دریافتند که منظور از ارث در این آیه ی مبارکه، ارث از مال و ثروت دنیوی است و آیه بیانگر این حقیقت است که:

«سلیمان ثروت پدرش داوود را به ارث برد.» و جزاین معنا چیز دیگری از آیه دریافت نداشتند.

و نیز همین پیام را از آیه گرفتند که در داستان زکریای پیامبر می فرماید:

«فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب.» (۱) .

«... پس به من از سوی خود فرزندی ارزانی دار که میراثبر من و میراثبر خاندان یعقوب باشد...»

حضرت زکریا طبق این آیه ی شریفه از آفریدگار هستی می خواهد که به او فرزندی ارزانی دارد که ثروت وامکانات او را به ارث برد...

آری این دیدگاه قرآن شریف در مورد ارث در میان پیامبران و مردم است اما پس از گذشت قرنها، زورپرستانی که از حکومت زور دفاع می کردند، آمدند و برای توجیه کار زورمداران در تفسیر آیات مورد بحث گفتند که: سلیمان دانش داوود پیامبر را به ارث برد و نه مال و ثروت او را.

و نیز از خود بافتند که زکریای پیامبر هنگامی که از خدا فرزندی می خواهد، نظرش این است که دانش او را به ارث برد نه ثروت و امکانات دنیوی و مادی او را.

و بدینوسیله با اینگونه توجیه و تفسیرهای ناروا می خواهند بیداد کسانی را توجیه نمایند که دخت فرزانه ی پیامبر را از میراث پدرش محروم ساختند و بر این پندارند که غاصبان را تایید کنند.

اینک جای آن دارد که ما نیز تا جایی که توان و فرصت اجازه می دهد پیرامون دو آیه ی

۱- ۳۰۷. سوره ۱۹، آیه ۵ و ۶.

شریفه به بحث پردازیم. بدان امید که به نتیجه ای مطلوب نایل آییم.

۱- واژه ی «ارث» و واژه ی «میراث» هم در قلمرو شرع و عرف و هم در قلمرو واژه شناسان و فرهنگ لغت، در مورد «مال» و ثروت بکار می رود. از این رو هنگامی که بگویی «حسن» وارث «حسین» است. ظاهر عبارت نشانگر این حقیقت است که ثروت او را به ارث می برد نه دانش و معنویت و ارزشهای معنوی او را. مگر اینکه قرینه و یا نشان و دلیلی باشد که نشانگر معنای دوم، یعنی معنای مجازی باشد و روشن سازد که منظور ارث بردن معنوی و علمی است نه مادی و عادی و طبیعی. درست بسان این آیه ی شریفه که:

«و اورثنا بنی اسرائیل الکتاب» (۱) .

«و آن کتاب را به بنی اسرائیل به ارث دادیم...»

و یا این آیه ی شریفه که:

«ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا» (۲) .

«پس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم...»

در دو آیه ای که ترسیم شد قراین و نشانه ها به روشنی نشان می دهد که منظور قرآن میراث بردن علمی و معنوی است. اما در آیه؛«و ورث سلیمان داود» بی هیچ تردیدی منظور به ارث بردن ثروت و امکانات مادی و دنیوی است نه میراثبری علمی و معنوی و اخلاقی. چرا که «سلیمان» در عصر پدرش «داوود» پیامبر خدا بود و این را قرآن شریف در داستان آن کشتزاری که گوسفندان آن قوم بی شبان در آنجا می چریدند، بیان می کند که:

«ففهمناها سلیمان وکلا آتینا حکما و علما.» (۳) .

۱- ۳۰۸. سوره ۴۰، آیه ۵۳.

۲- ۳۰۹. سوره ۵۳، آیه ۳۲.

۳- ۳۱۰. سوره ۲۱، آیه ۷۹.

«و این شیوه داوری را ما به سلیمان آموختیم و همه را فرزانگی و دانش ارزانی داشتیم.»

«زمحشری» در تفسیر خویش (۱) ذیل این آیه ی شریفه که:

«اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد» می نویسد:

در روایت آمده است که «سلیمان» با مردم «دمشق» و منطقه «نصیبین» پیکار کرد و یکهزار اسب به غنیمت گرفت و نیز گفته شده است که این اسبها را از پدرش به ارث برد و پدرش این اسبها را از «عمالقه» به غنیمت گرفته بود و آن حضرت آنها را از پدرش به ارث برد و آنگاه به نمایش نهاد...

با این بیان شما خواننده ی عزیز درمی یابی که «سلیمان» آن اسبها را از پدر خویش به ارث می برد و افزون بر آنها ثروت و امکانات و دارایی را که پدرش «داوود» بر جای نهاده و از دنیا رفته است، همه را به ارث می برد اما از همین دو آیه ی شریف دریافت خواهی کرد که «سلیمان» دانش و رسالت را از پدرش «داوود» به میراث نمی برد چرا که «سلیمان» در زمان پدرش پیامبر بود همانگونه که هارون در عصر برادرش موسی.

و نیز این واقعیت روشن می شود که «سلیمان» از پدرش «داوود» که هر دو پیامبر بودند، مال و ثروت به میراث برد.

اما در مورد دعای «زکریا» به بارگاه پروردگارش که قرآن در مورد آن می فرماید: «فهب لی من لدنک ولیا یرثنی»

گرچه برخی از مدافعان حکومت زور اظهارنظر کرده اند که منظور «زکریا» گویی این بود که پروردگارا! به من فرزندی ارزانی دار که رسالت و دانش مرا به میراث برد و با این تفسیر و توجیه، در اندیشه این بوده اند که وراثت را از پیامبران نفی نمایند. اما خود آیه ی شریفه بروشنی بیانگر منظور و مقصود «زکریا» می باشد که می فرماید:

۱- ۳۱۱. الکشاف، ج ۲۳

«و اجعله رب رضیا» (۱) .

«و او را ای پروردگار من شایسته و پسندیده گردان!

آری این فراز از آیه ی شریفه به خوبی روشنگر این واقعیت است که که منظور «زکریا» این نبود که به او فرزندی ارزانی شود که رسالت و نبوت و را به ارث برد. چرا که در این صورت معنای آیه به کلی ناسازگار می گردد و چنین می شود که او از پروردگارش فرزندی بخواهد که میراثبر رسالت او شود و دارای ویژگی باشد که در بارگاه خدا مورد پسند او قرار گیرد و این درخواست بیهوده ای است و از پیامبری فرزانه چون «زکریا» سخت بدور. چرا که اینگونه درخواست به این می ماند که کسی بگوید:

پروردگارا! برای ما پیامبری مبعوث ساز و او را خردمند و در اخلاق و رفتار خداپسندانه ساز!

روشن است که چنین درخواستی بیهوده است و همانگونه که رفت از پیامبر حکیم و بزرگواری چون زکریا بسیار ناپسند است که از پروردگار خویش فرزندی بخواهد و تقاضا کند که او و رسالت وی را به میراث برد و آنگاه از خدا بخواهد که اخلاق و رفتارش را خداپسندانه سازد. چرا که رسالت خود برترین و بالاترین مقام معنوی است و پیامبر خدا آراسته ی به همه ی ارزشهای والای انسانی است و ارزشها همه در این واژه ی مقدس نهفته است. با این بیان منظور آیه ی شریفه خواستن فرزند است و منظور از ارث بردن نیز همان میراثی در مال دنیاست.

«فخر رازی» نیز بر این دیدگاه است که منظور از ارث در دو آیه ی شریفه، ارثبری در مال و ثروت است نه ارزشهای معنوی.

مفسران، پیرامون دعای «زکریا» و خواست او از بارگاه خدا نکاتی دارند که ترسیم آنها به صورت فشرده به هدف بحث کمک می کند.

۱- ۳۱۲. سوره ۱۹، آیه ۶.

برای نمونه:

۱- «طبرسی» در مجمع البیان ذیل آیه ی شریفه می نویسد: و آنچه را ما آوردیم این است که «زکریا» از فرزندان عموی خویش پس از مرگ خود می ترسد، از این رو درخواست فرزندی شایسته می کند که میراثبر او باشد و مال او را به ارث برد.

این دیدگاه ما را، آیه ی شریفه تایید می کند که می فرماید:

«و انی خفت الموالی من ورائی» (۱) .

«من پس از مرگ خویش از خویشاوندان و نزدیکانم بیمناکم.»

و تقاضای او از بارگاه خدا نیز بخاطر همین ترس و هراس است، ترس و هراس از رفتن ثروت و مالش بدست انسانهای ناشایسته از طریق ارث و نه ترس از نبوت و دانش و ارزشهای معنوی و انسانی اش.

چرا که چنین ارثبری اگر ممکن بود، نباید موجب ترس «زکریا» شود بلکه باید باعث شادمانی خاطرش گردد.

به علاوه او خدای دانا و حکیم را فراتر از آن می شناسد که کسانی را که شایستگی و برازندگی وحی و رسالت را نداشته باشند، بر این منزلت والا برگزیند و حکمت و دانش پیامبری را به آنان ارزانی دارد.

افزون بر این دو نکته؛ مگر هدف بعثت و رسالت، رسانیدن دانش و حکمت به مردم و گسترش ارزشهای والای الهی، در جامعه نیست؟

و مگر خود آن بزرگوار با این هدف برانگیخته نشده است؟

با این بیان چگونه می تواند نگران باشد و بترسد که مبادا بستگانش نبوت و دانش او را به ارث برند و آن را در میان مردم و برای هدایت و نجات جامعه بسط و گسترش دهند؟

۱- ۳۱۳. سوره ۱۹، آیه ۶.

آیا چنین اندیشه و ترسی ناسازگار با هدفهای بلند وحی و رسالت نیست؟

اگر گفته شود که این اشکال در دیدگاه دوم، که منظور از ارث در آیه ی شریفه را ارثبری در مال و ثروت می نگرد نیز وارد است چرا که در این صورت «زکریا» فردی بخیل به نظر می رسد که از به ارث رفتن مال خویش نگران است.

در پاسخ این پندار خواهیم گفت: پناه بر خدا می بریم که دو دیدگاه یکسان باشند. چرا که ثروت و ارزشهای مادی و دنیوی هم به انسان با ایمان و شایسته کردار روزی می شود و هم به کافر و تبهکار.

با این بیان اگر «زکریا» نگران باشد که ثروت او از طریق ارث به دست عناصر تبهکار و بی ایمان برسد، هم نگرانی اش بجاست و هم اندوه و ناراحتی اش از فرزانگی و احساس مسوولیت او برمی خیزد و سخت تحسین برانگیز است. چرا که تقویت و یاری گناهکاران در کارهای زشت و نکوهیده، از دیدگاه دین محکوم و مردود است. از این رو اگر فردی نگرانی شایسته و بایسته ی «زکریا» را به بخل تعبیر نماید، قضاوت غیرمنصفانه ای نموده است.

آری این بیان «زکریا» که می گوید:

«و انی خفت الموالی من ورائی...» نشانگر احساس مسوولیت عمیق و نگرانی بجا و حکمت و فرزانگی بسیار آن پیامبر بزرگ است و نشانگر این حقیقت که او از رفتار و اخلاق بازماندگان خویش می ترسد و با این انگیزه از بارگاه خدا فرزندی شایسته کردار و خداپسندانه می خواست.

آری از جمع بندی سخنان مفسران این حقیقت دریافت می شود که منظور از وراثت در آیه ی مربوطه به «سلیمان» و «زکریا» بی هیچ تریدی وراثت در مال و ثروت است. با این بیان اصل وراثت و ارث بری فرزند از پدر در میان پیامبران نیز رایج و یک واقعیت اسلامی است.

قرآن در این مورد می فرماید:

و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله.» (۱) .

«و خویشاوندان، برخی به برخی دیگر در کتاب خدا (در مسئله ی ارث) سزاوارتر و نزدیکترند.»

و بدینسان این آیه ی شریفه عمومیت اصل ارثبری در اموال را ترسیم می کند.

و نیز می فرماید:

«یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین.» (۲) .

خدا در مورد فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم پسر برابر سهم دو دختر است.

در این آیه خدا به مردم فرمان می دهد و این حقیقت را واجب می سازد که دارایی خویش را پس از مرگ به فرزندان خود، بدینصورت به ارث گذارند که سهم پسر برابر سهم دو دختر باشد.

و این آیه ی شریفه نیز فرمان خدا به تمامی مسلمانان است. خواه انسانهای عادی باشند یا پیامبر و امام معصوم. چرا که آیه ی شریفه عام است و تخصیص نخورده است که این قانون کلی، شامل فرزندان پیامبر و امام معصوم نشود.

و نیز می فرماید:

«... ان ترک خیرا الوصیه للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین.» (۳) .

هرگاه یکی از شما را مرگ فرارسد و ثروتی بر جای گذارد، مقرر شد که درباره ی پدر و مادر و خویشان خود براساس انصاف وصیت کند و این کاری است شایسته ی تقواپیشگان.

این آیه ی شریفه نیز به صراحت روشن می سازد که هرگاه یکی از شما مسلمانان را

۱- ۳۱۴. سوره ۸، آیه ۷۵.

۲- ۳۱۵. سوره ۴، آیه ۱۱.

۳- ۳۱۶. سوره ۲، آیه ۱۸۰.

مرگ فرا رسد و ثروتی از خود به جای گذارد... باید طبق قانون ارث عمل شود.

و این سومین آیه از قرآن شریف است که مسئله ی عمومیت ارث را که هیچگونه تخصیص و استثنایی در مورد پیامبران... ندارد، به روشنی ترسیم می کند و روشن می سازد که قانون ارث عمومی است و جهانشمول و همه را در بر می گیرد.

ادامه ی سخن فاطمه علیهاالسلام

«و زعمتم ان لا حظوه لی و لا ارث من ابی.»

«و شما چنین پنداشتید که من از مال پدرم بهره ای نداشته و از او ارث نمی برم.»

و خود خوب می دانید که این پندار و سخن شما، که من از دارایی پدرم ارث نبرم و میان من و پیامبر خدا نزدیکی و خویشاوندی نباشد، دروغی آشکار بیش نیست. و شما هنگامی که وراثت قطعی و شرعی و تردیدناپذیر میان من و پیامبر را انکار کردید در حقیقت هر نوع نزدیکی و پیوستگی و خویشاوندی میان من و آن حضرت را نادیده انگاشته اید.

«افخصکم الله بآیه اخرج منها ابی؟»

آیا خدا شما را به آیه ای مخصوص مفتخر ساخت و پدرم را از شمول آن آیه خارج نمود؟

و در نسخه ی دیگری «افحکم الله بآیه» آمده است.

از قرآن چنین دریافت می گردد که آیات بیانگر قانون ارث، عام و فراگیر است و تمامی مسلمانان در برابر آن یکسانند. آیا براستی خداوند پدرم پیامبر را در این آیات استثنا فرموده و روشن ساخته است که میان پیامبر و خانواده اش آیات ارث حاکم نیست و آنان خارج از شمول قانون ارث اند؟

ام تقولون: ان اهل ملتین لا یتوارثان؟

یا می گویید: همانگونه که پیروان دو کیش، همچون کفرگرایان از توحیدگرایان ارث

نمی برند، ما خاندان وحی و رسالت نیز از پدرمان پیامبر ارث نمی بریم؟

«اولست انا و ابی من اهل مله واحده؟»

آیا من و پدرم پیامبر، پیرو یک کیش و آیین نیستیم؟

آیا در توحیدگرایی و پرواپیشگی من تردید می کنید؟

و بر این حقیقت که من بر راه و رسم شریعت محمد هستم، یقین ندارید؟

ای وای بر این مصیبت سهمگین! راستی فاجعه ی بزرگی است که کار پاره ی وجود پیامبر خدا و یگانه دخت او، سالار بانوان گیتی در نظام ستم و بیداد به جایی میرسد که اینگونه سخن می گوید و با این شیوه استدلال می کند. براستی که «انا لله و انا الیه راجعون».

«ام انتم اعلم بخصوص القرآن، و عمومه من ابی و ابن عمی؟»

و یا شما از پدر و عموزاده ام، به عموم و خصوص قرآن شریف آگاه ترید؟

واقعیت این است که آیات بیانگر قانون ارث، فراگیر است و همه ی مسلمانان در برابر آن یکسانند. اگر این آیات در مورد پیامبر تخصیص خورده باشد بی هیچ تردیدی آن حضرت بر این تخصیص آگاه تر از همگان بود و دخت یگانه ی خویش را نیز بدان آگاه می ساخت در حالی که پیامبر نه به دخت فرزانه ی خویش از چنین چیزی سخن گفت و نه به دیگر پیروانش.

اینک براستی آیا عاقلانه و منطقی است که بگوییم: پیامبر با آن شدت علاقه و عشق و پیوند به دخت سرفرازش فاطمه، این حقایق را از او نهان داشته و این علوم قرآنی را به او نیاموخته است؟

آیا درست است که گفته شود پیامبر تخصیص خوردن آیات ارث در مورد خود و دخت فرزانه اش را که حکم خداست به او بیان نفرموده است تا پس از رحلت پدر بزرگوارش، به پندار شما بر خلاف دستور قرآن شریف ارث بخواهد؟ براستی آیا این منطقی و حکیمانه است؟

ص: ۵۳۸

و نیز فاطمه علیهاالسلام می فرماید: آیا شمایان می گویید که به قرآن شریف و آیات عام و خاص آن از پدرم پیامبر که قرآن بر قلب مصفای او فرود آمده است، آگاه ترید؟

با اینکه از عموزاده ام امیر مومنان که دروازه ی شهر علم و دانش گسترده ی پیامبر خداست، داناترید؟

آری براستی اگر چنین بود که شما می گویید بی تردید شوی گرانمایه ام علی علیه السلام مرا از آن آگاه می ساخت و به من دستور نمی داد تا در مسجد غصب شده ی پدرم حضور یابم و حقوق پایمال شده ی خویش را بر اساس قانون ارث بخواهم.

آری، این چهره های گوناگونی است که ممکن است در مسئله ی مورد بحث برای انسان قابل تصور باشد و همه ی این چهره ها نیز مردود است. بنابراین مسئله یک مسئله ی سیاسی است، نه دینی و فقهی. حقیقت کار، توطئه ای بی رحمانه و ناجوانمردانه بر ضد خاندان وحی و رسالت است و یک پیکار اقتصادی بر ضد آنان تا از نظر اقتصادی سخت ناتوان گردند.

«فدونکها مخطومه مرحوله، تلقاک یوم حشرک»

و اینک (هان ای پسر ابی قحافه) این تو و این هم شتر مهارزده و زین کرده شده، برگیر و بر آن تکیه زن، که روز رستاخیز تو را دیدار خواهد کرد.

تا اینجا روی سخن فاطمه علیهاالسلام با تمام مسلمانان حاضر در مسجد بود و اینجا بود که دگرباره روی سخن را تنها به رئیس دولت غاصب متوجه ساخت و فرمود:

«فدونکها»

اینک آن را بگیر!

و فدک را در بیان خویش به ماده شتری تشبیه می کند که هم مهار شده و در اختیار است، و هم زین گشته و آماه ی سواری.

واژه ی «رحل» برای ماده شتر بسان «زین» برای اسب است، واژه «خطام» به معنای زمام است و منظور این است که اینک بوستان آماده ی «فدک» را با هر آنچه در آن است بگیر.

ص: ۵۳۹

در این فراز از سخن نوعی تهدید و هشدار است و مانند این سخن است که به عنصر تجاوزکاری به تمسخر گفته می شود: اینک که به حق و عدالت پایبند نیستی هرچه می خواهی انجام ده و آنچه می خواهی غارت کن، خوش و گوارایت...

به همین جهت هم سخن خویش را با اشاره به روز رستاخیز ادامه داد که:

«تلقاک یوم حشرک»

هم فدك و هم عملکرد ظالمانه ات در روز رستاخیز تو را دیدار خواهند کرد.

و به این حقیقت اشاره کرد که انسان در روز رستاخیز عملکرد خویش را حاضر و آماده خواهد دید.

«و وجدوا ما عملوا حاضرا.» (۱) .

... و آنگاه عملکرد خویش را در بابر خود بیابند...

«فنعم الحکم الله»

پس خدای چه خوب داوری است.

در آن روز داور و قضاوت کننده بر کارها، خدای یکتا و قهار خواهد بود و نه تو. همان خدایی که ذره ای ستم روا نمی دارد، همو که ذره ای از حقوق پایمال شده ی بندگان، از او پوشیده نمی ماند. آری او داور خواهد بود.

«و الزعیم محمد صلی الله علیه و اله و سلم»

و محمد نیز شایسته ی دادخواهی است.

در آنجا آن دادخواه و وکیل مدافعی که با تو روبرو می شود و بر ضد تو مخاصمه می نماید، پدرم محمد «ص» خواهد بود. و اوست که حقوق غصب شده ی دخت یگانه اش را از تو خواهد خواست.

«و الموعد القیامه»

۱- ۳۱۷. سوره ۱۸، آیه ۴۹.

و قیامت نیز خوب وعـده گاه و قرارگاهی برای دیـدار است. آن روز روزی است که قرآن از آن به روز جدایی خوب از بد، و شایسته از ناشایسته، و باایمان از متظاهر و ریاکار، تعبیر می کند و می فرماید:

«ان یوم الفصل کان میقاتا.» (۱) .

آری، آن روز و در آنجاست که همه ی کسانی که در دنیا بگو مگو داشـتند، در پیشگاه خدا گرد خواهند آمد و داد مظلوم از ظالم گرفته خواهد شد.

«و عند الساعه یخسر المبطلون»

«و در آن روز است که باطل گرایان زیان می کنند.»

همانان که در دنیا با ادعاهای بی اساس، حقوقی را نداشـتند و از آنان نبود، می طلبیدنـد و می بردند. آری، اینان در آنجا زیان خواهند کرد.

«و لا ینفعکم اذ تندمون»

«و در آن هنگامه ی رستاخیز، دیگر ندامت و پشیمانی به شما سود نخواهد بخشید»

چرا که انسان اگر از عملکرد ظالمانه و ناهنجار خویش در دنیا پشیمان شود، با توبه و بازگشت، آن را جبران می سازد و دیگر به آن کار روی نمی آورد و این نـدامت سودبخش است. اما نـدامت در روز رسـتاخیز که دیگر نه فرصتی برای توبه است و نه عمل شایسته و بازسازی امکان پذیر است؟ دیگر چه سود؟

«و لکن نبا مستقر، فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه، و یحل علیه عذاب مقیم.» (۲) .

برای هر رخـداد و خبری، زمانی معین است. پس بزودی خواهنـد دانست که عـذاب بر چه کسـی فرارسـد و او را رسوا سازد و عذاب ماندنی بر چه کسی فرود خواهد آمد. و این دو آیه را که بانوی بانوان در کنار هم و در لابلای سخنانش بدانها تمسک

۱- ۳۱۸. سوره ۷۸، آیه ۱۸.

۲- ۳۱۹. سوره ۱۱، آیه ۳۹.

جست، هشداری سخت به عذاب آخرت است، همان عذابی که ماندگار و پاینده خواهد بود.

یاری خواهی از انصار

و آنگاه دخت فرزانه و عدالتخواه پیامبر رو به انصار کرد، رو به مردم مدینه، همانان که وقتی پیامبر از مکه بسوی آنان و شهرشان دست به هجرت زد، پیمان بستند که او را در راه خدا یاری کنند و اینک دخت یگانه ی پیامبر رو به آنان نمود و پس از یادآوری گذشته درخشان آنان در عصر پیامبر، از آنان خواست که او را در برابر حکومت غاصب و بیدادگر یاری کنند و فرمود:

و قالت: یا معشر النقیبه!

هان ای گروه نقباء و جوانمردان!

هان ای مردم نجیب!

و در نسخه ی دیگری «یا معشر الفتیه» آمده است.

بدینسان فاطمه علیهاالسلام آنان را جوانمرد و با شهامت می خواند، بدان امید که اراده و احساسات انسانی و اسلامی آنان را بر ضد بیداد و فریب و به یاری حق و عدالت بجوشاند و به جنبش درآورد.

«و اعضاد المله»

هان ای بازوان دین و جامعه!

ای نگهبانان و محافظان دین خدا! شما بودید که اسلام را بسان مادری که کودک خویش را در نوزادی و خردسالی در آغوش خویش می پرورد، و یا بسان پرنده ای که از تخم خود حراست می کند، و آن را رشد می رهد، از اسلام و مقررات آن نگهداری کردید.

«ما هذه الغمیزه فی حقی»

این سکوت و غفلت ورزیدن درباره ی حق پایمال شده ی من چیست؟

ص: ۵۴۲

«و السنه عن ظلامتی»

و این سستی و سهل انگاری از دادخواهی من چرا؟

واژه ی «سنه» به کسر سین به مفهوم چرت و سستی آغاز خواب است. و واژه ی «ظلامه» حقوق پایمال شده، بوسیله ی ظالم است که صاحب حق در برابر ظالم با قامتی برافراشته ایستاده و حقوق خویش را می خواهد.

فاطمه علیهاالسلام در این فراز از سخن تاریخی خویش سکوت مرگبار «انصار» دربرابر ستم حکومت را که به یاری و همراهی او برنمی خیزد به «سنه» یا چرت زدگی که مقدمه ی خواب گرانی است و در آن شرایط، دستگاه شعور و دریافت انسان تعطیل می گردد، تعبیر می کند.

چرا که خواب در حقیقت بسان مرگ باطن و درون انسان و تعطیل شدن دستگاه شعور و دریافت و حواس چندگانه و رکود عواطف و احساسات درونی است.

«اما کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ابی یقول: المرء یحفظ فی ولده؟»

«آیا نه اینکه پدرم پیامبر خدا بود که می فرمود: حرمت و شکوه هر شخصیت بزرگی در مورد فرزندانش رعایت می شود؟»

آری کرامت و عظمت انسان به وسیله ی رعایت کرامت و حقوق و حرمت خاندان و فرزندانش رعایت می گردد و این درست است که گفته اند: «لاجل عین الف عین تکرم»

«بخاطر یک چشم هزار چشم مورد احترام قرار گرفته و عزیز داشته می شود.»

آیا پیامبر پدر گرانقدر من نیست؟

و آیا من دخت یگانه ی او نیستم؟

آیا بر شمایان لازم نیست که موقعیت مرا به احترام مقام والای پدرم گرامی دارید و نگذارید حقوق و امنیت من پایمال شود؟

و در نسخه ی دیگری «اما کان لرسول الله ان یحفظ فی ولده» آمده است.

آیا پیامبر درخور آن ارجمندی و والایی نیست که با رعایت حرمت فرزندانش حرمت او حفظ شود؟

«سرعان ما احدثتم»

«چقدر به سرعت این شرایط زشت و ظالمانه را پدید آوردید؟!»

فاطمه علیهاالسلام از این چرخش سریع آنان که با فاصله ی ناچیز از رحلت پیامبر به سرعت به انحطاط روی آورده و دست به چنین تجاوز و حق کشی در مورد خاندان وحی و رسالت یازیدند، اظهار تعجب و شگفتی می کند؟!

«و عجلان ذا اهاله»

«و چه با سرعت و شتاب آب از بینی و دهان این بزنحیف سرازیر گشت!»

این بند از سخن به مثالی اشاره می کند که در فرهنگ عرب داستانی دارد و آن این است که مردی گوسفندی نحیف و ریز داشت که آب بینی اش فرو می چکید. از او سوال شد که این دیگر چیست؟

در پاسخ گفت: «سرعان ذا اهاله»

منظور از واژه ی «اهاله» پیه یا پیه آب شده است و این کلمه هنگامی بکار می رود که فرد از رخدادی پیش از رخدادن آن گزارش دهد.

و منظور از این جمله ی فاطمه علیهاالسلام این است که:

شمایان پس از رحلت پیامبر با شتاب تمام بر ضد ما خاندان وحی و رسالت نقشه کشیدید و این توطئه را بسرعت پیاده کردید.

«و لکم طاقه بما احاول»

«و شمایان توان و نیروی لازم برای یاری من، در راه کسب حقوق پایمال شده ام را دارید.»

«و قوه علی ما اطلب و ازاول»

«و توان و امکانات آنچه من در اندیشه ی احیای آن هستم، در اختیار شماست.»

شما از حمایت من در راه احیای حقوق پایمال شده ام ناتوان نیستید. پس بهانه ی شما و عذرتان برای سکوت در برابر ستم و تجاوز چیست؟ و این سستی و عدم احساس مسوولیت چرا؟

«اتقولون مات محمد»

آیا می گویید که محمد صلی الله علیه و اله و سلم جهان را بدرود گفت و به همراه او، دین، کرامت، و حرمت و حقوق او نیز رفت؟

آیا با رحلت او مفاهیم و ارزشهای نمونه و والای انسانی و اسلامی نیز تمام شد؟

و جو جامعه برای هر عمل ظالمانه ای مناسب شد؟ براستی آیا این طرز تفکر ارتجاعی و ضداسلامی است که شما را بر ضد خاندان وحی و رسالت جسور و بی باک ساخته است؟

«فخطب جلیل»

این فاجعه ای است سهمگین.

آری رحلت جانسوز پیامبر رخدادی بزرگ است، چرا که رحلت قهرمانان بزرگ هماره ی رویدادی تکاندهنده و سهمگین است و برای جامعه ها و تمدنها خسارتی عظیم. و در نسخه ی دیگری چنین آمده است:

«اتزعمون مات رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ایتم دینه ها ان موته لعمری خطب جلیل.»

آیا چنین می پندارید که پیامبر رحلت کرد آن پیشوای آسمانی رخدادی عظیم بود اما با رحلتش راه و رسم او نخواهد رفت و جاودانه خواهد ماند.

آنگاه دخت یگانه ی پیامبر در وصف سهمگینی فاجعه ی غمبار رحلت پیامبر و بزرگی و تاثرانگیزی این رویداد غمبار در قلمرو دلها و جانها پرداخت و فرمود:

«استوسع وهنه»

«فاجعه ی رحلت آن حضرت و شکافی که سوگ او ایجاد کرد در نهایت گستردگی است.»

همانند دژی که شکاف آن گسترش یابد. و در نسخه ی دیگری: «استوسع وهیه» آمده است.

ص: ۵۴۵

و استنهر فتقه»

«شکاف خوردگی آن دهان گشوده و بسیار باز است.»

بسان نیزه ای که شکاف زخم و بریدگی را در بدن انسان گسترده می سازد.

«و انفتق رتقه»

«و نقاط دوخته شده، شکافته است.»

نقاطی که با وجود آن حضرت التیام یافته بود، اینک با فاجعه ی رحلت آن حضرت دگرباره شکافته و باز شده است.

یادآوری می گردد که ضمایر سه گانه در سه واژه ی «وهنه»، «فتقه» و «رتقه» به «خطب» برمی گردد که بیانگر رحلت پیشوای بزرگ توحید است.

«و اظلمت الارض لغیبته»

«کران تا کران زمین با غروب خورشید وجود او در تاریکی فرورفت.»

این واقعیت است که خورشید جهان افروز پیامبر کانون نورافشانی بود که زمین و همه ی پدیده های گوناگونی که بر روی زمین پراکنده اند، و نیز انسانها، از آن نور و روشنایی می گرفتند و با غروب غمبار وجود آن حضرت از این سرا، زمین تیره و تار گردید.

در قرآن شریف نیز به آیات بسیاری می توان برخورد که از پیامبر به واژه ی مقدس «نور» تعبیر می کند که یک نمونه ی آن این آیه ی شریفه است که:

«قد جائکم من الله نور و کتاب مبین.» (۱) .

«... و از جانب خدا نور و کتابی روشن و آشکار بر شما فرود آمده است.»

«و کسفت النجوم لمصیبته»

«و ستارگان در سوگ رحلت غمبار او بی فروغ شدند.»

۱- ۳۲۰. سوره ۵، آیه ۱۵.

می دانیم که نور و روشنایی موجود که بر چهره ی ماه و ستارگان خودنمایی می کند، چیزی جز انعکاس نور خورشید بر روی ماه و ستارگان نیست. از این رو آنگاه که نور خورشید، این کانون حرارت و روشنایی رو به زوال نهد، ستارگان بی فروغ گردیده و به خاموشی می گرایند.

«و اکدت الآمال»

«و امیدها و آرزوها به یاس و ناامیدی گرایید.»

آری امیدها و آرزوهایی که به وجود گرانقدر پیامبر بسته بود، با رحلت آن حضرت به نا امیدی گرایید. و درست در چنین شرایطی است که گفته می شود:

امیدها به ناامیدی و آرزوها به یاس گرایید.

«و خشعت الجبال»

«و کوه ها فروریخت.»

آری کوه ها از شدت و سهمگینی این فاجعه به لرزه درآمد و از هم پاشید، چرا که رویدادها و حوادث سخت و هولناک در جمادات نیز اثر می گذارند.

قرآن شریف در این مورد می فرماید:

«لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیه الله.» (۱) .

ای پیامبر! اگر این قرآن را بر کوه فرومی فرستادیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده می نگریستی...

«و اضیع الحریم»

«و احترام و حرمت حریم ضایع شد.»

واژه ی «حریم» به چیزی گفته می شود که انسان از آن دفاع نموده و در راه آن پیکار می کند و در اینجا منظور از آن، عترت پاک پیامبر است.

۱- ۳۲۱. سوره ۵۱، آیه ۲۱.

آری پس از رحلت پیامبر، حریم آن حضرت به شدت مورد بی حرمتی قرار گرفت و حقوق و امنیت و احترام آن هتک شد.

«و ازیلت الحرمه عند مماته»

«و حرمت آن بزرگوار به هنگامه ی رحلت نیز نادیده گرفته شد.»

«فتلک- و الله- النازله الکبری و المصیبه العظمی»

«و این مصیبت به خدای سوگند مصیبتی بزرگ و سهمگین ترین رویداد بود.»

چرا که مصیبت رحلت بزرگان و شایستگان براستی بزرگ است و هرگاه شعاع نورافشانی و عظمت یکی از آنان بیشتر باشد، فاجعه ی رحلت او برای جامعه و مردم مصیبت بارتر و فاجعه آمیزتر است و از آنجایی که پیامبر گرامی شریف ترین مخلوقات و بزرگترین انسانها و پاکترین پدیده های هستی بود، بطور طبیعی رحلت غمبار او نیز سهمگین ترین رخداد و بزرگ ترین مصیبت برای جهان و جهانیان بود.

«لا مثلها نازله»

«رویدادی همانند آن نخواهد بود.»

آری در کران تا کران جهان هستی رویداد مصیبت باری بسان رحلت تکاندهنده ی پیامبر نمی توان یافت، چرا که در جهان هستی بسان او وجود ندارد.

«و لا بائقه عاجله»

«و مصیبت جانسوزی، در این جهان به پایه ی آن نخواهد رسید.»

چرا که تنها رویداد سهمگینی که ممکن است در این جهان از رویداد رحلت پیامبر سهمگین تر باشد، برپایی رستاخیز خواهد بود و بس.

امیر مومنان در وصف این فاجعه ی بزرگ فرمود: مصیبت و فاجعه ای که از رحلت پیامبر بر من فرود آمد به گونه ای سهمگین بود که به گمان من اگر بر کوه های سر به آسمان ساییده و استوار، چنین سنگینی و فشاری وارد می شد، نمی توانستند زیر آن بار سنگین قامت برافراشته دارند.

من در آن شرایط می دیدم که مردمی از خاندانم به گونه ای تاب و توان از کف داده اند که نمی توانند غم و اندوه خویش را کنترل کنند و خود را نگاه دارند و بر این فاجعه ای که بر آنان فرود آمده است توان تحمل داشته باشند، چرا که فشار مصیبت و موج اندوه و جزع، شکیبایی شان را به پایان برده و دستگاه خرد و تصمیم گیری آنان را متزلزل ساخته و میان دستگاه دریافت و ابلاغ سخن گفتن و شنیدن آنان این مصیبت عظیم، حایل شده است.

«اعلن بها کتاب الله- جل ثناوه- فی افنیتکم»

«این مصیبت را کتاب خدا که در خانه های شما به صورت های گوناگون تلاوت می گردد، برای همه اعلان کرد. همان تلاوت آیاتی که شامگاهان و بامدادان در خانه و مسجد با صدای بلند و یا آهسته طنین انداز است و از مصیبت رحلت آن حضرت خبر می دهد.»

و در نسخه ی دیگری «فی قبلتکم» آمده است که منظور مسجد یا نمازخانه ای است که در آنجا قرآن شریف تلاوت می گردد.

«فی ممساکم و مصبحکم»

«و در نشست های شامگاهی و بامدادی شما...»

شما پس از رحلت او بامدادان و شامگاهان آیاتی را می شنوید که تلاوت می شود و از سوگ او حکایت دارد.

«هتافا و صراخا»

و این گزارش از رحلت پیامبر به وسیله ی تلاوت آیات به صورت های گوناگون است. گاه با صدای رسا و گاه با صدای آهسته.

«و تلاوه و الحانا»

گاه با خواندن سریع و زمانی با تلاوت آرام.

«و لقبله ما حل بانبیائه و رسله، حکم فصل، و قضاء حتم.»

این فرمان قطعی و سرنوشت پاینده ای است که پیش از او بر همه ی پیامبران و فرستادگان خدا فرود آمده، قانون جهانشمول مرگ که بر همه ی پیامبران فرود آمد، از قوانین قطعی و تردیدناپذیری است که آفریدگار هستی بر همه ی موجودات زنده و انسانها مقرر فرموده است. مرگ سنت و قانون خداست که همه ی بندگان او از انسانهای عادی گرفته تا پیامبران را شامل می شود و همه سرانجام به سوی او بازخواهند گشت.

و آنگاه فاطمه علیهاالسلام به این آیه ی شریفه استدلال کرد که:

«و مامحمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین...» (۱) .

«و محمد، جز فرستاده ای نیست که پیش از او هم پیامبرانی آمدند و درگذشتند؛ آیا اگر او جهان را بدرود گوید یا کشته شود، شما از عقیده ی خویش برمی گردید؟ هر کس از عقیده ی خویش بازگردد، هرگز زیانی به خدا نمی رساند و خداوند بزودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.»

فاطمه علیهاالسلام بدان جهت بر این آیه ی شریفه استدلال کرد تا روشن سازد که محمد برترین پیامبر خدا بود که پیش از او نیز پیام آوران بسیاری آمدند و رسالت خویش را ابلاغ کردند و رفتند. از این رو پدیده ی مرگ و رحلت نباید در مورد او شگفت انگیز بنظر برسد، بلکه این سنت و قانون پاینده و جهانشمول خداست و سیره و روش او با دیگر پیامبران نیز همین گونه بوده است.

و نیز روشن سازد که با رحلت پیامبر این تصور باطل جان گیرد که پس از او شریعت و سنت او نیز پایان می پذیرد و شرافت و حرمت او نیز می توان مورد اهانت و هتک حرمت قرار داد.

«افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم؟»

۱- ۳۲۲. سوره ۳، آیه ۱۴۴.

اگر خـدا او را از این سـرا به سـرای باقی برگزید و جان را بدرود گفت و یا دشـمنان حق ستیز او را به شـهادت رساندند، شـما مومنان باید به واپسگرایی روی آورید و پس از ایمان به کفر بازگردید؟

در آیه ی شریفه، ارتداد به ارتجاع و واپسگرایی معنا شده است.

«و من ینقلب علی عقبیه...»

«و هر کس واپسـگرایی را در پیش گرفت و مرتـد شد هیچ زیانی به خدا نمی رساند، بلکه به خودش زیان می رساند و خدای حق شناس، پاداش سپاسگزاران را خواهد داد.»

ص: ۵۵۱

ادامه ی خطبه

اشاره

ایها بنی قیله! ااهضم تراث ابیه؟ و انتم بمرای منی و مسمع و منتدی و مجمع؟ تلبسکم الدعوه و تشملکم الخبره و انتم ذوو العدد و العده و الاداه و القوه، و عندکم السلاح و الجنه، توافیکم الدعوه فلا تجیبون، و تاتیکم الصرخه فلا تغیثون (تعینون)؟ و انتم موصوفون بالکفاح، معروفون بالخیر و الصلاح، و النخبه التی انتخبت و الخیره التی اختیرت.

قاتلتم العرب، و تحملتم الکد و التعب، و ناطحتم الامم و کافحتم البهم، لا نبرح او تبرحون، نامرکم فتاتمرون، حتی اذا دارت بنا رحی الاسلام و در حلب الایام، و خضعت نعره الشرک، و سکنت فوره الافک، و خمدت نیران الکفر، و هدات دعوه الهرج، و استوثق (استوسق) نظام الدین!

فانی حرتم بعد البیان؟ و استرتم بعد الاعلان؟ و نکصتم بعد الاقدام؟ و اشرکتم بعد الایمان؟

«الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدوکم اول مره اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مومنین.» (۱) .

الاقد اری ان قد اخلدتم الی الخفض، و ابعدتم من هو احق بالبسط و القبض، هو خلوتم الی الدعه و نجوتم من الضیق بالسعه، فمججتم ما وعیتم، و دسعتم الذی تسوغتم.

«فان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید.» (۲) .

الا قد قلت ما قلت علی معرفه بالخذله التی خامرتکم و الغدره التی استشعرتها قلوبکم، و لکنها فیضه النفس، و نفثه الغیض (الغیظ) و خور القنا و بثه الصدر و تقدمه الحجه.

۱- ۳۲۳. سوره توبه، آیه ۱۳.

۲- ۳۲۴. سوره ابراهیم، آیه ۸.

فـدونکموها فاحتقبوها دبره الظهر نقیبه (نقبه) الخف، باقیه العار، موسومه بغضب الله و شـنار الابـد، موصوله بنار الله الموقده التی تطلع علی الافئده.

فبعین الله ما تفعلون «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون». (۱) .

و انا ابنه نذیر لکم بین یدی عذاب شدید، فاعملوا «انا عاملون و انتظروا انا منتظرون»! (۲) .

هان ای فرزندان اوس و خزرج!

آیا من در مورد میراث پدرم مورد سـتم و بیداد قرار گیرم با اینکه شـما شـرایط مرا می نگرید و سـخنان مرا می شنوید و دارای انجمن و توان و آمادگی فراوانی هستید؟

شما نـدای دادخواهی و فراخوانی مرا دریافت می داریـد اما پاسخ نمی دهید، و ناله ی مظلومیت من به گوش شـما می رسد اما مرا یاری نمی کنیـد، و این در حالی است که به رزم آوری و پیکارگری وصف شده اید و به خوبی و شایسـتگی شـهرت یافته اید و برگزیدگانی هستید که بوسیله ی پیامبر انتخاب شده اید.

شمـا در راه یـاری قرآن و پیامبر، با حق ستیزان عرب کارزار کردیـد و رنـج جهاد را به جان خریدیـد. با گروه های گوناگونی کارزار کردید و با شـجاعان، بی هیچ دلهره پیکار نمودید. شـما همواره فرمان ما خاندان وحی و رسالت را، اطاعت می کردید تا بدینوسـیله آسیای اسلام بر محور وجود ما به چرخش درآمد، و شیر در پستان روزگاران فزونی یافت، و نعره ی تجاوزکارانه ی شرک در گلوها بند آمد، و شعله های کفر به خاموشی گرایید و فراخوان به آشوب و فتنه، در نطفه خفه شد، و دین خدا در جامعه و دلهای مردم اسـتوار گردید. اما اینک که مرز ارزشـها و ضدارزشـها بوسـیله ی پیامبر ترسـیم شده است، چرا بهت زده مانـده ایـد؟ و پس از روشن شـدن حقایق، چرا آن را پوشـیده می دارید؟ و چرا پس از بسـتن پیمان، اینک عهدهای خویش را می شکنید؟ و چرا پس از

۱- ۳۲۵. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۲- ۳۲۶. سوره هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲.

ایمان، دگرباره راه شرک را پیش گرفتید؟

چرا با گروهی که پیمان های خود را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر را نمودند، کارزار نمی کنید؟ در حالی که آنان نخستین بار پیکار با شما را آغاز کردند. آیا از آنان می ترسید با اینکه سزاوارتر است از او (خدا) بترسید، اگر ایمان دارید.

هان بهوش باشید! شما را چنین می نگرم که به تن آسایی خو گرفته، و شخصیت والایی را که برای هدایت جامعه و تدبیر امور و رفع گرفتاری ها از همه شایسته تر و پرتوان تر بود کنار زده، و به تنبلی و خزیدن در خلوت تن سپرده اید. هنگامی که گشایش در کارها یافتید از سختی انجام مسوولیت به فراخنای زندگی راحت طلبانه خزیدید.

و سرانجام هر آنچه از ایمان و شناخت به آسانی حفظ کرده بودید، ناخواسته بیرون افکندید، و هر آنچه نوشیده بودید به اکراه بالا آوردید.

اما هشدارتان باد که اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کفر ورزید، این کارتان به خدا زیانی نمی رساند، چرا که خداوند بی نیاز از همگان و ستوده است.

هان! بهوش باشید که آنچه می بایست، من با شناخت کامل به شما گفتم با این که خوب می دانم که وانهادن حق و یاری نکردن آن، اینک با پوست و گوشت شما درآمیخته، و نیرنگ و دجالگری، قلب شما را ربوده است، اما این سخن بخاطر لبریز شدن جان و بیرون افکندن خشم درونی و اندوهی است که در کران تا کران سینه و گستره ی قلبم موج می زند.

آری گفتنی هایی که گفته شد برای اتمام حجت بود.

اکنون که حق را روشن ساختم... اینک مرکب خلافت را بگیرید، اما بهوش باشید که پشتش زخم خورده، پایش شکاف برداشته، و داغ ننگ عار بر پیشانی او باقی است، و نشان از غضب خدا و رسوایی ماندگار را، با خود دارد و سرانجام نیز به آتش خشم خدا که تا اعماق دلها نفوذ می کند، خواهد پیوست.

آنچه شما انجام می دهید در پیشگاه خداست و به همین زودی بیدادگران خواهند

دانست که به چه بازداشتگاه شومی باز خواهند گشت، و چه سرنوشت دردناکی در انتظار آنهاست.

و من دخت همان کسی هستم که شما را از عذابی سخت، که سر راه شماست هشدار داد. پس شما هر آنچه می خواهید انجام دهید، ما نیز کار خویش را انجام می دهیم، و شما در انتظار کیفر عملکرد ظالمانه ی خود باشید که ما نیز در انتظار پاداش شکوهبار عملکرد خویش هستیم.

هشدار به مردم

هان ای فرزند «قیله»!

واژه ی «ایها» به مفهوم دور باد، و نیز به معنای دستور به سکوت دادن، و یا به مفهوم فزون خواهی در شنیدن سخن است.

و فرزندان «قیله» منظور دو عشیره ی بزرگ «اوس» و «خزرج» می باشند که در مورد آنان سخن رفت.

«ااهضم تراث ابی؟»

آیا من در مورد میراث پدرم و ارث او، مورد ستم و بیداد قرار گیرم؟

و در نسخه ی دیگری «ابیه» آمده است که «هاء» در اینجا برای وقف و سکون است و معنای سخن این است که: آیا در مورد ارث پدرم پیامبر، به من ستم روا دارند؟ «و انتم بمرای منی و مسمع»

با اینکه شما شرایط مرا می نگرید و سخنانم را می شنوید؟

شمایان اینک در محفل و مسجدی هستید که من نیز در آن در آن محفل هستم، شما حضور دارید. هم سخنان مرا می شنوید و هم شکایتم را، و هم روزگار و ستمدیدگی ام را شاهدید. اما به یاری من و عقب راندن ظالمان و غاصبان برنمی خیزید؟

«تلبسکم الدعوه»

ص: ۵۵۵

ندای دادخواهی مرا می شنوید.

«و تشملکم الخبره»

و از وضعیت من آگاهید و همه چیز را می دانید.

و در نسخه ی دیگری. «و تشملکم الحیره» آمده است که معنای آن چنین می شود و در برابر این رویداد غمبار و درگیری نابرابر، حیرت زده ایستاده اید.

«و انتم ذووالعدد و العده»

و شما دارای نفرت بسیار و توانایی و آمادگی فراوانید.»

از نظر شما اندک نیستید تا به کمبود نفرات بهانه آورید، و از یاری من و دفاع از حقوق و امنیت و آزادی من خوداری کنید. بلکه شمایان از نظر جمعیت شمارتان بسیار است.

«و الاداه و القوه»

«و دارای نیرو و وسایل دفاعی و امکانات برای یاری حق هستید.»

«و عندکم السلاح و الجنه»

و ساز و برگ و زره و سپر نزدتان بسیار است که در گذشته بوسیله ی آنها پیکار نموده و در راه خدا جهاد کرده اید و نیز وسایل دفاع نزد شما موجود است.

«توافیکم الدعوه فلا تجیبون»

شما ندای دادخواهی و فراخوان مرا دریافت می دارید اما پاسخ نمی دهید.

«و تاتیکم الصرخه فلا تعینون»

و ناله ی دادخواهی و مظلومیت من به گوش شما می رسد اما مرا یاری نمی کنید.

«و انتم موصوفون بالکفاح» این در حالی است که شما به رزم آوری و پیکارگری وصف شده اید.

و به جهاد در راه خدا و استقبال دشمن تجاوزکار و آمادگی برای رویارویی با آن، مشهور و معروفید.

«معروفون بالخیر و الصلاح»

«و به خوبی و شایستگی و انجام کارهای پسندیده شناخته شده اید.»

«و النخبه التی انتخبت»

«و برگزیدگان شایسته ای بودید که بوسیله ی پیامبر برگزیده شده اید.»

پیامبر از میان همه ی شهرها و مناطق، «مدینه» را برگزید و برای رسیدن به اهداف بلند و آرمانهای خویش به اینجا هجرت کرد.

«و الخیره التی اختیرت»

«و برگزیدگانی بودید که برگزیده شدید.»

پیامبر شما را برای یاری خویش انتخاب کرد و به همین دلیل هم بسوی شما و شهر شما هجرت نمود.

«قاتلتم العرب، و تحملتم الکد و التعب»

و شما برای یاری پیامبر و برتر و بالاتر شاختن کلمه ی حق و آیین اسلام با عرب کارزار کردید و رنج و زحمت را به جان خریدید. چرا که در رنج ها و پیکارهای فراوان رنج و خستگی و گرما و سرما و زخم و شهادت را پذیرفتید و فداکاریها نمودید.

«و ناطحتم الامم و کافحتم البهم»

«و با گروه های گوناگونی کارزار کردید و با شجاعان بی هیچ ترس و تزلزل جنگیدید.»

با ملتهایی چون یهود و نصاری و شرک گرایان عرب و... پیکار نمودید و در همه ی این مراحل هدفتان دفاع از پیامبر خدا بود.

«لا نبرح او تبرحون، نامرکم فتاتمرون»

ما همواره برنامه ریزی می نمودیم و امور را رهبری می کردیم و شما برنامه ها و دستورات را اجرا می کردید و گوش به فرمان ما بودید.

«و حتی اذا دارت بنا رحی الاسلام»

«تا سرانجام آسیای اسلام به تلاش و کوشش مشترک ما به چرخش درآمد.»

شما به فرماندهی ما کارزار کردید و یا به جان خریدن رنجها و مشکلات یک پیکار قهرمانانه و مبارزه ی اساسی، آنقدر این کار سترگ ادامه یافت که روند جامعه دگرگون شد و آسیای اسلام به چرخش افتاد و شئون گوناگون دین و دنیای جامعه در پرتو تلاشهای صادقانه و تدابیر شایسته ی ما، آنگونه که شایسته و بایسته بود نظام یافت.

«و در حلب الایام»

و پستان روزگاران به شیر آمد.

و غنایم و خیرات بخاطر فتوحات پی در پی بسان شیری که از پستان جاری گردد به فراوانی به جریان افتاد.

«و خضعت ثغره الشرک»

و عربده های شرک به خاموشی گرایید.

گردن گردنکشان شرک گرایان به زیر آمد و بینی پربادشان به خاک مالیده شد. در برابر اسلام سر فرود آوردند و از درجه ی اعتبار ساقط شدند و به زباله دان تاریخ رفتند.

«و سکنت فوره الافک»

«و دیگ فوران دروغ و تهمت از جوشش بازماند.»

«و خمدت نیران الکفر»

و آتش کفر و جنگهایی که کافران شعله ور می ساختند، همه رو به خاموشی گرایید. «و هدات دعوه الهرج»

و فراخوان به سوی هرج و مرج و آشوب آرام گرفت، و دعوت بسوی فتنه انگیزی و باطل گرایی به سکوت گرایید و اضطراب و دلهره به آرامش پیوست.

«و استوسق نظام الدین»

و نظام دین و آیین استقرار یافت و امور و شئون آیین پس از پراکندگی به یگانگی و هماهنگی و نظام کامل پیش رفت.

«فانی حرتم بعد البیان؟»

پس چگونه پس از اعلان ایمان و بیان آن، به حیرت گراییدید؟

و چرا پس از این مقدمات و روشن شدن شرایط گذشته و حال برایتان، باز هم به آفت بهت زدگی و حیرت گرفتار آمدید؟

«و اسررتم بعد الاعلان؟»

«و پس از آن مرحله ی آشکار اعلان ایمان و یاری حق، دگر باره به نهان کاری گراییدید؟»

و کارهایی را که روشن و آشکار است نهان می کنید و یا ژست نهانکاری می گیرید؟

«و نکصتم بعد الاقدام»

و پس از آن پیشتازی و پیشگامی عقب گرد نمودید؟

و پس از اظهار اسلام و گرایش به پیامبر و قرآن به واپسگرایی روی آوردید؟

«و اشرکتم بعد الایمان؟»

و پس از ایمان به شرک روی آوردید. و با مخالفت ورزیدن با پیامبر در مورد خاندان و دستوراتش در این باره به خدا شرک ورزیدید؟

«الاـ تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدوکم اول مره اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مومنین.» (۱).

آیا با مردمی که سوگند خویش را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر از مدینه را نمودند و بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، کارزار نمی کنید؟ آیا از آنها می ترسید با اینکه اگر ایمان داشته باشید سزاوارتر است که تنها از خدا بترسید.

این آیه ی شریفه گرچه در مورد مشرکان مکه یا گروه یهود و نصاری در مدینه فرود آمده بود، که گروه نخست می خواست ظالمانه پیامبر را از شهر و دیار خویش بیرون کند و یهود و نصاری نیز در مدینه پیمان خویش را گسسته و در اندیشه ی شوم بیرون کردن پیامبر از مدینه بودند. اما فاطمه علیهاالسلام با ژرف نگری خویش این آیه ی شریفه را در میان

۱- ۳۲۷. سوره ۹، آیه ۱۳.

سخنان روشنگرانه ی خویش گنجانید تا آنان را به یاری و همکاری خویش در راه حق و عدالت و پیکار مسالمت آمیز با ظلم و استبداد تشویق کند.

آن حضرت با این کار خویش هرگز نه در اندیشه ی آشوب و فتنه بود و نه در پی خونریزی و لشکرکشی و تشکیل حزب و گروه و رهبری آن برای پیکار سخت با حکومت غاصب، بلکه او به حال و زور مردم و جهت گیریها و موقعیت آنان آنگونه که می باید آگاه بود و نیک می دانست که این نقشه ی شوم در پشت پرده کشیده شده است به همین جهت فرمود:

«الا: قد اری ان قد اخلدتم الی الخفض»

«بهوش باشید که من می بینم که شما به راحت طلبی و زندگی پرزرق و برق و گسترده دل بسته اید.»

«و ابعدتم من هو احق بالبسط و القبض»

و بزرگمردی را که زیبنده ترین انسانها به اداره ی جامعه و رهبری دین بود، از زمامداری جامعه دور ساخته اید.

شما امیر مومنان را که شایسته ترین و سزاوارترین انسانها پس از پیامبر به امامت راستین و هدایت کشتی دین و دنیای جامعه و تصرف در امور و شئون بود، از صحنه ی زندگی اجتماعی خویش دور ساختید.

«و خلوتم بالدعه»

«و با راحت طلبی و تن آسایی هم آغوش گشتید.»

«و نجوتم من الضیق بالسعه»

و به پندار خویش از تنگنای (مقررات عادلانه) به فراخنای آن نجات یافتید.

چرا که امیر مومنان نه مرد سستی و سهل انگاری و سازشکاری بود و نه کسی را در بخشش بر دیگری امتیاز و برتری می داد. و این واقعیت برای شما خوشایند نبود و تنگنا محسوب می شد. به همین دلیل با بریدن از آن فرزانه ی عصرها و نسلها و دست

بیعت سپردن به دیگری به پندار خویش از ین تنگنا جستند و بسوی عنصری که فرمانبردار شماست و آنچه را شما دنیاپرستان بخواهید خواهد خواست و فرمان خواهد داد، شتافتید.

«فمججتم ماوعیتم»

«و با این کار آنچه را حفظ کرده بودید از دهان بیرون افکندید.»

«و دسعتم الذی تسوعتم»

«و آنچه را فروبرده بودید بالا آوردید.»

با این حرکت زشت و ظالمانه ی خویش، همه ی آنچه را به آسانی و لذت نوشیده بودید بالا آورید. منظور این است که شما از دین خدا بیرون رفته و ایمان و پروا را به دور افکندید.

به همین جهت فاطمه علیهاالسلام با تلاوت این آیه ی مبارکه سخن خویش را ادامه می دهد که:

«فان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی الحمید.» (۱) .

اگر شما و همه ی مردم روی زمین کفر ورزید، (به خدای زیانی نخواهد رسید). چرا که خداوند درخور ستایش است و شمایان جز به خویشتن زیان نمی رسانید و جز با از دست دادن دین و ایمانتان به خود زیان و خسران وارد نمی آورید.

«الا: قد قلت ما قلت علی معرفه منی بالخذله التی خامرتکم»

بهوش باشید که آنچه را من بیان کردم بر اساس شناخت کامل از آن آفت سستی و بی تعهدی است که در وجود شما پدیدار گشته است.

فاطمه علیهاالسلام می فرماید: من از جهت گیریهای آگاهم و هواهای دل شما را می شناسم و اینک که شما را مخاطب ساخته و از شما می خواهم که برای دادخواهی

۱- ۳۲۸. سوره ۱۴، آیه ۸.

من و یاری حق و عدالت بپاخیزید، نیک می دانم که شما مرا یاری نخواهید کرد و برای برآمدن خواسته ی به حق و عادلانه ی من، گامی برنخواهید داشت. اما بیش از همه خود زیان خواهید کرد.

«و الغدره التی استشعرتها قلوبکم»

و آن فریب و پیمان شکنی و بی وفایی است که قلبهایتان آن را پوشش خویش ساخته است.

«استشعر الثوب» در فرهنگ و زبان عرب، به مفهوم پوشیدن جامه ی زیرین و یا پوشیدن چیزی زیر لباس و چسباندن آن به بدن است.

فاطمه علیهاالسلام در این فراز از سخن تاریخی خویش می فرماید: من بر این واقعیت آگاهم که فریب و خیانت بر دلهای شما چسبیده و قلبهایتان را پوشش خویش ساخته است.

واژه ی «غدر» به مفهوم بی وفایی و خیانت است و منظور این است که من با شناختی که از آفت بی وفایی و پیمان شکنی موجود در دلهای شما دارم، هرگز از شما انتظار وفاداری و تعهد دارم و می دانم که مرا در راه حق و عدالت یاری نخواهید کرد.

«و لکنها فیضه النفس»

اما اینها جوشش دل اندوهگین است.

این ها بیان رنجها و دردهای درونی است. همانگونه که ظرف آنگاه که از آب لبریز شد، سرزیرمی کند، همینگونه هم دل انسان، آنگاه که از غم و اندوه مالامال گشت و حزن بر آن فشار آورد و استیلا یافت، با یک تکان فوران می کند و می جوشد و بیرون می ریزد.

«و نفثه الغیظ...»

و بیرون ریختن موج خشم است.

این ها نشانه ی خشم موجود در درون گوینده است. همانگونه که جریان خون و خونریزی از زخم اندرون حکایت می کند.

ص: ۵۶۲

«و خور القنا...»

و نشان درد و رنجی است که نهان داشتن آن دیگر نشاید.

«و بثه الصدر...»

و فوران اندوه و ناراحتی سینه ی پر درد است.

حضرت یعقوب می فرماید: «انما اشکو بثی و حزنی الی الله...»

جز این نیست که شرح اندوه خویش را تنها به خدای می برم. (۱) .

از این رو همان درد و رنجی که دارنده ی آن دیگر توان نهان داشتن و به دل کشیدن آن را ندارد، آن را آشکار می سازد.

«و تقدمه الحجه»

و ارائه حجت و پیش افکندن دلیل و برهان است...

اینک من شمایان را روی سخن قرار داده و آنچه گفتنی بود، گفتم در حالی که نه چشم طمع به یاری شما را دارم و نه امید به حمایتتان از موضع عادلانه و حقوق پایمال شده ام. آنچه گفتم بخاطر دو اصل اساسی روانی و دینی بود که علت روانی آن بیان گردید. اما علت مذهبی و دینی این سخن تاریخی این است که با شما اتمام حجت کنم، دلیل و برهان خویش را بر شما ارائه دهم و حقایق جاری را آنگونه که رخ داده و شما را به احساس مسوولیت و انجام وظیفه الزام می کند، همه را با دلیل و برهان برای شما ترسیم نمایم و با صدای رسا اعلان کنم تا در روز رستاخیز عذر و بهانه ای نداشته باشید که در پیکار میان حق و باطل، دچار غفلت و فراموشی یا ناآگاهی شدید. من با سخنان خویش نه برای کسی جای بهانه و عذری می گذارم و نه برای سخنوری جای چون و چرا و سخنی. من خویشتن را با نام و نشان و حسب و نسب معرفی کردم، مسائل و حقایق مربوط به امامت راستین را برای شما روشن ساختم، ماجرای غم انگیز

۱- ۳۲۹. سوره ۱۲، آیه ۸۶.

«فدک» و پایمال شدن حق مسلم خویش را بازگفتم و در این مورد به آیات روشنگر قرآن در مورد قانون «ارث» به عنوان یک اصل جهانشمول و نیز میراثبردن پیامبران و فرزندان آنان به نص قرآن شریف استشهاد جستم و پس از همه ی اینها شما را به یاری خویش و دادخواهی از حقوق پایمال شده ام فراخواندم. اما دریغ و درد که در جامعه ی شما کسی که به دادخواهی ام پاسخ مثبت دهد و مرا در راه خداو عدالت یاری کند، نیافتم.

«فدونکموها فاحتقبوها دبره الظهر»

پس زمام مرکب خلافت را برگیرید و باربند خویش را سخت بندید، اما بهوش باشید که پشت این شتر زخم است.

«نقبه الخف»

و پای آن تاول زده و سوراخ است و بسوی هدف پیش نخواهد رفت.

«و باقیه العار»

و ننگ و عار آن (با شیوه ی زشت و ظالمانه ای که برگزیدید) تا آخرین ورق تاریخ و گذشت عصرها و نسلها برای شما پاینده است و در سرای آخرت نیز دامن شما را خواهد گرفت.

«مرسومه بغضب الله و شنار الابد»

«و از خشم خدا نشان خورده و به ننگ پاینده و عار ماندگار علامت زده شده است.»

آری، بر ناقه ی این خلافت ظالمانه نشان غضب و خشم خدا خورده و علامت ننگ و عار پایان ناپذیر و همیشگی.

«موصوله بنار الله الموقده التی تطلع علی الافئده»

و دست یازنده به آن، به آتش برافروخته ی خدا که تا ژرفای دلها را می گیرد و می سوزاند، برافکنده خواهد شد. به آن آتشی که فروزان است و دم به دم برافروخته تر و شعله ورتر خواهد گشت و برون و درون انسان را خواهد سوزانید و به اعماق جان او نیز خواهد رسید.

«فبعین الله ما تفعلون»

«(هرچه می خواهید انجام دهید که) آنچه می کنید در برابر چشم خدا انجام می دهید.»

خدای عادل همه ی رفتار و عملکرد شما را می بیند و چیزی از کردار شما بر او پوشیده نمی ماند. به گونه ای که گویی هماره در محضر او هستید.

«و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.»

«بزودی آنانکه ستم نمودند درخواهند یافت که به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت.» خواهند دانست که به کدامین کیفر جزا داده خواهند شد و به کدامین طبقه ی دوزخ و عذاب خوارکننده و دردناک آن، وارد خواهند شد.

«و انا ابنه نذیر لکم بین یدی عذاب شدید.»

و من دخت همان بزرگمردی هستم که شما را از عذابی سخت که پیشا روی شماست، هشدار داد.

فاطمه علیهاالسلام در بیان خویش به آیه ی شریفه اشاره فرمود که:

«یا ایها النبی انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذیرا.» (۱) .

هان ای پیامبر! ما تو را گواه و مژده دهنده و بیم رسان، فرستادیم و روشن ساخت که هان بدانید که من دخت یگانه ی همان پدرم، دخت محمد (ص). همان پیشوای بشردوست و خیرخواهی که شمایان را از عذاب سختی که برای بیدادگران و تبهکاران آماده شده است، هشدار و برای نجات انسانها کوشید.

«فاعملوا انا عاملون»

پس شما کار خویش را انجام دهید و هرچه می خواهید ستم و بیداد بر ما روا دارید. ما نیز به وظیفه ی خویش عمل خواهیم کرد و در راه خدا شکیبایی و پایداری پیشه خواهیم ساخت.

۱- ۳۳۰. سوره ۴۸، آیه ۸.

«وانتظروا انا منتظرون»

شما منتظر میوه ی تلخ و ثمره ی شوم عملکرد ظالمانه ی خویش باشید، ما نیز به انتظار پاداش شکیبایی و پایداری و ایمان و اخلاص خویش خواهیم بود.

ص: ۵۶۶

پاسخ ابوبکر

اشاره

فاجابها ابوبکر عبدالله بن عثمان و قال: یابنه رسول الله! لقد کان ابوک بالمومنین عطوفا کریما، رووفا رحیما، و علی الکافرین عذابا الیما و عقابا عظیما، ان عزوناه وجدناه اباک دون النساء، و اخا الفک دون الاخلاء، آثره علی کل حمیم و ساعده فی کل امر جسیم، لاـ یحبکم الاـ کل سعید، و لا یبغضکم الا کل شقی، فانتم عتره رسول الله الطیبون و الخیره المنتجبون، علی الخیر ادلتنا، و الی الجنه مسالکنا، و انت یا خیره النساء! و ابنه خیر الانبیاء، صادقه فی قولک، سابقه فی وفور عقلک، غیر مردوده عن حقک، و لا مصدوده عن صدقک، و الله ما عدوت رای رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم!!! و لا عملت الا باذنه، و ان الرائد لا یکذب اهله، و انی اشهدالله و کفی به شهیدا، انی سمعت رسول الله یقول: «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ذهبا و لا فضه و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الکتاب و الحکمه، و العلم و النبوه، و ما کان لنا من طعمه فلو الی الامر بعدنا، ان یحکم فیه بحکمه.»

و قد جعلنا ما حاولته فی الکراع و السلاح، یقاتل بها المسلمون و یجاهدون الکفار و یجادلون المرده الفجار و ذلک باجماع من المسلمین! لم انفرد به وحدی و لم استبد بما کان الرای فیه عندی، و هذه حالی و مالی، هی لک و بین یدیک، لا تزوی عنک و لا تدخر دونک، و انت سیده امه ابیک، و الشجره الطیبه لبنیک، لا یدفع مالک من فضلک، و لا یوضع فی عرفک و اصلک، حکمک نافذ فیما ملکت یدای، فهل ترین ان اخالف فی ذلک اباک؟

آنگاه ابوبکر به پاسخگویی پرداخت و گفت:

هان ای دخت گرانمایه ی پیامبر خدا!

براستی که پدرت بر مردم باایمان پرعطوفت و پرکرامت و پرمهر و بخشایشگر، و بر کفرگرایان و ستمکاران، عذاب و کیفری سهمگین بود. اگر نسبت او را جستجو کنیم،

آن حضـرت را پدر تو خواهیم یافت، نه دیگر بانوان. و او را برادر شوی گرانمایه ی تو خواهیم دید نه دیگران. آن حضـرت او را بر هر دوست و نزدیکی، برتری داد و از میـان همگان، او را برگزیـد و شوی شـهسوار تو نیز آن حضـرت را در نزدیکترین و پرخطرترین کارها و قهرمانانه و پراخلاص یاری کرد.

شما خاندان رسالت را دوست نمی دارد مگر نیکبخت واقعی، و با شـما دشـمنی نمی ورزد مگر شقاوت پیشه ی دنیا و آخرت. چرا که شـمایان خانـدان پـاک و پاکیزه ی پیامبر خـدا هستیـد و برگزیـده ی نجیب ترین عصـرها و نسـلها. شـما مردم را بسوی بهشت پرطروات خدا و راه های روشن او راهنمایی می کنید.

و تو بویژه، ای برگزیده ی بانوی عصرها و نسلها! و دخت فرزانه ی برترین پیام آوران!

بی هیچ تردیدی در گفتارت راستگویی و در نبوغ و اندیشه و خرد بسیارت، بر همگان پیشگام و پیشتازی.

تو هرگز از حقوق خویش بازداشته نخواهی بود و در راستگویی ات، چون و چراکننده ای نخواهی یافت.

به خـدای سوگنـد! من گامی از دیـدگاه پیامبر فراتر نخواهم گذاشت و جز به اذن او کاری نخواهم نمود و سـردمدار جامعه به مردم خویش دروغ نمی گوید.

من اینک خدای را به گواهی می خوانم واو گواهی بسنده است که من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:

«مـا گروه پیـام آوران، نه دینار و درهمی به ارث می گـذاریم و نه خانه و مزرعه ای. ما تنها کتاب و حکمت و دانش و رسالت را به ارث می نهیم، و آنچه از موادغذایی و امکانات اقتصادی نزد ماست، همه در اختیار زمامدار پس از ما، قرار خواهد گرفت تا در مورد آنها به هر گونه ای که صلاح اندیشی کند، حکم نماید.

و ما آنچه را که اینک شـما در مورد آن سخن می گویی و آن را می طلبی برای خرید ساز و برگ دفاعی، اختصاص داده ایم تا مردم مسلمان، بوسیله ی آن، کارزار نمایند و با

کفرگرایان و سرکشان بداندیش و بدکار به پیکار برخیزند.

این سیاست را به همراه همه ی مسلمانان آغاز کردم و خود به تنهایی آن را در پیش نگرفته و بر دیدگاه خویش استبداد نمی ورزم.

و اینک این حال و روز و این هم ثروت و دارایی من است که همه را در اختیار تو می گذارم. نه چیزی از شما گرفته می شود و نه برای کسی جز شما گنجینه و ذخیره می گردد. چرا که تو سالار امت پدرت هستی و درخت بارور و تناور و پاک و پاکیزه برای فرزندانت.

برتری و امتیازات ویژه ی تو را کسی انکار نخواهد کرد و اصل و فرع تو را کسی نمی تواند فرونهد و پست انگارد و فرمان تو در دارایی شخصی من نافذ است.

آیا اینک روا می دانی که در این مورد برخلاف دیدگاه و عملکرد پدرت پیامبر، رفتار کنم؟

اعتراف به برتری های امیر مومنان

دخت فرزانه ی پیامبر تا اینجا آنچه را شایسته و بایسته بود، همه را به بهترین صورت و کامل ترین شکل و شرایط ممکن بیان فرمود و حقایق را روشن ساخت و اینک رئیس حکومت کودتاست که برای پاسخگویی، وارد میدان می گردد و می کوشد تا سخنان روشنگرانه ی فاطمه علیهاالسلام را به گونه ای پاسخ دهد.

او سخن خویش را بدینصورت آغاز کرد:

فاجابها ابوبکر... و قال:

یا بنه رسول الله!

هان ای دخت فرزانه ی پیامبر خدا!

سبحان الله!! آیا براستی ابوبکر سالار بانوان گیتی را می شناسد و در همان حال در برابر او اینگونه موضعگیری می نماید؟!

لقد کان ابوک بالمومنین عطوفا کریما، رءوفا رحیما...

راستی که پـدرت نسبت به مردم باایمان پرعطوفت و بزرگوار و پرمهر و بخشایشگر بود و بر کافران عذابی دردناک و کیفری سهمگین.

اینهـا همه حقـایقی است روشن و مورد قبول و باور همگان، اما منظور از این سـخنان چیست؟ و در پس این واژه ها و جملات زیبا و دلنشین چه نقشه شومی است؟

«ان عزوناه وجدناه ابک دون النساء و اخا الفک دون الاخلاء.»

اگر در مورد پیامبر خـدا نسبتی بدهیم، او پدر شـماست نه پدر دیگر بانوان امت و او برادر شوی گرانمایه ی شـماست نه برادر دیگر دوستان و همرزمان.

این جمله گویی پاسخ فاطمه علیهاالسلام است که در آغا خطبه ی خویش فرمود:

«فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون النسائکم و اخا ابن عمی دون رجالکم.»

آری این اعتراف به آن سخن حق است و آن فضیلت بزرگ.

«آثره علی کل حمیم»

«او را بر هر دوست نزدیکی برتری بخشید» و برترین دوستان و نزدیکان خویش قرار داد.

«و ساعده فی کل امر جسیم.»

و آن حضرت نیز در هر کار بزرگ و پراهمیتی پیامبر را یاری کرد.

«لا یحبکم الا کل سعید، و لا یبغضکم الا کل شقی.»

جز نیک بختان روزگاران، کسـی شمایان را دوست نمی دارد. و جز شقاوتمندان تیره بخت، کسی به دشمنی شما برنمی خیزد. و راستی که این اعتراف شگفتی است، اگر از «ابوبکر» باشد.

«فانتم عتره رسول الله الطیبون، و الخیره المنتجبون.»

شما خاندان پاک پیامبر خدا هستید و از نیکان و برگزیدگان بارگاه خدا.

عجب عترت و خاندان پاک و برگزیده ای که سخن و گواهی اش را گوینده در مورد

یک قطعه زمین نمی پـذیرد!! و شـگفت نیکان و برگزیـدگانی که سـخت ترین آزارها و اذیتها را از همین مردمی که گوینده، خود را نماینده ی آنها معرفی می کند، بناگزیر باید تحمل کند!!

«علی الخیر ادلتنا»

«شما راهنمایان و رهبران ما بسوی نیکی ها و ارزشها هستید.»

«واژه ی» «ادله» جمع دلیـل و به معنای راهنما است. بر این باور معنای جمله این می شود که: شـما هستیـد که ما مردم را بسوی نیکیها و خوبی ها راه می نمایید.

و الی الجنه مسالکنا»

«و شما را راه های نجات و نیکبختی ما بسوی بهشت هستید.»

«و انت یا خیره النساء و ابنه خیر الانبیاء صادقه فی قولک»

و شما ای بهترین بانوان و ای دخت بهترین پیام آوران! بویژه در گفتارت همواره راستگویی.

براستی اگر تو گوینده ی سخن! فاطمه علیهاالسلام را راستگو می دانی، پس چرا حق پایمال شده ی او را به او برنمی گردانی؟

و چرا اموال و حقوقی را که خدا و پیامبرش برای او مقرر ساخته بودند، از او گرفتی و بوستان او را مصادره کردی؟

سابقه فی و فور عقلک، غیر مردوده عن حقک و لا مصدوده عن صدقک.»

تـو در فزونی خرد و نبـوغ عقلی گـوی سـبقت را از همگـان بردی. کسـی تـو را از حقوق خویش بـازنمی دارد و در راسـتی و درستی تو تردید نمی کند که از آن روی بتابد.

بایـد بـه گوینـده ی این سـخن گفت: هـان ای مرد! اگر براسـتی بر گفته هـایت ایمـان داری، پس چرا او را از حقـوق خـویش بازداشتی؟

چرا در راستی و درستی او تردید کردی؟

و چرا از راستی و درستی او روی برتافتی؟

این چه تناقض و دوگانگی میان گفتار و کردار است؟

«و الله ما عدوت رای رسول الله»

به خدای سوگند من از رای و دیدگاه پیامبر خدا تجاوز نکردم.

چرا! به خدای سوگند که از رای و نظر پیامبر خدا تجاوز کردی و براساس هواهای جاه طلبانه ی خویش رفتار کردی.

«و لا عملت الا باذنه»

«و کاری جز به اذن او انجام ندادم.»

نه! به خدای سوگند که به اذن او انجام ندادی! چرا که پیامبر هرگز به تو و دار و دسته ات اجازه نداده بود که آن هدیه ای را که به دخت فرزانه اش بخشیده بود مصادره کنی، یا او را از ارث پدری اش بازداشته و محروم سازی.

«و ان الرائد لا یکذب اهله»

«و پیشوای جامعه هرگز به مردم خویش دروغ نمی گوید.»

این حرف در هر کجا درست باشد در این اینجا بی مورد است.

«و انی اشهد الله و کفی به شهیدا»

«من خدای را به گواهی می گیرم و او گواهی بسنده است.»

راستی را که شگفت از بردباری و حلم خدا!! اینگونه با جرات و جسارت او را در دروغ و بیداد به گواهی می گیرند و اینسان به او جرات می کنند!

راستی را که شگفت از حلم خدا!!!

«انی سمعت رسول الله یقول: نحن معاشر الانبیاء لا ـ نورث ذهبا و لا فضه و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الکتاب و الحکمه و العلم و النوبه ما کان لنا من طعمه فلو الی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه.»

من خدای را به گواهی می خوانم که خود از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود:

«ما گروه پیام آوران نه طلا ـ و نقره به ارث می گذاریم و نه خانه و ملک. میراث ما تنها کتاب و حکمت و دانش و رسالت است. و آنچه از امکانات مادی نزد ما موجود باشد، پس از رحلت ما در اختیار پیشوای بحق جامعه قرار می گیرد تا آن را براساس دیدگاه خویش مصرف کند.

شگفتا از دوگانگی و تناقض! خدا می فرماید پیامبران ارث می گذارند و پیامبر خدا طبق ادعای این مرد می گوید؛ ارث نمی گذارند. کدام یک از این دو سخن درست است؟

علاوه بر این، تو رئیس دولت غاصب، هم مدعی هستی و هم شاهد و گواه بر ادعای بی اساس خویش، و هم داور و حاکم! آیا در سراسر گیتی چنین قانون و آیین دادرسی و چنین حکمی وجود دارد؟

براستی آیا تو از پیامبر خدا شنیده ای که چنین فرمود، اما دخت یگانه ی او آن روایت را نشنید؟

آیا پیامبر این نکته ی مهم را به تو خبر داد، اما به دخترش با اینکه فدک را در اختیارش قرار داده بود، خبر نداد؟

افزون بر همه ی اینها، پیامبر خدا کدامین کتاب را به عنوان ارث بر جای گذارد؟ قرآن شریف را؟

آیا قرآن دارایی و ملک شخصی پیامبر است تا آن را به ارث گذارد؟

آیا نبوت و رسالت به ارث گذاشتنی است؟

آیا مقام والای نبوت و رسالت هر پیامبری پس از رحلت او، به فرزندش به ارث می رسد؟

چه کسی نبوت و رسالت را از پیامبر خدا به ارث می برد؟

براستی آیا تو سررشته دار امور و شئون و امام راستین مردم هستی یا آن انسان والایی که خدا به او مقام ولایت را ارزانی داشت و فرمود:

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون.» (۱) .

جز این نیست که سرپرست و سررشته دار شما، تنها خداست و پیامبر او و مومنانی که نماز می خوانند و همانگونه که در رکوع هستند، انفاق می کنند.

راستی پیشوای جامعه و سرپرست دین و امت پس از پیامبر خدا کیست؟

آیا تو هستی یا آن بزرگمردی که تو در روز غدیر به فرمان خدا و پیامبر، چون همه ی حاضران با او دست بیعت دادی و با او به عنوان امیر مومنان بیعت کردی و بر او سلام گفتی، کدامیک؟ تو یا علی علیه السلام؟

آیا براستی بر این باوری که تو این روایت ساختگی را می دانی و امیر مومنان که به بیان خودت نزدیکترین انسانها به پیامبر است و دروازه ی شهر دانش او بشمار می رود، از آن روایت بی خبر است؟

اگر براستی پیامبر خدا ارثی بر جای نمی گذارد، چرا حجره هایش که به منزله ی خانه های مسکونی آن حضرت بود همچنان در اختیار همسرانش باقی ماند؟

چرا با اینکه آن حجره ها به صراحت قرآن شریف (۲) خانه های پیامبر و ملک شخصی آن حضرت است، مصادره نگردید؟

چرا و به چه مجوز شرعی و طبق کدام قانون دینی، همسران پیامبر تا آخرین روز زندگی خویش در آن خانه ها زیستند؟ و چگونه مصادره و ملی ساختن اموال پیامبر تنها دامنگیر «فدک» و حق دخت فرزانه ی آن حضرت، فاطمه علیهاالسلام گردید و شامل همسران او نشد؟

و قد جعلنا ما حاولته فی الکراع و السلاح یقاتل بها المسلمون.»

«ما آنچه را شما می خواهید برای فراهم آوردن مرکبها و ساز و برگ نظامی قرار

۱- ۳۳۱. سوره ۵، آیه ۵۵.

۲- ۳۳۲. سوره ۳۳، آیه ۵۳

دادیم، تا مسلمانان بوسیله ی آنها کارزار کنند و با بدکاران به جهاد و دفاع برخیزند.»

آیا براستی مصرف نمودن و هزینه کردن اموال غصبی در راه خدا و به منظور شوکت و تقویت مسلمانان مشروع است؟

و آیا سپاه اسلام نیاز به این اموال که به ناروا و ستم مصادره شده باشد، دارد؟

«و ذلک باجماع من المسلمین»

«و این کار براساس همفکری کامل مسلمانان انجام پذیرفت.»

سوال این است که در این اجماع و همراهی مخالف کتاب خدا، چه ارزشی می تواند داشته باشد؟ و این چگونه همراهی و اجماعی است که خاندن وحی و رسالت آن را رد می کنند و موافق عملکرد آن نیستند؟ آیا اجماع بر ستم و بیداد و بر مخالفت کتاب خدا و سیره و سنت پیامبر او، می تواند منشا اثر باشد؟ روشن است که هرگز.

حقیقت این است که نه اتفاق در کار بود و نه اجماع امت، بلکه ابوبکر بدینوسیله می خواست دل مسلمانان را بدست آورد تا کسی با او مخالفت نورزد وگرنه روشن و آشکار بود که تنها او مدعی شنیدن روایت «نحن معاشر الانبیاء» از پیامبر است و مسلمانان هرگز بر درستی این سخن که با قرآن شریف به صراحت مخالف است، اتفاق نظر ندارند.

آری در کتاب «کشف الغمه» آمده است که: آنگاه که عثمان زمام امور جامعه را به کف گرفت «عایشه» بر او وارد شد و گفت:

«اعطنی ما کان یعطینی ابی و عمر»

حقوق مرا همانگونه که پدرم و عمر به من می دادند، تو نیز عنایت کن.

عثمان پاسخ داد: «لا اجدلها موضعا فی الکتاب و لا فی السنه.»

من در کتاب خدا و سنت پیامبر دلیل بر این ادعا نمی یابم. شاید پدرت و عمر از حقوق و اموال خویش به تو هدیه می کردند و من چنین کاری نخواهم کرد.

عایشه گفت: آن ارثی را که از پیامبر خدا به من می رسد بده.

ص: ۵۷۵

عثمـان گفت: مگر شـما و «مالك بن اوس نضـری»، شـهادت ندادیـد که پیامبر از خود ارث بر جای نمی نهـد؟ و مگر با همین ادعای پوچ حقوق دخت پیامبر فاطمه علیهاالسلام را پایمال نساختید؟

اینک چگونه آمده ای و ارث پیامبر را می خواهی؟

راستی شگفتا که گواهی عایشه، دختر «ابوبکر» مورد پذیرش است اما گواهی «فاطمه» دخت فرزانه ی پیامبر پذیرفته نمی شود!

گواهی عنصر آلوده ای چون «مالك بن اوس» که به پاهای خویش بول می کرد، پذیرفته است اما گواهی امیر مومنان که جان پیامبر و گرامی ترین انسانها نزد اوست، پذیرفته نیست.

شما خواننده ی گرامی این رویدادهای عجیب و غمبار را بنگر و مطالعه کن و آنگاه خود قضاوت کن.

با این جمله از سخن ابوبکر مطلب بهتر روشن می شود که گفت:

«لم انفرد به وحدی، و لم استبد بما کان الرای فیه عندی.»

این مصادره ی فدک تنها رای شخصی من نیست و من در رای خویش استبداد پیشه نیستم...

درست می گوید، تنها رای خویش نبود بلکه دخترش عایشه نیز که در برابر فاطمه علیهاالسلام و همسر گرانقدرش امیر مومنان موضـعگیری هـایش روشن و به گـونه ای خـاص بـود، او نیز همرای و همفکر ابـوبکر بـود و او را در مصـادره ی حقوق دخت پیامبر یاری کرد و به دلخواه پدرش گواهی داد.

«هذه حالی و مالی هی لك و بین یدیك لا تزوی عنك و لا تدخر دونك.»

این وضـعیت من و دارایی من که همه از آن تو و در اختیار تو خواهند بود، نه از حقوق تو کاسـته می شود و نه برای کسی جز تو اندوخته می گردد.

راستی که چه زبان بازیها و ریاکاریها و برخوردهای فریبنده ای که همه و همه پوچ

است و از حقیقت عـاری. و چه بسـیار از این رفتارهـای بظـاهر زیبـا و فریبا که سـیاست بازان روزگار برای فریب ساده دلان از خود نشان می دهند.

«انت سیده امه ابیک و الشجره الطیبه لبنیک.»

شما سالار امت پدرت هستی و درخت پاک و تناور برای فرزندانت.

نه برتری تو را کسـی انکـار می کنـد و نه کسـی اصل و فرع یا ریشه و شاخه ی تو را فروتر می پنـدارد و فرمان تو در دارایی و مال شخصی من پذیرفته است.

این جملات گرچه بیانگر این حقیقت است اما در راه فریب و بازیهای سیاسی بکار گرفته شده اند.

ما در بحث های آینده سـخنی پیرامون افکار و دیدگاه های سیاسـتمداران و سیاست بازان خواهیم داشت و به شیوه های خاص که آنان در شرایط و موقعیتهای گوناگون بکار می گیرند، نظری خواهیم افکند.

«فهل ترین ان اخاف فی ذلک اباک؟»

آیا زیبنده می نگری که من در این مورد با سنت پدر گرانمایه ات، مخالفت ورزم؟

هان ای مردم! براستی که رویداد شگرفی است!!

گویی «ابوبکر» از مخـالفت ورزیـدن با شـیوه و روش پیامبر خودداری می کنـد اما سالار بانوان گیتی و پاره ی وجود پیامبر که خدای او را از همه ی پلیدی ها پاک و پاکیزه ساخته است، با سنت و روش پیامبر مخالفت می ورزد؟

راستی آیا خرد شما مردم خردمند این را می پذیرد؟!

و آیا وجدانهای شما به این رضایت می دهد؟!

خدایا این چه بازیگری و فریبکاری است؟ اگر مسلمانی در برابر قرآن شریف خاضع بود و در برابر کران تا کران آیات آن سر فرود آورد، با پیامبر خدا مخالفت کرده است؟

آیا ایمان و عمل به آیات ارث در مورد پیامبران و امتها، مخالفت با پیامبر است؟

و آیا تصدیق سخن دخت فرزانه ی پیامبر که به صراحت قرآن شریف معصوم است و یا

تصدیق سخن شوی گرانقدرش، امیر مومنان که جان گرامی پیامبر خداست، مخالفت با پیامبر محسوب می شود؟

راستی آنگاه که مفاهیم و ارزشـها دگرگون و معیارها و مقیاسـها زیر و رو، ضدارزشـها، ارزش و ارزشها ضدارزش می گردد، چه می توان گفت؟!

این مرد با جرئت و جسارت بسـیار، سـخنی مخالف قرآن و ناسازگاری با شـریعت اسـلامی بر پیامبر خدا می بندد، به دنبال آن خاندان پاك و پاکیزه ی آن حضـرت، آن ادعا را نمی پذیرند و در پرتو آیات قرآن دروغ بودن سـخن او را روشن می سازند، اما او باز هم بر ادعای پوچ خویش پافشاری می کند و بازیگرانه از مخالفت با دروغ ساخته و پرداخته ی خویش به پیامبر، پروا نمی کند و خود را پرواپیشه نشان می دهد!

شما خواننده ی گرامی به این بزرگوار چه خواهی گفت؟!

ص: ۵۷۸

پاسخ فاطمه

اشاره

اینک پاسخ شایسته و بایسته ی فاطمه علیهاالسلام به این دروغها را، گوش جان می سپاریم. فقالت علیهاالسلام:

سبحان الله ما کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم عن کتاب الله صادفا، و لالاحکمامه مخالفا، بل کان یتبع اثره، و یقفو سوره، افتجمعون الی الغدر اعتلالا ـ علیه بالزور، و هذه بعده وفاته شبیه بما بغی له من الغوائل فی حیاته، هذا کتاب الله حکما عدلا، و ناطقا فصلا.

یقول: یرثنی و یرث من آل یعقوب، و ورث سلیمان داود، فبین (عزوجل) فیما وزع علیه من الاقساط، و شرع من الفرائض و المیراث، و اباح من حظ الذکران و الاناث، ما ازاح عله المبطلین و ازال التظنی و الشبهات فی الغابرین، کلا، (بل سولت لکم انفسکم امرا، فصبر جمیل، و الله المستعان علی ما تصفون.) (۱) .

خدای یکتا، پاک و منزه است. و پیامبرش، نه هرگز از کتاب خدا روی گردانید و نه با مقرراتش مخالفت ورزید، بلکه همارہ راه قرآن را پیمود و لحظه به لحظه با آیات و سوره های آن گام سپرد.

آیا شما برآنید که افزون بر نیرنگ و بیدادتان، دروغی هم به او ببندید؟ این کار شما پس از رحلت او، بسان همان دامهایی است که در زندگی، برای از میان بردن وی گستردید؟

اینک این کتاب پرشکوه خداست که میان من و شما حاکم، و سخن گوی قاطعی است که به حق داوری میکند. و می فرماید: زکریا رو به بارگاه خدا کرد که:

«پروردگارا! به من فرزندی ارزانی دار تا از من و خاندان یعقوب ارث برد.»

و می فرماید:

ص: ۵۷۹

۱- ۳۳۳. سوره ۱۲، آیه ۱۸.

«سلیمان از داوود ارث برد.»

«و نیز بهره ی هر کسی را در قانون ارث به روشنی بیان و نصیب هر کدام از زن و مرد را به خوبی توضیح می دهد، تا بهانه های باطل گرایان را برطرف ساخته و پندارها و شبهه انگیزی آنها را بزداید.

نه! هرگز اینگونه که شما می پندارید نیست، بلکه هواهای جاه طلبانه ی شما کاری زشت و ظالمانه را برای شما آراسته است.

اینک صبری نیکو برای من بهتر است و بر آنچه شما وصف می کنید، خدا یاری دهنده است.

هماهنگی گفتار و رفتار پیامبر با قرآن

فاطمه علیهاالسلام فرمود: «سبحان الله!» خدای از هر عیب و نقصی منزه است!

این سخن را در مقام تعجب و شگفت زدگی در برابر پدیده ها و رویدادها و یا گفتار و کردار بسیار زشت یا زیبا، بر زبان می آورند.

و بانوی سرفراز گیتی در برابر افترای بزرگی که به پیامبر راستگو و مورد تایید و تصدیق بسته شد، از فرط تعجب این سخن را به زبان آورد تا سهمگین بودن گناه را نشان دهد و یادآوری نماید که این دروغ به پیامبری بسته می شود که به صراحت قرآن، از روی هوا و هوس سخن نمی گوید و همه ی گفتار و عملکردش براساس وحی و حق است.

«ما کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم عن کتاب الله صادفا»

پیامبر خدا هرگز از کتاب روی، برنمی تافت.

«و لا لاحکامه مخالفا»

و با مقررات قرآن شریف مخالفت نمی ورزید.

او سخنی بر زبان نمی آورد که با قرآن ناسازگار باشد. و روایت ساخته و پرداخته ی «نحن معاشر الانبیاء لا نورث.» با آیاتی از قرآن شریف که بیانگر قانون وراثت در میان پیام آوران خداست، مخالف است.

«بل كان يتبع اثره، و يقفو سوره»

این دروغ سهمگینی می باشد که پیامبر با قرآن و وحی الهی، ناسازگار است، هرگز! بلکه آن حضرت همواره دوشادوش قرآن و در پرتو نورافشانی های آن و در سایه ی آرام بخشش حرکت می کند و از سوره های آن یکی پس از دیگری راه پرافتخار خویش را می جوید و گام می سپرد. با این بیان چگونه ممکن است که آن وارسته ترین انسان هستی، سخنی بر زبان آورد که با سخن خدا مخالف و با مقررات او در تضاد باشد؟

«افتجمعون الی الغدر اعتلالا علیه بالزور»

هان آیا شمایان معذرت خواهی براساس دروغ و تظاهر را، با فریب و نیرنگ گردآورده اید؟

(شما بجای بازگشت از گناه) افزون بر فریب و نیرنگ، با دروغ و شیادی پوزش می خواهید؟ و بدینوسیله گناه خویش را می پوشانید؟

فاطمه علیهاالسلام به آنان خاطرنشان می سازد که شما بدبختانه با این شیوه ی ناپسند خود به دو جنایت دست یازیده اید. یکی جنایت حق کشی و غصب و مصادره ی فدک، و دیگر جنایت دروغ بستن به پیامبر برگزیده ی خدا.

و اینک آیا در پی آن هستید که به فریب و نیرنگتان، گناه پوزش خواهی دروغین، آن هم بوسیله ی دروغ دیگر را بیفزایید؟!

کار ناپسند شما بسان کار کسی است که، بی گناهی را از روی ستم و بیداد، از پا درآورد و آنگاه برای تبرئه ی خویش از جنایت کشتن فرد بی گناه، به دروغ مدعی گردد که قربانی جنایت، دزد بوده است.

چنین جنایتکاری هم گناه آدمکشی را به دوش می کشد و هم گناه تهمت تراشی را.

«و هذا بعد وفاته شبیه بما بغی له من الغوائل فی حیاته.»

این نقشه ی شما پس از رحلت پیامبر، به رخدادهای دهشتناکی شباهت دارد که در زمان حیات آن حضرت برای او چیده شد.

دخت فرزانه ی پیامبر، یادآوری می کند که این نقشه ی شما چیز تازه ای نیست، چرا که قیام و کودتا بر ضد خاندان وحی و رسالت پس از رحلت پیامبر، به توطئه ها و تلاشهای ظالمانه ای می ماند که در عصر آن بزرگوار بر ضد حضرتش انجام می شد.

مگر نفاق پیشگان نمی خواستند، مرکب پیامبر را در «لیله العقبه» بر لبه ی پرتگاهی از دره ژرف، رم دهند تا با سقوط مرکب بر ته دره، آن پیشوای بزرگ را از پا درآورند؟

آری آنان چنین کردند و شما خواننده ی عزیز شرح این توطئه را می توانید با مراجعه به تفسیر هفتاد و سومین آیه از سوره توبه، بخوانید... (۱) .

«هذا کتاب الله حکما عدلا، و ناطقا فصلا»

این کتاب خداست که داوری عادل و گوینده ای قاطع است که اختلاف و درگیریها را عادلانه حل و قطع می کند و ما آن را مرجع خویشتن قرار دادیم و برای داوری عادلانه و صحیح، موضوعی را به پیشگاه آن می بریم.

«یقول: یرثنی و یرث من آل یعقوب»

قرآن در سرگذشت «زکریا» می فرماید:

به من فرزندی شایسته و بایسته ارزانی دار که از من و خاندان یعقوب میراث برد...

و در داستان دو پیامبر بزرگ؛ سلیمان و داود می فرماید:

«و ورث سلیمان داود»

سلیمان از پدرش داود ارث برد.

که در مورد هر دو آیه ی مبارکه بحث شد. اما شما مدعی هستید که پیامبر خدا فرمود:

«نحن معاشر الانبیاء لا نورث.»

«ما گروه پیامبران چیزی به ارث نمی گذاریم.»

راستی چگونه پیامبر خدا با قرآن او مخالفت می ورزد؟ و چگونه آن حضرت از

۱- ۳۳۴. سوره ۹، آیه ۷۳.

قانون ارث در مورد پیامبران روی برمی تابد؟

آیا این ادعای شما باورکردنی است؟

فبین- عزوجل- فیما وزع علیه من الاقساط، و شرع من الفرائض و المیراث.»

خدای جهان آفرین بهره و سهم هر کدام از ورثه را از دارایی بر جای مانده که باید میان آنان تقسیم و توزیع گردد، همه را بیان می کند و فرایض (1) و میراث و مقرراتی را که خود تشریع کرده است به روشنی ترسیم می نماید.

«و اباح من حظ الذکران و الاناث ما ازاح عله المبطلین.»

و بهره ی مردان و زنان را به گونه ای مقرر می دارد که بیماری باطل گرایان را می پالاید و از میان برمی دارد.

خدای جهان آفرین در قرآن شریف سهم مردان و زنان را در مراتب گوناگون ورثه بسان؛ زن و شوهر، پدر و مادر و فرزند، و نیز مراتب پس از آنها، همه را به گونه ای تشریع و بیان می کند که برای از میان برداشتن بافته ها و شبهه های باطل گرایان و بدعت سازان کافی است و راهی برای بافته های جدید و بدعت تراشی ها نمی ماند.

«و ازال التظنی و الشبهات فی الغابرین.»

و برای هیچ کدام از نسلهای گذشته، موجود و آینده ابهام و تردیدافکنی باقی نمی گذارد.

«کلا بل سولت لکم انفسکم امرا»

نه، هرگز اینگونه که شما می پندارید و وانمود می کنید نیست.

واقعیت برای شما روشن است و اشتباه نشده، بلکه هواهای جاه طلبانه و دوستی ریاست واریکه قدرت و انحصار امکانات، شما را فریفته است. از این رو برای رسیدن

۱- ۳۳۵. واژه ی «فارئض» در فقه و کتابهای فقهی آمده و به مفهوم سهمیه هایی چون ۲/ ۱ و ۳/ ۱ و ۱/ ۴ و ۱/ ۶ و ۱/ ۸ می باشد که برای ورثه مقرر شده است.

به هدفهای جاه طلبانه ی خویش این روایت ساخته و پرداخته را به پیامبر نسبت می دهید.

«فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون»

از این رو ما نیز شکیبایی شایسته ای خواهیم کرد.

و از خدا بر آنچه شما به ناروا می گویید و انجام می دهید، یاری می طلبیم و در برابر همه ی این دردها و رنجها بخاطر خدا پایداری خواهیم ورزید.

دفاع ابوبکر

اشاره

و اینک شما خواننده ی عزیز به سخنان ابوبکر در دفاع از سیاست خویش در مصادره ی فدک، گوش سپار و به دگرگونی در گفتار، نوسان در سخن، تغییر روش و اهمیت ندادن او به ضد و نقیض گویی در برابر مردم، نیز بیندیش تا بازیگری او بر شما روشن شود.

فقال ابوبکر:

صدق الله و صدق رسوله، و صدقت ابنته، انت معدن الحکمه، و موطن الهدی و الرحمه، و رکن الدین، و عین الحجه، لا ابعد صوابک، و لا انکر خطابک، هولاء المسلمون بینی و بینک، قلدونی ما تقلدت، و باتفاق منهم اخذت ما اخذت، غیر مکابر و لا مستبد، و لامستاثر، و هم بذلک شهود.

ابوبکر در برابر باران دلائل و روشنگریهای فاطمه علیهاالسلام گفت:

خدای راست گفت و پیامبر او نیز و دخت فرزانه اش، راست گفتند.

تو ای دخت پیامبر! براستی که گنجینه ی حکمت و فرزانگی، مرکز هدایت و رحمت، پایه و اساس دین و آیین، و سرچشمه ی دلیل و برهان هستی.

من نه گفتار درست تو را به دور می افکنم و نه سخنانت را انکار نموده و بر آن عیب می جویم. اینک این مردم مسلمان میان من و تو داور باشند. این قلاده ای که من به گردن دارم اینان به گردنم افکنده اند، و آنچه را گرفته ام، به همراه آنان گرفته ام. نه به آفت

ص: ۵۸۴

خودبزرگ بینی و خودکامگی و استبداد گرفتارم و نه آنچه را مصادره کرده ام به انحصار خویش درآورده ام و این مردم یکسره به آنچه من می گویم، گواهند.

فروریختن بنیاد باطل در برابر حق

هنگامی که دخت فرزانه ی پیامبر آن روایت ساختگی را که ابوبکر از خود بافته و به دورغ به پیامبر بسته بود، با شجاعت وصف ناپذیر و در پرتو دلایل قانع کننده و براهین قاطع و آشکار مردود اعلان کرد و ابوبکر نتوانست پاسخ او را، حتی با مارک دروغ زدن، مورد چون و چرا قرار دهد، ناگزیر با بازیگری وارد صحنه شد تا بار سنگین گناه کار خود را تنها به دوش نکشد بلکه همگان را با سیاست ظالمانه ی خویش موافق نشان داده و مسوولیت پایمال ساختن حقوق خاندان وحی و رسالت را بر دوش همه مردم نهد. به همین جهت خطاب به مردم و دخت یگانه ی پیامبر گفت:

«صدق الله و صدق رسوله و صدقت ابنته»

راستی که خدا و پیامبرش و دخت سرفراز وی راست می گویند.

این اعتراف در حقیقت تصدیق آیاتی است که جریان قانون ارث در میان پیامبران را بیان می کند. و نشانی از این حقیقت که ابوبکر تصدیق می کند که عملکرد پیامبر و سخنان او هرگز نمی تواند در جهت مخالف قرآن باشد.

با دقت در این جمله روشن می شود که ابوبکر از آن روایت ساخته و پرداخته ی خویش، دست شسته و سخنان روشنگرانه و قانع کننده ی دخت پیامبر را گواهی می کند.

«انت معدن الحکمه، و موطن الهدی و الرحمه، و رکن الدین و عین الحجه.»

تو (ای دخت سرفراز پیامبر!) معدن حکمت و فرزانگی، مرکز و پایگاه هدایت و رحمت، پایه ی تزلزل ناپذیر دین، و سرچشمه ی جوشان و زلال دلیل و برهان می باشی.

این جملات هر کدام اعتراف و اقراری شگفت است که نشان از کوتاه آمدن و فرود آمدن از موضع حمله و هجوم و عقب نشینی بسیار دارد.

ص: ۵۸۵

«لا ابعد صوابک و لا انکر خطابک»

گفتار تو را ذره ای دور از حقیقت می نگرم و راست می بینم و سخنانت را نه انکار می کنم و نه بر آنها خرده می گیرم.

اینها نیز اعتراف صریح به درستی منطق و خواسته ی فاطمه علیهاالسلام است و اقرار به درستی تمام سخنان و موضع بر حق او. اما دریغ و درد که همه ی اینها ظاهرسازی و زبان بازی و حق پذیری در قلمرو زبان است، نه وجدان و عملکرد.

و با این وصف روشن می سازد که فاطمه علیهاالسلام در خواسته ی خویش و مطالبه ی فدک راستگوست و در این مورد کسی تردید ندارد و نیز روشن می شود که حکومتی که راستی و درستی دختر پیامبر را بوسیله ی رئیس خود مورد تصدیق و تایید قرار می دهد، حقوق او را پایمال می سازد و با بازیگری از کنار آن می گذرد. حال چرا و چگونه؟! بحث دیگری است.

«هولاء المسلمون بینی و بینک، قلدونی ما تقلدت.»

اینک این مسلمانان داور میان من و شما باشند. چرا که آنچه را من به گردن گرفته ام همین ها که اینک حاضرند مسوولیت آن را به دوش من افکنده اند.

این اعتراف روشن و صریحی از «ابوبکر» است که هرگز خلافت خویش را به نص یا گزینش از سوی پیامبر عنوان نمی سازد و خاطرنشان می کند که او را پیامبر برای رهبری دین و امت انتخاب نکرده، بلکه مسلمانان هستند که رشته ی خلافت را به گردن او افکنده اند.

«و باتفاق منهم اخذت ما اخذت»

«و حقوقی را که از شما مصادره کرده ام، به همراه همه، آن را گرفته ام.»

شما خواننده ی پژوهشگر و آزاده، دگرگونی در گفتار را خوب نظاره کن!

او نخست می گوید: «فدک» را براساس سخن پیامبر خدا که فرمود: «ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم.» مصادره کرده است، اما پس از اینکه دخت اندیشمند پیامبر ادعای

دروغین او را در پرتو باران دلیل و برهان مردود ساخت، اینک سخن را تغییر داده و همراهی دیگران را دلیل درستی کار خویش عنوان می سازد، که این هم دروغ است. باید از او پرسید: آن مسلمانانی که بر مصادره ی فدک اتفاق و اجماع کردند چه کسانی بودند؟ بنی هاشم؟ یا خاندان وحی و رسالت؟

بزرگان و اندیشمندان و یاران سرشناس پیامبر همچون: سلمان، مقداد، عمار، و ابوذر و بزرگمردانی اینگونه یا جاه طلبان و... چه کسانی؟ و کدام اتفاق و اجماع؟

جمله ی «و باتفاق منهم اخذت ما اخذت.» در حقیقت نظیر همان جمله و منطق پیش اوست که می گوید: «و ذلك باجماع من المسلمین»

این کار را با همراهی و اجماع مسلمانان انجام داده است.

نگارنده خاطرنشان ساخت که این قماش اجماع ها و اتفاق نظرها هیچ ارزش و بهایی ندارد. از این رو چنن همراهی و همکاری نمی تواند به پایمال ساختن حقوق تردیدناپذیر دخت پیامبر مشروعیت بخشد.

«غیر مکابر و لا مستبد و لا مستاثر و هم بذلك شهود.»

من نه با کسی سر ناسازگاری دارم و استبداد به رای پیشه ساخته ام، و نه چیزی را به خود اختصاص داده ام. این مردم همگی بر این سخن من گواهند.

اینک روی سخن با مردم

اشاره

هنگامی که ابوبکر عملکرد ناروای خویش را توجیه کرد و مسلمانان را بر بافته های خویش گواه گرفت، فاطمه علیهاالسلام بر خود لازم دید روی سخن و لبه ی تیز ملامت و نکوهش را متوجه حاضران ساخته و به آنان هشدار دهد. از این رو آن بانوی گرانمایه رو به انبوه حاضران کرد و بیانات کوبنده وتکاندهنده ی خویش را بر آنان باراند...

فالتفتت فاطمه علیهاالسلام الی الناس و قالت:

معاشر الناس! المسرعه الی قیل الباطل، المغضیه علی الفعل القبیح الخاسر،

افلا تتدبرون ام علی قلوب اقفالها؟

کلاّ بل ران علی قلوبکم ما اساتم عن اعمالکم، فاخذ بسمعکم و ابصارکم، و لبئس ما تاولتم، و ساء ما به اشرتم، و شر ما اعتضتم، لتجدن- والله- محمله ثقیلا و غبه وبیلا.

اذا کشف لکم الغطاء و بان ما وراءه الضراء، و بدالکم من ربکم ما لم تکونوا تحتسبون، و خسر هنالک المبطلون.

هان ای مردم! ای کسانی که بسوی بافته های پوچ و بی اساس شتاب می کنید! و در برابر عملکرد زشت و زیانبار، دیده بر هم می نهید، آیا در قرآن شریف نمی اندیشید؟ یا بر قلبهای شمایان قفل زده شده است؟ (1) .

نه، اینگونه که شمایان می پندارید نیست، بلکه دلیل گمراهی و ستم پذیریتان، آن است که عملکرد زشت و ناهنجار شما پرده ی ضخیمی بر قلبهایتان افکنده و گوش و چشم شما را فروپوشانده است.

شما آیات قرآن و مقررات انسانساز اسلام را، بد تاویل نمودید و بد راهی به او نشان دادید. و آنچه را در برابر حق گرفتید و آن را پایمال ساختید، بد چیزی بود.

به خدای سوگند بار غصب فدک آن بسیار گران و فرجام این عملکرد ظالمانه را سخت زیانبار خواهید یافت.

آنگاه که پرده ها از برابر دیدگان شما فروافتد. و از پی آن نگونبختی و روسیاهی شما آشکار گردد، و از سوی پروردگارتان کیفر سهمگینی که گمان آن را نمی بردید، گریبانتان را بگیرد، درست آنجاست که باطل گرایان زیان خواهند دید.

۱- ۳۳۶. سوره ۴۷، آیه ۲۴.

نکوهش و هشدار به حاضران

فاطمه علیهاالسلام آخرین سخن تکاندهنده و روشنگرانه ی خویش را متوجه انبوه مردمی ساخت که مناظره و گفتگوی داغ و پرشور او را می شنیدند. و آنگاه فرمود:

«معاشر الناس المسرعه الی قیل الباطل!»

«هان ای گروه مردم! ای کسانی که بسوی بافته های پوچ و بی اساس شتاب گرفته اید!» چرا اینگونه که این مرد مدعی است آنچه را او به گردن انداخته، شمایان به گردنش افکنده اید؟ و بنا به ادعای او، شمایان با او دست همکاری و همدلی داده اید که حقوق روشن و تردیدناپذیر مرا پایمال سازید؟

«المغضیه علی الفعل القبیح الخاسر»

و رویاروی عملکرد زشت و زیانبار او، (بسان کسی که به زمین یا دامن خویش می نگرد) چشم بر هم نهاده اید؟

این فراز از سخن تاریخی آن حضرت کنایه از سکوت و رضامندی در برابر عملکرد زشت و زیانباری است که خسران و نگونساری عمل کننده را به بار می آورد.

«افلا تتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها؟»

آیا آیات روشنی را که در مورد ما خاندان پیامبر فرود آمده است همه را به فراموشی سپردید؟

آیا آیات صریحی را که من در مورد جریان قانون وراثت در خاندان های پیامبران، تلاوت کردم درک نکردید؟ یا اینکه قلبهای شما قفل زده شده و برای دریافت سخن خدا و مقررات قرآن شریف مسدود شده است؟ کدامیک؟

«کلا، بل ران علی قلوبکم ما اساتم من اعمالکم.»

نه، بلکه دلیل آن، عملکرد زشت شماست که بر قلبهایتان پرده ای بس ضخیم افکنده است. درست همانگونه که شراب، دستگاه خرد و دریافت انسان را می پوشاند

و آنگاه است که شرابخوار نه چیزی می فهمد و نه درمی یابد، و همه ی کارها را به هم می ریزد.

«فاخذ بسمعکم و ابصارکم»

«و گوش و چشم شما را فراگرفته است.»

درست بسان آفت غفلت زدگی که گاه بر دل چیره می شود و کران تا کران آن را می گیرد. بر گوش و چشم اثر تخدیری می نهد و آنگاه است که فرد دچارآمده به این آفت، نه چیزی را آنگونه که باید می شنود و نه می بیند.

«و لبئس ما تاولتم»

شمایان آیات قرآن و مقررات اسلام را بد تاویل و تفسیر نمودید، چرا که آنها را از روند حقیقی و مسیر واقعی خود تغییر دادید.

«و ساء ما به اشرتم»

و به بد چیزی اشاره نمودید و رای دادید. چرا که همراهی و همکاری در غصب حقوق و پایمال ساختن امنیت و شکستن حرمت خاندان وحی و رسالت بود.

«و شر ما منه اعتضتم»

«و حق را با بد چیزی عوض کردید.»

شما حق و عدالت را رها ساختید و باطل و بیداد را بجای آن گرفتید.

یادآوری می گردد که همه ی اینها کنایه ها و اشاره های حکیمانه ای است که انسانهای هوشیار و ژرف نگر انها را درمی یابند.

«لتجدن- والله- محمله ثقیلا و غبه وبیلا»

به خدای سوگند بار پایمال کننده حقوق ما سخت گران است... و فرجام کار را زیانبار خواهید یافت.

این فراز نیز به مسوولیت سنگین غاصبان و بار گران آنان اشاره دارد و سخن می سازد که آن روز سختترین عذاب و کیفر برای آنان خواهد بود.

ص: ۵۹۰

«اذا کشف لکم الغطاء»

آنگاه که پس از مرگ و انتقال به جهان دیگر، همه ی پرده ها و ستاره ها از برابر دیدگانت به کناری رود.

«و بان ماوراءه الضراء»

«و از پی آن نگونساری شما رخ گشاید.»

و چیزی که در آن سختی ها و بدبختی هاست، آشکار گردد.

آری آنگاه از سوی پروردگارتان کیفری به شما فرارسد که گمانش را نبرده بودید. و آنجاست که باطل گرایان زیان خواهند دید.

آری «فاطمه» دانشمندترین و فرزانه ترین بانوی جهان هستی اینگونه سخنرانی روشنگرانه و جاودانه ی خویش را با آیات مناسب با بحث خویش، درهم آمیخت و خیرخواهانه و دلسوزانه کوشید تا آن را از لبه ی پرتگاه، نجات دهد.

آری او آنگونه که شایسته بود، در برابر همگان اتمام حجت کرد و به مسوولیت و رسالت سنگینی که در آن شرایط سخت و بحرانی احساس می نمود، بگونه ای وصف ناپذیر عمل کرد، و درد و رنج بسیار و جانکاه خویش را از تغییر روند جامعه و تایخ بوسیله ی غاصبان، و در اوج دلسوزی و نگرانی برای اسلام و مسلمانان و تمامی عصرها ونسلها، برای ثبت در تاریخ، بیان فرمود.

و آنگاه رو به آرامگاه پاک و منور پدر گرانمایه اش، پیامبر خدا نمود و فرمود:

قد کان بعدک انباء و هنبثه

لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب

انا فقدناک فقد الارض وابلها

و اختل قومک فاشهدهم و قد نکبوا...

۱- جان پدر!

پس از تو رویدادها و فتنه های بسیاری پدیدار گشت که اگر وجود گرانمایه ی تو در کنار ما بود این مصائب و رنجها رخ نمی داد.

۲- ما بسان زمین تشنه ای که از نعمت باران حیات بخش محروم می گردد، از نعمت

گران وجود تو محروم شدیم و شیرازه ی امت تو، ای پدر گرانمایه از هم گسیخت. تو خود نظاره کن که چگونه آنان از راه حق و عدالت انحراف جستند.

۳- هر خاندانی که در بارگاه خدا مقام و موقعیت نزدیک و والایی دارد، در نظرگاه دیگران نیز بزرگ و محترم بشمار می رود.

۴- اما هنگامی که شما جهان را بدرود گفتی و خاک میان من و تو جدایی افکند، مردنمایانی چند، کینه های درونی خویش را بر ضد ما آشکار ساختند.

۵- آری آنگاه که وجود گرانمایه ی تو از دست رفت، مردنمایانی بر ما رو ترش کردند و خشونت در پیش گرفتند و با شکستن حرمت ما، میراث و حقوق ما را به یغما بردند.

۶- جان پدر! تو ماه شب چهارده و فروغی نورافشان برای جهانیان بودی، و از جانب خدای پیروزمند نوشته ها بر شما فرود می آمد.

۷- به برکت وجود تو، فرشته ی وحی با آیات نورانی قرآن، ما را شادمان و مانوس می ساخت اما دریغ و درد که با رحلت تو تمامی خیرها و برکتها پوشیده شد.

۸- جان پدر! ای کاش پیش از آنکه شما جهان را بدرود گویی و ریگها میان ما و شما فاصله افکند، پایان عمر ما در این سرا فرارسیده بود.

۹- راستی که ما خاندان وحی و رسالت به مصیبتی غمبار گرفتار آمدیم که هیچ مصیبت زده و اندوه دیده ای- نه از جهان عرب و نه دیگر جامعه ها و ملتها- بدان گرفتار نیامده است! (۱) .

۱۰- کسانی که بنیانگذار و سردسته ستم بر ما خاندان پیامبر بودند، در روز رستاخیز خواهند دانست که به کجا بازمی گردند.

۱۱- جان پدر! ما تا آخرین لحظات زندگی در سوک تو خواهیم گریست و تا آنگاه که چشمها باقی است از جوشش اشک بر شما بازنخواهد ایستاد.

۱- ۳۳۷. بقیه ی اشعار، در «ناسخ التواریخ» افزوده شده است.

۱۲- ما در حالی که برگزیـده ی بنـدگان خدا و دارای خلق و خوی شایسـته و حسب و نسب پاک و پاکیزه بودیم، به غم پایان ناپذیر سوگ تو گرفتار آمدیم.

۱۳- جان پـدر! شـما در قلمرو علم و ارزشـهای والا، از همه ی بندگان خدا بهتر و برتری و در قلمرو گفتار و به هنگام صدق و کذب، راستگوترین آنان به شمار می روی.

۱۴- فرشته ی وحی، که به برکت وجود گرانمـایه ات به دیـدار مـا می آمـد، اینـک بـا رحلت تو از ما نهان گشـته و هر خیر و برکتی پوشیده شده است.

۱۵- اینک جهان با آن همه گستردگی بر من تنگ گشته و ستم و اهانت به دو فرزندت، مرا افسرده و اندوه زده ساخته است.

در «کشف الغمه» و برخی دیگر از کتابها آمده است که:

ثم عطفت علی قبر رسول الله...

سپس آن بانوی گرانمایه رو به جانب مرقد پاک پیامبر خدا کرد و اشعار «هند» دختر «اثاثه» را خواند... قد کان بعدک انباء...

و برخی نیز این اشعار از آن «هند» دختر«ابان بن عبدالمطلب» عنوان ساخته اند.

به هر حال دخت فرزانه ی پیامبر پس از سخنرانی روشنگرانه ی خویش خود را روی مرقد منور پدرش، پیامبر افکند و اشعاری را که از نظر شما خواننده ی عزیز گذشت با سوز و شور خواند و به روایت «کشف الغمه» طوفانی از اشک و آه و ناله از زن و مرد دیده شد، که تا آن روز دیده نشده بود.

هنگامی که فاطمه از حق پـذیری ابوبکر و بازپس گیری حقوق پایمال شده ی خویش نومید شد به خانه بازگشت در حالی که این جملات را بر لب داشت:

«اللهم انهما ظلما بنت نبیک حقها، فاشدد و طاتک علیهما»

بار خدایا! این دو به دخت پیامبرت ستم روا داشته و حق تردیدناپذیر او را پایمال

ساختند. پس تو ای خدای دادگر! کیفرت را بر آنان سخت فرودآر... (۱) .

در «صحیح بخاری»، کتاب «خمس» آمده است که: دخت پیامبر بر ابوبکر خشم گرفت و از او دوری گزید و همچنان رابطه اش با او تیره بود تا جهان را بدرود گفت.

و نیز در همین کتاب آمده است که: ابوبکر از بازگرداندن حقوق فاطمه علیهاالسلام سر باز زد و آن حضرت پس از دیدن حق ستیزی و لجاجت از او دوری گزید و دیگر تا آخر عمر با او سخن نگفت.

این حقیقت تلخ را منابع ذیل نیز آورده اند:

۱- صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب: النبی لا نورث

۲- سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۶

۴- طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۸ و منابع بسیاری که آوردن همه ی آنها بحث را طولانی خواهد ساخت.

جسارت و اهانت به خاندان پیامبر

ابن ابی الحدید در شرح خود در نهج البلاغه می نگارد:

هنگامی که «ابوبکر» سخنرانی فاطمه علیهاالسلام را شنید و از بروز اختلاف نظر و چون و چرا آگاهی یافت و در دلش هراس افتاد که مبادا روند اوضاع به زیان او دگرگون شود و از دفاعیه اش نتیجه ای برعکس خواسته ی دلش بگیرد، از این رو بر فراز منبر رفت و گفت:

ایها الناس! ما هذه لرعه الی کل قاله؟ این کانت هذه الامانی فی عهد رسول الله؟ الا! من سمع فلیقل و من شهد فلیتکم...

هان ای مردم! این چه کاری است که به هر سخنی گوش می سپارید و بدان دل

۱- ۳۳۸. وفاه الصدیقه الزهراء للمقرم، ص ۷۸.

می دهید؟ این آرزوها و خواسته ها در عصر پیامبر کجا بود؟

بهوش باشید! هر کس این تقاضا را شنیده یا دیده است، بیاید و بازگوید.

آن بانویی که سخنرانی کرد واین تقاضا را نمود، ماده روباهی است که گواه او دمش می باشد و با هر آشوب و فتنه ای همراه است.

گواه او همان کسی است که می گوید: فتنه و هرج و مرج را پس از کهنگی و فرسودگی اش بازگردانید و بر آن است که جنگ برای زمامداری را از نو زنده کند، و در این راه از ناتوانان و بانوان کمک می گیرد، بسان «ام طحال» که محبوب ترین خاندان و نزدیکانش در نظر او گناه و گناه ورزی بود.

مردم بهوش باشید! اگر بخواهم می گویم و اگر آنچه را می خواهم بر زبان آوردم، همه چیز را روشن و آشکار می سازم. اما اگر از من دست بدارند و کاری به کارم نداشته باشند، ساکت خواهم بود.

آنگاه رو به «انصار» نمود و گفت: هان ای گروه «انصار» واقعیت این است که سخنان کم خردان شما به من رسیده است. شمایان زیبنده ترین و بهترین های عصر پیامبر بودید. چرا که آن حضرت بر شما مردم وارد شد و شما بودید که با آغوشی باز و چهره ای شاد از او استقبال نموده و او را در شرایط سخت در شهر خویش پناه دادید و کمر همت به یاری او بستید. اینک نیز به هوش باشید که من دست و زبان خویشتن را به زیان فرد و گروهی که درخور نکوهش نباشد، نمی گشایم.

و از پی این سخنان تهدیدآمیز و این جسارت ها و اهانت های تکاندهنده، از منبر پیامبر به زیر آمد.

«ابن ابی الحدید» پس از آوردن جسارت های «ابوبکر» می نویسد:

من این سخنان اهانت بار را بر «ابویحی بصیری» خواندم و از او پرسیدم: روی سخن ابوبکر و این کنایه ها و جسارت ها متوجه چه کسی بود؟

او پاسخ داد: سخنان او کنایه و تعرض نبود بلکه همه اش صریح و روشن بود.

گفتم اگر صراحت داشت از شما نمی پرسیدم.

او خندید و گفت: منظور او در این جملات تعرض و اهانت به علی علیه السلام بود.

پرسیدم: راستی همه ی این سخنان متوجه «علی» بود؟

پاسخ داد: آری پسرم موضوع، موضوع ریاست و قدرت اوست، شوخی بردار نیست!

پرسیدم: پس در این گیر و دار «انصار» چه گفتند؟ و میان عدالت و بیداد کدامین را برگزیدند؟

پاسخ داد: آنان ندای حق طلبانه ی علی علیه السلام را پاسخ گفتند و به نفع موضع عادلانه ی آن حضرت شعار دادند. از این رو «ابوبکر» از ترس پریشان شدن و دگرگون گشتن کار به زیان هدفهای جاه طلبانه اش، به آنان هشدار داد و آنها را از هرگونه اقدام جدی و عملی بازداشت.

«ابن ابی الحدید» می افزاید: سپس از «ابویحیی بصیری» در مورد معنای واژه های خطبه ی کوتاه «ابوبکر» چند سوال طرح کردم که او گفت:

واژه «رعه» بدون تشدید به مفهوم گوش دادن و گوش سپردن به سخنان دیگری است. و واژه «قاله» به مفهوم گفتار و سخن است.

واژه «ثعاله» نام روباه است. بسان «ذواله» که نام گرگ است. و دو واژه «شهیده ذنبه» بدین معناست که گوینده ی این سخن و مدعی این ادعا، بر خواسته ی خویش گواهی جز برخی از اعضای بدن خود را ندارد. و اصل این سخن در ادبیات عرب بدین گونه آمده است که:

روباهی بر آن بود که با بازیگری و فریبکاری شیری را بر ضد یک گرگ برانگیزد و آن را نابود سازد. به همین جهت به شیر گفت: این گرگ گوسفندی را که من برای پذیرایی از شما، فراهم آورده بودم، ظالمانه دزدید و خورد.

شیر پرسید: بر این ادعا گواهی هم داری؟

روباه گفت: آری و در همان حال دمش را که آلوده به خون بود بالا آورد و نشان داد.

و شیر نیز که گوسفند را نیافت، ادعای روباه با گواهی دمش پذیرفت و گرگ را نابود ساخت.

واژه ی «مرب» از ماده ی «ارب» به مفهوم همراه است.

دو واژه ی «کروها جذعه» بدین معناست که؛ آن جریان را به وضعیت آغازین آن که فتنه و آشوب و هرج و مرج است برگردانید.

و «ام طحال» نیز زن آلوده ای بود که در عصر جاهلیت ضرب المثل بود و هر کس را می خواستند بکوبند و به زمین بزنند می گفتند از «ام طحال» پست تر است.

واقعیت این است که در برابر این واژه ها و جملاتی که ابوبکر در مورد خاندان وحی و رسالت و شایسته ترین کسانی که خداوند هرگونه پلیدی و لغزش را از آنان به دور و آنان را پاك و پاکیزه ساخته بکار برده چیزی نمی گوییم و او را در مورد یک دنیا ادب در گفتار و بکارگیری واژه ها و تعبیرهای ناگفتنی نیز نکوهش نمی کنیم، اما با اندوهی عمیق و درد و رنجی جانکاه می گوییم: ای پیامبر خدا! چشم شما روشن باد! که در برابر انبوه مردم در مورد دخت محبوب و گرانمایه ات و درباره ی برادرتان امیر مومنان چنین می گویند. و این واژه ها و جملات زشت و بی ادبانه را بر فراز منبر و در مسجد و کنار مرقد منورت به زبان می آورند!!

راستی که چشم شما ای پدر گرانقدر فاطمه علیهاالسلام روشن و نورانی و بر شما بشارت باد! این است کرامت و شکوه و احترام خاندانت نزد «ابوبکر» و همدستان و امثال او!

ام سلمه رئیس دولت غاصب را به شدت محکوم کرد

«شیخ جمال الدین» در کتاب خویش «الدرالنظیم» آورده است که:

پس از سخنرانی روشنگرانه ی فاطمه علیهاالسلام در مسجد پیامبر و جسارت و اهانت ابوبکر به خاندان وحی و رسالت و دخت پیامبر، هنگامی که «ام سلمه» از جریان آگاه شد، سخت بر آشفت و گفت:

المثل فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقال هذا القول؟!!

هی و الله الحوراء بین الانس...

آیا درباره ی شخصیت والایی چون فاطمه علیهاالسلام چنین سخنی می گویند؟!

به خدای سوگند که او حوریه ای در میان انسانهاست و نفسی است برای جان که در دامان پرواپیشگان پرورش یافته و بر روی دستهای فرشتگان دست به دست گشته و در دامان بانوان پاکیزه کردار رشد نموده و بهترین شخصیت و منش را بدست آورده و به برترین تربیتها و والاترین ارزشها نایل آمده است.

آیا شمایان براستی چنین می پندارید که پیامبر خدا میراث خویشتن را بر او تحریم کرده، اما به خود آن حضرت اعلان نکرده است؟

با اینکه قرآن شریف می فرماید:

«و انذر عشیرتک الاقربین»

یا اینکه بر این پندارید که پیامبر مطلب را به او اعلان کرده و پیام را رسانده و هشدارش را داده است، اما او با فرمان پدر گرانقدرش پیامبر مخالفت می ورزد؟

کدامیک؟

مگر نمی دانید که این بانوی فرزانه، بهترین بانوی عصرها و نسلها، و مام پرفضیلت دو سالار جوانان بهشت و نظیر و همتای «مریم» است، که با بعثت پدر گرانقدرش رسالت پروردگارش به کمال رسید و پایان یافت.

به خدای سوگند پیامبر او را از سرما و گرما مراقبت می کرد. دست راستش را زیر سر او و دست چپش را پوشش او می ساخت.

هان! آهسته تر که پیامبر در برابر دیدگان شماست و رفتار ظالمانه ی شما را می نگرد.

وای بر شما! آخر شما بسوی او بازمی گردید و بزودی خواهید دانست که کیفر کردارتان چگونه خواهد بود؟

«جمال الدین شامی» پس از آوردن این سخن از «ام سلمه آن بانوی آزاده و ستم ستیز می افزاید:

بخاطر این حقگویی و موضع شجاعانه در برابر انحراف و استبداد بود که «ام سلمه» از حقوق سالانه ی خویش محروم گشت و به دستور حکومت غاصب، آن سال چیزی از حقوقش را به او نپرداختند.

با همتای گرانمایه اش

اشاره

بازگشت به خانه

امیر مومنان در انتظار فاطمه علیهاالسلام

شکایت به امیر مومنان

هان ای آزادزن!

ص: ۶۰۰

بازگشت به خانه

اشاره

آنگاه دخت فرانه ی پیامبر به خانه ی خویش بازگشت.

در حالی که امیر مومنان در انتظار آمدنش بود و طلوع خورشید جهان افروز جمالش را در سرای خویش لحظه شماری می کرد.

هنگامی که به سرای خود وارد شد، رو به امیر مومنان نمود و فرمود:

«یابن ابی طالب! اشتملت شمله الجنین، و قعدت حجره الظنین، نقضت قادمه الاجدل، فخانک ریش الاعزل، هذا ابن قحافه یبتزنی نحله ابی، و بلغه ابنی، لقد اجهر فی خصامی، و الفیته الالد فی کلامی، حتی حبستنی قیله نصرها، و المهاجره وصلها، و غضت الجماعه دونی طرفها، فلا دافع و لا مانع، خرجت کاظمه، وعدت راغمه، اضرعت خدک یوم اضعت حدک، افترست الذئاب و افترشت التراب، ما کففت قائلا و لا اغنیت باطلا، و خیارلی، لیتنی مت قبل هینتی، و دون ذلتی عذیری الله منک عادیا و منک حامیا، ویلای فی کل شارق، مات العمد و وهن العضد، شکوای الی ابی، و عدوای الی ربی، اللهم انت اشد قوه و حولا، و احد باسا و تنکیلا.

فقال امیر مومنان علیه السلام:

لاویل علیک، الویل لشانئک، نهنهی عن وجدک یا بنه الصفوه، و بقیه النبوه، فما وینت عن دینی، و لا اخطات مقدوری، فان کنت تریدین البلغه فرزقک مضمون،

و کفیلک مامون، و ما اعدلک خیر مما قطع عنک، فاحتسبی الله.

فقالت: حسبی الله، و امسکت.»

هان ای فرزند گرانمایه ی ابوطالب!

این چه رازی است که بسان جنین، که در پرده های چندگانه قرار دارد، پرده نشینی را برگزیده! و در سرای اتهام زمین گیر شده ای؟

تو همواره شاه پرهای بازهای شکاری را در هم می شکستی، اما اینک چه حکمی است که پرهای مرغکهای ناتوان به تو خیانت ورزیده، و تو شکیبایی و نرمش قهرمانانه پیشه ساخته ای؟

هان ای بزرگمرد! این پسر ابی قحافه است که بخشش و هدیه ی پدرم پیامبر، و منبع مخارج زندگی دو پسرم را زورمندانه به یغما برده، و بی پرده و آشکارا با من به دشمنی و کینه توزی برخاسته است، و او را در سخنانی که در برابر من گفت بدترین و کینه توزترین دشمنان خود یافتم.

او کار را به جایی رسانده است که اینک دو گروه «اوس» و «خزرج»، دست از یاری من شسته و از موضع عادلانه ام حمایت نمی کنند. گروه مهاجر نیز زیر انواع فشارها از ما بریده، و مردم نیز از ما که یاری حق و عدالت است، چشم پوشیده اند.

اینک نه کسی از حقوق ما دفاع می کند، و نه کسی همگام با ما در برابر ستم و دجالگری ایستادگی می نماید.

من به هنگام حرکت از خانه، خشم خویشتن را که از ستم اینان برانگیخته بود، فروبرده، و دردها و رنجها را تحمل کردم، و اینک پس از رویارویی منطقی و عقیدتی با آنان بی آنکه به نتیجه برسم و حقوق خویش را بازستانم، ستمدیده به خانه بازگشته ام.

هان ای ابرمرد! همان روزی که از سر احساس مسوولیت و حکمت در برابر فتنه اینان شمشیر خویش را در نیام نهادی، همان روز خود را خانه نشین ساختی.

جوانمرد! تو شیرمردی بودی که در میدانهای پیکار، گرگهای خونخوار را می دریدی

و اینک چگونه بر خاک آرمیده ای؟

آیا تو در شرایطی هستی که نمی توانی گوینده بداندیش را از حقوق ما دفع کنی، و باطل و بیداد را براندازی؟

اینک من دیگر توان و امکان دفاع از حقوق خویش را نـدارم. کاش پیش از این سـتمدیدگی و محاصـره و اسارت خانـدانم و طغیانگری اینان، جهان را بدرود گفته بودم. علی جان! از اینکه اینک با شما اینگونه سخن گفتم از بارگاه خدا عذر خواهم.

از این پس وای بر من هر بامدادی که خورشید در آن طلوع کند.

خدایا! تکیه گاه ما جهان را بدرود گفت و با رحلت او بازویم سست و ناتوان گردید.

من شکایت خویش را از این بیدادگران ظاهرساز را، به پدرم خواهم برد.

و از پروردگارم داد خویش را از اینان خواهم خواست.

بار خدایا! تویی تو، که از همگان تواناتر و پراقتدارتری!

تویی تو، که عذاب و کیفرت از همه سخت تر و سهمگین تر است! من از تو دادخواهی خواهم کرد.

آنگاه امیر مومنان فرمود:

«هان ای آزادزن! وای بر تو نیست.

بلکه وای و هزاران وای بر دشمن بیدادگر توست.

هان ای دختر پیامبر برگزیده! و ای بازمانده ی رسالت و نبوت!

خویشـتن را از موج اندوه و خشم بازدار و شـکیبایی پیشه ساز. من در انجام مسوولیت دینی و انسانی خویش سست نشده و در حد توان و امکانم از دیدگاه دین کوتاه نیامده ام.

اگر انگیزه ات از حق طلبی و مطـالبه حقوق خویش، تـامین زنـدگی فرزنـدانت می باشـد، خود نیک می دانی که روزی رسان خـداست و این تضـمین شده است. و کفیل و ضامن این کار خدایی است که وعده اش تخلف ناپذیر است. و او در برابر آنچه از تو

بریده اند و برده اند، بهتر از آن را برایت فراهم ساخته است.

از این رو برای خشنودی خدا اینک که وظیفه ی بزرگ و رسالت سترگ خویش را به انجام رساندی شکیبایی پیشه ساز و به خدا واگذار.

دخت فرزانه ی پیامبر نیز فرمود:«به دیده منت، خدای مرا بسنده است، به او وامی گذارم.» و دیگر مهر سکوت بر لب نهاد و چیزی نفرمود.

امیر مومنان در انتظار فاطمه

امیر مومنان در انتظار سالار بانوان بود. در انتظار بازگشت همو که همرزم و همسنگر قهرمانش در جهاد و شریک و همتایش در دردها و رنجها و آرزوها بود.

در انتظار آن بانوی سرفراز لحظه شماری می کرد تا از میدان جهاد فکری و عقیدتی و اجتماعی، از مسجد پدر گرانمایه اش پیامبر، و از آن کنفرانس سرنوشت سازی که در بزرگترین و پرشکوه ترین مرکز اسلامی در آن روز و در آن شرایط بحرانی شکل گرفته بود، به خانه بازگردد.

و سرانجام او به خانه بازگشت اما بار گران دردها و رنجهای جهاد سترگ و بی امانش در کران تا کران وجود او اثر نهاده بود. با این وصف او را چه باک؟ مگر نه اینکه همه ی اینها به حساب خداست؟ و مگر نه اینکه سراسر زندگی پرافتخار آن حضرت از آغازین روزها تا شهادت جانسوزش، همه و همه جهاد در راه خدا بود؟

آری دخت فرزانه ی پیامبر، پیروز و سربلند به خانه بازگشت و دشمن تجاوزکار را به رسوایی و شکست کشید. گرچه به ظاهر به حق پایمال شده ی خویش نرسیده و از سوی حکومت غاصب به او ستم رفته و اعصابش خسته شده و با قلبی شکسته و اندوهگین به خانه بازگشته است.

آری او پیروز و سربلند بازگشت. چرا که ندای حق طلبانه ی خویش را با شهامت درایتی وصف ناپذیر، به عصرها و نسلها اعلان کرد، و سند مظلومیت و ستمدیدگی

ص: ۶۰۴

خویش را در تاریخ به ثبت رساند و با باران دلیل و برهان روشن ساخت که حق انکارناپذیرش را به ستم مصادره کرده اند. و دولت غاصب را بخاطر گناه آشکار و سیاست تجاوزکارانه ای که بر ضد خاندان وحی و رسالت در پیش گرفته بود، برای همیشه محکوم ساخت.

او پیروز و سربلند بازگشت، چرا که اسلام و مفاهیم بلند و انسانساز آن را آنگونه که زیبنده بود معرفی کرد.

آن حضرت از ابعاد و مسائل سیاسی و زیربنایی اسلام سخن گفت.

او از توحید و توحیدگرایی، از نبوت و رسالت، از امامت اهل بیت، از علل و فلسفه ی مقررات و قوانین دین، سخن گفت. و هر آنچه می باید در این قلمرو دامنه دار و میدانهای گسترده مطرح می گشت، همه را اندیشمندانه و با ژرف نگری وصف ناپذیری مطرح کرد.

آری دخت فرزانه ی پیامبر به خانه ی خویش رسید در حالی که آخرین مرحله از جهاد سترگ و خالصانه اش باقی مانده بود.

به خانه اش بازگشت تا پرده ی دیگری از حقیقت را برای جهان و جهانیان به نمایش نهد و این بار برای نشان دادن پرده ی دیگری از حقیقت، اسلوب جالب گفتگو و مناظره با شوی گرانقدرش امیر مومنان را برگزید.

او این بار اسلوبی را انتخاب کرد که به ظاهر به گله گزاری شباهت داشت اما در حقیقت، هم چکیده ی رویدادهای ارتجاعی پس از رحلت پیامبر و موقعیت حکومت غاصب را نشان داد، و هم موقعیت مردم مسلمان را که بر اثر جوسازی و ایجاد اختناق و ترویج خشونت، آفت سرگردانی و ترس و بی هدفی و غفلت، بر آنان سایه گسترده بود.

موقعیت مردمی که از یک سو وجدانشان آنان را زیر ضربات شلاق ندامت و نکوهش گرفته و احساس درد جانکاه، سیلاب اشک از دیدگانش جاری ساخته بود،

ص: ۶۰۵

اما از سوی دیگر ترس از استبداد حاکم آنان را به خاموشی و سکوت مرگبار نموده و در لاک خود فروبرده بود.

مردمی که رویدادهای عجیبی را می دیدند و چیزهای غریبی را می شنیدند.

از یک سو رئیس دولت پوشالی را می دیدند که مدعی نمایندگی صاحب شریعت است و جانشینی او را یدک می کشد، و از دگرسو دخت محبوب و فرزانه ی پیامبر، فاطمه علیهاالسلام را می دیدند که ناله ی جانسوزش از ستم حکومت به آسمان برخاسته و سخنان روشنگرش حکایت از ستمدیدگی و پایمال شدن حقوق خاندان وحی و رسالت دارد و بر سردمداران حکومت خشم گرفته است.

شکایت به امیر مومنان

آری فاطمه علیهاالسلام در این شرایط به خانه بازگشت تا موقعیت و جایگاه همتای شکوهمندش را در برابر روند اوضاع به همگان نشان دهد و شرایط خاص اجتماعی و دینی آن حضرت را روشن سازد. به همین جهت رو به امیر مومنان فرمود:

«یا بن ابی طالب!»

ای فرزند رشید ابی طالب!

گاه برخی سخنوران یا دیگر پژوهشگرانی که با این سخن بانوی بانوان روبرو می گردند چنین می پندارند که آن حضرت با این شیوه رویارویی با امیر مومنان، بر آن بوده است که همتای گرانقدرش را مورد بی احترامی قرار دهد. چرا که به نظر آنان می بایست او را با عناوینی چون: «یا بن العم» یا «اباالحسن!» یا «علی!» و نظیر این عناوین مناسب مخاطب می ساخت و این شیوه ی برخورد را، نیز برخاسته ی از تاثر آن بزرگوار در برابر رخدادهای غمبار و حق کشیهای آشکار پس از رحلت پیامبر، پنداشته اند. اما نگارنده بر این اندیشه است که هرگز این پندارها واقعیت ندارد.

راستی مگر در این شیوه ی آغاز سخن چه کمبود و کاستی است که آن را بی حرمتی پنداریم؟ و مگر این نسبت پرافتخار چه عیب و عاری دارد که برای آن توجیه و تاویل بتراشیم؟

مگر علی علیه السلام فرزند قهرمان ابوطالب نبود؟ و مگر ابوطالب بزرگمرد حجاز، رئیس مکه، یار و پشتیبان خستگی ناپذیر و پراخلاص پیامبر، افتخار تاریخ، سالار قریش و سرور بنی هاشم در روزگار خویش نبود؟

چرا، «ابوطالب» همان بزرگمرد شجاعی بود که شرک گرایان از او حساب می بردند. همان قهرمان بلندآوازه ای بود که پیامبر در سایه ی حمایت او مردم را به توحید و تقوا فرامی خواند.

ابوطالب مرد غیرت، نمونه جوانمردی و شهامت، قهرمان عواطف و احساسات پاک انسانی بود.

با این بیان چه مشکل و مانعی در کار خواهد بود که به فرزند بزرگوار و پرشکوه او خطاب شود که: هان ای فرزند رشید ابوطالب!

آیا معنای حقیقی این سخن چنین نیست که:

هان ای فرزند شکوه و سیادت!

ای فرزند شرف و بزرگواری!

ای فرزند قهرمانی و دلاوری!

ای فرزند غیرت و خویشتن داری!

ای فرزند فضیلت و همه ی ارزشهای انسانی!

آیا چنین نیست؟

واقعیت این است که چرا... و فاطمه علیهاالسلام، آن نمونه ی دانش و درایت با جمله ی «یابن ابی طالب!» گویی بر این اندیشه بود که اراده ی شکست ناپذیر او را برانگیزد و آن کانون جوانمردی و غیرت را به قیام فراخواند.

بر آن بود تا نسب پرشرافت و پررفعت او را یادآور شود و به همگان خاطرنشان سازد که او فرزند چنین پدر گرانمایه ای است.

گویی بر آن بود که به امیر مومنان بگوید؛ هان ای فرزند شهامت!

پدر شجاع و غیرتمندت، پدرم پیامبر را در سخت ترین شرایط رسالتش یاری کرد و هماره بسان مدافعی جان بر کف برای دفاع از او در برابر هر شرارت و خطری پایداری می ورزید، اینک چه شده است که تو ای فرزند شرافت، از حقوق پایمال شده ی من دفاع نمی کنی و روی چه مصالحی یاری خویش را از من دریغ می داری؟

آنگاه سوابق درخشان قهرمانیها و موقعیتهای شکوهبار او را خاطرنشان می سازد و دلاوری های وصف ناپذیر او در صحنه های جهاد و مبارزه و در کنار پیامبر و در هم شکستن شیران جبهه ی شرک و خرد ساختن قهرمانان کفر بوسیله ی او را، یادآور می گردد و از پی آن مقایسه ای اندیشمندانه میان گذشته و حال او به عمل می آورد و می فرماید:

«اشتملت شمله الجنین»

هان ای قهرمان قهرمانان! چه شده است که بسان جنین که در پرده ی جفت محاصره شده و توان کار از او گرفته شده است، پرده نشین گشته ای؟

«و قعدت حجره الظنین»

و بسان بی گناهی که بر او اتهام بسته اند، (به منظور فرار از مردم و از ترس رویارویی با آنان) خانه نشین گردیده ای.

«نقضت قادمه الاجدل»

تو ای بزرگمرد! در گذشته ی درخشانت شاهپرهای بازهای شکاری و شاهین ها را (که در پرندگان به منزله ی ستون فقرات آنهاست) در هم می شکستی.

«فخانک ریش الاعزل» و اینک چگونه پرهای مرغان ناتوان نیز به تو خیانت روا داشته است؟

اکنون تو را از نظر سلاح و توان به گونه ای تضعیف ساخته اند که عناصر فرومایه

و بی نام و نشانی که نه در کاروان به حساب می آمدند و نه در میان مردم، به حقوق تو دست تجاوز دراز کرده اند.

گویی فاطمه علیهاالسلام خود نیز از سکوت حکیمانه و شکیبایی هدفدار امیر مومنان در رابطه ی با تاخت و تاز دنیاداران و دنیاطلبان و بپانخاستن آن حضرت برای بدست آوردن حقوق خویش تعجب می کند.

و در نسخه ی دیگری «خاتک» آمده است که به مفهوم فرود آمدن و یورش بردن است.

آنگاه بانوی بانوان انگشت روی مسائل اساسی و حقایق اصلی می نهد و به روشنگری بیشتری می پردازد و می فرماید:

«هذا ابن ابی قحافه»

از نظر مفهوم و محتوا درست در نقطه ی مقابل، «ابن ابی طالب» است. چرا که همه می دانستند که «عبدالله بن جذعان» در شهر «طائف» مهمانخانه ای داشت و «ابوقحافه» در آنجا میهماندار بود. کارش این بود که ظرفهای غذا را آماده می ساخت و از آشپزخانه به سالن غذاخوری می آورد و پس از کشیده شدن غذا، به دستور صاحب رستوران مردم را برای غذا دعوت می کرد.

«یبتزنی نحله و بلغه ابنی»

که هدیه و بخشش پدرم پیامبر و مخارج زندگی دو فرزند ارجمندم «حسن و حسین» را با ستم و بیداد به یغما برد.

«لقد اجهر فی خصامی»

او با من بطور آشکار به دشمنی و کینه توزی برخاسته و در بحث و گفتگو از مرز دلیل و برهان و تفهیم و تفاهم تجاوز نموده و به مرحله ی کینه توزی و دشمنی رسیده است. از این رو، نه دلیل و برهان را می پذیرد و نه تفاهم کنار آمدن او ممکن است، چرا که او قانون جهانشمول ارثبری میان پدر و فرزندان را انکار کرده است.

«و الفیته الالد فی کلامی»

و مـن او را در گفتگـویی که در مسـجد بـا من داشت، بـدترین دشـمن خانـدان وحی و رسـالت یـافتم. چرا که او بـا سـاختن و پرداختن روایتی که با قرآن در تضاد است، بر پـدرم پیامبر دروغ بسـته است. و افزون بر این گناه بزرگ، در بیدادگری اش در حق من خودش هم مدعی است و هم گواه و هم در همان حال خویشتن را داور و قاضی جا می زند و روایت ساخته و پرداخته ی خویش را دلیل و برهان مصادره ی بوستان و تجاوز به حقوق و امنیت و آزادی من قرار می دهد.

«حتی حبستنی قیله نصرها»

کـار جوسـازی و زورمـداری را به جـایی رسانـده انـد که فرزنـدان «قیله»، یعنی دو گروه بزرگ «اوس» و «خزرج» نیز دست از یاری من کشیده اند.

بانوی بانوان در این جمله نشان می دهد که «انصار» و یاران «مدنی» پیامبر پس از آن همه یاری رسانی و فداکاری در راه وحی و رسالت، اینک در جو مسـموم و اسـتبدادزده ای که پدید آمده است، دست از یاری من شسـته اند. چرا که؛ «الناس علی دین ملوکهم» مردم بر دین و آیین و راه و رسم سردمداران خویش عمل می کنند. «و المهاجره وصلها»

و گروه بزرگ «مهاجر» نیز پیوند خویش را از ما گسسته و از یاری ما دست کشیده اند.

لازم به یادآوری است که به کار گرفتن واژه ی «وصل» در برابر واژه ی «هجر» زیبایی و ظرافت ویژه ای به سخن می بخشد.

«و غضت الجماعه دونی طرفها»

و مردم نیز در برابر این ستم و بیداد که در حق ما می رود چشم روی هم نهاده و ما را در راه حق و عدالت یاری نکردند.

و راستی که این رویدادی مصیبت بار و ستمی بزرگ است!!

منظور فاطمه علیهاالسـلام این است که مردم حاضـر در مسجد نیز بجای یاری حق و کمک به ستمدیده و هشدار به ظالم، از ما روی برتافته و راه سردمداران و سرکرده های

خویش را در پیش گرفتند چنانکه گویی مرا نمی شناسند.

«فلا دافع و لا مانع»

اینکه شرایط ناهنجاری ساخته اند که نه کسی از حقوق ما دفاع می کند و نه با ما در مبارزه با بیداد و تجاوز همصدا و هم آوا می گردد تا تجاوزکاران را از تجاوزشان بازدارد. و در نسخه ی دیگری «و لا شافع» آمده است.

«خرجت کاظمه، وعدت راغمه» از خانه به سوی مسجد حرکت کردم در حالی که خشم و اندوه خویش را بصورت جرعه ها فروبرده بودم و اینک به خانه آمده ام در حالی که پس از آن همه جهاد و تلاش همچنان بیدادگران را میداندار می نگرم و توان و امکانات لازم برای بازگرداندن آنان به حق و عدالت را در دسترس نمی بینم.

«اضرعت خدک یوم اضعت حدک»

تو ای بزرگمرد! از همان روزی که سکوت حکیمانه و شکیبایی پرمعنا را در پیش گرفتی، آنان بر تو جرات یافتند و پندار به ذلت کشاندنت را در سر پروراندند.

دخت فرزانه ی پیامبر گویی سکوت شکوهبار امیر مومنان در برابر آن رویدادهای ارتجاعی را نوعی ذلت ارزیابی می کند و چنین وانمود می نماید که سکوت حکیمانه و خویشتن داری شهسوار اسلام و بکارنگرفتن اقتدار و شجاعت از سوی اوست که دشمن زبون را جسارت داده است.

«افترست الذئاب و افترشت التراب»

این فراز تفسیر و تبیین فراز پیش است و بیانگر این سخن که:

هان ای شیرمرد! تو در گذشته ی پرافتخارت گرگهای خونخوار را از دم شمشیر ستم سوزت می گذراندی و می دریدی، اینک چگونه بر زمین آرمیده ای.

فاطمه علیهاالسلام شگفتی خویش را از شهامت دیروز شهسوار اسلام و نرمش و سکوت قهرمانانه ی امروز او اظهار می دارد، چرا که شیرمرد یکه تازی که تا دیروز قهرمانان

درنـده خوی شـرک و بیداد را در هم می نوردید و اشـرار آنان را به خاک ذلت و حقارت می نشانید، اینک چگونه کارش به جایی رسیده است که برای نشستن و خوابیدن خویش فرش و بساطی ندارد و بر خاک پاک می نشیند.

لازم به یادآوری است که این جمله نشانگر شدت تنگنا و سختی، بخاطر به یغما رفتن حقوق و امکانات زندگی است.

و در برخی نسخه ها؛ «افترست الذئاب» و «افترستک الذباب» آمده است.

تو گرگهای درنده و خونخوار را در هم می نوردی اما چگونه اینک جوی ساخته اند که تو هدف مگسان شده ای و آنها بر تو جرات یافته اند؟

«ما کففت قائلا و لا اغنیت باطلا»

دو فعل در جمله ی بالا ممکن است مخاطب یا متکلم معنی شود. در صورت نخست مفهوم سخن چنین می شود:

هان ای بزرگمرد! تو سـمبل شهامت و خداوندگار اقتدار و شجاعت در شرایطی هستی که؛ «نه گوینده ای را از من بازداشتی و نه باطل و بیدادی را.»

و در صورت دوم چنین معنا می دهد:

(من در جو سیاهی که پدید آورده اند با آن همه دلیل و برهان و موضع حق و عادلانه ی خویش) نه توانسـتم گوینده ای را از ناحق گویی اش بازدارم و نه باطل گرایی را از راه باطل و بیدادش.

«و لا خیارلی»

و اینـک در شـرایطی گرفتار آمـده ام که توان و امکان بازگردانیـدن حقوق به یغمارفته ی خویش را در دسترس نمی بینم و یا اینکه من در پیکـار با بیـدادگران و مقاومت در برابر آنان بیش از این مسوولیت و اختیار نـدارم. چرا که یک بانوی مسـلمانم و یک زن مسلمان توان و امکانات و حدود اختیارش محدود است و بیش از این به انتخاب تو بستگی دارد.

«لیتنی مت قبل هینتی و دون ذلتی»

ای کاش پیش از این رویدادهای غمبار... و میدانداری غاصبانه و ظالمانه جهان را بدرود گفته بودم.

حقیقت این است که دخت سرفراز پیامبر حق داشت آرزوی مرگ کند تا آن همه بیداد و اهانت را از سوی پدرش پیامبر نبیند. از سوی کسانی که پدرش جامعه آنان را به برکت وحی و رسالت و تلاش سترگ خویش پی ریخت و ساخت، به آنان عزت و استقلال ارزانی داشت و از لبه ی پرتگاه های سقوط و نابودی نجاتشان بخشید.

آری برترین بانوی گیتی حق داشت پیش از آنکه هدف بیداد و اهانت چنین گروه بیدادگرو حق ناشناسی که به کرامت ایمان نداشتند قرار گیرد، و شاهد شکسته شدن حرمت ها و جسارت ها به قداست ها و پایمال شدن حقوق و ارزشها گردد، آرزوی مرگ کند و یا مرگ خویش را از پروردگارش بخواهد.

«عذیری الله منک عادیا و منک محامیا»

در مورد این فراز دیدگاه ها متفاوت است که دو دیدگاه بهتر به نظر می رسد:

۱- خدای پرمهر بدان جهت که من در گرفتارم با تو تندی نمودم عذرم را بپذیرد و از تو بخواهد که عذرم را بپذیری.

۲- شما عذرم را بپذیر چرا که عذر من در این گفتار این است که تو در یاری من و حمایت از حقوق من، روی مصالح و حکمتهایی کوتاه آمدی...

و نیز احتمالات دیگری آمده ست که نیازی به ترسیم آنها نیست. چرا که دور از حقیقت به نظر می رسند.

«ویلای فی کل شارق»

واژه ی «ویلای» به مفهوم، وای بر من می باشد. واژه ای است که در فرهنگ «عرب» به هنگامه ی مصیبت و سختی بسیار بر زبان جاری می شود و نشانگر شدت درد و رنج و وخامت حال و روز گوینده است.

ص: ۶۱۳

دخت یگانه ی پیامبر از فشار حکومت کودتا و دجالگری فریبکاران چنان زندگی برایش سخت می شود که می گوید:

وای بر من در هر بامدادی که خورشید از افق سر برمی آورد.

و در برخی نسخه ها؛«ویلای فی کل شارق ویلای فی کل غارب» آمده است، که مفهوم آن چنین است:

وای بر من در هر بامداد و شامگاه و در هر طلوع و غروب خورشید بخاطر این مصیبتی که بر خاندان وحی و رسالت فرود آمد.

«مات العمد و وهن العضد»

تکیه گاه استوار و تزلزل ناپذیر ما جهان را بدرود گفت و با رحلت او بازوی اقتدار ما سست شد.

آری آن بزرگ پیشوایی که در کارها به وجود استوار او تکیه می کردیم، از دست رفت و با رحلت جانسوز او بازوی پراقتدار ما و امیر مومنان تضعیف شد.

و در نسخه ی دیگری؛ «ذل العضد» آمده است.

«شکوای الی ابی»

من شکایت خویش را بسوی پدرم پیامبر خواهم برد. چرا که جز پدرم کسی نیست تا از بیدادی که در حق من رفت، بر او شکایت برم.

«و عدوای الی ربی»

و از خدای عادل داد خویش را می خواهم تا او داد مرا از این بیدادگران بستاند.

«اللهم انت اشد قوه و حولا»

بار خدایا! تو در قدرت و توان بی نظیری و از همه ی قدرتها تواناتری و تمامی قدرتها و تواناییها از تو سرچشمه می گیرد. از این رو در مقام دفاع و حمایت از من و دفع شرارت از همگان نیرومندتری.

«و احد باسا و تنکیلا»

و کیفر و عذاب تو از همه سخت تر است، پس داد ما را از آن بیدادگران بستان و آنان را به کیفر دردناکت گرفتار ساز.

با این دو فراز جانبخش از نیایش خالصانه به بارگاه خدا، سخن بانوی سرفراز گیتی در مورد رویدادهای تاسف بار پس از رحلت پیامبر و موضعگیری دولت غاصب و واکنش مردم در برابر آن، به پایان رسید.

هان ای آزادزن!

امیر مومنان نیز با همه ی وجود به شکایتها و گلا یه ها، دردها و رنجها و سخنان اندیشمندانه ی او، که از دلی شعله ور و سوزان و قلبی دردمند و اندوه زده زبانه می کشید، گوش جان سپرد. و اینک هنگامه ی آن فرامی رسد که به سخنان حکیمانه ی بانوی بانوان پاسخ گوید و موضع خویش را در برابر رویدادهای وخامت باری که دل دخت فرزانه ی پیامبر را به درد آورده و او را نگران دین و دفتر و قرآن و عترت و آینده ی جامعه ساخته است ترسیم کند.

آن حضرت از اینجا آغاز کرد:

«لاویل علیک...»

هان ای دخت فرزانه ی پیامبر!

ای آزاد زن!

وای بر تو نیست!

و این پاسخ جمله ای است که فاطمه علیهاالسلام فرمود: وای بر من!

امیر مومنان می فرماید:

نه، هرگز وای بر تو نیست و هرگز زیبنده ی تو هم نخواهد شد.

«الویل لشانئک»

بلکه «وای»، شایسته و برازنده ی دشمن کینه توز تو است.

ص: ۶۱۵

زیبنـده ی آنانی است که تو را به خشم آورده و دل پرمهرت را که کانون عشق به خداست شکسـته و تو را آزردند و در نتیجه در این جهان و جهان دیگر به زیانی جبران ناپذیر گرفتار شدند.

«نهنهی عن وجدک یابنه الصفوه»

خشم و اندوه را از خود دور ساز، ای دخت سرفراز پیامبر برگزیده!

«و بقیه النبوه»

و ای بازمانده ی گرانمایه ی پیامبر!

تو پـاره ی وجود پیـامبر خـدایی، او از امت اذیتهـا و آزارهـا تحمل کرد. همانسان که فرمود:«ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت» هیچ پیامبری همانند من مورد اذیت و آزار قرار نگرفت.

تو ای آزاد زن! بخشی از این وجود گرانمایه ی هستی، پس مصیبتها و سختی ها شکیبا باش!

آنگاه امیر مومنان موضع و مسوولیت دینی و انسانی خویش را در برابر آن رویدادهای تاسف بار بدینصورت ترسیم فرمود:

«فما و نیت عن دینی»

«من در پیمایش راه و رسم آسمانی خویش سست نشده ام و از بدوش کشیدن بار سنگین مسوولیت خویش ناتوان نیستم.

من کاری نکرده ام که درخور چون و چرا باشد. چرا که به شکیبایی و سکوت فرمان یافته ام.

پیامبر خدا به من فرمود: اگر یارانی همدل و همراه برای رویارویی با رویدادهای پس از رحلت نیافتی سـیاست سکوت پرمعنا و شکیبایی را پیشه ساز. و می دانم که غصب «فـدک» و «عوالی»، از غصب جانشـینی پیامبر و به کف گرفتن ظالمانه ی قـدرت و امکانات جامعه از سوی این گروه، سهمگین تر نیست.

«و لا اخطات مقدوری»

«و در آنچه در توان و امکانات من بود کوتاهی نکرده ام.»

گویی امیر مومنان در این جمله و جملات پیشین، با بهانه ی مخاطب ساختن دخت فرزانه ی پیامبر، به عصرها و نسلها روشن می سازد که چرا دست به شمشیر شهامت نبرده و عذر او چه بود که دست از یاری «فاطمه» کشیده است.

لازم به یادآوری است که منظور از واژه ی «مقدور» توانایی شرعی و دینی است و نه عقلی. چرا که این دو با هم متفاوتند.

به عنوان مثال: بیماری که استفاده از آب برای وضو یا غسل برایش ضرر دارد از دیدگاه شرعی برای غسل و وضو ناتوان است، اما از دیدگاه عقلی برایش ممکن است.

آری امیر مومنان بزرگ قهرمان بی نظیری بود که قدرت قیام در برابر استبداد را از نظر عقلی داشت و می توانست شمشیر ستم سوز خویش را از نیام برکشد و بر بیدادگران و غاصبان یورش برد و سردمداران فتنه را که شمارشان به ده نفر نمی رسید، نابود ساخته و بر «فدک» و دیگر حقوق خاندان وحی و رسالت دست یابد و زمام امور و شئون دین و دنیای مردم را به کف با کفایت خویش بگیرد آری این برای او میسر بود. مگر همو نبود که در جنگ «بدر» بیش از سی و پنج تن از شجاعان و بی باکان جهان عرب را به خاک هلاکت افکند؟ با اینکه می دانیم هیئت حاکمه ی وقت از کسانی که در «بدر» برای پیکار با پیامبر آمده بودند شجاع تر و کاراتر نبودند.

آری امیر مومنان از دیدگاه عقل و خرد قدرت و توان قیام داشت اما از نظر قدرت شرعی، جریان به گونه ای دیگر است.

در این مورد باید گفت: اگر امیر مومنان بر ضد این گروه دنیادار و جاه طلب بپامی خاست و برای نابودی آنان دست به شمشیر عدالت می برد، آنگاه بود که فتنه ها و مصیبتها رخ می گشود و آشفتگی های داخلی پدید می آمد. بویژه که آن روز عناصر و جریاناتی نیز بودند که نسبت به خود اسلام و قرآن کینه در دل داشته

و در پی فرصتی مناسب لحظه شماری می کردند تا این نظام آسمانی و دین جدید را که پایه های آن بر شالوده هایش استقرار و استحکام نیافته بود، مورد یورش قرار دهند و این نهال جوان را که هنوز فرصت می طلبید تا تناور و ریشه دار گردد، از بن بر کنند.

باید به این واقعیت اجتماعی و سیاسی سفارش پیامبر گرامی نیز افزوده شود که با درایت دوراندیشی ویژه اش، امیر مومنان را به سیاست سکوت پرمعنا و شکیبایی شکوهبار فراخوانده بود و این نیز واقعیت دیگری بود که از نظر شرعی راه قیام تند و اتخاذ سیاست جهاد مسلحانه را بر آن حضرت می بست.

با این بیان و با توجه به آنچه ترسیم شد، راه صحیح و انتخاب واقع گرایانه همان بود که امیر مومنان برگزید. بهتر همان بود که آن حضرت «فدک» و درآمد آن را فدا سازد و در برابر گروه جاه طلب و غاصب، سیاست سکوت پرمعنا را پیشه ساخته و اسلام را از خطر نابودی و فتنه های داخلی پاس دارد.

«فان کنت تریدین البلغه»

اگر هدف از مطالبه ی فدک و زمینهای به غارت رفته، تامین حقوق معیشت و امور اقتصادی خود و فرزندان ارجمندت می باشد.

«فرزقک مضمون»

خود نیک می دانی که روزی شما تضمین و امور شما تامین شده است.

چرا ضمانت کننده ی روزی تو و هر موجود جانداری همان آفریدگار توانای هستی است، و او روزی همه را تامین می کند.

«و کفیلک مامون»

«و تضمین کننده و بسنده ی امور معیشتی و اقتصادی تو سخت درخور اطمینان است.»

و او آفریدگار توانایی است که در وعده های خویش هرگز تخلف نمی ورزد.

«و ما اعد لک افضل مما قطع عنک»

ص: ۶۱۸

و پاداش شکوهباری که در سرای آخرت برایت فراهم ساخته بهتر و برتر از ارزشهای مادی و حقوقی است که از تو به غارت رفته است.

آری پاداش شکوهبار آخرت، عظمت روز رستاخیز، درجات والایی که تو در برابر این مصیبتها و مظلومیتها و رنجها بدست خواهی آورد، با هر پاداش و بهره ی دنیوی قابل مقایسه نخواهد بود. بر این باور برای خشنودی خدا شکیبایی پیشه ساز و همه را به حساب او بگذار.

و بانوی بانوان نیز فرمان امام راستین و اطاعت همتای گرانمایه ی خویش را جان خرید و فرمود:

«حسبی الله و امسکت»

خدا بر دادخواهی من بسنده است و من در همه ی کارها به او اعتماد می کنم و آنگاه مهر سکوت پرمعنا به لب نهاد و چیزی نگفت.

ص: ۶۱۹

با زنان مهاجر و انصار

اشاره

۱- سخنی ژرف و روشنگرانه

۲- عیادت زنان از دخت فرزانه ی پیامبر

۳- طرح مسایل اساسی و بیان حقایق

راز این حق کشی

آیا اینگونه نیست؟

کشتار خالد بن ولید

رهبری از هم گسیخته

ادامه تفسیر سخنان فاطمه علیهاالسلام

از میان صدها فاجعه

نکته ای روشنگر

تجاوز به فرودگاه وحی و رسالت

شگفت از این آینده نگری!!

با بهانه جویان و عذرتراشان

۴- منابع این خطبه ی تاریخی و انسانساز

۵- اتمام حجت بر دو گروه مهاجر و انصار

حرکت هدفدار و خداپسندانه

دیگر با تو سخن نخواهم گفت

ص: ۶۲۰

سخنی ژرف و روشنگرانه

«سوید بن غفله» آورده است که:

هنگـامی که دخت فرزانه ی پیـامبر بر اثر صـدمات وارده بر بسـتر بیمـاری افتـاد و هر روز به شـهادت خویش نزدیکتر می شـد، درست در آخرین روزهای زندگی اش بود که انبوهی از زنان مهاجر و انصار به منظور عیادت آن حضرت به خانه اش شتاقتند و پس از اینکه بر گرد بسترش حلقه زدند گفتند،

«کیف اصبحت من علتک یا بنه رسول الله؟»

هان ای دخت گرانمایه ی پیامبر با رنج و بیماری ات چه می کنی؟

آن حضرت آنگونه که شایسته بود ستایش خدای را بجا آورد و بر پدر گرانقدرش درود نثار کرد و فرمود:

اصبحت- والله- عائفه لـدنیا کن، قالیه لرجالکن، لفظتهم بعد ان عجمتهم و شـناتهم بعد ان سبرتهم، فقبحا لفلول الحد، و اللعب بعد الجد، و قرع الصفاه، و صدع القناه، و خطل الاراء، و زلل الاهواء، و بئس ما قدمت لهم انفسهم.

ان سـخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون، لا جرم لقد قلدتهم ربقتها، و حملتهم اوقتها، و شننت علیهم عارها، فجدعا و عقرا للقوم الظالمین. ویحهم!

انی زعزعوها عن رواسی الرساله، و قواعد النبوه و الدلاله، و مهبط

الروح الامین، و الطبین بامور الدنیا و الدین.

الا: ذلک هو الخسران المبین، و ما الـذی نقموا من ابی الحسن؟ نقموا منه والله نکیر سـیفه، و قله مبالاته بحتفه، و شـده و طاته و نکال وقعته، و تنمره فی ذات الله عزوجل، والله لو تکافوا عن زمام نبذه رسول الله الیه لا عتلقه. و لسار بهم سـیرا سـجحا، لا یکلم خشاشه، و لا یتعتع راکبه، و اوردهم منهلا، صافیا رویا فضـفاضا تطفـح ضـفتاه، و لا یترنق جانباه، و لاصدرهم بطانا، و نصح لهم سرا و اعلانا، و لم یکن یحلی من الغنی بطائل، و لا یحظی من الدنیا بنائل، غیر ری الناهل و شـبعه الکافل، و لبان لهم الزاهد من الراغب، و الصادق من الکاذب.

«و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون». (۱) .

«و الذین ظلموا من هولاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین». (۲) .

الا هلم و استمع، و ما عشت اراک الدهر عجبا، و ان تعجب فعجب قولهم:

لیت شعری؟ الی ای سناد استندوا؟ و علی ای عماد اعتمدوا؟ و بایه عروه تمسکوا؟ و علی ایه ذریه اقدموا و احتنکوا؟!

«لبئس المولی و لبئس العشیر.» (۳) «و بئس للظالمین بدلا.» (۴) .

اسـتبدلوا- والله- الذنابا بالقوادم، و العجز بالکاهل، فرغما لمعاطس قوم یحسـبون انهم یحسـنون صـنعا، «الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون». (۵) .

ویحهم!!

«افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون». (۶) .

۱- ۳۳۹. سوره ۷، آیه ۹۴.

۲- ۳۴۰. سوره ۳۹، آیه ۵۲.

۳- ۳۴۱. سوره ۲۲، آیه ۱۳

۴- ۳۴۲. سوره ۱۸، آیه ۵۰.

۵- ۳۴۳. سوره ۲، آیه ۱۲.

۶- ۳۴۴. سوره ۱۰، آیه ۳۵.

اما لعمری! لقد لقحت، فنظره ریثما تنتج، ثم احتلبوا ملا القعب دما عبیطا و ذعافا مبیدا، «هنالک یخسر المبطلون، و یعرف التالون غب ما اسس الاولون.

ثم طیبوا عن دنیاکم انفسا، و اطمانوا للفتنه جاشا، و ابشروا بسیف صارم، و سطوه معتد غاشم، و هرج شامل، و استبداد من الظالمین، یدع فیئکم زهیدا، و جمعکم حصیدا، فیا حسره لکم، و انی بکم؟ و قد عمیت علیکم؟ «انلزمکموها و انتم لها کارهون» (۱) .

قال سوید بن غفله: فاعادت النساء قولها علی رجالهن فجاء الیها قوم من وجوه المهاجرین و الانصار معتذرین، و قالوا:

یا سیده النساء! لو کان ابوالحسن ذکر لنا هذا الامر من قبل ان نبرم العهد، و نحکم العقد لما عدلنا عنه الی غیره.

فقالت: الیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم، و لا امر بعد تقصیرکم.

به خدای سوگند! در حالی شامگاه را به بامداد آورم که از دنیای ظالمانه ی شما بیزارم، به مردنمایان شما بخاطر عملکردشان خشمگین، و از آنها متنفرم.

آنان را در فراز و نشیبها آزمودم و به دور افکندم و امتحان نمودم و از آنها خشمگین شدم.

راستی چه زشت است کندی شمشیرها در برابر ستم و بیداد، و چه بد است به شوخی گرفتن سرنوشت دین و جامعه پس از تلاش و جدیت در راه آنها، و چه ناگوار است سر بر سنگ سخت زدن و بی حاصل نمودن، و آنگاه شکاف برداشتن نیزه ها و تسلیم شدن در برابر بیداد، و چه دردناک است تباهی عقیده، و انحراف اندیشه و تزلزل اراده ها.

و چه بد چیزی برای خود از پیش فرستادند که خدا بر آنان خشم گرفت و در عذاب

۱- ۳۴۵. سوره ۱۱، آیه ۲۸.

او ماندگار خواهند بود.

آری من شرایط را چنین نامطلوب و ظالمانه نگریستم و مسوولیت آن را به گردن خودشان افکندم، و بار گران گناه آن را بر دوش آنان نهادم، و ره آورد شوم و عار و ننگ آن را بر عهده ی خودشان قرار دادم. پس بینی آنان بریده و زخم خورده باد و همراه از رحمت خدا دور باشند.

وای بر آنان! آخر چگونه جانشینی پیامبر را از کوه های استوار رسالت و از بنیان های تزلزل ناپذیر نبوت و فرودگاه وحی و جبرئیل و آگاهان در شئون دین و دنیای جامعه، دور ساختند؟! بهوش باشید که این زیانی آشکار و جبران ناپذیر است.

راستی آنان چه ایراد و انتقادی بر امیر مومنان داشتند؟

به خدای سوگند! آنان بر شمشیر عدالت او عیب می گرفتند، و به شهامت وصف ناپذیر و جسارت وی در برابر مرگ در سخت ترین میدان های پیکار.

و به قدرت بی همانند او در میدان کارزار، و به خشم مقدس او در راه خدا و ضربات قهرمانانه اش بر دشمن، که گمراهان را می گرفت و از پای درمی آورد و آنان را درس عبرت برای دیگران می ساخت.

به خدای سوگند! اگر مردان شما شهامت یاری به حق را از خود نشان می دادند و نمی گذاشتند خلافت و زمامداری از مسیر خود انحراف جوید و از دست امیر مومنان که پیامبر زمام آن را به او سپرده بود بیرون رود، و تنظیم امور و تدبیر شئون را در دست با کفایت او می سپردند، آنگاه می دیدند که هرگاه مردم از راه حق انحراف می جستند، آنان را در پرتو نور به راه می آورد و با مهر به سر منزل مقصود سیر می داد، سیری که نه آزاردهنده بود و نه مرکب و راکب را آزرده و فرسوده می ساخت. و سرانجام این کاروان را به سرچشمه ای زلال و گوارا رهبری می کرد و در کنار چشمه ای فرود می آورد که آب صاف و گوارا از آن می جوشید، چشمه ای لبریز از آب زلال و صاف که هرگز ناصافی نمی پذیرفت...

ص: ۶۲۴

و آنگـاه آنـان را از این آبشـخور پاك و گوارا سـیراب و با نشاط بازمی گردانیـد و آنجا بود که مردم او را در نهان و آشـکار خیرخواه خود می نگریستند.

اگر او زمام امور جامعه را به کف می گرفت، هرگز از دنیا بهره ای نمی گرفت و از آن جز به منظور سیراب ساختن تشنگان و سیر کردن گرسـنگان، چیزی برنمی داشت و برای خود جز اندکی به اندازه ی نیاز و رفع گرسـنگی و تشنگی و انجام خدمت، بهره ای قرار نمی داد.

و آنگاه بود که دنیاپرست از پارسا، و راست کردار و راسـتگو از دروغ پرداز برای همیشه بازشـناخته می شـد. راستی قرآن چه زیبا هشدار می دهد که:

«و اگر مردم شـهرها ایمان آورده و پروا پیشه ساخته بودند، بی تردید برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم. ولی آنان آیات ما را دروغ انگاشتند، پس ما نیز به کیفر دستاوردشان گریبان آنان را گرفتیم.» (1) .

و زنگک خطر را به صدا درمی آورد که:

«و کسانی که سـتم کردنـد بزودی ره آورد بـد آنچه مرتکب شـده انـد، بدانان خواهد رسـید و آنها هرگز درمانده کننده ی ما نیستند». (2) .

اینک بیایید و (بافته های دروغین تشـنگان قدرت را) بشـنویید و راستی که هرچه زندگی کنید روزگار به شـما شـگفتیها نشان خواهد داد.

اگر می خواهی تعجب کنی از سخنان جاه طلبان تعجب کن و بافته های آنان را بشنو!...

ای کاش می دانستم که آنان در این انحراف بزرگشان به کدامین سند استناد جستند؟ و به کدامین پشتوانه اعتماد نمودند؟ و به کدامین ریسمان استوار چنگ زدند؟ و بر کدامین نسل پاك و ذریه ی پاکیزه جرئت و استیلا جستند؟

۱- ۳۴۶. سوره ۷، آیه ۹۶.

۲- ۳۴۷. سوره ۳۹، آیه ۵۱.

راستی چه بد سرپرست و یاوری برای خود برگزیدند و چه بد جایگزینی انتخاب کردند؟

اینان پیشتازان را رها کردند و به سراغ دنباله ها رفتند، و بجای شاهپرها برای پرواز، روی پرهای کوچک نشستند و شانه را با دم عوض کردند.

بینی گروهی که راه ستم را برمی گزینند و در همان حال می پندارند که کار خوبی انجام می دهند، به خاک مذلت مالیده باد.

بهوش باشید که آنان تبهکارند اما خود درنمی یابند.

«وای بر آنان! آیا کسی که بسوی حق راه می نماید، زیبنده پیروی است یا کسی که راه نمی نماید مگر آنکه خود هدایت شود؟ شما را چه شده است، چگونه داوری می کنید؟» (۱) .

بدانید! به جان خودم سوگند! که ناقه ی خلافت باردار شده و نطفه ی شوم این تباهی و تبهکاری بسته شده است. از این رو در انتظار باشید تا این نوزاد شوم را بدنیا آورد و میکروب تباهی خویش را در کران تا کران پیکر جامعه بپراکند. آنگاه است که از پستان خلافت به جای شیر، کاسه های لبریز از خون و سم کشنده بدوشید. و آنجاست که باطل گرایان گرفتار زیانی جبران ناپذیر خواهند شد. و دنباله روان بی مطالعه، فرجام کاری را که سردمداران پایه گذار آن بودند، در خواهند یافت و آثار شوم آن به نسلهای آینده نیز خواهد رسید.

اینک بروید و به دنیای خود خوش باشید اما برای آزمون و فتنه ی دهشتناکی که در پیش دارید آماده شوید.

شما را به شمشیرهای برنده و آخته، به سلطه ی تجاوزکارانی بیدادگر و خونخوار، به هرج و مرج فراگیر و استبدادی دیرپا از ظالمان بشارت باد!

۱- ۳۴۸. سوره ۱۰، آیه ۳۵.

به استبدادی که بنام دین و خدا، ثروتهای شما را به باد می دهد و مردم را با شمشیر خودکامگی درو می نماید!

دریغ و افسوس بر شما! کارتان به کجا خواهد انجامید! و چگونه امید نجات دارید در حالی که حقایق بر شما نهان مانده و از پشت پرده بی خبرید؟ آیا ممکن است من شما را در حالی که خود خوش ندارید و نمی خواهید به سرچشمه ی زلال و جانبخش عدالت و آزادی رهنمون گردم و به پذیرش حق مجبور سازم؟

«سوید» که بیانات روشنگرانه ی فاطمه را آورده است، می افزاید:

زنان مهاجر و انصار پس از شنیدن سخنان فاطمه، پس از بازگشت به خانه، چکیده و پیام آن را به مردان خویش بازگفتند و آنگاه بود که گروهی از سران مهاجر و انصار به خانه امیر مومنان شتافتند و عذرخواهانه گفتند:

هان ای سالار بانوان! اگر امیر مومنان این حقیقت را پیش از آنکه ما با ابوبکر بیعت کنیم برای ما بیان می کرد هرگز جز آن حضرت را برنمی گزیدیم. اما اینک دیگر کار از کار گذشته است و ما دست بیعت به ابوبکر داده ایم.

دخت یگانه ی پیامبر فرمود: بروید و از برابر دیدگانم دور شوید. شگفتا پس از اینکه گناه بزرگی را دست یازیده اید، اینک با دروغ و بهانه جویی، عذرخواهی می کنید، بروید که عذری از شما پذیرفته نیست.

عیادت زنان از دخت فرزانه ی پیامبر

واقعیت این است که دلیل واقعی و انگیزه ی اصلی شتافتن زنان مهاجر و انصار به عیادت بانوی بانوان، فاطمه علیهاالسلام بطور دقیق برای ما روشن نیست. آیا آنان به اشاره و خواست مردانشان به دیدار حضرت شتافتند؟ و اگر چنین بود چه کسی مردان را بر این اندیشه فراخواند که زنان خویش را به خانه ی دخت گرانمایه ی پیامبر گسیل دارند؟

با اینکه خود زنان پس از فرونشستن گرد و غبار دجالگری های حکومت غاصب،

از واقعیت جریـان آگـاهی یافتنـد و به کوتـاهی و گنـاه خویش در برابر دخت سـرفراز پیـامبر و تنهـا نهـادن او در مبارزه اش با استبداد و ارتجاع پی بردند و این رشد و آگاهی در میان زنان مهاجر و انصار فراگیر شد و کار به اینجا رسـید که هرچه زودتر به عنوان عیادت به حضور بانوی بانوان بشتابند تا هم وجدانهای خویش را که آنان را زیر شـلاق نکوهش گرفته بود، راضـی سازند و هم بدین وسیله رنج و آزردگی شدید روحی فاطمه علیهاالسلام را که از رهگذر رویدادهای ظالمانه ی پس از رحلت پیامبر و پایمال شدن حق و عدالت بر آن وجود گرانمایه وارد آمده است، سر و صورت بخشند؟

و یـا اینکه علـل و انگیزه هـای سیاسـی و نقشه های پشت پرده، آنان را به این دیـدار ناگزیر می ساخت تا به هر صورت ممکن شرایط و جوی را که بر اثر روشـنگریها و مبارزات قهرمانانه ی آن حضـرت به زیان اسـتبداد پدیـد آمـده بود بگونه ای تلطیف بخشـیده و روابط گسسـته میان دخت فرزانه ی پیامبر را با حکومت غاصب و ظالم که مدعی جانشینی پیامبر است، به نوعی سر و سامان دهند.

بویژه که شـیوه ی مبارزه ی منفی و قطع رابطه ی فاطمه علیهاالسلام پس از آن مبارزات صریح و روشنگرانه، و در پیش گرفتن سیـاست عـدم حضور در اجتماعـات آنـان نه تنهـا برای حکومت زیانبار بود که به عامل موثری برای بیـداری و هشـیاری مردم تبدیل شده بود. بویژه که امیر مومنان در مراحل پیشـین مبارزه، آن گرانمایه ی عصـرها و نسلها را برای اتمام حجت به در خانه هـای مهـاجر و انصار برد و آن حضـرت برای احقاق حقوق خود و جامعه ی نوبنیاد اسـلامی از آنان یاری خواست و آنها را به مقاومت منطقی و عادلانه در برابر اسـتبداد و ارتجاع فراخواند اما نه تنها از آنان تعاون به خیر و عدالت مشاهده نکرد بلکه ناظر بی تفاوتی و عدم احساس مسوولیت آنان در برابر دعوت حق طلبانه ی خویش گردید.

در بخشـهای گذشـته، نتیجه ی گفتگوی آن حضـرت با «معاذ بن جبل»، و نیز موضعگیری شجاعانه ی فرزندش- در برابر پاسخ منفی پدرش به دعوت حق طلبانه ی دخت فرزانه ی پیامبر را- نگریستی.

ص: ۶۲۸

به هر حال نه انگیزه ی حقیقی شتافتن زنان مهاجر و انصار به خانه ی فاطمه علیهاالسلام و عیادت آن حضرت در بستر شهادت بطور دقیق برای ما روشن است و نه شمار آنان. اما از سخنان آتشین بانوی بانوان چنین دریافت می گردد که شمار آنان قابل توجه بود.

به همین جهت دخت سرفراز پیامبر فرصت را غنیمت شمرد و از حضور انبوه زنان مهاجر و انصار با درایت وصف ناپذیری بهره جست تا بدینوسیله انگشت روی مسائل اساسی و نکات محوری بنهد و ضمن بیان گفتنی ها، عملکرد زشت و ناهنجاری را که برخی از مسلمانان در برابر خاندان پاک و پاکیزه ی وحی و رسالت، بدان دست یازیدند همه را برای آگاهی عصرها و نسلها در تاریخ به ثبت برساند.

چرا که انبوه زنان عیادت کننده بیش از نیمی از زنان جامعه ی آن روز اسلامی بودند و روشن است که هر کدام با مردی از مسلمانان خواه به عنوان همسر با پدر یا برادر یا فرزند پیوند داشت و طبیعی است که شنیده ها و بافته های خویش، بویژه از دخت گرانمایه ی پیامبر را برای آنان را بازمی گفت. از این رو برای آن حضرت ممکن بود که به تلاش و جهاد عقیدتی و فکری دیگری بویژه در بعد نشر و پخش مواضع حق طلبانه و عادلانه ی خویش در جامعه دست زند و با دعوت همگان بسوی حق و عدالت و هشدار از خطر سهمگین استبداد و ارتجاع، موج جدیدی پدید آورد.

با این بیان چرا سالار بانوان در این گردهمایی زنان مهاجر و انصار سکوت پیشه کند؟ و برای چه شکایت و انتقاد خویش از آن گروه افراطی و تجاوزکار را بازنگوید؟

آری زنان مهاجر و انصار که گرداگرد بستر او حلقه زده بودند حال او را پرسیدند و گفتند:

«کیف اصبحت من علتک یا ابنه رسول الله»

هان ای دختر گرانمایه ی پیامبر با رنج و بیماری خویش چه می کنی؟

رسم روزگار چنین است که عیادت کننده هنگامی که در کنار بیمار قرارگرفت از صحت و سلامت و حال و روز او می پرسد و بیمار نیز حال و روز خویش را از نظر

صحت و بیماری، آنگونه که احساس می کنـد بازمی گوید. زنان مدینه از بیماری «فاطمه» پرسـیدند اما آن بانوی اندیشـمند از تخفیف رنج و بیماری و یا سـلامت و صحت جسمی خویش پاسخ نگفت، بلکه در پاسخ آنان به بیان دردها و رنجهای درونی و مصـائب خویش پرداخت، چرا که بحث از اینهـا را که برخاسـته از تحول نـامطلوب اجتماعی و رخـدادهای فاجعه بار پس از رحلت پیامبر بود، لازم تر از سخن گفتن در مورد وضعیت جسمی خویش ارزیابی می نمود. بویژه که همین رویدادهای تاسف بار بود که آن حضـرت را به بستر بیماری کشانـده و سـلامت و شادابی جوانی و بهاران زندگی را از آن وجود گرانمایه سـلب کرده بود.

بر این باور سخن از علت و عامل، به از پرداختن به معلول خواهد بود.

به همین جهت دخت فرزانه ی پیـامبر آنگونه که شایسـته ی حـال و مقـام بود به پاسـخ پرسـش زنـان پرداخت و بـا اینکه بر اثر صدمات وارده در بستر بیماری بود، سـخنرانی پرمحتوا و شـگرفی با رعایت عالی ترین اصول فصاحت و بلاغت و ظریف ترین ادب و هنر و ریزه کاری های دقیق علمی و دینی و روانی- در بالاترین سـطح ممکن- ایراد فرمود. بگونه ای که شـما خواننـده ی پژوهشگر با تعمق در آن دچار شگفتی خواهی شد.

اینک این شما و این هم شرحی کوتاه بر بیانات برترین بانوی جهان هستی.

طرح مسایل اساسی و بیان حقایق

اشاره

آری دخت یگـانه ی پیـامبر در آغاز سـخن به نفرت و بیزاری خویش از زنـدگی و از زیسـتن در جامعه ای اشاره می کنـد که گویی به ارزشهای والای انسانی و اسلامی ایمان ندارد و برای صیانت از آنها بهایی نمی دهد.

«اصبحت- والله- عائفه لدنیا کن، قالیه لرجالکن»

واقعیـت این است که نه تنهـا دور از انتظـار نبـود که بسـیار بجـا هم بـود و آن فرزانه ی عصـرها و نسـلها مراتب خشم و بیزاری خویش را از مردنمایان «مدینه» آشکار سازد.

از همانان که موضع گیریهایشان در برابر مبارزات حق طلبانه و خداپسندانه ی فاطمه علیهاالسلام ناشایسته و ضدانسانی بود.

در بحثهای گذشته ترسیم شد که آنان بجای همدردی و همدلی با خاندان وحی و رسالت، ناراحتی خویش را از سوگواری فاطمه علیهاالسلام بر پدر گرانقدرش را، به گوش آن حضرت رساندند. و هنگامی هم که آن بانوی ستم ستیز و عدالت خواه در مبارزه خویش با ستم و ارتجاع از آنان یاری خواست به ندای دادخواهی و یاری طلبی اش پاسخ مثبت نداده و در برابر استبداد به سود اهداف مقدس او قامت برنیفراشتند.

«لفظتهم بعد عجمتهم»

آنان را (بسان لقمه ای غذا یا دانه ای میوه که پس از جویدن و دریافت طعم و مزه ی نفرت انگیز آن به دور می افکنند)، پس از ارزیابی و شناخت بی تعهدی شان و عدم پایبندی به ارزشهای والای انسانی و اسلامی، به دور افکندم.

«و شناتهم بعد ان سبرتهم»

و پس از آزمایش ایمان و کارایی آنان نسبت به رفتارشان، خشمناک شدم و بخاطر کردار نامردمی و غیرمسوولانه ی آنان، از آنها سرد و آزرده خار گشتم.

«فقبحا لطول الحد»

فاطمه علیهاالسلام آنان را به شمشیری کند که دیگر برشی ندارد، تشبیه می کند و بدینسان موضع ناهنجار آنان را ترسیم می کند که او را در برابرستم و ارتجاع تنها گذاشتند و دست از یاری او شستند و گویی سکوت خفت بار آنان در برابر ستم و بیدادی- که پس از رحلت پیامبر بر دخت فرزانه ی او رفت و این نامردان دنیا طلب دم برنیاوردند و حرکتی نکردند- را زیر باران نکوهش می گیرد.

«واللعب بعد الجد»

نکته ی مورد نظر فقدان احساس مسوولیت آنان در برابر حق و عدالت پس از یک

مرحله از تلاش و فداکاری در راه آن است، چرا که اینان مردمی بودند که در یاری اسلام و پیامبرش سخت کوشیدند و فداکاری ها کردند. اما دریغ و درد که پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید به دره ژرف بی تعهدی درغلطیده و به بازیهای سیاسی گرفتار آمدند.

«و قرع الصفاه»

و بدینسان به ذلت و فرمانبرداری بی قید و شرط در برابر کسانی که بر آنان حکم رانند، تن سپردند.

«و صدع القناه»

و در نسخه ی دیگری «خورالقناه» آمده است.

و این اشاره نیز به نیزه ای دارد که بر اثر شکاف خوردگی و فرسودگی، دیگر نباید از آن انتظار صدمه ی کاری واردآمدن به دشمن خیره سر را داشت. چرا که نیزه آنگاه کارا خواهد بود که سالم و برنده باشد و بتوان بوسیله ی آن دشمنی تجاوزکار را از پا درآورد.

در غیر این صورت نباید از آن انتظار کارایی داشت.

«و خطل الاراء»

و در نسخه ی دیگری «افون الرای» آمده است.

و این، اشاره به انحراف و تباه آفرینی دیدگاههای آنان دارد. آنان پس از رحلت پیامبر نسبت به خاندان گرانمایه ی او راه بی تفاوتی را در پیش گرفتند و آنان را در برابر امواج فتنه ها و کینه توزیها و بیدادگریهای دشمنان تنها گذاشتند در حالی که انتظار بجا و بایسته این بود که آنان را در مبارزه ی با ستم و استبداد با همه ی توان یاری کنند و با آنان همدل و همراه باشند، نه اینکه بازیهای سیاسی غاصبان و کودتاگران را به آسانی بپذیرند و به استبدادی تن سپارند که با خاندان پیامبر سر کینه توزی و دشمنی داشت

«و زلل الاهواء»

راستی که این هواها و هواپرستی ها و تمایلات منحرفانه که با سرنوشت جامعه ی

اسلامی در طول عصرها و نسلها بازی کرد، چقدر زشت و ظالمانه بود!! و این لغزشهایی که از این خودکامگی ها و خودپرستی ها و این هواهای گمراهگر و گمراه کننده پدید آمد تا کجا ویرانگر و انحطاطآفرین بود و چه بهایی از جامعه ی اسلامی و خانواده ی بشری گرفت.

«و بئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون.»

و (راستی) چه زشت است آنچه برای خویشتن از پیش فرستادند که در نتیجه خدا بر آنان خشم گرفت و پیوسته در عذاب خواهند بود.

این جملات بخشی از هشتادمین آیه از سوره ی مبارکه ی مائده است که دو آیه ی پیش از آن می فرماید:

«لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون، کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون، تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون.» (۱) .

«از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این کیفر شدید بخاطر آن بود که عصیان ورزیده و از فرمان خدا تجاوز می نمودند و از کار زشتی که بدان دست می یازیدند یکدیگر را بازنمی داشتند. راستی که چه بد بود آنچه انجام می دادند. بسیاری از آنان را می نگری که با کسانی که کفر ورزیده اند دوستی برقرار می سازند. راستی چه زشت است آنچه برای خویشتن از پیش فرستادند که در نتیجه خدا بر آنان خشم گرفته و پیوسته در عذاب خواهند ماند.»

دخت گرانمایه ی پیامبر به دلیل مناسبت دو جریان یهود و گروه تجاوزکاری که حرمت و حقوق خاندان وحی و رسالت را مورد یورش قرار دادند و کسانی که تجاوزکاران را

۱- ۳۴۹. سوره ۵، آیه ۷۸- ۸۰.

هشـدار نـداده و نهی از منکر نکردنـد، این آیات شـریفه را در لابلای بیانات خویش می گنجانـد و بـدینسان تناسب و نزدیکی میان آنان و اینان را به روشنی ترسیم می نماید که چگونه در شرایط حساس پس از رحلت پیامبر، دست از یاری حق و عدالت برداشتند. و با این بی تعهدی خویش فاجعه آفریدند.

«لا جرم لقد قلدتهم ربقتها»

«و چون چنین دیدم بناگزیر مسوولیت آن را به گردنشان افکندم.»

فاطمه علیهاالسلام مسوولیت در برابر عصرها و نسلهای آینده را بر گردن کسانی افکند که در مسجد حضور داشتند. چرا که آن بانوی شجاع و ستم ستیز برای مبارزه ی با انحراف و ارتجاع در مسجد و بزرگترین مرکز اسلام حضور یافت و گفتنی ها را گفت و حجت را بر همگـان تمـام کرد و از گروه پرنفوذ مهـاجر و انصـار، برای مهـار تجاوزکاران کمک خواست و بـدینسان مسوولیت شـرعی یاری رسانی به حق و عـدالت به گردن آنان افکنده شد. و پس از آن هنگامی که آنان دخت فرزانه ی پیامبر را یاری نکردنـد و نـدای حق طلبانه اش را بی پاسـخ نهادنـد، آنان مسوولنـد و باید بار گران این عدم احساس مسولیت و یاری نکردن به حق و عدالت را در پیشگاه خدا و تاریخ چندین و چند برابر به دوش کشند.

«و حملتهم اوقتها»

و بار گران گناه و شومی آن را بر دوش آنان نهادم.

«و شننت علیهم عارها»

و ننگ و عار هماره ی آن را بر سر و روی آنان ریختم.

و در نسخه ی دیگری «سننت» آمده است.

هنگامی که گفته شود «شننت الماء علی التراب» بدین معناست که: آب را بصورت پراکنده بر روی زمین و یا بر خاک پاشیدم. و اگر نسخه ی دوم را فرض کنیم معنای جمله این می شود که آب را بصورت پیوسته و بدون پراکندگی به زمین ریختم.

«فجدعا و عقرا و سحقا للقوم الضالمین»

ص: ۶۳۴

بریده باد دست و گوش و لبهای گروه ستمکار.

و در یک نسخه «فجدعا و رغما» و در نسخه ی دیگری «فجدعا عقرا و بعدا» آمده است.

این واژه ها هر کدام نوعی نفرین بر دار و دسته ای است که ستم و حق کشی را در مورد خاندان پیامبر بنیاد نهادند و بر آنها ستم کردند.

و واژه ی «ظلم» به مفهوم قرار دادن چیزی در جایی جز جایگاه شایسته و بایسته ی آن است، و این ستم و بیداد درجات و مراحلی دارد. گاه ظلم و ستم در حق مورچه است و پایمال ساختن حق آن حشره، و گاه ستم و بیداد در حق امت اسلام و ظلم بر عصرها و نسلها، و گاه بیداد در حق دوستان و بندگان برگزیده ی خداست. بندگانی که به چنان مقام شایسته و بایسته ای اوج گرفته اند که خشنودی خدا در گرو خشنودی آنان و خشم او در گرو خشم آنان است.

واقعیت این است که ستمکاران درخور چنین نفرین هایی هستند و معنای این نفرین ها این است که خداوند دستها و گوشها و لبهای آنان را قطع و پیکرشان را قطعه قطعه سازد.

«ویحهم!»

واژه ی «ویح» برای نشان دادن تعجب بکار می رود و در اینجا با اضافه به «هم» بدین معناست که؛ «ای وای بر آنان!»

«انی زحزحوها عن رواسی الرساله؟»

در نسخه ی دیگری «زعزعوها» آمده است.

دخت یگانه ی پیامبر از گزینش زشت و ناهنجار آنان شگفت زده می شود. از این موضوع که چگونه آنان خلافت پیامبر را از جایگاه استوار و شالوده تزلزل ناپذیر آن که بسان کوه ها برای کنترل حرکت منظم زمین هستند و زمین را با نقش نگاه دارنده ی و نظام بخش خویش، از حرکت تند و اضطراب و تزلزل باز می دارند، آنان این خلافت با

این نقش و برکت را به جای دیگری که فاقد این نقش سازنده و نظام بخش است بردند.

«و قواعد النبوه»

واژه ی «قواعد» جمع «قاعده» در اینجا به مفهوم پایه و شالوده برای ساختمان است. همانگونه که اگر یک ساختمان عظیم و شالوده ای استوار بنیاد نگردد سرانجام فرومی ریزد، خلافت عادلانه و انسانی پیامبر نیز همینگونه است. آن هم اگر با بازیگری و فریب در غیر جایگاه استوار و شایسته ی خویش انتقال یابد، از نظر محتوا فروریخته و نظام آن از هم فرومی پاشد و پایه هایش متزلزل می گردد.

«و مهبط الروح الامین»

فرشته ی امین وحی در خانه ی مبارک پیامبر و خاندان و دخت فرزانه ی او فرود می آمد و خانه ی فاطمه علیهاالسلام فرودگاه فرشته ی وحی بود.

«والطبین بامور الدنیا و الدین»

آنان جانشینی پیامبر را از خاندان او و بطور مشخص از امیر مومنان بجای دیگر بردند و کسانی را کنار زدند که هم حاذق ترین و کاراترین انسانها در امور دنیا و اداره ی شایسته و بایسته ی جامعه بودند و هم با کفایت ترین و با درایت ترین انسانها در شئون دین و مقررات الهی و...

«الا ذلک هو الخسران المبین»

آری بخدای سوگند که این زیان آشکاری بود زیان جبران ناپذیری که جامعه و امت در همه ی میدان های زندگی فردی و خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی، بهداشتی و سیاسی، سازندگی و آبادانی، دینی و فرهنگی این جهان و آن جهان بدان دچار شد و تمامی این خسارت سهمگین آنگاه دامنگیر امت گردید که حکومت و زمام اداره ی امور و تدبیر شئون جامعه را ظالمانه از خاندان رسالت گرفتند و عناصری در جایگاه والای رهبری اسلامی دخالت نمودند که وجودشان با اسلام حقیقی ناسازگار بود. چرا که اسلام واقعیتی بود و آنان چیزی دیگر

عناصـری قـدرت را قبضه کردنـد که به زمین ریختن خون مردم بی گنـاه برایشان ساده تر از ریختن آب بر زمین بود و بازی با مقررات الهی و قوانین اسلامی بسان بازی با توپ یا دیگر بازیها و سرگرمیها، بشمار می آمد.

واقعیت این است که نگونساریهـا، و بـدبختی هـایی که جـامعه ی اسـلامی در گـذر زمـان و طـول تاریـخ از این غضب حقوق خانـدان پیامبر و کنار زدن امیرمومنان دامنگیرش گردید بگونه ای دردناک است که پوست بدن را می لرزاند و دلها را به درد می آورد.

و همه ی این رویـدادهای انحطاطآفرین و تاسف بار بـدان جهت روی داد که رهبری و تـدبیر امور جامعه را عناصـری به کف گرفتند که نه از اندیشه و خرد شایسته ای بهره ور بودند و نه از ایمان و عمل بایسته ای.

ما در این نوشـتار فرصتی برای نمایش فجایع و قتل عام ها وکشـتارهای دردناکی که برخی از زمامـداران مسـلمان نما و مدعی اسـلام در طول تاریـخ بـدانها دست یازیدنـد، نـداریم. کره ی زمین بـا پوسـته ی خویش گورهای دسـته جمعی بسـیاری را که هزاران انسان را در خود جای داده انـد، پوشانده است. اینان مردمی هسـتند که بی هیچ گناهی قربانی جاه طلبی ها و هوسـهای جنون آمیز این خودکامگان سـیاهکار گشـته و فـدای قـدرت و ریاست و لذت جویی آنان شده اند. و شـما خواننده ی گرامی دیگر از سرکوب و بیداد و محرومیت و گرسنگی و بدبختی و فلاکتی که بر بندگان خدا و شهرها و روستاها، بخاطر شقاوت و جنایت این خودکامگان سایه ی شوم خویش را گسترده است هرچه می خواهی بگو که گفتنی ها بسیار و دردناک است.

آری این همـان زیان آشـکار و خسارت جبران ناپـذیر است که از آغازین روزهای غصب خلافت امیر مومنان و سپردن امور و شئون جـامعه به دست عناصـری جز خانـدان وحی و رسـالت آغـاز گردیـد و ریسـمانش تـا امروز و تـا آمـدن آن نجات بخش بزرگ و راستین عصرها و نسلها کشیده خواهد شد.

«و ما الذی نقموا من ابی الحسن؟»

ص: ۶۳۷

اینان که دست به این کار زدند چه اشکال و ایرادی در اندیشه والا و ایمان و عملکرد شایسته و درایت و فرزانگی امیرمومنان سراغ داشتند که زمام امور جامعه را از او ربوده و دیگری را در این مورد بر او مقدم داشتند؟

آیا کمبودی در دانش بی کران او یافتند؟

یا جهالتی در فتوا و بیان احکام خدا؟

آیا در اخلاق والای او چیز ناپسندی دیدند؟

یا در حسب و نسب بلند او عیب و عاری؟

آیا در دین باوری و دین داری آن حضرت ضعف و نارسایی مشاهده کردند؟

یا عدم کارآیی و توانایی در مدیریت وصف ناپذیرش؟

آیا در راه حق و عدالت ترسی از او نظاره کردند؟

یا در نسب رفیع او نقطه ی فرودی؟

آیا کمبودی در شرف و شکوه او نگریستند؟

یا بخل و تنگ نظری در امور اقتصادی اش؟

آیا نقص و عیبی در شایستگی ها و توانمندی ها و کارایی هایش یافتند؟

یا ضعف و نارسایی در دیگر میدانها و صحنه ها در ابعاد زندگی اش؟

کدامیک؟

آخر چرا و به چه دلیل و با کدامین منطق چنین کردند؟

همگـان خوب می داننـد که نه تنهـا اشـکال و ایرادی بر امیر مومنـان وارد نیست که آن حضـرت دانـاترین و والاترین انسانها و دروازه ی شهر دانش پیامبر و بهترین و برترین داوران در حل و فصل امور و بیان مقررات الهی است.

او شبیه ترین انسانها به پیامبری است که قرآن شریف او را خداوندگار اخلاق شکوهبار و بزرگ، وصف می کند.

او فرزند رشید بزرگمرد دشتهای حجاز جناب «ابوطالب» نخستین مومن قریش و عابدترین و خداپرست ترین این امت است.

او شجاع ترین شجاعان و پردل ترین آنان است و از همه بیشتر با کفر و شرک و نفاق در راه خدا جهاد نموده است و در اوج قله ی شرافت و شکوه قرار دارد.

او سخاوتمندترین انسانهاست و از هر بخشاینده ای بیشتر و کریمانه تر دارایی خویش را در راه خدا می بخشد.

با این بیان و این امتیازات شگرف و بی نظیر در وجود امیر مومنان، پس چرا و به چه دلیل و به کدامین منطق جانشینی پیامبر که حق آسمانی او بود از وی سلب شد و به عناصری که فاقد این ویژگیها بودند، واگذار گردید؟

راز این حق کشی

بانوی فرزانه ی اسلام بر این سوال اساسی خود پاسخ می دهد و می فرماید:

«نقموا منه- والله- نکیرا سیفه»

راز حقیقی این حق کشی این بود که شمشیر عدالت امیر مومنان برای ظالمان و تبهکاران آخته و برنده بود و بخاطر همین امتیاز بزرگ بر او خرده گرفته و از وی عیبجویی نمودند. چرا که آن شیر مرد صحنه ها در میدانهای پیکار، گذشتگان حق ستیز و شرک گرای همین ها را از پای درآورده و سردمداران آنها را در هم شکسته و سر راه حق برداشته بود. و به همین جهت هم اینان از شمشیر عدالت او که جانهای پلید و حق ستیز را می ربود و نابود می ساخت، خاطره ی خوشی نداشتند.

«و قله مبالاته بحتفه»

اینان بدان جهت از امیر مومنان ناخشنود بودند که در راه خدا و برای نجات انسانها، به مرگ اعتنایی نداشت. واقعیت این است که انسان مجاهدی که به صحنه های پیکار گام می نهد، باید نسبت به مرگ بی اعتنا باشد. چرا که همانگونه که او دشمن را به خاک هلاکت می افکند، خود نیز ممکن است به شهادت در راه خدا مفتخر گردد. امیر مومنان سالار مجاهدان راه خدا بود و با این اندیشه و باور به میدان جهاد گام می نهاد.

او می فرمود:

«والله لایبالی ابن ابی طالب اوقع علی الموت ام وقع الموت علیه.»

«به خدای سوگند فرزند ابوطالب باکی ندارد که در راه خدا خویشتن را به کام مرگ درافکند یا اینکه مرگ پرافتخار او را دریابد.»

«و شده و طاته و نکال وقعته»

هنگامی که گفته شود؛ «فلان مبارز در پیکارش سختگیر است.»

منظور از این بیان این است که او در میدان جنگ، هم از قدرت رزمی و بازوان پرتوانی برخوردار است و هم از آگاهیهای نظامی و فنون رزمی و شناخت موقعیتهای حساس.

و هنگامی که گفته می شود؛ «او ضرباتش بر فرق دشمن شکننده است.»

منظور این است که چنان با دشمن می رزمد که دیگران را بر هراس می افکند و به میدان آمده را درس عبرت تماشاگران می سازد.

با این بیان امیر مومنان هم از توان رزمی و قدرت جسمی و روحی وصف ناپذیری بهره ور بود و هم در آگاهی و شناخت موقعیت ها و تاکتیکهای جنگی، بی نظیر.

افزون بر آن، ضربات کوبنده ی آن حضرت به دشمن آنچنان صدمه ی شدیدی وارد می آورد که برای دیگر حق ستیزان جبهه ی شرک و ارتجاع ترس و دلهره بر جای می نهاد و برای دیگران عبرت.

«و تنمره فی ذات الله عز و جل»

واژه ی «نمر» به مفهوم شدت خشم است و بیانگر این مطلب است که آن حضرت آنگاه که بخاطر پایمال شدن ارزشها و شرارت دشمن به خشم می آمد و دست به شمشیر عدالت می برد، دیگر از جان خویش پروا نداشت و برای او تفاوت نمی کرد که دشمن از نظر شمار کم باشد یا زیاد.

در آن شرایط نه قدرتی می توانست او را در میدان جهاد بازگرداند و نه چیزی

می توانست میان او و هدف الهی اش فاصله افکند و نه مانعی می توانست او را از راه توحیدی اش باز دارد.

به هر حال به عنصر شجاع و پرشهامتی که بی اعتنایی به خطر و بدون ترس از مرگ جهاد می کند و با همه ی شجاعت و خشم مقدسش در برابر تجاوز قامت برافراشته می دارد، به چنین قهرمانی گفته می شود «تنمر»، یعنی بسان پلنگی خشمگین، بی هیچ ترس و هراسی خود را به دریای مشکلات و دشمن می افکند و با شدت خشم پیکار می کند.

چکیده ی این فراز از سخن فاطمه علیهاالسلام این است که: راز انحراف مردم سست عنصر و دنیاپرست از راه و رسم امیر مومنان چیزی جز غرضهای شخصی و بیماریهای روحی و درونی نبود که در دلهای آنان ریشه دوانیده بود. و علت آن هم شدت عدالت و عدالت خواهی و ستم ستیزی آن حضرت بود.

چرا که آن حضرت در جنگ «بدر» و «احد» و «حنین» و «خندق» و دیگر میدانها، شمار بسیاری از سردمداران شرک و سرکرده های کفر و چهره های شناخته شده ی جاهلیت نظیر؛ عتبه، شیبه، ولید، عمر بن عبدود، و عقبه و... را به خاک هلاکت افکنده بود و بیشتر تیره های عرب کینه و دشمنی آن حضرت را تنها بخاطر شمشیر ستم سوزش بر دل گرفته بودند. تا آنجایی که پس از گزینش اسلام و ایمان به خدا نیز این رسوبات کینه و عداوت در ژرفای جانها بصورت نهان باقی ماند و ریشه دوانید.

افزون بر آنچه آمد، پیروزیهای شکوهباری که امیر مومنان در همه ی میدانهای زندگی در پرتو ایمان عمیق و تلاش و اخلاص وصف ناپذیر خویش بدست آورد و پیشرفت چشم گیر و خیره کننده ای که در ابعاد گوناگون حیات نصیب آن حضرت گردید و او را به پرفرازترین قله ی ارزشهای والای اخلاقی و انسانی اوج بخشید، همه و همه چیزهایی بود که بطور طبیعی حس حسادت را در دلهای کسانی که در هیچ بعدی توان همپایی با او را نداشتند، برانگیخت و این بیماری حسادت آنان را به کینه توزی و دشمنی با الگوی فضیلت و کمال سوق داد.

ص: ۶۴۱

برای نمونه آیاتی که پیرامون شخصیت والای او فرود آمد، و نیز روایاتی که از پیامبر، تنها در ترسیم عظمت او صادر گردید و همچنین موقعیتهای درخشانی که تنها او بدانها مفتخر گشت و سرانجام ویژگیهایی که او را از همه ی جهانیان ممتاز ساخت، همه ی اینها در دلهای بیمار، بدترین اثر را نهاد.

این رسوبات جاهلی و اثرات ویرانگر آن که در ژرفای قلبهای حسادت ورز و بیمارگونه ریشه دوانیده بود تا رحلت غمبار پیامبر و فراهم آمدن موقعیت مناسب و رفع موانع، بسان آتشی سوزان در زیر پوششی از خاکستر نهفته ماند و از درون به رشد سرطانی خویش پرداخت و پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید و آماده شدن جو مساعد برای تلاشهای تخریبی و ارتجاعی بود که خاکسترها کنار رفت و آتشی سوزان پدیدار شد و در اندك زمانی شعله های سرکش آتش آن حسادتها و کینه توزی ها و حقارتها و تنگ نظری ها زبانه کشید و به سوزانیدن ارزشها و قداست ها و آموزگاران راستین آنها پرداخت.

آیا اینگونه نیست؟

اشاره

شما خواننده ی حقجو را به خدای سوگند می دهم به نکات ذیل، خوب بنگر و بیندیش و خود داوری کن که اینگونه نیست؟

۱- فراموش نکرده ای که در بخشهای گذشته ی همین کتاب، این واقعیت ترسیم گردید که گروهی از یاران پیامبر، یکی پس از دیگری به خواستگاری دخت فرزانه ی پیامبر، فاطمه علیهاالسلام شتافتند اما پیامبر به آنان پاسخ منفی داد. در صورتی که پس از همه ی آنان به مجرد اینکه امیر مومنان از آن دخت بهشت خواستگاری کرد، پیامبر با آغوش باز و چهره ی گشاده و شایسته ترین صورت ممکن از او و خواسته اش استقبال فرمود و به او پاسخ مثبت داد.

آیا این پیروزی بزرگ و موقعیت شایان و بی نظیر از چیزهایی نیست که آفت ویرانگر حسادت را در دلهای بیمار برانگیزد؟

۲- پیشوای بزرگ توحید به ابوبکر فرمان داد تا سوره ی مبارکه ی «برائت» را که تازه فرود آمده بود برگیرد و به سوی «مکه»، کهن ترین معبد توحید بشتابد و آن را بر مردم آن شهر تلاوت کند، و او نیز از مدینه رو به مکه نهاد. اما در این شرایط بود که فرشته ی وحی فرود آمد و پیام آورد که:

«ان ربک یامرک ان تبلغ هذه السوره بنفسک، او یبلغها رجل منک.»

«پروردگارت تو را فرمان می دهد که این سوره را، یا باید خودت به مردم برسانی و برای آنان تلاوت کنی و یا بزرگمردی نظیر خودت و نه دیگری.»

از این رو پیامبر به امیر مومنان دستور داد که به سرعت بسوی مکه حرکت کند و رساندن پیام خدا و تلاوت سوره ی «برائت» برای مردم را خود به عهده بگیرد و در همان حال به ابوبکر دستور بازگشت به مدینه را داد.

آیا این پیروزی شکوهبار امیر مومنان از همان چیزهایی نیست که آفت ویرانگر حسد را در قلبهای بیمارگونه برمی انگیزد؟

۳- و همینگونه بگیر و با مطالعه ی ژرف تاریخ پرافتخار زندگی امیر مومنان پیش برو، آنگاه خواهی دید که نظیر این شگرفیها و موقعیتهای شکوهبار در زندگی او بسیار است. خواهی دید که آن حضرت بود که در همه ی میدانهای علم و عمل، ایمان و تقوا و شکوه معنوی و آراستگی به ارزشهای اخلاقی و انسانی در پهنه ی حیات، بر همگان پیش گرفته و بر همه ی عصرها و نسلها پیشاهنگ و پیشتاز است.

فرشته ی وحی بارانی از آیات قرآن را در حق شناسی از قهرمانی ها، و به منظور نشان دادن ره آورد زندگی سراسر افتخار و عملکرد شایسته و سرنوشت ساز آن حضرت و در ترسیم پذیرفته شدن انفاق ها و بخششهای ظالمانه و انساندوستانه ی او و در راه ستایش از کارهای بزرگی که آن بزرگمرد تاریخ بشر انجام داد به فرمان خدا، بر قلب پاک پیامبر باراند و پیروان اسلام این آیات الهی را در بامدادان و شامگاهان و ساعات شب و روز با شادمانی و شور و شوق و برخی نیز ناخواسته و ناخشنود تلاوت می کنند و شکوه

وصف ناپذیر معنوی او را از زبان وحی و کتاب خدا می شنوند و می نگرند...

آیا این عظمت بی همانند امیر مومنان در قرآن شریف، از چیزهایی نیست که آفت حسادت را در دلهای بیمار برمی انگیزد؟

۴- از شگفتیهای روزگار در مورد امیر مومنان یکی هم این است که: آن حضرت تنها به فرمان پیشوای بزرگ توحید به دریای جنگ و جهاد فرومی رفت و در بحرانی ترین شرایط به منظور حفاظت از وجود گرانمایه ی پیامبر که تجسم و تبلور اسلام بود و دین خدا به وجود آن حضرت پایدار بود جانفشانی می نمود. اما این چه رازی است که برخی از مردم آن قهرمان بی هماورد را که والاترین سرباز اردوگاه توحید بود، ناخوش می داشتند و پیامبر گرامی را که سالار این اردوگاه و جامعه بود، ناخوش نمی داشتند؟

مرحوم علامه در «بحار» از «ابوزید نحوی» آورده است که:

از «خلیل بن احمد» پرسیدم که عالی جناب! چرا مردم پس از رحلت پیامبر، امیر مومنان را ترک کردند با اینکه به پیوند نزدیک آن حضرت با پیامبر آگاه بودند و به موقعیت والای او در میان امت، دانا بودند و خوب می دانستند که چه رنج عظیم و تلاش خستگی ناپذیری در راه پیشرفت و جاودانگی اسلام می کشید؟

او پاسخ داد: دوست عزیز! نمی دانی چرا؟

گفتم: نه

گفت: بدان جهت که فروغ فروزان خورشید وجود او، روشنایی آنان را سخت تحت الشعاع قرار داده بود.

و بدان سبب که آن حضرت از هر چشمه ی جوشان و آبشخور پاک و حیات بخشی، زلال ترین بخش آن را برمی گزید، و بدان دلیل که مردم به همانندهای خویش گرایش بیشتری دارند تا به برجستگان و چهره های والا. آیا به این دلایل چندگانه مردم از امیر مومنان دوری گزیدند.

آیا سخن شاعر را نشنیده ای که:

کبوتر با کبوتر باز با باز

کند همجنس با همجنس پرواز

و یا می گوید: دارنده ی هر شکل و قیافه ای، با همانند خود الفت می یابد.

آیا ندیدی که فیل با فیل انس می گیرد؟

و نیز از شاعر دیگری است که:

گوینده ای می گفت: چرا شما دو تن از یکدیگر دوری گزیدید؟

من در پاسخ او سخن منصفانه ای بر زبان آوردم و گفتم: او هم شکل و هم قیافه ی من نبود. به همین دلیل از او دوری گزیدم. چرا که مردم با همانندهای خویش الفت و پیوند برقرار می سازند.

فرزند «عمر» به امیر مومنان گفت: چگونه قریش تو را دوست بدارند با اینکه در پیکار «بدر» و «احد» هفتاد تن از سردمداران آنان را که بر خدا بندگی نمی کردند و در اوج خودپرستی و خودبزرگ بینی بودند، همه را به خاک فلاکت افکندی؟

آن حضرت فرمود:

پیکار سرنوشت ساز «بدر» دوستداران راستین و بااخلاص ما را اندک ساخت و راه سازش با مردم حق ناپذیر را محدود کرد.

به هر حال روشن است که در این امور هیچگونه عیب و اشکالی نیست که مردم با بهانه ساختن اینها، مرد مردان و بزرگ بزرگان را خوش نداشته باشند.

و مفهوم سخن فاطمه علیهاالسلام نیز در فراز «نقموا منه والله نکیر سیفه» از این گونه است که این شاعر می گوید: در آن شایستگان و قهرمانان هیچ عیب و نقصی نبود، جز اینکه شمشیرهای آخته و ستم سوزشان...

منظور این است که آنان امیر مومنان را تنها بخاطر آراستگی به ارزشهای والای اخلاقی و عملکرد شایسته و خدمات بزرگ به اسلام و قرآن و پیامبر و به دلیل شجاعت و فداکاری و جهاد خستگی ناپذیر و قهرمانیهای بی همانندش، مورد عیب جویی و بی مهری قرار دادند و همه انسانهای باانصاف و آگاه نیک می دانند که این ویژگیها هرگز

عیب و نقص به حساب نمی آید تا قهرمان آراسته به این ویژگیها سرزنش گردد.

آری مطلب مهم مورد بحث، شایسته ی شرح بیشتری است اما متاسفانه نگارنده بخاطر رعایت اسلوب کتاب ناگزیر از رعایت اختصار است و بدان امید می باشد که در فرصت یا نوشته ی دیگری در این مورد بحث بیشتری را تقدیم دارد.

«والله لو تکافوا عن زمام نبذه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الیه لا عتلقه»

فاطمه علیهاالسلام جامعه را به کاروان تشبیه می نماید و خلافت عادلانه یا رهبری اسلامی را به زمام آن، و وجود گرانمایه ی امیر مومنان را به سالار کاروان و دلیل راه که پیشاپیش کاروان حرکت می کند و زمام آن را به کف با کفایت خویش می گیرد و آن را در مسیر نیکبختی و نجات رهبری می کند.

بانوی نمونه ی اسلام این نکته ی ظریف را فراموش نساخت که این مقام خطیر و موقعیت رفیع را پیامبر به فرمان خدا به امیر مومنان واگذاشت.

«نبذه رسول الله الیه»

و این کار بزرگ را هنگامی انجام داد که در میان انبوه مردم بپاخاست و با رساترین ندای خویش فرمود:

هان ای مردم! هر کس مرا سرپرست و زمامدار خویش می نگرد، علی سرپرست و سالار اوست.

«من کنت مولاه فعلی مولاه»

دخت فرزانه ی پیامب پس از بیان حقایقی که از نظرتان گذشت، اینک این بخش از سخن خویش را با سوگند به نام مقدس «الله» آغاز می کند و روشن می سازد که مسئله تا آنجایی مهم و سرنوشتساز است که جا دارد شخصیت والایی چون او بخاطر نشان دادن درجه ی اهمیت آن سوگند یاد نماید.

«لو تکافوا الا عتقله»

اگر براستی جاه طلبان از دست درازی به خلافت دست برمی داشتند و اگر برخی

از آن مردم برخی دیگر را هشـدار می دادنـد بگونه ای که اگر جاه طلب و تشـنه ی قـدرتی می خواست دست بسوی آن دراز کند، دیگران به او هشدار می دادند، زمام امور جامعه را امیر مومنان آنگونه که شایسـته و بایسـته بود به کف باکفایت خویش می گرفت. و بشریت را در شاهراه نجات و نیکبختی به بهترین و برترین صورت ممکن هدایت و رهبری می فرمود.

آنگـاه بـانوی بانوان به ترسـیم نتایـج درخشان و ره آورد شـکوهبار رهبری فرزانه و خردمنـدانه ای می پردازد که اگر میـدان و فرصت تحقق به آن داده می شـد، فوایـد و بهره هـای فراوان و خیرات و برکـات وصف ناپـذیر آن در ابعـاد گونـاگون حیات، کران تا کران جامعه و همه ی قرون و اعصار را در بر می گرفت. آری اینها را می شمارد و می فرماید:

«ثم لسار بهم سیرا سجحا»

«آنان را با نرمش و درایت و ملایمت به سرمنزل مقصود سیر می داد.»

او در رهبری خویش برای این کـاروان و این جـامعه سـیری آرام و آسـان را برمی گزیـد و آسایش خاطر و آرامش همگان را تامین می کرد. چرا که وقتی مرکب را به ضـرب زور و اجبار به حرکت آورند، بناگزیر سوار نیز از حرکت ناخواسته و اجباری مرکب آزرده می شود و از اضطراب و بی نظمی آن اعصابش در هم می ریزد.

افزون بر سوار، خود مرکب نیز در صورت سرکشـی و چموشـی باید هر لحظه زمام و مهارش کشـیده شود و بر او فشار آید. به همین جهت آن هم دچار ناراحتی می گردد. چرا که مهارش که در دو سوراخ بینی مرکب قرار دارد، چه بسا با کشـیده شـدن پیـاپی بوسـیله ی سوار، بینی حیوان را مجروح سـازد و در نـتیجه هم سوار دسـتخوش اذیت و اضـطراب و نـاراحتی گردد و هم مرکب.

اما دخت گرانمایه ی پیامبر می فرماید: «لا یکلم خشاشه و لا یتعتع راکبه»

اگر زمام مرکب خلافت را به لایق ترین انسانها می سپردنـد، نه مرکب ناتوان و مجروح می شد و نه راکب خسـته و افسـرده، و مسافران و سرنشینان و کاروانیان نیز از هر رنج

و زحمتی در امان بودند و در اوج امنیت و سلامت بسوی هدف می شتافتند.

واژه ی «خشاش» به مفهوم بند یا چوبی است که به عنوان مهار در بینی مرکب قرار می گیرد.

و در نسخه ی دیگری: «و لا یکل سائره و لا یمل راکبه» آمده است، که همان معنا را می رساند.

«و لاوردهم منهلا غیرا فضفاضا»

و جامعه و کاروان را به سرچشمه ی آب زلال و گوارا وارد می ساخت. چرا که دلیل و راهنمایی که پیشاپیش کاروان راه را می گشاید. بناگزیر باید کاروانیان را در موقعیتها و توقفگاه های شایسته و مناسبی همچون سواحل رودخانه ها یا کنار چشمه ساران برای استراحت فرود آورد، تا آنان هم نیاز خویش را از آب گوارا و زندگی ساز برگیرند و هم چهارپایان خویش را سیراب سازند.

بانوی نمونه ی اسلام این حقیقت را ترسیم می کند که اگر جاه طلبان تشنه ی قدرت می گذاشتند تا امیر مومنان این جامعه و این کاروان را رهبری کند، بطور یقین آن را به سرچشمه های آب زلال و گوارا و حیاتبخش و پایان ناپذیری رهنمون می گشت که نه دچار فقر و کمبود امکانات زندگی و ارزشهای انسانی می شدند و نه دچار تنگنا و کمبود جا و مکان برای یک حیات شرافتمندانه.

«تطفح ضفتاه، و لا یترنق جانباه»

«او کاروانیان را به کنار چشمه سار و جویباری می برد که از آب لبریز بود و هرگز صافی و زلالی آن رنگ نمی باخت.»

یک نهر هنگامی که لبریز از آب باشد از دو طرف آن سرزیر می کند و آنگاه که آب زیادی بصورت جوشان جریان یابد، هماره زلال و تمیز می ماند و با گل و لای و لجن و عفن آلوده نخواهد شد.

آری آبهایی که در اطراف نهرها و در کنار جویبارها و حتی دریاها موجود است،

همـانگونه که بسـیاری از مـا مشاهـده کرده ایم، آلوده به گـل و لای است و غیرقابـل نوشـیدن. اما آب زلال و گوارایی که از چشـمه می جوشد و در نهر بزرگی جریان می یابد و از بسـیاری آن از دو سوی جوی سـرریز می کند، قابل بهره برداری است. چرا که از ویژگیهـای چنین آبی، بسیاری و گستردگی و لبریز بودن نهر و زلال و صافی و نظافت و مطابق با موازین بهـداشتی بودن و از آلودگی به گل و لای به دور بودن و به یک کلام همه ی ویژگیهای یک آب سالم را داشتن است.

و همه ی این نکات ظریف و ارزنده در سخن بانوی بانوان بیانگر این واقعیت است که؛ اگر زمام امور جامعه به دست باکفایت امیر مومنان می بود، کران تا کران زنـدگی مردم را سعادت و نیکبختی فرامی گرفت و خوبی ها و برکت ها بر همه ی زمین و زمان سایه می گسترد و عـدالت و آزادی بر کره ی زمین و بر زنـدگی جامعه ها و تمدنها حاکم می گشت و نعمت سـلامت و بهـداشت همگـانی تـامین می شـد و رفـاه، بهروزی و آرامش و اطمینان و آزادگی و امنیت به مفهوم حقیقی آن همه جا را می گرفت و نیکبختی این جهان و نعمتهای آن جهان، نصیب همه ی انسانها می شد.

«و لا صدرهم بطانا»

و آنان را پس از سراب شدن و بهره وری کامل بازمی گرداند.

روشن است که ثمره ی ورود به چنین سرچشمه ی جوشان و گوارایی آن است که کاروانیان سیراب و سرخوش و با بهره وری کامـل از آن آب گـوارا و نعمتهـای دیگر از آنجـا خـارج خواهنـد شـد، بـه گـونه ای از آنجـا بازخواهنـد گشـت کـه نه دیگر گرسنگی و تشنگی و محرومیت خواهد بود و نه تهیدستی و بینوایی.

«و نصح لهم سرا و اعلانا»

و در آشکار و نهان خیرخواه فرد و جامعه بود و در این راه تلاش می کرد.

واژه ی «نصـح» به مفهوم خیرخواهی و دوری از فریبکاری و تقلب است و منظور بانوی بانوان این است که اگر حق مسـلم امیر مومنان پایمال نمی شد و زمام امور در دست او

ص: ۶۴۹

بود، در همه ی فرصتها و شرایط و در آشکار و نهان برای نیکبختی و رفاه و تعالی جامعه می کوشید و وجود گرانمایه اش در هدایت و رهبری جامعه سراسر خیر و برکت و صلاح و سعادت برای مردم بود، بی آنکه چیزی از ارزشهای مادی برای خویش بجوید.

«و لم یکن یحلی من الغنی بطائل، و لا یحظی من الدنیا بنائل، غیر ری الناهل و شبعه الکافل.»

و هرگز بهره ی بسیاری از ارزشهای مادی برای خویش نمی جست و نمی خواست و از دارایی و ثروت دنیا جز به اندازه ی آبی که عطش تشنه ای را فرونشاند یا اندک غذایی که گرسنگی گرسنه را برطرف سازد، چیزی برای خود برنمی داشت.

و بدینسان بانوی گرنمایه ی جهان هستی موقعیت و دیدگاه همتای گرانقدر زندگی اش، امیر مومنان را در رابطه با حکومت و زمامداری از دیدگاه اسلام و سیره ی عملی او را ترسیم می کند.

پیش از تفسیر این فراز

اشاره

نگارنده پیش از تفسیر این فراز از سخن تاریخی و جاودانه ی فاطمه علیهاالسلام خود را ناگزیر از طرح نکاتی می نگرد تا بتواند بیانات روحبخش آن حضرت را روشنتر تفسیر نماید.

۱- این نکته را نباید فراموش کرد که در این جهان همواره افرادی وجود داشته و دارند که شیفته ی قدرت و زمامداری و حکومت بر جامعه ها هستند. دوست دارند بر مردم حکومت برانند و همانگونه که دلخواه آنهاست و می خواهند عمل کنند. اینها بدان جهت شیفته ی قدرت و حکومت هستند که آن را وسیله ای برای رسیدن به آرزوها و اهداف شخصی خویش می دانند چرا که در پرتو این قدرت و فرمانفرمایی می توانند به انواع و اقسام نعمتها و امکانات دست یابند و بهترین زندگی و پرشکوه ترین دنیا را برای خویش فراهم آورند، آری گروهی اینگونه به زمامداری و حکومت می نگرند و بدان عشق می ورزند.

ص: ۶۵۰

۲- اما در همین جهان انسانهای برجسته و وارسته ای نیز که البته شمارشان بسیار اندک است- وجود داشته و دارند که ریاست و زمامداری را دوست می دارند اما نه به عنوان هدف و به انگیزه ی جاه طلبی و زورپرستی، بلکه برای خدمت به بشریت و اصلاح و سازندگی جامعه ها و فراهم آوردن نیکبختی و نجات و خیر و برکت برای توده ها، تا شاید مردم بتوانند در سایه ی مدیریت و زمامداری آنان، در امنیت و آسایش خاطر زندگی کنند و ابعاد گوناگون حیات مردم به رفاه و آسایش و خوبی و رستگاری و فراوانی نعمتها آمیخته باشد.

این گروه از انسانها که براستی دوستان خدا هستند در زندگی خویش و ژرفای جانشان هیچ گونه کمبود شخصیت یا عقده ی حقارتی احساس نمی کنند تا بدینوسیله بخواهند کمبودهای خویش را برطرف ساخته یا عیب و نقص خود را با این دبدبه ها و کبکبه های میان تهی و زودگذر بپوشانند، بلکه به عکس آنان کمال و تعالی حقیقی را در پرتو ایمان به خدا و آراستگی به ارزشهای اخلاقی و انسانی در کران تا کران وجود خویش احساس می کنند و نیک می دانند که آنان بی نیاز هستند و مردم نیازمند به درایت و ژرف نگری و ایمان و اخلاص آنانند. جامعه به وجود گرانمایه و تاریخساز آنها نیاز دارد تا به شایستگی اداره شود و روشن است که اگر این گونه شخصیت های شایسته و توانمند اداره ی امور جامعه را به دست با کفایت خویش گیرند مردم از نعمت رفاه و آزادی و نیکبختی بهره ور می گردند و آن شایستگان هم جامعه را اصلاح می نمایند و هم امکانات شایسته و بایسته ی یک زندگی شرافتمندانه را در همه ی ابعاد برای خود و خانواده و جامعه تامین خواهند کرد.

اینان هنگامی که تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه را به کف باکفایت خویش می گیرند، نه در اندیشه سود و بهره وری شخصی هستند و نه به خود اجازه می دهد که با دارایی و امکانات محرومان و تهیدستان غرق در نعمتها گردند و یا شالوده کاخهای سر به آسمان کشیده ی خویش را بر استخوانهای توده های محروم و پایمال شده بنیاد

نهند، چرا که این انسانهای خدا ساخته و برجسته، روانی سرفراز و جانی ذلت ناپذیر و روحی بزرگ و تابناک دارند که از سقوط به این ورطه ی هولناک و این سطح بسیار پست و پایین سخت ابا می کنند و هرگز به آنان اجازه نمی دهد که اسیر و برده ی هوا و هوس و جاه و مقام و زر و زور و تزویر گردند.

اینک پس از بیان دو نکته ی ظریفی که ترسیم شد و با دقت بیشتر به سخن جاودانه ی «فاطمه» علیهاالسلام پیرامون موقعیت و دیدگاه والای همتای گرانقدرش نسبت به زمامداری و حکومت روشن می شود که می فرماید:

«و لم یکن یحلی من الغنی بطائل»

اگر امیر مومنان زمام امور جامعه را به کف باکفایت خویش می گرفت، نه از ثروت مردم برای خویش بهره فراوانی می گرفت و نه از خزانه ی ملت سود شخصی می برد و ثروتی می اندوخت.

«و لا یحظی من الدنیا بنائل»

و از ثروتهای این جهان جز به اندازه ی رفع تشنگی و گرسنگی خود و خانواده اش بهره ای نمی گرفت.

و شما خواننده ی پژوهشگر این فراز از سخن بانوی بانوان جهان هستی را به خاطر خویش بسپار و آنگاه به زندگی سراسر زرق و برق رمامداران و شاهان بنگر. آنگاه است که خواهی دید که آنان در مجهزترین و پرزرق و برق ترین کاخها مسکن گزیده و فاخرترین لباسها را می پوشند، لذیذترین غذاها را می خورند و بهترین و لوکس ترین اتومبیلها و هواپیماها را سوار می شوند، اقامتگاه های خویش را با گرانقیمت ترین وسائل زندگی آراسته می سازند و به بهترین و برترین صورت ممکن از نظر رفاه و امکانات گوناگون، زندگی می کنند. و شما دوست خواننده دیگر از انبوه ثروتهای بادآورده و روی هم انباشته شده ای که این حضرات برای روزهای مبادا اندوخته می سازند، چیزی مگو و مپرس که از اسرار است!!

و خودت نیک می دانی که تمامی اینها از مال مردم و از اموال و امکانات دولت و ملت غارت شده است.

آری سالار بانوان، فاطمه علیهاالسلام همتای گرانمایه ی خویش امیر مومنان را آنگونه که ترسیم شد، معرفی می کند و شگفتا که هم تاریخ درست و راستین، سخنان دخت سرفراز پیامبر در مورد امیر مومنان را با همه ی وجود گواهی می کند و هم رویدادهای تاریخی آن را مورد تایید قرار می دهند.

برای نمونه:

تاریخ نشانگر این واقعیت است که امیر مومنان اندکی کمتر از پنج سال زمام امور جامعه را به کف با کفایت خویش گرفت و در همه ی این مدت زندگی اش صد در صد همانگونه بود که دخت سرفراز پیامبر وصف کرد.

آن پیشوای راستین اسلام به یکی از کارگزارانش در ضمن نامه ای مرقوم داشت:

«الا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه، و من طعمه بقرصیه، الا و انکم لا تقدرن علی ذلک، ولکن اعینونی بورع و اجتهاد، و عفه و سداد فوالله ما کنزت من دنیاکم تبرا، و لا ادخرت من غنائمها و فرا، و لا اعددت لبالی ثوبی طمرا، و لا حزت من ارضها شبرا، و لا اخذت منه الا کقوت اتان دبره، و لهی فی عینی اوهی و اهون من عفصه مقره.

بلی! کانت فی ادینا فدک من کل ما اظلته السماء، فشح علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین، و نعم الحکم الله و ما اصنع بفدک...»

بهوش باش که امام شما از دنیا و ارزشهای آن به همین دو جامه ی فرسوده، و از غذاهای آن به دو قرص نان بسنده کرده است. هان! شما توانایی آن را ندارید که اینگونه ساده و مردمی زندگی کنید. اما باید مرا با ورع و پرهیزکاری، تلاش و کوشش خستگی ناپذیر، عفت و پاکی و پیمودن راه درست و خداپسندانه یاری دهید.

ص: ۶۵۳

به خدای سوگند! من نه از دنیای شما طلا و نقره ای اندوخته ام و نه از بهره ها و ثروتهای آن مالی پس انداز کرده ام، نه برای این لباس فرسوده ام بدلی فراهم ساخته ام و نه از زمین این دنیا و کشور پهناوری که امور آن را تدبیر می کنم، یک وجب در اختیار خویش گرفته ام.

آری از میان آنچه آسمان نیلگون بر آن سایه افکنده است، تنها «فدک» در دست ما بوده که در مورد آن نیز گروهی بخل و حسادت ورزیدند و گروه دیگری- که ما باشیم- آن را سخاوتمندانه و کریمانه رها کردند و آن نیز از دست ما رفت. اما چه غم که بهترین داور خداست و او در مورد مصادره کنندگان و صاحبان حق داوری خواهد کرد.

یک پرسش

در اینجا پرسشی است که ناگزیر باید بدان پاسخ داد و آن این است که:

اگر براستی امیر مومنان دارای این ویژگیها و صفات ارزشمند و تعالی دهنده ای بود که دخت گرانمایه ی پیامبر برمی شمارد واو را به وصف می کشد، پس چرا هنگامی که زمام امور جامعه را به کف با کفایت خویش می گیرد و به تنظیم شئون و تدبیر امور مردم می پردازد، در دوران حکومت او ناامنی ها و جنگ های خونبار داخلی و مشکلات و مصیبتها، یکی پس از دیگری رخ می دهد و کشتارهایی گسترده جامعه را فرامی گیرد؟

پاسخ این «چرا؟»

پاسخ این چرا این است که:

بی تردید جامعه ی اسلامی در زمان پیامبر در همه ی ابعاد، جامعه ی شایسته و درستی بود اما عناصری که پس از رحلت آن پیشوای آسمانی به مدت ربع قرن بر امت مسلمان فرمانروایی کردند دگرگونیهای نامطلوب و نادرستی در دین و دنیا و اندیشه و عقیده و رفتار جامعه پدید آوردند که گفتنی نیست.

اگر براستی بـا تعمق و انصـاف به زنـدگی سـردمدارانی که پس از رحلت پیـامبر زمـام امور جامعه را به کف گرفتنـد، بیفکنیم خواهیم دیـد که در این دوره ی بیست و پنـج سـاله چه حجم وحشـتناکی از فرمانهـای ظالمـانه و فتواهـای دل بخواه و قوانین و مقررات ساختگی و مخالف با اسلام حقیقی، از آنان صادر شده است.

این فرمانها و فتواها از تغییر وضو گرفته تا اذان، از شمار رکعت های نماز تا چگونگی آن، از عمل عبادی حج گرفته تا جهاد و تشـکیل خانواده و انحلال آن، از مسائل اقتصادی و اجتماعی گرفته تا سیاسـی و اداری... همه جا بطور دل بخواه و به انگیزه ی جاه طلبانه صادر گردید، بگونه ای که اگر نگارنده بخواهد نمونه بیاورد سـخن طولانی می شود. به همین جهت تنها به ترسـیم یک نمونه بسنده می شود و شما خواننده نکته سنج می توانی از همین نمونه بسیاری چیزها را دریابی!

کشتار خالد بن ولید

«خالد بن ولید» با سـپاه خویش به دسـتور حکومت خودکامه، بسوی برخی از گروههای مسـلمان رفت. در سر راه خویش میان یک گروه از امت، مردی به نام «مالک بن نویره» می زیست که در حضور پیامبر و با رهنمود آن حضرت اسلام آورده و پیامبر گواهی فرموده بود که او از بندگان شایسته ی خدا و اهل بهشت خواهد بود و «عمر بن خطاب» نیز اسلام و ایمان او را گواهی نموده بود. اما همین «خالـد بن ولید» آن بنده ی خدا را بی هیچ جرم و گناهی، جز اینکه همسـرش زیباترین زن قبیله بود و این فرمانـده ی رذالت پیشه ی خلیفه، به او طمع بسـته و هیـچ راهی برای کـام گرفتن رذیلانه از آن زن با شـرف جز کشـتن همسر بیچاره ی او نمی یافت، او را سر برید و در همان شب جنایت نیز به آن بانوی مسلمان تجاوز کرد و روی خود و دولت غاصبی را که نماینده اش بود سیاه تر کرد.

هنگامی که به مدینه بازگشت به اتفاق همه ی مورخان از سوی رئیس دولت وقت

نه کیفری برای او در نظر گرفته شـد، و نه حتی مورد توبیـخ و نکوهش قرار گرفت بـا اینکه همگـان می داننـد که از دیـدگاه اسـلام ازدواج با بانویی که در حال عده می باشد، حرام است و اگر کسـی مرتکب چنین کاری شود در حقیقت مرتکب فحشا شده است.

شمـا خواننـده ی عزیز که این رویـداد فـاجعه بـار را در بیشتر کتابهـای تاریـخ می توانی بیـابی، آیـا می دانی که همین جنـایت هولناك تا کجا و چه اندازه باعث ریخته شدن خونهای بناحق و شکستن حرمتها و تجاوز به نوامیس و دست یازیدن به جنایات و بازی با کرامت و حیثیت مردم و سرنوشت آنان شد؟

و تا کجا دیدگاه جامعه را نسبت به دین و دولتی که مدعی جانشینی پیامبر بود و اسلام را یدك می کشید، دگرگون ساخت؟

و نیز در بخشـهای گذشته ی همین کتاب موضع این گروه تجاوزکار و تشنه ی قدرت، در برابر دخت یگانه و عزیز پیامبر و نیز در برابر همتای گرانمایه اش امیر مومنان و دو فرزند ارجمندش حسن و حسین برای شما خواننده ی حقجو ترسیم شد.

رهبری از هم گسیخته

آری حقیقت این است که اسـلام و رهبی اسـلامی و زمام امور جامعه، هنگامی که به دست توانمند امیر مومنان رسید که دیگر هم رشته ی پیوند و ریسمان استوارش بریده بود و هم ابعاد و جوانب آن در هم کوبیده شده و هم آن خوشنامی و بلندآوازگی و جاذبه اش به بدنامی و دافعه و حق کشی و بربریت آلوده شده بود.

و با این وصف هنگامی که امیر مومنان بپاخاست تا این تباهی را براندازد و آثار آنها را با سازندگی و اصـلاحگری در همه ی ابعـاد بزدایـد و اسـلام را به شـاهراه حقیقی خویش بازگردانیـده و لبـاس قـداست و زیبایی و جاذبه اش را دگرباره بر انـدامش بپوشانـد، درست در این شـرایط بود که جاه طلبان و طمع ورزان به قـدرت و امکانات و امتیازخواهان حق ستیز، بر ضـد او قیام کردند و شمشیرهای ستم خویش را بر روی آن تبلور عدالت

و آزادی کشیدند و آنگاه بود که آتش جنگهای خانمانسوز داخلی شعله ور گردید و کشتارها پیش آمد که ما اندکی از آن رویدادهای فاجعه بار را در جلد اول تا سوم شرح نهج البلاغه آورده ایم که با مراجعه به آنها حقایق بر شما خواننده ی عزیز روشن خواهد شد.

ادامه تفسیر سخنان فاطمه

اشاره

به هر حال بانوی بانوان در ادامه ی سخنان خویش فرمود:

«و لبان لهم الزاهد من الراغب»

فاطمه علیهاالسلام همچنان شخصیت والای همتای زندگی اش، امیر مومنان سخن می گوید و خاطرنشان می سازد که اگر زمام رهبی پس از رحلت پیامب به کف باکفایت آن حضرت قرار می گرفت از ارزشهای مادی این جهان برای خویش به اندکی قناعت می ورزید. به همان اندازه که گرسنگی و تشنگی خویش و خاندانش را فرونشاند و به دین و دنیای جامعه خدمت کند و انگاه در این شرایط بود که برای عصرها و نسلها روشن می شد که پارسا و زاهد حقیقی که ذره ای به ثروت و امکانات جامعه چشم طمع نمی دوزد کیست؟ و دنیاطلب و دنیاخواه که ثروت و امکانات مردم را بسان شتری که بر کشتزار سرسبز و پرطراوتی بزند و تمامی گیاهان تازه را به معده ی خویش سرازیر کند، کدام است؟

و بدینسان پارسا و دنیاپرست از یکدیگر بازشناخته می شد.

«و الصادق من الکاذب»

و نیز راستگویی که در گفتار و عملکرد خویش راستی را برگزیده است از دروغپردازی که در لاف و گزاف گوییها و کارهایش راه نادرستی و فریبکاری را پیشه ساخته است، برای مردم حقجو شناخته می شد.

ص: ۶۵۷

و آنگاه این بخش از سخنان جاودانه ی خویش را با تلاوت این آیه ی شریفه به پایان برد که:

«و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون.» (۱) .

اگر مردم شهرها ایمان آورده و پروای خدا پیشه ساخته بودند و به یقین ما برکاتی از آسمانها و زمین بر روی آنان می گشودیم، اما آنان تکذیب کردند و ما نیز (گریبان) آنان را به (کیفر) دستاوردشان گرفتیم.

و راستی که این آیه ی شریفه چقدر با آن مجلس و مردم تناسب داشته و این تمسک به آیه و تشبیه در سخن تاریخی فاطمه علیهاالسلام چقدر زیبا می نماید و حقیقت را روشن می سازد!

دخت فرزانه ی پیامبر این حقیقت را روشن می سازد که اگر براستی مردم مسلمان پیام خدا و سخن پیامبرش را در گزینش امیر مومنان به خلافت گردن می نهادند، بی هیچ تردیدی جهان برای آنان روح و ریحان و بسان بهشت پرطراوت و جاودانه می گشت و زندگی جامعه ها وتمدن ها به شایستگی ها و ارزشهای والای معنوی و نعمتهای گوناگون زندگی آراسته می شد. اما دریغ و درد که آنان راه مخالفت را در پیش گرفتند و دیگری را بجای آن بزرگمرد برگزیده ی خدا و پیامبر نهادند و با عصیان خویش دانسته و آگاهانه پیامبر را در عمل تکذیب کردند.

از این رو باید بزودی شاهد بدبختی ها و تیره روزی هایی باشند که بر سر آنان فرود خواهد بارید و شاید برای ترسیم این واقعیت بود که دخت یگانه ی پیامبر در ادامه ی سخن خویش این آیه ی شریفه را آورده که:

«والذین ظلموا من هولاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین.» (۲) .

۱- ۳۵۰. سوره ۷، آیه ۹۶.

۲- ۳۵۱. سوره ۳۹، آیه ۵۱.

و کسانی از این گروه که ستم کردند، بزودی ثمره ی شوم آنچه مرتکب شده اند به آنان خواهد رسید و آنان هرگز درمانده کننده (خدای توانا) نخواهند بود.

در آینده ی نزدیک در مورد بدبختی ها و فجایع و مصیبتهای تاسف باری که از رهگذر غصب خلافت و پذیرش رهبری و زمامداری کسانی جز خاندان وحی و رسالت بر سر جامعه فروبارید، بیشتر بحث خواهیم کرد.

«الا: هلم واستمع»

و در نسخه ی دیگری: «هلممن و استمعن» آمده است. که بنا به عبارت نخستین سخن بانوی سرفراز گیتی جهانشمول است و خطاب به همگان و اگر فراز دوم را ملاک قرار دهیم، خطاب به زنان عیادت کننده ای است که می فرماید:

«اینک بیایید و بشنوید...»

«و ما عشت اراک الدهر عجبا»

«و به هر اندازه در این سرا زندگی کنی دنیا شگفتی های تازه ای به تو نشان خواهد داد.»

شگفتیهایی که هرگز به ذهن خطور نمی کند و به خاطر نمی گذرد.

«و ان تعجب فعجب قولهم»

«اگر بر آنی که شگفت زده شوی از گفتار اینان تعجب کن که چه می گویند.»

این جمله فرازی از جمله ی شریفه است که اینگونه می باشد:

«و ان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا ترابا ائنا لفی خلق جدید.» (۱) .

«اگر عجب داری عجب از سخن آنان است که (می گویند) آیا هنگامی که خاک شدیم براستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟»

فاطمه علیهاالسلام این فراز از آیه ی قرآن را اقتباس فرموده و با سخنان روحبخش خویش

۱- ۳۵۲. سوره ۱۳، آیه ۵.

آمیخته است و پیامش این می باشد که مردم از رویدادهایی شگفت زده می شوند، در حالی که بسیاری از آنها جای شگفتی ندارند. اما در جامعه ای که ما زندگی می کنیم رخدادهای عجیبی رخ می دهد که براستی درخور تعجب است چرا که این امور و رخدادها نه با مقررات دین خدا هماهنگ است و نه خرد سالم و وجدان آزاد و شعور انسانی. رخدادهایی که با هیچ ملاک و معیار درستی هماهنگ نیست و تحت هیچ قاعده و قانونی نمی گنجد.

برای نمونه:

لیت شعری الی ای سناد استندوا؟

و علی ای عماد اعتمدوا؟

و بایه عروه تمسکوا؟

و علی ایه ذریه اقدموا و احتنکوا؟

واقعیت این است که مردم به پیامبر خدا گراییده و به آن حضرت اعتماد نموده و فرمان او را گردن نهادند و بر گفتار صادقانه ی او گوش جان سپردند و دستورات او را اطاعت نمودند چرا که او فرستاده ی بزرگ خدا بود و با جهان برتر پیوند داشت و تمامی ویژگیها و شایستگی هایی که باعث فرمانبرداری و ارادت و اطاعت مردم از او می شد همه و همه بصورت فراوانی در وجود گرانمایه ی آن حضرت و گفتار و عملکرد و اخلاق و سیره اش موج می زد و طبیعی بود که مردم آگاه و سعادت خواه آن حضرت را بر خویشتن مقدم بدارند و جای شگفتی هم در این فرمانبرداری مردم از او نیست.

اما براستی جای شگفتی بسیار است که برخی از مردم پس از رحلت غمبار پیامبر به چنان انحطاط فکری درغلطیدند که زمام امور جامعه و دین و دنیای خویش را به دست عناصری سپردند که در آنان هیچگونه شایستگی و بایستگی و ویژگیهای این کار بزرگ به چشم نمی خورد!

آخر مردمی که به پیامبر ایمان آورده و بر آن حضرت اعتماد کرده و به آن

شایسته ترین انسان تمسک جستند و او را مقتدای خویش شناختند پس از این اوج و رشد چگونه می توانند خویشتن را قانع و وجدان خود را راضی سازند که به زمامداری و پیشوایی عناصری تن دردهند که به فاصله ی زمین تا آسمان و نور تا ظلمت و سیاهی تا سفیدی و مشرق تا مغرب با هم فاصله دارند؟

بدینسان دخت گرانمایه ی پیامبر از انحطاط ناگهانی و یکباره ی آنان پس از رحلت پیامبر اظهار شگفتی می کند و به همراه آن حضرت همه ی خردمندان گیتی و صاحبان وجدانهای زنده و روانهای برخوردار از اعتدال و توازن و جانهای حق پذیر نیز از چنین انتخابات ساختگی که با همه ی مقیاسها و معیارها و میزان ها در تضاد بود، شگفت زده می شوند!

«و بایه عروه تمسکوا؟»

در جامعه ی اسلامی و میان مسلمانان ثابت است که این سخن جاودانه از پیامبر خداست که فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، و انکم لن تضلوا ما ان تمسکم بهما.»

و پیام این سخن جاودانه هم روشن است که پیامبر به جامعه ی اسلامی فرمان می دهد که به کتاب خدا و خاندان گرانمایه ی او تمسک جویند و هر دو مشعل فروزان را فراراه خویش قرار دهند.

اینک شما خواننده ی حقجو بنگر که این گروه به کدامین ریسمان چنگ زده و بدان دست گرفتند و چسبیدند؟

«و علی آیه ذریه اقدموا و احتنکوا؟»

آیا براستی اینان می دانند که فاطمه علیهاالسلام کیست؟ و آیا می دانند که جایگاه والای این نسل پاک و پرشرافت و ارجمندی که بی هیچ تردیدی شریف ترین خاندان عصرها و نسلهای بشری بر روی زمین خدا می باشد، کجاست؟

ص: ۶۶۱

و آیا می دانند که منزلت و مقام این خانواده چیست؟

براستی آیا اینان می دانند که در برابر خاندان وحی و رسالت چه کرده اند؟

آن خاندان گرانمایه ای که خدا همگان را به دوستی آنان فرمان داد و فرمود:

«قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی.» (۱) .

آن خاندان گرانقدری که خدا فرمانبرداری از آنان را بر هر انسان باایمانی واجب ساخت و فرمود:

«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.» (۲) کسانی که نقش والا و نجات دهنده ی آنان درست بسان کشتی نوح است که هر کس بر آن نشست نجات یافت و هر آن کس که از روی آن برتافت، به ورطه ی هولناک گمراهی و نگونساری و نابودی درغلطید.

کسانی که هر کس آنان را دوست بدارد تو گویی خدای را دوست داشته و هر کس آنان را بیازارد، خدای را آزرده است و هر کس کینه ی آنان را در دل داشته باشد با خدا کینه توزی کرده است.

و به خدای یکتا که جز او خدایی نیست سوگند باد که آنان خاندان پیامبر و نسل پاک او را اذیت کردند و به آن شایسته ترین خاندان، ستم و بیداد روا داشتند و آنان را با بدرفتاری خویش به خشم آوردند و بر حقوق و آزادی آنان تجاوز کردند و حرمتشان را شکستند و با این سیاست بیدادگرانه مردم را بر اذیت و آزار آن خاندان والا جرات و جسارت بخشیدند و خداست که میان بندگانش داوری خواهد کرد.

اینک باید پرسید که این تجاوزکاران به دستور کدامین دین و آیین و طبق کدامین شریعت و قانون و به کدامین مجوز شرعی این شیوه ی ظالمانه را در برابر خاندان وحی پیامبر اتخاذ کردند؟

ص: ۶۶۲

۱- ۳۵۳. سوره ۴۲، آیه ۲۳.

۲- ۳۵۴. سوره ۴، آیه ۵۹

ما که نمی دانیم شاید آن گروه تجاوزکاری که به چنین جنایاتی دست یازیدند، بهانه هایی بسازند و دستاویزهایی بتراشند که با تمسک بدانها بتوان اینگونه هتک حرمتها کرد، و آبروها و کرامتها را ریخت و اینگونه شقاوتها را مرتکب شد.

«لبئس المولی و لبئس العشیر»

فاطمه علیهاالسلام این فراز را از قرآن شریف اقتباس فرموده است که می فرماید:

«یدعوا لمن ضره اقرب من نفعه لبئس المولی و لبئس العشیر.» (۱) .

کسی را می خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است. وه که چه بد سرپرستی و چه بد دوست و دمسازی!!

و بدینسان هشدار می دهد که آن کسی را که برای زمامداری برگزیده اید بد سرپرست و زشت همدم و همراهی است و بد دوستی است که برای زندگی برگزیده اید.

«و بئس للظالمین بدلا»

این فراز نیز از قرآن اقتباس شده است که می فرماید:

«و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه، و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلا.» (۲) .

«استبدلوا- والله- الذنابا، بالقوادم و العجز بالکاهل.»

آنان پیشگامان ما را رها ساخته و به سراغ دنباله ها رفتند و شانه را با دم معاوضه کردند. از جمله دانشهایی که بر دیگر علوم بشری نوعی برجستگی و پیشگامی دارد، دانش جامعه شناسی است. این رشته ی مهم علمی از راز پیشرفتها و صعود جامعه ها، یا انحطاط و سقوط آنها بحث می کند. عوامل ناتوانی ملتها یا علل اقتدار آنها را بازمی گوید، از صلاح و شایستگی یا تباهی و فساد آنها و نیز ثمره ی این صلاح و فساد پرده برمی دارد.

۱- ۳۵۵. سوره ۲۲، آیه ۱۳.

۲- ۳۵۶. سوره ۱۸، آیه ۵۰.

این دانش اجتماعی بر آن است که از مهم ترین وسایل و موثرترین عواملی که در سوق دادن جامعه ها و تمدن ها بسوی شایستگی و ناشایستگی و صلاح و فساد، نقش سرنوشت سازی دارد و فرجام پیروزمندانه یا ذلت بار مردم را رقم می زند، دو تشکیلات مهم جامعه و دو گروه گرداننده ی این تشکیلات اند؛ یکی تشکیلات سیاسی و هیئت حاکمه و دولت مردان و دیگر تشکیلات مذهبی و دانشوران دینی.

به همین دلیل هم پیامبر خدا فرمود:

«طائفتان من امتی اذا صلحتا صلح الناس، و اذا فسدتا فسد الناس: العلماء و الامراء.»

دو گروه در میان امت من هستند که با صلاح و شایستگی آنان جامعه و مردم راه شایستگی و صلاح در پیش خواهند گرفت و با فساد و تباهی آنان همه به تباهی در خواهند غلطید. و آن دو گروه عبارتند از دانشوران دینی و زمامداران جامعه.

و می دانیم که در آن روزگار تیره و تاری که حقوق خاندان وحی و رسالت پایمال گردید و ندای حق طلبی و ستم ستیزی فاطمه علیهاالسلام جهان را پر کرد، دو تشکیلات سیاسی و مذهبی یکی بودند و در کنار هم.

فردی که خویشتن را جانشین پیامبر می شمرد و هم ریاست دولت را در دست داشت و هم ریاست مذهبی را یدک می کشید، هم ناخدای کشتی سیاست بود و هم سکاندار کشتی دین و مذهب، تدبیر امور و تنظیم شئون هر دو تشکیلات را در دست داشت.

ما در روزگار خویش یا در گذرگاه قرون و اعصار، ملتهای متمدن و بافرهنگ و پیشرفته ای را می یابیم که به اوج قله ی کمال و تعالی پرکشیده و در تمامی میدانهای زندگی به پیشرفت تحسین برانگیز و خیره کننده ای نایل آمدند و با تعمق درمی یابیم که راز مهم این پیشرفت و ترقی آنان زمامداران مترقی آنهاست که راه های پیشرفت و وسایل آن را برای آنان فراهم آوردند و با آموزشهای شایسته و بایسته ی خویش جامعه را پروراندند و نیرو بخشیدند و با رهبری و درایت و تشویق و تقدیر، آنان را به کار و تلاش و ابتکار و ترقی، شجاعت و جسارت بخشیدند.

و نیز ملت های عقب افتاده و از هم گسیخته ای را در چشم انداز خویش می یابیم که آفت جهل و فقر، بیماری و ذلت، نگونساری و سستی، برهنگی و جنایت و دیگر ضدارزشها، سایه ی شوم خویش را بر سر آنان افکنده است و هنگامی که تعمق می کنیم و می بینیم این جامعه ها نیز در حقیقت قربانی بی هدفی و بی کفایتی و عدم احساس مسوولیت سردمداران و رهبران تبهکار و بی لیاقت خویش اند. چرا که مردم بر راه و رسم زمامداران جامعه ی خویش اند.

«الناس علی دین ملوکهم»

به هر حال بانوی بانوان در ادامه ی سخنان تاریخی خویش سخن را به راز صعود و سقوط جامعه ها و تمدن ها سوق داد و فرمود:

«استبدلوا- والله- الذنابا بالقوادم»

می دانیم تشبیه در سخنوری نقش شگرف و اثرگذاری عجیبی در دلها دارد و روح و پیام و مفهوم سخن گوینده را بطور روشن در دسترس اندیشه شنونده قرار می دهد و دریافت آن را آسان می سازد.

به همین جهت دخت گرانمایه ی پیامبر جامعه اسلامی را به یک پرنده، و رهبری آن را به بالهای آن پرنده تشبیه می کند که این پرنده، جز به کمک دو بال خویش نمی تواند به پرواز درآید و می دانیم که بال پرنده از پرهای بزرگ و دهگانه ای تشکیل شده است که در فرهنگ عرب به آنها «قوادم» می گویند و در پوشش این پرهای دهگانه ی بزرگ ده پر کوچک قرار دارد که به آنها «خوافی» می گویند و در دم پرنده نیز پرهایی است که «ذناب» نام دارد.

پرهای «قوادم» در حقیت وسیله ی اصلی و مهم پرواز پرنده اند و هیچ پرنده ای جز به کمک آنها نمی تواند در سینه ی آسمان پرکشد. چرا که «قوادم» نقش موتورهای پرقدرت را دارند که در زیر بالهای یک هواپیما قرار دارد و به او امکان می دهد تا از زمین برخیزد و بسوی آسمان پرکشد و در فضا به پرواز درآید.

ص: ۶۶۵

با این بیان هنگامی که آن پرهای دهگانه ی پرقدرت پرنده ای بریده شود با پرهای کوچک یا پرهای ریزی که در دم او تعبیه شده است نمی تواند به پرواز درآید. چرا که آن دو رشته پرهای کوچک نمی توانند پیکر آن پرنده را از زمین بلند کرده و به آن پرنده قدرت پرواز دهند.

«و العجز بالکاهل»

واژه ی «عجز» به مفهوم دنباله و پایان هر چیزی است و واژه ی «کاهل» به میان دو کتف انسان می گویند.

با این بیان «کاهل» پرقدرت ترین نقطه برای جابجایی بار سنگین در پیکر انسان و به عکس آن «عجز» ناتوان ترین نقطه ی بدن برای این کار است.

منظور دخت فرزانه ی پیامبر از این دو مثال و دو تشبیه خردمندانه این است که: این مردم نگونبخت پس از رحلت پیامبر رهبری و هدایت جامعه و تدبیر امور و تنظیم شئون امت را- که کاری بس بزرگ و موقعیتی سخت خطیر و حساس است- این کار سرنوشت ساز را به کسی سپرده اند که نه لیاقت و کفایت آن را دارد و نه به خاطر فقدان توانایی و ویژگی های لازم می تواند چنین مسوولیت خطیری را بعهده گیرد، چرا که خصوصیات لازم برای تدبیر شایسته ی امور و شئون و به کف گرفتن زمام امور جامعه، دانش گسترده و خرد سرشار و مدیریت شایسته و آزادگی و عدالت است که در سردمداران غاصب نیست و آن شایستگان و وارستگان را که دارای کفایت و لیاقت و دانش و خرد و مدیریت و دیگر ویژگیهای لازم برای اداره ی شایسته و خداپسندانه ی جامعه هستند نیز این تجاوزکاران کنار زده و قدرت و امکانات مادی را از آنان گرفته اند.

از این رو چقدر سخن تاریخی فاطمه علیهاالسلام دقیق و بجاست که فرمود:

این مردم نگونبخت پیشگامان و شایستگان را وانهاده و به سراغ دنباله ها و دنبالچه ها رفته اند و کار شاهپرهای نیرومند و بزرگ را از پرهای ریز دم پرنده می خواهند.

آری اینـان در روز جـاودانه غـدیر به فرمـان خـدا و پیامبر در کمال آزادی و امنیت با امیر مومنان دست بیعت دادنـد اما پس از رحلت پیامبر عهـد خویش را شکسـتند و بیعت را به بوته ی فراموشـی سپردند و ناجوانمردانه به سـراغ دیگری رفتند و به او که هرگز در دانش و خرد و ایمان و عمل و درایت و مدیریت و شـرافت و فضـیلت و گذشته ی درخشان و دیگر ارزشهای انسانی و امتیازات اخلاقی، هرگز با آن حضرت قابل مقایسه نبود، دست بیعت سپردند.

«فرغما لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا.»

پس به خاک مالیده باد بینی گروهی که می پندارند کار نیک انجام می دهند در حالی که تباهی به بار می آورند.

بدینسان فاطمه علیهاالسلام خواری و ذلت را درخور اینان می داند و برایشان می خواند و از خدا می خواهد که به کیفر طبیعی ارتجاع طلبی و حق کشـی آنان، بینی هایشان را به خاک بمالـد چرا که آنان به مردم سـست عنصـری تبـدیل شـده انـد که می پندارند با این گرایش ارتجاعی در اندیشه و عمل، هنوز راه یافتگانند و در راه و رسـمی که در پیش گرفته اند اصـلاحگرند نه تبهکار. اما اینک بهوش باشید که اینان همان تبهکارانند ولی خود نمی فهمند.

«الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون.»

آیـا فرد یـا گروهی که از راه درست و عادلاـنه انحراف جسـته است خود درمی یابـد که در مسـیر انحطـاط گام سپرده است یا اینکه عکس حقیقت را می نگرد و می پندارد که راه یافته است و در مسیر اعتدال و راه درست پیش می رود و تنها خود بر راه حق است و جز او همگان بر راه انحراف و باطل اند؟

و آنگاه است که با این پندار نه منطق و برهانی در او اثر می گذارد و نه دلیل و سخن درستی برای او سودبخش خواهد بود.

به هر حال بانوی بانوان این دو فراز از سخن خویش را از قرآن شریف اقتباس نمود که:

«قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیاه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا.» (۱) .

و نیز می فرماید:

«و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون، الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون.» (۲) .

دخت گرانمایه ی پیامبر آنگاه آیه ی دیگری را به تناسب موضوع در سخن تاریخی و هشداردهنده ی خویش می گنجاند و می فرماید:

«ویحهم! افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون.» (۳) .

این آیه شریفه به بحث مهم هدایت اشاره می کند و بیانگر مقایسه ای روشن میان آن انسان والایی است که به حق و عدالت رهنمون می گردد و مردم را به راه راست و سعادتمندانه ارشاد می کند با آن عنصر گمراهی که اگر از سوی دیگران هدایت نشود نه خود راه یافته است و نه راه راست را می شناسد. اینک از این دو تن و یا دو گروه کدامیک به پیروی زیبنده ترند و کدامینشان درخور رهبری امت می باشند؟

دخت اندیشمند پیامبر در این مقایسه این واقعیت را بیان می کند که:

هان ای مردم! شما نیک می دانید که امیر مومنان انسان کامل و برجسته ای است که از نظر دانش و فضیلت و خرد و دیگر مواهب فکری و اخلاقی و انسانی- پس از پیامبر خدا- بی نظیر است و اوست که با چنین ویژگیهایی از همگان به پیشوایی امت و الگوی خدا بی نظیر است و اوست که با چنین ویژگیهایی از همگان به پیشوایی امت و الگوی

۱- ۳۵۷. سوره ۱۸، آیه ۱۰۴.

۲- ۳۵۸. سوره ۲، آیه ۱۱- ۱۲.

۳- ۳۵۹. سوره ۱۰، آیه ۳۵.

عملی قرار گرفتن زیبنـده تر است. چرا که او تمـام ویژگیهـای لاـزم برای رهبری شایسـته ی جـامعه را در اوج وصف ناپـذیری داراست و دیگر مـدعیان نه در دانش و خرد بـا او قابل مقایسه انـد و نه در کارایی و مـدیریت و نه دیگر امتیازات و ویژگیهای رهبری.

و جالب است که تاریخ هر دو جانب مطلب را ثبت و به یادگار نهاده است.

هم کمال و جمال و ویژگیها و شخصیت وصف ناپذیر امیر مومنان را و هم ناتوانی و عدم کارایی و ضعف مدعیان غاصب در ابعاد دانش و بینش و عمل را. آری تاریخ هر دو نکته را ترسیم کرده است.

«اما لعمری! لقد لقحت»

دانش پزشـکی نشانگر این واقعیت است که بسـیاری از بیماریهای سـخت و درمان ناپـذیری که انسانها بدان گرفتار می گردند در آغـاز کـار از نفوذ یـک میکروب به خون شـروع می شود. آنگاه این میکروب مرگبار در شـرایط مساعـد شـروع به تکثیر و رشـد نموده و بـا گـذشت زمـان تمامی خون را آلوده می سازد و با اثرگـذاری مرگبار خود گلبولهای سـفید و قرمز، عفونت و آلودگی را در کران تا کران سازمان تن انسان می گسترانـد. و در این مرحله است که بـدبختی و درد و رنـج و مصـیبت به بار می آورد. بیماریهای کشنده ای چون مالاریا، وبا، سرطان و... سراسر بدن را درمی نوردد و بیمار را از پای درمی آورد.

اندیشمندترین بانوی جهان هستی در فراز بلندی از سخن خویش می فرماید:

«اما: لعمری! لقد لقحت»

هان بهوش باشـید! به جان خودم سوگند باد که نطفه ی فتنه و تباهی در جامعه ی اسلامی بسته شده و میکروب مرگبار فساد و نگونساری در پیکر امت نفوذ کرده است و اینک در راه باطل و بیداد خویش پیوسته گسترش می یابد.

«فنظرت ریثما تنتج»

از این رو انتظار برید که میکروبهای مرگبار کران تا کران پیکر جامعه را درنوردد چرا

ص: ۶۶۹

که شما پس از رهبری شایسته و بایسته ی پیامبر که جامعه را بسوی والایی ها و سرفرازیها رهبری می کرد، به رهبری کسی تن دادید که بطور کامل عکس رهبری پیشین و ناسازگار با راه و رسم آن است. و نیز به جای فرمانبرداری از خدا و پیامبر و پایبند بودن به بیعت خویش با امیر مومنان کسی را بدان جایگاه رفیع، بالا بردید که نه ویژگیهای آن را دارد نه توانایی اش را.

و نیز بدان جهت در انتظار فتنه ها باشید که پس از آنکه مقررات پرطراوت و معتدل اسلامی جامعه را بصورت شایسته ای اداره کرد و بسوی نیکبختی و کرامت پیش برد، اینک آن مقررات زندگی ساز، بدست شما جایش را به بافته هایی می سپارد که از هوا و هوس و افکار و آراء شخصی عناصر افراطی سرچشمه می گیرد و اینگونه، مفاهیم و ارزشها دگرگون می گردد و معیارها و مقیاسها زیر و رو می شود.

«ثم احتبلوا ملاء القعب دما عبیطا»

هنگامی که ماده شتر بچه می آورد از پستانهایش شیر می دوشند اما اگر این حیوان نجیب دچار بیماری یا عفونت و ناراحتی گردد آنجاست که ممکن است بجای شیر از پستانهای آن خون سرازیر گردد.

دخت فرزانه ی پیامبر در ادامه ی هشدارهای تاریخی خویش این واقعیت را روشن می سازد که یک حکومت و تشکیلات اجتماعی شایسته و عادلانه باید به مردم خویش بهره ها دهد و برکات و خیرات به بارآورد و نیکبختی و رفاه و آزادی و عدالت به ارمغان آورد و این در صورتی ممکن است که زمام امور این تشکیلات و این جامعه در کف باکفایت انسانی آراسته به ارزشها و پیراسته ی از هواها و جاه طلبی ها و بیدادگری ها باشد اما دریغ و درد که اینک در جامعه ی اسلامی بخاطر فتنه دهشتناکی که بنیاد نهاده شد از این پس کشتارها و قتل عام ها به بار خواهد آورد. چرا که اسلام این آیین انسانساز و جامعه پرداز الهی که دین امنیت و زندگی شرافتمندانه و آسایش و سلامت است، و مردم را به اوج عزت و کرامت رهنمون گشت، بناگاه مفاهیم بلند و ارزشهای والای آن نزد

این گروه حق ستیز و تجاوزکار دگرگون گردید و در نتیجه همان دین حیات و آزادی و امنیت و سلامت و عدالت و نیکبختی، اینک با این نگرش و عملکرد دستگاه خلافت، واژگونه و بصورت دین نابودی و هلاکت و مذهب مرگ و ویرانگری چهره خواهد گشود.

و اینک شما خواننده ی عزیز به منظور اطمینان کامل به پیش بینی های دقیق و اندیشمندانه ی خت فرزانه ی پیامبر به تاریخ پرفراز و نشیب اسلام نظاره کن که چگونه همین افراط کاران و بیدادپیشگان چهره ی زیبا و پرتلالو آن را پس از رحلت پیامبر زشت و تیره و تار نموده و آوازه ی بلند و نوید بخشش را به بدنامی و خشونت و بربریت تبدیل ساختند.

اگر به تاریخ اسلام بنگری، جویهایی از خون خواهی دید که از پیکر مسلمانها جاری ساخته و از کشته های آنان پشته ها پدید آورده اند.

برای نمونه:

تاریخ نگاران آورده اند که «عثمان» در دوران زمامداری خویش بجای اینکه الگو و سرمشق عمل به مقررات برخاسته از قرآن و سنت باشد به کارهای مخالف کتاب خدا و سیره و سنت پیامبرش دست یازید و آنگاه که مسلمانان آزاده و آگاه او را مورد نقد و نکوهش قرار دادند نه تنها از سیاست ظالمانه ی خویش بازنگشت، که در برابر سخن حق و خیرخواهانه به زورمداری و خشونت روی آورد و برای بستن دهان حقگویان راه گمراهانه ی زدن و اهانت کردن و تبعید و تهدید را برگزید.

و این عملکرد ناهنجار و مخالف با سیره و روش بشردوستانه ی اسلام و آورنده اش، هیجان عمومی و خیزش و انقلاب بر ضد او و رژیم اش را به بار آورد.

عایشه نیز با استفاده از این فرصت مردم را ضد او تحریک کرد و «طلحه» و «زبیر» نیز در این راه با او همسو شدند تا سرانجام «عثمان» به دست مردم به جان آمده، از پای درآمد.

ص: ۶۷۱

از پی این ماجرا همانهایی که مردم را بر ضد او تحریک نموده و تا کشتن او پیش رفتند، با تغییر موضع خویش و با بهانه ی خونخواهی عثمان به میدان آمدند و در حالی که خلیفه در مدینه کشته شده بود این گروه بازیگر به شهر بصره رفتند و آنجا که فراتر از یک هزار کیلومتر با مدینه فاصله داشت به بهانه خونخواهی عثمان آتش جنگ داخلی را شعله ور ساختند و جان بیش از بیست و پنج هزار تن را گرفتند!!

از پی آنان دجال فریبکار اموی، معاویه با دستاویز ساختن خون «عثمان» به میدان آمد و با شرارت او و دار و دسته اش، بناگزیر آتش جنگ دیگری در منطقه ی «سوریه» و نزدیک شهر حلب شعله ور گردید که به جنگ «صفین» شهرت یافت و با بر جای نهادن نود هزار قربانی به پایان رسید.

پس از این فتنه ی بزرگ اموی، رویداد تاسف بار «نهروان» پیش آمد و چهار هزار کشته بر جای نهاد.

سپس یکی از سرکرده های سفاک سپاه اموی بنام «بسر بن ارطاه» با سپاه شوم خود از شام بسوی «مدینه» و «مکه» و «یمن» که مرکز دوستداران اهل بیت بشمار می رفت، حرکت کرد و در سر راه خویش خونها ریخت و از کشته ها پشته ساخته و جنایت های وحشتناکی را مرتکب شد تا جایی که در «یمن» و دیگر نقاط قلمرو اسلامی چیزی حدود سی هزار نفر از دوستداران امیر مومنان را از دم شمشیر شقاوت خویش گذراند.

و اینک شما دوست خواننده قلم و کاغذ به دست بگیر و تنها تلفات انسانی جامعه ی اسلامی را تا اینجا محاسبه کن و ببین آمارش به کجا می رسد؛

جنگ بصره ۲۵۰۰۰ نفر

جنگ صفین ۹۰۰۰۰ نفر

جنگ نهروان ۴۰۰۰ نفر

قتل عامهای «بسر» ۳۰۰۰۰ نفر

اینجاست که تنها تلفات انسانی جامعه ی اسلامی تا این مقطع از تاریخ سر از این شمار وحشتناک درمی آورد و دیگر از شمار زخمی ها و معلول و مصدوم ها مپرس، از بیوه های

برجای مانده و یتیمان بی سرپرست و دیگر ره آورد ویرانگر و تاسف انگیز آن مگو و مپرس، دیگر از اشکهای جاری، چشمان گریـان، قلبهـای شـعله ور و سوز و گـدازها و نـاله و انـدوه جانکـاهی که کران تـا کران زنـدگی این جامعه و مردم را به جهنم سوزانی تبـدیل ساخت، سـخن مگو. و این را هم بخاطر داشـته باش که تمامی این شـقاوتها و جنایتها تنها در مـدت چهار سال، آری چهار سال به بار آمد.

اما آیا رنجها و بدبختی ها در همین نقطه پایان یافت؟ هرگز، بلکه از پی اینها نیز رنجها و دردها و کشـتارها و قتل عامهایی رخ داد که با شـنیدن هر کدام از آنها کران تا کران وجود انسان به لرزه درمی آید و به تناسب بحث برخی از آنها را در صـفحات آینده منعکس خواهیم ساخت.

آری بـانوی بـانوان فاطمه علیهاالسـلام هماره از سر خیرخواهی و آینـده نگری دقیق خویش، هشـدارها می داد، و این فجایع و جنایت های زشت و تکاندهنده ای که بر سر راه امت اسلام و در کمین آن بود، همگان را آگاه می ساخت.

این آینـده نگری و هشـدار، خبردادن از غیب و نهان نیست، بلکه آگاهی بخشـی از ثمره ی شوم عملکرد و فرجام زشت راهی بود که آن تجاوزکـاران پس از رحلت پیـامبر در پیش گرفته بودنـد. چرا که طبیب آگـاه و حاذق هنگامی که انسان بی قیـد و بندی را بنگرد که در خوردن و نوشـیدن تنفس خویش، اصول بهداشتی را رعایت نمی کند و اشـیاء و مواد زیانبار را بکار می گیرد و مصـرف می نمایـد، اینجـاست که بـا توجه به این شـیوه ی زنـدگی غلط، وی را از سـرنوشت تیره و تاری که در انتظار اوست بر حـذر می دارد و از گرفتـار آمـدن در دام بیماریهـای مرگبار که ره آورد شوم عـدم رعایت اصول بهـداشتی از سوی اوست، به وی هشدار می دهد.

این هشدارها و آینده نگری ها سخنی از جهان غیب و پیام از آن نیست بلکه پیش بینی دقیق و پیشگیری حساب شده است، که از اصول علمی سرچشـمه می گیرد و فـاطمه علیهاالسـلام نیز براسـاس دانش اجتمـاعی و علم جـامعه شناسـی و آگاهی عمیق و ژرف

از راز صعودها و سقوطها و تحولات مثبت و منفی جامعه ها و تمدنها، وضعیت جامعه عصر خویش را پس از رحلت پیامبر نظاره می کند و می بیند که این جامعه ها با جایگزین ساختن رهبری ناشایسته بجای شایسته ترین رهبری، راه انحطاط را در پیش گرفته است و آنگاه است که از آینده وحشتناک آن خبر می دهد و فرجام دردناک سقوط و انحطاط و ذلتی را که این جامعه بخاطر این رهبری و زمامداری بدان گرفتار خواهد آمد، آن را برایشان ترسیم می کند و می فرماید:

«ثم احتلبوا ملا القعب دما عبیطا»

و در نسخه ی دیگری: «طلاع القعب» آمده است.

آنگاه به جای جامهای شیر گوارا، کاسه های لبریز از خون تازه، بدوشید.

واژه ی «قعب» به معنای قدح و جام بزرگ گسترده ای می باشد که لبریز از خون است. و منظور در این بیان سیل خونهایی است که در آینده از این مردم و از این جامعه بخاطر این گامهای ارتجاعی و شوم بر زمین ریخته خواهد شد.

«و ذعافا ممقرا مبیدا»

و نیز جامهایی از سم کشنده و مرگبار را.

آری آنان به جای شیر شفابخش و مفید- با این عملکرد زشت خویش- خون خواهد دوشید و سم زیان آور و مرگبار.

روح پیام آن حضرت این است که ره آورد شوم این گامهای ارتجاعی و پایمال ساختن مقررات الهی، مصیبتها و بدبختی هایی خواهد بود که بر سر همه ی مردم و کران تا کران جامعه باریدن خواهد کرد و کسی از فرجام سیاه آن در امان نخواهد ماند.

«هنالک یخسر المبطلون»

و آنگاه است که باطل گرایان و کسانی که کور و کر برای آنان سینه چاک می کنند و شعار می دهند، گرفتار زیان عملکرد خود شده و زیان وحشتناک کارشان برملا خواهد شد.

ص: ۶۷۴

«و يعرف التالون غب ما اسسه الاولون.»

و آینـدگان و دنباله روان چشم و گوش بسته و تعصب ورز حکومت زور، عاقبت شوم کاری را که سـردمداران و بنیانگذاران آنان شالوده اش را ریختند، خواهند شناخت.

«ثم طیبوا عن دنیاکم انفسا»

از این پس بروید و به دنیای حقیر خود دل خوش کنید.

هنگـامی که گفته می شود؛ «طب نفسـا» به این معناست که اینک از دلهره و ناراحتی خاطر آسوده باشـد، و این سـخن درست بسان همان سـخنی است که به یک عنصر بیدادگر گفته می شود که: چشمت روشن، یا مژده ات باد و یا نظیر همین کلمات و جملاتی که گوینده با گفتن اینها درست معنای مخالف آن را در نظر دارد و بدینوسیله به ظالم هشدار می دهد.

«واطمانوا للفتنه جاشا»

از فتنه ای که در کمین شماست دلهایتان آرام گیرد و خود را برای آن مهیا سازید.

و در این فراز نیز درست مخالف معنای آن در نظر است. چرا که قلب انسان نه با فتنه آرام می گیرد و نه با شـنیدن خبر پدیـدار شدن آن، و تنها در پرتو امنیت و سلامت است که دل به آرامش می رسد.

«و ابشروا بسیف صارم و سطوه معتد غاشم»

و شما را به شمشیرهای برنده و سلطه ی خشونتبار تجاوزگران خونخوار و بیدادگر مژده باد.

و این فراز از سخن، از این آیه ی شریفه اقتباس و برگرفته شده است که می فرماید:

«فبشرهم بعذاب الیم»

پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده.

آری این جمله از سخنان تاریخی بانوی بانوان نیز پیام و روحی عکس ظاهر دارد.

«و هرج شامل»

و در نسخه ی دیگری «و هرج دائم شامل» آمده است.

و به هرج و مرجی گسترده و فراگیر بشارتتان باد.

واژه ی «هرج» به مفهوم فتنه و غوغا و شورش و بهم ریختگی و از هم گسیختگی امور و نظام زندگی جامعه است.

«و استبداد من الظالمین»

و به حکومت و تاخت و تاز استبدادگران و ظالمان.

واژه ی استبداد به معنای دیکتاتوری و خودکامگی است، به مفهوم تاخت و تاز بر خلاف مقیاسها و معیارها و موازین قانونی است. عملکرد و شیوه ای است که نه در چهارچوب هیچ ضابطه و قوانین عالانه ی بشری است و نه در قلمرو مقررات عادلانه و انسانساز دین خدا.

«یدع فیئکم زهیدا و جمعکم حصیدا»

«به حکومتی که دارایی شما را بر باد می دهد و مردمتان را درو می کند.»

و در نسخه ی دیگری «و زرعکم حصیدا» آمده است.

آری استبداد که اینک صدای سهمگین گامهایش به گوش می رسد و در این چند فراز از سخن بانوی بانوان تعبیرهای گوناگونی چون شمشیر برنده، سلطه ی تجاوزگران خونخوار، هرج و مرج، و نظامی خودکامه و دیکتاتور بدان اشاره رفت، از این پس غنائم و ثروتها و حقوق شما را مرتب می کاهد و بر باد می دهد و در آنها طبق هوای دل خویش عمل می کند و همه را به انحصار خویش و دار و دسته اش درمی آورد و به شما نگونساران جز بهره ی ناچیز و اندکی نخواهد رسید، و هم مردم جامعه ی شما را با شمشیرهای آخته ی ستم- که خود آن را تیز می کنید- درو خواهد کرد.

گفتنی است که تمامی سخنان فاطمه علیهاالسلام خبر دقیق و تردیدناپذیر از آینده ی تیره و تاری است که در کمین جامعه ی اسلامی است که پیش بینی از بدبختی ها و رنجها و فجایع غمبار و تلخی است که بر آنها فرود خواهد آمد و نگونساریهایی است که بر آن جامعه و مردم فروخواهند بارید.

ص: ۶۷۶

و شگفتا که تمامی آنچه آن بانوی فرزانه و خیرخواه و ژرف نگر پیش بینی فرمود و بر ضد آنها قامت برافراشت و هشدار داد، همه یکی پس از دیگری رخ داد و جامعه ی اسلامی به فاجعه ها و قتل عامها و نگونبختی ها گرفتار آمد که کسی نمی توانست آن را تصور کند، به خدای سوگند که آن غاصبان و جاه طلبان و آن مردم بی تفاوت صفحات درخشان تاریخ اسلام را سیاه و زشت ساختند و آوازه ی نیک و چهره ی زیبای آن را به بدنامی و بربریت کشاندند که ما اینک تنها به عنوان شاهد بر گفتار خویش به نمونه هایی نظر می افکنیم.

از میان صدها فاجعه

در صفحات گذشته برخی از قتل عامها و کشتارهایی که برپاکنندگان جنگ «جمل» و آتش افروزان جنگ «صفین» و «نهروانیان» تیره بخت و برخی از مزدوران «معاویه» بدانها دست یازیدند، ترسیم گردید. اینک شما خواننده ی عزیز به نمونه های دیگری گوش فرادار و بنگر. با این یادآوری که اگر بخواهیم تمامی چهره های ستم و فشار، سرکوب و زورمداری، سنگدلی و خودکامگی، مصادره ی ثروت و پایمال ساختن حقوق مردم، ریختن خون بی گناهان بدست زمامداران بیدادگر و نظامهای ستم و شقاوت را که در رهگذر زمان بر جامعه ی اسلامی رفت، همه را ترسیم نماییم براستی بحث بسیار گسترده و طولانی خواهد شد و تحقیق و بررسی همه جانبه در مورد این فجایع و بیدادها نیاز به فرصت بسیار و دایرهالمعارف بزرگی دارد.

به همین جهت نگارنده با رعایت اسلوب کتاب و به تناسب بیانات تاریخی و پیش بینی دقیق و علمی دخت فرزانه ی پیامبر از بدبختی و انحطاط قریب الوقوعی که از رهگذر تحول منفی بویژه در سیستم سیاسی و رهبری جامعه، سر راه مردم کمین کرده بود، از میان صدها فاجعه ای که تنها بر سر مردم مدینه باریدن کرد به یک نمونه ی دردناک نظر می افکنیم. نمونه ی تکاندهنده ای که از شنیدنش کران تا کران وجود انسان می لرزد و موجب نفرت و انزجار از ژرفای جان زبانه می کشد.

اما پیش از بیان این رویداد دردناك مقدمه ی کوتاهی ترسیم می گردد تا بدینوسیله ثمره ی شوم واپسگرایی غاصبان خلافت و تغییر سیستم رهبری اسلامی از روند صحیح و پایه های درست و منطقی آن، به خوبی روشن گردد.

نکته ای روشنگر

این سخن درستی است که بگوییم: همه ی سردمداران ستم و رهبران بیدادگری که در جهان اسلام، به ضرب شمشیر و زور عریان و نیمه عریان به اریکه ی قدرت نشسته و زمام امور جامعه را به کف گرفته و بر گردن انسانها سوار شدند، در حقیقت ایمان و عمل به اسلام و مقرراتی که پیامبر مهر و آزادی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای بشریت آورده بود، رد کرده و همه را به کناری نهاده اند. چرا که عملکرد و سبك رهبری آنان نه با قرآن شریف سازگار است و نه با سیره و روش پیامبر، نه براساس منطق و خرد و قانون بشری بر مردم حکومت کردند و نه براساس عدالت و دادگری برخاسته از روح مفاهیم و تعالیم اسلامی واقعی، بلکه آن تبهکاران براساس هوسها و هواهای جاه طلبانه و برداشتهای فردی و شخصی خویش که بدانها مارك اسلام می زدند و به انگیزه ی پاسخگویی به حرص و آز و فزونخواهی و هواپرستی خویش بر جان و مال مردم حکم می راندند.

از این رو نه زندگی و بود و نبود مردم برای آنان مهم بود و نه به کرامت و شرافت و حقوق و آزادی مردم بها می دادند. از این رو این زمامداران فریبکار هیچ مسئله ای نبود که مردم در آسایش و رفاه زندگی کنند یا از گرسنگی و تهیدستی جان دهند، تنها چیزی که برای این قدرت پرستان روزگار و مهره های ریز و درشت آن حکومتها مهم بود، این حقیقت تلخ بود که چگونه قدرت انحصاری و کبکبه و دبدبه سردمدار خودکامه خویش را حراست کرده، کوره ی شهوات او را گرم، و تمایلات نفسانی و عیاشی و بدمستی هایش را گرچه به قیمت جاری ساختن سیل خون از مردم مسلمان و بی گناه و بینوا تا جایی که می توانند تامین نمایند.

ص: ۶۷۸

بـا این بیـان ارزش مردم مسـلمان و حرمت اسـلامی و مقررات آن- در برابر هواهای ابلیسـی و حیوانی سـردمداران خودکامه و بیـدادپیشه و خـونریزی کـه اگر براسـتی ایمـان به خـدا و روز واپیشن داشـتند، بی هیـچ تردیـدی رابطه ی آنـان بـا دین خـدا و بندگانش صد در صد جز این می بود که از سردمداران جور می نگریم چه خواهد بود؟

و شایـد شـما ای خواننـده ی گرامی چنین بیندیشـی و بپنـداری که در سـخن نگارنـده و نوشـته اش مبالغه یا تندروی بکار رفته است. اما اگر بر تاریـخ سـیاه اموی و عباسـی و کشـتارها و قتل عامهایی که بدست پلید آنان پدید آمده است، آگاهی گسترده تری بیـابی آنگـاه است که نه تنهـا نوشـته ی مرا گواهی خواهی کرد، بلکه آن را کمترین چیز از فجـایع و جنایات وحشـتناکی خواهی دید که در رهگذر قرون و اعصار بر جامعه ی اسلامی رفته است.

چرا که آنـان را برای جـامعه ای که زیر برق شمشـیرها و ضـربات مرگبـار شـلاقهای آنـان می زیست بصـورت جهنم سوزان و عذاب دردناکی درآوردند.

اینک این شما و این هم یک نمونه از آن جنایات تکاندهنده.

تجاوز به فرودگاه وحی و رسالت

دیکتاتور خودکامه ی اموی «یزید» یکی از جلادان خون آشام خویش به نام «مسلم بن عقبه» را که از بیدادگران جهان عرب و از شیطان های رانده شده ی بارگاه خدا بود، به سرکردگی سی هزار تن از سپاهیان پلید اموی (1) به سوی مدینه گسیل داشت و به او سفارش کرد که:

هان ای «مسلم بن عقبه»! اذا ظهرت علی اهل المدینه فابحها ثلاثا، و کل ما فیما من مال او دابه او سلاح او طعام فهو للجند.

ص: ۶۷۹

۱- ۳۶۰. الامامه و السیاسه،ج ۲،ص ۷

«هنگامی که بر مردم مـدینه تاختی و بر آنان چیره شدی، تا سه روز هر آنچه هست مباح ساز و تمامی دارایی و حیوانات و ساز و برگ نظامی و موادغذایی آن شهر را از آن سپاهیان خویش بدان.»

این سـپاه پلیـد بسوی مـدینه حرکت کرد و مردم مدینه نیز با دریافت فرمان شوم یزید و نزدیک شدن سـپاه تجاوزکارش بسوی مدینه، برای دفاع از جان و مال و شـهر و ناموس خویش به خارج شهر آمدند و دو نیروی مهاجم و مدافع در منطقه ی «حره» با هم روبرو گردیدند و نبردی سهمگین آغاز شد.

با شـدت یافتن آن جنگ نابرابر، صـدها تن از مردم مـدینه و فرزنـدان مهاجر و انصار قتل عام شدند و باقی مانده ی مدافعان به شهر روی آوردند و سپاه شوم اموی نیز همچنان آنان را تا مدینه دنبال کرد.

مردم از شدت شقاوت دشمن به حرم مطهر پیامبر پناه بردند اما سپاه شام با شکستن حرمت مرقد منور نبوی، پناهندگان به آنجا را قتل عام کرد. به گونه ای که خون با قبر منور پیامبر برابر شد.

پس از کشتار ددمنشانه اعلامیه ی سرکرده ی سپاه شوم اموی با صدای رسا به آن مسخ شدگان خوانده شد که:

«هذه المدینه قد ابحتها لکم!!»

هان ای سپاه من! این شهر مدینه است که هر آنچه و هر آن کس در آن است، همه را بر شما مباح ساخته ام!!

شما خواننده ی گرامی فکر می کنی که یک سـپاه فاتح و پیروزی که فرمانده ی آن به همگان آزادی بی قید و شـرط بدهد و تمامی مسوولیتها و قید و بندها را از سر آنان بردارد و بصورت لجام گسیخته رهایشان کند، چه رسوایی به بار خواهند آورد؟

آری سپاه لجام گسیخته ی «یزید» به غارت اموال و شکستن حرمت زنان مسلمان پرداخت و کار رسوایی به جای رسید که تنها بیش از سیصد دوشیزه ی بی پناه مورد

تجاوز آن ددمنشان قرار گرفتند، فراتر از یک هزار نوزاد، در آن سال در مدینه بدنیا آمد که پدر جنایتکارشان شناخته نشد.

نگارنده با پوزش از شما خواننده ی گرامی، یادآوری می کند که کار وحشی گری و پلیدی به جایی رسید که عنصر پلیدی در مسجد نبوی به بانوی مسلمانی که فریاد بی پناهی اش به آسمان بلند بود، تجاوز کرد.

افزون بر این تجاوز و ددمنشی، در کوچه ها و مسجد نبوی، سپاهیان شوم اموی مسلحانه وارد خانه های مردم شدند و هر آنچه یافتند به غارت بردند.

شماری از آنان به خانه ی «ابوسعید خدری» که از یاران بنام پیامبر بود یورش بردند و آن سالخورده را که در آن روزگار سیاه، هم نیروی جوانی را از دست داده و پیر شده بود و هم قدرت بینایی را از کف داده بود نگریستند که بر روی خاک نشسته و در خانه اش هیچ فرش و اثاثیه ای به چشم نمی خورد، چرا که پیش از آنان شمار دیگری از تجاوزکاران خانه ی او را غارت کرده و هر چه بود با خود برده بودند. اینان وقتی همه جا را گشتند و چیزی نیافتند گویی نخواستند بدون ارتکاب جنایت خانه ی او را ترک کنند. به همین جهت بسوی آن کهنسال نابینا رفتند و با شقاوتی عجیب به کندن موی ریش و ابروهای آن پرداختند.

آن نابینا زیر شکنجه ی ددمنشانه ی آنان مرتب فریاد می کشید که: «هان مگر مرا نمی شناسید؟ من «ابوسعید خدری»، یار و همنشین پیامبر شما هستم.» اما آن روسیاهان بدون هیچ توجه به نام مقدس پیامبر به جنایت خویش ادامه دادند و کار شقاوت را تا جایی رساندند که شماری کبوتر نیز که در خانه ی ابوسعید بود از دست آنان در امان نماند و همه را کشتند و به چاه ریختند، و آنگاه خانه را ترک کردند.

و نیز یکی از همین سپاه شوم اموی وارد خانه ای شد که پیش از او غارت شده بود. در آنجا تنها بانویی را دید که برخاک نشسته و کودک شیرخوار خود را شیر می دهد. آن عنصر سنگدل پای کودک راگرفت و پس از بیرون کشیدن از آغوش مادرش، آن بینوا را

به گونه ای بر دیوار کوبید که مغزش در برابر دیدگان مادرش بر روی زمین پخش شد.

تازه پس از این شقاوتهای تکاندهنده، سرکرده ی سپاه شوم اموی بازماندگان مردم مدینه را گردآورد و از آنان سند و مدرک گرفت که برای همیشه برده ی زرخرید «یزید» خواهند بود و آنگاه سپاه شوم اموی در حالی که شهر مدینه را ترک کرد که انبوهی پیکرها به خاک افتاده، هزاران کودک یتیم و زن شوهر از دست داده ای که غذایشان گریه، آبشان سیلاب اشک و زیراندازشان خاک و ثروت و دارایی شان رنجها و دردها و گریه ها و شیون های پایان ناپذیر بود، پشت سر خویش نهاد و رفت.

این سپاه شقاوت بسوی مکه روی آورد تا کعبه را به آتش کشد و مردم را در آن خانه ی حرمت یافته، قتل عام کند.

بدان امید که بر «عبدالله بن زبیر» که به خانه ی خدا- که هر کس بدان وارد شود در امان است- پناهنده شده بود، دست یافته و او را نابود سازد.

و شما خواننده ی عزیز دیگر از فجایع تکاندهنده ای که یکی پس از دیگری بطور پیاپی بر مردم باریدن کرد مگو و مپرس.

و نیز از شقاوتها و جنایتهایی که «حجاج» در عراق بدانها دست یازید دم مزن، چرا که این جنایت ها به گونه ای دهشتناک است که شنیدن آنها، کودک شیرخوار را در گاهواره پیر می سازد و ترس و دلهره و تهوع واستفراغ خواننده ی این پرونده سیاه و رسوا را برمی انگیزد.

بوی تعفن این شقاوتها و جنایتها تا آن جایی بالا گرفت که «عمر بن عبدالعزیز» در مورد آن عنصر پلید گفت:

«اگر تمامی جامعه ها و ملت ها، عناصر پلید و زشتکار خود را از کران تا کران گرد آوردند و ما «حجاج» را پیش بیاوریم، بطور قطع «حجاج» در شقاوت و جنایت گوی سبقت خواهد ربود و نخستین جنایتکار و پلید شماره ی اول عنصرها و نسلها خواهد شد.»

و «عاصم» یکی از قاریان و پژوهشگران قرآن نیز در این مورد گفت:

«هیچ کاری را خدای دانا تحریم نکرده بود مگر اینکه «حجاج» بدان دست یازید.»

شگفت از این آینده نگری!!

آنچه از نظر شما خواننده ی گرامی گذشت، نمونه هایی اندک و ناچیز از رویدادهای تلخ و دهشتناکی بود که در گذر تاریخ روی داد و در دوره های کمتر از یک قرن بر سر جامعه فروبارید.

پس از بررسی و مطالعه ی این فجایع هولناک و نفرت انگیزی که زندگی را برای انسان تلخ و دردناک می سازد، آنگاه است که درستی، آینده نگری و هوشیاری دخت فرزانه ی پیامبر بر ما آشکار می گردد، و روشن می شود که چرا آن حضرت آن مردم را از تبدیل رهبری خاندان وحی و رسالت به حکومت و رهبری ساخته و پرداخته ی «سقیفه» برحذر می داشت.

آری هنگامی درستی سخنان هشداردهنده ی فاطمه علیهاالسلام بیشتر و بهتر برای ما آشکار می گردد که این رویدادهای تلخ و فاجعه بار را که بر جامعه ی اسلامی رفت، همه را کنار این هشدارهای سراسر خیرخواهانه، اندیشمندانه و شجاعانه ی بانوی بانوان قرار دهیم که فرمود:

«و ابشروا بسیف صارم، و سطوه معتد غاشم، و هرج شامل، و استبداد من الظالمین یدع فیئکم زهیدا، و جمعکم حصیدا.»

«هان ای مردم!

شما را به شمشیرهای برنده،

به سلطه ی تجاوزکاران بیدادپیشه و خونخوار،

به هرج و مرجی فراگیر،

و حکومت خودکامه از سوی بیدادگران- که ثروتهایتان را بر باد می دهد و جامعه تان را درو می کند- مژده باد.»

ص: ۶۸۳

آری با دقت در این فرازها و نگرش بر آن فجایع است که شکوه و عظمت و استواری سخنان آن حضرت بیشتر و بهتر آشکار می گردد.

و سرانجام بانوی بانوان سخنان آتشین و هشدارهای دلسوزانه ی خویش را با این جملات به پایان برد که:

«فیا حسره لکم»

ای دریغ بر شما!

این واژه از قرآن شریف اقتباس شده است که می فرماید:

«یا حسره علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون.» (۱) .

ای دریغ بر این بندگان که هیچ پیامبری بسوی آنان نیامد جز اینکه بی خردانه او را به باد استهزا گرفتند.

و بدینسان دلسوزانه و طبیبانه به آنان خاطرنشان می سازد که:

ای دریغ بر شما می دانید بر آن همه خیر و برکت، هدایت و نیکبختی، امنیت و آزادی و پاداش شکوهبار این جهان و آن جهان، که با این واپسگرایی تان آنها را از دست می دهید چه حسرت عمیق و ندامت پایان ناپذیری گریبانگیرتان خواهد شد؟

«و انی بکم»

و نمی دانم سرانجام شما مردم تیره بخت که از شاهراه هدایت و نجات انحراف جسته و در کوره راه های نابودی و خسران درغلطیده اید به کجا خواهد انجامید؟

«و قد عمیت علیکم»

و این بدان جهت است که بخاطر نیندیشیدن تان به فرجام کارها و تصمیم گیری ها، واقعیتها بر شما مخفی مانده و از شما پوشیده شده است.

«انلزمکموها و انتم لها کارهون»

۱- ۳۶۱. سوره ۳۶،آیه ۳۰.

آیا در حالی که پذیرش حق و عدالت خوشایند شما نیست، ما می توانیم شما را بدان مجبور سازیم؟

این فراز را بانوی سرفراز گیتی، از قرآن شریف برگرفته است که نوح پیامبر به قوم سرکش خود می فرماید:

«قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینه من ربی و آتانی رحمه من عنده فعمیت علیکم انلزمکموها و انتم لها کارهون.» (۱) .

آیا براستی از من می خواهید که شما را بر شناخت عمیق و اساسی حق و عمل به آن بی آنکه شور و عشق حق شناسی داشته باشید، وادارم؟

چنین کاری برای من میسر نیست و خدا این وظیفه را برای ما نشناخته است. آنچه بر من لازم است، این حقیقت می باشد که شمایان را در پرتو دلیل و برهان، به راه نجات و نیکبختی رهنمون گردم و هرگز از وظایف من این نیست که شما را به شناخت حق و عمل بدان مجبور سازم.

و اینجا بود که دخت فرزانه ی پیامبر رشته ی سخن تاریخی خویش را با زنان مدینه را به پایان برد و آنان سراپا سوز و گداز و در اوج شرمندگی و واماندگی برخاستند و رفتند.

با بهانه جویان و عذرتراشان

راوی روایت «سوید بن غفله» پس از آوردن سخنان جانسوز فاطمه علیهاالسلام می گوید: زنان مهاجر و انصار به خانه های خویش بازگشتند و بیانات تاریخساز آن حضرت را به مردان خویش بازگفتند. آنگاه بود که گروهی از مهاجر و انصار در پوشش ندامت و پشیمانی به منظور عذرخواهی از جنایاتی که رخ داده بود به سرای دختر پیامبر آمدند.

از نکات تاسف انگیز در این مورد این است که این جریان در همین نقطه در پرده ی

۱- ۳۶۲. سوره ۱۱،آیه ۲۸.

ابهـام می مانـد و در تاریـخ زنـدگی دخت فرزانه ی پیـامبر، نه نـام و نشان زنان عیادت کننـده آمـده است و نه مردان مهاجر و انصاری که پس از عیادت زنان به خانه ی آن حضرت شتافتند.

اما از جمع بنـدی رویـدادها چنین دریافت می گردد که زنان عیادت کننـده نه از بازیهای سیاسـی و بازیگران آگاهی چنـدانی داشـتند و نه از موضع حقـارت بار و ظالمانه ی همسـرانشان در برابر آن طوفان و گردبادی کهـدر آن مقطع تاریخی سرنوشـت جامعه ی آن روز و نسلهای آینده مسلمان و حتی خانواده ی بشری را از مسیر نجات و نیکبختی تغییر جهت داد.

گویی آنان تنها به منظور دیـدار دخت فرزانه ی پیامبر آمـده بودند که آن حضـرت سـخنان تاریخی خویش را برای آنان ایراد فرمود و جام خشم مقدس و تکاندهنده ی خویش را با آن بیانات پرشور و پرمحتوا بر سر مردان آنان فروریخت و آنان نیز پس از شـنیدن سـخنان آن حضـرت درست بسان خواب آلودگانی که بیدار شده باشـند و یا همچون غفلت زدگانی که هشیاریشان بازگشته باشد، با شناخت حقایق و آگاهی بر رویدادهای غمبار و دهشتناک آن روزها، راه خانه ی خویش را در پیش گرفتند.

تنها خـدا می داند که پس از ین آگاهی بخشـی و روشـنگری فاطمه علیهاالسـلام و بیداری و هشـیاری زنان مدینه، میان آنان و مردنمایانشـان چه بگو مگوهـایی روی داده و چه فریادهـا و شـیون ها و درگیری ها پس از بازگشت آنان به خانه های خویش اتفاق افتاده و کار به جایی رسـیده است که شوهرهایشان ناگزیر از حرکت بسوی خانه ی دخت پیامبر شـده اند تا عذر تقصـیر آوردند و بر گذشته ی خویش اشک حسرت و ندامت بریزند.

اما چگونه؟

اما راستی آنان رفتند تا از چه چیزی عذرخواهی کنند؟

از این گناه بزرگ که در خانه های خویش خزیدند و دست یاری و پشتیبانی از خاندان وحی و رسالت برداشتند؟

ص: ۶۸۶

گویی این تیره بختان چیزی از حقایق را نمی دانند و رویدادهای فاجعه باری را که در جهت انحطاط جامعه و نابودی دین خدا رخ داده است، نمی شناسند!! در روز غدیر که تنها هفتاد روز پیش از حلت پیامبر بود، گویی هرگز اینان نبودند که با امیر مومنان دست بیعت دادند و به فرمان خدا و پیامبرش تعهد سپردند که تدبیر امور و تنظیم شئون دین و دنیای جامعه را پس از پیامبر به کف باکفایت آن حضرت سپارند!

گویی هرگز سخنان روشنگرانه و حق طلبانه و ستم ستیز فاطمه علیهاالسلام در مسجد پدرش پیامبر و مناظره ی آن حضرت با رئیس دولت غاصب و مهاجرین و انصار به گوش آنان نخورده است! گویی هرگز ناله ی دردمندانه برترین بانوی جهان هستی را در آستانه ی درب خانه اش که مورد یورش دژخیمان دولت غاصب قرار گرفت، نشنیده اند!! و گویی هرگز در مدینه حضور نداشتند و بطور کلی چیزی از رویدادهای غمبار را نمی دانند!

گویی هم اکنون حقیقت را در یافته و واقعیت را شناخته اند که با عذرهای پوچ و حقارت بار و پوزش های سرد و خنک خویش به خانه ی بانوی سرفراز گیتی شتافته و از او عذرخواهی می کنند!!

به هر حال آن مردنمایان به خانه ی دخت فرزانه ی پیامبر آمدند و گفتند:

«یا سیده النساء لو کان ابوالحسن ذکر لنا هذا الامر من قبل ان نبرم العهد و نحکم العقد لما عدلنا عنه الی غیره.»

«هان ای سالار بانوان گیتی!

به خدای سوگند اگر امیر مومنان پیش از آنکه ما پیمان ببندیم و به دیگری دست بیعت بسپاریم، آنچه را شما فرموده اید، با ما در میان می نهاد، هرگز او را رها نساخته و بسوی دیگری نمی رفتیم و با دیگری به عنوان خلافت بیعت نمی کردیم.»

شما خواننده ی گرامی یک بار دیگر این بهانه های پوچ و عذرتراشی های کودکانه و بی مقدار را از نظر بگذران و منصفانه بگو که اینها با کدامین معیار عقلی و فکری و دینی سازگار است؟

ص: ۶۸۷

نگارنـده نمی دانـد که امیر مومنان وظیفه داشت کـدامین حقیقت ناگفته را بر این بهانه جویان بیان کنـد؟ و کدامین واقعیت را بخاطر خطیر آنان بیاورد؟

آیا خدای جهان آفرین به آنان نفرمود که:

«انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون؟» (۱) .

آیا براستی اینان نشنیدند که پیامبر گرامی در روز جاودانه ی غدیر بارساترین ندای خویش فرمود که:

«من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله.»

هـان ای مردم! هر کس مرا سـرپرست و مقتـدای خـویش می نگرد، بایـد بدانـد کـه از این پس «علی» نیز سـرپرست و مقتـدای اوست.

و آنگاه نیایشگرانه فرمود:

«بار خـدایا! هر آن کس که او را دوست بـدارد تو دوسـتش بدار و هر آن کس که او را دشـمن بدارد تو او را دشـمن دار، هر کس او را یاری کند، یاریش کن هر کس از یاری او دست کشد تو نیز از یاری چنین کسی دست بردار.»

و آیـا اینان آیات بسـیاری را که پیرامون شخصـیت والای امیر مومنان فرود آمـده و روایات فراوانی را که خود از زبان مبارک پیـامبر در مورد شـکوه و عظمت و امـامت و ولاـیت راسـتین آن حضـرت صـادر شـده، و به صـراحت و روشـنی حق جویـان و درستکاران را مشعل فراراه است نشنیده و ندیده بودند؟

با این بیان امیر مومنان می بایست چه نکته ی جدیدی را برای آنان بیان می فرمود؟

آیا براستی نکته ای پوشیده مانده بود یا نامعلوم می نمود تا نیازی به بیان و یادآوری

۱- ۳۶۳. سوره ۵،آیه ۵۵.

باشد؟ یا آن حضرت آنان را از حقیقت نامعلوم آگاه سازد؟

از همه ی اینها که بگذریم باید پرسید که آیا امیر مومنان همان روزی که بدست تجاوزکاران حاکم دستگیر گردید و او را از خانه ی خویش به مسجد پیامبر بردند تا از او بیعت بگیرند، آیا همان جا با باران دلیل و برهان و مناظره ها و بحث های گوناگون حقایق را روشن نساخت؟

آیا این حضرات آن سخنان روشنگر امیر مومنان را نشنیده و بدانها آگاهی نیافته و آنان را درنیافته بودند؟

به علاوه شما خواننده ی گرامی به چگونگی عذرخواهی آنان و بهانه جوییهای سخیف شان نظاره کن که می گویند:

اگر امیر مومنان پیش از انکه ما پیمانی برقرار سازیم و با دیگری بیعت کنیم، این حقایق را با ما در میان می نهاد، بطور قطع با او بیعت می نمودیم و دست بیعت به دست دیگری می نهادیم.

سبحان الله! آیا شمایان با امیر مومنان عهد نبسته بودید؟!!

آیا در روز غدیر با آن حضرت پیمان استوار در مورد رهبریش به فرمان خدا و پیامبر برقرار نساخته و دست بیعت به عنوان سرپرست جامعه ی اسلامی پس از پیامبر، به دست او ندادید؟

آیا آن روز خدا و پیامبر او را به باد استهزا گرفته بودید و بازی می کردید؟

شگفتا که از دیدگاه شما شکستن آن عهد و زیر پانهادن آن پیمانی که به دستور خدا و پیامبرش آن را بستید و استوار ساختید، رواست اما اینک پیمان و بیعت ظالمانه و ناروا که انجام آن، تفسیر و مفهومی جز پایمال ساختن پیمان آسمانی غدیر را ندارد، از دیدگانتان پسندیده نیست و به غلط می پندارید که تعاون به گناه و تجاوز لازم است.

آری آنان به خانه ی دخت پیامبر به بهانه ی عذرخواهی شتافتند اما اینگونه و به این

بهانه های پوچ و بی محتوا و بافته های میان تهی عـذرخواهی کردند. به همین جهت «فاطمه» علیهاالسـلام نیز دست رد بر سـینه ی آن بازیگران زد و آنان را از خانه ی خویش راند و خروشید که:

«الیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم»

از اینجا دور شویـد و از این پس با من سـخن مگویید که هیچ عذری پس از آن تقصـیرتان ندارید و یقین داشـته باشـید که در همه ی این رخدادهای ظالمانه و انحطاطآفرین مسوول هستید...

و باید در بارگاه خدا پاسخگوی این فجایع باشید.

واژه ی «تعـذیر» به مفهوم کوتـاه آمـدن در عـذرخواهی است و واژه ی «معـذر» به معنای کسـی است که می پنـدارد در کاری معذور است و عذر قابل قبولی دارد در حالی که در حقیقت اینگونه نیست. قرآن شریف می فرماید:

«و جاء المعذرون من الاعراب لیوذن لهم» (۱) .

شایـد بـه منظـور این باشـد که پس از آن کوتـاه آمـدن در برابر باطـل و بیـداد و دست کشـیدن از یـاری حـق و عـدالت دیگر هیچگونه عذر و بهانه ای از شما پذیرفته نیست. چرا که بهانه های شما چیزی از حقیقت به همراه ندارد.

«و لا امر بعد تقصیرکم»

و مـا خانـدان وحی و رسالت نیز پس از آن عهدشـکنی و گناه و زبونی شـما در دفاع از حق و عـدالت و تنها نهادن ما در برابر ارتجـاع و اسـتبداد، دیگر بـا شـمایان کاری نـداریم. و بـدینگونه بانوی بانوان پس از بیان حقایق و نشانگری پوچی و ساختگی بودن بهانه ها و عـذرخواهی های آن مردنمایان دنیادار و دنیاطلب، آنان را از خانه ی خویش راند و ریاکاری و بازیگری آنان را به عصرها و نسلها نشان داد.

۱- ۳۶۴. سوره ۹،آیه ۹۰.

منابع این خطبه ی تاریخی و انسانساز

خواننـده ی گرامی! جای بسـی افتخار است که بخشـی از ساعتهای زندگی را به همراه شـما، در آسـتانه ی سـخنان جانبخش و انسانساز دخت فرزانه ی پیامبر و اندیشـمندترین بانوی جهان هستی که آنها را در مسجد منور پیامبر و در خانه ی فرهنگ پرور خویش و در بستر بیماری بیان فرموده بود، گذراندیم.

و بی تردیـد در این نگرش حقـایق فراوان و واقعیت هـای بسـیاری که در کران تـا کران سـخنان ارزشـمند و روشـنگرانه ی آن حضرت موج می زد، برای شما دوست عزیز روشن و آشکار گردید.

نگارنده در بخشـهای گذشـته ی کتاب برخی از منابع و مدارک سـخنان ارجدار آن حضرت را که در مسجد پیامبر روشنگری فرمود، آورد.

اینـک نیز بر آن است که برخی از انبوه منـابع و مـدارک این خطبه ی جـانسوز و تـاریخی را که دخت یگـانه ی پیامبر بر زنان مهاجر و انصار در بستر بیماری و در آستانه ی شهادت ایراد فرمود، ترسیم نماید.

ده نمونه از این منابع و مدارک عبارتند از:

۱- «معانی الاخبار»، جناب صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) که سند این خطبه تاریخی را به «فاطمه» دختر سالار شهیدان حضرت حسین می رساند.

۲- و نیز همین عـالم و محقق بزرگوار به سـند خویش این خطبه را از عمر فرزنـد امیر مومنـان می آورد که او از پـدر گرانمایه اش علی علیه السلام آورده است.

۳- مرحوم «طبرسی» در «احتجاج» خویش این خطبه را همانگونه که از نظرتان گذشت آورده است.

۴- مرحوم شیخ طوسی در «امالی» خویش آن را به سند خود از ابن عباس آورده است.

ص: ۶۹۱

۵- مرحوم «طبری» در «دلائل الامامه» این خطبه را به سند خویش از چهارمین امام نور حضرت سجاد علیه السلام آورده است.

۶- مولف «بلاغات النساء» به سند خویش از «عطیه العوفی» این خطبه را آورده است.

۷- «ابن ابی الحدید» نیز در شرح خویش بر «نهج البلاغه امیر مومنان» آن را از جوهری آورده است.

۹- «عمر رضا کحاله» در کتاب خویش «اعلام النساء» ج ۴، ص ۱۲۳، این خطبه تاریخی را آورده است.

۱۰- و مرحوم علامه نیز در بحارالانوار، ج ۴۳ آن را ترسیم کرده است.

اتمام حجت بر دو گروه مهاجر و انصار

اشاره

به نظر می رسد می باید این بخش از بحث ما، پیش از سخنان تاریخی دخت فرزانه ی پیامبر به زنان مهاجر و انصار، ترسیم می گشت، اما بـدان جهت که دو سـخن جـاودانه ی بـانوی بانوان پشت سـر هم و در کنار یکـدیگر قرار گیرد بـدینصورت تنظیم گردید.

حرکت هدفدار و خداپسندانه

واقعیت این است که امیر مومنـان براسـاس طرح و برنامه ی حکیمانه ای حرکت می کرد، براساس طرحی که هم بطور کامل با خرد و منطق صحیح و فرزانگی هماهنگ بود و هم در چهارچوب دین خدا و هماهنگ با مقررات آسمانی او.

از این رهگـذر است که آن پیشوای فرزانه از فرصـتهای طلاـیی و درست، بهـترین و شایسـته ترین بهره هـا را می گرفت تـا در درجه ی نخست حقوق پایمال شده ی خویش را

بر همه ی حقجویان و آزادمنشان گیتی ثابت کند و در گام بلند دوم بر آن جامعه بحران زده و اتمام حجت نموده و خیرخواهانه و طبیبانه به مردم هشدار دهد و انحطاط و سقوطی را که بخاطر واپسگرایی و تحول نامطلوب پس از رحلت پیامبر، سر راه آنهاست، به آنان نشان دهد و افزون بر این دو هدف انسانی و والا، این حقایق را در تاریخ به ثبت رساند تا عصرها و نسلهایی که از آن پس تا روز رستاخیز خواهد آمد آنچه را روی داده است بنگرند و حق و عدالت و پیشاهنگان و پیشوایان آنان را از سردمداران باطل و بیداد بازشناسند.

امیر مومنان با آگاهی بر این واقعیت که مردم به فراخوان خیرخواهانه و سخنان منطقی و دلسوزانه او پاسخ مثبت نخواهند داد، باز هم بر خود لازم می دید که حجت را بر جامعه تمام کند و برای مردم روشن سازد که جانشینی پیامبر گرامی حق قطعی و خدشه ناپذیر اوست و آن را خدا و پیامبر برای آن حضرت مقرر داشته اند و او موظف است در صورت توان و همکاری جامعه سکانداری دین و دنیای مردم را به کف باکفایت خویش گیرد و به تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه و ادامه ی راه و رسم پیامبر قیام کند.

و نیز لازم می دید که بر مردم روشن سازد که بوستان «فدک» حق مسلم دخت فرزانه ی پیامبر است و براساس سیاست بازی و بیدادگری مصادره شده است.

با این بیان امیر مومنان جانشین راستین پیامبر گرامی است، خواه مرد حق را بپذیرند و جامعه در برابر آن وجود گرانمایه و نجات بخش سر فرود آورد یا اینکه مردم از در حق ناپذیری درآیند و جامعه امامت آسمانی و الهی او را گردن ننهد و خویشتن را از آن مشعل فروزان نجات، محروم سازد.

و نیز روشن است که بوستانهای «فدک» حق خدشه ناپذیر دخت فرزانه ی پیامبر خدا بود، خواه حق او را پاس داشته و به او واگذارند یا با دجالگری و فریبکاری مصادره اش کنند.

ص: ۶۹۳

و نیز واقعیت این است که فاطمه علیهاالسلام دخت یگانه ی پیامبر بود و در آن جامعه شخصیت شناخته شده و موقعیت ممتاز و جایگاه رفیعی داشت. با این بیان بسیار بجاست که چنین شخصیت برجسته و والایی، رنج و زحمت طاقت فرسای یاری همتای گرانقدر خویش امیر مومنان در راه اثبات حق و عدالت را، به جان بخرد و همه جا دوشادوش آن حضرت این جهاد سترگ فکری و دینی را پیش ببرد تا آن حضرت، حق خدشه ناپذیر خویش و وی را از دستگاه استبداد بخواهد. و نیز جای تعجب نخواهد بود که این بانوی فرزانه به همراه شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش- که سالار جوانان بهشت اند- حرکت نماید تا ضمن دیدار با یاران پدرش پیامبر و گفتگوی با آنان برای یاری حق و رویارویی با بیداد از آنان دادخواهی نماید تا دیگر حجت بر همگان تمام شود و مردم در برابر خدا و تاریخ دلیل و برهانی بر انحطاط و سقوطی که در پیش بود و همگی زمینه آن را فراهم آورده بودند، نداشته باشند. و هرگز مدعی نشوند که دچار ناآگاهی و یا آفت غفلت شدیم، و امیر مومنان که سمبل حقیقت و تبلور دین بود چرا به سراغ ما نیامد تا حقایق را بر ما یادآوری نموده و ما را از خطرات سهمگینی که سر راه بود آگاه سازد تا بدینوسیله ما حقیقت را از باطل و بیداد بازشناسیم و انتخاب کنیم؟

به همین جهت امیر مومنان در جهت روشنگری و مبارزه ی فکری و جهاد عقیدتی و اتمام حجت بر همگان، همتا و همسنگر خستگی ناپذیر خویش فاطمه علیهاالسلام را- که بر اثر بیداد استبداد و یورش به خانه اش سخت صدمه دیده و توان حرکت نداشت- بر مرکب می نشاند و فراتر از چهل روز بر بامداد آن گرانمایه ی عصرها و نسلها را به همراه دو فرزند ارجمندش به در خانه ی مهاجر و انصار می برد تا خطر سهمگینی را که در راه بود به آنان تفهیم کند و همه را برای نجات دین و کیان جامعه به مقاومت خداپسندانه فراخواند.

دخت فرزانه ی پیامبر به هنگام رویارویی با مهاجر و انصار می فرمود:

«یا معشر المهاجرین و الانصار، انصروا الله و ابنه نبیکم، و قد بایعتم رسول الله یوم بایعتموه ان تمنعوه و ذریته مما تمنعون منه انفسکم و ذراریکم.»

هان ای گروه مهاجر و انصار! دین خدا و اهداف بلند و الهی دخت پیامبرتان را یاری کنید. شمایان در آن روزی که با پیامبر خدا دست بیعت دادید بر این اساس بیعت نمودید که همانگونه که از حقوق و هستی و خاندان خویش دفاع می کنید، از حقوق و کرامت آن حضرت و خاندان او نیز جانانه دفاع کنید. پس اینک بپاخیزید و به بیعت و پیمانی که با پیامبر خدا بسته اید وفا کنید و از حقوق و کرامت و راه و رسم و خاندان او در برابر تجاوز و تهاجم نیروی ارتجاع دفاع کنید.

اما دریغ و درد که نه کسی فراخوان آن برترین بانوی جهان هستی را پاسخ مثبت داد و نه کسی به یاری اش قامت برافراشت.

دیگر با تو سخن نخواهم گفت

پس از اتمام حجت با سران مهاجر وانصار سرانجام به در خانه ی «معاذ بن جبل» رسید و به او فرمود:

«یا معاذ بن جبل! انی قد جئتک مستنصره و قد بایعت رسول الله علی ان تنصره و ذریته و تمنعه مما تمنع منه نفسک و ذریتک و ان ابابکر قد غصبنی علی فدک و اخرج وکیلی منها»

هان ای «معاذ»!... من در اینجا آمده ام تا در برابر ستم و بیدادی که بر دین و دفتر و خاندان وحی و رسالت می رود تو را به یاری خویش فراخوانم و از تو کمک بطلبم، شما با پیامبر بیعت نموده ای که از حقوق و کرامت او و خاندان و نسل پاک و سرفرازش، بسان فرزندان و خاندان و حقوق خویش دفاع نموده و ستم و ناراحتی را از آنان برطرف کنی، اینک خود خوب می دانی که «ابوبکر» علاوه بر غصب خلافت، «فدک» را که حقوق خدشه ناپذیر من است، مصادره کرده و کارگزار مرا از آنجا بیرون رانده است...

«معاذ» میان سخنان آن حضرت دوید و گفت:

آیا جز من دیگران نیز هستند که به یاری شما برخیزند؟

دخت فرزانه ی پیامبر فرمود: نه، در برابر دادخواهی خویش پاسخ مثبت و مساعدی نیافتم.

«معاذ» گفت: پس با یاری من چه کاری ساخته است؟

و بدینسان او نیز پاسخ منفی داد و بانوی بانوان در حالی خانه ی او را ترک کرد که می فرمود:

به خدای سوگند دیگر تا بر پیامبر خدا وارد نشوم، با تو سخن نخواهم گفت.

درست در این لحظات بود که فرزند «معاذ» به در خانه رسید و از پدرش پرسید، دخت گرانمایه ی پیامبر با شما چه سخنی داشت؟

«معاذ» گفت: آمده بود تا بر ضد ستم و بیداد «ابوبکر» از من کمک بخواهد. چرا که او بوستانش را به ناروا مصادره کرده است.

پسرش گفت: شما چه پاسخی به آن حضرت دادی؟

معاذ گفت: روشن است، از ما کاری ساخته نیست، همین پاسخ من بود.

پسرش گفت: با این بیان به یاری او برنخاستی؟

گفت: آری

پسرش پرسید: ایشان پس از پاسخ منفی شما چیزی نفرمود؟

معاذ گفت: چرا فرمود: «دیگر تا روز رستاخیز و به هنگامه ی دیدار پیامبر، با من سخن نخواهد گفت.»

پسرش نیز گفت: پدر برو، که من نیز با تو سخن نخواهم گفت تا بر پیامبر خدا وارد شوم.

نویسنده ی کتاب «الامامه و السیاسه» در این مورد از جمله می نویسد:

امیر مومنان در آن شرایط بحرانی شبی دخت فرزانه ی پیامبر را بر مرکب نشانده

و در خانه ها و انجمن انصار برد و آن حضرت ضمن روشنگری، آنان را به یاری خویش فراخواند و از آنان بر ضد ستم و بیداد دادخواهی کرد. اما آنان در برابر موضع بر حق دخت سرفراز پیامبر می گفتند: با ابوبکر دست بیعت داده اند و کار از کار گذشته است و بهانه می آوردند که اگر شوی گرانقدرت امیر مومنان پیش از آنان نزد ما می آمد و از ما بیعت می خاست هرگز از او دست برنداشته و با دیگری دست بیعت نمی دادیم.

و امیر مومنان در برابر این بهانه های رسوا می فرمود:

آیا من می توانستم پیکر مطهر پیامبر را رها ساخته و پیش از به خاکسپاری آن بدن مطهر، به دنبال خلافت بروم و با جاه طلبان تشنه ی قدرت به کشمکش بپردازم؟

و فاطمه علیهاالسلام فرمود: آری حقیقت این است که امیر مومنان در این مورد آنچه شایسته و بایسته بود، انجام داد اما گروهی تجاوزکار نقشه هایی ریختند که تنها خدا از آنان حساب خواهد کشید و بس... (1) .

ص: ۶۹۷

۱- ۳۶۵. الامامه و السیاسه،ص ۱۹.

باران اشک روشنگرانه و هدفدار

اشاره

۱- در بیت الأحزان

بدترین چهره ی ستم

۲- فاطمه در بستر شهادت

۳- علل بیماری و شهادت بانوی بانوان

۴- عیادت آن دو از دخت گرانمایه ی پیامبر

عیادت به گونه ای دیگر

نگرشی بر این بازیگری

یک سخن گفتنی دیگر در این مورد

۵- عیادت ام سلمه

۶- عیادت عایشه دختر طلحه

۷- عباس و اندیشه ی عیادت «فاطمه» علیهاالسلام

در بیت الاحزان

اشاره

نگارنده نمی داند که گریه های جانسوز و روشنگرانه و پرمعنای فاطمه علیهاالسلام چه اثری در جانهای بیمارگونه ی آن مردم دنیاپرست و سست عنصر نهاد که در خویشتن احساس ناآرامی و اضطراب نمودند؟ و نمی داند گریه ی بانویی که در خانه ی خویش نشسته است و در سوگ پدر گرانمایه ی خویش و تجاوز به مرزهای دین و آیین می گرید، چگونه آسایش خاطر و راحتی را از آن شخصیت های بی همانند می تواند سلب کند و خاطر خطیر آنان را آزرده سازد؟!!

اما هر چه بود گویی چنین شد. به همین جهت گروهی از سالخوردگان مدینه گرد آمدند و بسوی امیر مومنان شتافتند و گفتند:

ای امیر مومنان! واقعیت این است که دخت فرزانه ی پیامبر شب و روز را سوگوار و گریان است و گریه های جانسوز آن حضرت، هم استراحت و خواب شبانه را از ما ربوده است و هم آرامش انجام کارهای روزانه را، و اینک به حضورت شرفیاب شده ایم تا از آن بانوی سرفراز بخواهید که یا شب را به سوگواری بگذراند و یا روز را تا ما هم فرصتی برای آسایش و آرامش و کار روزانه بیابیم و با اعصاب آرام زندگی کنیم!!

امیر مومنان به آنان پاسخ مساعد داد و از پی آن بسوی بانوی بانوان آمد که نه گریه بر پدر و رویدادهای تکاندهنده ی پس از رحلت امانش می داد و نه تسلیت در او اثر سودبخشی داشت.

ص: ۶۹۹

هنگامی که آن حضرت امیر مومنان را نگریست بتدریج آرام شد و امیر مومنان به او فرمود: هان ای دخت گرانمایه ی پیامبر! حقیقت این است که سالخوردگان «مدینه» بسوی من آمده و از من خواسته اند که از شما تقاضا نمایم یا روزها را در فراغ خورشید رسالت و در سوگ او گریه کنید و یا شبها را، (کدامیک را برمی گزینی)

پاسخ داد: یا اباالحسن! زندگی و درنگ من در میان این مردم بسیار کم خواهد بود و بزودی به سرای دیگر خواهم شتافت به هین جهت به خدای سوگند نه شبها از گریه در سوگ پدر آرام خواهم گرفت نه روزها، تا به پیامبر خدا بپیوندم.

امیر مومنان فرمود: دخت سرفراز پیامبر آنچه می خواهی همان را انجام بده.

آری واقعیت این است که مردان سالخورده ی مدینه، نه حق عظیم پیامبر بر بشریت را می شناختند و نه از موقعیت پرشکوه و بی همانند او آگاه بودند.

اگر براستی آنان از مقام والای پیامبر آگاه بودند نه تنها چنین پیشنهادی نمی کردند که با دخت یگانه ی آن حضرت نیز همکاری و همدلی نموده و او را در گریه های جانسوز و باران اشک بر پرشرافت ترین و عزیزترین انسانی که جهان را بدرود گفته بود، یاری و همراهی می کردند.

ای کاش اگر آنان دخت گرانمایه ی پیامبر را در سوگ جانسوز پدر و نثار اشک بر آن حضرت یاری و همراهی نمی کردند، به همین کار خویش بسنده نموده و دیگر به اشاره ی سیاست بازان، تلاش نمی کردند تا با جوسازی ها و بهانه تراشی های گوناگون فاطمه علیهاالسلام را نیز آرام ساخته و به هر دری نمی زدند تا گریه های جانسوز و روشنگرانه و دارای پیام او- در آن فاجعه ی سهمگین را- متوقف سازند. اما آنان معذورند چرا که خود این کارها را نمی کردند بلکه دست سیاست بود که انجام این نقشه های زشت و مخرب را بر آنان تحمیل می کرد و از آنان می خواست که دخت محبوب پیامبر را از گریه بر سالار پیام آوران خدا بازداشته و از سوگواری بر او جلوگیری نمایند.

با این بیان فاطمه علیهاالسلام نیز حق داشت که از گریه بر آن فاجعه ی سهمگین و آن مصیبت

بزرگ دست نکشد تا بدینوسیله از اهداف شوم آن تجاوزکاران که تنها خدا بر نقشه های ظالمانه و فریبکارانه ی آنان آگاه بود، جلوگیری کند.

به همین جهت امیر مومنان خانه ای در کنار شهر مدینه و دور از بهانه جویان برای دخت فرزانه ی پیامبر ساخت و آن حضرت هر بامداد که خورشید از افق مشرق سربرمی آورد دست دو کودک ارجمند خویش حسن و حسین را می گرفت و با دیدگان اشکبار بسوی آن خانه که در کنار «بقیع» بود و در گذر تاریخ «بیت الاحزان» (۱) نامیده شد، حرکت می کرد و تا غروب آفتاب اشک می ریخت و سوگواری می نمود و آنگاه امیر مومنان بدانجا می رفت و او را با دو نور دیده اش به خانه بازمی گردانید...

بدترین چهره ی ستم

آری امیر مومنان، این حجره را کنار شهر مدینه برای بانوی بانوان ساخت تا در آنجا برای پدر گرانمایه و اهداف پایمال شده ی او سوگواری کند تا آن مردنمایانی که از صدای گریه ی آن حضرت به رنج افتاده بودند! از آن پس وجدان و اعصابشان آرام گیرد و دیگر شبها بی آنکه از صدای گریه های جانسوز دخت رنجدیده ی پیامبر دچار رنج و آزار شوند، در بسترهای خویش با خاطری آسوده به خواب عمیق فرووروند.

و از همین دیدگاه است که شاعران و مرثیه سرایان به این مصیبت بزرگ که بدترین چهره ی ستم و بیداد درباره ی دخت محبوب پیامبر است، اشاره می کنند و شعر می سرایند. برای نمونه:

۱- یکی از آنان در این مورد از جمله می سراید:

ص: ۷۰۱

۱- ۳۶۶. «سمهودی» در مورد «بیت الاحزان» می نویسد: «غزالی» استحباب خواندن نماز در مسجد فاطمه علیهاالسلام در «بقیع» را یادآور می گردد و دیگر دانشمندان برآنند که آن مسجد در گذر تاریخ به «بیت الحزن» معروف گردید. چرا که آن حضرت دوران سوگواری بر پدرش پیامبر را در آنجا اقامت گزید. تاریخ مدینه، ج ۲، ص ۹۵

منعوا البتول عن النیاحه اذ غدت

تبکی اباها لیلها و نهارها...

آنان دخت سرفراز پیامبر را از سوگواری و گریه بر پدر گرانمایه اش باز داشتند چرا که آنگاه که به یاد او گریه و سوگواری را آغاز می کرد، شب و روز می گریست.

به او گفتند: دیگر آرام گیر گه باعث اذیت و آزار ما شده ای!! آخر چگونه آن بانوی گرانمایه می تواند قرار و آرام داشته باشد در حالی که مصیبت پدر و حق کشی غاصبان، قرار و شکیب را از او گرفته است؟!

۲- و دیگری در بیان این مصیبت از جمله می سراید:

و گروهی از دار و دسته ی همان تجاوزکاران به اشاره ی آنان به دخت فرزانه ی پیامبر گفتند:

با ادامه ی سوگواری بر پیامبر و گریه ها و ناله هایت باعث اذیت و آزار ما شده ای.

۳- و نیز یکی از دانشمندان ما که «سید رضا هندی» نام دارد در عالم خواب دوازدهمین امام نور حضرت مهدی علیه السلام را دید و آن حضرت با اشاره به همین مصیبت به او فرمود:

اترانی اتخذت لاوعلاها

بعد بیت الاحزان بیت سرور؟

تو می پنداری که من پس از «بیت الاحزان» مام گرانمایه ام فاطمه علیهاالسلام، خانه شادی و شادمانی ساخته ام؟ نه! به شکوه و مقام والای مادرم چنین نخواهد شد.

فاطمه در بستر شهادت

و اینک که چنین است دریغ و درد بر بیدادی که در حق او رفت.

دریغ بر جوانی شکوهبارش، دریغ بر دردهای جانکاهش.

دریغ بر قلب شعله ور و پرالتهابش در سوگ پدر،

دریغ بر خاطر شکسته و آزرده اش،

دریغ بر او که در اوج جوانی و طراوت و شکوفایی بر بستر افتاد و بیماری و ناتوانی برخاسته از آن صدمات و یورش های ناجوانمردانه و شرارت جلادان به خانه اش،

نشاط و توان و شادمانی و قـدرت را از او گرفت و بر آن چهره ی زیبا و نورافشان چیره شد. چرا که آن گرانمایه ی عصـرها و نسلها نه دیگر امیدی به دارو و درمان داشت و نه بر ماندن در این سرای زودگذر و تیره و تار می اندیشید.

چرا که برای پرواز بسوی ملکوت و شـهادت در راه خـدا لحظه شـماری می کرد و در انتظـار نجـات و رهایی از دنیایی بود که ظالمان و تجاوزکاران، زیستن در آن را سخت و طاقت فرسا ساخته بودند.

در آرزوی این بود که به پدر گرانمایه و مقتدای محبوب و بزرگوارش پیامبر خدا بپیوندد.

و در این آرزو بود که خورشید جهان افروز وجودش به افق مغرب نزدیک شود.

بدینسان شـمع روشنگر وجود گرانقدر دخت پیامبر رو به خاموشی نهاد. چرا که دنیا با همه ی گستردگی اش بر او تنگ گشته و بر او سـخت گرفته بود. او از یک سو به همتای بی نظیر زنـدگی اش امیر مومنان نظاره می کرد که پس از آن همه فداکاری و نقش تاریخساز، انک با شـرارت دنیاطلبان خانه نشـین گردیده و همه ی امکانات از او سلب گشته و حق آسمانی اش غصب شده است و از دگر سو به خویشـتن می نگریست و می دید که حق خدشه ناپذیرش پایمال شده، و بوستان و املاکش مصادره گشته و دارایی اش غصب شده است.

او در برابر این زورمـداری و حـق کشـی دولت غـاصب، از مردم یـاری خـواست و در جـامعه به دادخواهی و شـکایت از سـتم برخاست اما نه کسی به فریاد یاری خواهی اش پاخ مثبت داد و نه کسی به کمک او شتافت. چرا که بجای آن او را از گریه بر پدر گرانقدرش، پیامبر که برترین و پرشـرافت ترین پدران گیتی بود، باز داشتند و دنیا را بر او تنگ نمودند. به همین جهت در بستر بیماری و شهادت خویش به بیان حضرت باقر علیه السلام، هماره دست نیایش به بارگاه خدا برمی داشت و می گفت:

ص: ۷۰۳

«یا حی یا قیوم برحمتک استغیث فاغثنی، اللهم زحزحنی عن النار و ادخلنی الجنه و الحقنی بابی محمد.»

هان ای خدای زنده و زندگی بخش!

ای خدای پاینده و برپادارنده ی نظام هستی!

من به مهر و رحمت تو پناه آورده ام، مرا پناه ده و دریاب،

بار خدایا! همانگونه که وعده فرموده ای مرا از آتش دور ساز و در بهشت پرطراوت و شکوهبارت درآور و به پدر گرانمایه ام، محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیوندم ده.

و هنگامی که امیر مومنان به آن بانوی بهشت می فرمود: «عافاك الله و ابقاك»

خدای تو را شفا بخشد و عمری طولانی ات ارزانی دارد.

می گفت: یا اباالحسن ما اسرع اللحاق برسول الله.»

علی جان! لحظات پیوستن به پیامبر خدا نزدیک شده است و من بزودی به او خواهم پیوست.

چهارمین امام نور حضرت سجاد، از پدر گرانمایه اش آورده است که:

هنگامی که «فاطمه» دخت گرانمایه ی پیامبر بر اثر شدت صدمات وارده بر او در یورش به خانه اش در بستر افتاد، به امیر مومنان وصیت کرد که روند بیماری او را محرمانه بدارد و کسی را از شرایط او آگاه نسازد، امیر مومنان نیز چنین کرد و خودش پرستاری از دخت پیامبر را در بستر بیماری به عهده گرفت و از همه ی نزدیکان تنها «اسماء» بود که آن حضرت را در این کار یاری می کرد و به همراه امیر مومنان علی علیه السلام از بانوی بانوان پرستاری می نمود و او نیز وضعیت بیماری دخت پیامبر را پوشیده می داشت. (۱) .

بنظر نگارنده از این روایت آزردگی خاطر و درد و رنج گران دخت محبوب پیامبر از جامعه ی واپسگرا به خوبی دریافت می گردد، از آن جامعه ای که شما خواننده ی گرامی

۱- ۳۶۷. بحارالانوار، ج ۴۳.

در بخشهای گذشته ی این کتاب، موقعیت و موضعگیری اش را در برابر دخت سرفراز پیامبر به خوبی شناختی، از آن جامعه ای که انحطاط پذیری و همکاریش با ستم و فریب، چه فاجعه ای به بار آورد و همین گرایش جاهلی و کردار ناشایست آن بود که در دخت عدالتخواه و ستم ستیز پیامبر سخت اثر نهاده و بسان زخمی عمیق و دردناک در جان او کاری افتاد. زخمی که یا درمان ناپذیر است و اجازه ی بهبودی به بیمار نمی دهد و یا صعب العلاج است و مداوای آن روزگاری بطول می انجامد.

و اینگونه است که انسان دردمند از این جامعه سخت آزرده می شود و از آن کناره می گیرد و پس از آن که مدتها با چنین جامعه و مردمی انس و الفت داشته و برای نجات و نیکبختی آنان تلاش نموده است، اینک به جایی می رسد که نه دوست دارد آنان را ملاقات کند و نه با آنان سخن گوید.

هر انسان اندیشمندی که از نزدیکان و دوستان و یا جامعه ای را که در آن زندگی می کند ستم و سنگدلی دیده باشد این حالت خاص را به خوبی در خویشتن می یابد و درست در این شرایط است که حتی از دیدن آنان احساس رنج و ناراحتی می کند تا چه رسد به گفتگو و نشست و برخاست با آن بیدادگران و سنگدلان و گاه کار به جایی می رسد که انسان آزاده و اندیشمند از زندگی در چنین جامعه و با چنین مردمی خسته می شود و مرگ سعادتمندانه را بر آن ترجیح می دهد تا از زندگی با چنین بیدادگران سنگدل و ناجوانمردی، نجات یابد.

از همین رهگذر است که دخت فرزانه ی پیامبر چنان از آنان برید که همتا و شوی گرانقدر خویش را برای پرستاری خود انتخاب کرد و هیچ کس هم از چگونگی پرستاری امیر مومنان و رسیدگی و مهرش به دخت سرفراز پیامبر در بستر بیماری آگاه نیست.

کسی نمی داند که آیا آن حضرت غذای را که برای بیماری گرانقدرش مناسب باشد نیز بدست خویش درست می کرد یا تنها به کارهای خانه می رسید و تهیه ی غذای مناسب را به دیگری وامی گذاشت؟

ص: ۷۰۵

به هر حال «اسماء» از بانوی شایسته کرداری است که این افتخار را داشت که در پرستاری از آموزگار بزرگ فضیلتها فاطمه علیهاالسلام با امیر مومنان همکاری کند و بنظر می رسد دلیل گزینش این زن باایمان و هوشمند برای این کار مهم از سوی فاطمه علاوه بر رابطه ی آموزگاری و شاگردی، دوستی و محبت عمیق و گسست ناپذیری بود که میان آن دو حاکم بود تا آنجایی که بانوی نامبرده، خویش را از خاندان بنی هاشم به حساب می آورد، بویژه که تا شهادت جعفر طیار بانوی خانه ی او بود و از بانوان بنی هاشم محسوب می گشت.

نامبرده بانویی برخوردار از عواطف انسانی بود و به وفا و ارزشهای بشری ایمان داشت و حقوق دیگران را رعایت می کرد و به ارزشها و مفاهیم والای انسانی و اسلامی سخت پای بند بود. از تاریخ این حقیقت دریافت می گردد که این زن باایمان، افزون بر هوش سرشار و خرد فراوان و آراستگی به اخلاق شایسته، خوش برخورد و خوش معاشرت بود و بانوی بانوان نیز به همان اندازه که او به پیامبر و خاندانش عشق می ورزید، او را مورد مهر و محبت قرار می داد.

هنگامی که «جعفر طیار» در پیکار «موته» به افتخار شهادت نایل آمد و آن خبر جانسوز به پیامبر رسید، سیلاب اشک از دیدگان فروبارید و همه ی یاران نیز گریستند.

این خبر جانسوز به درون خانه ی پیامبر رسید و بانوان هاشمی نیز گریه سر دادند و همگی برای او سوگواری کردند.

خود پیامبر بسوی خانه ی جعفر حرکت کرد تا همسر قهرمان او «اسماء» و فرزندانش را دلداری دهد. هنگامی که به خانه ی آنان وارد شد فرزندان «جعفر» را فراخواند و بی آنکه چیزی بگوید، دست مهر بر سر و روی آنان کشید و آنها را بویید و بر سینه چسبانید.

«اسماء» از رفتار پیامبر چنین دریافت که رویدادی سهمگین رخ داده است. به همین جهت گفت: ای پیامبر خدا! آیا از «جعفر» خبری دریافت داشته اید؟

پیامبر سخت گریست و فرمود: دخترم! «جعفر» را به حساب خدا بگذار چرا که او

در راه اهداف و آرمانهای الهی به شهادت رسیده است.

اینجا بود که اسماء گریه کرد و از پرده ی دل ناله سر داد.

پیامبر پس از دلداری آنان، به خانه ی دخت فرزانه اش «فاطمه» بازگشت و به او دستور داد تا غذایی برای خانواده ی «جعفر» آماده سازد، چرا که آنان به سوگ نشسته اند. و «فاطمه» نیز با دست مبارک خویش نان فراوانی آماده ساخت و آنها را به همراه مقداری خرما به خانه ی «جعفر» فرستاد.

از شگفتی ها در این مورد این است که پیامبر تهیه ی غذا برای خانواده ی «جعفر» را نه به همسران خویش واگذار کرد و نه به دیگر بانوان هاشمی، و تنها دخت فرزانه اش را برای این کار برگزید. چرا که گویی می خواست پاداش فراوان این خدمت نصیب او گردد یا اینکه پیامبر گرامی روابط بسیار دوستانه و سوابق درخشان و خدمات فراوان «اسماء» را نسبت به خاندانش به یاد آورد و او را بدان مفتخر ساخت که دخت فرزانه اش بدست خویش برای آنان غذا فراهم سازد.

در بحثهای گذشته خاطرنشان گردید که بانو «اسماء» به هنگامه ی رحلت بزرگ بانوی جهان عرب «خدیجه» بر بالین او بود، و نیز همو بود که در پیوند مقدس خانوادگی میان دخت فرزانه ی پیامبر و امیر مومنان حضور داشت و با جدیت و پشتکار، تدابیر مقدماتی و کارهای لازم را سامان می داد و نیز به هنگامه ی طلوع خورشید جهان افروز وجود سومین امام نور حضرت حسین، نقش کمک رسانی به فاطمه علیهاالسلام را به همراه دیگر زنان ایفا نمود. این بانوی هوشمند و باایمان پس از شهادت شوی دلاورش «جعفر»، با ابوبکر ازدواج کرد اما هرگز از دوستی و مهرش نسبت به دخت فرزانه ی پیامبر و خاندان او نه تنها سر مویی کاسته نشد، بلکه این مهر و ارادت و دوستی و رفت و آمد همچنان ادامه یافت تا آنجایی که در مهر به خاندان رسالت شهره ی آفاق گردید.

پس از غصب خلافت و مصادره ی فدک و شکستن حرمت خاندان وحی و رسالت و نیز جنگ سردی که میان خاندان پیامبر از یک سو و میان استبداد حاکم به ریاست

و نماینـدگی ابوبکر، از سوی دیگر ادامه داشت، بـا اینکه این بانوی بافضـیلت در خانه ی «خلیفه» غاصب و همراه او بود نه تنها هیچگـاه تحت تـاثیر عواطـف و احساسـات خـانوادگی و فـامیلی قرار نگرفـت و از ارادت و محبـت بـه فـاطمه علیهاالسـلام و فرزنـدانش دست برنداشت، بلکه به عکس بسان یک بانوی آزاده ای در برابر اسـتبداد حاکم قامت برافراشت و با آن به مبارزه ای شگرف دست یازید که هنوز هم شگفتی های موضع گیری و مقاومت و عملکردش برای هر پژوهشگری تازه گی دارد.

بـا این وصـف و بـا این موضع روشن و خداپسـندانه ی «اسـماء» در ارادت به خانـدان پیـامبر و در دفـاع منطقی از آنـان چگونه «ابوبکر» به او اجازه می داد تا به منظور خـدمت به فاطمه علیهاالسـلام و فرزنـدانش به خانه ی امیر مومنان برود، و چگونه به او دسـتور قطع رابطه و گسسـتن علاقه و ارادت با خانـدان رسالت را نمی داد، و او را در آن شـرایط برای این رابطه اش زیر فشار نمی نهاد، خود بحث دیگر و راز ناشناخته ای است که دلیل آن روشن نیست.

به هر حال دخت یگانه ی پیامبر، با این بانوی فداکار انس گرفته و به نشـست و برخاست با او علاقه پیدا کرده و با معاشـرت با وی احسـاس آرامش می نمود و رنجها و دردهای خویش را با او در میان می نهاد و او را بسان خواهری پرمهر و بسان محبوب ترین و نزدیک ترین زن نسبت به خویش به حساب می آورد.

از همین رهگذر است که یکی از روزهای پایانی زندگی پرافتخارش ضمن گفتگو با او به وی فرمود:

«اسماء»! سخنی با تو دارم، آماده ای بشنوی و چاره اندیشی کنی؟

هنگامی که پاسخ مثبت شنید، فرمود:

«اسـماء»! چه کنم که از پیکرم استخوانی بیش نمانده و پوست بدنم از شدت لاغری به استخوانها چسبیده است؛ و در «تهذیب» از ششـمین امام نور آمـده است که فرمود: آیا می توانی برایم مرکبی فراهم آوری که پس از اینکه جهان را بدرود گفتم، بدن مرا بپوشاند؟

ص: ۷۰۸

او پاسخ داد: بانوی من! در هجرت به «حبشه» وسیله ی خاصی را دیدم که از چوب می ساختند و مردگان خویش را در درون آن بسوی آرامگاه حمل می کردند، اگر اجازه می دهید نمونه ای از آن را بسازم تا اگر مورد پسند شما قرار گرفت از آن شما باشد. (بدان امید که خداوند عمری به بلندای آفتاب به شما ارزانی دارد.)

پس از اظهار تمایل فاطمه علیهاالسلام، «اسماء» تختی را خواست و آن را بصورت برگردان قرار داد، آنگاه پایه های خاصی برای آن تراشید، سپس با پوشش آن بوسیله ی پارچه ای مخصوص، مرکب مورد نظر را ساخت و فاطمه آن را پسندید و فرمود:

برای من چیزی همانند این بساز تا پس از اینکه جهان را بدرود گفتم، پیکرم در درون این مرکب چوبین، بسوی آرامگاهم حرکت داده شود. پیکر مرا پس از مرگ بپوشان که خدای تو را از آتش دوزخ بپوشاند.

و بنا به روایتی که در کتاب «استیعاب» آمده است، فرمود: چه وسیله ی خوب و زیبایی ساخته ای، چرا که در درون آن پیکر زن یا مرد بازشناخته نمی شود.

و نیز آورده اند که آن حضرت با دیدن مرکب چوبین که اسماء ساخته بود، تبسم کرد در حالی که پس از رحلت پیامبر تا آن روز کسی او را شادمان ندیده بود.

علل بیماری و شهادت بانوی بانوان

با وجود سفارش آن حضرت به نهان داشتن شرایط جسمی و وضعیت روحی اش پس از آن رویدادهای تلخ، و با وجود راز داری امیر مومنان، سرانجام خبر بیماری بانوی بانوان در مدینه منتشر گردید و همگان از شرایط آن حضرت آگاه شدند. لازم به یادآوری است که فاطمه علیهاالسلام از بیماری سختی شکایت نداشت که غیرقابل مداوا برسد، بلکه آنچه او را سخت رنج می داد و پیکرش را آب می کرد، امواج دردها و مصیبتها و رنجهایی بود که هر روز بر آن افزوده می شد و این فشارها بود که بر رنج و بیماری برخاسته از صدمات وارده در یورش به خانه اش، کمک می کرد تا بانوی سرفراز گیتی را به بستر شهادت بکشاند.

ص: ۷۰۹

در کنار اینها فشار سوگ پدر و گریه بسیار بر آن حضرت نیز از عواملی بود که باعث شدت بیماری و زوال شادابی و طراوت از خورشید جهان افروز وجود او می شد و باید ستم و خشونت و مواضع ناجوانمردانه ی برخی از مسلمان نماها و نیز تحول ارتجاعی در سیستم سیاسی و دگرگونی کارها و تغییر اوضاع و شرایط به سود ارتجاع و جاهلیت را نیز از عواملی برشمرد که فشار دردها و رنجها را هر لحظه بیشتر می ساخت و خورشید وجود اندیشمندترین و آزاده ترین بانوی جهان هستی را بسوی افق مغرب پیش می برد.

در بخشها گذشته ی همین کتاب خاطرنشان گردید که فاطمه در یورش دژخیمان دولت غاصب به خانه اش به گونه ای میان در و دیوار فشرده شد که علاوه بر وارد آمدن صدمات سخت بر وجود گرانمایه اش، جنین وی نیز سقط گردید و تازیانه های بیدادی که بر پیکر مطهرش فرود آمد، بدنش را مجروح و خون آلود ساخت و آثار عمیقی در آن نازنین بدن بر جای نهاد. و نیز ضربات شدید دیگری بر او وارد آمد که جسم و جان و روح ملکوتی اش را به شدت آزرد.

آری همه ی این امور و رویدادهای دردناک دست به دست هم دادند و آن حضرت را به بستر بیماری کشانده و از انجام کارهای خویش بازداشتند.

عیادت آن دو از دخت گرانمایه ی پیامبر

اشاره

گزارش رنجش شدید دخت محبوب پیامبر از حکومت غاصب، همه جا پخش شد و به همه ی گوشها رسید و در نتیجه کسانی که استبداد حاکم را یاری رسانده و تمامی مفاهیم و ارزشهای والای انسانی را دور افکنده و همه ی آیاتی را که در مورد خاندان وحی و رسالت فرود آمده بود، فراموش ساخته و از همه ی روایات روشنگر و صریحی که آنها را از دو لب مبارک پیامبر در شکوه و عظمت «فاطمه» و شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش شنیده و به خاطر داشتند، روی برتافته بودند، آری اینان سخت بر خود لرزیدند و شنیدن خبر رنجش و آزردگی شدید فرزانه ی پیامبر از حکومت بر آنان

بسی گران آمد. بتدریج مردم بر حقایق امور آگاه شدند و تازه دریافتند که در یاری رساندن به رژیمی که نه سردمداران آن در برابر دخت یگانه ی پیامبر موضع شایسته و خداپسندانه ای دارند و نه خاندان وحی و رسالت چنین رژیم و حکومتی را به رسمیت می شناسند، دچار چه اشتباه وحشتناکی شده اند و سردمداران استبداد نیز به خود آمدند که سیاست خشونت بار و عملکرد زشت و ظالمانه ی آنان زمینه ی خشم و ناراحتی ملی را فراهم ساخته است.

از این رو استبداد حکم بر آن شد تا بر عملکرد زشت خویش پرده و پوشش برافکند و به هر صورت ممکن گذشته را جبران سازد. به همین جهت بود که سردمداران دولت غاصب تصمیم گرفتند، با دخت فرزانه ی پیامبر به عنوان عیادت دیدار کنند و در چهارچوب همین ملاقات و عیادت رضایت خاطر او را فراهم آورند تنها در این صورت است که همه چیز خاتمه یافته و تمامی مصائب و فجایع به بوته ی فراموشی سپرده می شود. آری آنان اینگونه اندیشیدند و تدبیر نمودند.

و ما نیز در روزگار خویش بسیاری از همین قماش جنایتکاران را دیده ایم که بر بندگان شایسته کردار خدا اهانتها و تحقیرها و انواع ستم و بیداد و شکنجه را روا می دارند، آنگاه در آخر کار بسوی قربانی ستم و بیداد خویش رفته و در نهان از او پوزش می طلبند و شیادانه می پندارند که با این بازیگری، عملکرد زشت و رسوای خویش را شسته و با این پوزش طلبی های پنهانی آثار و پیامد جنایت خویش را از میان برداشته اند.

اما غافل از اینکه سالار بانوان این شیوه های بازیگرانه را خوب می شناسد و از همه ی نقشه های آنان آگاه است.

اینک این شما و این هم واقعیت مورد بحث.

ص: ۷۱۱

دو کتاب «الامامه و السیاسه» (۱) و «اعلام النساء» (۲) چنین آورده اند:

«عمر» به «ابوبکر» گفت: اینک بیا تا دست در دست هم به خانه ی «فاطمه» (دخت یگانه ی پیامبر) برویم چرا که ما با عملکرد خویش او را به خشم آورده ایم.

و از پی این سخن هر دو به در خانه ی آن حضرت شتافته و از او اجازه ی ورود خواستند اما آن بزرگوار به آنان اجازه نداد.

نزد امیر مومنان رفتند و از او خواستند تا آنان را نزد دختر پیامبر ببرد و آن حضرت چنین کرد.

هنگامی که در برابر بانوی سرفراز گیتی نشستند، او روی خویش را از آنان بسوی دیوار برگردانید، آن دو برای آغاز سخن سلام کردند اما پاسخ آنان را نداد.

«ابوبکر» رو به آن حضرت گفت: ای محبوب پیامبر! به خدای سوگند که نزدیکی و خویشاوندی به پیامبر در نظر من از خویشاوندی و نزدیکی به خودم محبوب تر است و در نتیجه خویشاوندان و نزدیکان پیامبر را بیشتر از نزدیکان خود دوست می دارم و تو ای سالار زنان گیتی! حتی از دخترم عایشه برایم محبوب تر و گرامی تر هستی و در مورد خود پیامبر چنانم که آرزو داشتم آن روزی که پدر والای شما جهان را بدرود گفت، من مرده بودم و پس از رحلت او در این سرای فانی نبودم. با این بیان آیا شما فکر می کنی که من حقوق تو و موقعیت عظیم معنوی ات را فراموش می کنم؟

هرگز! چنین نیست بلکه هم حق تو را به رسمیت می شناسم و هم برتری و شرافت شکوهبارت را، و هرگز شما را از حق خدشه ناپذیرت بازنخواهم داشت.

واقعیت این است که از پدر گرانقدرت شنیدم که می فرمود: ما گروه پیامبران با رحلت خویش چیزی به ارث نمی گذاریم و آنچه باقی بماند صدقه خواهد بود!!

دخت یگانه ی پیامبر فرمود: آیا روایتی را از پیامبر گرامی برایتان بخوانم که بدانید و عمل کنید؟

۱- ۳۶۸. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴

۲- ۳۶۹. اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۳۱۴

پاسخ دادند: آری

فرمود: شما دو تن را به خدای سوگند می دهم که آیا این بیان پیامبر را نشنیدید که می فرمود:

«رضا فاطمه من رضای، و سخط فاطمه من سخطی، فمن احب فاطمه ابنتی فقد احبنی و من ارضی فاطمه فقد ارضانی، و من اسخط «فاطمه» فقد اسخطنی؟»

«خشنودی «فاطمه» خشنودی من است و خشم او خشم من. هر آن کس که «فاطمه» را دوست بدارد، بی تردید مرا دوست داشته و هر که «فاطمه» را خشنود سازد، مرا خشنود ساخته است و هر کس «فاطمه» را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است.»

آیا این روایت را از پیامبر نشنیدید؟

آن دو گفتند: چرا

دخت گرانمایه ی پیامبر فرمود: اینک من خدای عادل و فرشتگان او را به گواهی می گیرم که شما دو تن با سیاست تجاوزکارانه و شکستن مرزهای دین خدا مرا به خشم آوردید و خشنودی خاطرم را فراهم نساختید، به گونه ای که به هنگام دیدار با پیامبر از شما دو نفر به او شکایت خواهم برد.

«ابوبکر» گفت: من از خشم خدا و خشم تو ای «فاطمه»! به خدای پناه می برم و آنگاه با صدای بلند به گریه افتاد و به گونه ای گریست که چیزی نمانده بود که بمیرد و در همان حال فاطمه علیهاالسلام می فرمود: به خدای سوگند که در هر نمازی که به بارگاه او به جا آورم بر تو نفرین نثار خواهم کرد...

و ابوبکر گریه کنان از خانه ی دخت فرزانه ی پیامبر خارج شد.

پس از خروج از خانه ی امیر مومنان گروهی از طرفدارانش گرد او حلقه زدند و او به آنان گفت: «هان ای مردم! هر کدام از شما شب را در کنار همسرش به آرامش می خوابد و با خانواده و فرزندانش روزگار را به شادمانی می گذارند، اما مرا با انبوه گرفتاریهایم

دست به گریبان رها ساخته اید. هان! بدانید که من بیعت شمایان را نمی خواهم، بیعت خودتان را بازپس بگیرید.»

و بدینسان نقشه ی شوم آنان با برخورد امواج آگاهی و درایت و آینده نگری دخت فرزانه ی پیامبر نقش بر آب شد.

عیادت به گونه ای دیگر

در این مورد در «علل الشرایع» آمده است که:

هنگامی که دخت محبوب پیامبر به بستر بیماری و شهادت افتاد، «ابوبکر» و «عمر» به ظاهر به بهانه ی عیادت آن حضرت به در خانه ی امیر مومنان آمدند و اجازه ی ورود خواستند اما فاطمه علیهاالسلام به آن دو اجازه ی ورود نداد.

ابوبکر با دیدن این شرایط به خدا پیمان بست که تا آنگاه که فاطمه به او اجازه ی دیدار ندهد و او نتواند خاطر خطیر دخت فرزانه ی پیامبر را فراهم آورد، هرگز زیر سقفی نخوابد. از این رو شبها را در زیر آسمان و مکانی که سقف نداشت استراحت می کرد.

«عمر» برای نجات او نزد امیر مومنان آمد و گفت: حقیقت این است که ما جز این مرتبه، چند مرتبه ی دیگر به منظور دیدار دختر پیامبر آمده ایم، اما هر بار ما را رانده و اجازه ی ملاقات نداده است تا بتوانیم به گونه ای خاطر خطیر او را از آنچه پس از رحلت پیامبر روی داده است فراهم آوریم. اینک نزد شما آمده ایم تا اگر صلاح می دانید برای ما اجازه ی دیدار بگیرید.

امیر مومنان آنان را پذیرفت و به حضور دختر پیامبر رفت و گفت: هان ای دخت محبوب پیامبر خدا! تو از این دو تن بیدادها و حق کشی ها دیده ای و اینک چند بار است که به منظور ملاقات شما آمده اند و شما به حق آنان را نپذیرفته ای اما اکنون این دو تن از من تقاضا کرده اند برایشان اجازه ی دیدار بگیرم، آیا اجازه می دهید؟

فاطمه پاسخ داد: به خدای سوگند! نه به آنان اجازه ی دیدار می دهم و نه حاضرم

با آنان سخنی بگویم تا پدر گرانمایه ام را دیدار نموده و شکایت این دو را به او ببرم و به او بگویم که این دو چگونه به من ستم روا داشتند و چه حق کشی ها و شرارتها که نکردند!

علی علیه السلام فرمود: «فاطمه» جان موضع شما بر حق و عادلانه است، شما درست تصمیم گرفته اید، اما من به این دو روی مساعدت نشان داده ام که برایشان اجازه ی دیدار بگیرم.

دخت اندیشمند پیامبر فرمود: اگر چنین است شما نیز به وظیفه ی خویش عمل کن. چرا که خانه، خانه ی توست و بانوان مسلمان از همسران خویش پیروی می کنند، و من نیز در هیچ موردی مخالف دیدگاه شما عمل نخواهم کرد، بنابراین هر کس را دوست می داری اجازه ی ورود به خانه ات بده.

امیر مومنان از خانه خارج شد و به آنان اجازه ورود داد.

هنگامی که وارد شدند و چشمانشان به دخت فرزانه ی پیامبر افتاد، به او سلام کردند اما آن حضرت پاسخ نداد و از آن دو روی برگردانید.

آنان دگرباره کوشیدند تا روبروی حضرت قرار گیرند و چندین بار این کار تکرار شد اما موفق به کسب خشنودی دختر پیامبر نشدند.

آنگاه همانگونه که در بستر بیماری و شهادت خفته بود، فرمود: علی جان! این پارچه را بر روی من بیفکن و به بانوانی که در اطراف بسترش بودند، دستور داد چهره ی نورافشانش را از آن دو برگردانند.

زنان به دستور آن حضرت عمل کردند، اما آن دو باز به گونه ای نشستند که روبروی او قرار گیرند.

در این هنگام «ابوبکر» گفت: ای دختر گرنمایه ی پیامبر! ما آمده ایم تا خشنودی خاطر خطیر شما را فراهم آوریم و خشم و ناراحتی و ناخشنودی شما را بخاطر آنچه روی داده است بزداییم. بنابراین از شما تقاضا می کنیم که از عملکرد ظالمانه ی ما بگذری و از

حق کشی هایی که پس از رحلت پیامبر پیش آمده و بیدادی که بر شما رفته است، همه را در پرتو بزرگواری خویش نادیده بگیری.

فاطمه علیهاالسلام فرمود: من با شما دو تن بطور مستقیم و بدون واسطه سخن نخواهم گفت تا پدر گرانمایه ام پیامبر را دیدار نموده و شکایت شما را به او برم و به او بگویم که پس از رحلتش چه بیدادی در حق من روا داشتید.

آنگاه رو به امیر مومنان کرد و فرمود: علی جان! من سوگند خورده ام و بطور مستقیم با آنان گفتگو نخواهم کرد تا اینکه حقیقتی را که از پیامبر خدا شنیده اند از آنان جویا شوم. اگر براستی پاسخ درست دادند و راست گفتند: آنگاه نظرم را در موردشان خواهم گفت و در مورد خواسته ی آنان تصمیم خواهم گرفت.

آن دو گفتند: بگو، به خدای سوگند که درست پاسخ خواهیم داد. ما در مورد پرسش تو ای دخت یگانه ی پیامبر، جز به راستی سخن نخواهیم گفت.

فاطمه فرمود: شما را به خدای سوگند می دهم که آیا بخاطر می آورید که پیامبر بخاطر کاری فوری، شبانگاهی شما را خواست و در آن نشست بود که فرمود:

فاطمه بضعه منی و انا منها، من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله، و من آذاها بعد موتی کان کمن آذاها فی حیاتی، و من آذاها فی حیاتی کان کمن اذاها بعد موتی؟

«فاطمه پاره ی وجود من است و من از او هستم. هر کس او را بیازارد در حقیقت مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد خدای را آزرده است. هر کس پس از رحلت من او را بیازارد بسان کسی است که در حیات من او را آزرده است و هر کس او را در زمان حیات من بیازارد بسان کسی است که او را پس از رحلت من آزرده است.»

آیا شما دو تن این روایت را نشنیده اید؟

پاسخ دادند: چرا به خدای سوگند.

فاطمه علیهاالسلام فرمود: «الحمدلله» ستایش از آن خداست.

و آنگاه نیایشگرانه گفت:

بار خدایا! من تو را به گواهی می گیرم، و ای حاضـران! ای بندگان خدا! شـما را نیز به شهادت می طلبم که این دو تن، هم در زمان زندگی و هم در آستانه ی مرگم مرا آزردند.

و افزود که: به خدای سوگند! با آن دو، سـخنی نخواهم گفت تا پروردگارم را دیدار کنم و شـکایت خویش را از ستم و بیداد آنان به او برم و بگویم که آن دو چه حق کشی ها و شرارتها در حق من روا داشتند.

«ابوبکر» با شنیدن سخنان بانوی بانوان به خود نفرین کرد و گفت:

ای کاش مادرم مرا به دنیا نیاورده بود!!

اما «عمر» بر او برآشـفت و گفت: «شـگفت» از مردمی که تو را به زمامداری خویش خوانده اند!! چرا که تو براستی پیر خرفتی هستی که خرد خویش را از دست داده ای!! به همین جهت به خاطر خشم زنی بی تابی می کنی و از خشـنودی او شادمان می گردی. آخر این مردم چگونه تو را با این حال و روز به فرمانروایی خویش انتخاب کرده اند؟

تو را چه به خشم او؟ و از خشم یک زن چه ساخته است؟» و آنگاه برخاسـتند و رفتند. مرحوم محدث قمی در این مورد آورده است که:

پس از بیرون رفتن آن دو از خانه، دخت فرزانه ی پیامبر به امیر مومنان گفت: آیا خواسته ات را در این مورد برآوردم؟

علی علیه السلام فرمود: آری

آن حضرت گفت: اینک شما خواسته ی مرا خواهی پذیرفت؟

امیر مومنان فرمود: خواسته ات را بگو به جان پذیرایم.

فرمود: علی جان! از تو می خواهم تـدبیری بیندیشـی که پس از مرگم آن دو نتواننـد بر پیکرم نماز بخواننـد و یا در کنار مزارم حضور یابند و بدینوسیله ساده دلان را بفریبند. (۱) .

۱- ۳۷۰. بیت الاحزان، ص ۱۴۵.

نگرشی بر این بازیگری

به نظر نگارنده این عالی جناب پس از شنیدن سخنان دخت فرزانه ی پیامبر با توجه به این واقعیت که چاره ی کار در دست خودش بود، نه نیازی به پوزش خواهی ظاهری داشت و نه گریه سردادنی که به تعبیر «ابن قتیبه دنیوری» تا چند قدمی مرگ پیش رود، نه لازم بود مرگ خویش را از خدا بخواهد و نه فغان و ناله سر دهد. چرا که او برای او به عنوان رئیس دولت غاصب به سادگی ممکن بود که اگر راست می گوید و از عملکرد ظالمانه ی خویش پشیمان است حقوق مصادره شده ی دخت فرزانه ی پیامبر را به او باز گرداند و دست بیداد و تجاوز خویش را از بوستان و زمین او کوتاه کند و آنگاه از عملکرد زشت و ظالمانه ی خویش پوزش بخواهد و به بارگاه خدا توبه آورد. اما حقایق تاریخی و روند اوضاع نشانگر این است که «خلیفه» براستی در اندیشه ی ادای حقوق و کسب خشنودی دختر پیامبر نبود بلکه بر آن بود که با وجود پافشاری بر موضع ظالمانه و سیاست تجاوزکارانه ی خویش با بازیگری و رندی، دخت فرزانه ی پیامبر را از خود راضی و خشنود سازد.

و نگارنده تصور نمی کند که هیچ انسان آزاده یا مسلمان عدالتخواه یا هیچ قانون و جامعه ی متمدنی به این دجالگری ها تن دهد و فکر نمی کنم که هیچ مذهب و شریعت یا وجدان و منطقی جز منطق زور و خشونت و شقاوت و خودکامگی، چنین چیزی بگوید و بر این باور عمیق هستم که فاطمه علیهاالسلام، آن برترین بانوی جهان هستی، روحی تواناتر و تسلیم ناپذیر از آن در کالبد داشت که در برابر این منطق ابلهانه ی استبداد حاکم سر فرود آورد و یا بازی این ظاهرسازیها و دجالگریها را بخورد!!

یک سخن گفتنی دیگر در این مورد

در این بحث سخن دیگری باقی می ماند که باید بصورت یک پرسش و پاسخ ترسیم گردد.

ص: ۷۱۸

ممکن است این سوال در ذهن شما خواننده ی عزیز نقش بندد که انگیزه ی این نرمش و سر فرود آوردن «ابوبکر» در آستانه ی خاندان وحی و رسالت، و انگیزه ی استواری و پافشاری فاطمه علیهاالسلام بر موضع آزادمنشانه و عادلانه ی خویش چه بود؟

جناب «جاحظ» در «رسائل» (۱) خویش پاسخ این پرسش را داده و ما به ترسیم همان پاسخ بسنده می کنیم.

او می گوید: اگر بپرسند که چگونه ممکن است خلیفه به دخت یگانه ی پیامبر ستم و بیداد روا دارد در حالی که هرچه فاطمه در برابر او بیشتر خشم می گرفت و بر حقوق خویش پای می فشرد، او مهر و نرمش بیشتری از خود نشان می داد تا آنجایی که فاطمه علیهاالسلام خطاب به او فرمود: «والله لا اکلمک ابدا»

به خدای سوگند! هرگز و تا همیشه با تو سخن نخواهم گفت.

«ابوبکر» در پاسخ می گفت: به خدای سوگند! هرگز از تو نخواهم برید و رشته ی محبت شما خاندان را نخواهم گسست.

و نیز آنگاه که دخت محبوب پیامبر می فرمود:

«به خدای سوگند که تو را نفرین خواهم کرد!» او در پاسخ می گفت: به خدای سوگند که من تو را ای دخت گانمایه ی پیامبر دعا خواهم نمود.

و نیز این جملات تند را در مقر حکومت خویش و در برابر انبوهی از مهاجر و انصار، آن هم با توجه به این نکته که مقام خلافت نیاز به دبدبه و کبکبه و صولت و اقتدار دارد، می شنود و با این وصف از دخت گرانمایه ی پیامبر پوزش می خواهد و از او تجلیل و تقدیر به عمل آورد و واژه ها و جملاتی را بر زبان می آورد که همگی بیانگر شکوه و معنویت و عظمت فاطمه علیهاالسلام است و می گوید:

تهیدستی هیچ کس مانند تو بر من گران نیست، و ثروت و بی نیازی هیچ کس از تو

۱- ۳۷۱. رسائل، ص ۳۰۰

نزد من محبوب تر و پسندیده تر نیست. اما چه کنم که خود از پیامبر شنیدم که می فرمود:

ما گروه پیامبران از خود ارثی بر جای نمی گذاریم، آنچه از ما بماند صدقه است و باید در راه خدا هزینه شود؟!

پاسخ این پرسش

پاسخ این پرسش، این است که:

به زبان آوردن این واژه های دلپذیر و این جملات بظاهر خیرخواهانه و بزرگوارانه، آن هم از چهره های سیاست، نه دلیل بر ظالم نبودن آنان و پاک بودن از استبداد و خودکامگی است، و نه نشانگر این واقعیت که آنان از بیدادگری بدورند.

چرا که گاه دجالگری عناصر خودکامه و بیدادپیشه بویژه هنگامی که در شیطنت کارا و در دشمنی و کینه توزی تجربه داشته باشند، به نقطه ای می رسد که در یک لحظه، هم منطق ستمدیده را با مهارت بسیاری از خود نشان می دهند و هم خضوع و تواضع عدالت پیشه را، هم به دشمنی به گونه ای اظهار ارادت و علاقه می کند که گویی با محبوب ترین های خویش سخن می گوید و با همه ی وجود خیرخواه اوست، و هم به سبکی نمایش می دهد که خشم و غضب او بسان خشم انسانی است که از موضع حق خشم می گیرد.

به عبارت دیگر در عالم سیاست، این ژست ها و اینگونه بافته های میان تهی بسیار است و جز انسان های ساده اندیش و کودکان یا کسانی که در آتش تعصب می سوزند، کسی آنها را جدی نمی گیرد.

ص: ۷۲۰

عیادت ام سلمه

این بانوی بزرگ به دلیل ایمان استوار و اخلاق شایسته و عملکرد خداپسندانه اش در زمان پیامبر و پس از رحلت آن بزرگوار، از بهترین زنان پیامبر شمرده شده است.

او نه با زبانش پیامبر خدا را آزرد و نه با عملکرد نادرست خویش، و با دیگر همسران پیامبر بر ضد آن حضرت در توطئه ای همدست گردید، همانگونه که برخی به گونه ای رفتار کردند که فرشته ی وحی فرود آمد و این آیه ی شریفه را آورد:

«یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک.»

آری او به گونه ای رفتار کرد که همراهی و معاشرت و عملکردش در برابر پیامبر و در حیات او شایسته بود، و پس از رحلت آن بزرگوار نیز موضعگیری هایش در برابر خاندان وحی و رسالت شرافتمندانه و تحسین برانگیز جلوه کرد.

او در تحمل رنج ها و ایستادگی در برابر رویدادهای تلخ بحرانها و تندبادهای ویرانگری که پس از رحلت پیامبر بر ضد این خاندان پاک وزیدن گرفت، نه تنها از راه و رسم سراسر افتخار آنان انحراف نجست بلکه بسان مدافعی سرسخت و حمایت کننده ای جدی و یاوری فداکار در کنار آنان ماند و در همه ی دردها و رنجها آنان را همراهی کرد.

هنگامی که دخت یگانه ی پیامبر بر اثر آن صدمات، در بستر بیماری قرار گرفت «ام سلمه» به عیادت او شتافت و ضمن عرض سلام گفت:

«کیف اصبحت عن لیلتک (۱) یا بنت رسول الله؟»

دخت گرامی پیامبر! با این اندوه و رنجها، شب را چگونه به سحر آوردی؟ آن حضرت فرمود:

۱- ۳۷۲. و در نسخه ی دیگری (علتک) آمده است.

اصحبت بین کمد و کرب، فقد النبی و ظلم الوصی.

هتک- والله- حجاب ما اصبحت امامته مقتضیه، علی غیر ما شرع الله فی التنزیل، و سنها النبی فی التاویل، و لکنها احقاد بدریه، و ترات احدیه کانت علیها قلوب انفاق متمکنه... (۱) .

ام سلمه! شب تیره را با اندوه شدید و غم جانکاه به سحر آوردم در حالی که خورشید رسالت رفته و جانشین راستین او زیر فشار بیداد شب پرستان است.

به خدای سوگند شکوه و عظمت آزادمردی مورد هجوم ظالمانه قرار گرفت که حق امامت او را برخلاف فرمان خدا در قرآن و برخلاف سفارش پیامبر در تاویل آیات آن، بیدادگرانه و لجوجانه غصب کردند و به دیگران سپردند. این رفتار زشت و سیاست شوم بی گمان از کینه های جنگ «بدر» و «احد» در دل نفاق پیشگان و اندیشه ی فتنه انگیزان باقی مانده است.

آنان تا کنون امکان و جرات آشکار ساختن دشمنی خویش با علی را نداشتند و اینک احساس می کنند که فرصت یافته اند.

شایسته ی یادآوری است که بانو «ام سلمه» از میان زنان پیامبر تنها بانویی است که به قصد عیادت و دیدار دخت گرانمایه ی او به حضورش شتافت و دیگران چنین ایمان و شهامتی از خود نشان نداده و در پیکار حق و باطل بسوی جبهه ی حق و عدالت نرفتند.

راستی چرا از زنان پیامبر جز آن بانوی باایمان و آگاه، کسی به دیدار دخت گرانمایه اش نرفت؟

و با اینکه او دخت یگانه ی پیامبر بود و همه ی آن دردها و رنج ها را برای صیانت از دین و دفتر به جان می خرید و با جاه طلبان واپسگرا مبارزه می نمود، چرا دیگر زنان پیامبر در تحمل این رنجها و فشارها، با او همراهی و همگامی نشان ندادند؟!

ص: ۷۲۲

۱- ۳۷۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۰۵.

و امتیاز دیگر «ام سلمه» بر دیگران این بود که فاطمه علیهاالسلام او را از شایستگان شمرد و به امیر مومنان وصیت کرد که وی را در جریان شهادت و خاکسپاری اش قرار دهند.

عیادت عایشه، دختر طلحه

«عایشه»، دختر «طلحه» نیز از چهره های آگاه و حق شناسی است که در واپسین روزهای زندگی بانوی بانوان، به دیدار آن حضرت شتافت و هنگامی که او را اندوهگین و اشکبار دید، گفت: بابی انت و امی؟ ماالذی یبکیک؟

پدر و مادرم فدایت باد! چه چیز تو را اندوه زده و گریان ساخته است؟

دخت فرزانه ی پیامبر فرمود:

عایشه! آیا از رویداد تلخ و فاجعه باری می پرسی که گزارش تکان دهنده ی آن همه جا پراکنده شده و بالهای پرندگان بر اثر آن فروریخته و رهروان بخاطر آن از راه بازمانده اند؟! این رویداد غمباری بود که خدا آن را به آسمان بالا برد و من در زمین به اندوه و آزمایش آن گرفتار آمدم.

واقعیت این است که «ابوبکر» و «عمر» پاداش پیشتازی و پیشگامی امیر مومنان در میدان های دانش و ایمان و عمل و جهاد قهرمانانه را به وی دادند تا آنجایی که توانستد، کینه و دشمنی او را در دل نهان داشتند و از آشکار ساختن آن جلوگیری نمودند، اما هنگامی که نورافشانی دین کم سو شد و پیامبر امین، جهان را بدرود گفت، آن دو به سرعت آن کینه های کور را آشکار ساخته و به شدت در کوره ی بداندیشی و تجاوز دمیدند و فدک را مصارده کردند... ای وای چه کسی مالك فدك شد!!

حقیقت این است که «فدك» بخشش پروردگار بلندمرتبه به آن شایسته ترین مناجات کننده و نیایشگر با او، پیامبر بود. و آن حضرت آن را به من بخشید تا تامین کننده ی هزینه ی زندگی فرزندان او و نسل من باشد. و این بخشش با علم خدا و به گواهی امین وحی او انجام پذیرفت.

ص: ۷۲۳

از این رو اگر آن دو تجاوزکار وسیله ی تامین هزینه ی زندگی فرزندان مرا بردند و مرا از این درآمد ناچیز بازداشتند، من آن را در روز رستاخیز مایه ی تقرب به خدا قرار داده و به حسات او خواهم آورد و خورندگان و برندگان تجاوزکار «فدک»، آن را به زبانه های شعله ور و سوزان آتش سهمگین دوزخ، خواهند یافت.

عباس و اندیشه ی عیادت فاطمه

رفته رفته رنج و بیماری سالار بانوان به شدت گرایید و شرایط او، رو به وخامت نهاد. در همین گیر و دار بود که «عباس بن عبدالمطلب» عموی پیامبر در اندیشه ی دیدار از یادگار گرانمایه ی پیامبر به در خانه ی امیر مومنان آمد اما به او گفتند که موقعیت دخت فرزانه ی پیامبر خطیر و حال او بحرانی است به گونه ای که اینک ملاقات او ممکن نیست.

از این رو عباس به خانه ی خویش بازگشت و بوسیله ی پیام رسانی، به امیر مومنان پیام فرستاد که: فرزند رشید برادرم! علی جان!... خدای گواه است که از دریافت گزارش شدت یافتن رنج و بیماری «فاطمه»- دخت محبوب پیامبر خدا و نور دیده ی او و خویشتن- چه کوهی از غم و اندوه بر جانم نشسته است و چگونه توان و اعصاب مرا در هم نوردیده است. تصور می کنم که او نخستین کس از ما باشد که به پیامبر خدا خواهد پیوست. نخستین کسی که پیامبر او را برگزیده و سخت گرامی داشته و او را به بارگاه پروردگارش نزدیک تر ساخته است.

فدایت گردم! اگر براستی شرایط او همانگونه است که من ارزیابی می کنم و او جهان را بدرود خواهد گفت، پس اجازه بده تا مهاجر و انصار را گرد آوریم، تا همگان هم به پاداش پرشکوه تشییع پیکر پاک آن حضرت نایل آیند و هم با تجلیل و تکریم او، شکوه و عظمت دین خدا نشان داده شود.

امیر مومنان به پیام رسان او فرمود:

شما به عمویم سلام برسان و بگو: ما مهر و محبت و پیام خیرخواهانه ی تو را به یاد

ص: ۷۲۴

خواهیم داشت و دیـدگاه تو را نیز که دیـدگاهی خیرخواهانه و شایسـته است، ارج می نهیم اما بـدان جهت که دخت فرزانه ی پیامبر پس از رحلت پـدرش هماره مورد سـتم و بیداد قرار گرفته و افزون بر پایمال شدن حق خدشه ناپذیرش، از میراث پدری اش نیز بـاز داشـته شـده و بـدون دلیـل وصـیت پیـامبر را در مورد او رعـایت نکردنـد و حرمت خـدا و پیامبرش را در مورد آن حضرت شکستند، و از آنجایی که خدای دادگر برای داوری بسنده است و اوست که از بیدادگران انتقام خواهد گرفت، من از شما می خواهم که از خواسـته ات چشم بپوشـی و اجازه بدهی من در این مورد طبق وصـیت خودش رفتار کنم، چرا که دخت محبوب پیامبر به من وصیت کرده که این موضوع را پوشیده بدارم.

هنگامی که پیام رسان، پیام امیر مومنان را به «عباس» رسانید، او گفت:

باران مهر و رحمت خـدا بر برادرزاده ام هماره ببارد که او همیشه مورد مهر خـداست و دیـدگاه او خدشه ناپذیر است. چرا که برای خاندان عبدالمطلب جز پیامبر خدا، فرزندی مبارک تر از علی علیه السلام زاده نشده است.

او در میـدان کرامت و والایی هـا از همگان پیشـتازتر و در میـدان فضـیلت ها و دانش ها از همه داناتر، و در برابر رویـدادهای ناگوار و فشارها از همگان شـجاع تر و در جهاد با دشمنان خدا و یاری رسانی به دین خدا و پیروز ساختن آن از تمامی انسانها پرتوان تر است و نخستین کسی است که به پیامبر خدا ایمان آورد. از این رو او کاری را انجام می دهد که خداپسندانه باشد.

ص: ۷۲۵

در آستانه ی شهادت

اشاره

۱- در آخرین روز

درست در همین هنگام بود

وصیت های او

۲- حنوط بهشت

۳- و دیگر فاطمه جهان را بدرود گفت

دریغ و درد

۴- پس از شهادت

در آن لحظات جانسوز

عمل به وصیت

یک یادآوری

بی نظیرترین لحظه ی تاریخ

و اینک نماز...

چرا امیر مومنان؟

۵- آرامگاه ناشناخته

گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانه ی او

در آن شب غمبار

ای دریغ و درد

شکایت به پیامبر خدا

۶- تلاش های مذبوحانه و بی ثمر

هشدار جدی امیر مومنان

۷- امیر مومنان در سوگ فاطمه علیهاالسلام

۸- تاریخ شهادت بانوی بانوان

ص: ۷۲۶

در آخرین روز

اشاره

به هر حـال فـاطمه علیهاالسـلام آن روز که آخرین روز زنـدگی سراسـر افتخـارش در این جهـان بود، بر بستر سـاده ی خویش آرمیـده بود و فشار ضـعف و رنج بیماری از هر سو وجود نازنین را فراگرفته و از قامت برافراشـته ی او جز اسـتخوانهایش، همه آب شده و به ظاهر چیزی باقی نمانده بود.

سالاـر بـانوان سـاعتی از ساعـات آن روز را خوابیـد و گویی در همـان لحظات آرامش بود که در رویایی ملکوتی خواب پـدر گرانقـدرش پیامبر را دیـد. نمی دانم، خـدا می دانـد، شاید این نخستین و آخرین باری بود که دخت فرزانه ی پیامبر، پدرش را در خواب می دید...

آری در همـان عـالم رویـا پـدر گرانمایه اش را در کاخی پرشـکوه از در سـفید زیارت کرد. هنگامی که چشم نازنین پیامبر بر جمال جهان افروز دخت فرزانه اش افتاد، ندا داد که: «هلمی الی بنیه، فانی مشتاق!»

دخت محبوبم «فاطمه» جان! بسوی من بیا که من در شور و شوق دیدار توام.

«فقالت: والله انی لاشد شوقا منک الی لقائک»

فاطمه پاسخ داد: پدر جان به خدای سوگند که من به دیدار شما شور و شوق بیشتری دارم.

ص: ۷۲۷

پیامبر گرامی فرمود: «انت اللیله عندی!!»

فاطمه جان مژده ات باد که امشب نزد من خواهی بود.

دخت محبوب پیامبر از خواب سبک خویش بیدار و برای سفر به جهان دیگر آماده شد. چرا که در عالم رویا از پدر راستگو و درستکردار و تصدیق شده خویش شنیده است و این سخن را نیز از او به یاد دارد که می فرمود:

«من رآنی فقد رآنی»

هر کس مرا ببیند بی تردید مرا دیده است. چرا که کسی نمی تواند در چهره ی نورافشان پیامبر تجلی کند، و آن حضرت خبر جانسوز رحلت خویش را شنیده بود از این رو جایی برای تردید در درستی خبر شهادت نبود.

او دیدگان خویش را گشود و از آن لحظه دیگر نشاط و طراوت به کران تا کران وجود او بازگشت، به گونه ای که گویی در واپسین لحظات درخشش مشعل زندگی خود قرار گرفته است. از این رو بپاخاست تا برای حرکت بسوی جهان ابدی تدابیر لازم را بیندیشد و این ساعتهای آخرین زندگی خویش در این جهان را غنیمت شمارد.

تنها خدا از میزان اشتیاق قلبی و جولان فکری آن بانوی گرانمایه در آن لحظات حساس آگاه بود.

او در آن شرایط وصف ناپذیر از یک سو از این حقیقت شادمان بود که بزودی آخرین لحظات فرامی رسد و با شهادت در راه حق، از فشار غم و اندوه آسوده خاطر گشته و به پدر والا-یش پیامبر و به رفیق اعلی و درجات والا در قرارگاه صدق و نزد فرمانروای پراقتدار هستی خواهد پیوست و بشارت پدرش پیامبر که به او فرمود: تو نخستین فرد از خاندانم هستی که به من خواهی پیوست، تحقق خواهد پذیرفت اما از سوی دیگر قلب مصفا و پرمهرش شعله ور گشته بود. چرا که می دانست باید بزودی شوی پرشکوه و همتای گرانمایه اش امیر مومنان را در این روزگار سخت و در آن جو بیداد بدون یار و یاوری جز خدای یکتا، غریب و تنها بگذارد.

ص: ۷۲۸

آخر آن بـانوی گرانمایه در رویـدادهای وحشـتناک و غمبار پس از رحلت پیامبر بهترین حمایت کننـده و مـدافع شوی دلیرش امیر مومنان بود و اینک در این اندیشه بود که پس از شهادت او چه کسی می تواند جای او را بگیرد و همان نقش تاریخساز و حیاتی را برای آن حضرت ایفا کند؟

از موضوعـاتی که در واپسـین ساعتهـای زنـدگی بیش از هر موضوعی برای او دردآور بود و بر قلب مقـدس او فشـار زیادتری وارد می سـاخت، ایـن بـود که اینـک لحظـات جـدایی می رسـد و او می بـایست کودکـان خردسـال خـویش را ترک گویـد، کودکان خردسالی که بسان جوجه های پرنده ای بودند که هنوز پر و بال آنها نروئیده و قدرت پرواز ندارند.

ما در بحثهای گذشـته خاطرنشان ساختیم که یکی از نامهای مقدس این مام پرفضـیلت «حانیه» بود. چرا که آن مام گرانمایه در مهر و محبت و دلسوزی و عشق به فرزندانش در میان تمامی مادران گیتی بی نظیر بود.

و اینـک چنین مـام پرمهر و آینـده نگر و دلسوزی آمـاده ی سـفر به جهـان ابـدی بود و می خواست پـاره های جگر خویش را هـدف تیرهـای سـتم این روزگـار خیـانت پیشه ای سازد که نه به بزرگ رحم می کنـد و نه به کوچک، نه به فروتر احترام می ورزد و نه به پرشرافت تر و بالاتر.

فشار این درد جانکاه بویژه بدان دلیل بیشتر بود که فاطمه علیهاالسـلام بارها از پدر گرانمایه اش شنیده بود که: خاندان وحی و رسـالت پس از رحلت او تضـعیف خواهنـد شـد و انواع رنجهـا و بیـدادها و مصـائب گونـاگون را خواهنـد دیـد، همانگونه که خودش پس از رحلت پـدر گرانمایه اش بخشـی از آنها را شاهد و ناظر بود و خدای می داند که این افکار و اندیشه ها چگونه به قلب شکسته و دردمند آن دخت سرفراز بهشت یورش می برد.

اما به هر حال او از همه بهتر می دانست که غم و اندوه، بیهوده و بی ثمر است. ناگزیر

باید حقایق تلخ و دردناک را پذیرفت و در برابر فرمان خدا و تقدیر او تسلیم بود و باید از فرصت کوتاهی که بسان ابری سریع از آسمان زندگی انسان می گذرد، بهره گرفت.

درست در این هنگام بود

با این اندیشه بود که دخت سرفراز پیامبر به خود حرکت داد و از بستر بیماری برخاست و خود را حالت نشسته و ایستاده و تکیه به دیوار، به نقطه ی مورد نظر رسانید در آنجا آب آماده بود، لباسهای فرزندانش را برداشت و با دستهای لرزان خویش به شستشوی آنها پرداخت، آنگاه کودکان خردسال خویش را فراخواند و با آب زلال و گلی خاص به نظافت و شستشوی آنان پرداخت...

شما خواننده ی گرامی لحظه ای توقف کن تا بر این بانوی گرانقدری که آخرین لحظات زندگی اش فرامی رسد گریه کنیم، بر او که دست مهر بر سر و تن کودکان خردسال خویش می کشد و گویی در همان حال با آنان وداع می کند. کسی چه می داند شاید در همان لحظات آهسته آهسته می گریست و باران اشک از جام دیدگانش که از فشار رنجها به گودی نشسته بود، فرو می بارید و این باران اشکها بر چهره ی گرفته می ریخت تا آثار افسردگی و پژمردگی را از آن خورشید ابرگرفته، بشوید.

درست در این هنگام بود که امیر مومنان وارد منزل شد و همسر بسیار عزیز خویش را نگریست که از بستر بیمای برخاسته و به تدبیر امور خانه و تنظیم شئون آن پرداخته است.

علی علیه السلام با نگرش بر آن بانوی گرانمایه که با آن شرایط جسمی به انجام کارهای خسته کننده ای پرداخته است که در هنگامه ی صحت و سلامت آنها را انجام می داد، بر او رقت برد. از این رو شگفت زده از آن حضرت پرسید که چرا در این شرایط بستر را ترک نموده و به تدبیر شئون خانه پرداخته است؟

و او نیز در پاسخ شوی ارجمندش از آخرین روز زندگی اش خبر داد و خاطرنشان

ساخت که برای تنظیم امور بهداشتی و نظافت و شستشوی لباسهای فرزندان عزیزش برخاسته است چرا که آنان بزودی مادر پرمهر خویش را از دست داده و به فراق جانسوز او گرفتار خواهند شد.

امیر مومنان از منبع و منشا این پیشگویی قاطعانه پرسید. و آن حضرت از خواب خویش که پدرش پیامبر را دیده بود... سخن گفت و بدینسان خود خبر شهادت خویش را به گونه ای داد که در این مورد تردید باقی نگذاشت.

وصیتهای او

آری روح بلند و پرمعنویت دخت گرانمایه ی پیامبر در آستانه ی پرواز بسوی ملکوت بود و آخرین ساعتهای زندگی اش بسرعت سپری می گشت.

دیگر هنگامه ی آن فرارسیده بود که رازهای نهفته در ژرفای جان خویش را برای همتای گرانقدر زندگی اش آشکار ساخته و آنچه را در طول این مدت در دل انباشته و از امیر فضیلتها نهان ساخته است، همه را بازگوید تا به هر قیمتی ممکن باشد، انجام شود. چرا که وصیت او بسیار مهم و سرنوشتساز بود و می بایست بدون ذره ای سهل انگاری و انعطاف جامه ی عمل پوشد.

با این اندیشه، هنگامی که تدبیر امور خانه و فرزندان ارجمندش را به پایان برد، به بستر خویش بازگشت و آنگاه بود که با دنیایی ادب و شکوه به امیر مومنان گفت:

عموزاده ی ارجمندم! من امروز جهان را بدرود خواهم گفت و یقین دارم که تنها ساعتی بیش از توقف من در این سرا باقی نمانده و پس از آن به پدر والای خویش خواهم پیوست از این رو آنچه می گویم، وصیت من بر شماست.

امیر مومنان فرمود: هان ای دخت گرانمایه ی پیامبر خدای تو را سلامت ارزانی دارد! آنچه دوست داری بگو! و آنگاه بر بالین فاطمه نشست و همه را از حجره ای که آن حضرت بستری بود، بیرون فرستاد تا همسر ارجمندش رازهای دل خویش را بگوید.

ص: ۷۳۱

فاطمه علیهاالسلام فرمود:

«یابن العم! ما عهدتنی کاذبه و لا خائنه، و لا خالفتک منذ عاشرتنی.»

عموزاده ی گرانقدرم! بی تردید مرا در زندگی خویش انسانی راستگو و درست کردار و امانت پیشه یافته، و ذره ای از این روش پسندیده بدور ندیده ای (آیا چنین بوده است)؟

امیر مومنان فرمود:

معاذ الله!! انت اعلم بالله، و ابر و اتقی و اکرم، و اشد خوفا من الله من ان او بخک بمخالفتی. و قد عز علی مفارقتک و فقدک. الا انه امر لابد منه. و الله لقد جددت علی مصیبه رسول الله، و قد عظمت وفاتک و فقدک فانالله و انا الیه راجعون.

پناه بر خدا، به خدای سوگند که تو ای دخت گرانمایه ی پیامبر! داناتر و پرواپیشه تر و گرامی تر و خداترس تر از آن هستی که من وجود گرانمایه ات را جز آنچه گفتی بنگرم و یا بخاطر ناسازگاری با خود مورد نقد و سرزنش قرار دهم.

فاطمه عزیز! دوری و جدایی تو بسی بر من گران است اما چه می توان کرد؟ این قانون آفرینش است و از آن گریزی نیست.

به خدای سوگند که با شهادت جانسوزت مصیبت سهمگین رحلت پیامبر خدا را بر من تجدید می کنی. حقیقت این است که فراق و فقدان تو در این شرایط، از رحلت پیامبر نیز بر من گران تر و سهمگین تر خواهد بود.

بنابراین باید به خدای پرمهر پناه برد و از این مصیبت بزرگ و فاجعه بار و دردناک و اندوهبار، به خدای پناه برد که: «انا لله و انا الیه راجعون»

این مصیبتی است که از آن نمی توان آسودگی و آرامش دل یافت و سوگ بزرگی است که جایگزین نخواهد داشت.

و آنگاه این دو انسان والا و این شایسته ترین مرد و زن عصرها و نسلها ساعتی دست در دست هم از فراق گریستند، سپس امیر مومنان سر مقدس دخت فرزانه ی پیامبر را به سینه ی خویش چسبانید و فرمود:

ص: ۷۳۲

(بانوی گرانمایه ام! مادر شایسته ی کودکانم!) هر وصیتی داری، بگو و یقین داشته باش که «علی» مرد وفاست و آنچه را فرمان دهی به انجام می رساند و خواسته ی تو را بر خواسته ی خویش گرچه دشوار باشد برمی گزیند.

فاطمه علیهاالسلام فرمود: خدای پرمهر به شما ای بزرگمرد! بهترین و پرشکوه ترین پاداش ها را ارزانی دارد.

و آنگاه گفت:

علی جان! نخستین وصیت من این است که پس از من با دختر خواهرم «امامه» پیمان زندگی مشترک ببند، چرا که او بر فرزندان خردسال من بسان مادرشان پرمهر است و شما بناگزیر برای اداره ی خانه ات نیاز به همسر خواهی داشت.

ثم قالت: اوصیک ان لا یشهد احد جنازتی من هولاء الذین ظلمونی، فانهم عدوی و عدو رسول الله، و لا تترک ان یصلی علی احد منهم و لا من اتباعهم، و ادفنی فی الیل اذا هدات العیون و نامت الابصار. (۱) .

آنگاه فرمود:

وصیت دیگرم بر شما این است که مباد کسی از این تجاوزکاران که به من ستم و بیداد روا داشتند، در تشییع پیکر من حاضر شوند. چرا که آنان دشمنان کینه توز من و پیامبر خدا هستند. و مباد اجازه دهی یکی از آنان با پیروانشان بر من نماز گذارد.

سفارش من این است که مرا شبانگاه، آن هنگامی که چشمها به آرامش روی هم قرار گرفته و به خواب رفته اند، به خاک سپار.

وصیت به صورت دیگر

از دخت فرزانه ی پیامبر وصیت دیگری نیز رسیده است که بدینصورت است:

قالت یابن العم!...

۱- ۳۷۴. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲- ۱۹۱.

عموزاده ی گرانقـدرم! هنگـامی که من جهـان را بـدرود گفتم، مرا از زیر پوشـش یا پیراهن غسل ده. چرا که بـدن من پاک و پاکیزه است و با حنوط باقی مانـده از پیامبر خـدا پیکرم را حنوط نما، و خود و نزدیک ترین کسانم بر من نماز بگذاریـد و مرا بطور نهانی در تاریکی شب به خاک سپار... و آرامگاهم را با خاک تیره به گونه ای بپوشان که مخفی بماند. مبادا اجازه دهی یکی از کسانی که آن بیدادها را در حق من روا داشتند، در تشییع پیکرم حاضر گردند...

و پس از وصیتی دیگر در مورد فرزندانش به زمزمه ی این اشعار پرداخت:

ابکنی ان بکیت یا خیر هادی

و اسبل الدمع فهو یوم الفراق

یا قرین البتول اوصیک بالنسل

فقد اصبح حلیف اشتیاق

ابکنی و ابک للیتامی، و لا تنس

قتیل العدی بطف العراق

هـان ای بهترین هـدایت گر و راهنمـا! اگر خواستی گریه کنی، بر من گریه کن و سـیلاب اشـک از دیـدگان فروریز که اینک روز فراق و جدایی است.

ای همتا و همـدم گرانقدر «بتول» تو را به فرزندانم سـفارش می کنم چرا که اینان جز تو شور و شوق کسانی را در دل داشـتند که دیگر در کنار آنها نخواهند بود.

اینـک بر من گریه کن و بر کودکان من که در سوگ مادر می نشـینند، و آن شـهید به خون خفته ای را، که در «نینوا» بدسـت اشرار مدعی اسلام به شهادت خواهد رسید فراموش مکن.

از امام باقر آورده اند که: دخت گرانمایه ی پیامبر هنگامی که خواست وصـیت کند، به امیر مومنان گفت: پدرم پیامبر خدا در آسـتانه ی رحلت، به من خـبر داد که من نخسـتین فرد از خانـدانش هسـتم که جهـان را بـدرود گفته و به آن حضـرت خـواهم پیوست. و اینـک هنگـامه ی آن فرارسـیده است. از این رو در برابر خواست خـدا شـکیبایی پیشه ساز و به خواست و داوری او خشنود باش. (۱) .

۱- ۳۷۵. بیت الاحزان، ص ۱۴۲.

و از امام صادق علیه السلام آورده اند که: دخت فرزانه ی پیامبر در آستانه ی شهادت و لحظات فراق گریه کرد.

امیر مومنان فرمود: دخت گرانمایه ی پیامبر چرا گریه می کنی؟

پاسخ داد: بر بیدادی که پس از من بر شما روا خواهند داشت.

فرمود: گریه نکن که رویارویی با این رویدادها و بیدادها در راه خدا برای من آسان است. (۱) .

و در روایت دیگری آورده اند که آن حضرت در آستانه ی شهادت به امیر مومنان گفت: علی جان! با شما سخنی دارم!

فرمود: بگو ای دخت گرانمایه ی پیامبر.

گفت: تو را به خدا و حرمت پیامبرش سوگند که مباد «ابوبکر» و «عمر» بر پیکر من نماز گذارند. (۲) .

و در روایت دیگری آورده اند که فرمود: اگر اجازه دهی آن دو بر من نماز گذارند، شکایت تو را نیز بسان شکایت آن دو به پدرم پیامبر خواهم کرد. (۳) .

آنچه ترسیم شد، برخی از وصیتهای دخت گرانمایه ی پیامبر بود که هم میزان درد و رنج آن بانوی فرزانه از جامعه ی خویش را نشان می دهد و هم میزان خشم و غضب او از قساوت پیشگان حاکم را.

آن بانوی دوراندیش بر آن بود که با این وصیت دقیق و حساب شده اش، نام بلندآوازه ی خویش را در سرلوحه ی نام ستمدیدگان و محرومان و مظلومان تاریخ به ثبت برساند تا بدینوسیله نقشه ی شوم اهریمنان را نقش بر آب کند و خطرات سهمگینی که دین و دفتر را تهدید می کرد دفع نماید.

۱- ۳۷۶. بحارالانوار، ج ۴۳.

۲- ۳۷۷. بیت الاحزان، ص ۴۳.

۳- ۳۷۸. کامل بهایی، ص ۳۱۳.

بر آن بود تا نام بلند خویش را برای خدا و نجات بشریت سمبل مظلومیت و نمونه ی محرومیت سازد، بر آن بود که تشییع غریبانه ی پیکر پاکش را بسان تابلویی بر سینه ی تاریخ تعصب کند تا به روشنی خشم و غضب مقدس او از استبداد حاکم و همه ی کسانی را نشان دهد که آن نظام اهریمنی را سر کار آورند و آن را تایید و تقویت و یاری نمودند یا به رسمیت شناختند.

و نیز بر آن بود تا وصیتهای سنجیده و روشنگرش، بیانگر و اعلان کننده ی خشم قهرمانانه ی او بر ضد تمامی کسانی باشد که در برابر رویدادهای فاجعه بار پس از رحلت پیامبر، نسبت به دخت فرزانه و خاندان گرانمایه ی او، موضع ظالمانه و منفی گرفتند و دست از یاری حق و عدالت برداشتند و در لاک منافع شخصی و هواهای جاه طلبانه ی خویش خزیدند.

آری او وصیت کرد که پیکر پاکش را شبانه غسل دهند شبانه بر او کفن بپوشانند، شبانه و غریبانه بر او نماز گذارند و در تریکی شب بطور نهانی و در نقطه ای نامعلوم به خاکش سپارند، وصیت کرد که جز شماری چند از شایستگان و وارستگانی که وجدان خویش را به انحراف از حق نیالوده و صفحه ی روشن صحیفه ی جانشان را به سیاهی شقاوت و دنیاپرستی و گمراهی نکشیده اند، هیچ کس دیگری در مراسم تشییع پیکر پاکش حاضر نگردد.

تنها کسانی را اجازه ی حضور داد که موضع شایسته و دلیرانه و خداپسندانه ی آنان در رخدادهای سهمگین و هستی سوز پس از رحلت پیامبر روشن و در جهت اهداف و آرمانهای الهی بود، و هیچ یک از ستمکاران و دم و دمبالچه های آنان را اجازه ی حضور و فرصت فریبکاری و دجالگری به نفع ستم و بیداد را نداد.

ص: ۷۳۶

حنوط بهشت

اشاره

بی تردید بانوی سرفراز گیتی، وصیتهای دیگری نیز به شوی ارجمندش داشت که جنبه ی شخصی دارد، گرچه همه ی آنها آموزنده است.

برای نمونه آن حضرت به همتای گرانقدرش وصیت کرد که گاه و بیگاه بر کنار آرامگاه او حاضر شود و در فرصتهای گوناگون در کنار مزار او آیاتی از قرآن شریف را تلاوت کند...

و آنگاه از «اسماء» یکی از شاگردان و دوستان باوفای خویش، حنوط بهشت را که فرشته ی وحی برای پدرش آورده بود، خواست و او نیز به دستور بانویش آن را آورد و در کنار سر او نهاد.

حنوط چیست؟

واژه ی «حنوط» عبادت از سدر و کافور است.

از امیر مومنان آورده اند که در این مورد از جمله فرمود: پیامبر گرامی اندکی پیش از رحلت خویش مرا فراخواند و در حالی که من و دخت ارجمندش «فاطمه» در حضورش بودیم خطاب به ما دو تن فرمود: «علی جان! «فاطمه» جان! این حنوط بهشتی است که فرشته ی وحی برای من از بهشت آورده است. او با نثار درودی گرم بر شما، می گوید بخشی از آن را برای پیامبر و بقیه ی آن را برای خود بردارید.»

فاطمه گفت: پدر جان! به دیده منت، یک سوم این حنوط از آن شما باشد و بقیه ی آن نزد امیر مومنان بماند.

پیامبر از شنیدن این سخن گریه کرد و دخت فرزانه ی خویش را به سینه چسبانید و فرمود: ای درود خدا بر دخت رستگار شده، خردمند، راه یافته و الهام شده ام!

آنگاه به امیر مومنان فرمود: شما در مورد باقی مانده ی حنوط چه نظری دارید؟

ص: ۷۳۷

پاسخ داد: نیمی از آن برای دخت گرانمایه ی پیامبر و نیم دیگرش برای هر کس که شما در نظر بگیرید.

پیامبر فرمود: نصف دیگر آن نیز از آن شما خواهد بود.

سپس فاطمه علیهاالسلام بانویی از کارگزاران خویش، به نام «سلمی»- همسر ابی رافع را فراخواند و به او دستور داد، مقداری آب برای آن حضرت آماده سازد.

در روایت دیگری آمده است که فرمود: آب را بریز تا شستشو نمایم و آنگاه لباسهای جدید خویش را خواست و پس از انجام بهترین غسل و پوشیدن آن جامه، فرمود: بسترم را در وسط اطاق بگستران.

نگارنده راز اینکار را که دخت فرزانه ی پیامبر در آخرین لحظات زندگی و در آستانه ی شهادت جانسوز خویش، پیکر مطهر خود را شستشو داد و جامه ی جدیدی به تن کرد، نمی داند. این تنها خداست که به راز سینه ها آگاه است، اما شاید بر آن بود که آثار آن زخمها و جراحاتی را که هنوز در بازو و پهلو داشت بشوید و بزداید. آن زخمها و جرحاتی که در یورش جلادان استبداد به خانه اش میان در و دیوار بر او وارد آمده بود...

و شاید به همین جهت هم آن جامه به چرک و خون آغشته را از تن درآورد و جامه ی تازه ای پوشید. آری شاید آن یادگار محبوب پیامبر بر آن بود که آثار زخمها و جراحات را از کسانی که در مراسم غسل و کفن کردن او حضور خواهند یافت، نهان دارد.

برخی نیز بر این اندیشه اند که آن حضرت در آستانه ی پرواز بسوی ملکوت این غسل را به عنوان بدل از غسل «میت» و بجای آن انجام داد. آنگاه وصیت نمود که پس از اینکه جهان را بدرود گفت، پیکر مطهرش را غسل ندهند.

بنظر نگارنده، این سخن سست و بی پایه، از محدثان عجیب است. و آنان را نشاید که چنین دروغ و افسانه ای را به نام اندیشمندترین و دین شناس ترین بانوی گیتی

ص: ۷۳۸

بیاورنـد، آن هم بـا توجه به این نکته که خود نیک می داننـد که غسل میت بایـد پس از مرگ انسان به انجام رسـد نه پیش از مرگ.

آری تنها یک مورد اجازه داده شده است و آن هم غسل میت دادن به کسـی است که براساس حق و عدالت به مرگ محکوم شده است که این مطلب درستی است، اما ربطی به بحث ما ندارد.

افزون بر بی اساسـی بودن روایت، فقها و کارشناسان فقه اسلامی در این مورد که آیا مرد می تواند همسر خویش را غسل دهد یا نه، به عمل امیر مومنان که پیکر مطهر فاطمه علیهاالسـلام را غسل داد، استدلال کرده اند و این موضوع روشن تر از خورشید و شناخته شده تر و بلندآوازه تر از روز است.

با این بیان پندار برخی از محدثان که این روایت بی اساس را آورده اند، هیچ ارزش علمی و دینی ندارد.

و دیگر فاطمه جهان را بدرود گفت

اشاره

به دسـتور دخت فرزانه ی پیـامبر، بسترش را در وسـط اطـاق افکندنـد و او پس از تـدبیر امور خـانه و آمـاده سـاختن غـذا برای کودکان عزیزش رو به قبله در بستر خویش آرمید و دست نازنین خویش را زیر صورت نورافشانش نهاد و در اندیشه فرورفت.

برخی نیز آورده انـد کـه آن حضـرت دو دخت ارجمنـد خـویش «زینب» و «ام کلثـوم» را به منزل برخی از بـانوان «بنی هـاشم» فرسـتاد تا نظاره گر فراق و لحظات پرکشـیدن روح ملکوتی مام پرمهر خویش نباشـند. و روشن است که این تدبیر به انگیزه ی مهر و محبت به آنان بود تا با نظاره بر مرگ مادر و پیکر سـرد او صـدمه ی بیشتری نبیننـد و سوگ مادر در آنها اثر کمتری بر جای گذارد.

دریغ و درد

از برخی روایـات نیز چنین دریافت می گردد که امیر مومنان به همراه دو فرزنـد ارجمنـدش حسن و حسـین در واپسـین ساعت توقف بانوی بانوان در این جهان، در منزل نبودند و گویی برای کاری خاص یا بخاطر شرایطی ویژه بیرون رفته بودند.

به هر حـال آن دو فرزنـد گرانمـایه ی فـاطمه علیهاالسـلام در آن لحظـات آخرین زنـدگی مـام پرفضـیلت و پرمهرشان در کنار بسترش نبودند... و تنها «اسـماء» در خدمت حضـرتش بود و بنا به دلالت برخی روایات «فضه» نیز که از شاگردان و کارگزاران خانه او بود در کنارش حضور داشت.

لحظات آخرین فرارسـید و از پی آن، شرایط پرواز روح ملکوتی برترین بانوی جهان هستی فراهم آمد. پرده های مادی یکسره کنار رفت و سالار بانوان نگاهی متفکرانه و عمیق به اطراف خویش افکند و فرمود:

السلام علی جبرئیل!

السلام علی رسول الله!

اللهم مع رسولک!

اللهم فی رضوانک و جوارک و دارک دارالسلام.

درود بر فرشته ی وحی!

سلام بر پیامبر رحمت و عدالت!

بار خـدایا! مرا به همراه پیامبر گرانمایه ات برانگیز و غرق در مهر و خشـنودیت ساز و در جوار رحمت و خانه ی مهر و منزلگاه سلامت و امنیت و آرامش خویش پناه ده.

آنگاه نیایشگرانه فرمود:

اترون ماارى؟

آیا آنچه را من می نگرم شما نیز می بینید؟

ص: ۷۴۰

پرسیدند: مگر شما چه می بینید؟

فرمود:

«هذه مواکب اهل السموات و هذا جبرئیل و هذا رسول الله یقول: یا بنیه اقدمی، فما امامک خیر لک...»

اینها انبوه انبوه از فرشتگان آسمان هستند و این نیز فرشته ی وحی است و آن هم پدر گرانمایه ام پیامبر که می فرماید: دخت سرفرازم نزد ما بشتاب که آنچه نزد ما داری برای تو از دنیا و تمامی ارزشهای دنیوی بهتر و پسندیده تر است.

لحظاتی چشمان پرفروغ و حق نگر خویش را روی هم نهاد... و آنگاه گشود و فرمود: سلام بر تو ای دریافت دارنده ی جانها به فرمان خدا، هرچه زودتر روح مرا از این تن خاکی و زمینی برگیر اما آزرده ام مساز.

سپس فرمود: «الیک ربی لا الی النار»

«بسوی تو روانم ای پروردگار پرمهر نه بسوی آتش.»

سپس پلک دیدگان را روی هم نهاد، دستها و پاهای خویش را دراز کرد و دریغ و درد که ریحانه ی پیامبر جهان را بدرود گفت.

«اسماء» گریبان پاره کرد و خود را بر روی پیکر مطهر بانوی بانوان افکند و او را بوسه باران ساخت و گفت:

بانوی من!

فاطمه جان!

هنگامی که بر پدر گرانقدرت وارد شدی، سلام گرم و خالصانه ی «اسماء» را بر آن وجود مقدس برسان.

و در همین شرایط غمبار بود که دو فرزند ارجمندش حسن و حسین وارد خانه شدند و مام پرمهر خویش را نگریستند که رو به سوی قبله و با شرایط خاصی گویی خفته است.

ص: ۷۴۱

گفتند: «اسماء» مام پرمهر ما هیچگاه در این ساعتهای روز نمی خوابید، چرا خفته است؟

پاسخ داد: ای فرزندان دلبند پیامبر! مادرتان نخوابیده است... بلکه... جهان را بدرود گفته است.

بـا شـنیدن خبر این فـاجعه ی هولنـاک حضـرت حسن علیه السـلام خود را بر پیکر مطهر مـادر افکنـد و پاهای او را بوسه باران ساخت و گفت: «یا اماه کلمینی قبل ان تفارق روحی بدنی.»

جان مادر! پیش از آنکه جان از این کالبد خاکی بیرون رود با من سخن بگو.

و همینگونه حضرت حسین علیه السلام پاهای مادر را می بویید و می گفت:

«یا اماه! انا ابنک الحسین!! کلمینی قبل ان یتصدع قلبی فاموت.»

مام گرانمایه ام!

من فرزند تو حسـین هسـتم، مادر عزیز! پیش از آنکه قلبم بازایسـتد و از فشار اندوه شکافته شود و جهان را بدرود گویم، با من سخن بگو.

«اسماء» به آنان گفت، عزیزانم! هان ای فرزندان گرانمایه ی پیامبر. به سراغ پدرتان بروید و از مادرتان به او گزارش دهید...

حسن و حسـین از خـانه خـارج شدنـد و هنگامی که به مسـجد پیامبر نزدیک شدنـد تا پـدر را در جریان بگذارنـد، دیگر گریه امانشان نداد و صدای ناله ی آنان طنین افکند.

گروهی از صحابه گرد آنان را گرفتند و دلیل گریه ی آنان را پرسیدند که گفتند: «او لیس قد ماتت امنا «فاطمه»!

آخر مام پرمهر ما «فاطمه» جهان را بدرود گفته است!

امیر مومنان با شنیدن این خبر سهمگین به حالی افتاد که بر چهره ی مبارک به زمین خورد و فرمود:

«بمن العزاء یا بنت محمد؟»

ص: ۷۴۲

«پس از این سوگ بزرگ و جبران ناپذیر، این دل را به چه کسی آرامش و تسلی بخشم ای دخت سرفراز محمد؟»

و آنگاه به زحمت برخاست و دست دو فرزند خویش را برگرفت و رو به سوی خانه آمد.

در این مورد آورده اند که: امیر مومنان به همراه حسن و حسین وارد خانه شد و «اسماء» را نگریست که بر بالین دخت گرانمایه ی پیامبر نشسته و با چشمانی گریان زمزمه می کند.

هنگامی که چشم آن بزرگوار بر پیکر بی جان فاطمه افتاد، از شدت اندوه دست برد و عمامه از سر و عبا از دوش برگرفت و بر زمین افکند و در سوگ همتا و همسنگر بی نظیرش سخت به گریه افتاد.

آنگاه پرده از چهره ی نورافشان دخت پیامبر برگرفت، در کنارش نوشته ای یافت که چنین بود:

یا علی انا فاطمه بنت محمد... حنطنی و غسلنی و کفنی باللیل و صل علی، و ادفنی باللیل و لا تعلم احدا... (۱) .

علی جان! من فاطمه، دخت پیامبرم! خدای یکتا مرا به همسری تو مفتخر ساخت تا در این جهان و جهان دیگر به همراه تو و برای تو باشم. تو از هر کس دیگر به من پرمهرتر و سزاوارتری. از این رو از تو می خواهم که مرا در دل شب غسل دهی و حنوط نمایی و کفن کنی و بر من نماز گذاری و مرا به خاک سپاری و هیچ یک از این بداندیشان را در جریان مگذاری.

تو را به خدا می سپارم، درود و سلام گرم مرا به فرزندانم تا روز رستاخیز برسان.

۱- ۳۷۹. بحارالانوار، ج ۴۳. بیت الاحزان، ص ۱۵۲.

پس از شهادت

اشاره

کران تا کران مدینه را گریه های جانسوز فراگرفت و مردم بسان روز رحلت تکاندهنده و غمبار پیامبر، حیرت زده و سرگردان خویشتن را گم کرده و یکپارچه به شیون و ناله برخاستند.

زنـان شـهر همگی در سـرای فـاطمه علیهاالسـلام گرد آمدنـد و دیدنـد که بـانوی بانوان در اطاق خویش خفته است و در گرد بسترش کودکان ارجمندش که در سوگ مادر جوان خویش نشسته اند، می سوزند و می گدازند...

از دیدن آن منظره ی جانسوز و جگرخراش، زنان مدینه چنان ناله ای از پرده ی دل زدند که شـهر به لرزه درآمد و شیون کنان گفتند:

یا سیدتاه! یا بنت رسول الله!...

هان ای سالار زنان!...

ای مقتدا و الگوی شایسته کرداران و آگاهان!

ای دخت فرزانه ی پیامبر!...

و از پی آن مردم مدینه شتابان راه خانه ی علی علیه السلام را در پیش گرفتند و فشردگی جمعیت چنان بود که بسان یال اسب وصف شـده است. همه بر گرد امیر مومنـان و دو فرزنـد ارجمنـدش حسن و حسـین گرد آمدنـد و با ناله های جانسوز آنان در سوگ «فاطمه» همگی ناله سر دادند...

دخت ارجمند فاطمه «ام کلثوم» می گریست و می گفت: یا ابتاه یا رسول الله! الان حقا فقدناک فقدا لا لقاء بعده ابدا.

پـدر گرانمایه! ای پیامبر خـدا! راستی که گویی اکنون در سوگ تو نشسـته ایم و تازه تو را از دست داده ایم، آن هم از دسـت دادنی که تا روز رسـتاخیز دیگر دیداری نخواهد بود. «عایشه» نیز از راه رسـید و کوشید تا راهی برای ورود به داخل خانه بیابد اما «اسماء»

به دلا‌یلی از ورود او جلوگیری کرد. او به پـدرش شـکایت برد که گویی «اسـماء» میـان او و دخت پیامبر فاصـله افکنـده و نیز افزود که او برای فاطمه علیهاالسلام هودج عروس ساخته است.

«ابوبکر» تا آسـتانه ی در پیش آمـد و گفت: هان ای «اسـماء»! چرا اجازه نمی دهی زنان پیامبر به خانه ی دخترش وارد شوند و چرا برای «فاطمه» هودج عروس ساخته ای؟

«اسماء» پاسخ داد: واقعیت این است که خود دخت گرانمایه ی پیامبر به من دستور داده است که کسی بر پیکر او حاضر نشود.

و در مورد آنچه شـما آن را هودج عروس می نامیـد، بایـد خاطرنشـان سـازم که چنین نیست، بلکه آن را در زمـان خود دخت پیامبر برایش ساخته ام و خودش ساخته است که پیکر مطهرش در میان آن بسوی آرامگاهش برده شود.

«ابوبکر» با شنیدن سخنان آن زن باایمان و شجاع گفت: آنچه را فاطمه علیهاالسلام دستور داده است، انجام ده... و آنگاه از در خانه دور شد.

ابوبکر و عمر رو به امیر مومنان نمودند و ضـمن عرض تسـلیت به آن حضرت یادآوری کردند که در نماز بر پیکر دخت پیامبر نباید بر آنان پیشی گیرد.

اما امیر مومنان به آن دو پاسخ نداد. و عمر به ابوبکر گفت: علی از شدت غم و اندوه توان پاسخگویی ندارد. (۱) .

مردم «مـدینه» در انتظار حرکت دادن پیکر پاک «فاطمه» بسوی آرامگاهش بودنـد که «ابوذر» به دسـتور امیر مومنان ندا داد که هان ای مردم! به خانه های خویش بازگردید چرا که تشـییع پیکر مطهر دخت محبوب پیامبر در این شامگاه میسـر نیست کار به تاخیر افتاده است.

ابوبکر به عمر گفت: آنان در این اندیشه اند که پیکر پاک دختر پیامبر را مخفیانه

۱- ۳۸۰. کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۱.

به خاک بسپارند تا ما در تشییع جنازه حضور نداشته باشیم. (۱) .

و بـدینسان مردم گریان و نالان پراکنـده شدنـد و پنداشـتند که برنامه به بامداد فردا واگذار گردید. چرا که فاطمه علیهاالسـلام پس از نماز عصر یا کمی بعد از آن جهان را بدرود گفت. (۲) .

عمل به وصیت

پاسی از شب گذشته و سر و صداها رو به آرامش نهاده و دیدگان به خواب رفته بود که امیر مومنان به منظور به انجام رساندن وصیتهای برترین بانوی جهان هستی، بپاخاست و آن نازنین بدن را که باران مصیبتها و بیدادها ذوبش ساخته و به صورت هلال یا ماه یک شبه درآورده بود، بسوی آرامگاهش حرکت داد. آری آن پیکر مطهر را حرکت داد تا طبق مقررات اسلامی آن را برای خاکسپاری آماده سازد.

در آن لحظات جانسوز

به همین جهت آن پیکر مطهر را بر جایگـاهی که بایـد غسـل دهـد قرار داد و طبـق وصـیت آن بـانوی فرزانه، لباسـش را بیرون نیاورد چرا که نیازی به بیرون آوردن لباس از آن نازنین بـدن نبود که آفریدگارش آن را از هر پلیدی، پاک و پاکیزه آفریده و خواسته بود. آنگاه همانگونه که پیکر مطهر پیامبر را با ریختن آب بر آن غسل داده بود، غسل داد و به ریختن آب بسنده کرد.

در این لحظـات جـانسوز «اسـما بنت عمیس» همان بانوی باوفا و شایسـته کرداری که ارادت خلل ناپـذیرش به خانـدان وحی و رسالت در آن جو آشـفته و مسـموم نیز همچنان اسـتوار و ثابت قـدم مانده بود، حضور داشت و او بود که آب را به دست امیر مومنان

۱- ۳۸۱. کامل بهایی، ج ۱،ص ۳۱۱.

۲- ۳۸۲. بحارالانوار،ج ۴۳.

می داد تا بر پیکر مطهر فاطمه بریزد و آن نازنین بدن را غسل دهد.

حضـرت حسین علیه السلام در این مورد می فرماید: پدر گرانمایه ام امیر مومنان پیکر مادرم را چندین بار غسل داد و سرانجام با آبی که مقداری کافور بدان مخلوط ساخته بود، غسل را به پایان برد و آنگاه آن پیکر پاک و پاکیزه را با پارچه ای سراسری به گونه ای که آن پوشش سراسری زیر کفن قرار گیرد، پوشانید و در همان حال بود که نیایشگرانه می فرمود:

«اللهم انهـا امتک، و ابنه رسولک و صـفیک، و خیرتک من خلقک اللهم لقنها حجتها، و اعظم برهانها، و اعل درجتها، و اجمع بینها و بین ابیها محمد صلی الله علیه و اله و سلم.»

بار خدایا! این بنده ی شایسته ی توست و دختر سرفراز پیامبر برگزیده ی تو و دخت بهترین آفریدگانت می باشد.

خداونـدا! دلیـل روشن او را همـاره بر زبـانش جـاری و برهـانش را اسـتوار و درجـات والای او را برتر و بالاتر ساز و او و پـدر گرانقدرش محمد «ص» را در بهشت پرطراوت و زیبایت با هم گرد آور و همنشین قرار ده.

پس از پایـان یـافتن مراسم غسل، آن پیکر مطهر را برداشت و در درون کفن قرار داد، آنگاه آن نازنین بـدن را با پارچه ای که آب بـدن مطهر پیـامبر را بـا آن گرفته بود، خشک کرد و پس از حنوط آن، با حنوط بهشتی، آن را در هفت قطعه پارچه کفن کرد.

چرا؟

چرا امیر مومنان خود به غسل دادن به آن نازنین بدن پرداخت و آن را به بانوان واگذار نکرد؟

بنظر نگارنده آن حضرت به دو دلیل مهم خودش این کار را به انجام رسانید:

۱- نخسـت بــدان جهـت خـود اقـدام کرد کـه می خـواست، خواســته ی همتـای بی نظیر و محبـوب زنـدگی خـویش، فـاطمه علیهاالسلام را برآورده و به وصیت آن حضرت عمل نماید.

۲. و دیگر بـدان دلیل که می خواست با این کار عصـمت و طهارت و قـداست او را بر همگان روشن تر سازد تا همگان بدانند که دخت فرزانه ی پیـامبر همـانگونه که از قرآن شـریف و روایـات دریـافت می گردد، از همه ی پلیـدی های ظاهری و باطنی یکسره پاک و منزه است، همانگونه که از اشتباهات و آفتهای دیگر.

چرا که غسـل دادن میت دلایل گوناگونی دارد، از جمله اینکه او را پاک و پاکیزه می سازد، اما طبق روایات صـریح و روشـن می دانیم که بنـدگان معصوم و برگزیـده ی خدا، پاک وپاکیزه اند و انسانهای گناهکار و غیرمعصوم نمی توانند آنان را غسـل دهنـد و پیکر هر انسان برگزیـده و معصومی را بایـد معصوم دیگری غسل دهد و او را کفن کند و بر پیکرش نماز بخواند و به خاکش سپارد.

و در بحث از نامهـای مقـدس فـاطمه علیهاالسـلام به تناسب واژه ی «صـدیقه» که یکی از نامهای مبارک اوست، روایتی از نظر شما خواننده ی عزیز گذشت که حضرت صادق فرمود: «صدیقه» را جز صدیق دیگر نمی تواند غسل دهد.

بـا این بیان یکی از هـدفهای روشـنگرانه ی وصـیت درس آموز فاطمه علیهاالسـلام در آن شـرایط بحرانی و عمل بـدان، تاکید مجـدد بر مقـام «عصـمت» دخـت فرزانـه ی پیـامبر و تـوجه دادن تـوده ی مردم بـه این ویژگی آن حضـرت، در همه ی ابعـاد و مناسبتها بود.

خود امیر مومنان این حقیقت را با صراحت بیان می کند و می فرماید:

«فغسلتها فی قمیصها... فوالله لقد کانت میمونه طاهره مطهره...»

من پیکر مطهر دخت گرانمـایه ی پیـامبر را در لباسـش غسل دادم و لباس او را بیرون نیاوردم. چرا که به خـدای سوگنـد که او مبارک و پاک و پاکیزه بود...

یک یادآوری

لازم به یادآوری است که در این مورد روایاتی چند نیز آمده است که شـمار آنها اندک است و از جمله ی آنها روایتی اسـت که «دولابی» و برخی همانند او آورده اند که پیام

غیرقابل قبولی دارد و می گوید: فاطمه علیهاالسلام پیش از شهادت خویش غسل میت نمود و به همین جهت وصیت کرد که او را پس از اینکه جهان را بدرود گفت، غسل ندهند و بر این اساس او را بدون آنکه غسل دهند به خاک سپردند.

برخی از دانشمندان گذشته ی ما نیز برای رفع این اشتباه و تصحیح آن خاطرنشان ساخته اند که شاید این کار از ویژگیهای دخت فرزانه ی پیامبر باشد نه هیچ کس دیگر.

اما بنظر نگارنده موضوعات و مسایلی نظیر این موضوع مهم را با این پندارها و شایدها نمی توان ثابت کرد، بویژه که انبوهی از روایات صحیح و معتبر بیانگر این حقیقت است که امیر مومنان در اجرای وصیت آن حضرت پیکر مطهرش را غسل داد. و باید این نکته افزوده شود که غسل دادن مسلمانی که جهان را بدرود گفته است، یک واجب شرعی است.

بی نظیرترین لحظه ی تاریخ

به هر حال پس از پایان یافتن غسل و کفن نمودن پیکر مطهر فاطمه علیهاالسلام امیر مومنان فرزندان گرانمایه ی آن حضرت را نگریست که ایستاده اند و به مام شایسته کردار و پر مهر خویش که اینک لباس آخرت پیچیده شده است نظاره می کنند.

راستی که آن لحظه ی غمبار و وصف ناپذیر از بی نظیرترین لحظات تاریخ در زندگی این خاندان برگزیده و بلندآوازه است. لحظه ای که قلم از ترسیم آن ناتوان است و لحظه ای است که شور و شوقی آمیخته به اندوه کران تا کران جان و گستره ی قلب را فرامی گیرد، چرا که لحظه ی فراق و آخرین لحظه ی جدایی است.

دریای مواج و بی کران عواطف آن والا-ترین و پرمهرترین پدر روزگاران، بر فرزندان دل شکسته و داغدارش موجی دیگر برداشت، از این رو گره کفن را نبست بلکه با صدایی جانسوز که از شدت اندوه بریده بریده شنیده می شد، ندا داد که: «یا حسن! یا حسین! یا زینب! یا ام کلثوم!... هلموا و تزودوا من امکم فهذا الفراق و اللقاء فی الجنه!!»

حسن جانم! حسین جانم! زینب قهرمانم!

دخت ارجمندم، ام کلثوم!

بیایید و با مام گرانقدرتان خداحافظی کنید و از او توشه ای برگیرید که اینک لحظات جدایی است و دیگر دیدار در بهشت پرطراوت و زیبای خدای خواهد بود.

کودکان دلسوخته ی فاطمه، که برای چنین لحظه ای تاب و قرار از کف داده بودند و بی تابانه در انتظار بودند که به آنان اجازه ی وداع با آن حوریه ی انسان نما داده شود تا شاید بتوانند دردها و صداها و اشکهای انباشته و محبوس خویش را بیرون بریزند، با ندای پدر بسرعت بسوی مادر دویدند و بسان پروانه ای که روی شمع می افتد، خویشتن را بر روی آن نازنین بدن پاک و پاکیزه افکندند.

ای دریغ بر اندوه جانسوز و پایان ناپذیر ما از رحلت جانسوز نیای گرانقدرمان محمد صلی الله علیه و اله و سلم و شهادت مام ارجمندمان فاطمه!

هان ای مادر گرانمایه ی حسن!

و ای مام ارجمند حسین!

به هنگام دیدارت به نیای گرانقدرمان محمد صلی الله علیه و اله و سلم سلام ما را به او برسان و بگو: حسن و حسین ات پس از تو در این جهان یتیم شده اند.

آنان با توجه به شرایط بحرانی حاکم، با صدای آهسته و کنترل شده می گریستند و کفن مام پرمهر خویش را با باران اشکها می شستند و با سوز و گداز و ناله های جانسوز خشک می کردند.

راستی منظره ای بس حزن انگیز و دردآلود و بسیار رقت بار بود، چرا که قلبها شعله ور بود و آتش احساسات زبانه می کشید، عواطف پاک فوران می کرد و امواج غم و اندوه از هر سو برانگیخته بود.

ص: ۷۵۰

در این لحظات وصف ناپذیر بود که رویدادی شگفت روی داد، رویدادی که قلم را توان ترسیم و تحلیل آن نیست،

رویدادی که از قوانین طبیعی فراتر و بالاتر است و از ماورای آنها سرچشمه می گیرد، رویدادی که در نوع خود شگفت انگیز است چرا که چیزی فراتر از قوانین طبیعی را جلوه گر می ساخت.

امیرمومنان که خود در آن لحظات جانفرسا و بیادماندنی همراه و همدل فرزندان داغدیده ی فاطمه علیهاالسلام بود و در اندوه او با آنان می سوخت و می گداخت، در این مورد می فرماید:

«اشهد الله انها حنت و انت اخرجت یدیها من الکفن و ضمتهما الی صدرها ملیا.»

«خدای را به گواهی می گیرم که در آن حال دخت فرزانه ی پیامبر از درون کفن ناله و آهی جانسوز سر داد و یکباره دستهای مبارکش را از کفن برآورد و با شوری وصف ناپذیر دو فرزند ارجمند خویش، حسن و حسین را به سینه پرمهر خویش فشرد.»

آری خواننده ی عزیز! این صحیح است که زندگی ظاهری بانوی بانوان در این سرای زودگذر به پایان رسیده و روح تابناک و بی قرارش، پیکر مطهرش را وداع گفته بود اما نباید فراموش ساخت که دستگاه های گوناگون احساسات و دریافت او از کار نیافتاده و همچنان پرتلاش و جدی ناظر بر رویدادها بود و انس و علاقه ی روح به بدن همچنان پابر جا بود و بر این باور هیچ دور از امکان نیست که روح پراقتدار و تابناک او در شرایط خاص و فراز و نشیبهای ویژه و براساس ضوابط مشخصی به خواست خدا در جسم تصرف نماید و به دستهای مبارک خویش فرمان دهد که کودکان ارجمندش را به سینه بچسباند.

به هر حال این منظره ی تکاندهنده و حزن انگیز، موج اندوه آسمانیان را که در آن شرایط سخت، دیدگانشان به آن نقطه از گیتی یعنی خانه ی علی علیه السلام خیره شده بود.

ص: ۷۵۱

برانگیخت، از این رو نباید شگفت انگیز باشد که صدای شیون فرشتگان با دیدن آن منظره ی غمبار و تکاندهنده در آسمان و زمین طنین افکند، به گونه ای که خاندان وحی و رسالت ناله ی آنها را بشنوند و آنها نیز با خاندان داغدار پیامبر هم ناله شوند.

و نیز مانعی نخواهد بود که امیر مومنان صدای جانگداز یکی از آنها را به گوش بشنود که ندا می دهد:

«یا علی! ارفعهما فلقد ابکیا ملائکه السموات و قد اشتاق الحبیب الی حبیه.»

علی جان! آن دو فرزند ارجمند«فاطمه» را از روی پیکر مطهر مادرشان بلند کن که فرشتگان آسمانها را به گریه افکندند و راستی که خدای پرمهر و بنده نواز از دوستدار «فاطمه» است و اینک دوست در شور و شوق دوست است.

و اینجا بود که امیر مومنان با قلبی شعله ور و با دیدگانی غرق در اشک، گام به پیش نهاد تا دو کودک ارجمندش را از روی سینه ی مام پرمهرشان برگیرد.

و اینک نماز..

و بدینسان مراسم کفن و حنوط آن پیکر پاک به پایان رسید و از پی آن هنگامه ی خواندن نماز بر دخت فرزانه ی بهشت فرارسید تا پس از آن به خاک سپرده شود.

کسانی که مقرر شده بود در مراسم تشییع بانوی بانوان حضور یابند، در آن شب غمبار گرد آمدند و نماز را به امامت نخستین امام راستین نور بر آن فرزانه ی عصرها و نسلها خواندند. اینان کسانی بودند که در رویدادهای شوم پس از رحلت پیامبر، نه با دجالگران قدرت پرست، در ستم و بیدادشان بر دخت فرزانه ی پیامبر دست داشتند و نه با سکوت ذلت بار و ظالم پرور خویش جناح ارتجاع طلب را یاری کرده بودند و نه موضع گیریشان بسان فرصت طلبان و معامله گرانی بود که با بی تفاوتی و بی خیالی خویش به گونه ای با رویدادها برخورد می کنند که گویی نه وجدان و اندیشه و هدفی دارند و نه مسوولیت و وظیفه ای.

ص: ۷۵۲

آری آن شایستگان در واپسین ساعتهای آن شب تیره و تار نگران و ترسان، در خانه ی امیر مومنان گرد آمدند چرا که برنامه این بود که تشییع و خاکسپاری آن فرزانه ی عصرها و نسلها با استفاده از تاریکی شب و با رعایت سکوت و آرامش کامل و بطور مخفیانه برگزار گردد، و همه ی این تدابیر نیز در جهت انجام شایسته و بایسته ی وصیت روشنگرانه و حکیمانه و هدفدار آن حضرت اندشیده شده بود.

بر این اساس بود که شخصیتهای شایسته ای چون: سلمان، عمار، ابوذر، مقداد، حذیفه، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، عقیل، زبیر، بریده، و تنی چند از چهره های هاشمی در مراسم تشییع حضور یافتند و همین ها، آری همین ها پیکر فاطمه علیهاالسلام دخت یگانه ی پیامبر و یادگار گرانمایه ی او در میان امت اش را غریبانه و مظلومانه و ناشناس بسوی نقطه ای که اینک برای ما ناشناخته است، حرکت دادند.

و در نتیجه آن شخصیت بلندآوازه و پرشکوه تاریخ بشر با آن موقعیت رفیع و مقام والا و شخصیت نمونه و بی همانندش بر اثر فشار ارتجاع حاکم بسان بانویی گمنام و ناشناخته و بینوا، که گویی نه در مدینه کسی او را می شناسد و نه یار و یاوری دارد، شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شد.

آری همین شخصیت هایی که نامشان آمد در تشییع پیکر پاک دخت محبوب پیامبر حضور داشتند. پس از گرد آمدن یاران، امیر مومنان برای نماز بر سالار بانوان پیشاپیش آنان ایستاد و حسن و حسین در کنارش. و پیش از نماز به بارگاه خدا نیایش کرد که:

بار خدایا! من از دخت محبوب پیامبرت خشنود هستم. (تو نیز خشنود باش.)

بار خدایا! او روزهایی را در وحشت و تنهایی گذراند، پس تو به مهرت مایه ی انس او باش.

بار خدایا! بیدادگران و رهروان راه آنها از او بریدند، پس تو با وی پیوند نما.

بار خدایا! او مور ستم و بیداد قرار گرفت، پس تو بسود او داوری کن چرا که تو بهترین داورانی.

ص: ۷۵۳

آنگاه دو رکعت نماز خواند و دستهای خویش را به آسمان گشود و ندا داد که:

بار خدایا! این دخت محبوب پیامبرت، «فاطمه» است. همو که خودت او را از تاریکیها بسوی نور و روشنایی رهنمون گشتی.

و درست در همین لحظات بود که زمین به گستره ی یک میل در یک میل نورباران گردید.

چرا امیر مومنان؟

امیر مومنان بر آن حضرت نماز گذارد چرا که او «صدیقه» و «معصومه» بود. بر این باور می باید امام معصوم بر او نماز گذارد. می دانیم که نماز میت در حقیقت جلب مهر و لطف خدا بر کسی است که جهان را بدرود گفته است اما این فلسفه ی نماز میت برای انسانهای عادی و غیرمصصوم است، و در معصوم خواندن نماز میت، دعا برای رفعت مقام و منزلت والای اوست و این تنها از وظایف معصوم دیگری است که باید بدان قیام نماید.

این از دیدگاه مذهب که باید به وصیت فاطمه علیهاالسلام عمل شود. اما از دیدگاه خرد و منطق باید به این واقعیت اندیشید که دخت فرزانه ی پیامبر با آن شکوه معنوی و مقام والای انسانی خویش، به خانه ی رئیس حکومت وقت رفت تا حق پایمال شده ی خویش را در پرتو منطق و استدلال و آیات و روایات بازپس گیرد، اما شما خواننده ی پژوهشگر فراموش نساخته اید که موضعگیری رئیس دولت کودتا با آن حضرت چگونه حق ناپذیر بود؟

آنگاه در مسجد پدر گرانقدرش، پیامبر و در برابر انبوه مهاجر و انصار حضور یافت و آن سخنرانی پرشور و روشنگرانه را در دفاع از حق و عدالت ایراد کرد اما سوکمندانه نه از کسانی که در مسجد حضور داشتند، کسی به یاری حق بپاخاست و نه از رئیس دولت

ص: ۷۵۴

کودتا هیچ نشانی از حق پذیری و یاری به حق دریافت کرد. و نیز در بخشهای پیشین از نظر شما خواننده ی گرامی گذشت که امیر مومنان آن بانوی حق طلب و ستم ستیز را به خانه ی مهاجر و انصار همراهی کرد تا آنان را برای یاری رسانی به آن زاده ی ستم دیده برانگیزد اما دریغ و درد که از آنان واکنشی جز بی وفایی و جفاکاری ندید و پیش از آن هم فاجعه ی غم انگیز یورش به فرودگاه وحی و رسالت رخ داد و سوکمندانه آثار غمباری در بدن مطهر دخت فرزانه ی پیامبر بر جای نهاد که همچنان تا شهادت او ادامه یافت.

واقعیت این است که موضعگری ناهنجار مسلمانان در برابر دخت فرزانه ی پیامبر و رویدادهای تاسف انگیز پس از رحلت نیز، اثر عمیقی در روح بلند آن حضرت بر جای نهاد. چرا که آن مواضع ناهنجار و برخاسته ی از ناآگاهی و دنیاپرستی از سویی اهانتی صریح و ستمی عریان و تجاوزی آشکار به آن گرانمایه ی عصرها و نسلها به شمار می رفت و از دگر سو، هم شکوه و کرامت او را از میان می برد و هم مقام والایش را خدشه دار می سازد.

و این رویدادهای تاسف بار چیزهایی نبود که به بوته ی فراموشی سپرده شد یا از میان برود، از این رو بناگزیر می باید فاطمه علیهاالسلام آنگونه که تنها از درایت و شهامت او انتظار می رود تجاوزکاران را بخاطر زشتی کردارشان تنبیه کند و حقایق تلخ و وحشتناکی را که می خواهند با دجالگری و ریاکاری پوشیده دارند، برای آگاهی عصرها و نسلها در تاریخ به ثبت برساند و این کار در آن شرایط تنها از راه محکوم ساختن سیاست زشت و ظالمانه ی آنان و نشان دادن انزجار عمیق از عملکردشان ممکن بود.

به همین دلیل بود که بندهایی از وصیت روشنگرانه و تاریخ ساز آن بانوی آزاده نشانگر این حقیقت بود که او پس از غروب خورشید جهان افروز وجود پدرش از آن بیدادگران سخت ناخشنود و خشمگین زیست و این خشم و ناراحتی از سیاست تجاوزکارانه ی حاکم، تا شهادت آن حضرت ادامه داشت و تا روز رستاخیز نیز ادامه خواهد یافت.

ص: ۷۵۵

بر این اساس است که آن بانوی پرمعنویت و ژرف نگر، با تدبیری بسیار هوشمندانه اجازه نمی دهد که آن گروه بیدادگر در مراسم نماز و تشییع پیکر پاک و خاکسپاریش حضور یابند و اجازه نمی دهد که بانیان ستم بر خاندان وحی و رسالت کنار آرامگاه منورش حاضر گردند و مزارش شناخته شود.

آرامگاه ناشناخته

اشاره

از نظر شما خواننده ی گرامی گذشت که فاطمه علیهاالسلام ضمن وصیت به امیر مومنان، از جمله از آن حضرت خواست که او را شبانه به خاک سپارد و آرامگاهش تا روز رستاخیز ناشناخته بماند.

این تدبیر حکیمانه و ستم ستیز و روشنگرانه بدین جهت اندیشیده شد که افکار و اندیشه های همه ی مسلمانان حق جو و آزاده بویژه طواف کنندگان برگرد خانه ی کعبه و زائران حرم پیامبر و عاشقان امامان نور در بقیع را به بیدادی که بر اسلام و خاندان پیامبر و نسلهای آینده رفت، جلب کنند تا آنان پس از ورود به مدینه و پس از زیارت قبر پیامبر از قبر دخترش فاطمه بپرسند اما هرچه از آرامگاه او بپرسند و بجویند نه اثری از آن بدست آورند و نه خبری. و بدینسان با رویدادهای تلخ و انحطاطآفرینی که جاه طلبان پس از رحلت پیامبر پیش آوردند، آشنا شوند.

گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانه ی او

آری به همین دلیل است که قبر مطهر آن حضرت از آن روز تا کنون بخاطر دیدگاه های متفاوت مورخان و محدثان برای مسلمانان ناشناخته است.

برخی روایات به صراحت بیانگر آن است که دخت فرزانه ی پیامبر را در بقیع به خاک سپردند و برخی دیگر نشانگر آن است که در اطاق خویش به خاک سپرده شد. و آنگاه بر اثر توسعه ی مسجد پیامبر قبر مطهر دخت محبوبش نیز در مسجد قرار گرفت.

ص: ۷۵۶

اگر دیـدگاه دوم درست باشد، باید پذیرفت که آن صورت قبرهایی را که امیر مومنان در شب خاکسپاری همتای گرانقدرش در بقیع ساخت، گامی دیگر در جهت تـدبیر حکیمانه و مبازه ی خسـتگی ناپـذیر فاطمه علیهاالسـلام در جهت ناشـناخته ماندن آرامگـاهش بود، و بـدان جهت بود که بـازیگران را به اشـتباه افکنـد و نظر آنان را از آرامگاه حقیقی دخت فرزانه ی پیامبر به نقطه ی دیگری متوجه سازد.

و اگر براستی آن حضـرت در بقیع هم به خاک سپرده شده باشد باز هم هدف او تامین است و قبر مطهرش تاکنون ناشـناخته و مخفی مانده است.

در آن شب غمبار

به هر حـال در آن شب غمبـار قبری برای آن زهره ی زهراء، آن خورشـید جهان افروز و آن لولو نورافشان، آماده شـد و چهار تن از مردان هاشمی که امیر مومنان، «عباس» عموی پیامبر، «فضل» فرزند «عباس»، و فرد چهارمی بودند. گام به پیش نهاده و با قلبی سوزان و جانی لبریز از اندوه جانکاه آن پیکر مقدس را که از فشار روزگار آب شده بود، بسوی قبر بردند.

امیر مومنـان وارد قبر همتای بی نظیر خود شـد، چرا که او به انجام رسانـنـده ی وصـیت و تـدبیرگر امور دخت فرزانه ی پیامبر و سزاوارترین مردم به او بود آن حضرت با دلی از اندوه پیکر در هم شکسته ی پاره ی وجود پیامبر را گرفت و در آرامگاه ابدی اش خوبانـد و آن چهره ی نورافشانی را که در هماره ی زنـدگی شامگاهان و بامـدادان و دیگر اوقات و فرصـتها، برای سـجده گـذاردن در برابر خـدا به خـاک نهاده شـده بود، دگرباره بر خاک نهاد. آن چهره ی پرفروغی را که پیامبر هر شامگاه پیش از آنکه به بستر برود بوسه باران می ساخت...

آری علی بـا دلی سوزان و غمی جانکـاه آن چهره ی ملکوتی را بر خـاک نهـاد، امـانت گرانبهـای خویش را بر خـاک سپرد و فرمود:

ص: ۷۵۷

«یا ارض استودعک ودیعتی، هذه بنت رسول الله.»

هان ای زمین! ای تربت پاک و مقدس «فاطمه» اینک امانت گرانبهای خویشتن را به تو می سپارم. بدان! که این دخت فرزانه ی پیامبر است...

و از ششمین امام نور آورده اند که امیر مومنان هنگامی که پیکر پاک مادرم فاطمه را در آرامگاهش نهاد، فرمود:

بسم الله الرحمن الرحیم، بسم الله و بالله و علی مله رسول الله محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم.

و آنگاه به پیکر مقدس «فاطمه» رو کرد و فرمود:

سلمتک ایتها الصدیقه الی من هو اولی بک منی، و رضیت لک ما رضی الله تعالی لک. (۱) .

«هان ای صدیقه»ام! ای بانوی بی همتا و شایسته کردارم!

اینک تو را به کسی می سپارم که از من به تو نزدیکتر و شایسته تر است و بر آنچه خدای پر مهر برای تو بخواهد و بپسندد، از اعماق جان راضی هستم.»

و آنگاه این آیه ی شریفه را زمزمه کرد که:

«منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری...» (۲) .

«ما شمایان را از خاک آفریدیم و در آن بازمی گردانیم. و دگرباره (به هنگامه ی برپایی رستاخیز) شما را از آن بیرون خواهیم آورد.»

حقیقت این است که نه هیچ خرد و اندیشه ی والایی توان آن دارد که حالت امیر مومنان را در آن لحظات سخت و وصف ناپذیر درک کند و میزان امواج حزن و اندوه عمیق و جانکاهی را که بر قلب مقدس او فشار می آورد و دریابد و نه هیچ قلم می تواند آن شرایط غمبار را به تصویر کشد.

۱- ۳۸۳. بیت الاحزان، ص ۱۵۶.

۲- ۳۸۴. سوره ۲۰، آیه ۵۵.

آری او زهره ی زهراء و امانت گرانبهای خویش را به خاک سپرد و خشتها را چید، از قبر بیرون آمد و همراهان دلسوخته و اندوه زده ای که ناظر وداع امیر مومنان با پیکر مقدس دلیرترین یار و یاور و پرشهامت ترین همراز و همسنگر خویش بودند، پیش آمدند تا با دلی پردرد خاک تیره را بر پیکر مطهر آن در گرانمایه ی رسالت بیفشانند...

ای دریغ و درد

آری او را به خاک سپردند، همو را که شبیه ترین انسان از نظر سیما و سیرت و منطق و رفتار به پیامبر گرامی بود.

همو را که نخستین شهید خاندان سرفراز محمد «ص» بود.

همو که مجموعه ای ازموهبتها و فضیلتها و ارزشهای والای انسانی بود.

آری ای دریغ و درد که آن حوریه ی انسان نما را در آن شب غمبار در دل خاک نهان ساختند.

امیر مومنان قبر مطهر همتای گرانقدر و مام پرفضیلت فرزندانش را با شکیبایی وصف ناپذیری و قوت قلب شگرفی صاف و هموار کرد، گویی در آن لحظات سخت و شکننده زخم کاری قلبش گرم بود به همین جهت هم، درد را احساس نمی کرد.

همانگونه که انسان به هنگام فرود آمدن ضربه ای یا زخمی بر پیکرش، در لحظات فرود درد چندانی احساس نمی کند بلکه پس از گذشت لحظات نخستین است که درد و رنج آن زخم کاری بر او فشار می آورد و او را به ناله و فریاد وامی دارد.

آری تا لحظاتی پیش پیکر دخت سرفراز پیامبر در برابر دیدگان امیر مومنان بود چه آنگاه که او را غسل می داد و زمزمه می کرد و چه آنگاه که بر قامت برافراشته اش کفن می برید، یا بر او نماز می گزارد و یا در دل خاک به امانت می سپرد.

در همه ی این مراحل فاطمه در برابر علی علیه السلام مجسم بود و او با پیکر پاک وی بسان خودش سخن می گفت و دردهای جانکاه دل را می گشود اما اینک با چیدن خشتها

ص: ۷۵۹

و افشانـده شـدن خاک بر آن در گرانمایه ی رسالت، دیگر خورشـید وجود فاطمه علیهاالسـلام غروب کرد و از برابر دیـدگان علی نهان شـد و اینجا بود که آن قهرمان بی هماورد فشار امواج درد و رنـج و طوفان غم و انـدوه را در گستره ی قلب خویش دریافت و درد در سخت ترین صورت ممکن خویش، بر او فشار آورد.

راستی که آن لحظات سخت، از آن شب غمبار، برای امیر مومنان بسیار دردناک و حزن انگیز بود.

و راستی که آن سوگ بزرگ و آن مصـیبت جبران ناپـذیری قلب پرتوان آن حضـرت را سـخت زیر فشـار شـکننده ی خویش گرفته بود، چرا که «فاطمه»اش، همسر گرانمایه اش، بانوی بی نظیر خانه اش، مام بی همتای فرزندانش را از دست داده بود.

در سوگ بانوی شـهیدی نشسـته بود که حقوقش پایمال شده و بر او سـتم و بیدادی وحشیانه رفته و بر اثر همان ستم و شقاوت تجاوزکاران، جهان را بدرود گفته و نخستین قربانی خاندان رسالت در رویارویی با ستم و بیداد داخلی بود.

چرا که امیر مومنـان بـا مرگ جـانسوز «فاطمه» همتا و شـریک بی نظیر زنـدگی اش را از دست داده و در سوگ محبوب ترین انسانها در نظر خود و پیامبر نشسـته بود. چرا که سالار بانوان را در بهار جوانی و نخستین مرحله ی حیات و دوران شـکوفایی و تراوت زندگی اش از کف داده بود.

چرا که در سوگ بانوی نشسته بود که در قلمرو دین و دنیا و این جهان و آن جهان با او هماهنگ و همسنگر بود.

چرا که یـار قهرمـانی را از دست داده بود که در سـخت ترین شـرایط و مصـائب زنـدگی و تلخی هـای آن بسان کوهی سـر به آسمان ساییده، با نهایت اقتدار او را همراهی می کرد.

آری او حوریه ای انسان نما را اینک در دل خاک سپرده بود که در میان همه ی زنان عصرها و نسلها، نظیر و مانندی نداشت.

و روشن بود که آن حضـرت پس از فـاطمه علیهاالسـلام در کران تـا کران گیتی زنی بسان او و از نظر پاکی و قـداست، دانش و بینش، کمال شرافت و ارزشهای والای اخلاقی

و انسانی... هرگز نمی توانست بیابد و هرگز برایش ممکن نبود که پس از دخت فرزانه ی پیامبر روح باعظمت خویش را با بانوی دیگری قرار و آرام بخشد.

و نیز آنچه فاجعه ی سوگ فاطمه را سهمگین تر و اندوه امیر مومنان را افزون تر و ابعاد درد و رنج آن حضرت را وسعت بیشتری می بخشید این بود که همسر گرانمایه اش به او وصیت کرده بود که مراسم تشییع پیکر پاکش شبانه و مخفیانه انجام پذیرد و آرامگاهش نیز ناشناخته و بدون هیچ نشان و اثری مخفی باشد.

شکایت به پیامبر خدا

به همین جهت هنگامی که دست مبارک خویش را تکان داد تا خاکهای قبر را بیفشاند یکباره بیش از گذشته امواج غم و اندوه بر او روی آورد و تاب و توان را از آن قهرمان بی هماورد گرفت، باران اشک از دیدگان فروباراند و رو به تربت پاک پیامبر خدا آورد و اینگونه ناله ی جانسوز از پرده دل سر داد:

السلام علیک یا رسول الله عنی، السلام علیک عن ابنتک و زائرتک، و البائته فی الثری ببقعتک، و المختار لها الله سرعه اللحاق بک، قل یا رسول الله عن صفیتک صبری، و عفی عن سیده نساءالعالمین تجلدی، الا ان فی التاسی لی بسنتک فی فرقتک موضع تعز، فلقد وسدتک فی ملحوده قبرک، بعد ان فاضت نفسک بین نحری و صدری، و غمضتک بیدی، و تولیت امرک بنفسی، بلی و فی کتاب الله لی انعم القبول، انا لله و انا الیه راجعون.

قد استرجعت الودیعه و اخذت الرهینه، و اختلست الزهراء، فما اقبح الخضراء و الغبراء، یا رسول الله!! اما حزنی فسرمد، و اما لیلی فمسهد، و هم لا یبرح من قلبی، او یختار الله لی دارک التی انت فیها مقیم، کمد مقیح، و هم مهیج، سرعان ما فرق الله بیننا، و الی رسول الله اشکو، و ستنبوک ابنتک، بتضافر امتک علی، و علی هضمها حقها، فاحفها السوال، و استخبرها الحال...

درود گرم و خالصانه ام، ای پیامبر خدا!

و درود دخت گرانمایه و زیارت کننده ات «فاطمه»، بر شما باد.

همو که در آرامگاه و در کنار تربتت در خاک تیره آرمیده، و خدایش زود رسیدن او به شما را برایش برگزیده است.

هان ای پیامبر خدا! شکیبایی ام از فراق دخت برگزیده ات به کاستی رفت،

و خویشتن داری ام در سوگ سالار سرفراز بانوان گیتی، از دست رفت.

در این غم بزرگ، جز با تاسی به راه و رسم شما که در مصیبتها گریه می کردی و شیبایی می ورزیدی، چه می توان کرد؟

راستی که غم فراق دخت گرانمایه ات جانکاه است، اما با توجه به تاثر عمیق من در سوگ شما اینک جای شکیبایی و خویشتن داری برایم هست.

چرا که من با اندوهی وصف ناپذیر با دست خویش تو را در آرامگاهت فرود آوردم، آن هم پس از آنکه روح مقدس و ملکوتی ات آنگاه که سر مبارکت میان گلو و سینه ام بود، بسوی دوست پرکشید و با دست خویش چشمان حق بین تو را بستم و مراسم غسل و کفن و به خاک سپاریت را خود برگزار کردم.

آری این از سنتهای خداست و جز پذیرش آن گریزی نیست.

«انا لله و انا الیه راجعون»

(هان ای پیامبر خدا) اینک امانت بازگردانده شد و گروگان دریافت گردید.

و زهرای عزیز، از ستم و بیداد حاکم برگرفته شد و آسود.

ای پیامبر مهر! از این پس چقدر آسمان نیلگون و زمین تیره و تار در برابر دیدگانم زشت و ناهنجار جلوه می کند.

ای پیامبر خدا!

دیگر اندوه من همیشگی و پایان ناپذیر خواهد بود،

و شبهایم در بی خوابی و بی قراری.

و دیگر این غم و انـدوه جانکـاه از گستره ی قلبم بیرون نخواهـد رفت تـا خـدا همان سـرای شـکوهباری را که تو در آن رحل اقامت افکنده ای برایم برگزیند.

دیگر در کران تا کران جان اندوهی جانکاه دارم و دل را خون کند و غمی گران سایه افکنده است که هر لحظه در جوشش و هیجان است.

راستی که خدای پرمهر چه زود میان ما جدایی افکند و من از غم این فراق! به خدا شکایت می برم.

ای پیامبر خدا! به زودی دخت فرزانه ات به شـما گزارش خواهد کرد که چگونه سـتمکاران امتت بر ضد من همداستان شدند. و بر پایمـال سـاختن و خـوردن حق او همــدست گردیدنـد. شــما ای پیـامبر خـدا! حقـایق را از او جویـا شـو و از او بخـواه، و سرگذشت دین و دفتر و اوضاع و احوال را از او بپرس چه بسـیار دردهایی در دل داشت که سـینه اش بسان دیگ جوشان، می جوشید اما در اینجا راهی برای بازگفتن و پخش آنها نیافت.

و آنها را به زودی بر شـما پـدر گرانمایه اش خواهـد گفت و خدای میان او و این بیدادگران داوری خواهد کرد. که او برترین داوران و بهترین حاکمان است.

اینک سلام گرم و هماره ی من بر شما دو تن باد، ای پیامبر خدا!

سلام و درود کسی که خداحافظی می کند، نه سلام و درود کسی که دلتنگ و خشمگین است. چرا که اگر از اینجا و از کنار تربت «فـاطمه»ام بروم نه از سـر دلتنگی است، و اگر همین جـا بمانم نه به انگیزه ی بـدگمانی به آن چیزهایی است که خـدا به شکیبایان وعده فرموده است.

آه! آه!

اما راستی که غم و اندوه هرچه گران باشد باز هم شکیبایی مبارک تر و زیباتر است.

و اگر بیم چیرگی دشـمنان تجاوزکار بر ما نبود، در کنار تربت عطرآگین تو، ای دخت سـرفراز پیامبر! رحل اقامت می افکندم. و بسـان به اعتکـاف نشسـتگان مانـدن در کنار تو را برمی گزیـدم. و هماننـد مادران جوان مرده در این مصـیبت سـهمگین می گریستم.

هان ای پیامبر خدا! اینک دخت فرزانه و محبوبت از ستم و بیداد در محضر خدا شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شد،

و حقوقش با زورمداری و خشونت ربوده شد،

از میراث پدری اش بطور آشکار بازداشته شد،

با اینکه از رحلت شما، ای پیامبر برگزیده ی خدا! چیزی نگذشته است و نام و یاد جاودانه ی شما طراوت و تازگی دارد.

اینـک ای پیـامبر خـدا! من تنهـا بسوی خـدا شـکایت می برم و زیباترین و موثرترین آرامش دل در اقتـدای به سـیره و عملکرد شماست (که هماره درس پایداری و شکیبایی می دادی).

پس درود بی شمار و مهر و برکات بی کران خدا بر دخت فرزانه ات «فاطمه» و بر تو باد (۱) .

و نیز آورده اند که امیر مومنان پس از به خاکسپاری دخت گرانمایه ی پیامبر هنگامی که به خانه بازگشت قلب مبارکش لبریز از انـدوه شـد و در خـانه ای که دیگر فـاطمه در آن نبود سـخت احسـاس وحشت و تنهـایی کرد و اینگونه به زمزمه پرداخت و شراره ی دل را به آسمان رها ساخت...

---

۱ – ۳۸۵. سخنان جانسوز و روشنگرانه ی امیر مومنان در کنار تربت فاطمه علیهاالسلام در کتابهای ذیل آمده است: کافی امالی شیخ طوسی مجالس مفید نهج البلاغه...

اری علل الدنیا علی کثیره

و صاحبها حتی الممات علیل

لکل اجتماع من خلیلین فرقه

و کل الذی دون الفراق قلیل

و ان افتقادی فاطما بعد احمد

دلیل علی ان لا یدوم خلیل (۱) .

خود می نگرم که رنج و ناگواری های دنیا بر من هجوم آورده اند و کسی که این همه رنج و ناراحتی او را احاطه کند، هماره بیمار خواهد بود.

میان دو دوست پرمهر سرانجام فراق و جدایی است.

و هر چیز دیگر که جز جدایی دوست باشد، تحمل آن سهل و آسان است.

و این واقعیت دردناک که من پس از پیامبر مهر دخت فرزانه اش فاطمه را از دست دادم، برترین دلیل بر این حقیقت است که در این جهان دوست و دوستی جاودانه نیست.

و از ششمین امام نور آورده اند که فرمود:

پس از شهادت مام گرانقدرم فاطمه علیهاالسلام، امیر مومنان هر روز کنار تربت او می رفت و در یکی از روزها خود را بر روی آرامگاه محبوب خویش انداخت و چنین سرود:

مالی مررت علی القبور مسلما

قبر الحبیب فلم یرد جوابی (۲) .

مرا چه سود که بر کنار قبرها بگذرم و بر قبر محبوب خویش سلام دهم اما او جواب مرا ندهد.

تلاشهای مذبوحانه و بی ثمر

اشاره

آن شب غمبار به پایان رسید و هنگامی که بامداد از افق پدیدار شد مردم برای شرکت در تشییع پیکر پاک فاطمه علیهاالسلام رو به خانه ی امیر مومنان آوردند، اما با این خبر روبرو شدند که دخت محبوب پیامبر شبانه به خاک سپرده شده است.

۱- ۳۸۶. الفصول المهمه، ص ۱۴۸.

۲- ۳۸۷. الفصول المهمه، ص ۱۴۸.

امیر مومنان در بقیع ترسیمی از هفت قبر یا بیشتر از آنها را پدید آورد تا تربت پاک او ناشناخته بماند. مردم با دریافت این خبر بسوی بقیع که از همـان روز تـاکنون قبرسـتان مردم مـدینه بود روی آوردنـد و بـا حضور در آنجا به جسـتجوی آرامگاه دخت فرزانه ی پیامبر پرداختند، اما کار بر آنان مشکل شد و تربت فاطمه علیهاالسلام را از قبرهایی که ترسیم شده بود نشناختند.

از این رو صـدای ضـجه و نـاله ی مردم به آسـمان برخـاست. همه به نکوهش یکـدیگر پرداختنـد که؛ پیـامبر گرامی به هنگـام رحلت خویش تنها یک دختر که یادگار و امانت گرانبهای او بود در میان شـما باقی نهاد آنگاه شما به گونه ای عمل می کنید که او مرگ خویش را از خدا می خواهد و جهان را بدرود می گوید و به خاک سپرده می شود و شـمایان نه در مراسم نماز و به خاک سپاریش حاضر می گردید و نه تربت پاک او را می شناسید و می دانید کجاست؟!!

در آنجا مقداد به ابوبکر برخورد و ضمن گفتگو در این مورد به او گفت: ما شب گذشته پیکر پاک دخت یگانه ی پیامبر را به خاک سپردیم.

عمر با شـنیدن این خبر گفت: هان ای «ابوبکر»! آیا دیروز به تو هشـداد ندادم که اینان در اندیشه ی به خاکسـپاری نهانی دختر پیامبرند؟

مقداد گفت: این کار به خاطر آن بود که آن حضـرت از شـما سـخت خشـمگین بود و ضمن وصیت به این کار، سفارش کرد که تدبیری اندیشیده شود که شما دو تن بر او نماز نگزارید

«عمر» برآشـفت و بـا یورش بر او، چهره و سـر او را آمـاج تازیانه ی خود ساخت که مردم گرد آمدنـد و او را نجات دادنـد اما «مقداد» شهامتمندانه در برابر زورمندان و مردمی که گرد آمده بودند ایستاد، و فریاد برآورد که:

دخت سـرفراز پیامبر در حالی به شـهادت رسـید که بر اثر ضـربات بیداد و شـلاق های سـتمی که شما بر او زدید پیکرش خون آلود و خون از کمر و دنده اش جاری بود.

او نظاره گر بیـدادی بود که شـما در حق امیر مومنان روا داشتید و شـما که با آن دو گرانمایه ی جهان هستی آنگونه ددمنشانه رفتار کردید، جای شگفتی ندارد که اینک مرا به جرم بازگویی وصیت روشنگرانه ی فاطمه به باد کتک بگیرید. (۱) .

«عباس» عموی پیامبر نیز ضمن بازگویی وصیت فاطمه به آن دو گفت: مقداد درست می گوید. آن بانوی بهشت وصیت کرده بود که شـما دو نفر بر او نماز نگذارید؛ «عمر» نهره کشـید که: هان ای فرزندان هاشم! مباد که حسد دیرین خویش در مورد ما را وانهید!!

عقیل رو به عمر کرد و خروشـید که: به خدای سوگند که شما حسدورزترین و کینه توزترین مردم نسبت به پیامبر و خاندان او هستیـد. دیروز دخت یگـانه ی او را بـا سـنگدلی و شـقاوت بهت آوری کتـک زدیـد و او در حـالی جهان را بـدرود گفت که پیکرش بر اثر ضربات بیداد شما خون آلود بود و از شما سردمداران این ستم و بیداد سخت ناخشنود. (۲) .

سردمداران اسـتبداد در برابر تدبیر حکیمانه ی فاطمه علیهاالسـلام سخت غافلگیر شده بودند، خیره سرانه گفتند بروید: چند تن از بانوان مـدینه را بیاورید تا این قبرها بشـکافند و پیکر مطهر دخت پیامبر را بیرون بیاورند تا بر او نماز بخوانیم و بدانیم که قبر مطهرش کجاست تا از این پس به زیارت قبرش بیاییم.

آنـان کوشـیدند تـا بـا این نقشه ی شوم تـدبیر حکیمانه سـتم سوز و روشـنگرانه ی فاطمه علیهاالسـلام را که با وصـیت خویش اندیشیده بود بی اثر ساخته و ثمره ی تلاشها و زحمات طاقت فرسای امیر مومنان در راه محرمانه نگاه داشتن تربت آن حضرت و محروم ساختن برخی دنیاداران و دنیاطلبان از درک پاداش پرشـکوه نماز بر پیکر «فاطمه» را از میان بردارنـد. اگر جز این بود از نبش قبر به منظور نماز بر پیکر فاطمه علیهاالسلام چه می جستند؟

۱- ۳۸۸. کامل بهایی، ج ۱، ص، ۳۱۲.

۲- ۳۸۹. کامل بهایی ج ۱، ص ۳۱۳.

آیا براستی آنان چنین می پنداشتند که امیر مومنان، دخت فرزانه ی پیامبر را بدون نماز بر پیکر مطهرش به خاک سپرده است؟ آیا این پندار خردمندانه است؟

افزون بر بی اساس بودن این پندار، کدامین دین و آیین اجازه ی نبش قبر فردی را می دهد که ولی شرعی اش بنا به وصیت صریح و روشن او، بهترین و کامل ترین نماز را بر پیکر وی خوانده است؟

نگارنده بر این باور است که آنچه آن گروه تجاوزکار را بر این گزافکاری و شکستن آداب و مقررات دینی و در هم کوبیدن معنویات و ارزشها، جرات می داد این فاجعه ی غمبار بود که آنان با دجالگری بسیار امیر مومنان را در جامعه ی پس از رحلت پیامبر تضعیف نموده بودند و افزون بر آن گویی آنان شمشیر ستم ستیز آن حضرت و دلاوری هایش در میدانهای جهاد و شجاعت وصف ناپذیرش را که مورد آسمانیان و زمینیان بود، اینک از یاد برده و یا خود را به فراموشی زده بودند و به همین جهت هم به خود جرات چنین شقاوت و جسارتی را می دادند.

اما این درست است که امیر مومنان شمشیر عدالت خویش را در رویدادهای دردناکی که پس از رحلت پیامبر گرامی پیش آمد- براساس مصالحی دقیق- از نیام برنکشید و بخاطر یکپارچگی جامعه ی نوپای اسلامی و پراکنده نشدن مردم از محور دین و آیین، شکیبایی قهرمانانه پیشه ساخت و از حق خویش گذشت اما این بدان معنا نخواهد بود که اگر آن قهرمان بی هماورد همه ی میدانها، در برابر هر رخدادی سکوت کرد، در رویارویی با هر فاجعه ی بزرگ و مصیبت سهمگینی شکیبایی پیشه خواهد ساخت!

به عبارت روشن تر اگر امیر مومنان در محورهای مشخص و هنگامه های خاصی از سوی پیامبر به شکیبایی سفارش شده بود، این بدان مفهوم نخواهد بود هر اهانت و شقاوتی را نیز باید با کرامت تحمل نموده و در برابر آن سکوت کریمانه پیشه سازد.

ص: ۷۶۸

هشدار جدی امیر مومنان

به هر حال خبر توطئه ی شوم و تکاندهنده ای که استبداد حاکم در پی اجرای آن بود به امیر مومنان رسید و آن آزادمرد عصرها و نسلها دیگر سکوت و شکیبایی را روا ندانست. به همین جهت لباس زردی را که لباس رزم او بحساب می آمد، به منظور هشدار دادن به تجاوزکاران بر تن کرد... و شمشیر بلندآوازه اش «ذوالفقار» را از نیام بر کشید و در حالی که چشمان حق بین و نافذش بر اثر خشم به دشمنان حق و عدالت سرخ می نمود و رگهای گردنش از خون غیرت انباشته بود، بسوی «بقیع» حرکت کرد.

جاسوسان دستگاه غاصب حرکت قهرمانانه ی علی بسوی بقیع، و خشم مقدس آن حضرت، و پوشیدن لباس ویژه ی رزم بوسیله ی او را، بسرعت به توطئه گران گزارش گزارش کردند و درست در این لحظات نداگری ندا داد که هان ای مردم! بهوش که امیر مومنان اینک به بقیع می رسد، بنگرید که چگونه آمده است و به خدای توانا سوگند یاد می کند که اگر از قبرهای چندگانه ای که او ترسیم کرده است، سنگی جابجا شود، تا آخرین نفر از تجاوزکاران و توطئه گران را از دم شمشیر ستم ستیزش خواهد گذراند.

کسانی که علی علیه السلام را می شناختند، هشدار او را بسیار جدی گرفتند و دیدگاه وی را مورد تصدیق قرار دادند، چرا که می دانستند که گرامی مرد عصرها و نسلها راستگو و راستی پیشه است. و گفتارش پشتوانه ی عمل در پی دارد و بر انجام گفتارش تواناست. به همین جهت همه ی آنها جز یک تن، عقب نشینی کردند.

تنها «عمر» بود که هشدار امیر مومنان را جدی نگرفت و ضمن بی اهمیت جلوه دادن آن هشدار، گفت: هان ای اباالحسن! چه می گویی؟ به خدای سوگند ما قبرها را می شکافیم تا پیکر مطهر «فاطمه» دخت پیامبرمان را بیابیم و بر او نماز بگذاریم.

اینجا بود که مرد مردان گام به پیشنهاد و یقه ی لباس آن مردک جسور را گرفت و او را به زمین کوبید و خروشید که:

یابن السوداء! اما حقی ترکته مخافه ان یرتـد الناس عن دینهم، و اما قبر فاطمه علیهاالسـلام فوالـذی نفس علی بیـده، لئن رمت و اصحابک شیئا من ذلک لاسقین الارض من دمائکم!!

هـان ای بی ریشه و تبـار! اگر دیـدی که از حق پایمال شـده ی خویش با کرامت گذشـتم، بـدان جهت بود که از دل زدگی و گریز مردم از دین بخـاطر زشت و ظالمـانه شـما ترسـیدم، نه بخـاطر ترس از شـما مردنمایان. اما در مورد قبر مطهر فاطمه چنین نخواهـد شـد به خـدایی که جان علی در کف قدرت اوست سوگند! اگر تو و یاران تجاوزکارت بخواهید دست به آن بزنید و آن را نبش کنید، زمین را از خون پلیدتان سیراب خواهم ساخت.

«ابوبکر» پیش آمد و گفت: یا اباالحسن! تو را به حرمت و شـکوه پیامبر و عزت و اقتدار خداوند عرش سوگند که در این مورد به کاری که ناخوشایند تو باشد دست نخواهیم یازید.

و امیر مومنان او را رها کرد و مردم نیز رفتند و دیگر کسی هوس نبش قبر و پیاده کردن نقشه ی شوم استبداد را به سر راه نداد. (۱) .

و بدینسان وصـیت روشـنگرانه و سـتم ستیز دخت فرزانه ی پیامبر در پرتو شمشیر عدالت شوی گرانمایه اش به انجام رسید و تا همیشه باقی ماند.

امیر مومنان در سوگ فاطمه

اگر راه و رسم جـامعه ها و تمـدن ها و عواطف و احساسات پاک انسانی به سوگواری بر مردگان و شـهیدان حکم می کنـد و همگان چنین کاری را بسـنده می شـمارند، بی هیچ تردید دخت فرزانه ی پیامبر بیش از هر شخصـیت برجسـته و انسان وارسته ای درخور

۱- ۳۹۰. بحارالانوار، ج ۴۳.

چنین سوگواری و تجلیل و ستایشی است. همانگونه که درخور این حق بزرگ است که هم در دوران حیات و هم پس از شهادت جانسوزش مورد تقدیر و ستایش و تکریم قرار گیرد و از شکوه و عظمت و معنویت او تجلیل بعمل آید.

راستی که او شایسته ی آن است که مردم آزاده و بافرهنگ در شهادت جانسوزش، به عزای عمومی بنشینند. در غم از دست دادن او سخت غمزده و اندوهگین گردند. بر او سیلاب اشک روان سازند و ناله های جانکاه سر دهند و راه و رسم افتخارآفرین او را بشناسند و آن را در همه ی ابعاد زندگی بپویند.

واقعیت این است که سوگواری بر مردگان و شهیدان بیانگر عواطف انسانها و نشانگر اظهار درد و رنج بخاطر فقدان آنها و ترسیم کننده ی تاسف و تاثر مردم بر فردی است که جهان را بدرود گفته و سرانجام نشانگر میزان تاثیر مرگ او در بازماندگان و مصیبت زدگان است.

با توجه به این حقایق و نکات ظریف است که امیر مومنان باید آنگونه که شایسته و بایسته است در سوگ همسر گرانمایه اش سوگواری کند و با سوز و گداز و ناله بر او، دردها و غمهای درونی خویش در آن فاجعه ی تکاندهنده و دردناک را، از دل بیرون بپراکند، چرا که آن حضرت بیش از هر کس دیگر به عمق فاجعه ی شهادت فاطمه علیهاالسلام آگاه است، و اوست که آنگونه که شایسته و بایسته است به مرزهای گسترده ی شخصیت الهی و معنوی و علمی و اجتماعی همسر والا ـ و همتای محبوب زندگی اش آگاه است و قدر و منزلت وصف ناپذیر او را می داند، به همین جهت هم اثرگذاری شهادت جانسوز فاطمه علیهاالسلام در او از هر کس دیگری عمیق تر و تکاندهنده تر است.

از این رو جای هیچ شگفتی ندارد که امواج غم و اندوه او موج برداشته و اینگونه فوران کند و خطاب به همتای عزیز و محبوب خویش اینگونه بسراید:

نفسی علی زفراتها محبوسه

یا لیتها خرجت مع الزفرات

لا خیر بعدک فی الحیاه و انما

ابکی مخافه ان تطول حیاتی...

ص: ۷۷۱

فـاطمه جـان! جـان من، بـا آه و ناله اش زنـدانی است، ای کاش که این جان به همراه آه و ناله ها از این کالبـد پر می کشـید و بیرون می آمد.

پس از تو (ای دخت سـرفراز پیـامبر) هیـچ خیری در این زنـدگی نیست و من تنها بر این گریانم که مبادا زنـدگی ام پس از تو بطول انجامد.

و نیز اینگونه بسراید:

اری علل الدنیا علی کثیره

و صاحبها حتی الممات علیل...

اینک امواج رنج و ناراحتی های این جهان را می نگرم که مرا احاطه کرده اند و روشن است که دارنده ی این همه درد و رنج تا لحظات بدرود گفتن این جهان در رنج و بیماری خواهد بود.

همسـر پرمهر و آزاده ام ر به یاد می آورم و شب تیره را به بامـداد روشن می رسانم. تو گویی که من چنین تعهـد سپرده ام که همه ی رنجها ودردهای گذشته ام را بخاطر آورم.

آری میـان هر دو دوست صـمیمی، سـرانجام فراق و جـدایی خواهـد بود، و هر چیز دیگری جز فراق و جـدایی انـدک و آسان است.

و این غم بزرگ که من پس از پیامبر مهر «احمد»، «فاطمه»ام را از دست داده و در سوگ او نشسـته ام، خود دلیل آن است که دوست و دوستی در این جهان، جاودانه نخواهد بود.

و نیز اینگونه زمزمه کند:

فراقک اعظم الاشیاء عندی

و فقدک فاطم ادهی الثکول...

فاطمه جان! دوری و جدایی تو در نظر من سـهمگین ترین چیزهاست. و از دست دادن شخصیت شکوهباری چون تو ای دخت پیامبر! سخت ترین فراق ها و از دست دادن دوستان است.

از این پس بر دوست پرمهر و پرصـداقی که در بهترین راه گام سپرد، با حسـرت خواهم گریست و با اندوه بسـیاری سوگواری خواهم نمود.

هان ای چشم! باران اشک ببار و مرا یاری کن چرا که غم و اندوهم همیشگی است و همواره بر دوست پرمهرم خواهم گریست.

و اینگونه اندوه درونی را رها می کند:

حبیب لیس یعدله حبیب

و ما لسواه قلبی نصیب

حبیب غاب عن عینی و جسمی

و عن قلبی لا یغیب

چه دوستی! دوستی که بسان و هموزن او نخواهد بود و در گستره ی قلب من برای کسی جز او بهره ای نیست.

دوست گرانمایه ای که از برابر دیدگان و دسترس من ناپدید شد، اما هرگز از افق قلب من، این دوست سرفراز و پرمهر غروب نخواهد کرد.

و اینگونه با روح بلند و تابناک او زمزمه می کند:

مالی وقفت علی القبور مسلما

قبر الحبیب فلم یرد جوابی

احبیب مالک لا ترد جوابنا

انسیت بعدی خله الاحباب (۱) .

خدایا مرا چه شده است که بر کنار قبرها بایستم؟

مرا چه سود که به قبر منور دوست پرمهر سلام و درود نثار کنم، اما پاسخ خویشتن را از او نشنوم؟

محبوب دل من! چرا جواب مرا نمی دهی؟

آیا براستی پس از من راه و رسم دوستان را به بوته فراموشی سپردی؟

یکی از نویسندگان در این مورد آورده است که:

پس از شهادت دخت گرانمایه ی پیامبر، امیر مومنان از مردم دوری گزید. به گونه ای که جز برای نماز و زیارت مزار پیامبر

بیرون نمی آمد و هماره در خانه بود.

«عمار» آورده است که روزی به خانه ی سالارم، امیر مومنان رفتم و پس از اجازه ی ورود،

ص: ۷۷۳

۱- ۳۹۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۶.

وارد خانه ی آن حضرت شدم اما دیدم آن وجود گرانمایه با قلبی آکنده از اندوه و مصیبت زانوی غم بغل کرده است و دو نور دیده اش، حسن و حسین در سمت راست و چپ آن پدر پرمهر نشسته اند و او به حسین که خردسال تر است می نگرد و باران اشک فرود می بارد.

آن منظره به گونه ای غمبار و جگرسوز بود که باران اشک امانم نداد و ساعتی به سختی گریستم.

هنگامی که گریه ام فروکش کرد و سوز دل آرامش یافت، گفتم: سرورم اجازه سخن می هید؟!

فرمود: بگو عمار چه می گویی؟

گفتم: سالار من! شما مردم را در رخدادهای مصیبت بار به شکیبایی فرامی خوانید، پس این اندوه طولانی و عمیق چرا؟

امیر مومنان روی به من کرد و فرمود: عمار! شکیبایی و آرامش در سوگ شخصیت گرانمایه ای که من در سوگ او نشسته ام، سخت گران است. حقیقت این است که من با از دست دادن همسنگر و یاوری چون فاطمه ام، گویی تازه پیامبر خدا را از دست داده و به سوگ او نشسته ام. چرا که وجود گرانمایه ی او مایه ی شکیبایی و آرامش خاطرم بود.

او بود که وقتی لب به سخن می گشود، گوش جان را از صدای دلنواز پیامبر لبریز می ساخت. و من تنها با شهادت او و گرفتار آمدن در فراقش، رحلت و جدایی پیامبر را احساس کردم.

عمار! گران تر و سهمگین تر از شهادت آن محبوب خدا و پیامبر، برایم این بود که وقتی او را برای مراسم غسل در جایگاه غسل نهادم، دیدم یکی از استخوانهای پهلویش بر اثر ستم و بیداد مهاجمان شکسته و پهلویش از ضربات تازیانه ی شقاوت پیشگان کبود گشته است اما آن یار فرزانه و پرمهر اینها را از من پوشیده داشته تا مباد اندوه جانکاهم بیشتر شود.

ص: ۷۷۴

عمار! دیدگانم بر چهره ی حسن و حسین او نمی افتد جز اینکه گریه راه گلویم را می بندد و بر دخت ارجمندش زینب نظاره نمی کنم که در سوگ مادر گریان است، جز اینکه بر او رقت می برم و قلبم شعله ور می گردد و گریه امانم نمی دهد (۱) .

تاریخ شهادت بانوی بانوان

اشاره

اگر مورخان در تاریخ شهادت بانوی بانوان یا در سالهای زندگی پرافتخارش، دیدگاه های متفاوتی داشته باشند شگفت انگیز نیست همانگونه که در مورد تاریخ ولادت آن حضرت و طلوع خورشید جهان افروزش که آیا پیش از بعثت بوده است یا پس از آن، و نیز درباره ی میزان عمرش پس از رحلت پیامبر دستخوش اختلاف نظر شده اند.

برای نمونه

۱- «یعقوبی» بر این اندیشه است که: بانوی بانوان پس از رحلت پدر گرانمایه اش تنها به مدت یک ماه یا اندکی بیشتر در این جهان زیست، و این کمترین میزانی است که در این مورد آمده است.

۲- و دیدگاه دیگری بیانگر آن است که آن حضرت پس از رحلت پدرش پیامبر حدود چهل روز در این جهان زندگی کرد.

۳- دیدگاه سوم نشانگر آن است که آن حضرت هفتاد و پنج روز پس از پیامبر در این سرای فانی و زودگذر زندگی کرد.

۴- و دیدگاه چهارمی این مدت را نود و پنج روز قلمداد می کند.

۵- و دیدگاه های دیگری که درخور توجه نیستند، شش تا هشت ماه نیز گفته اند.

ص: ۷۷۵

۱- ۳۹۲. الانوارالعلویه، ص ۳۰۶.

در روایات

در این مورد از امامـان نور روایـاتی رسـیده است که هماره بیش از دیـدگاه مورخان و سـیره نویسان مورد اعتماد و اعتبار بوده است و آن روایات در این مورد دارای این پیام هستند.

۱- در «دلائل الامامه» از ششمین امام نور آمده است که:

دخت فرزانه ی پیامبر در روز سه شنبه سوم جمادی الثانی به سال یازدهم هجری جهان را بدرود گفت.

۲- در «بحارالانوار» از «جابر بن عبدالله انصاری» آمده است که:

در رحلت پیشوای بزرگ توحید، دخت گرانمایه اش فاطمه، هیجده بهار و هفت ماه از زندگی را پشت سر نهاده بود.

۳- و نیز از پنجمین امام نور آمده است که:

بـانوی بـانوان به هنگام شـهادت هیجـده سال و هفتاد و پنـج روز در این جهان زنـدگی کرده بود و همین دیـدگاه را کلینی در کتاب کافی نیز آورده است.

به هر حـال این واقعیت روشن را نمی توان انکـار کرد که هر سـال ده هـا هزار مجلس سوگواری به مناسـبت شـهادت جـانسوز فـاطمه علیهاالسـلام در کران تا کران جهان اسـلام بویژه در مناطقی که دوسـتداران خانـدان وحی و رسالت و رهروان راه آنان زندگی می کنند، در مساجد و خانه ها و دیگر مراکز برپا می شود و به احترام سالروز شـهادت برترین بانوی جهان هستی انواع و اقسام غذاها و خوردنی ها، سـخاوتمندانه انفاق می گردد و در این روزهای حزن و اندوه که به نام مبارک فاطمه علیهاالسلام «ایـام فـاطمیه» مشـهور است سـخنوران و دانشـمندان بر فراز منبرهـا از ویژگیهای اخلاقی و ارزشـهای والای انسانی، از زنـدگی سراسر افتخار و لبریز از فضیلت ها و شایستگی ها و موهبت ها و درخشندگی های

او سـخن می گویند و پایان بخش سـخنان خویش را نیز ذکر مصـیبت آن حضـرت قرار داده و بر سـتم و بیدادی که بر او رفت اشاره می کنند و گوشه ای از دردها و رنجهایی را بیان می کنند که آن فرزانه ی عصـرها و نسـلها برای حراست از دین و دفتر و در راه مبارزه ی اساسی با ارتجاع و استبداد به جان خرید.

ص: ۷۷۷

موقوفات و صدقات او

اشاره

۱- موقوفات و صدقات جاریه

این بوستانها از کجا؟

۲- شکوه فاطمه در روز رستاخیز

نگرشی بر روایات در این مورد

۳- فاطمه علیهاالسلام و شفاعت

با شما خواننده ی گرامی

قرآن و شفاعت

شفاعت در این جهان

۴- توسل به فاطمه برای تقرب به خدا

۵- زیارت فاطمه علیهاالسلام

۶- خیل سرایندگان در رثای فاطمه

و دیگر پایان بحث و...

موقوفات و صدقات جاریه

اشاره

دخت فرزانه ی پیامبر دارای هفت بوستان بودند که همه ی آنها را در راه تقرب بیشتر به خدا و پیوند با نزدیکان و بستگان که مورد سفارش و خشنودی اوست، به فرزندان عبدالمطلب و هاشم وقف کرد و نظارت و سرپرستی آنها را به ترتیب به امیر مومنان، حضرت مجتبی، و امام حسین، واگذار نمود و مقرر فرمود که پس از این سه بزرگوار بزرگترین فرزند امام حسین، این کار را به عهده گیرد و پس از او نیز به همان ترتیب فرزند بزرگ از این تبار مسوولیت را به انجام رساند.

لازم به یادآوری است که وقف نامه ی آن بانوی فرزانه نزد فرزند گرانمایه اش، پنجمین امام نور حضرت باقر موجود بوده است که در کتاب «کافی» بدینصورت آمده است:

بسم الله الرحمن الرحیم

این وصیتی است که «فاطمه» دخت «محمد» پیامبر خدا در مورد بوستانهای هفتگانه ی خویش می نماید.

این بوستانها عبارتند از:

۱- «عواف»

۲- «ذلال»

ص: ۷۷۹

۳- «برقه»

۴- «مبیت»

۵- «حسنی»

۶- «صافیه»

۷- «ام ابراهیم»

و سرپرستی و تدبیر امور آنها را به امیر مومنان و پس از آن بزرگوار به ترتیب به گرامی فرزندم حسن و آنگاه به حسین و پس از او به بزرگترین فرزند او می سپارم تا در راه خداپسندانه ای از آنها بهره گیری شود.

در این مورد «مقداد» و «زبیر» را نیز گواه می گیرم این وصیت را امیر مومنان به خواست من می نگارد. (۱) .

این بوستانها از کجا؟

چگونه این بوستانهای هفتگانه به سالار بانوان رسید و آنها را از کجا آورد؟

در این مورد «سهمودی» در «تاریخ مدینه» آورده است که:

یکی از دانشمندان یهود «بنی نضیر» پس از شناخت اسلام و پیامبر به راه و رسم او گرایید و آنگاه در پیکار «احد»، جان را در راه دوست نثار کرد. او پیش از شهادت خویش این بوستانهای هفتگانه را که از آن او بود طبق وصیتی روشن به پیامبر گرامی واگذار کرد و پیامبر گرامی نیز در سال هفتم هجرت، آنها را به دخت فرزانه اش بخشید و تنها هنگامی که میهمان به او می رسید یا نیازی در این مورد پیش می آمد، از محصول آنها به اندازه ی رفع نیاز بهره می گرفت و بقیه از آن دخت فرزانه اش بود.

سالار بانوان بر وقف بوستانهای هفتگانه ی خویش از دارایی شخصی خود

۱- ۳۹۳. تاریخ مدینه، ج ۲، ص ۱۵۲.

به هر کـدام از همسـران پیـامبر نیز دوازده «اوقیه» وجه نقـد طبق وصـیت خویش واگـذار کرد و هر کـدام از زنـان بنی هـاشم و «امامه» دختر خواهرش را نیز همانگونه مورد مهر و بخشایش خویش قرار داد. (1) .

شکوه فاطمه در روز رستاخیز

اشاره

اگر برخی از مـدعیان اسـلام حریم حرمت سالاـر بـانوان را در زنـد گی اش رعـایت نکردنـد و بـا قسـاوت بسـیار انواع رنجها و نارحتی ها را به او چشاندند و در برابر موضع حق طلبانه و عدالت خواهانه اش به تجاوز و سرکوب و خشونت و زورمداری بی رحمانه دست یازیدند، در حقیقت نه حرمت آن دخت بهشت را پاس داشتند و نه شکوه و عظمت پدر گرانمایه اش را.

نه حرمت آیات قرآن، نظیر آیه ی «تطهیر»، «مباهله»، «مودت» و سوره ی «هل اتی» را که در ترسـیم شخصـیت والای او و شوی گرانقـدرش امیر مومنـان و فرزنـدان ارجمنـدش دو سالاـر جوانـان بهشـت فرود آمـده بـود رعـایت کردنـد و نـه وصـیت پـدر گرانقـدرش در مورد او را که فرمود: «حرمت و شـکوه هر شـخصتی بـا رعـایت میزان حرمت و عظمت فرزنـدانش ارزیابی می گردد.»

و نیز این سخن پیامبر را که فرمود:

«فاطمه بضعه منی، من آذاها فقد آذانی.»

«فاطمه پاره ی وجود من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است.»

و نظیر این سـخنان سـرنوشت سـازی را که پیـامبر گرامی در مورد شخصـیت والـای دخت یگانه اش بیان فرمود تا امت، وجود ارزشمند او را بشناسد و حرمت او را پاس دارند.

ص: ۷۸۱

۱- ۳۹۴. دلائل الامامه.

آری دریغ و درد که آنـان همه ی آیات و روایات را در مورد آن حضـرت به فراموشـی سپردنـد و در نتیجه هنگامی که دخت عـدالتخواه پیـامبر در برابر دجالگریهـای دولت غـاصب به آنـان روی آورد و از آنان برای مبارزه ی با بیـداد و تجاوز و دفاع از دین و دفتر و حقوق و آینـده ی جامعه، یاری خواست، وی را تنها نهادند و در برابر خواسـته ی عادلانه و انسانی و خداپسـندانه ی او، نه واکنش مثبتی نشان دادند و نه با او همدل و هم سخن شدند.

بـا همه ی اینهـا خـدای پرمهر مقـام والای دخت فرزانه ی پیامبر را پاس داشت و در مورد او چیزی فروگـذار نکرد، چرا که در کتاب سـتوده شده اش قران شریف، یاد او را گرامی داشته و موقعیت والای او را به گونه ای اوج بخشیده است که هیچ بانویی از بـانوان برگزیـده ی جهان هستی را آنگونه اوج نبخشـیده است. آری خـدای پرمهر فاطمه را به عنوان سالار بانوان عصـرها و نسلها برگزید.

افزون بر همه ی این والا-یی هـا و مـوقعیت ممتـاز دخت محبـوب پیـامبر در این جهـان، بزودی خـدای پرمهر، شـکوه و عظمت وصف ناپذیر او را در سرای دیگر و در روز رستاخیز بر جهانیان آشکار خواهد ساخت.

در آن روزی که بیدادگران با روی سیاه محشور خواهند گشت،

آن روزی که ستمکاران دو دست خویشتن را به دندان خواهند گزید،

آن روزی که خدای عادل همه ی فرعون های خودکامه ی جامعه ها و امتها را در حالی که آن سـیه روزان در حضیض ذلت و حقارت اند، و اندوه و هراس و وحشت آن روز سـهمگین آنان را از خود بیخود ساخته و هر یک زشـتکاری ها و رسوایی ها و عملکرد ننگبار خویش را به یاد می آورنـد گرد خواهند آورد. و پرونده ی آکنده از جنایات و هتک حرمتها و بیدادگری های آنان در مورد دوسـتان خدا، و به راه انداختن سـیلاب خون از شایستگان و به باد دادن خونها و به ذلت کشیدن خوبان و نیکان را بر همگان خواهد خواند.

ص: ۷۸۲

در آن روزی که شخصیت دروغین زورمندان خودکامه و دبدبه و تقدس و شکوه ساختگی آنان ذوب شده و بسان دود و بخار محو می گردد، امکانات آنان نابود می شود و قدرت نمایی و مانور از آنها سلب می گردد.

آری آن روز است که شکوه و عظمت وصف ناپذیر و مقام والا ـ و موقعیت پرفراز دخت پاک و پاکیزه و درست اندیش و شایسته کردار پیامبر، در بارگاه خدا آشکار خواهد شد.

راستی که آن روز چه روز بزرگ، شگفت انگیز، دهشتناک و بهت آوری خواهد بود!!

در آن روز وصف ناپذیر، پیام آوران خدا از دل زمین و از آرامگاه هایشان برانگیخته شده و بسوی میعادگاه ابدی محشر رهسپار خواهند گشت.

تمامی انسانها با هر دین و آیین و رنگ و چهره و ره آورد و عملکردی برانگیخته خواهند شد.

همه ی امتها و جامعه ها و تمدنها هر کدام با قانون و راه و رسم خویش خواهند آمد. و کوتاه سخن اینکه؛ به بیان قرآن، جهانیان یکسره از آغاز آفرینش انسان تا فرجام تاریخ در آنجا حضور بهم خواهند رسانید.

«و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا.» (۱) .

«و ما همه را برای حساب گرد خواهیم آورد و یک تن را نیز رها نخواهیم ساخت.» آن روز حتی جنینی که سقط شده است به خواست خدا در چهره ی انسان کامل برانگیخته می شود.

در آن روز سهمگین، بیشتر مردم عریانند و همگان پابرهنه. همگی بر صحرای محشر گرد می آیند و هفتاد هزار صف فشرده و طولانی که از دورترین نقطه ی مشرق تا دورترین نقطه ی مغرب امتداد خواهند یافت، تشکیل می گردد.

---

۱ – ۳۹۵. سوره ۱۸، آیه ۴۷.

آری در آن روز وصف ناپذیر است که شخصیت شکوهبار حضرت زهراء علیهاالسلام در برابر دیدگان نگران و وحشت زده ی اهل محشر آنگونه که زیبنده است، جلوه خواهد نمود.

نگرشی بر روایات در این مورد

در این مورد روایات انبوهی را بسیاری از دانشمندان اهل سنت در کتابهای خویش آورده اند، که باید آن دسته از روایاتی را نیز که دوستداران خاندان وحی و رسالت از امامان نور روایت کرده اند، بر آنها افزود. اما چون ترسیم تمامی آنها بحث را بسیار گسترده می سازد، اینک به برخی از آنها نظر می افکنیم و می گذریم:

۱- حاکم نیشابوری در «مستدرک صحیحین» به اسناد خویش از امیر مومنان آورده است که می فرماید:

«اذا کان یوم القیامه نادی مناد من وراء الحجاب: یا اهل الجمع غضوا ابصارکم عن فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حتی تمر.» (۱) .

از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «هنگامی که رستاخیز برپا می گردد، یکباره نداگری از ورای حجاب ندا می دهد که: هان ای گردآمدگان در صحرای محشر! دیدگانتان را برهم نهید تا «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر بگذرد.

۲- همین روایت را «ابن اثیر» (۲) و «گنجی شافعی» (۳) و «ذهبی» (۴) و «همدانی» (۵) با اندک اضافه ای از امیر مومنان به نقل از پیامبر گرامی، آورده اند که می فرماید: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، ندا کننده ای از اعماق عرش ندا می دهد که: هان ای مردمی که در روز رستاخیز گرد آمده اید! دیدگان خویش را فروبندید تا دخت فرزانه ی محمد، فاطمه با جامه ی رنگین شده به خون حسین علیه السلام از اینجا بگذرد.

ص: ۷۸۴

۱- ۳۹۶. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳.

۲- ۳۹۷. اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲۳

۳- ۳۹۸. کفایهالطالب، ص ۲۱۳

۴- ۳۹۹. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۸

۵- ۴۰۰. مودهالقربی، ص ۱۰۴

آنگاه بانوی بانوان، پایه ی عرش را می گیرد و می گوید: بار خدایا! تویی فرمانروای عادل و پراقتدار، اینک میان من و کسانی که فرزندم را به شهادت رساندند، داوری فرما.»

و آنگاه پیامبر افزود که: به پروردگار کعبه سوگند! که خدا براساس سنت من در مورد شکایت دخترم «فاطمه» داوری خواهد فرمود.

پس از آن به بارگاه خدا روی می آورد که: «بار خدایا! شفاعت مرا در مورد کسانی که در سوگ «حسین» خالصانه سوگواری نمودند و گریه کردند، بپذیر.»

و خدای پرمهر به او اجازه می دهد تا همه ی سوگواران و گریه کنندگان حقیقی برای «حسین» را شفاعت کند.

افزون بر کسانی که نامشان آمد، انبوهی دیگر از دانشمندان اهل سنت همچون:

۱- «زرندی» در «نظم دررالسمطین»

۲- «متقی هندی» در «کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۹۳»

۳- «هیثمی» در «مجمع الزوائد»، ج ۶، ص ۲۱۲»

۴- «ابن صباغ در «الفصول المهمه، ص ۲۳۷»

۵- «ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه»

۶- «ابن حجر» در «لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۳۷»

۷- «سیوطی» در «الخصائص، ج ۲، ص ۲۶۵»

۸- «کنانی مصری» در «تنزیه الشریعه المرفوعه»

۹- «نبهانی» در «الفتح الکبیر» و «جواهرالبحار»

۱۰- «شافعی» در «المناقب»

۱۱- «ملا علی قادری» در «جمع الوسائل»

۱۲- «قندوزی» در «ینابیع الموده»

۱۳- «شبراوی» در «الاتحاف بحب الاشراف»

۱۴- و «شبلنجی» در «نورالابصار» این روایت را آورده اند.

۳- «و نیز «ابی نعیم» (۱) و «ابن حجر هیثمی» (۲) و دیگران این روایت را از «ابی هریره» آورده اند.

و نیز «خوارزمی» (۳) در این مورد از «ابوایوب انصاری» می افزاید که:

پیامبر خدا فرمود: «در روز رستاخیز ندا دهنده ای از اعماق عرش ندا می دهد که هان ای گردآمدگان! سرهای خویش را به زیر افکنید و دیدگان برهم نهید تا دخت سرفراز «محمد» از صراط بگذرد.»

آنگاه پیامبر می افزاید که:

«پس از آن ندا، دخترم «فاطمه» به همراه هفتاد هزار فرشته ای که بسان برق می درخشند، از صراط عبور می کند.»

این روایت را «قرمانی» در «اخبارالدول»،

و «طبری» در «ذخائرالعقبی»،

و «ابن صباغ مالکی» در «الفصول المهمه»،

و «صفوری» در «نزههالمجالس» و... آورده اند.

و نیز این روایت از «ابن عمر» و «ابی سعید خدری» نیز روایت شده است.

۴- و نیز بسیاری از دانشمندان اهل سنت از پیامبر خدا آورده اند که فرمود: «دخترم «فاطمه» در روز رستاخیز سوار بر شتر «عضباء» یا «قصوی» (که مرکب ویژه ی پیامبر است) وارد صحرای محشر می گردد.»

۱- ۴۰۱. دلائل النبوه

۲- ۴۰۲. الصواعق المحرقه

۳- ۴۰۳. مقتل الحسین

فاطمه و شفاعت

اشاره

روایات بسیاری در منابع مورد قبول شیعه و اهل سنت موجود است که همه ی آنها به شفاعت دخت فرزانه ی پیامبر در روز رستاخیز تصریح می کند. که برای نمونه به برخی نظر می افکنیم.

۱- از «جابر بن عبدالله انصاری» آورده اند که: به پنجمین امام نور حضرت باقر گفتم: فدایت گردم! تقاضا می کنم روایتی در شکوه و عظمت مام گرانمایه ات فاطمه علیهاالسلام برایم بفرمایید که هرگاه آن را برای دوستداران شما خاندان وحی و رسالت بازگفتم، شادمان شوند.

حضرت باقر روایتی به نقل از پدران گرانمایه اش آورد که پیامبر خدا فرمود:

هنگامی که روز رستاخیز فرامی رسد برای پیام آوران خدا منبرهایی از نور برپا می گردد که در آن میان منبر من برترین منبرها خواهد بود.

سپس خدای پرمهر می فرماید: هان ای پیامبر برگزیده ام! سخن بگو! و من سخنرانی تازه ای خواهم کرد که حتی پیامبران و سفیران خدا نیز همانند آن را نشنیده باشند.

سپس منبرهایی برای جانشینان پیامبران برپا می شود و در میان آنها منبری برای جانشین راست من «علی» نصب می گردد که از همه ی منبرها پرفرازتر است. آنگاه خدا به او دستور سخن می هد و او خطبه ای می خواند که هیچ یک از جانشینان پیامبران خدا تا آن روز خطبه ای همانند آن را نشنیده اند.

سپس برای فرزندان پیامبران، منبرهایی از نور برپا می شود و در آن میان برای دو فرزند ارجمند و دو گل بوستان زندگی من حسن و حسین، منبری برپا می شود و از آنان خواسته می شود سخن بگویند و آن دو نیز هر کدام بیانی خواهند داشت که هیچ یک از فرزندان پیامبران نشنیده اند.

ص: ۷۸۷

از پی آنان نداکننده ای که جز فرشته ی وحی نیست، ندا می دهد که: «فاطمه» دخت محبوب پیامبر کجاست؟

سپس «فاطمه» بر پای می ایستد...

از بارگاه خدا ندا می رسد که: هان ای گردآمدگان در صحرای محشر! اینک کرامت و شکوه از آن چه کسی است؟

پیامبر و امیر مومنان و دو فرزند ارجمندشان پاسخ می دهند: از آن خدای یکتا.

خدای می فرماید:

ای گردآمدگان در صحرای محشر! اینک من شکوه و عظمت را برای پیامبر برگزیده ام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین این برگزیده ترین بندگانم قرار دادم.

هان ای گرد آمدگان در صحرای محشر!

سرها را به زیر افکنید و دیدگان را برهم نهید که این «فاطمه» دخت محبوب پیامبرم می باشد که بسوی بهشت پرطراوت و زیبا می خرامد.

آنگاه فرشته ی وحی مرکبی از مرکبهای بهشت را که دو سوی آن از انواع زیور و دیباج آراسته و مهارش از لولو تازه و زین آن از مرجان است می آورد و آن مرکب در برابر «فاطمه» زانو می زند و آن حضرت بر او می نشیند. سپس خدای پرمهر یکصد هزار فرشته در سمت راست و یکصد هزار فرشته در سمت چپ آن گسیل می دارد و یکصد هزار فرشته را موظف می سازد که دخت پیامبر را بر روی بالهای خویش سوار کنند و حرکت دهند تا او را با این شکوه به بهشت برسانند.

هنگامی که به درب بهشت می رسد، می ایستد و به پشت سر خویش می نگرد. ندا می رسد که هان ای دخت پیامبر محبوب من! چرا وارد بهشت نمی شوید؟...

پاسخ می دهد: پروردگارا! دوست دارم مهر و کرامت شما بر من، در چنین روزی

بهتر و روشن تر از همیشه جلوه کند و منزلت و مقام من در بارگاه تو برای همگان شناخته شود.

ندا می رسد:

هان ای دخت حبیب من! بازگرد و پشت سر خویش نظاره کن، هر کس در گستره ی قلبش مهر تو یا یکی از فرزندان شایسته ی تو است برگیر و او را وارد بهشت ساز.

آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود:

هان ای «جابر» به خدای سوگند که مادرم «فاطمه» آن روز رهروان و دوستداران خویش را بسان پرنده ای که دانه های سالم و خوب را از میان دانه های فاسد و بد برمی چیند، در یک لحظه برمی گزینند و پس از آن تمامی دوستدارانش به همراه او بسوی بهشت خدا روان می شوند.

هنگامی که بر درب بهشت می رسند بر دلهای آنان الهام می گردد که بایستند و دل به خدا بسپارند... چنین می کنند. در این هنگام است که از جانب خدا ندا می رسد که:

هان ای دوستان من! چرا ایستاده اید! مگر نه اینکه «فاطمه» دخت حبیب من شما را شفاعت کرده است؟

پاسخ می دهند:

بار خدایا! دوست داریم در این روز بزرگ قدر و بهای بندگی خدا و ارادت به خاندان رسالت را بنگریم و ارزش ما شناخته شود.

ندا می رسد: دوستان من! پشت سر خویش را بازگردید و بنگرید که چه کسی شمایان را در برابر ارادت و محبت شما به دخت فرزانه ی پیامبر، دوست می داشت؟

بنگرید که چه کسی به شما بخاطر دوست داشتن «فاطمه»، اطعام و اکرام می کرد؟

چه کسی شما را بخاطر عشق معنوی به او، لباس می پوشانید؟

چه کسی شما را بخاطر ارادت قلبی به او، آب گوارا می نوشانید؟

و چه کسی غیبت غیبت کننده را بخاطر داشتن مهر «فاطمه» از شما رد می کرد و از

ما دفاع می نمود... آری دست همه ی اینان را بر گیرید و به همراه خود وارد بهشت سازید. (۱) .

۲- در همین مورد از «ابن عباس» آورده اند که می گوید:

از امیر مومنان شنیدم که می فرمود: «پیامبر خدا روزی نزد دخت فرزانه اش فاطمه آمد و او را اندوهگین دید، از او پرسید: «ما حزنک یا بنیه؟»

دخترم! چه چیز تو را اندوه زده ساخته است؟

پاسخ داد: «یا ابه ذکرت المحشر، و وقوف الناس عراه یوم القیامه!»

پدر جان! روز تکاندهنده ی محشر را به یاد آوردم که مردم در آن روز برهنه برانگیخته خواهند شد.

پیامبر فرمود: «یا بنیه انه لیوم عظیم و لکن اخبرنی جبرئیل عن الله...»

آری دخت فرزانه ام راستی روز سهمگینی است، اما فرشته ی وحی از جانب خدا برایم پیام آورد که:

نخستین کسی که زمین شکافته شده و از دل خاک برمی خیزد، من خواهم بود و از پس آن شوی گرانمایه ات امیر مومنان. آنگاه خدا فرشته ی وحی را هفتاد هزار فرشته بسوی آرامگاه تو گسیل می دارد و بر فراز آرامگاهت هفت قبه نور زده می شود. سپس «اسرافیل» با سه جامه ی نور بر کنار آرامگاهت می رسد و بر بالای سرت ایستاده و تو را با نهایت احترام ندا می دهد که: «ای دخت گرانمایه ی محمد برخیز که روز برانگیخته شدن توست.»

و شما در نهایت امنیت و آرامش و در پوشش کامل برمی خیزی، «اسرافیل» آن جامه های بهشتی را به تو تقدیم می دارد و تو آنها را می پوشی. از پی آن فرشته ی دیگری به نام «روفائیل» مرکبی از نور که زمام آن از لولو تازه است و بر آن هودجی از طلاست آن

۱- ۴۰۴. بحارالانوار، ج ۸، ص ۵۱.

را برای شما می آورد و تو در شکوهی وصف ناپذیر، بر آن مرکب نشسته و همان فرشته ی رحمت زمام ان را در دست می گیرد و پیشاپیش تو هفتاد هزار فرشته اند که در دستهایشان پرچم های تسبیح و ستایش خداست.

با حرکت بسوی صحرای محشر، هفتاد هزار حوریه به استقبال تو می شتابند و با نظاره بر تو، شادمانی می کنند. در دست هر کدام از آنها وسیله ی خوشبوکننده ای از نور است که از آنها بوی خوش «عود» بی آنکه آتشی باشد فضا را عطرآگین می سازد و بر سرشان تاج هایی از گوهر ناب است که با زبرجد سبزآزین یافته اند. (۱) .

۳- از پنجمین امام نور آورده اند که فرمود: از «جابر بن عبد الله انصاری» شنیدم که می گفت، پیامبر گرامی می فرمود: «هنگامی که روز رستاخیز فرامی رسد دخت یگانه ام «فاطمه» بر مرکبی از مرکبهای بهشتی نشسته و به صحرای محشر روی می آورد...

در آن هنگام است که در طرف راست او هفتاد هزار فرشته و در سمت چپ وی نیز به همین شمار از فرشتگان خدا او را همراهی می کنند.

فرشته ی وحی زمام مرکب او را گرفته و با رساترین ندای خویش ندا می دهد که:

هان (ای گردآمدگان در صحرای محشر)! چشم برهم نهید تا دخت گرانمایه ی محمد بگذرد. و آن روز است که تمامی پیامبران و سفیران خدا، صدیقان و راستی پیشگان و شهیدان به احترام او و در برابر ندای فرشته ی وحی، دیدگان خویش را برهم می نهند تا آن بانوی بی همتا بگذرد.

... در این شرایط حساس ندا می رسد که: هان ای بنده ی محبوب من!

و ای فرزند بنده ی محبوب و پیامبر برگزیده ی من!

از من بخواه تا هر آنچه خواستی، ارزانی ات گردد و در مورد هر کس که می خواهی شفاعت نما، که شفاعتت پذیرفته است.

ص: ۷۹۱

۱- ۴۰۵. بحارالانوار، ج ۴۳.

آنگاه ندا می رسد که: به اقتدار و شکوهم سوگند! که از هیچ ستم و ستمکاری نخواهم گذشت.

فاطمه علیهاالسلام رو به بارگاه خدا می گوید: خداوندا! نسل من، دوستداران و رهروان راه من، و دوستداران و پیروان نسل شایسته کردارم، آنها را مورد عنایت خویش قرار ده.

آنگاه است که از بارگاه خدا ندا می رسد که: کجایند فرزندان و رهروان راه «فاطمه» و دوستداران و پیروان نسل پاک و سرفراز او؟

اینجاست که آنان در حالی که فرشتگان رحمت آنها را در برگرفته اند، می آیند و فاطمه علیهاالسلام پیشاپیش آنان همگی را تا بهشت پرطراوت و زیبای خدا رهنمون می گردد. (۱) .

۴- و از پیامبر گرامی در مورد آیه ی شریفه ی «لا یحزنهم الفزع الاکبر» آورده اند که فرمود: در روز رستاخیز دخت ارجمندم «فاطمه» به بهشت پرطراوت و زیبای خدا وارد می شود و در پرتو شکوه او نسل سرفراز و شیعیان راستین او نیز وارد می گردند و نیز کسی که شیعه ی آن حضرت نیست اما دوستدار واقعی نسل او و شیعیان حقیقی اوست و به آنان برای خشنودی خدا خدمات بزرگی انجام داده است؛ و این تاویل آیه است که می فرماید: دلهره ی بزرگ روز رستاخیز آنان را اندوهگین نمی سازد. (۲) .

و نیز اینان هستند که قرآن می فرماید:

و آنان در میان آنچه از نعمتهای بهشت دلهایشان بخواهند ماندگارند. (۳) .

ص: ۷۹۲

۱- ۴۰۶. بحارالانوار، ج ۴۳.
۲- ۴۰۷. سوره ۲۱، آیه ۱۰۳.
۳- ۴۰۸. سوره ۲۱، آیه ۱۰۲.

با شما خواننده ی گرامی

پس از ترسیم برخی از این روایات درست و معتبر و صریح در شکوه معنوی فاطمه علیهاالسلام و شفاعت او، که از نظرتان گذشت، اینک با نگارنده باش و با بهت و حیرت بسیار به برخی پندارها و بدعتها و بافته های بی اساس و فریبنده بنگر که چگونه با آیات قرآن و روایات رسیده از پیامبر، که اصل شفاعت دوستان ویژه ی خدا را طرح می کند، به مبارزه و مخالفت برخاسته اند، و در افراط کاری خویش، تا جایی پیش رفته اند که حتی شفاعت پیامبر گرامی را نیز انکار نموده و نفی می کنند.

این کج اندیشان می پندارند با این شیوه ی منحط خویش از یکتاپرستی و توحیدگرایی دفاع می کنند، چنانکه گویی اصل شفاعت که یک اصل قرآنی و اسلامی است، با توحیدگرایی و یکتاپرستی ناسازگار، و یا پذیرش آن بسان دعوت به شرک و ارتجاع است.

قرآن و شفاعت

اینک در این فرصت کوتاه تنها به برخی از آیات قرآن در این مورد نظر می افکنیم تا روشن شود که «شفاعت» یک اصل قرآنی و اسلامی است و نمی توان در آن تردید رواداشت.

۱- قرآن شریف در این مورد می فرماید:

«من ذاالذی یشفع عنده الا باذنه.» (۱) .

چه کسی جز به اذن او در نزد وی شفاعت می کند؟...

۲- و می فرماید:

ص: ۷۹۳

۱- ۴۰۹. سوره ۲، آیه ۲۵۵.

«و لا یشفعون الا لمن ارتضی.» (۱) .

جز کسانی که خدا از آنان خشنود باشد، شفاعت نخواهند کرد...

۳- و می فرماید:

«ما من شفیع الا باذنه.» (۲) .

جز به اجازه و اذن او شفاعت کننده ای نخواهد بود.

۴- و می فرماید:

«لا یملکون الشفاعه الا من اتخذ عند الرحمن عهدا.» (۳) .

جز آنکه با خدای پرمهر پیمانی بسته باشد، همه و همه از شفاعت بی بهره اند.

۵- و می فرماید:

«یومئذ لا تنفع الشفاعه الا من اذن له الرحمن.» (۴) .

در آن روز شفاعت سود نمی دهد مگر اینکه خدای پرمهر اجازه دهد.

۶- و می فرماید:

«و لا تنفع الشفاعه عنده الا لمن اذن له.» (۵) .

شفاعت نزد خدا سود نمی دهد مگر درباره ی کسی که او اجازه دهد.

۷- و می فرماید:

«لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن لمن یشاء.» (۶) .

و چه بسیار فرشتگان در آسمانهایند که شفاعت آنها سود نمی دهد مگر پس از آن که خدا برای هر کس که خود می خواهد اجازه دهد و خشنود باشد.

آری خواننده ی عزیز، اینها نمونه های روشن از آیات قرآن است که به روشنی

۱- ۴۱۰. سوره ۲۱، آیه ۲۸.

۲- ۴۱۱. سوره ۱۰، آیه ۲۸.

۳- ۴۱۲. سوره ۱۹، آیه ۸۷.

۴- ۴۱۳. سوره ۲۰، آیه ۱۰۹.

۵- ۴۱۴. سوره ۳۴، آیه ۲۳.

۶- ۴۱۵. سوره ۵۳، آیه ۲۶.

به درستی شفاعت به اذن خدا، صراحت دارد و شفاعت را برای شفاعت کنندگان اثبات می کند.

هان ای مردم مسلمان! براستی آیا این آیات قرآن برای اثبات این واقعیت که شفاعت نمودن دوستان خاص خدا یک اصل قرآنی است، بسنده نیست؟

شفاعت در این جهان

آیاتی که ترسیم گردید نشانگر درستی شفاعت در سرای آخرت به اذن خدا و اجازه ی اوست و همانگونه که شما خواننده ی عزیز نگریستی به شفاعت نمودن دوستان خاص خدا تصریح می کند، اما آیا آنان در این جهان نیز می توانند شفاعت کنند یا نه ساکت است برای روشن شدن این بخش از بحث باید به آیات دیگری نظر افکینم که این موضوع را به روشنی بیان می کند و ثابت می نماید که آنان در این سرا نیز از جانب خدا به این مقام مفتخر شده اند که به آنان حق شفاعت، دعا برای دیگران، طلب آمرزش و بخشایش از خدا ارزانی شده است که برخی از این آیات به عنوان حسن ختام بحث، ترسیم می گردد.

۱- برای نمونه قرآن شریف در این مورد می فرماید:

«و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفرو الله و استغفرو لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما.» (۱) .

و اگر هنگامی که مرتکب گناه شدند، نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، به یقین خدا را توبه پذیر و پرمهر می یافتند. این آیه شریفه به روشنی بیانگر این واقعیت است که گناهکاران از آنگاه که با ندامت و توبه و پشیمانی به پیشگاه پیامبر خدا بروند و برای آمرزش خواهی از بارگاه خدا به او

۱- ۴۱۶. سوره ۴، آیه ۶۴.

توسل جوینـد و پیامبر برای آمرزش آنان اقدام کند و از خدا بخواهد، آنگاه است که خدا را توبه پذیر و پرمهر خواهند یافت و مورد بخشایش خدا قرار خواهند گرفت.

اینـک سـخن این است که اگر براسـتی شـفاعت خـواهی از پیـامبر شـرک گرایی و شـریک تراشـیدن برای خـدا است، در این صورت هرگز نمی باید چنین کسانی خدا را توبه پذیر و پرمهر بیابند چرا که خدای فرزانه طبق وعده اش در قرآن هر آن کس را که به او شرک ورزد هرگز مورد بخشایش قرار نخواهد داد.

و نیز در ترسیم سرگذشت فرزندان «یعقوب» می فرماید:

«یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین.» (۱) .

گفتند: هان ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکارانیم.

و آنگاه پاسخ پیامبری چون «یعقوب» در این مورد تفکرانگیز است که فرمود:

«سوف استغفر لکم ربی» (۲) .

«به زودی برای شما از بارگاه پروردگارم آمرزش خواهم خواست.»

این آیـات نشـانگر درخـواست صـریح فرزنـدان یعقـوب از آن حضـرت است که برای آنـان طلب آمرزش کنـد. چرا که آنـان خطاکارند و او نیز پاسخ می دهد که به زودی چنین خواهد کرد.

۳- و می فرماید:

«... و استغفر لذنبک و للمومنین و المومنات.» (۳) .

برای گناه خود و برای گناه مردان و زنان باایمان آمرزش بخواه...

۴- و می فرماید: «و صل علیهم ان صلاتک سکن لهم.» (۴) .

برای آنان دعا کن، چرا که دعای تو مایه ی آرامش آنهاست.

۱- ۴۱۷. سوره ۱۲، آیه ۹۷.

۲- ۴۱۸. سوره ۱۲، آیه ۹۸.

۳- ۴۱۹. سوره ۴۷، آیه ۱۹.

۴- ۴۲۰. سوره ۹، آیه ۱۰۳.

۵- و می فرماید: «من یشفع شفاعه حسنه یکن له نصیب منها.» (۱) .

هر کس در کار شایسته ای شفاعت کند، از آن برای او بهره ای خواهد بود...

واقعیت این است که این بحث، هم توضیح بیشتری را می طلبد و هم فرصت و مجال گسترده تری را، اما در کتاب حاضر بیش از این نمی توان به این بحث پرداخت. امید که خدای فرصت و توفیق دیگری ارزانی دارد.

توسل به فاطمه برای تقرب به خدا

خدا در قرآن شریف می فرماید:

«اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیله.» (۲) .

آنان کسانی هستند که خودشان (برای تقرب) به پروردگارشان وسیله می جویند...

۱- «حاکم حسکانی حنفی» در مورد آیه ی شریفه از «عکرمه» آورده است که گفت: «هم النبی و علی فاطمه و الحسن و الحسین.» (۳) منظور از این خداجویان یکتاپرست عبارتند از: پیامبر گرامی، امیر مومنان، فاطمه، دخت گرانمایه ی پیامبر و دو ریحانه ی بوستان او حسن و حسین.

۲- و نیز از پیامبر گرامی آورده است که فرمود:

خدای جهان آفرین هنگامی که جهان را آفرید، انوار مقدس «محمد» و «علی» و «فاطمه» و «حسن و «حسین» را به او نمایاند، آنگاه به او وحی فرمود که:

«اینان پنج شخصیت شایسته و وارسته ای هستند که من پنج نام از نام های خویش را برای آنان برگرفتم... از این رو:

۱- ۴۲۱. سوره ۴، آیه ۸۵.

۲- ۴۲۲. سوره ۱۷، آیه ۵۷.

۳- ۴۲۳. شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۳۴۲

من «محمود» هستم و این بنده ی برگزیده ام «محمد»،

من «عالی» هستم و این بنده ی گرانمایه ام «علی»،

من «فاطر» هستم و این دخت شایسته ی پیامبرم «فاطمه»،

من «احسان» هستم و این بنده ی شایسته ام «حسن»،

من «محسن» هستم و این بنده ی گرانقدرم «حسین» است...

هان ای آدم! از این رو اگر خواسته ای از من داشتی به این پنج وجود گرانمایه توسل جو.

آنگاه پیامبر افزود:

«نحن سفینه النجاه، من حاد عنا هلک، فمن کانت له الی الله حاجه فلیسال بنا اهل البیت...» (۱) .

ما خانـدان رسالت کشتی نجات هستیم، هر کس به ما نزدیک شود از نگونساری دنیا و آخرت نجات خواهـد یافت و هر کس از ما دوری جویـد و سـر ناسازگاری داشـته باشد، نابود می گردد. از این رو هر کس خواسـته ای از بارگاه خدا دارد باید به ما خاندان وحی و رسالت توسل جوید و بوسیله ی ما بخواهد...

۳- و نیز آورده انـد که فـاطمه علیهاالسـلام فرمود: و خـدایی را خالصـانه سـتایش کنیـد که بخاطر شـکوه و عظمت اش تمامی کسانی که در آسمان و زمین هستند، برای تقرب به بارگاه او وسیله می جویند، و ما خاندان وحی و رسالت در میان آفریدگان او، وسیله ی تقرب به بارگاه او، بندگان خاص و محرم اسرار و مظهر قداست او، و دلیل روشن و آشکارش در نهان بودن او از بندگان، و میراثبر پیام آورانش هستیم.

۴- از حضرت عسکری آورده اند که فرمود:

«نحن حجهالله علی الخلق، و فاطمه حجه علینا.» (۲) .

۱- ۴۲۴. فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۶.

۲- ۴۲۵. اطیب البیان.

ما حجت خدا بر مردم هستیم و فاطمه دخت گرانمایه ی پیامبر حجت او بر ما.

۵- و نیز از پنجمین امام نور آورده اند که دچار بیماری و تب شدید گردید و برای شفای خویش به فاطمه علیهاالسلام توسل جست تا آن حضرت شفای فرزند گرانمایه اش را از بارگاه خدا بخواهد.

آن حضرت بر بستر بیماری به گونه ای با صدای رسا مام گرانمایه اش فاطمه را صدا می زد که صدای مبارکش در خانه شنیده می شد و می فرمود: «یا فاطمه بنت محمد!» (۱) .

۶- و نیز از امور تجربه شده برای برآمدن خواسته ها از بارگاه خدا، این دعاست که باید ۵۳۰ مرتبه با اخلاص خوانده شود تا با توسل به فاطمه علیهاالسلام، خداوند خواسته ها را برآورد.

«اللهم صل علی فاطمه و ابیها و بعلها و بنیها عدد ما احاط به علمک.»

زیارت فاطمه

۱- از جابر بن عبدالله انصاری آورده اند که: پیامبر خدا می فرمود:

«... و من زار فاطمه فکانما زارنی.» (۲) .

و هر کس فاطمه را زیارت کند، چنان است که گویی مرا زیارت کرده است.

۲- یزید بن عبدالملک (۳) از پدر بزرگش آورده است که: به محضر مبارک دخت بی همتای پیامبر وارد شدم و او پیش از من سلام گفت و از دلیل رفتنم پرسید، پاسخ دادم: برای ثواب و پاداش و برکت به خانه ی خاندان وحی و رسالت رفته ام.

۱- ۴۲۶. بحارالانوار، ج ۴۶.

۲- ۴۲۷. بشارهالمطفی.

۳- ۴۲۸. منظور «نوفلی» است نه یزید بن عبدالملک مروانی. چرا که او و پدرش به خاطر دشمنی با حق و عدالت به دستور پیامبر از مدینه تبعید شده بودند و تا زمان عثمان در آنجا نبودند.

فرمود: پدرم پیامبر مرا آگاهی بخشید که: «من سلم علیه و علی ثلاثه ایام، اوجب الله له الجنه.» (۱) .

هر کس بر آن وجود گرانمایه و بر من سه روز درود گوید، خداوند بهشت را بر او واجب می سازد.

پرسیدم: در زمان حیات ظاهری شما و پیامبر؟

فرمود: هم در زمان ظاهری ما در این جهان، و هم پس از رحلت به سرای آخرت.

۳- از امیر مومنان آورده اند که فاطمه فرمود:

«قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا فاطمه من صلی علیک غفرالله له، و الحقه بی حیث کنت من الجنه.» (۲) .

پیامبر گرامی به من فرمود: فاطمه جان! هر کس بر اساس آگاهی و اخلاص و برای خشنودی خدا بر تو درود فرستد، خداوند او را مورد بخشایش خویش قرار داده و در بهشت پرطراوت و زیبا، در همسایگی من او را جای خواهد داد.

۴- و مرحوم سید بن طاووس ضمن آوردن این زیارتنامه برای بانوی بانوان روایت کرده است که:

«... من زارها بهذه الزیاره و استغفر الله غفر الله له و ادخله الجنه.»

هر کس فاطمه علیهاالسلام را با این جملات عارفانه و حق شناسانه زیارت کند و به بارگاه خدا توبه آورد و طلب آمرزش کند، خدای پرمهر او را مورد آمرزش قرار داده و وارد بهشت می سازد.

زیارتنامه ی مورد نظر این است:

«السلام علیک یا سیده نساءالعالمین،

ص: ۸۰۰

۱- ۴۲۹. التهذیب.

۲- ۴۳۰. کشف الغمه.

السلام علیک یا والده الحجج علی الناس اجمعین،

السلام علیک ایتها المظلومه الممنوعه حقها.»

ثم قال: «اللهم صل علی امتک و ابنه نبیک و زوجه وصی نبیک، صلاه تزلفها فوق زلفی عبادک المکرمین من اهل السماوات والارضین.» (۱) .

و برای آن حضرت چند زیارتنامه ی دیگر از حضرت جواد و دیگر امامان نور آمده است که در کتابهای دعا و زیارات ترسیم شده است.

خیل سرایندگان در رثای فاطمه

اشاره

واقعیت این است که شکوه و عظمت فاطمه علیهاالسلام و فضیلتها و امتیازات آن حضرت از یک سو، و از دگر سو امواج مصیبت و فشار و سرکوب و بیدادی که پس از رحلت پیامبر بخاطر دفاع از دین و دفتر و حقوق امت بر آن حضرت وارد آمد، به تنهایی کافی بود که امواج عواطف و احساسات وصف ناپذیر انسانی و مذهبی را بسود اهداف بلند و آرمانهای والای او برانگیزد و دلها و جانها را کانون مهر و محبت آن فرزانه ی عصرها و نسلها سازد.

از این رو هیچ جای شگفتی ندارد که خیل سرایندگان و شاعران از روزگاران پیش تاکنون انبوهی از مدیحه ها و سروده ها و اشعار جالب و پرمحتوای خویش را، به زبانهای گوناگون به ترسیم شخصیت والا و ویژگیهای ارزشمند اخلاقی و انسانی و معنوی او اختصاص دهند و بدینوسیله شناخت و محبت و ارادت خویش را به آن بزرگ بانوی جهان هستی و دخت محبوب پیامبر به نمایش گذارند.

آری خیل شاعران و مدیحه سرایان هنگامی که وجدانهایشان تکان خورده و ذوق ها و استعدادهایشان شکوفا می گردد و عواطف و احساساتشان می جوشد و روان

ص: ۸۰۱

۱- ۴۳۱. الاقبال سید بن طاووس.

می گردد و درست در بهترین شرایط و فرصت روحی و ذهنی خویش قرار می گیرند، آنگاه است که بهترین سروده های خویش را در ستایش شخصیت والای فاطمه می سرایند و دردناک ترین و حزن انگیزترین مرثیه ها را در سوگ آن حضرت تنظیم می نمایند.

آخر کدامین شاعر هدفدار و آگاه است که دردها و رنجهای جانسوز و تکاندهنده ی فاطمه علیهاالسلام را در راه حق و عدالت دریابد و در همان حال امواج عواطف و احساستش به جنبش و جوشش برنخیزد؟

و کدامین انسان آگاه است که موهبت ها و امتیازات و ویژگیهای موجود در کران تا کران زندگی و رفتار و گفتار بانوی بانوان را درک کند و آنگاه یافته های خویش را با زبان لطیف و رقیق شعر در چشم انداز دیگران نگذارد؟

چرا تنها از کسی چنین خمودی و عقب ماندگی و تعصب ساخته است که شعورش به یخ زدگی و جمود گراییده و یا دستگاه دریات فکری اش از کار افتاده و احساسات و عواطف انسانی اش راکد شده باشد. در غیر این صورت از هیچ شاعر فرزانه و دانشمند و هدفداری سکوت در برابر آن همه شکوه و عظمت، آن امتیازات و والایی ها و تحمل آن همه درد و رنج برای آزادی و آزادگی و عدالت... نشاید. چرا که ارزشها و زیبایی های معنوی زندگی نورافشان دخت فرزانه ی پیامبر، گستره ی قلب هر انسان آزاده و دارنده ی هر جان پاک و حقجویی را شیفته و شیدای خویش می سازد و درست از این خاستگاه است که شاعران و سرایندگان آگاه و هدفدار در برابر شکوه و عظمت فاطمه علیهاالسلام موضعگیری تحسین برانگیز و درخور ستایشی دارند. بویژه شاعران و سرایندگانی که در این یکی چند قرن اخیر در قالب شعر و به زبان سروده در برابر مقام والای معنوی و انسانی آن حضرت سر تعظیم فرود آورده و شعر و مدیحه سروده اند.

اینان- که خدای پاداش شکوهمندی ارزانی شان دارد،- براستی شکوفاترین و پرمحتواترین آیات و نشانه های دوستی و ارادت را با زیباترین و لطیف ترین تعابیر

ص: ۸۰۲

به ثبت رسانده و آنها در قالب دلنشین و حزن انگیز سروده و مدیحه و مرثیه ریخته اند. راستی که آنان را همین پاداش شکوهبار بسنده است که پاداششان همان بهشت پرطراوت و زیبایی باشد که خدا به پرواپیشگان وعده فرموده است و شما خواننده ی پژوهشگر در صورتی که بخواهی و بدانها مراجعه کنی، می توانی ادبیات بلندمرتبه، زیباترین و مترقی ترین تعبیرها و برترین سطح اندیشه را در هر بیت از این سروده ها و قصیده ها بیابی، تو گویی که هر بیت از این قصیده ها خود قصیده ی دلنشین و جانبخش و پرمحتوایی است.

و اینک بجاست که به پاره ای از دسته گلهای مهر و عشق خاندان وحی و رسالت بویژه دخت فرزانه ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام که شاعران و سرایندگان، آنها را در دفتر جاودانه ی تاریخ به ثبت رسانده و برای عصرها و نسلها به یادگار نهاده اند نظر بیفکنیم.

برای نمونه:

الف- مرحوم «شیخ کاظم ازری» که خدای او را غرق در مهر و لطف خویش سازد در قصیده ی زیبا و تحسین برانگیزش در این مورد اینگونه می سراید:

نقضوا عهد احمد فی اخیه

و اذا اقوا البتول ما اشجاها

یوم جائت الی عدی و تیم

و من الوجد ما اطال بکاها

فدنت و اشتکت الی الله شکوی

و الرواسی تهتز من شکواها...

۱- آنان پیمان پیامبر را در مورد برادر گرانمایه اش گسستند و به دخت فرزانه اش «بتول» درد و رنجی که دل هر انسان آزاده ای را به درد می آورد، چشاندند.

۲- آن روزی که آن حضرت بسوی ابوبکر و عمر آمد، بر او ستم و بیدادی رفته بود که گریه اش را طولانی می ساخت.

۳- به انان نزدیک شد، اما بخاطر حق ستیزی آنان به خدا شکایتی جانسوز کرد، شکایتی که از آن، کوه های سر به آسمان ساییده به لرزه آمدند.

۴- من نمی دانم آنگاه که آن گروه تجاوزکار آن حضرت را در حالی که در خانه اش بود و چادر بر سر نداشت، تهدید کردند و ترساندند، براستی در اندیشه ی دشمنی با پدر گرانمایه اش بودند یا شوی ارجمندش؟

۵- آن بانوی اندیشمند و دلسوز، آن گروه بیدادگر را به کامل ترین و شایسته ترین شیوه ی ممکن اندرز داد، تو گویی این پیامبر گرامی است که دگرباره لب به سخن گشوده و مردم را پند و اندرز می دهد.

۶- اینها کتابهای آسمانی است، از اینها بپرسید یا آنها را بنگرید و مطالعه کنید تا دریابید که همه ی آنها در مورد قانون ارث سخن می گویند.

۷- و بیانگر این واقعیت هستند که توصیه و سفارش خدا در مورد قانون «ارث» یک اصل جهانشمول و همگانی است و نشانگر این حقیقت که ارث از آن نزدیکان است.

۸- آنگاه که او سخنان جانبخش خویش را بسان بارانی بر کویر دلها باراند، قلبها به آرامش گراییید و چیزی نمانده بود که کینه ها و دشمنی ها از گستره ی دلها زدوده شود.

۹- آن فرزانه ی عصرها و نسلها خروشید که: هان ای مردم! در مورد ما و حقوق و امنیت ما و اقتدای بر ما بهوش باشید، چرا که میوه های جانبخش بوستان خدای بزرگیم.

۱۰- برای ما از گنجینه ها و خزائن غیب بهره های شکوهباری است و آنان که راه یافته اند از آن بهره های معنوی ما بهره گرفته اند.

۱۱- هان ای مردم! کدامین دخت پیامبری است که پدرش او را از میراثش محروم ساخته است که دخت پیامبر ما دومین نفر باشد؟

۱۲- راستی چگونه این پیرمرد مرا از حق خویش بازمی دارد و ارثم را به تاراج می برد، آن هم بوسیله ی روایات دروغینی که خود بهم بافته است!

۱۳- راستی چگونه سالار ما پیامبر، این نکته را به ما سفارش نفرموده، اما همین نکته را بی آنکه ما را در جریان بگذارد، به «ابوبکر» سفارش فرموده است؟

ص: ۸۰۴

۱۴- آیا آن بزرگوار ما را درخور هدایت و راه یابی ندید، اما «ابوبکر» را شایسته ی هدایت دید و هدایتش کرد؟

۱۵- یا اینکه ما را در میان امت گمراه ساخت، آن هم پس از آنکه می دانست به خطا خواهیم رفت؟

۱۶- اینک در مورد دو بیدادگری که حقوق ما را پایمال ساختند و حرمت پیامبر را بی آنکه ذره ای رعایت کنند، شکستند و ضایع ساختند، خودتان انصاف دهید و داوری کنید.

ب- و بزرگمرد فقه و فلسفه، آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی که مهر و بخشایش خدا بر او باد در ستایش و در سوگ دخت محبوب پیامبر فاطمه علیهاالسلام اینگونه سروده است:

جوهره القدس من الکنز الخفی

بدت فابدت عالیات الا حرف

و قد تجلی من سماء العظمه

فی عالم الاسماء اسمی کلمه

بل هی ام الکلمات المحکمه

فی غیب ذاتها، فکانت مبهمه

مائمه العقول الغر، بل

(ام ابیها) و هو عله العلل

روح النبی فی عظیم المنزله

و فی الکفاء من لا کفوله...

۱- گوهری پاک و پرقداست از گنجینه ی نهان آشکار گردید و با خود نشانه های قدرت خدای توانا را آشکار ساخت.

۲- و براستی که با ظهور فاطمه علیهاالسلام شکوه و عظمت الهی در عالم نامها، برترین واژه و نشان خدا جلوه گر شد.

۳- نه، بلکه او اصل و اساس کلمات محکم خداست که در غیب ذات خویش ناشناخته بود.

۴- او مام پرفضیلت پیشوایان اندیشه و خرد برجسته و درخشنده، بلکه فراتر از آن مام پدرش پیامبری بود که خود راز اصلی آفرینش است.

۵- او روح بزرگ پیامبر در شکوه و والایی، و در زندگی همشأن و همتای ابرمردی بود که همتایی ندارد.

۶- او در اوج لطافت و ظرافت نمایان شد، در ظرافتی فراتر از آن که دیده شود.

۷- در برترین و شایسته ترین شرایط پدیدار گشت، چرا که او در حقیقت چکیده ی همه ی روزگاران بود.

۸- او در اوج کمال جلوه کرد، و در دنیایی از زیبایی و کمال پرتوافکن ساخت.

۹- او در جهان ما حوریه ای است در سیمای انسان و در اوج صعود محور خردها و مام امامان نور است.

۱۰- وجود گرانمایه ی او وجوب را به بهترین شکل در امکان به نمایش می نهد.

۱۲- در قلمرو دایره ی وجود و کران تا کران هستی برتر از وجود گرانمایه ی «طاهره» نشاید.

۱۳- از هر رسم و نامی مصون و محفوظ بوده و در کتابهای آسمانی نام گرانمایه اش به رمز نوشته شده است.

۱۴- راستی پیشه و راستگویی که بسان او نیست و حقایق و واقعیات را بسان دری گرانمایه در اوج صداقت و راستی از دهان خویش می باراند.

۱۵- به آن وجود نورافشان و با طلوع او بود که رمز ظهور حق در جهان آشکار گردید.

۱۶- او «بتول»، (پاک و پاکیزه) و «عذرا» بود، درست بسان «مریم» پاک، اما از آن هم برتر بود نه با او یکسان.

۱۷- چرا که او سالار بانوان عصرها و نسلها و «مریم» «کبری» است. این حقیقتی روشن است و بر آگاهان پوشیده نیست.

ص: ۸۰۶

۱۸- هان ای پیامبر خدا! و ای پدر گرانمایه ی «عقول عشره» بشارتت باد بر این پاره ی تن پاک و پاکیزه ات.

۱۹- به او که رگ حیات جهان هستی و مایه ی طراوت و خرمی فردوس در باغهای بهشت پرطراوت و زیباست.

۲۰- چهره ی درخشان او مشعل هدایت است، و شکوه و زیبایی کران تا کران وجود او از همین پیشانی درخشانش شناخته می شود.

۲۱- در زندگی پربرکت و در چهره نورافشان او و در چشم دوستان خاص خدا، دو چشمه ی جوشان آب حیات موج می زند.

۲۲- هان ای چکیده ی آفرینش! ای پیامبر بزرگ و برگزیده! ای پیامبر جوانمردی و شکوه و بزرگی! بر چنین دخت فرزانه ای باز هم بشارتت باد.

۲۳- به او که مام شکوهبار کتاب، دخت محبوب وحی، تدبیرگر خانه ی علم و دانشگاه راستین تفسیر و تاویل قرآن بود.

۲۴- دریایی مواج و بی کرانه ی بخشش، نقطه ی بهم پیوستن دو دریای رسالت و امامت، قلب طپنده ی هدایت، و قلب دو جهان بود.

۲۵- دخت یگانه ی پیامبر، نخستین و شریف ترین آفریده ی خدا بود و دومین شخصیت عالم وجود، یعنی پس از امیر مومنان نسخه ی تک بود.

۲۶- او مرکز پنج نور مقدس بود و محور وجود گرانمایه ی نه امام بلندمرتبه و والا.

۲۷- بخاطر شکوهبارترین و موهبتهای ارزنده ای که به تو ارزانی شده است، دنیا دنیا تبریک و تهنیت بر تو باد ای سالار انسانیت.

۲۸- طاووس بوستان انس با روحی که از ارواح قدس بر او دمیده شده بود، بسوی تو پرکشید.

۲۹- از بهشت نامها و وصف ها و پاکی که فراتر از ستایش و ثناگویی است.

ص: ۸۰۷

۳۰- همو که ارواح پاک از بوی خوش او آرامش یافت و جانها از نسیم دل انگیز وی به جنبش درآمدند.

۳۱- در همه ی جهان هستی هر انسان آگاهی در پرتو وجود او و بوسیله ی او به خود آمده و جهان بسان شبه هایی بود که در او روح دمیده شد.

۳۲- زمین و هر آنکه در آن زندگی می کند به برکت او، زنده شد و بازگشت فردا و فرجام کارها نیز بسوی خدای او و بنده ی بگزیده ای است که خشنودی اش خشنودی خداست.

۳۳- آه و اندوه من بر اوست که چرا منزلت و مقام او را نادیده انگاشتند تا آنگاه که خورشید جهان افروز جمالش رخ بر نقاب خاک کشید!

۳۴- غصه و اندوه روزگار را بقدری چشید و جرعه جرعه نوشید که از مرز بیان و توان گفتار و واژه ها فراتر است.

۳۵- ارادت به او و دوستی اش از ویژگیهای عالی انسان است و بر محور همین محبت است که روزگاران گذشته و چرخ ارابه ی زمان گردیده است.

۳۶- آن گرانمایه ی عصرها و نسلها از پلیدی و ناپاکی، پاک و پاکیزه آفریده شد و راستی که چه مقام والا و منزلت پرفرازی را دارا بود.

۳۷- در دنیایی که دنیای زرق و برق های نکوهیده است، او همتی والا و اراده ای پولادین داشت.

۳۸- او در افق شکوه و عظمت، درخشنده و نورافشان است و خورشید از نورافشانی جمال دل آرای او نور می گیرد.

۳۹- نه، فراتر از آن، او فروزشگاه همه ی روشنایی ها و نورافشانی هاست و فروزشگاه خورشید جهان افروز و جایگاه طلوع ماه هاست.

۴۰- او از آفریدگار هستی و از پستان وحی، شیر گوارا نوشیده و پیمان استوار و گسست ناپذیری با قرآن بسته است.

ص: ۸۰۸

۴۱- از لغزشهای هوا و هوس بیمه شده و از هر نشان خطا و اشتباه نیر مصون و محفوظ است.

۴۲- او سمبل پوشش و حیا می باشد و پوشش آن حضرت نشانگر غیب آفریدگار پدیده هاست.

۴۳- به آنچه تـدبیر و تقـدیر آفریـدگار هستی فرمان دهـد، خشـنود است و بر آن تقدیر و فرمانی خشـنود است که فضای باز و گسترده نیز برای پذیرش آنها تنگ و نارساست.

۴۴- از هر نشان و قید و بند ناپسند و نادرستی پاک و پاکیزه است. چرا که از همه ی حدود بی نیاز است.

۴۵- هان «فاطمه» جان! ای دخت سرفراز پیامبر!

هان ای قلبه گاه جانها و خردها! و ای کعبه ی شهود و وصال!

۴۶- ای آنکه چه منی به قدوم او مشرف شد و ای آنکه به برکتش نهایت آرزوها و آرمانها به تحقق می پیوندد.

۴۷- ای آنکه پدر گرانمایه اش باب رحمت و بخشایش و پناهگاه هر دردمند و گرفتار و رنجیده ای است.

۴۸- در برابر آستانه و درب خانه ی «فاطمه» «حطیم» بهشت با آن قداست و عظمت چیست؟

و به فروغ نور او آتش شعله ور دوزخ به خاموشی می گراید؟

۴۹- خانه ی او کعبه ی آسمانهاست و خاک آستانش بوسه گاه ثریا.

۵۰- خانه ی رفیع او سرچشمه ی شکوه و عظمت است تا جایی که کعبه بر گرد آن طواف می کند.

۵۱- حجاب او بسان حجاب خداست، جرقه آتشی که نور دیدگان را می رباید و خیره می کند.

ص: ۸۰۹

۵۲- در حجاب و پوشش او نشان و آیتی از قدرت بی کران خداست پس آنگاه که از فروزشگاه قبه های او نور و روشنایی تلالو کند چگونه خواهد بود؟

۵۳- هان ای گوهر عصمت! ای در گرانمایه ی ولایت راستینی که از صدف فرزانگی و عنایت طلوع کردی!

۵۴- ای که نور ستاره ی درخشان آسمان از پرتو در درخشان اوست!

۵۵- و خورشید پرشکوه آسمانها در برابر نور و فروغ او بسان ستاره ی کم نور است و چگونه چنین نباشد که شخصیت بی کرانه و پرشکوه «فاطمه» را مرز و کرانه ای نیست.

۵۶- جانهای بالا، در پرتو آن در نورانی، روشنایی و درخشندگی یافت.

۵۷- هان ای درخت بارور و تناوری که سر به آسمان ساییده و پرفرازترین قله های روزگار را پرکرده است! نه، نه، فراتر از آسمان گیتی، بلکه شاخه های پاک و پاکیزه و عطرآگین آن اوج گرفته و از سدرهالمنتهی نیز گذشته است.

۵۸- هان ای درخت تناوری که شاخ و برگش در مراتب وجود پایین آمده به گونه ای که خردها در مورد آن حیران و بهت زده است!

۵۹- به نزدیکترین مقام قرب، نزدیک شده، دیگر در تقرب به خدا تعبیری برتر و بهتر از این مجوی.

۶۰- هان ای درخت تناور «طور»! و کجا در برابر درخت بلندمرتبه و ریشه دار و پربار وجود گرانمایه ات ای دخت سرفراز پیامبر! این مقایسه، حق مطلب را بیان می کند.

۶۱- و حقیقت این است که: «سدرهالمنتهی» و «شجره زیتونه» برداشتی و نمودی از آن درخت تناور و مبارک وجود گرانمایه ی اوست.

۶۲- درخت پاک و باروری که میوه های درخشنده آن پرتوهایی از ذات آفریدگار توانای هستی و جلوه هایی از نامها و صفات اویند.

۶۳- سرآغاز زندگی در آغاز آفریش اند و پایان بخش فرجامها در سرانجام کار.

۶۴- میوه های دل انگیز آن درخت تناور در صفحات کتاب آفرینش و آیات روشن و روشنگر قرآن جلوه دارند.

۶۵- میوه های آن درخت تناور، رویشگاه دانش و بینش و شناخت و آگاهی اند که از بهشت پرطراوت ذات حق چیده شده اند.

۶۶- هان ای پیامبر نور! ای سالار جهان هستی در جهان نهان و آشکار! درود و تهنیت بر تو باد.

۶۷- بخاطر دخت فرزانه ای که از نظر مقام و شکوه بی نظیر است و چگونه نظیری برای او می توان یافت در حالی که در تجلی حق تکرار نشاید.

۶۸- سمبل توحید و توحیدگرایی هرگز دوگانگی نخواهد پذیرفت. از این رو چگونه برای او همتا و همانندی خواهد بود؟

۶۹- او (فاطمه) جایگاه پیوند دو قوس صعود و نزول است، بنابراین بسان او دیگر هرگز نمی توان پیدا کرد.

۷۰- در شکوه و عظمت قدیمش یگانه است و در نیکوترین ارزیابی یکتاست.

۷۱- و هر مصیبت و رنجی بر او باریدن کرد، کلید آغازش از رویداد و جریان در خانه بود.

۷۲- چرا که یورش به خانه ی او سخت حزن انگیز است، بویژه جنایات تکاندهنده ای که دستهای خیانت و تجاوز مرتکب آن شدند.

۷۳- براستی آیا باید دشمنان تجاوزکار بر فرودگاه هدایت، جایگاه فرود وحی و مرکز دایره ی وجود یورش برند؟

۷۴- آیا باید درب خانه ی او به آتش کشیده شود؟ درب خانه ای که آیه ی نور بر مرکز نورافشانی آن می درخشد؟

۷۵- آیا باید در خانه ی او که خانه ی مهر و بخشایش است و برترین دربها از درهای نجات امت است به آتش کشیده شود؟

۷۶- نه، بلکه درب خانه ی «فاطمه» باب خانه ی خداست که در آنجا پرتویی از عظمت خدا تجلی کرده است.

۷۷- با آتش کشیدن درب خانه ی «فاطمه» چیزی جز ننگ ابدی به جان نخریدند و بی تردید به کیفر این جنایت وحشتناک، به عذاب دردناک دوزخ گرفتار خواهند شد.

۷۸- آن گروه ددمنشی که به خانه ی «فاطمه» یورش بردند و آن را به آتش کشیدند، چقدر به آفت نادانی گرفتار آمدند. چرا که آتش هرگز نمی تواند نور خدا را که از خانه ی او پرتوافکن است خاموش سازد.

۷۹- و بی گمان پهلوی فشرده و درهم شکسته ی بانوی بانوان، جز به شمشیر شکست ناپذیر و پراقتدار (آخرین فرزند قهرمان و اصلاحگرش) بهبودی نخواهد یافت.

۸۰- چرا که در هم کوبیدن و خرد نمودن آن پهلوی پاک و پاکیزه، فاجعه ای بود که نظیری برای آن نمی توان یافت.

۸۱- و از جوشش و فوران خون از دو سینه ی مبارک «فاطمه» میان در و دیوار می توان به عمق جنایتی که آن تجاوزکاران جاه طلب در حق او دست یازیدند پی برد.

۸۲- و با زدن سیلی بر چهره ی نورافشان او سخت دست به جنایت و تجاوز زدند که ای کاش دست تجاوز و طغیان برای همیشه بریده و سست باد.

۸۳- با نواختن آن سیلی، چشم مبارک «فاطمه» سرخ و خونرنگ شد و از آن پس دیگر چشم های بامعرفت بر این ستم و بیدادی که بر او رفت، گریان خواهد بود.

۸۴- سرخی چشم مبارک او جز با درخشش شمشیرها در آن روزی که پرچم نجات و رهایی آخرین فرزندش برافراشته می شود، بهبودی نخواهد یافت.

۸۵- و تازیانه ای که جنایتکاران بر پیکر پاک او زدند، صدایش در گوش روزگاران طنین افکند و راستی که چقدر حزن انگیز است؟!

۸۶- و اثری که در بازوی او بسان دستبند بر جای ماند، بهترین دلیل بر شقاوت آن بیدادگران بود.

ص: ۸۱۲

۸۷- و از کبودی شانه ی او فضا تیره و تار گردید. ای کاش خدا امیر مومنان را در این مصیبت بزرگ یاری کند!

۸۸- و فرود آمدن غلاف شمشیر ستم بر دو پهلوی آن حضرت، آنچه نمی باید بر سر او آورد.

۸۹- و دیگر نمی دانم خبر میخ درب خانه را، برو و از سینه ی مبارک او که گنجینه ی رازها و اسرار بود بپرس!

۹۰- و در مورد فرزند گرانقدر او که بر اثر فشار درب و دیوار به شهادت رسید، دل خون می گردد. و آیا آنان که دست به چنین گناه سهمگینی یازیدند می توانند این جنایت آشکار را بپوشانند؟

۹۱- و در و دیوار و خون، گواهان راستگویی هستند به آنچه در اینجا و بر اثر یورش ددمنشانه ی تجاوزکاران انجام شد.

۹۲- آن عنصر جنایتکار، بر آن برترین مادر و فرزندی که در دل داشت جنایتی مرتکب شد که از ناله ی او کوه های استوار متلاشی شدند.

۹۳- آیا براستی به انگیزه ی جاه طلبی و قدرت پرستی و ریاست باید با دخت سرفراز پیامبر اینگونه رفتار شود؟ راستی که رویدادی شگفت انگیز است!!

۹۴- آیا انسان رنجدیده و مصیبت زده و مجروح را باید از ترس رسوا شدن ظالم، از گریه اش بازداشت؟

۵۹- به خدای سوگند! سزاوار است که آن بانوی نمونه، تا زمین و زمان برقرار و آسمان برافراشته و نظام هستی در گردش است، خون گریه کند.

۹۶- باید خون گریه کند که سایه ی عزت بخش و افتخارآفرین پدر بلندمرتبه اش را از دست دادن و بدان جهت که حق او را پایمال ساختند و یار و همتای بی همانندش را بیدادگرانه گرفتار ساختند.

۹۷- آیا براستی بخشش پیامبر به «صدیقه ی طاهره» و میراث آن حضرت از پدرش شریف ترین مخلوق جهان هستی، مباح می شود؟

ص: ۸۱۳

۹۸- چگونه گفتار درست و عادلانه ی او به ضرب دروغ و زورمداری رد می شود و تجاوزکاران دروغ پرداز نمی فهمند که با چنین کاری آیه ی شریفه «تطهیر» را انکار می کنند.

۹۹- آیا براستی دین از یک عرب صحرا گرفته شود و نص قرآن شریف بدور افکنده می شود.

۱۰۰- آری آن بیدادگران، حقوق و دارایی او را از دستش گرفتند و مصادره کردند و با این شقاوت به جنایت وصف ناپذیری دست یازیدند.

۱۰۱- نفرین بر آنان که برخلاف راه و روش پیامبر و قرآن از او بینه و گواه خواستند.

۱۰۲- و نیز نپذیرفتن شهادت گواهان از سوی زورمداران بزرگترین گواه این مطلب است که آنها در اندیشه ی توطئه بودند.

۱۰۳- آنان در اندیشه ی حفظ مرزهای دین و کشور نبودند، بلکه در این نقشه بودند که در خانه ی «فاطمه» و «علی مرتضی» را ببندند و بشریت را محروم سازند.

۱۰۴- آنان در برابر حق و عدالت ایستادند و در خانه ی امیر مومنان را با ستم و بیداد بستند، چنانکه گویی خویشتن را از کیفر دردناک خدا در امان می دیدند.

۱۰۵- آیا پاره ی وجود پیامبر پاک و برگزیده که در بارگاه خدا مقامی پرشکوه دارد باید شبانه به خاک سپرده شود؟

۱۰۶- او تنها بخاطر شدت آزردگی و رنجش از بیدادگران، این تدبیر روشنگرانه را اندیشید که شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شود.

۱۰۷- هیچ کس هرچه شنیده باشد این را نشنیده است که انسان والا و بلندمرتبه ای، هم شکوه و عظمت و قدرش در میان مردم ناشناخته بماند، و هم پس از شهادت او آرامگاهش.

۱۰۸- راستی که وای بر آنان از خشم خدای دادگر، از ستم و بیدادی که در حق ریحانه ی پیامبر روا داشتند.

ص: ۸۱۴

ج- و نیز یکی از شاعران و سرایندگان هدفدار در مورد دخت فرزانه ی پیامبر اینگونه سروده است:

ان قیل حواء قلت: فاطم فخرها

او قیل مریم قلت: فاطم افضل

افهل لحوا والد کمحمد؟

ام هل مثل فاطم اشبل

کل لها الولاده حاله

منها عقول ذوی البصائر تذهل...

۱- اگر گفته شود حواء مام انسانیت، خواهم گفت: «فاطمه» افتخار اوست. و اگر گفته شود «مریم» پاک، خواهم گفت: «فاطمه» از او برتر و بالاتر است.

۲- آیا «حواء» پدری گرانقدر بسان محمد داشت؟

و آیا «مریم» شیرمردان و شیربچه هایی بسان «فاطمه» بدنیا آورد؟

۳- هر یک از این دو به هنگام ولادت یافتن فرزندشان، شرایط سختی دارند که خرد از سر خردمندان می پرد.

۴- این «مریم» است که به هنگام ولادت یافتن فرزندش، به درخت خرما پناه می برد و خرما فرومی ریزد و از آن خرمای تازه می خورد.

۵- و بی آنکه احساس ترس و دلهره نماید «عیسی» را بدنیا می آورد. و چگونه بترسد و بهراسد در حالی که در پناه خداست و خدای پراقتدار نگهبان اوست؟

۶- اما دخت فرزانه ی پیامبر «فاطمه» بر اثر یورش دژخیمان به تخته ی در و دیوار پناه می برد و بر اثر فشار ددمنشانه ی دژخیمان فشرده می شود و کودک گرانمایه اش را سقط می کند.

۷- آری خود آن بانوی گرانمایه بر اثر آسیبی که بر او وارد آمد، به زمین افتاد و در همان حالی که گردش را گروهی فرومایه و بی ریشه و تبار گرفته بودند، کودک ارجمندش را سقط کرد.

ص: ۸۱۵

۸- یکی از دژخیمان به او کتک می زد و دیگری او را هل می داد، سومی او را برمی گردانید و چهارمی لگد می زد.

۹- و پیشاروی او شیر شیران روزگار بود که به بندی کشیده شده بود که «قنفذ» آن عنصر برده صفت آورد. راستی آیا فاجعه و مشکلی پیچیده تر از این می توان یافت؟

۱۰- بزودی دخت سرفراز پیامبر در روز رستاخیز خواهد آمد، با شکایت به خدای آسمانها، از پرده ی دل ناله سر خواهد داد.

۱۱- کودک شهید خویش را روی دست خواهد گرفت و ناله ی خویش را بلند خواهد کرد که با شکایت او به بارگاه خدا، آسمان به لرزه خواهد آمد.

۱۲- او خواهد گفت: پروردگارا! میراثم و حق شوی گرانمایه ام را به ناحق بردند و همه ی فرزندانم را به شهادت رساندند.

۱۳- دو فرزند دلبندم، یکی بوسیله ی سم خیانت قلب پاکش متلاشی شد و دیگری به خون پاک خویش غلطید و با خون شسته شد.

د- و این هم قصیده و سروده ی جالبی است که یکی از بزرگان «مکه» در مورد شخصیت والای دخت یگانه ی پیامبر سروده است که ما بندهایی از آن را بصورت گلچین در اینجا می آوریم.

و اتت فاطم تطالب بالا

رث من المصطفی فما ورثاها

لیت شعری لم خولفت سنن

القرآن فیها؟ والله قد اعلاها...

۱- فاطمه علیهاالسلام آمد و ارثی را که از پدرش پیامبر به او می رسید مطالبه کرد، اما دریغ و درد که ارثش را به او ندادند.

۲- ای کاش درمی یافتم چرا آنان در مورد آن حضرت با مقررات قرآن مخالفت ورزیدند، با اینکه می دانستند که خدای یکتا او را مقامی والا ارزانی داشته است؟

ص: ۸۱۶

۳- آیـا براستی آیه ی شـریفه «ارث» درباره ی آن حضـرت نسـخ گشـته، یا آن دو نفر با آیات ارث پس از فرود آمـدن و لزوم عمل بدانها، با آیات مخالفت ورزیدند؟

۴- و یا می پنداری که آیه ی شریفه ی «مودت» در مورد دخت فرزانه ی پیامبر و ارادت و مهر به او نیامده است؟

۵- آنگـاه آن دو تن گفتنـد: آیه ی قرآن در مـورد ارث صـحیح است، امـا پـدرت پیـامبر چنین فرمود... و روشن است که این دروغ بافی دستاویزی بیش نبود که آن دو به انگیزه ی کینه جویی آن را بافتند.

۶- گفتنـد: برای پیامبران مقرر شده است که چیزی از خود به ارث نگذارند و با دخت فرزانه ی پیامبر پرخاشـگری کردند و بر سرش فریاد زدند.

۷- اگر براستی پیامبر هدایت چنین چیزی فرموده بود، دخترش از آن بی خبر بود؟

۸- آیا پاره ی وجود پیامبر با گفتار پدر گرانمایه اش مخالفت ورزید؟

حاشا، حاشا، از سالار ما «فاطمه»، حاشا...

۹- اگر او از پیامبر چنین گفتاری نشنیده بود، از روی بی خردی و گمراهی می آمد و ارث خویش را می خواست؟

۱۰- در حالی که او پروا پیشه ترین و عفیف ترین و پاکترین مردم عصرها و نسلها بود.

۱۱- یا شما سازنده ی این روایت می گویی که پیامبر سخنی برخلاف قرآن شریف گفته است؟

براستی وای بر آن روایت و کسی که اینگونه از پیامبر روایت بیاورد!

۱۲- بی پایگی بافته های تجاوزکاران را از سوره ی «نمل» و «مریم» پیش از سوره ی «طه» بپرس.

۱۳- چرا که آن دو سوره برای کسانی که در پی آگاهی و شناخت حق اند، از میراث یحیی و سلیمان، از پدرشان سخن دارد.

ص: ۸۱۷

۱۴- سپس بانوی بانوان آنان را نفرین کرد و از حق کشی آنان به خدای شکایت برد و دیدگانش لبریز از اشک گردید.

۱۵- آنگاه فرمود: اگر قانون ارث را در مورد من نمی پذیرید خود می دانید که

۱۶- بوستان فدک بخشش و هدیه ی پدرم پیامبر بر من بود، آن را به من باز گردانید. اما آنان چنین نکردند و حق او را ندادند.

۱۷- بناگزیر گواهانی بر راستی و درستی سخن خویش آورده، اما آنان با بهانه جویی گفتند: شوی و دو فرزندش را گواه آورده است.

۱۸- تجاوزکاران گواهی دو فرزند گرانمایه ی پیامبر هدایت را روا ندانستند و نپذیرفتند، چرا که با دخت فرزانه ی او دشمنی ورزیدند.

۱۹- در نظر آن تیره بختان، گویی نه امیر مومنان راستگو است و نه «فاطمه» و نه دو فرزندش.

۲۰- بدینگونه پس از پدر گرانمایه اش بارها خشم و اندوه و ناراحتی را بر او نوشانیدند و چه بد غصه ها را به او نوشاندند.

۲۱- کاش می دانستم اگر براستی آنان پیمان پیامب را رعایت می کردند چه زیانی به آنان می رسید؟

۲۲- اگر آنان دخت گرانمایه ی او را گرامی داشته بودند چنان بود که گویی خود پیامبر، آن مژده رسان و هشداردهنده ی آسمانی را گرامی داشته بودند.

۲۳- و زیبنده و شایسته ی آن بود که بوستان فدك را که حق خدشه ناپذیر او بود، به او وامی گذاشتند و نه اینکه آن را از او ظالمانه بستانند.

۲۴- آیا شما بر این پندارید که اگر آنان حق فاطمه علیهاالسلام را به او سپرده بودند، مردم مسلمان آنان را نکوهش می نمودند؟

۲۵- یا در زیر این آسمان نیلگون دخت پیامبر راستگو و سخنور و امانت پیشه ای جز او سراغ داشتند؟

ص: ۸۱۸

۲۶- آخر «فاطمه» دخت فرزانه ی که بود؟ مادر کدام فرزندان ارجمند بود؟ همتای بی همانند چه کسی بود؟

وای بر آن کسانی که ستم و بیداد را در مورد او بنیانگذاری کردند.

۲۷- فرشتگان رحمت و بخشایش الهی جان پاک او را با مهر و محبت وصف ناپذیری به بارگاه دوست همراهی کردند.

۲۸- با این عظمت و شکوه «فاطمه»، آیا بیدادگران پاداش احترام به حق او را ناچیز می شمردند؟ یا اینکه به انگیزه ی کینه نسبت به پدرش گفتار وی را نمی پذیرفتند؟

۲۹- یا اینکه بدان جهت در حق کشی خویش اصرار ورزیدند که فاطمه علیهاالسلام وصیت فرمود که آن دو در مراسم خاکسپاری اش حضور نیابند و محروم شدند؟

۳۰- و با سیاست ظالمانه ای که آن دو پیش گرفتند، نه پیامبر هدایت پیروی گردید و نه دخت فرزانه اش گرامی داشته شد و نه حرمت حسن و حسین با آن همه سفارش پیامبر رعایت گردید!!

و دیگر پایان بحث و..

خواننده ی گرامی! بخشی از عمر و بهره ای از زمان را با شما دوست عزیز در آستانه ی سالار بانوان، فاطمه علیهاالسلام، دخت سرفراز پیامبر سپری کردیم و فرازهایی از زندگی پربار و درس آموز آن گرانمایه ی عصرها و نسلها را ترسیم نمودیم.

نباید این واقعیت را از یاد برد که ما جز فرازهایی بلند از بیوگرافی و زندگی پرافتخار و سراسر آموزنده ی او را بصورت گلچین و برگزیده به قلم نیاوردیم، چرا که اگر بر آن بودیم که همه ی آنچه تاریخ پیرامون شخصیت والای او ثبت نموده و آنچه را مجموعه های حدیثی و روایی در مورد او آورده اند، همه را گرد آوریم، بی تردید این کتاب چندین و چند برابر می شد.

ص: ۸۱۹

به همین جهت یادآوری می گردد که ما تنها به مطالب و موضوعاتی که قبول آنها بر خواننده آسان و هضم آن بر خردها و خردمندان پیچیده نیست، بسنده کردیم تا مبادا از سوی تهمت تراشان به گزافه گویی و غلو و افراط متهم گردیم.

و با همه ی اینها، نگارنده با همه ی وجود، پذیرای هر نقد علمی و ادبی و تاریخی است و از هم اکنون در این مورد سپاسگزار است.

و آخرین سخن اینکه ستایش از آن پروردگار جهانیان است.

سید محمد کاظم قزوینی

کربلای معلی- عراق ۱۳۹۳ ه ق

قم حوزه ی علمیه- علی رضا کرمی فریدنی

پاییز ۱۳۷۵

ص: ۸۲۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹